

(نہ حقوق محفوظ کے قصطبع کند)

اِنَّ اَنْ وَلِيَاءِ اللّٰهِ لَاحِبُّوْهُمْ اَحْمَرُ مِنْ دَمٍ
از تصنیف نفیس عمدة العرفا کا ملین بدعة العلماء السخین و شدة
اولیاء اللہ حضرت خواجہ حاجی محمد فضل اللہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ
کتاب مستطاب نفیس آیات
المسمی بہ

عمدة المقامات

حسب ایشاد فیض بنیاد شمس المعرفت و یقین بر المدة والذین منبع
انوار ذوالہن حضرت خواجہ حاجی حافظ محمد حسن مدظلہم العالی

بایتم
وہی تام بندہ آثم حافظ محمد ہاشم ہجرت کان اللہ
تند و سائیں و اد ضلع جید آباد
(سند)

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اِنَّ اِيَّكَ وَرَبِّكَ
اَلْحَمْدُ

از تصنیف غنیف عمدة العرفا کالمین بده العکما الرحمن و شدة
اولیاء الله حضرت خواجہ حاجی محمد فضل الله قدس الله تعالی سرہ
کتاب مستطاب فیض آیات
المستفی بہ

عِلَالَةُ الْمَقَامِ

حسب ایشاد فیض بنیاد شمس المعرفت و البقین بر الملة و الدین منبع
انوار ذوالمن حضرت خجہ حاجی حافظ محمد حسن مدظلہم العالی

بایستہام
و سہی تام بندہ آثم حافظ محمد ہاشم محمد کد کان اللہ
سند و سائین و اذ ضلع جید آباو
(سندہ)

در ایستاد لکھنؤ پندک کسین و اکبر و از لکھنؤ
کتابخانه

اردو ترجمہ ہر دفتر

مکتوبات شریف

امام بانی مجدد الف ثانی شیخ احمد رومی ہندوی
مع سوانح عمری

کون شخص ہے جو مجدد صاحب رحمۃ اللہ علیہ کے نام نامی و اسم گرامی سے واقف ہو۔ یہ آپ کا مجموعہ
مکتوبات ہے جو آپ نے وقت فوقتہ اپنے پیرت بگیر حضرت باقی باللہ قدس سرہ کی خدمت اقدس میں
اور نیز دیگر اجاب کی طرف اقام فرمائے تھے۔ اور جن کی تلاش اور جستجو میں سے پیدا اور عرصہ بعد کے
طالبا لبان مولے عموماً اور حلقہ بگوشان مکر عالیہ نقشبندیہ خصوصاً جیران سرگرداں پھپھرتے تھے۔ چونکہ
یہ گنجینہ امر معانی نہایت دقیق فارسی زبان میں ہونے والے کی فہم سے باہر تھا۔ لہذا ہم خادمین فقرانے
میں اس خاطر ہر چہ اس سدا ل عالیہ اور حلقہ بگوشان خاندان عالیہ نقشبندیہ کے لئے بصر فزکثیر
اردو ترجمہ کر کے نہایت خوشخط اعلیٰ درجہ کے کاغذ پر طبع کرائے ہیں جن کو خرید کر ہر ایک طالب نے
بے ساختہ یہ شعر اپنی زبان سے درود کریگا۔

جہاں ہے چند آدمی باں خریدیم
بنام یزد و عجب انراں خریدیم

دفتر سوم عالم

دفتر دوم عالم

قیمت فتراول ۱۰

سوانح عمری حضرت مجدد علیہ بھی مل سکتی ہے۔ قیمت ۸

شہر

المشہد

اللہ والے کی قوم کی کان ملک چین میں حسن الدین فضل الدین کے نام کی قوم کی باز آگشتہ ہیں

قرآنی
 اَرَادَ اَنْ وَلِيَاءَ اللّٰهِ اَحِبُّوْهُمْ وَهُمْ يَحِبُّوْهُ
 از تصنیف شیخ عماد العرفا کا ملین بده العلام الرحمن و شدة
 اولیاء اللہ حضرت خواجہ حاجی محمد فیض اللہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ
 کتاب مستطاب فیض آیات
 المسمی بہ

عِلَّةُ الْمَقَامِ

حسب اشارة فیض بنیاد شمس المعرفة و البقین بمرامدہ و الدین منبع
 الوار و لمن حضرت ختم حاجی حافظ محمد حسن مدظلہم العالی

باہتمام
 محمالت خورشید تام بندہ اشرف حافظ محمد ہاشم محمد کان اللہ

اختیارش از سرادیر بطور سائیر و او ضلع حیدر
 خط (سر اسپی قیصر) از خود لفظ ایما کہ از ان مشائخ فطرت خویش
 و چنانچہ عند انہا کہ بالاصحفات مستند است ہم طبع راواست کہ در یہا موضع تعلیق مضمون کتاب ندارد و ناظرین
 رند از فہرست صحت یا شاملہ مضمون مطلوب است از تصحیح کتاب کنند ممکن است کہ بعد از یہ نیز غلط ماندہ یا
 شمس باریم و بید نہواستیم چون بلا ہورس
 نظر اول شان نوشت یہ حال ہم
 تلخ نوائی اگرچہ ناموزون است اما چ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة على من هو رحمة للعالمين وعلى آله وأوليائه أجمعين

زلف حمد و نعت اولی است بر خاک ادب خفق سجود می توان کردن درود می توان گفتن

بر ضمیر منیر ناظرین باتمکین واضح و لایح یاد که کتابیکه در این وقت از انوار فیض آثار آن دید و دل روشن
بمهرنگ گلشن دارید کتابیست غریز الوجود که مانند گنجینه گران تابان و لا از گوشه استتار بر منصفه اظهار و شهنواز رسیده
بود و آنچه تا شگفته از بار اسرارش را نیمه بخش بستان جان نگرید و تشنه کانا جرع جان فرا آب حیوان بر بادیه طلب خشک لب
می بوند و شیفته گان چال پری تمناش پیوسته در انتظار رونمایی مصحف چهره در برابرش می قرار می گزینند و فالحمد لله و المنه که
جناب حضرت قبله مد ظله العالی با این طرف گماشتند و مونت مصداق کثیره طبع و کتابت بزود عالمیه پیش برداشتنند
و فرمان اجب الاذعان بالنصر این امر مهمم بالشان در داند پس توفیق الهی غراسمه رقم اتم در اهتمام و تصحیح آغاز نمود
و تا اینکه شاید مقصود رخ نمود و کمر همت که بر میان جا بسته بود شکویده افسوس اینکه از ترک کتاب تحریف و تحجیف کاتبان
آینحال گریه از اغلاط برخاسته بود و بر آئینه مجامعی عبارت کتاب شسته که به وقت نظر جاده پیمایان راه دشوار گذار
گشته بود و دل صحتی این گزارش همیشه به آرزوی هم خارهای شمار هیچ گل صینی نمیتوانست کرد از میلان رنگین معانی
و نشانی پر نمیتوانست برد پس بکوشش طبع بفت عدد نسخه با قلمی که جاها متعدد معلوم اشتهار جمع نمود و مقال
و تصحیح پرو ختم و حتی الوسخ در این امر خطیر تقصیر نوزیدم و حواله کاتب نمود اما چه قدر تا سرف خورم چون دیدم که
اوباز از بحالت خویش اغلاط پیش از پیش کرده و بنوک یکایق قلم و کما اهل نظر را ریش نموده - ناظرین عالمی وقار
عیار پایه علم و اعتبارش اندر این دریابند که در خانه جای که نام خود نوشته بود وقت تصحیح دوم کتاب غریز را رقم اتم طنز
بر آن نظر (مسلم سید تیسرا) افزود - اعطه اینکه آنرا از منشا فطرت خویش شدت فرمود و از بعضی تصحیحات ضروری
انغاض نمود چنانچه عند آنها که بالا صفحات مستند است هم طبع را و است که در بسیاری از مضع تعلیق مضمون کتاب ندارند ناظرین
آنرا لغو پندارند و از فهرست صحت تا شامله مضمون مطلوب این تصحیح کتاب کنند ممکن است که بعد از این نیز اغلاط مانده باشند
اما از آشنایان شرم باریم و دیدن توانستم چو در این راه بودم تلخ نوانی اگر چه ناموزون است اما چه
توان کرد که دل از دست نشان نوشت بر حال عمر



از صاحبان پاک نفس مایل آنکه خدمت را بپذیرد قبول خواهند دید و خط نسخ بر خود مایم خواهند کشید
از انقباض قدسیه ایشان همت میخواهم که دیگران از بیقرار و دل حیرت دیده ام از بصیرت منور بیا. و در این مردم از کلمات
ناگفته ای انضال الهی بر آنه مجیب قلید و بلا حیاة جدیر.

و دیگر اینکه احوال فرخنده آل حضرت مصنف قدس سره الاقدس رفعت مرتبت ایشان چه در علوم ظاهریه و چه در کمالات
و مقامات باطنیه خود از تصنیف لطیفان عیاں است چه حاجت به بیان است. بالجملة آنکه مرجع علمای زمان و ملاذ
اولیاء و در آن بود و بفضل و کمال همیشگی خویش گوئی سبقت بودند و به تذکار فیض آثار خویش نام بزرگان و شرف نمودند
پس ع شود آب گهر نام ابر نیسان سیریس اندازه علوشان سموکان حضرت ایشان خود محول بطبیع سلیم نظر مستقیم ناظرین
اما بنده از سوانح حیات زیاده للبصیر از انسای الانجاب حضرت قبله مد ظلم العالی منقول است بعضی از غریبات عالیات
که از جاها مختلفه موصول گشته تحفظاً عن الاضاعة ایراد میبرد که این جواهر پارا از دست برد زان بر باد نرود
والسلام خیر ختام محمد هاشم مجددی کان الله له
مورخه یازدهم رمضان المعظم ۱۲۵۵ هـ
لاهور

مخفی نماند که از جمله فرزندان حضرت غلام نبی قدس سره ای دو برادر عینی یعنی حضرت محمد فضل الله و
حضرت محمد ضیاء الحق انبیا از کلی داشتند سبب امتیاز حقیقه مضمون کریمه ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء است
و نظام فرزندان حضرت بی بی صفا کلالی قدس سره که بنت اخت حضرت قوم جبار قدس سره و دختر حضرت سید عطاء الله شاه
بخاری است بمیل و حضرت بی بی صفا خلیفه عظم و جانشین اکرم حضرت قوم جبار بودند. با بشارات عالیات از زبان حق
ترجمان حضرت قوم جبار در حق حضرت بی بی صفا و ارشاد است عهد مذکور است سفر اخیرین حجاز نیز حضرت بی بی صفا بمعه فرزندان خود هم کافیه
و هم راه قافل بود و ندخاچه حضرت مجدد قدس سره و مدققا اهل کشف و کرامات نقل اجاز نموده اند که حضرت قوم جبار بی بی صاحبیه
واده اند احوال سفر حرمین الشریفین بجمع یزید برادر حضرت صفدر کرار رضی الله بام حضرت سید ابوالبرکات صلی الله علیه وسلم
و انتقال حضرت بی بی صفا در شریفیه اقع ملک بلخ به تفصیل نوشته است الحاصل بعد رحلت حضرت بی بی صاحبیه
برادر و برادر جمع بوطن افغانستان کردند حضرت شاه ضیاء الحق قدس سره در حدود کابل سکونت اختیار نمودند و حضرت
ایشان صاحب ترجمه در قندهار سنده نشین حضرت الداجه خود گردیدند و تولد حضرت ایشان در قندهار سال ۱۲۸۳ هـ واقع شده
بعد حصول علوم ظاهری بر آخذ نیست باموال خود و جمع بحضرت قیوم جهان کردند تا حیات ایشان سفره حضرت در حضور

مرد خودمانند و از حضرت ایشان اجازت نامه ارشاد که عطا شده است نقل آن در عمده مسطور است کتاب عمده المقامات
تصنیف حضرت ایشان است در سفر با حرمین الشریفین گذرشان بر بلاد سند و بلوچستان و افتاد و خلق الله کثیر از انفس
مبارک ایشان فیضیائند که تا ایوم احفاد و خلفا را ایشان در این بلاد بغیر از احصاء است حضرت ایشان علوم ظاهر
خبر هر دو حیدر بودند تا سیکه توجیه منظم میفرمودند در غایت عز و کبر و ادای میفرمودند آخر عمر بخواه و چهار سالگی تقریبا
در حدود سن ۱۲۳۸ هزار و صد سی هشت هم در قندهار رحلت فرمودند و در جنبه المکرم خود آسودند و عزت و کبر و کرامت
انتهی

کلام بلاغت نظام حضرت مصنف علام قدس سره

الهی از کرم گوئی مدحش کن زیانم را ز جام باده شوقش چنانم از خودی بر ما بر اوج نعت پردازی عطا کن برق پروازی ز نور اقدس مدح و شنائی شاه او ادنی ز توصیف شهنشاه دو عالم احمد ^{صلی الله علیه و سلم} مرسل چنان مجو جالش کن که در خود گم کنم خود را دل از من بر و فضل این معتر صادق که میگفت	بفضل و رحمتش یای قربش کن بیا نم را نیاید بیچ جا کس همچو عنقا تشیای نم را که در جولان تو صفیش نگیرد کس عنای نم را زیر چرخ تابان کن چو خورشید این بیای نم را سرور سینه ام را بخش و شیرین کن بیا نم را شوم معدوم در هستی نیاید کس نشا نم را خداوند اکبر گویا بنعت او زیانم را
--	--

وله

ای شهنشاه قمر طلعت و شمس لقا سر و جمع رسل بادشاه کون و مکان کرده اظهار ربوبیت خود بهر تو حق طاق ابروئے تو محراب دعا خلق است مقدست سجده که عالمیان قدس است خال مشکین تو زیب شیب قدرت یقین	منظر سحر ازل مطلع انوار خدا خسرو اهل بصر مالک املاک بقا گلستان جنان ببل لولاک نوا چشم حق بین اسرار ماز غ و طغی گردنعلین تو کحل بصر اهل صفا طره جعدی سرمه سایه و التلیل نما
---	---



تو بدین قامت موزوں چو خرامی بجناب صدیعت تو ز اور اک بشر مستغنی است کلاک صنعت نکشیدت بدی بانی وجود خوابت از مد بشد و خلق جهان منتظر اند یانی هست امیدم که بغض از کرمت	نخل طوبی تو اضع نمدت سر بر پا بمه فرقان مجید است ترا مدح و ثنا چون تو نقشه عجی خوب لطیف و زیبا قدیر افراز ز آرا مکه خود بدر آ رخ زیبای قمر طلعت خود را بنما
--	---

وله

بجناب شاه شرب بر اے صبا سلام که ز بھرت ایدل آرا شده ام ترا بی محزون بکمال لطف عامت سگ من اگر غرامی ز شمیم مشک کیت شد ام یسے پریشاں اگر م بلطف گوئی که تو عاشقی یقین فضل	بطریقہ کہ دانی برساں بوسے پیام ز کرم مئے وصال ت برساں کہ تلخ کامم که ز مقدست منور بشود چو صبح شامم چه شود اگر معطر سحر بکنی ازاں شامم دگر بدل تمنا نیود کہ برد نامم
---	---

وله

اگر چوں سرو آزاد ست دل از چوں از چیدش چساں میت کشد شمشاد عقل از طور عشق ایدل اگر بر طاق گردوں جفت میبودے ہلال عبید مگر در آب دیدہ رو خود آں شور خبے پردا اگر کھد امن کابل بہار خاطرش گردد ز سروا کرد خاطر میل باغ و راغ کوئی عقل اگر فر دوس اعلیٰ شد نصیب فضل و خفتی	چو قمری حُب دنیا کے شود طوق گلو بندش کجا ماند منار غم سننومی با کوہ الوندش فلک میکرد یا ابروئے آں مہ روئے مانندش کراں بے الفتھا گشتہ یا آئینہ پیوندش نخواہا کرد میر قرقاں یاد سمرقندش مگر دامن صحرائے جنوں گردید یا بندش بروں آرد مگر از سر ہواے سیر سمرقندش
--	--

وله

رفتم ز کویت میبرم در و فرات زاد خود	دارم ہمراہ قافلہ از نالہ و فریاد خود
-------------------------------------	--------------------------------------

عش
ایر گورگان

کردم بگویت سالها با شور و افغان ناله
معموره جان و تنت دادی بطوفان سرشک
بلبل گلشن دریاں قمری است خوش در آتش
جز در پے لیل و گرم رود بے پا مشو
دل زخم عشقت یافته با دغ غم کم ساخته
فضلا ہمیں بس خوں بہا مقتول جاناں کشته

ظالم گوشت نامده از دامن بیداد خود
ای دل یگو آخر چہ کردی خراب آیا خود
من ماندم و غم دریاں ہر یک شغل شاد خود
یاشد کہ از گرد زہش روزی بگیری داد خود
مخراش ناصح ریش جان زین بھل فراد خود
کار دچو بروی بگذرد از کشتن دریاد خود

بسر و ستان

ولہ

کردم اگر ز جان تن خود را فدائے دل
رو پشت پایہ تحت آقا لیم سبع زن
عالم شنید نعرہ لبیک عبدیش
بینی نہاں عیاں و نگونی عیاں نہاں
آخر چرا بیشہ گردوں نے رسد
تیر لیت محنتی بسویدائے دل نہ خوں
مرات دل ز زنگ حوادث مکر است

افسانہ ام نثار محقر پیائے دل
اگر یافتی گدائی دولت سرے دل
نشنید تو نعرہ یارینائے دل
واقف اگر شوی ز تہ پردہائے دل
سنگ ند از دامن کوہ صدائے دل
واقف از دست اہل دل یا خدائے دل
فضل از دوام ذکر خدا کن جلائے دل

ناخدا ای دل

ولہ

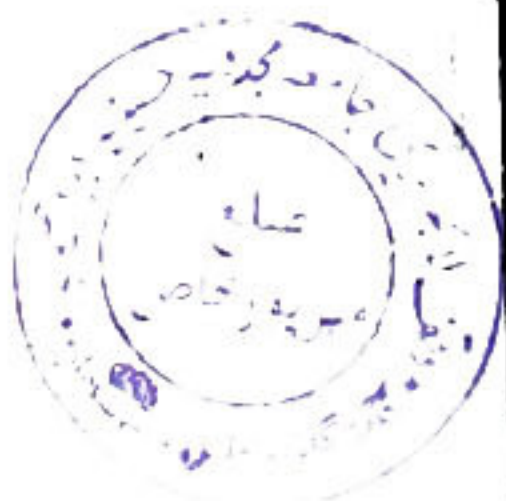
گزینستم شبید غم کر بلائے دل
از شش جہت محیط بلا کردہ جان من
آید برو چو کعبہ مقصود ابرویش
تن را رساند در ختن چین زلف یار
بنشین بھل دل و ہر دم بعرشش تاز
تیر و عاچو بر ہدف جان شکفت گل
دانستہ کہ دل حرم بکریاست فضل

افسانہ پس چراست سرم زیر پایے دل
سلطان چار بالش خلوت سرے دل
استد بخلوہ صورت قبلہ نمائے دل
آہوی جان شدہ بلہ نقش پایے دل
طی میشود زمان و مکان زیر پایے دل
خنداں از انست غنچہ پیرکای نمائے دل
بیروں میا برائے خدا از سرے دل

فہرست کتاب عمدۃ المقامات

نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ	مضمون
	ذکر امام جعفر صادق و امام موسی کاظم		مقدمہ کتاب
۲۵	رضی اللہ عنہما	۲	حمد و نعت
۲۵	ذکر حضرت امام علی رضا رضی اللہ عنہ	۳	فضائل صحابہ کرام علیہم الرضوان
	ذکر حضرت امام محمد تقی و امام علی نقی	۴	مدح حضرت قسیم جہاں رقم
۳۶	رضی اللہ تعالیٰ عنہما	۵	سبب تالیف کتاب
	ذکر حضرت امام حسن عسکری و امام محمد	۶ تا ۹	فہرست منتخبات سبب
۳۷	بن الحسن رضی اللہ عنہما	۱۰ تا ۱۷	سیرت النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام
۳۸	بیان عقائد اہل سنت و الجماعت	۱۸ تا ۱۹	شمائل نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام
۳۹	مناقب اہل صفہ رضی اللہ عنہم	۲۰	معجزات نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام
۴۰ تا ۴۵	ذکر بعض اصحاب کبار رضی اللہ عنہم	۲۱ تا ۲۲	صفات معنوی و اخلاق علیہ الصلوٰۃ والسلام
	نسبت ثانیہ امام جعفر صادق	۲۳	اولاد امجاد و صلی اللہ علیہ وسلم
۴۵ تا ۴۶	رضی اللہ عنہ	۲۴	زوجات طاہرات او صلی اللہ علیہ وسلم
۴۷ تا ۴۸	نسبت طرق اربعہ	۲۵ تا ۲۶	ذکر حضرت صدیق اکبر
۴۹	رسیدین نسبت شریفہ با حضرت بسطامی	۲۷	ذکر حضرت فاروق رضی اللہ عنہ
۵۰ تا ۵۱	ذکر حضرت خواجہ ابوالحسن فرقانی رضی	۲۸	ذکر حضرت ذبی النورین رضی اللہ عنہ
۵۲ تا ۵۳	ذکر حضرت ابو علی فارمدی	۲۸ تا ۲۹	ذکر حضرت حیدر رضی اللہ عنہ
۵۴ تا ۵۵	در ذکر حضرت خواجہ یوسف ہمدانی	۳۰	ذکر و اندود امام رضی اللہ عنہم
۵۶ تا ۵۹	ذکر حضرت خواجہ عبد الخالق فجد وانی	۳۱	ذکر حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ
	ذکر حضرت خواجہ عارف ریوگری	۳۲	ذکر حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ
۵۹	و خواجہ محمود انجیر فغنوی		ذکر حضرت امام زین العابدین
۶۰	ذکر خواجہ محمد ساسی	۳۳	و امام باقر رضی اللہ عنہما

مضمون	نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ
ذکر حضرت امیر کلال	۶۱ تا ۶۲	و خوارق عادات حضرت ایشاق قدس سرہ	۱۸۹ تا ۲۰۶
ذکر خواجہ خواجگان بہاول الدین رحمہ	۶۳ تا ۶۴	در ذکر رحلت حضرت امام ربانی بغدادی قدس سرہ	۲۰۶ تا ۲۱۴
در ذکر خواجہ علاؤ الدین عطار رحمہ	۶۵	در ذکر اسما خلیفہ حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ	۲۱۴ تا ۲۱۸
ذکر خواجہ محمد پارسا رحمۃ اللہ علیہ	۶۵ تا ۶۵	در ذکر حضرت شیخ محمد صادق قدس سرہ	۲۱۸ تا ۲۲۶
ذکر خواجہ یعقوب چرخمی رحمہ	۶۵ تا ۶۵	در ذکر حضرت خازن الرحمۃ خواجہ	
ذکر خواجہ عبید اللہ احرار رحمہ	۶۵ تا ۸۲	محمد سعید قدس سرہ	۲۲۲ تا ۲۳۸
ذکر خواجہ زاہد وحشی رحمہ	۸۲	در ذکر فرزندان حضرت خازن الرحمۃ	۲۳۸ تا ۲۳۹
ذکر مولانا درویش محمد رحمہ	۸۳	در ذکر حضرت عروۃ الوثقی خواجہ	
ذکر مولانا خواجہ امکنگی رحمہ	۸۳	محمد مصوم قدس سرہ	۲۴۰ تا ۲۴۱
ذکر حضرت خواجہ باقی باللہ رحمہ	۸۴ تا ۹۴	در ذکر باقی فرزندان حضرت مجدد الف ثانی	۲۴۱ تا ۲۴۲
ذکر حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رحمہ	۹۴ تا ۹۸	قدس سرہ	۲۴۲ تا ۲۴۳
ذکر سلطان شہاب الدین فرخشاہ کابلی	۹۹ تا ۱۰۰	در ذکر حضرت شیخ عبد الاحد ولد حضرت	۲۴۳ تا ۲۴۴
ذکر حضرت امام رفیع الدین رحمہ	۱۰۰ تا ۱۰۲	خازن الرحمۃ قدس سرہ	۲۵۰ تا ۲۵۱
ذکر حضرت مخدوم عبد الاحد	۱۰۳ تا ۱۰۸	در ذکر تولد حضرت عروۃ الوثقی تارسیہ	۲۵۱ تا ۲۶۱
ذکر حضرت شیخ عبد القدوس رحمہ	۱۰۸ تا ۱۱۰	ایشان علوم ظاہری و فیومنا باطنی	۲۶۱ تا ۲۶۹
ذکر حضرت شیخ رکن الدین	۱۱۰	در ذکر بعضی عرائض حضرت عروۃ الوثقی	۲۶۹ تا ۲۷۹
ذکر شیخ جلال الدین تھانی سری	۱۱۱	بخدمت حضرت امام ربانی قدس سرہ	۲۷۹ تا ۲۸۹
ذکر ملاقات حضرت مخدوم پیشہ کمال کتبی	۱۱۱ تا ۱۱۴	در ذکر بعضی معارف علیا از مکاتیب حضرت	۲۸۹ تا ۲۹۶
ذکر سید علی قوام رحمہ	۱۱۵	عروۃ الوثقی رحمہ	
ذکر حضرت مخدوم عبد الاحد رحمہ	۱۲۶ تا ۱۲۸	مکتوب حضرت عروۃ الوثقی در رد جماعت کہ	
ذکر ولادت صوری حضرت امام ربانی رحمہ	۱۲۶ تا ۱۲۸	ترک تعرض مذہب صوفیہ علیہ دانستہ اندو	
ذکر رفتن ایشان بدیرستان و کمال		فضائل جہاد و فریضیت امر معروف	۲۹۶ تا ۳۰۸
علوم عقلیہ و نقلیہ	۱۲۹ تا ۱۳۲	و نہی منکر	۳۰۸ تا ۳۱۲
در ذکر توجہ حضرت مجدد کبیر نسبت باطنی	۱۳۳ تا ۱۳۴	مکتوب ثقت و بنجم در شرح بعضی کلمات	۳۱۲ تا ۳۱۳
در ذکر حضرت عبد القادر جیلانی رحمہ	۱۳۴ تا ۱۴۱	مصطلحہ ایں طریقہ علیہ	۳۱۳ تا ۳۲۴
اغذ طریقہ نقشبندیہ حضرت امام ربانی رحمہ	۱۴۱ تا ۱۵۶	در ذکر خوارق و تصرفات حضرت	۳۲۴ تا ۳۳۸
در ذکر بعضی حالات بلند کہ حضرت ایشان		عروۃ الوثقی	
یاں مت از بودند	۱۵۶ تا ۱۵۷	در ذکر ارتحال حضرت عروۃ الوثقی	۳۳۸ تا ۳۳۹
در ذکر بعضی عبادات یومی و لیلی حضرت		رفیعی اللہ عنہ	۳۳۹ تا ۳۴۲
امام ربانی قدس سرہ	۱۵۷ تا ۱۸۵	در ذکر خلفائے حضرت	
در ذکر بعضی علوف معارف و اسرار و کرامات		عروۃ الوثقی	



مضمون	نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ
در ذکر ولادت حضرت قیوم الزمان	۳۴۳	در ذکر وفات حضرت قطب الاقطاب	۲۱۴ تا ۲۲۳
حضرت شیخ محمد صبیغہ اللہ و رسیدن	۳۵۱ تا ۳۵۸	شاه غلام محمد معصوم	۲۲۳ تا ۲۲۸
ایشان بدرجہ کمال و اکمال	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر قدوة الاولیاء حضرت شاه	۲۲۸ تا ۲۳۳
در ذکر فضائل و خصوصیات و تصرف	۳۵۱ تا ۳۵۸	غلام محمد رفیع	۲۳۳ تا ۲۳۸
و فرق عادات حضرت قیوم الزمان شیخ	۳۵۱ تا ۳۵۸	شجرہ نقشبندیہ منظومہ از میر غیاث الدین	۲۳۸ تا ۲۴۳
محمد صبیغہ اللہ رفیع	۳۵۱ تا ۳۵۸	خلیفہ حضرت شاه غلام محمد رفیع	۲۴۳ تا ۲۴۸
در ذکر ارتحال حضرت تاج الاولیاء	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر حضرت جیو شاہ غلام حسین صاحب	۲۴۸ تا ۲۵۳
قیوم الزمان رفیع	۳۵۱ تا ۳۵۸	و اولاد ایشان قدس سرہم	۲۵۳ تا ۲۵۸
در ذکر ہر چہ از فرزندان حضرت قیوم	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر حضرت شاه غلام حسن و فرزندان	۲۵۸ تا ۲۶۳
الزمان و سایر خلفائے ایشان	۳۵۱ تا ۳۵۸	ایشان قدس سرہم	۲۶۳ تا ۲۶۸
در ذکر حضرت شیخ محمد اسماعیل رفیع	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر حضرت شاه غرت اللہ و یاقی	۲۶۸ تا ۲۷۳
در ذکر حضرت شیخ اہل اللہ فرزند	۳۵۱ تا ۳۵۸	فرزند ان حضرت قطب الاقطاب غلام محمد معصوم	۲۷۳ تا ۲۷۸
حضرت تاج الاولیاء قیوم الزمان	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر ولادت حضرت قیوم جہاں خواجہ	۲۷۸ تا ۲۸۳
در ذکر حضرت نقشبند ثانی خواجہ	۳۵۱ تا ۳۵۸	محمد مصطفی اللہ رفیع	۲۸۳ تا ۲۸۸
محمد حجۃ اللہ فرزند حضرت عروۃ الوثقی	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر کمالات رسید حضرت قیوم جہاں	۲۸۸ تا ۲۹۳
در ذکر حضرت عبید اللہ فرزند	۳۵۱ تا ۳۵۸	بدرجات علیا و شجرہ منظوم	۲۹۳ تا ۲۹۸
حضرت عروۃ الوثقی	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر تصانیف اشارت و تصرف و فرق عادات	۲۹۸ تا ۳۰۳
در ذکر حضرت محمد اشرف فرزند	۳۵۱ تا ۳۵۸	بعضی عبادات حضرت قیوم جہاں رفیع	۳۰۳ تا ۳۰۸
حضرت عروۃ الوثقی	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر ارتحال حضرت قیوم جہاں رفیع	۳۰۸ تا ۳۱۳
در ذکر حضرت خواجہ سیف الدین فرزند	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر فرزند ان حضرت قیوم جہاں رفیع	۳۱۳ تا ۳۱۸
حضرت عروۃ الوثقی	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر خلفائے حضرت قیوم جہاں رفیع	۳۱۸ تا ۳۲۳
در ذکر حضرت خواجہ محمد صدیق	۳۵۱ تا ۳۵۸	در ذکر عارفہ باشد و مقبولہ رسول اللہ	۳۲۳ تا ۳۲۸
فرزند حضرت عروۃ الوثقی	۳۵۱ تا ۳۵۸	حضرت بی بی صاحبہ رضی اللہ عنہا	۳۲۸ تا ۳۳۳
در ذکر حضرت قطب الاقطاب شاہ	۳۵۱ تا ۳۵۸	تکملہ در قصیدہ ہا و غزلہا و حمد	۳۳۳ تا ۳۳۸
غلام محمد معصوم رضی اللہ عنہ	۳۵۱ تا ۳۵۸	و نعت و منقبت حضرت کرام	۳۳۸ تا ۳۴۳
در ذکر بعضی خصوصیات و فرق عادات جناب	۳۵۱ تا ۳۵۸	از حضرت قیوم جہاں رفیع	۳۴۳ تا ۳۴۸
قطب الاقطاب حضرت شاہ غلام محمد معصوم	۳۵۱ تا ۳۵۸	تمت	۳۴۸ تا ۳۵۳

عُدَّةُ الْمَقَامِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَأُصَلِّي وَأُسَلِّمُ عَلَى رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ
 وَعَلَى آلِهِ ذَوِي الْفَضَائِلِ الْجَسِيمِ وَخِيَارِ صَحْبِهِ بِالتَّخْصِصِ وَوَأَقْبِهِمْ
 بِالتَّعْظِيمِ عَمْرَهُ فَصَاحَتِ عِنْدَ لِبِ زَبَانٍ وَزَبْدُهُ بِلَاغَتِ طَوْطَى بَيَانِ سِيَّاسِ
 وَتَمَاشِ خَالِقِ اسْتِ كَمَا خَلَقْتَ الْإِنْسَانَ رَابَعَتِ خَلَقْتَ إِيَّيْ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
 خَلِيفَةً كَسَوْتَ امْتِيَازٍ بِوَشَائِدِهِ أَنْ سَارَ مَخْلُوقَاتِ بَشَرَاتِ بَشَارَتِ إِنَّا خَلَقْنَا
 الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ سَابِقَهُ مُوَاهِبُ عَنَايَاتِ مُمْتَازٍ كَرَامَتِهِ فَرْدِ

گر بر تن من زبان شود هر موی
 ای شکر تو از هزار تن تو انم کرد

جَلُوهَ شَاهِدِ قَصَبِ قَلَمٍ وَحَلِيَهَ عُرُوسِ كَلَمٍ رَقْمِ نَعْتِ سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَ
 قَائِلِ كُنْتُ نَبِيًّا وَأَدْمِ بَيْنِ الْمَاءِ وَالطِّينِ اسْتِ كَمَا بَاعَثْتَ أَطْبَاقَ أَفْلَاقِ
 وَعَلَّتْ عَاظِمَارُ رُبُوبِيَّتِ يَاقَ وَی اسْتِ رَبِّكَ أَعْنِ :-

بصورت تو نگار و گر شنیده شد
 بقامت تو درین باغ سر و پد نشد
 ز کلام صفت حق یا محمد عربی
 مثال ذات شریف تو آفریده نشد

صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى وَتَسْلِيمَاتُهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَعِزُّ تَبَرُّ الطَّاهِرِينَ
 وَخُلَفَاءِ الْوَلَدَانِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ - قَطَعُ

ابو بکر است چون عرش منظم
 عمر با وسعت کرسی است همدم
 نباشد کلام عثمان از قلم کم
 علی بر نسخ لوح هست اعلم

بین کاین چارتن ہستند باہم || ایک جسم او بیگ و یکدم ||

اما بعد یگویدا ضعف عباد اللہ القوی محمد الملقب بفضل اللہ
السرہندی الفادوقی ابن العارف الولی شاہ غلام نبی غفر اللہ له
ولوالدیہ واحسن الیہما والیہ کہ این مختصریت نافع ومنتخبیت جامع ورتبیا
احوال واثار کبار واقوال واطوار اولوالیادی والا بصار کہ آن اکابر دین و جلساء
مسند یقین سجدت بصیرت بل بسابقہ مومبت وجود بشریت خود ہارا باختہ بواجب الوجود
تعالی و تقدس در ساختہ از انصاف خود منسلخ شدہ باخلاق واجبی جل و علی متخلق
گرویدہ اند و اولادت ثانیہ مولود و بانوار قدم مشہو شدہ اند کہ میر و من کان میتا
فکحیناہ وجعلناکے نور ایشی بہ فی الناس مشعر از انہا است لہذا از اوج علی
تنزل شدہ بحضرت دے رجوع قہقری نمودہ اند و بچہان جہان گم گشتگان بواو
ہوا و سرگردانان تیرہ اغوا سائق سبیل تحقیق و سابق جادہ توفیق شدہ اند بیت

|| از انکہ در عالم چو شد و تربیت || نیست ممکن غیر جذب جنسیت ||

لاجرم بوجود محبوب حقانی تحقیق یافتہ واسطہ وصول خلایق گرویدہ اند و در این جزو
زمان چون کیسہ ایام از این جواہر نفیسہ خالی و عاری مگر خال خالی و آن ہم در قباب
حضرت عزت شواری لہذا متعظشان زلال وصال و متعلقان سلسلہ اتصال
تسکین خاطر بند کر این اکابر مے جویند و بالوفت ناسف می گویند مثنوی

|| چونکہ گل رفت و گلستان شد خراب || بوی گل را از کہ جوی از گلاب ||

از ان جگہ کاتبین اوراق چونکہ از صحبت کثیر البرکت حضرت قیوم جہان قطب
دائرہ زمین و زمان مجد د مائتہ ثالث عشر ہی ابوالبشر علی نبینا و
علیہ الصلوٰۃ والتسلیمات ایات لمؤلف

|| آنکہ سجود ملائک بشدہ ہمیشہ || نتوانم زاوب تا لب کرم نامش ||

وانکه محل بصر اهل صفا گردیده
عالمی راز خمار ابدی و اوج نجات
خلعت قطبیت و غوثیت قیومی
فضل چون حاصل جان ستم نیش واد
شده آدم صفی الله چون نام نامیش
منکر او شود از در گریزدان محروم

از سر عز و شرف خاک و قدش
جرعه ساغر دریای طهور آشامش
از کمال کرم ایزد نمود انعامش
تا نیار و بزیان نیست بدل آرمش
گشته عالم همه ملو ز فیوض عامش
همچو ابلیس که شد از سبب هم ناهش

شعر. لا یدرک الوصف لمطر یخصا نصه و ان یک سابقا فی کل ما وصفنا

بقضیه ارتحال آن قبله ارباب کمال
مهور گردیده تسلی ده خاطر حزین جز این ندید که
ظلمت بیابانی فراق را بیا و ایام وصال
مبشعلی از میان احوال او مشتعل و بمشغلی از فکر کمال
او مشتعل سازد. اییات ملحظه :-

یاد آن صحبت که بودم از ادب
محو گشته از خود و سپید از خود
گرچه بودم در حضور شش چشم
ملتصق گرچه ز بانم بد بکام
نه خبر از نیک و زشت و ز کار
بے خبر از بجزش بس ماه و سال
و امی زین دم که از ان عالیجناب
دستگ و دو هر طرف بی پا و سر
راه ناپیدا و منزل نه عیان
فرستم بس تنگ دل پر ضطراب
دم بدم با خود خبیالی میکنم

در جنابش مهر خاموشی بلب
مست از جام وصال یا رخود
لیک ستر پاتامی گشته چشم
لیک زافکار دل بد در کلام
نه اثر از گردش لیل و نهار
می خرامیدم بهستان و سال
و در ماندم بادل و جان خراب
بیدلیل اندر طریق پر خطر
اسپنا هموار بگشته عنان
و آنچه رفت از کف نمی یابم بخواب
بیخود از خود صد سوال میکنم

روز و شب مفتون فکر او شدم فضل این چپیده در این گفتگو	لا جسم مشغول ذکر او شدم تا روز آرد شب زین جستجو
متصل آن واقعه مسوده چند بر روی کار آورد فاقما بحکم کل امر موهون باوقافها در بیاض نیامد و معوق ماند در این ایام باز آن داعیه تازه شد و چنان بخاطر رنجبت که اگر از احوال متقدمین و متأخرین این سلسله علیه مرتب رساله جمع نمائی چه احوال این اکابر سلسل من اوله الی آخره در یک جا مذکور نه گردید بل در کتب متعدد و متفرقت هر آینه کثیر المنفعت زاید البرکت خواهد بود و رونق دیگر خواهد افزود مصرع	
فَاَلَّذِي زَادَ حُسْنًا وَهُوَ مُنْتَظَمٌ	
هر چند در خود شایسته و لیاقت این امر نمی یافت مخلصاً بحبیل الله رشته امید قوی کرده شروع در جمع آوری آنها نمود فرد	
قبولش گریباید و رافادت	هم استعداد بخشد هم سعادت
رَبِّ يَسِّرْ وَلَا تُعَسِّرْ وَآيِنِ مَجْمُوعَةَ اَعْمَلَةِ الْمَقَامَاتِ	
نامید و مشتمل بر منتخبات سبعة سوای مقدمه و خاتمه هفت منتخب ترتیب داده و هر یکی به چند تذکره مذکور شد و مقدمه را در سیر نبی علیه و آله الصلوة والسلام و ذکر آل و اصحاب او و کیفیت اتصال طریقه علیه حضرات نقشبندیه بجناب قدس اومع التحقیقات اللائقة بها مقرر ساخت و خاتمه را در جمع قصاید متفرقه حضرت مرشدی قیوم جهان قدس سره مخصوص گردانید ملتمس از قاریان و سامعان آنکه چون وقت عزیز ایشان از مطالعین اوراق خوش گرد و جامع را بدعای خیر خاتمت حسن عاقبت یاد آور باشند فرد	
ای آنکه بساحلی و دلشاد	می کن ز غریق و ز عمش یاد
و آنچه از احوال و اقوال این اکابر که در بند رقم و قید قلم آمده همه باذعان قبول پیش	

آیند و بر دو انکار وقت خود را ملول نمایند و هر آنچه از وقت لفظ و علو معنی مستبعد نماید
علم آنرا مفوض بر قائل آن دارند چه این اکابر و اظهاریان عالمات میان نه اند مصرع
زبانے ز ما بود گوینده او زبان اینها حکم شجره موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ
والتسلیمات گرفته و دست حق پرست ایشان نشان نشان از ید بضا داده مثنوے

از تست طلسم این خزانہ	من هیچ نہ ام درین میانہ
معنی تو دہی چلین شکر خم	من جلد کتاب صوت و خم

انتخاب بن رسالہ را از کتب معتبرہ مثل نفحات و رشحات و زبدۃ المقامات
و حضرات القدس و نسیمات الانس و برکات معصومی و معدن الجواهر
و اشجار الخلد و اشجار الاشجار و مخزن الانوار صفی احمدی فی کشف
الاسرار المجددی نمونہ شد و فہرست منتخبات تذکرات از ابدین تفصیل فصل گردید
منتخب اول از منتخبات شعبہ شملہ پانزودہ تذکرہ اولی از منتخب اول در ذکر
حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سرہ العزیز تذکرہ
ثانیہ از منتخب اول در ذکر حضرت خواجہ ابوالحسن خرقانی قدس سرہ العزیز
تذکرہ ثالث از منتخب اول در ذکر شیخ ابوعلی فارمدی قدس اللہ سرہ
تذکرہ رابع از منتخب اول در ذکر خواجہ یوسف ہمدانی قدس اللہ سرہ
تذکرہ خامس از منتخب اول در ذکر خواجہ عبدالخالق غجدانی قدس اللہ سرہ
تذکرہ سادس از منتخب اول در ذکر خواجہ عارف ہریرکوی خواجہ محمود انجیر فغنوی
و خواجہ علی رامیتنی قدس اللہ سرہ ہم تذکرہ سابع از منتخب اول در ذکر
خواجہ بابا محمد سماسی قدس اللہ سرہ تذکرہ ثامن از منتخب اول در ذکر
حضرت سید امیر کلال قدس اللہ سرہ تذکرہ ناسع از منتخب اول
در ذکر حضرت خواجہ خاجگان بہاؤ الدین بلاگروان قدس اللہ سرہ

تذکره عاشره از منتخب اول در ذکر خواجہ علاء الدین عطار قدس اللہ سرہ
تذکره احدی عشر از منتخب اول در ذکر خواجہ محمد یار سا قدس اللہ سرہ
تذکره اثنی عشر از منتخب اول در ذکر مولانا یعقوب چرخ قدس اللہ سرہ
تذکره ثالث عشر از منتخب اول در ذکر خواجہ عبید اللہ احرار قدس اللہ سرہ
تذکره رابع عشر از منتخب اول در ذکر مولانا زاهد وحشی قدس سرہ و مولانا
درویش قدس سرہ و خواجہ امکن قدس سرہ تذکره خامس عشر از منتخب
اول در ذکر حضرت خواجہ پیرنگ محمد بن الباقی رضی اللہ تعالی عنہم
منتخب ثانی از منتخبات سبعة منقسم بر پیروہ تذکره و راجع ال حضرت مجدد الفثانی
و ذکر اجداد و نسب ایشان قدس اللہ تعالی اسم تذکره اولی از منتخب ثانی در ذکر
نسب حضرت مجدد الف ثانی تذکره ثانی در ذکر سلطان شہاب الدین علی
ملقب بفرخشاہ کابلی و ذکر حضرت امام رفیع الدین قدس سرہ تذکره ثالثہ از منتخب
ثانی در ذکر حضرت محمد مرعبد الاحد با ذکر شیوخ ایشان قدس سرہ ہم تذکره رابعہ
از منتخب ثانی در ذکر ولادت صورت حضرت مجدد الفثانی قدس سرہ العزیز تذکره خامسہ
از منتخب ثانی در ذکر شدن بدبیرستان تعلیم تعلیم حضرت مجدد الفثانی قدس سرہ
تذکره سادسہ از منتخب ثانی در ذکر توجہ ایشان بکشف باطنی از والد خود
قدس سرہ تذکره سابعہ از منتخب ثانی در ذکر بعضی احوال حضرت شیخ
ابن والانس سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ - تذکره
ثامنہ از منتخب ثانی در ذکر دریافت حضرت مجدد الفثانی صحبت حضرت خواجہ پیرنگ
قدس سرہ تذکره ناسعہ از منتخب ثانی در ذکر تجدید و غیر خصوصیات حضرت مجدد الفثانی
قدس سرہ تذکره عاشره از منتخب ثانی در ذکر عبادات یومی و لیلہ حضرت مجدد الفثانی
تذکره حادسہ از منتخب ثانی در ذکر بعضی علوم و معارف و تصرف و خوارق

حضرت محمد دالف ثانی قدس سره العزیز تذکره اثنی عشر از منتخب ثانی در رحلت جناب
 حضرت محمد دالف ثانی قدس سره العزیز تذکره ثالث عشر از منتخب ثانی در ذکر
 اسامی خلفاء حضرت محمد دالف ثانی قدس سره و مرضی الله عنهم اجمعین -
 منتخب ثالث از منتخبات سبعة متضمن بر شش تذکره در ذکر فرزندان حضرت
 محمد دالف ثانی و اولاد و احفاد ایشان قدس الله تعالی اسرارهم -
 تذکره اولی از منتخب ثالث در ذکر حضرت شیخ محمد صادق قدس سره
 تذکره ثانیه از منتخب ثالث در ذکر حضرت خازن الوحمه خواجه محمد سعید قدس سره
 تذکره ثالثه از منتخب ثالث در ذکر فرزندان خواجه محمد سعید قدس سره
 تذکره رابعه از منتخب ثالث در ذکر حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم بطریق ایچ
 تذکره خامسه از منتخب ثالث در ذکر فرزندان باقی حضرت محمد الفانی قدس سره
 تذکره سادسه از منتخب ثالث در ذکر حضرت حدید شیخ محمد سعید قدس سره
 منتخب رابعه از منتخبات سبعة منطبق بر شش تذکره در ذکر حضرت عروة الوثقی
 خواجه محمد معصوم قدس سره بطریق تفصیل -

تذکره اولی از منتخب رابعه در ذکر ولادت حضرت عروة الوثقی قدس سره تا
 رسیدن ایشان بدجرات کمال و اکمال تذکره ثانیه از منتخب رابعه در ذکر ایراد بعضی عرایض
 ایشان بوالد بزرگوار خود قدس سره تذکره ثانیه از منتخب رابعه در ذکر بعضی معارف
 خاصه حضرت عروة الوثقی قدس سره تذکره رابعه از منتخب ذکر تصرفات و
 خرق عاوت حضرت عروة الوثقی قدس سره تذکره خامسه از منتخب
 رابعه در ذکر ارتحال حضرت عروة الوثقی قدس سره تذکره سادسه از منتخب
 رابعه در ذکر اسامی خلفاء حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنهم اجمعین
 منتخب خامس از منتخبات سبعة متضمن بر ده تذکره در احوال حضرت تاج الاولیا

قیوم الزمان قدس سره تذکره را بعد از منتخب خامس در ذکر وفات حضرت قیوم الزمان
 با ذکر اسما خلفای ایشان تذکره خامس از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد اسماعیل
 و باقی فرزندان حضرت قیوم الزمان قدس سره العزیز تذکره سادس از منتخب خامس
 در ذکر حجة الله محمد نقشبند قدس سره العزیز تذکره سابع از منتخب خامس در
 ذکر حضرت مروج الشریعة محمد عبید الله قدس سره تذکره ثامن از منتخب
 خامس در ذکر حضرت شیخ محمد اشرف قدس سره تذکره ناسعه از منتخب خامس
 در ذکر حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سره تذکره عاشده از منتخب خامس
 در ذکر حضرت شیخ محمد صدیق قدس سره رضی الله تعالی عنهم اجمعین منتخب سادس
 از منتخبات بیعه شامل بر هفت تذکره در احوال حضرت قطب الاقطان شاه غلام محمد معصوم قدس
 الله تعالی سره و قدوة الال و لیاشاه غلام محمد و فرزندان ایشان قدس اسرارهم
 تذکره اولی از منتخب سادس در ذکر ولادت حضرت شاه غلام محمد معصوم
 و رسیدن ایشان بدرجات کمال و اكمال تذکره ثانیه از منتخب سادس در ذکر خصوصیات
 و خوارق عادات ایشان تذکره ثالث از منتخب سادس در ذکر وفات با ذکر
 خلفاء ایشان تذکره رابع از منتخب سادس در ذکر قدوة الال و لیاء
 حضرت شاه غلام محمد قدس سره تذکره خامس از منتخب سادس در ذکر حضرت
 شاه غلام حسین قدس سره تذکره سادس از منتخب سادس در ذکر حضرت
 غلام حسن قدس سره تذکره سابع از منتخب سادس در ذکر حضرت شاه غلام و
 باقی فرزندان حضرت غلام محمد معصوم رضی الله عنهم منتخب سابع از منتخبات بیعه
 متضمن بر هفت تذکره در احوال حضرت قیوم جهان حاجی محمد صفی الله و
 منتسبان ایشان قدس سرهم تذکره اولی از منتخب سابع در ذکر ولادت حضرت
 قیوم جهان قدس سره تذکره ثانیه از منتخب سابع در ذکر رسیدن ایشان بدرجات

کمال و اکمال خصوصاً ایشان تذکره ثالثه از منتخب سابقه ذکر تصانیف اشعار و
خوارق ایشان تذکره رابعه از منتخب سابقه و ذکر احوال ایشان بفرایین چنان
تذکره خامسه از منتخب سادسه و ذکر فرزندان حضرت قیوم جهان
قدس سره تذکره ششم از منتخب سابقه و ذکر خلفا حضرت
قیوم جهان قدس سره تذکره هفتم از منتخب سابقه و ذکر حضرات بی بضاعت
و منتسبات صالحات ایشان و حمدن الله تعالی و مآوده تاریخ و ترتیب
و ترکیب این مجموعه ادر حروف برضی الله عنک به و در مصرعه این منظومه داخل کرده

ابیات مؤلفه

نازم بگلک خامه که سر تا پایا وید
تراوار شمشیرش چو جهان گشت منجلی
با اختصار منتهی مجتبی مع چو او
وار شوق گلرخان معانی این چمن
چون بوستان غلده مرتب شش جهت
تا بیج افتتاح بجوش از سرش غیب
حق بشریت بهیت اجست فضل گفت
واختم لنا بعافیه یا الهنا

بس نقش پذیر بر روی و زق کشید
خورشید خط بنده گیش بر حسین کشید
ورزیر چرخ چشم کو اکب گردید
بالید غنچه و لم و پیمین درید
جاوید ماند فصل بهارش خزان بدید
برضی الله عنک بام ندر رسید
لقد ورجامه از ملک شنید
من لطفك الرشيد عن فضلک السعيد

مقدمه

فیه رشحه من سیر النبی المختار صلی الله علیه و آله
الابرار و صحبه الکبار و المہاجرین و الانصاف و المعز من
خصایر اهل بیت الطهار و الاخیار رضی الله عنهم

إلى يوم القدر بطريق الإيجاز والاختصار تبركا
وتيمنا لافتتاح ذكر الصلوات الحين الاختصار

خالی از نقش نگار حرم مبارک | خالی از خط فکرت منجی نهان

بدانکه ابتدائی خلقت و آفرینش نور نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بیان
مجمعی از نسب شریف مقدس او و حالات و غزوات و معجزات مبارک وی علیه
و علی اله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها از جابر بن
عبد الله مر و لیست که اول چیزی که خدای تعالی آفرید نور حضرت
پیغمبر خاتم النبوة است صلی الله علیه و آله وسلم پس آن نور را منقسم بدو
قسم ساخت قسمیکه در لطافت و صفای او موسوم بنور شد و از واد و اح انبیا و اولیا و
ملائکة و اجرام علوی آفرید و قسم دیگر موسوم بنار شذیه از و جان بن البجان و اجسام مخلوقات
سفلی آفرید نسب شریفش برین پنج است حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم
بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره
بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدکره که بن
الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن عد بن ادد بن حنبل بن قیند امر
بن اسمعيل علیه السلام بن ابراهیم علیه السلام بن تادخر بن ناخوره بن اشرع بن احمو
بن عامر بن شالح بن امر فحشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلح بن اخنوخ
وهو ادريس علیه السلام بن سرد بن مهلا ییل بن قینان بن انوش بن شیت بن
ادم علیه السلام و لادت مبارکش روز و شنبه و از دهم شب از ماه ربیع الاول
گذشته و پنجاه و پنج روز از سال قبل منقضی شده چهل سال از سلطنت نوشیروان پسر آرمه در
مکه معظمه وقوع پیوسته پدرش عبد الله روایت اصح قبل تولد مبارکش وفات یافته مادرش

آمنه بنت هب بنت عبد مناف در شش سالگی آنحضرت علت نموده بعد از آن عمرش بولرب
در سن وازده سالگی بجانب شام برده و در بیست پنج سالگی بمال خدیجه رضی الله
تعالی عنها بتجارت پشام رفته و بعد از معاودت او را خواسته و چون سنین عمرش بکشت
پنجاه رسید روز و شنبه هفدهم شهر رمضان وقت چاشت در غار حرای مکه معظمه حیرت
علیه السلام برآمد و پنج آیه از سوره اقرأ باسم ربک برو خوانده بدعوت مامور شده و آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم سه سال دعوت خفیه بود پس از آن آشکارا شده و چون قریش از یدای مسلمانان
میکردند آنان پنج بعثت بعضی از مسلمانان با آنحضرت بجانب حبشه هجرت نمودند و در سال هفتم
همه قریش با یکدیگر معااهده کردند که بانبی هاشم مناکحه معامله نکنند و در سال دوازدهم قضیه
کثیر الائتهاج معراج رو داد و در سال سیزدهم بمقام مردوسه ن از ایمان مدینه خیرکینه
اسلام آوردند و بعد از این سال هجرت به مدینه منوره واقع شد سنده احکام از هجرت بعد تا
سیس بنای مسجد قبا و عمارت مسجد شریف مدینه مکرمه و استحکام عقد مواخات میان
مهاجرین و انصار بموجب حکم پروردگار مستعد قتل کفار گشت پس از یازده ماه و دو روز و دو ماه
بغزوه ابواکه موصی است قریب مدینه طیبه شصت تن در طلب کفار قریش آمده
بی وقوع قتال به مدینه مراجعت فرمود در همین سال سریه حمزه بن عبد المطلب سریه عبیده
بن الحارث بن عبد المطلب بود و در همین سال عبد الله بن سلام و سلمان فارسی اسلام
آوردند و فاطمه زهرا رضی الله تعالی و دیگر بنات طیبات و سوده و عائشه رضی الله تعالی
عنهن با عیال ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه از مکه به مدینه منوره آمدند و پیش از هجرت
فرض نماز دو رکعت بود و بعد یکماه از هجرت در حضر نماز چهارگانی فرض شد سنت بعد
از آن مشروع شد سنده اثنی از هجرت و راه بیع الاول بغزوه ابواکه رو دست
سه روز راه از مدینه منوره با و بیست نفر از صحابه روان شد و در جادی الاول بغزوه
حشره که نام مکانیست بیرن رفت در هر غزوه بی قتال مراجعت فرمود و در همین سال غزوه بدر

اولی شد که آنحضرت با هفتاد و کس از مهاجرین بطلب کرز بن جابر که بر مویشی مدینه خارت
 رده بود برآمد و او را نیافته رجوع فرمود و در شهر صفریا رجب حضرت بنی فاطمه زهرا رضی
 عنها با حضرت علی کرم الله وجهه الکرم تزویج فرمود و عمر شریف حضرت زهرا رضی در آنوقت
 شانزده و عمر شریف حضرت مرتضی بیست و پنج سال بود و همدین سال قبله از بیت
 المقدس بجانب کعبه تحول شد و بعد از شعبان آیه فرضیت صوم رمضان نزول
 کرد و صدقه فطر وجوب یافت و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مصلی مدینه منوره
 نماز عید بگذار و همدین سال غزوه بدر کبری هفدهم رمضان واقع شد و
 سبب گونساری کفر و باعث عزت اسلام گردید و آبی جهل العین و حجر و ساس
 قریش هفتاد نفر قریش کشته شدند و هفتاد تن از آنها اسیر شدند و عباس بن
 عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب از اساری بودند و از مسلمانان هفت انصار
 پنج مهاجر شهید شدند و ذوالفقار از غنائم این غزوه بنی سلیم و غزوه بنی قنیقاع
 در همین سال بود و در این سال نماز عید اضحی گذارد و دو کیش بدست مبارک
 خود قربان نمود **ثلاثه** در این سال غزوه سوپق غزوه بنجد و سمره
 زید بن حارث و سریه محمد بن مسلمة و تزویج ام کلثوم رضی الله عنها با عثمان بن
 بن عفان و نکاح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با حفصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنه
 و ولادت حسن بن علی رضی الله عنهما اتفاق افتاده و در شوال غزوه احد وقوع
 یافت که در آن دندان مبارک و شفته شریف مجروح شد و سید الشهدا حمزه رضی
 الله عنه با هفتاد صحابی دیگر از مهاجر و انصار بشرف شهادت رسیدند سینه
 از بخت در این سال سریه بیر معونه بود که هفتاد جوان از انصار که ایشان را
 قرامی گفتند شهید شدند و آنحضرت تا چهل صبح در قنوت فجر بر آن قبائل
 که آنها را کشته بودند دعائی بد نمود و دیگر سریه بدیع بود که نام مو صنعی است و در

عزیز

ربیع الاول غزوه بنی النضیر بود که قبیلہ ازیمه و است و در غزه ذی قعدہ غزوه بدر مغری
بود و آیت تحریم خمر نازل شد در همین سال زینب بنت خزیمہ اتم المؤمنین و فاطمہ بنت
اسد اتم علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ وفات یافتند سنہ خمسہ من الهجرة
در ماه محرم غزوه ذات الرقاع بود و در و صلوة خوف مشروع شد و در ربیع الاول غزوه
دومہ ابجندل بود که نام جاہلیست و در شعبان غزوه مریضی بود که نام آمیست و آنرا
غزوه بنی مصطلق نیز گویند و جویریہ بنت الحارث از اسارای این غزوه است که آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم او را اعتناق فرموده تزویج فرمود و نزول آیت تیمم در همین سال بود
و در ذی قعدہ غزوه خندق بود که او را احزاب نیز خوانند و درین غزوه سید ابرار
ذوالفقار را بر حیدر کرار بست و آنشہ سوار معرکہ کارزار عمر بن عبدود را که بانہر آپیلون
برابر می افتاد بکشت و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان او فرمود لمبادر علی بن ابیطالب
یوم الخندق و افضل من اعمال اقصی الی یوم القيمة بعدہ غزوه بنی قریظہ
و مشروعیت صلوة تحسوف شد و فرضیت حج نزول یافتہ سنہ ششہ غزوه
بنی النجیان و در ربیع الاول این سال بود و غزوه غابہ و صلوة استسقا و غزوه حدیبیہ
و تزویج آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جویریہ بنت الحارث را و قضیہ انکاجناب اقر
المؤمنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا و نزول آیات بیانات و برات ذات
الطہر و از اقوال منافقین مرضاء القلوب نیز در همین سال بود و در همین سال اتحاذ
خاتم و بعث رسل مملوک آفاق و بہر ایامی مقوقس ملک اسکندریہ ماریہ قبطیہ را
و خواہر ششیرین و حارثیغور نام و بغلہ و لدل نام و کسوف آفتاب مشرعیست
صلوة کسوف واقع شد سنہ سابعہ در این سال فتح خیبر بود کہ امیر المؤمنین
علی کرم اللہ وجہہ در او را کندہ سپہر خود نموده بود و تا فتح صلوات بست و از لشکر مسلمانان
پانزدہ نفر بشف شہادت رسیدند و انہیہ بود و نو و نو و نو کس مقتول شدند و صفیہ بنت حمی کہ

غزوه

یکی از اہمات مومنین است از اولاد مارون پیغمبر علیہ السلام بود بحضرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رسید و آنحضرت او را آزاد نمود و تزویج فرمود و قضیہ زہر کردن یہودیہ و طعام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم طلوع شمس بعد از غروب و در آن غزوہ از اہل حمار اہلی و ہرزی نابک سباع و بیع مغانم قبل القسۃ و وطی ہواری پیش از ہتبرانی کردند و ہمدین سال تحریم کجاست متعہ کہ در اوائل اسلام حلال بود و قضیہ لیۃ التغریس و آنحضرت و اصحاب صلی اللہ علیہ وسلم و فوت نماز صبح و قضای آن باذان و اقامت و جماعت و عمرہ قضا واقع شد و ہم در این سال بخاشی ملک حبشہ ام حبیبہ بنت ابی سفیان را در حبشہ برای آنحضرت تزویج کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میمونہ بنت الحارث را نیز تزویج فرمود و سندانہ ثمانیہ در فوجیہ این سال از ماریہ قبطیہ ابواہیم علیہ التحیۃ ابن رسول اللہ علیہ السلام ولادت یافت و آن حضرت بشر او را غلام بخشید در این سال در مسجد شریف نبوی منبر راست کردند و ہم در این سال سریہ موتہ بالضم کہ موضعے است بزمین شام واقع شد و در این سریہ زید بن الحارث و جعفر طیار و عبد اللہ بن رواحہ از پس یکدیگر رایت گرفته شہید شدند آخر الامر رایت را خالد بن الولید گرفت و فتح بردست او شد و جعفر بن ابی طالب از آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم ملقب طیار و ذوالجناحین ملقب شد و خالد خطاب سیف اللہ یافت ہم در این سال سریہ خبط بود کہ غزوہ سیف البحر ہم خوانند و در این سریہ ماہی عنبر نام از دریائی برآمد کہ کاسہ چشم او سیزدہ مرد را بجائی بود و ماہی یا نصف ماہی طعام عسکر بود و از بقعہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہم تناول فرمود و در این سال فتح مکہ معظمہ شد و اسلام ابو سفیان و معاویہ و ہند و عکرمہ بن ابو جہل و ابو قحافہ پدر حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بعد فتح مکہ بود و غزوہ حنین نیز در این سال بود و در آن غزوہ غنائم بیشمار بدست افتاد کہ میان

اعراب

مَوْلَفَةِ الْقُلُوبِ وَبِجَرِّ اصْحَابِ قَسَمَتِ شَدَّ وَتَبَعَهُ غَزْوَهُ طَائِفٌ وَعَمَّوْهُ جَوَانُهُ شَدَّ كَعْبُ
 بَنِ زَيْدٍ قَصِيدَهُ بَانَتْ سَعَادُ وَرُحْدَتِ مُقَدَّرُ آوَرُوهُ مَحْفُوظُ امْنٍ وَوَسْلَامَتِ شَدْنُ -
 سَنَدُهُ تَاسِعُهُ وَدَرِ اَيْنِ سَالِ بَعَثَ عَيْنِيهِ بِنِ حَصِينِ وَزَوَّلَ آيَهُ كَرَمِيهِ اِنَّ الَّذِيْنَ
 يَنْبَادُ وَنَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرَاتِ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ وَوَقَعَ شَدَّ وَدَمَتِ كِيْمَاهُ اَنْ
 حَضَرَتْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هِجْرَانِ لِسَارِ عَصَمَتِ التَّمَارِ خَتْمِيَارُ كَرُوْ وَدَرِ اَيْنِ سَالِ
 اَنْ حَضَرَتْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَغْرُوهُ تَبُوكُ بَرَامِدُ وَامِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ حَضَرَتْ
 عَلِيٌّ كَرُمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ دَرِ مَدِيْنَةِ شَرِيْفِ بَرَاوِلِ وَعِيَالِ كُذَّاشَتْ وَحَاضِرُ آوَرُو
 صَدِيْقِ تَمَامِ مَالِ خُودِ رَا دَضَى اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ وَفَارُوقِ نَصَفِ مَالِ خُودِ رَا
 وَتَجْهِيْزِ ذِي النُّوْرِ بِنِ جَيْشِ عُسْرَتِ رَا دَرِ هِيْنَ غَزْوَهُ بُوْدُوْ بِيْ جَنْكِ رُجُوعِ فَرْمُودَنْدِ
 وَتَسْرِيَةِ خَالِدِ دَرِ هِيْنَ سَالِ بُوْدُوْ وَبِسْجَرِ ضَرَارِ رَا كِهْ مَنَافِقَانِ بَعَلَّتْ حَسَدِ اَهْلِ قُبَا
 جِهَتِ تَقْلِيْلِ جَمَاعَتِ اَنْ بَسْجِدِ كَرُوْهُ بُوْدُوْ وَبُوحِي الْهِيْ خَرَابِ فَرْمُودُوْ وَبِسُخْتِ قِيَمِيْنِ سَالِ
 حَضَرَتْ اَبُوْ بَكْرِ صَدِيْقِ رَضَى اللّٰهُ عَنْهُ رَا بِنِجِ فَرَسْتَاوُودِ آيَتِ اَزَاوَالِ سُوْرَةِ
 بَرَاءَةِ بَاوُودَاوُ كِهْ بَرِ مَرْدُمِ نَخْوَانْدُ وَچُونِ رَوَانِ شَدَّ عَلِيٌّ كَرُمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ رَا بَاوِي
 فَرَسْتَاوُودُ وَدَرِ اَيْنِ سَالِ سَجَاشِيْ دَرِ حَبَشَةِ وَفَاتِ يَافَتِ وَآنِ حَضَرَتْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَرِ
 مَدِيْنَةِ بَرُوْ نَمَازِ كُذَّارِ وَشَافَعِيَةِ رَا اَيْنِجَاوِيلِ اسْتِ بَرِ جَوَازِ نَمَازِ جَنَازَةِ بَرِ غَائِبِ وَحَنْفِيَةِ
 كُوْنِيْدِ كِهْ اَنْ مَخْصُوصِ بِنِ پِيْمِيْرِ اسْتِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ زِيْرَانِكِهْ جَنَازَةِ سَجَاشِيْ رَا بَرُو
 كَشْفِ كَرُوْنْدِيْسِ دَرِ حَقِيْقَتِ نَمَازِ بَرِ حَاضِرِ كُذَّارِ دُوْ دَرِ هِيْنَ سَالِ اَقْرُ كَلْتُوْمَرِ نَرُوْ جَتَرِ
 عَثْمَانِ رَضَى اللّٰهُ عَنْهُمَا وَفَاتِ يَافَتِ وَدَرِ اَيْنِ سَالِ بُوْدُوْ وَفُوْدُ عَرَبِ اَزْ هَرِ
 جَانِبِ وَرُوْدُوْ آوَرُوْنْدُ لَهَذَا اَنْزَاعَامِ الْوُفُوْدِ نَامُنْدِ سَنَدُهُ عَشْرَةُ دَرِ اَيْنِ سَالِ
 وَفَدِ بِنِي حَنْفِيَةِ بُوْدُوْ كِهْ مِيَاْنِ اَيْشَانِ مِيْلَمِهْ كُذَّابِ بُوْدُوْ كِهْ مَرْتَدُ شَدَّ دَعْوِيْ نُبُوْتِ كَرُوْ وَكُفْتِ
 كِهْ اَنْ حَضَرَتْ مَرَا شَرِيْكِ خُودِ سَاخْتِهْ وَبِهْدَرِ اَيْنِ سَالِ قَضِيْبِهِ مِهَالَمِهْ بَانَصَارِ كِهْ بَخْرَانِ كِهْ نَامِ كِيْ زِيْرُ اَصْنَعِ

پنجم
خوانند

ین است واقع شد و آیه ابناءنا و ابناءکم الی آخره نازل و درین سال قدم
 و قد بچیلہ بود کہ در آن جریرین عبد اللہ بچلی بود کہ طول قد و شش گز شرعی و
 درازی نعلش یک گز بود و عمر رضی اللہ عنہ و از کمال حسن و جمال یوسف این مرت
 میخواند جریر با صد و پنجاه کس از قوم اسلام آورد و پس و راجعت ہر دم صنم ذوالخاصہ
 کہ آنرا کعبہ ثانیہ گفتند بہ من روان فرمود و ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ و آلہ وسلم وفات یافت و در بقیع مدفون گشت و ہمان روز کسوف واقع شد
 و ہم در این سال حجۃ الوداع است آیتہ الیوم اکملت لکم دینکم نزول یافت حضرت
 صدیق معنی این ہر معلوم نمودہ مخزون گشت حضرت امیر الانحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین
 سال فرمود من کنیت مولی مولی مولی مولی **احکام عشرۃ** جناب اطہر درین
 سال ہل بقیع را با مراد استغفار نمود و در صفر روز دوشنبہ سیرۃ اسامہ بن زید
 بود و ہمیش عظیم را با وی بعث فرمود و در چہار شنبہ در وجود شریفش تربی و در و
 عارض شد و در وزیکشنبہ بدست خود لوای مبارک عقد کردہ با و داد و کبار
 ہاجر و انصار امثل ابی بکر و عمر و عثمان و سعد بن ابی وقاص و ابی عبیدہ
 رضی اللہ عنہم و مثال ایشان را با اسامہ ہمراہ کرد و چون ذات شریف او مرخص بود
 ہمیش در منزل اول معطل ماند بعد از تحال مبارکش ہمیش او را نہ شد و بہرکت
 آنحضرت فتح کلی یافت و در شنبہ ہم بیج الاول بخانہ مبارک درآمد و در یکشنبہ
 مرغی شد و در روز دوشنبہ مسجد و آمد و اصحاب را با مرغی و باقتدار ابی بکر در
 نماز وید و خوشش و اقتدار با وی نمودہ بخانہ رفت پس در نصف روز بوقت چاشت
 دوازدم بیج الاول بقول صبح وصال حضرت ایز و متعال اختیار فرمود و اہل بیت
 او ویرا غسل دادند و جماعت مسلمانان بروی نماز جنازہ گذاردند و امام مجتہدین شد
 اولاً نماز جنازہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم صحابہ خواندند بعدہ ملائکہ جماعہ میخواندند

بازویا و لفظ جمیع

بازویا و لفظ

و بعد جماعه مسلمانان و در شب یا صبح چهارشنبه فن نمودند سنین عمر مبارکش بقول
اصح شصت و سه سال و لنعم ما قیل فی تاریخ وفاته صلی الله علیه و سلم فرد

هو بود همیشه بر زبانش || تاریخ شده است هو از این ||

فائدہ جلیلہ اہل سیر رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم اطلاق غزوہ کنند بر آن حرب
کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم بہ نفس نفیس خود در آن لشکر حاضر
بودہ باشند و آنهاست ہفت اند و در غزوہ ازان جملہ بہ نفس نفیس خود قتال فرمودند
اول بدر دوم احد سوم مدینہ چہار خندق پنجم قرظہ ششم خیبر
ہفتم فتح مکہ ہشتم طائف نهم حنین و قیل در غزوہ بنی النضیر ہم
قتال نمود و سر یہ بعث آن فوجی باشد کہ بر اعدائی دین فرستادہ بسر داری
یکے از اصحاب خود آن چہل و ہفت بود فائدہ بعضے گفتہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم چون مدینہ تشریف فرمودہ بتاریخ کرد و آنرا از ہجرت نوشتند و بعضی
گویند وضع اولاً از عمر بن الخطاب بود رضی اللہ عنہ بر رای حضرت علی کرم اللہ
و جہہ و ہمہ اصحاب اتفاق نمودہ ابتدائی سال از ماہ محرم عتبار نمودند

بیان شمایل نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

روایت می کند امیر المؤمنین علی کرم اللہ و جہہ الکریم کہ جناب پیغمبر صلی
اللہ علیہ و آلہ وسلم بسیار باہمت بود چنانکہ ہر کہ از و دید بترسید و چون نزدیک
خوش شدی کشادہ رو بود و روشنائی ازان ہتافت اگر دراز مدے با و ہمراہ رفتی
از و فروتر نمودی گرد و سر بود و جعد موی و موی مبارکش تا بنا گوش پستادہ بودی
و چون فروکشید بسر کتف رسید و ہر گاہ بگذشتے باز بجای خود شدی فراخ
پیشانی و کشادہ ابرو بود و در میان دو ابروی مبارک او گے بود کہ چون در خشم

زیادتی لفظ مبارک

شرعی پیدا آمدی باریک بینی و باریک لب بود کثاوه دندان و گرد و و شیرین
 سخن و لطیف آواز و سیاه موی و سفید عارض و خوب گردن و معتدل اندام
 و پشت مبارکش باشکم راست و فراخ بر بود و از سپینه او تا ناف و خطی بود از
 موی خور و میدید چنانکه بقلم نگارند و راز ساعدین کف دراز و باریک انگشت
 بود و میان انگشتان کثاوه گی داشت و دراز تاخن بود و نگرستن آواز و بناله چشم
 بود و بیشتر بزین نگرسته و آهسته بود و نه تن خوی کثاوه پیشانی نه ترش رو کخنده
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تبسم بود و حکمش عدل و گفتارش حکمت و پیشه اش
 سخاوت بود و بدی را مکافات نکرده و گناه را عفو فرمود و در میان دو کتف
 او خالی بود و سیاه بز روی مائل از دینار کمتر بود و آن مهر نبوت بود و آزان بوئے
 خوش آمد و مانند مشک صلوٰۃ تعالیٰ و سلام مد علیہ و علی آلہ و صحبہ بدل

بیان معجزات تراکیات و صلوات اللہ علیہ و آلہ و سلم

بدان کسعدک اللہ تعالیٰ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را معجزات بسیار
 و بیشتر است اما آنچه حق تعالیٰ او را بر آن مخصوص گردانیده آنست کہ او را
 سید همه پیغمبران کرد و علیہم السلام و همه در زیر علم او باشند و ز آخرت
 و از مادر خست نه کرده و ناف پریده ز او و چون از مادر جدا شد سر سجده نهاد و
 انگشت بر کرد و کلمه شهادت بر زبان آورد و هر گاه کہ دایره او مشغول کاری بود
 گهواره خود بجنبید و انگشت خود بکیدی مزه شیر و انگبین یافتی بول و غائط او را
 ندید و اختلاف نیفتاد و چشمش در خواب شدی و دشمن بیدار بود و عقب
 همچنان دید کہ از پیش هرگز پیشه و گس بر او نه شسته و بهر ستوئے کہ سوار شدی
 گرچه ضعیف بودی بر همه ستوران بخت بودی و موی زیر ناف و برینا مدی

و با هر کسی که گشتی گرفته اگر چه قوی بودی او را بینداختی و سنگ نیزه بر دست او تسبیح
گفته و سنگ و کلوخ بر او سلام فرستادی و هر جا که آب و دهن انداختی آنجا
خوشبوی گشته و ستون مسجد از جدائی او نالیدی چون در کنار گرفتنی خاموش شد
درخت بفرمان او از جای خود پیش آمدی چون فرمود باز گشتی آبر بر سر او
سایه افکندی پریان با او سخن گفتند و ایمان آوردند و اندامیان انگشت او
چندان آب برآمدی که همه لشکر سیراب شدی و در عرب بدر لشکر کفار را بیک مشت
خاک هزیمت دادی و از همه نهانیها خبر دادی حدیث غار باصا حبش و آنچه در و
گذشت معروف است سو سمار و آهو با او سخن گفتی و رفتن او بمعراج بر براق و
دیدن او هفت آسمان و زمین و ملکوت و عرش و کرسی و جباه و سد و پهنی
و درخت طوبی و قباب و قوسین او ادنی و رویت او جناب قدس خداوند
را بچشم سر و گفتگو و برگشتن در یک ثلث شب مشهور است بتان کعبه و راسخه
کردندی و بزغالہ بریان زهر آلوده با او سخن درآمد و سپینه او را بشکافتند
و شستند و علم و حکمت و ایمان مملو ساختند باز بجای خود آوردند در شب لاوت
او کنگرهای قصر کسری بفیقاد و بجزیره ساوه خنک شد و آتشکده فارس که
هزار سال نه مرده بود سر شدند و ماه باشاره او شوق و دینیم شد و آفتاب بد عالمی
بعد غروب خود نمود و کبودک خورد و در گواره پیچید و او خبر داد و اعظم همه
معجزات قرآن عظیم کریم است که بیچ فصیحی از فصحاء عرب مانند کوتاه ترین
سورهای او که سه آیه باشند پیاورده و همیشه بر صفر و زکار باقی ماند و تغییر تبدیل در راه نیافت

له قوله در یک ثلث شب یعنی معراج آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در ثلث اول شب یا دوم یا سوم علی حثک
الروایات واقع شده آنکه مدت معراج ثلث شب بود که تقریباً چهار ساعت نجومی است که آن بطور قطعی زبان
در یک لمحہ سرانجام شد حلقه در جنبیدن و بالین گرم بودن او علیه السلام مشهور است ۱۲ داشت علم محمد حسن و محسن

و بر همین مقدار بر بجزات زکیات آن سرور کائنات علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات بر سبیل ایجاز و اختصار اکتفا نمود :-

بیان صفات معنوی و اخلاق علی سید صلی الله علیه و آله

قال الله تعالى وَاِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ حق سبحانه و تعالی خلق او را عظیم فرمود
برای آنکه مکارم اخلاق در وجودش ریش مجتمع بوده و منجر به تربیت لایستیم
مکارم الاخلاق مشرب این است از جناب بی بی عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا
و عن ابیہا مروی است کہ خلق آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم قرآن بود یعنی
با و امر و نواهی و آداب و اخلاق کہ از قرآن معلوم میشود و عمل می فرمود و حسن خلق
آنسور بر مرتبه بود کہ هرگز هیچکس را از زمره یاران نبود و هم از منقول است کہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم در خانه خود چنان سلوک می کرد کہ یکی از احاد
الناس سلوک می کرد و بکارهای خانه قیام می نمود و جاروب و دوا و حمامه خود
می دوخت و تعبیل را و صله میکرد و شتر را آب می داد و گوسفندان را می دوشت
و خادم را در کارهای دومی داد و با او طعام می خورد و تصاعت خود را از بازار بر می داشت
و بخانه می آورد و زهد آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم بر مرتبه بود کہ دنیا را در نظر داشت
او عرض کردند التفات بآن ننمودند و از دنیا بیرون رفت و زره او نیز و یهود کمربون
بود و سه روز متتابع و پادور و زرق متابع از نان جو سیر نشد و گاه گاه در خانه
او یکماه آتش فروخته نمی گشت و باب خرمائی می گذاردند و گاه شب گرسنه
خواب کردی و روز روز و دهشتن تو اضع آنحضرت صلی اللہ علیہ آله و سلم بمشابه
بود کہ زانویهای خود را از زانویهای همنشین نه گذر ایندی و هر کس کہ با او رسید سلام بر
آنکس کرد و ابتدا بمصافحه نمودی و پائی خود را در حضور اصحاب دراز نه کردی و

جای کسی تنگ نداشتی کسی که بروی درآمدی اورا تعظیم و اکرام نمود و چون کسی که حاجت داشتی و نزد او رفتی و در نماز بودی در نماز تخفیف کردی و حاجت او را آوردی و باز نماز مشغول شدی و بر روی زمین تکیه فرمودی و بخواب میرفت و دعوت بند و نه زخیده را اجابت می فرمود وجود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بغایتی بود که سائل را از درگاه خود محروم نگردانیدی نوبتی صد هزار درهم آوردند همه ابر حسیب ریخت بر مردم قسمت فرموده چون درخواست یک درهم آنجا نمانده بود **حِلْمُ مَبَارَكِ** آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهایتی بود که هر چند از اقارب و اجانب ایند می کشید تکل می فرمود و در صدور انتقام در نمی آمد بلکه از ای آن دعائی خیر در شان ایشان بتقدیم رسانیدی و فایده خود لازم می شمرد و هر خلف وعده از وی متحقق نشد شبها عتش چنان بود که هیچکس در دلاوری بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیرسید هرگاه در محاربه جمعی از اعدا رسیدی اول کسی که بان جمع دست بر نمود اول بود و حیات او بمرتب بود که گفته اند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخت چنان بود از و خنجر و شمشیر در پرده خود و اگر از کسی مکر و بهر دید و رفتی پیداشد لیکن بمواجهت با و نگفتی الا در حقوق الله و حقوق العباد حکمت و علم او بحدی که این و سبحانه علوم اولین و آخرین با و عطا فرمود عفتش آنکه هرگز به ملات یمن و نکاح بستش نراند و ز سر سیده بود و دلش بر خلاق مهربان و سپیداش منشرح و از خوف خدا و اما گریان و همان دوست بود و قام با م خدا و جهتها و کفنده در عبادت و طالب ضای مولای بود و بزرگان را تعظیم کردی و قار ایشان خوروان را بخود نزدیک گردانیدی و نعمت اشکر گفته اگر چنانکه بودی کم گوی و کم خنده و بسیار تبسم و کف کشاده و تازه روی و شیرین سخن اندک تنعم و دیر خشم و زود آشتی و لطیف طبع و مجتنب از صرام و شبه مستجمع جمیع صفات حمیده و دور از همه صفات میمه بود و نه بد و زشت خوئی نه عیب جوی

آورده بود

آزاد

و نه سنگین دل و نه دشنام ده نه جل جلال و محترم و طلع حریص و نجیل و منان مکار و تمناع خیر
و اکل و کسلان و عجز ال قحاصد ضار و متکبر و غدار و بیچ عادت بد داشت چون استیفاء
این معافی ممکن نیست بر این مقدار تبرکات اختصار رفت و آنچه درین مجموعه از سیر اطهر او
ایمانی رفته در جنب اوصاف بی پایان او صلی الله علیه و آله و سلم که اقلام اهل سیر را
مشرف ساخته است بدان ماند که پیرهنی بکلاوه تازی خود را و صف خریداران حضرت
یوسف صدیق علیه الصلوٰۃ والسلام داخل ساخت و از ان علم خرمی قرانت بیت
نه درش می توانم گفت و اقا
بمداحش خود را می ستایم

خود می فرست

ذکر ذکوا و الامحاجنا بنوی صلی الله علیه و آله و سلم

و آنها سه بودند قاسم سن اولاد آنحضرت بود و بدین سبب آنحضرت کنی بابو القاسم
گشت و لاوش در مکه معظمه زندگانش ده سال بعد الله و سه نیز در مکه معظمه
بوجود آمده در طفولیت وفات کرده ابراهیم در مدینه منوره سال هشتم
از هجرت متولد شده و یک نیم ساله شده وفات یافت آنات چهاراند زینب که
بزرگترین بنات بوده بقول اصح و لاوش در سال سی و یکم از واقعه فیل و در
سال هشتم هجری وفات یافت رقیه و لاوش در سال سی و سیوم از واقعه
فیل بود آخر نکاح حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمد و سال
دوم هجری متوفی شد امر کلثوم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم بعد
از وفات رقیه و خلاص وی از زوج اول او قبل از وفات نیز عثمان بن عفان
رضی الله عنه داد و وفاتش سال نهم هجری حضرت بی بی فاطمه الزهرا و رضی
الله تعالی عنها و لاوش از سال شصت و پنجم بود واقعه فیل بود و بقول در سال چهل و
یکم و خور و ترین دختر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بحضرت علی کرم الله وجهه الکرم

در سال اول یا دوم هجرت عقد بست و فاشش سیوم رمضان بعد فوت پیغمبر
علی الله علیه وآله وسلم بشش ماه یا چهل روز و مدت جانشینیت و هشت سال

زوجات اهل انحضرت صلی الله علیه و آله

اول خدیجه کبری رضی الله عنها بنت خویلد اول کسی که از زنان
بشرف اسلام مشرف شد و تصدیق آنحضرت فرمود و بود و اول از دواج طاهرات
که شرف فاشش مقدس یافت نیز وی بوده رضی الله تعالی عنها و مال خود را در رهنای
وی صرف نموده اولاد آنحضرت از ذکور و آنات همه از وی بودند الا ابنا هیم
علیه التیمه از ماریه قبطیه متولد شده و تا او در قید حیات بود آنحضرت زن دیگر
نخواست و مدت بیست و پنج سال مصاحبه صلی الله علیه و آله وسلم بود و فاشش
سال دوم از بعثت عمر مبارکش شصت و پنج سال بود و کمر سوده بنت
ذمعه در سال و هم از بعثت او را بخواست و فاشش در آخر خلافت عمر رضی
الله تعالی عنه نسیوم عاشقته صدیق بنی صلی الله علیه و آله وسلم
با او محبت و الفت بسیار داشت و بهترین مصاحبان او بود و اوسع و اتقی و
از هر دو عالم بود با حکام شرعیه و مرجع بود در امور دین از جمیع مومنین و صاحب
رأی و اجتهاد و و خدایت و محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بی مثل و بی همتا بود و
وفات مبارکش سنه خمسین هجری از ندگانش شصت و شش سال
پنجم و مرخصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه در سال پنجم
هجری در سلک اجماعت المومنین داخل شد و وفات مبارکش در سال چهل و پنج
یا پنجاه از هجرت از ندگانش بقرب شصت سال رضی الله تعالی عنها
پنجم زینب بنت حزمید در سال سیوم از هجرت نکاح آنحضرت مشرف شد

و بعد ہشت ماہ وفات یافت رضی اللہ عنہا ششم ام سلمہ بنت عاتکہ بنت
عبد المطلب در سال چہارم ہجری در عقد آنحضرت کو آمد و در سال شصت یک
ہجری فوت شد عمر شش ہشتاد و چہار سال رضی اللہ تعالیٰ عنہا ہفتم زینب بنت
جحش اول اہل زبید بن الحارثہ بود و بعد مفارقت در سال پنجم ہجری آنحضرت اورا
بخواست و قاتش سان بیستم ہجری حیاتش پنجاہ و سہ سال ہشتادم جوین پیر بنت
الحادث آنحضرت سال پنجم ہجری اورا بخواست و قاتش سال پنجاہ
و شش ہجری زندگانش شصت و پنج سال رضی اللہ تعالیٰ عنہا بود۔
نہم ام حبیبہ بنت ابی سفیان ہفتم ہجری اورا بخواست و قاتش
سال چہل و چہارم رضی اللہ تعالیٰ عنہا دہم صفیہ بنت جی بعد عرب
نہم اورا بخواست و قاتش سال سی و شش ہجری رضی اللہ تعالیٰ عنہا یازدہم
میمونہ بنت الحارث سال ہفتم نکاح آنحضرت درآمد و قاتش سال شصت و
سہ ہجری از این جملہ یازدہ ازواج مطہرات حضرت خدیجہ و زینب و ریحان
حیات آنحضرت وفات یافتند و آنحضرت از نہ دیگر متوفی شد صلی
اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم و اہل بیت الطاہرین و الطاہرات۔

ذکر حضرت خلفاء الراشدین رضوان اللہ علیہم اجمعین

ایشان چہار تن اند اول و افضل الصحابہ و اولہم
بالتصدیق حضرت ابوبکر بن الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ

سببش با حضرت سید البشر در مرہ بن کعب اتصال می یابد بدین تفصیل
ابوبکر بن ابی قحافہ بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرہ بن کعب
مادرش ام النجیر بنت صخر بن عامر و مادرش بعد سانحہ فیل بدو سال

و چهار ماه نأش در جاهلیت عجب الكعبه بود در اسلام عند الله سی و هشت ساله
 بود که اول از مسلمانان تصدیق رسالت آنحضرت آورد و هیچ دلیل محتاج
 نشد و لقب بصدیق کبر شد و اعظم و اکرم و احب خلق نزد پیغمبر علیه الصلوة
 والسلام بود و لیاقت بخلت خود را فرمود و پیش قدم همه اصحاب چه در
 حیات و چه در مات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود بعد فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 جمیع اصحاب بر خلافت و راضی شدند و او را بهترین بشر بعد الانبیاء میدانستند
 روز اول خواص و روز دوم عوام بیعت نمودند و حضرت علی کرم الله وجهه نیز روز
 دوم بیعت نمود و سبب تاخیر او گرفتاری بود در امور عزا آنحضرت بقول اصح نه امر
 دیگر و قیل سبب طلب نام نمودن او بمشورت که بسبب گرفتاری بامور عزا او را
 طلب نموده بودند نه امر دیگر و او را خلیفه رسول الله می خواندند و نقش نگین او
 نعم القادر الله و قیل العبد الذلیل للرب الجلیل در خلافت خود منصب
 قصا بن الخطاب تفویض فرمود رضی الله تعالی عنه و با چندین قبائل که بدان
 فوت پیغمبر مرتد شده بودند مراسم جهاد بجا آورد و وفات مبارکش بیت و دوم
 جمادی الاول سال سیزدهم هجری آیام خلافتش دو سال و سه ماه و چند روز
 بود مدت حیات مبارکش بسنت نبوی شصت و سه سال بود و چون زمان حلتش
 نزدیک رسید عمر فاروق رضی الله تعالی عنه را خلیفه خود نمود:-

الثانی الناطق بالحق الصالح حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه

نسبش بهشت واسطه کعب که از جمله اجداد خیر العباد است اتصال میابد بدین طریق
 عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن دباح بن عبد الله بن قریط
 بن ذراح بن عدی بن کعب ماورش خثیمه بنت هاشم بن مغیره:-

ولادتش بعد از سی و ده سال واقعه فیل نقش فاروق اعظم کنیتش ابو الحفص و
 او را امیر المؤمنین گفتندی و نقش نگینش کافی بالموت و اغطایا عمر آسایش
 سال ششم از بعثت و واسطه قوت اسلام و پستی مسلمانان و نگوناری بتان
 و بت پرستان در زمان خلافت او اسلام قوت و توسع پیدا نمود و در اطراف
 عالم منتشر شد کوفه و بصره در زمان او تعمید یافت و مصر و اسکندریه
 و روم و اکثر بلاد شام و عراق و آذربایجان و فارس و کرمان طبرستان
 و غیره مفتوح شد بدست

بعد پیغمبر با طاف کریم || کرد فتح چار صد شصت عظیم ||

و در سال بیست و سیوم هجری ابولؤلؤ و حسن بن ساز صبح روز چهارشنبه بمیت و
 هفتم و یکم و قبل غزه محرم فاروق را چهار ضرب تیغ زد و در روز پنجشنبه
 آن فوت شد خلافتش ده سال عمر مبارکش به سنت نبوی شصت سال
 بود مدفن شریفش با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق کبریا رضی
 الله تعالی عنه در یک حجره مبارکه رضی الله عنه

الثالث مع القرائن النورین البرهان رفیق النبوة والجنان
 حضرت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه

هو عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف
 بن قصه چون ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه فاروق را مجروح نمود فاروق رضی الله
 عنه فرمود که سر او را خلافتش تن اند علی و عثمان و سعد بن ابی وقاص
 طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف باید که یکی از ایشان بعد من خلیفه
 باشد روز چهارم از فوت او رضی الله عنه جماعت مسلمین با عثمان بیعت نمودند و مدت

دوازده سال بر مسند خلافت بکمال استقلال متکلم بود و بعد جماعت از مصلیان
با محمد بن ابی بکر اتفاق نموده بر خروج نمودند شبی که فریاد آن بشهتاد رسید
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بخوابید که بوی بفرمود که فردا افطار با ما خواهی کرد
پس احوال خود را از جنگ منع نمود و در سرای خود بچین تلاوت قرآن مجید
شہید شد رضی اللہ عنہ مدت حیاتش هفتاد و دو سال و زمان خلافتش
دوازده سال و شهادتش نوزدهم شهر ذی حجه الحرام واقع شد رضی اللہ تعالیٰ عنہ

کلام

الرابع اسئل الله الغالب مطلوب كل طالب
المؤمنين جعفر بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

ولادت با سواد شش در سنه ثمان و شتم از واقعه فیل بود در خانه کعبه بیت

شد و در بیت الحرام مشرف
کسی را پیشتر از این شرف

کنیتش ابوالحسن و ابوالحسنین و ابوالسبطین و ابوالرحمانین و ابونور
و القابش سیما و نقش خاتمش لملك الله و صغر سن اسلام آورد و بقول آنجناب
اول کسی است که اسلام آورد و بقول صحابه آنکه اول مسلمات از زنان خدیجه و
از کلانان ابوبکر و از خوروان علی و در اکثر معارف و مواقف در ملازمت جناب
نبوت مآب شرائط شجاعت و جهاد و مرعی داشت بعد از مقدمه شهادت عثمان رضی
الله تعالیٰ عنه جماعه مسلمین برضا و رغبت بوی بیعت نمودند و مسند خلافت را بوجوه
ذی جود و شریفی آراست و عزل و نصب حکام ماضیه فرمود و جهت طلب قتلان
عثمان رضی اللہ عنہ در رمی و دیگر اصحاب اختلاف افتاد و مال بجدال و قتال انجامید
چون اصحاب پیغمبر صریح صاحب را و اجتهاد بودند و خطایک از راه اجتهاد واقع شود
از ملامت و رست زبان جز بزرگتر خیر ایشان نباید شود و سلامت خود را در این باید دید

مخالفت

چنانچه وی فرموده اخواننا بغوا علینا لیسوا کفره ولا فسقة لما لهم من التاویل ازین
 عبات مبارک بقرینه تاویل لب بخطائی باید کشود و فرموده امام شافعی رح را در این مقام
 نصب عین باید و بد که فرموده تلك دماء طهر الله تعالى عنها ایدینا فلنظهم
 عنها السنننا آخر الامر صلح واقع شد و قضیه حکیم وقوع یافت چون ایام صال
 رسیده روز جمعه هفدهم رمضان عجل الرحمن ابن یحیی شمشیر بر سر مبارک او زد
 و تودیه با یسیم و یکم شهر مذکور بجوار رحمت غفور انتقال فرمود و سبطین شریفین
 او را غسل داده مدفون مبارکش بموجب صیت او از نظر خلق پنهان ساختند
 لهذا چند جا قبرش تعیین یافته آریاب مکاشفه درجاها متعدد و نشان داده اند
 منها به نجف اشرف منها مزار فیض آتار بلخ و غیره اما در سفینه الاولیا
 قول ثانی را ترجیح داده اند هر چند اول مشهور گشته و آریاب کشف صادق نیز
 در بلخ بسیار تعیین نموده اند و العلم عند الله سبحانه و عزت حیاتش شصت
 و سه سال به سنت نبوی علیه و علی اله و صحبه الصلوٰة والسلام و خلافتش
 چهار سال و نه ماه از واجه طاهرش نه اند اول آنها خاتون قیامت شافعه
 امت سیده نساء العالمین فاطمة الزهراء رضی الله عنها تا او زنده بود
 زن دیگر نخوارت و در حیات او از زن دیگر ممنوع بود پس رانش پانزده
 تن بودند حسن و حسین رضی الله عنهما محسن عبد الله عباس عثمان
 جعفر یحیی عمون محمد اکبر عمر محمد اصغر عبید الله ابوبکر بنات طاهرش
 هفده اند زینب الکبریٰ ام کلثوم کبریٰ رقیه امه الکبریٰ امها میمونه
 ام الحسین ام کلثوم صغری فاطمه ام حدیقه ام الکرام ام ساسم
 حاکم نفیس ام جعفر امامه رضی الله عنهم و عنهن :-

تقیه

له هر دو نسخه منقول عنهما اما نشانزدیم منقول بود و اسم هفدهم ننوشتنه والله اعلم فافهم المحرره رح

ذکر ائمه محمد بن یزید رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

علی کرم الله وجهه امام اول من ائمه اثنا عشر رضی الله تعالی عندهم
وهو الذاب عن الخلفاء الراشدين رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

اول و آخر ابرار توتی | مشرق و مغرب انوار توتی

فقیر و رایامیکه بزیا رت و صند شریفش که در توابع بلخ واقع است
مشرف شدم و حضوری رفتم و دوده بزبان شوق چند فروغ بقافیه ثنوی
معروض و شتم اینجا ایراد آن بخاطر فاتر زیان نمود و نظم

یا علی باد شاه کو پیغی
اولیایا ستودۀ العینی

بولایت کسے قدم زند	بولائے تو تا کہ دم زند
دریں قلب زشت پر زنگم	که ز قلا بیش لبی تنگم
یک نگاہ نموده ز رسا گد	کارم از یک نگاه در سا گد
گرچہ من لائق نگاہ نیسم	در ریت بہ ز خاک را نیم
لیک رہ گذار گر قدم	بہی بر سر من از کرے
زان شرافت براج ماہ شوم	ز گردانی گذشتہ شاہ شوم
شاہ گردم و لے کین بندہ	بکلاب درت سر افکنده
بر رسول کدیر و صحابش	بہ ہل بیت اجابش
نکم زور و گرہ کر مست	ای سرم خاک باد بر مست

فضل راجہ جناب حضرت توتی
نست روئے و سید و بکر سوئے

امثالنا فی حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ

کنیتش ابو محمد و لقبش فخر و طیب و سید و لا و نش روز شنبه متصف
 رمضان المبارک سنہ اثنین او ثلاث من الهجرة در مدینه منوہ و بعد از شہادت
 امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ لکرم مردم عراق پر نفاق بشطط جنگ اہل
 شام با وی بعیت نمودند چون خدمت وی بجز م شام بد اس سید معاویہ نیز
 روی عراق آورد و خدمت حضرت پیوفائی لشکر خود دیدہ با وی صلح کرد و
 خلافت را بوی گذاشتہ مدینه منوہ توطن فرمود بالآخر منکوحہ اش بکرت یزید
 پلید الماس سووہ بخور و نش و اود مدت چہل روز بیمار بود و زہمت صفہ
 تسع و اربعین بقولی او ایل ربیع الاول سنہ خمسین انتقال فرمود و عمرش
 چہل و ہفت سال بود و اولادش ذکرورہ اند زید و حسن و عہد و قاسم
 و عبد اللہ و عبد الرحمن و حسین و اثوم و طلحہ و اشحاق و آناث
 شش تن بودند جبریل اسم شریفش بر قطعہ حریر بہشت نوشتہ حسن بن علی
 نزد رسول علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ہمیدہ آورده و وی شبیہ
 ترین مردمان بود بہ نبی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام تر و زکے امیر المؤمنین حضرت
 ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ امام حسن رضی اللہ عنہ را بردوش گرفته بود و سوگند
 می خورد کہ این شبیہ نبی است علیہ الصلوٰۃ والسلام نہ شبیہ علی کرم اللہ وجہہ
 و علی رضی اللہ عنہ استادہ بود و تبسم می نمود از وی می آرند کہ بسیت پنج
 حج پاوہ گذارده و حال آنکہ بخائبی را با وی میکشیدند رضی اللہ تعالیٰ عنہ

امثالنا فی حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ

کنیتش ابو عبد الله و لقبش سید و شهید و ولادتش در مدینه منوره روز شنبه
 چهارم شعبان سنه اربع هجری قمری آخر ربیع الاول سنه ثلث مئذت حملش
 شش ماه و بیج فرزندی شش ماه نیامده مگر وی و یحیی علیه السلام چون
 نوبت امارت بیزید رسید قریب بیت هزار اهل عراق بارسوا و که مسلم باشد
 بیعت نموند و او را طلب داشتند و این اثنا عبید الله بن زیاد فرموده بیزید بگوید
 از بصره بگو که آمد چون خدمت امام از مکه معظمه بسمت عراق روان شد اهل عراق با عبید الله
 بن زیاد در قصد کشن او اتفاق نموده بر او برآمدند جناب و را با هفتاد و دو تن
 و پاهشتاد و دو تن از اهل بیتش و اتمامش روز جمعه و بقوله روز شنبه عاشور محرم
 سنه احد و ستین شهید ساختند عمر مبارکش پنجاه و شش سال و پنجاه و هشت روز
 اولادش ذکور بقول اصح علی اکبر علی اصغر جعفر عبد الله که در هنگام طفلی
 با پدر خویش همراه بودند و بغرض شهادت رسیدند و آنات دوتن بودند رسول صلی
 الله علیه و آله و صحبه وسلم وی را حسین نام نهاد و وی را جمالی بود که چون در تاریکی
 نشسته مردم از سیاهن حسین او و بریق رخساره مبارکش بوی راه بردند و او را
 از سینه تاباها مشابه بود و بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه امیر المؤمنین
 حسن از سینه تافرق سر و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که حسین از
 من است و من از حسین ام خدا دوست میدار و آن کس که حسین را
 دوست دارد و حسین سبط است از سباط.

امام رضا علیه السلام از کتب العابدین و زیار العابدین و زیار العابدین و زیار العابدین

کنیتش ابو محمد و ابو الحسن و لقبش سید العابدین و زیار العابدین و زیار العابدین و زیار العابدین
 ولادتش روز شنبه پنجم شعبان سنه ثمان و ثلثین یا ثلث و ثلثین در زمان حیات

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در مدینه منوره واقع شد و او در روضه واقع پذیرگوار
 خود مرخص بود چون عمر غزیرش پنجاه و هفت سال رسید بگفته ولید بن عجله ملک
 دوازدهم محرم سنه خمس و تسعین او را بر شهر سپید ساختند و آمانش سی و چهار
 سال و دو روز و زاولاد و کورش محمد باقر زید عمو عبد الله حسن حسین
 اکبر حسین اصغر عبد الرحمن سلمان علی محمد اکبر محمد اصغر
 و آنات چهارتن بود و مادر امام زید العابدین شهبان تو دختر یزدجرد و از اولاد
 نو شیروان عاقل است و سبب تلقیب از زین العابدین آنکه شبی در نماز تهجد بود
 و شیطان بصوت آرد های خود را با و نمود و بی هیچ ملتفت نشد آخر پائی مبارک
 او را گزید و او را در وناک ساخت خدای تعالی بوسه منکشف گردانید
 که این ابلیس است پس وے را و شناسام داد و پیا پنجه زد و گفت دور شو
 ای ملعون دور شد برخواست تا و در خود او اندام یافت صد او و انت

زین العابدین سه بار گفت

اما خامس الامر محمد بن علی بن العابدین رضی الله عنهما

کنیتش ابو جعفر و لقبش باقر بن محمد بن علی بن العابدین رضی الله عنهما و توفیه فی مدینہ
 امر عبد الله فاطمه بنت الحسن بن علی رضی الله تعالی عنهما و لاوتش
 در مدینه منوره روز جمعه سیوم ماه صفر باغره رجب سنه سبع و خمستین پیش از شهادت
 امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه سیه سال و وفاتش سنه رابع عشر مائت
 و عمرش پنجاه و هفت سال و قبرش در بقیع نزدیک ریش و آمانش نوزده سال وے
 گفته است که بر جابر بن عبد الله در آمد و سلام کردم و چشم و پوشیده شده بود
 سلام مرا جواب داد و گفت کیستی گفتم محمد بن علی بن حسین گفت ای فرزند رسول الله

پیش آئی پیشتر شدم دست مرا بوسید و از جانب سول سلام بر من خواند
و گفت پیغمبر علیه السلام مرا گفت ای جابر شاید که بانی تا وقتیکه ملاقات کنی
با یکی از فرزندان من که وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدا
تعالی وے را نور و حکمت خواهد داد و وے را از من سلام برسان

امام ساس حضرت امام جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهما

کنیتش ابو عبد الله و ابواسماعیل و له القاب اشهرها الصادق مادرش
ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنهما
و مادر ام فروه اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما و لاوتش
در مدینه منوره ۳۸۳ شة ثلث و ثمانین من الهجرة و قبل روز دوشنبه هفتم ربیع
الاول و فاش نیز در مدینه منوره روز دوشنبه منتصف رجب ۴۰۸ شة
ثمان و اربعین مائة مدت حیاتش شصت و پنج سال اما متش سی و چهار سال
و دو ماه و قبری فی البقیع عند ابیہ و جدہ رضی الله تعالی عنهما
اولاد و کورش موسی کاظم اسحق محمد اسمعیل عبد الله عباس
علی اناث سه تن بودند از عظامی علمای و کبرای مقتدا اولیا است و او را
فضائل و کمالات بسیار است و طریقه اکابر نقشبندیہ بوسے اتصال دارد
چنانکه در مجلس مذکور شود و انشاء الله تع

امام ساس حضرت امام کاظم بن جعفر رضی الله عنهما

کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم و لقبش کاظم مادرش ام رولده بوده
حمید بن یزید و لاوتش در ابواب میان مکه و مدینه در روز شنبه هفتم صفر سنه ثمان و عشرين مائة

وفاتش در حبس هارون الرشید و بغداد و ایام حیاتش پنجاه و پنج سال اما متش بیست و پنج سال و سه ماه اولادش زکوری علی رضا زید ابراهیم عقیل هارون حسن حسین عبد الله اکبر عبد الله اصغر اسمعیل محمد احمد جعفر یحیی اسحاق عباس ابوالقاسم حمزه عبد الرحمن قاسم جعفر اکبر جعفر اصغر اناث هزوه تن بودند عابدترین و کریمترین اهل زمان خود بودند رضی الله تعالی عنهم اجمعین

اما ثامن حضرت امام علی رضا بن موسی کاظم رضی الله عنهما

کنیتش ابو الحسن لقبش ی رضا و این کنیت و لقب پدرش بوی نهادند و هو فی رضا الله سبحانه و مرضا و رسول الله ما ورث سکینه نوبیه است لاوتش در مدینه منوره بوده و در پنجاه و یک سال در مدینه منوره فوت شد و متش بیست و پنج سال و سه ماه و یک روز و در مدینه منوره بود و در قبریه سنا باد از رستاق توکان فی شهر رمضان ششم ثمان و اربعین و قبرش طرف قبله قبر هارون الرشید و رقبه که در سرای حمید بن قحطبه طای است اما متش بیست و یک سال و پنج ماه و کسری ایام حیاتش پنجاه و یک سال و کسری ماورش ام ولد بوده که بسینا نامها دارد و منها نجمه و ازان حمیده بود ماور کاظم رضی الله تعالی عنه شمس مصطفی راضی الله علیه و آله و سلم نجوابی بد که فرمود نجمه را بموسی بخش کرد و و باشد که از وی فرزند می و جو گیرد که بهترین اهل زمین بود و از ام رضا رضی الله عنه روایت کنند که گفت چون برضا عالمه شدم هرگز از خود نقل حمل بر نیافتم و در خواب از شکم خود او را تسبیح تهلیل می شنیدم مول و بهیت بر من غلبه میکرد و چون بیدار میشدم هیچ آوازی نمی آمد و در زمان ولادت و شهادت بر زمین نهاده رو با آسمان کرده لب مبارک خود را می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و متاجات کند اولاد زکوری محمد تقی ابوجعفر اکبر ابوجعفر اصغر ابوالحسن ابراهیم حسین اناث یک تن بوده

امام محمد بن علی رضا رضی الله تعالی عنهما

کنیتش ابو جعفر و لقبش تقی و جواد مادر وی ام ولد بوده خیردان نام و لاوش در مدینه منوره بود و جمعه دهم رجب یا هفدهم ۹۵۰ هجری قمری در وفاتش روز شنبه ششم ذیحجه ۱۰۱۰ هجری قمری در عجب خلافت معتصم و قبرش در بغداد قفای جد وی کاظم رضی الله تعالی عنهما از کمال علم و ادب و فضل و کرم که شهادت با صغر سن بامون مخلص وی شده دختر ام الفضل را بر نی بوی داد و همراه وی به مدینه منوره روان نمود و هزار و دهم در هر سال بوی فرستاد و آیتش هفده یا بیست و سه سال ایام زندگانش بیت پنج سال و دو ماه و یازده روز من کلماته القدسیه یوم العبد علی الظالم اشهد من یوم الجود علی المظلوم العلماء غریبا و اکثره البیهاینهم اولادش ذکور علی نقی و موسی اناث نیز و تن بودند رضی الله تعالی عنهما :-

در

امام عاشر حضرت علی بن محمد تقی رضی الله تعالی عنهما

کنیتش ابو الحسن و لقبش هادی و عسکری مشهور مادرش ام ولد بوده سمانه نام و قیل اصداقر الفضل بنت المامون و لاوش در مدینه بوده سیزدهم رجب ۱۰۱۰ هجری قمری در وفاتش در سرمن رانی از نواحی بغداد و در زمان منتصر روز شنبه اوایل ۱۰۵۲ هجری قمری در عجب خلافت معتصم و قبرش هم در سرمن رانی که سرمن رانی داشته زندگانش چهل و یک سال و آیتش سی و سه سال و شش ماه و بیست و هفت روز مناقبه کمالات او زیاده از حد مکتوب است و اولادش حسن عسکری - حسین جعفر رضی الله تعالی عنهما جمعین - و از اناث یک تن بود :-

منتصر بالله

اما دای عشر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

کنیتش ابو محمد لقبش ذکی و خالص سراج وی نیز چون پدر شهوات است بعسکری
 مادرش ام ولد بوده سوسن نام و قیل غیر ذلک و لاوتش در مدینه روز
 دوشنبه چهارم ربیع الاول سنه اثنا و ثلثین و مائتین و فاش در سرمن رای
 و سنه ستین و مائتین قبرش پهلوی قبر پدرش است مدت چنانچه بیست
 هفت سال و دو ماه و بیست روز آتش پنج سال و هفت ماه و کسری از لاوتش امام محمد

اما دای عشر حضرت امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام

کنیتش ابو القاسم لقبش عبد الله و نزل و امامیه حجت و قائم و منتظر و مهدی
 و صاحب زمان و هو عندهم بن اخیر ائمه خاتم الاولایه و الامامه و ائمه
 یزعمون انه دخل السرداب الذی یسر من رای و امته تنظر الیه
 فلم یخرج الیها و ذلک فی سنه خمس و ستین و مائتین و قیل فی سنه
 ست و ستین مائتین فاختفی الی الان علی زعمهم مادرش ام ولد بوده
 زحیم نام و قیل غیر ذلک و لاوتش در سرمن رای در بیست و سیوم رمضان سنه
 ثمان و خمیس و مائتین و یقال فی لیلة النصف من شعبان سنه
 خمس و خمیسین و مائتین اما نزد اهل کشف و باطن علماء ظاهر اهل سنت
 و جماعت شکر الله تعالی سببهم و منهم شیخ علاء الدین و لترسمنا فی میگوید که چون
 امام محمد بن حسن مختفی شد و زمره ابدال داخل شد و چون قطب آن وقت علی بن حسین
 بغدادی فوت شد امام محمد بن حسن بر و نماز گذارد و بجای او بنشست و نوزده
 سال در مرتبه قطبیت بود تا فوت شد و در مدینه منوره مدفون گردید

زبان اعتقاد اهل سنت جماعت شکر الله

در حق مهدی موعود آنست که مهدی موعود یکی از سادات نبی است که در آخر الزمان در مدینه مشرفه متولد شود و نام او و نام پدر او موافق نام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بود و از مکه مبارکه وقت چهل سالگی ظهور کند و قیل و حیرت او سوئی بیت المقدس بود و در کتف او علامت بود و چنانچه در کتف آن سرور بود و در ماه محرم روز عاشورا بعد از نیکبزار و در صمدالی ما شار الله ظهور نماید و سه صد و سیزده کس از اشراف قوم بعد و اهل بدر با و بیعت کند در میان رکن و مقام و با او بیرق حضرت رسالت پناه و پیراهن و تیغ او باشد صلی الله علیه و آله و صبحه و سلم و خلق را بحق دعوت کند و تمامی عرب و عجم اطاعتش کنند بے جنگ و کره و در او اقرار یابم و می عیسی علیه الصلوٰة والسلام از آسمان نازل شود و در پس او روز جمعه نماز صبح کند و مدت با و شاهی و سبب اختلاف اقوال هفت سال یا چهل سال بود و هکذا یستفاد عن الاخبار والآثار والعلم عند الله و تجارت شیخ اکبر محی الدین ابن عربی قدس سره و در فتوحات مکیه مطابق همین است :-

باشد

کس که قوله ظهور کن الخ لے ظهور مهدی رحمة الله علیه یعنی از زبان والد خود علیه الرحمۃ والفرقان شنیده ام که والد او شان هادی الخلق الی الحق حضرت مولانا حاجی میان ضیاء الحق قدس سره می فرمودند که فقیر را در مکه معظمه بایگی از دوستان خدا که مرا و منزلت غوثیت بود از ظهور مهدی در خدمت او شان سوال نمودم فرمودند که بعد از فوت تو و چند از عمر تو بگذرد و ظهور مهدی خواهد شد تاریخ وفات او شان گلی در باغ و عمر او شان بشصت سه سال سیده بودند که در دره فرخشاہ بدرجه شہادت رسیدند رحمة الله

این حدیث از تفسیر بای حضرت شمس الدین

۱۲ علیہ السلام و علیہ و آله و سلم و آله و سلم

فصل در بیان مناقب اهل صفه رضی الله تعالی عنہم

بدانکه امت مجتمع اند بر آنکه پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم گرویده و بودند از اصحاب که در مسجد
وی لازم بودند و همیام عبادت را و دست به کلمی از دنیا برداشته بودند و از کسب معاش
اعراض کرده و خدا تعالی را برای آنها پیغمبر خویش را فرموده قوله تعالی وَلَا تَطْرِدُوا الَّذِينَ
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ فَقَرَاهَا جبرین بودند که تولد
بر خدا گزیده رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مأمور بود صحبت ایشان قوله تعالی وَاصْبِرْ
نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ
عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا تَارِسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وسلم
هر یکی از ایشان را ویدی گفته مادر و پدرم فدای آنها باد که فدای تعالی از برای آنها
بر من عتاب کرد و قرآن مجید در فضایل ایشان تا طلق است و پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم
اند در فضایل ایشان اخبار بسیار است ابن عباس رضی روایت کرده که وقف
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی اصحاب الصفة فرای فقر هم و جهد هم
و مع ذلك طیب قلوبهم فقال ابشر و ایا اصحاب الصفة فمن بقى من امتی
على النعت الذی انتم علیه و اضیاً بها فیه فانه من رفقاء فی الجنة معنی خبر
آنست که چون پیغمبر علیه الصلوة و السلام بر اصحاب صفه گذشت و مرا ایشان را بدید
و بایستاد و خور می دل ایشان را و فقر و مجاهدت بدید فرمود که بشات با و مر
شمارا و آنها را که پس از شما پائین در صفت شما و در فقر خود را صنی باشند ایشان از رفیقان
من باشند اندر بهشت و آسمانی بعضی از ایشان نوشته می شود و منهم بلال بن رباح
و ابو عبد الله سلمان فارسی و ابو عبیده عامر بن عبد الله بن جراح و ابو ایقظان عمار
بن یاسر و ابو مسعود و هنرلی و عتبیه بن مسعود و برادرش مقداد بن اسود

وعبد الله بن عمر رضي الله عنه وخباب بن ارت وصهيب بن سنان وعقبة بن غزوان
وزيد بن خطاب وابو كبشة والوليد بن كنانة بن حصين عدوي وحذيفة بن اليمان
عكاشة بن محصن ومسعود بن ربيع انصاري وابو ذر جندب بن جناده غفاري و
صفوان بن بيسان وابو الدرداء عويم بن عامر وابو لبابة بن عبد المنذر وعبد الله
بن بدير الجهمي وغيرهم رضي الله تعالى وارحمنا وبنائهم امين وادخلنا
في ذمة اتباعهم يارب العلمين اما ابو هريرة وثوبان وسماعة بن الحارث
وسائب بن خلاد وثابت بن دية وابو عيسى بن عويم بن ساعد وسالم بن عمر بن
ثابت ابو البشير بن عمر وصهيب بن سنان وعبد الله بن انيس وجمان بن عمرو الاسلمي
رضي الله تعالى عنهم نزلهم ايشانند ووران درجه بودند گاه سببه تعلق کردند

كذا وجدت في المکتوب

ذكر بعض اصحاب كبارهم رحمهم الله عليه وآله وصحبه

الالف - ابو ذر غفاري ابو عبيدة بن الحارث بن عبد المطلب ابى بن كعب انصار
ابان بن سعيد ابو هريرة عبد الرحمن بن صخر الاوسي اسامة بن زيد حارثة قضاعي
اشجع منذر بن عامر العبدي ابو الاسم خلف بن عبد الملك انصاري اشعث محمد
بن قيس ابو محصن عكاشة اسدي اوس بن ثابت برادر حسان انس بن نصر ابو حمزة
انس بن مالك اسعد بن زرارة انصاري ابو امامة باهلي ابو بردة بن قيس بن عامر
ابو موسى اشعري عبد الله بن قيس ابو برزة عبد الله بن نسله انصاري ابو بكر
ثبيع بن حارث ابو حذيفة بن ماشم بن عتبة بن عبد شمس بن عبد مناف ابو جاشم
سماك بن حارثة الانصاري ابو الدرداء بن عويم بن عامر الانصاري ابو البشير
بن تهيان الانصاري ابو طلحة زيد ابو ضميرة اسما بن حارثة بن سعيد الاسلمي اسد بن ربيع

ضمير البعاص بن ربيع زوج زينب حنى الشد عنها آسد بن عروة اكال بن نعمان انصار
 ابو كبشة سليم ابو محذور سلمى بن سلمة ابو مسعود خنبة الواليوب خالد بن زيد انصار ابو
 سعيد بن زيد عدوى ابو نافع ابو قتادة الانصارى ابو سيد مالك بن ربيعة الانصار
 ابو البشر كعب بن عمر الانصارى ابو قتادة انصارى بن نعمان ابو سعيد خدر بن سعيد
 بن مالك انصارى ابو لطيفيل عامر بن وائله ليشي آخرين اصحاب بحسب وفات
 الباء بلال بن رباح حبشي مؤذن بجلى بن منبه بجلى بن ثقيف برار بن عازب
 انصارى برار بن مالك برار بن معور سلمى بن ربيعة بن حصيب سلمى بن بشر بن رطاه
 قرشي بن بشر بن سعد انصارى بلال بن حارث التاء تميم بن اوس داراني تميم
 بن سولي المخزاش المخزجى تميم بن يعارن المخزجى التاء ثابت بن قيس الانصار
 خطيب ثابت بن ضحك الانصارى ثعلبة بن غنم بن عدوى الانصارى ثوبان حكيم
 ثابت بن نزال انصارى الكجيم جعفر طيار برادر جيدر كرار رضى الله تعالى عنهما
 جريد بن عبد الله بجلى جابر بن عبد الله انصارى جابر بن سعيد غفارى جابر بن صخر
 بن امير انصارى جعفر بن ابي سفيان جابر بن مره عامر بن جنادة بن امية ازوى
 جنادة ووسى الكساء حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء عم النبي عليه وآله الصلوة
 والسلام واخيه من الصنائع حارث بن هشام خزيم بن ثابت ذو شهادتين
 حارث بن خزيمه انصارى حكيم بن حرام قرشي حسان بن ثابت انصارى شاعر مداح
 عليه الصلوة والسلام حارث بن نوفل حارث بن سراقه انصارى حارث بن عمر انصار
 حارث بن نعمان انصارى حجر بن عدوى حنظلة بن مالك خذيفة بن مالك غفارى
 خذيفة بن اليمان صاحب سره عايه السلام حصين بن حارث بن عبد المطلب حكم
 بن سعيد بن عاص بن امية حبيب بن عبد الغزى حارث بن ابي حازم اصم
 الحناء خالد بن وليد قرشي مخزومي خفاف بن بديه خباب بن الارث خوات بن الجبير

الدال وجيه بن خليفة الدال ذوالبجا بن عبد الله بن عبد السهم ذوالشمالين عمير بن
عبد بن عمرو كه اورا ذواليد بن احم گویند ذرعه بن عامر اسلمی رضی اللہ عنہ ربعیہ بن اکثم
بن شجرة ربعیہ بن كعب بن مالك رافع بن خديج انصاری رفاعه بن مالك بن عجلان
انصاری رفاعه بن عمر بن نوفل انصاری ركانه بن عبد یزید بن ماشم بن
عبد المطلب زویفیع بن ثابت بن سكن الزا و زید بن حارثه زید بن ثابت
انصاری زید بن ملحان زهير بن عجرة زبرقان بن حصين بن بدر زهير بن قيس
النسلي زهرة بن خونه بن عبد الله زید بن صفوان زید بن ارقم بن زید زید بن حباب
زید بن سهل انصاری السمين سلمان فارسی سعد بن معاوية سهل رومي سهل
بن عدي سهل بن قيس سلمة بن ثابت سعد بن سوید سليم انصاری سهل بن
سعد سمرة بن جندب سكران بن عمرو سنان بن ابی سنان سلمة بن عبد الله
سلمة بن اسلم سعيد بن عاص بن امية سعيد بن ثابت سعيد بن ربيع سلمة بن عمرو
سلمه بن مسعود سعيد بن عدي سهل بن جمان سوید بن سعد سعد بن عبادة سوید بن
نعمان سهل بن بضا سهل بن حنيف النشبين شيبه بن عثمان شرحبيل بن
حسنه شداو بن اوس انصاری الصاد صفوان بن امية صهيب بن سنان
صله بن اشم الصاد ضارم بن مقرون مزني ضمام بن ثعلبة سفدي الطاء طاه
بن شهاب طفيل بن حارث طفيل بن عمرو طلحة بن عتبة انصاری طلحة بن اسحاق -
الظاء و ظهير بن رافع بن اسحاق العيين عباس بن عبد المطلب عم النبي صلى
الله عليه وآله وسلم عمار بن ياسر عيسى عبد الله بن ام مكتوم عمرو بن امية ضمير عامر
بن فهير عبادة بن خثاش عبد الله بن عمرو انصاری بدری عبد الله بن قح -
عبد الله بن جبیر عماره بن مخلد عمرو بن جموح عمر بن حمام بن جموح عتبة بن ربيع عبيد
معالي عبيد بن زيهار عبد الله بن سلمة عباس بن عبادة عبد الله بن رواحة عبادة

النشوي

قرن

بن صامت عمرو بن مسعود ثقفى علما، حضري عبد الله بن مسعود بن زيد
 انصاري عكاشة بن محسن اسدي عمرو بن الحق عباد بن لحيان عبد بن ابيه بن هيب عبد
 بن هبل عبد الله بن صعصعة عمار بن حقيته عمرو بن اوس عمرو بن محمد كيرب عمرو عاص
 عباد بن بشير عباد بن الحارث عامر بن ثابت عائد بن معوية عبد الرحمن قطيبي عتابة المد
 سعيد علي بن عاص عبد الله بن انس عبد الله بن ثابت عبد الله بن سعيد عبد بن مالك
 عبد الله بن عتيك عمار بن اوس عمار بن حزم عمرو بن طفيل بن عمرو عبد الرحمن بن عبد
 عبد الرحمن بن خيل عبد الله بن بديل عبد الرحمن بن خالد بن وليد عبد الرحمن بن ربيعة
 عبد الرحمن بن هياك عبد الرحمن بن عايد عبد الله بن نيس عثمان بن حصين
 عبد الله بن عباس عبيد الله بن عباس عبد الله بن مغفل بن عبد الله بن عمرو بن العاص بن هيب عبد
 بن قوطار بن عثماني بن عامر قرشي پدر حضرت ابو بكر صديق كنيته ابو قحافة رضي الله عنها عبد
 بن جدر و عثمان بن ابي العاص عثمان بن طلحة عتبة بن عبيد عرابض بن سارية عبيد بن زيد
 عقيل بن ابي طالب اخ مرتضى رضي الله تعالى عنها عبد الله بن جعفر بن ابي طالب عدس
 بن حاتم طائي عمير عوف بن مالك عدس بن عميرة عثمان بن مظعون عبد الله بن قيس عبيد بن
 خلف قرشي عبد الله بن حارث عبد الله بن عمر بن خطاب وقد مضى اسمه في ذكر
 اسماء اصحاب لصفحة رضي الله تعالى عنهم عبد الله بن زبير عبد الله بن عمار بن
 عمار بن عتبة بن عكرمة بن ابي جهل عبد الله بن ابي اوفى الفناء فضيل بن عباس فيروز
 ولي بن فضالة بن عبيد القاف قيس بن سعد انصاري قبيصة بن ذؤيب قنادة
 بن نعمان قثم بن عباس بن عبد المطلب الكاف كعب بن عجرة كلثوم الاوسي اللاهر
 لبيد عامري شاعر الميم محمد بن ابي بكر الصديق مصعب بن عمير معاوية بن جبل نصاي
 مقداد بن الاسود محمد بن سلمة معاوية بن ابي سفيان سوز بن مخزومة مقدام بن معد كيرب
 مغيرة بن شعبه مغيرة بن سعد النون نوفل بن حارث نوفل بن معوية نعمان بن مقرن

نعم بن اوس و انی الواء و ائمه بن اسقع و یسید بن عقیبة الهاء و ائمه بن عتبة الیاء و یسار

ذکر الستة الباقيات من العشرة المبشرة الذين بايعوا الشجرة

طلحة بن عبید بن ریز بن عوام سعد بن ابی قاص سعید بن زید عبد الرحمن بن عوف ابو عبید بن
الجراح رضی الله تعالی عنهم و عن سائر الصحابة اجمعین **تنبیه** مخفی نما آنکه
نسبت سلسله علیہ حضرات طیفویہ نقشبندیہ مجدیہ معصومیہ صبغویہ صفویہ از حضرت خواجہ
کائنات مفتخر موجودات رحمة للعالمین شفیع المذنبین خلاصه موجودات
اشرف مخلوقات حبیب رب العالمین سید ولد آدم اجمعین احمد
مجتبی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و علیہ و سلم و صحبہ افضل
الصلوة و اکمل التحیات بکلیفہ اول و پیر و بمثل مقتدای صفا و کبار ثانی اثین
اذھما فی الغار مقدس جادہ تحقیق حضرت ابی بکر الصديق رضی الله تعالی عنہ
و امیر المؤمنین امام الاعمالین واقف اسرار تزیل محدث کلام الجلیل جناب
فیض باب خلیفہ مکرم فاروق اعظم صاحب لدیة و الاحتساب حضرت عمر بن الخطاب
رضی الله عنہ و امیر المؤمنین امیر الاشرعین الذی استخیت منه ملائكة الرحمن
رفیق النبی فی الجنادى النورین والبرهان جامع آیات القرآن کمثال للترتیب و لوجہ
الرحمن حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنہ و امیر المؤمنین امیر الاشجعین
مولى العرب و العجم صاحب الفضل و الکرم مظهر العجائب و الغرائب حضرت علی بن
ابی طالب رضی الله عنہ و سیدہ و منهم و من الصديق التقی بحضرت سلمان فارسی
رضی الله عنہ فائز گرویدہ چه خدمت و رضی الله عنہ با وجود یافت صحبت حضرت خیر البریه
و بیعت خلفا را بر بصر کمالات صدیقیت شدہ و از خدمت حضرت سلمان
فارسی رضی الله عنہ این نسبت علیہ بحضرت قاسم بن محمد بن ابی جبر رضی الله عنہم رسید و

و از ایشان با امام همام واجب لتعظیم و التکریم مقتضای اطلاق حضرت امام جعفر صادق
منتقل شده و نیز خدمت حضرت قاسم مذکور جدا و ری امام مذکور راست رضی الله عنهما
بهذا خدمت امام فرموده ولد فی ابوبکر مرتین چه مراد از تولید مرتین که ذکر یافت
یکی ولادت صوری است که به نسبت والده باور رسیده و ثانی ولادت مصنوعی است
که بانتساب لایت او فالض گر دیده رضی الله عنهما و این نسبت عبارت از ولایت
متمم به کمالات نبوت است و معبر به ولایت صدیقیه

بیان نسبت ثانیه امام الخلیف جعفر الصادق علیه السلام که بواسطه
آبائی کرام خود در عنوان الله علیهم جمعین مشرف شده اند بدین تفصیل

که حضرت و از اجداد خود پیش امام همام پیشوایی اکابر حضرت محمد بن ابی قریب رضی الله عنهما
عنه ایشان را از اجداد خود حضرت زین العبا امام سجاد رضی الله تعالی عنه و ایشان را از اجداد
خویش قره عین ثبول و ولی و وارث نسبت بنی مجتبی ثقلین حضرت امام حسین رضی الله عنه
و ایشان را از امام المؤمنین امام الاشجعین اسد الله الغالب حضرت علی بن
ابی طالب کرم الله وجهه الکریم و حضرت ویر از جناب فیض آب رسالت انتساب
صلی الله علیه و علی اله الکرام و صحبه العظام و این نسبت کنایه از ولایت
خاصه خلاصه غیر متمم است و در ماده امام این هر دو نسبت متمم بوده اند
کمثل مدرج البحرین یلتقیان بینهما بذر ذر لا یغیان و وی رضی
الله تعالی عنه جامع ولایتین و مرجع طریقین گردیده و از این جهت این
طریقه را تفوق بر سایر طرق اکابر ثاب شده و پیش طاق این بزرگواران
مرتفع گردیده مجمع البحرین آمده

مرتفع گردیده مجمع البحرین آمده

از این افیون که ساقی در می نهند | حریفان را نه سرماندند و ستار

و بعضی این نسبت ثانیه را اول گفته و اولی را ثانوی قرار داده اند چنانچه در شجره منظومه خود
 حسین که از خلفاء مرشد امام حضرت قیوم جهان قدس سره العزیز است
 نظم فرموده در اینجا چند فرعی از ان ایراد می رود. **نظم**

با امام سید جعفر و نسبت شد قرن آن یکی و اویش بر قلیم و لایت سروری اولین نسبت که ابواب ولایت برکشود والدش باقر محمد ارشد زین العباد آن شهنشاہ شهیندان از امیر المومنین رهبر شاه ولایت شد شفیع المذنبین آدم کنون بشرح نسبت ثانیه اش اخذ کرد از باطن قاسم که جد ام او است پیر و سلمان فارس مقتدای وقت خویش افضل اصحاب خیر الاولیا صدیق را	از رسول حق و این ره بهر افراط کمال وان دگر بخشیدش از خوان نبوت خوال از جناب وال خود یافت آن صاحب کمال او را بت خود حسین محتجبی بے قیسل و قال حیدر صفدر علی مرتضی تاج الرجال صدر بدر هر دو عالم شمع بزم لایزال آنکه بر قرب کمالات نبوت همت وال آن امام سلیم جعفر بفضل و الجلال یافت از صدیق اکبر پر تو صدق و کمال راه ناخیر الرسل شد آفتاب کبر و مال
---	--

مخفی نماند که چون حاشیه حضرت مرشدی ام قیوم جهان قدس سره الاقدس در
 رساله منظومه خود که در بیان کیفیت نسبت اکابر طریقه اربعه سنی چهار جوی نموده اند قسماً
 طرق اربعه را بجناب فیضآب اسد الله الغالب داده اند و جمله طرق را از ایشان جاری
 و اثبات کرده اند و تحقیقات واضح فرموده و فرعی چند از ان نوشته می شود **هذا هو**

بشنو از من شمه مصدق حال این طریقهائی که با حق موصلند اصل این جوهر بحر مرتضی است نقشبندی قادری و پیشینه	در بیان فضل آن صاحب کمال و این سلاسل که با حمد میسند اصل او در پائے نور مصطفی است سهروردی کبرویه سلسله
---	---

در میان اهل سنت ای پسر
قطب غوث فرد و ابدال می خن
و اصلمان کلمان و مقتدا
سائر ارباب توحید و جو
حق شناسان و معارف دستگاه
آنچه بودند و بیایند و جهان
این همه شاهان گدایان ویند
هر یکی شیرستان و لیست
این سلاسل جمله باوی میرسد
سوی سنجید با طاف اله
معدن النوار احمد مجتبی است

و این سلاسل نیست خالی از کفر
بندی او سطلی و مستحقی
عاشقان و عارفان و رهنا
جمله غواصان دریای شهود
مردان و پادشاهان و دین پناه
و آنچه هستند آشکارا و نهان
ریزه چین خوان الوان ویند
هر یکی ممنون احسان و لیست
و این صد فها گوهر آن منظر اند
باوی جز و کل است آن دین پناه
مخزن اسرار سرمد مری است

و عل این شبه سائل را باین عبارت فرموده اند و رفع آن کرده حقیقت معامله
را اظهار نموده جائیکه فرمودند. **من كلامه المبارك**

گر کسی را شبه آید و نظر
که ابوبکر و عمر و عثمان هم
بیشتر ببلک و راوان شان
صیقل و لهانی عالم کرده اند
تو چرا گویی که تنه از علی
چون ابوبکر از خلافت بازست
هر که از صدیق فیض داشت او
کرد بیعت بعد از آن شد مستفید

این بیان را پیرسته یار و گر
کرده اند آزاد جانهار از غم
فیض ارشاد و هدایت جهان
گویی از چوگان عرفان برده اند
هست جاری در جهان فیض نبی
حضرت فاروق بر جای نشست
با عمر هم نزد معنی باخت او
یافت قرب حق مزید اندر مزید

چونکہ عثمان جانشین شد بعد از
جان او را قبلہ خود ساختند
آنچہ صدیقی و فاروقی بدند
بعد از آن نوبت بحیدر چون رسید
با دل بے کرہ جان بے ملا
منظر انوار گشتند او ہمہ
چون کہ شد بر صدق فرمان نبی
لا جرم سوئی نبی در ہر طریق
ز این جہت ارشاد کل بنام است

روئے آوردند جملہ سوائے او
بیعتش کردند فیض یافتند
چون عمر گزشت عثمانی شدند
حیدر می گشتند از ہر مزید
بیعتش کردند آن اہل کمال
مصدر ہر گشتند او ہمہ
ختم ایام خلافت بر علی با
او توسط گشت اندر ہر طریق
ہر ولی را فرق بر اقدام اوست

چون بیان کیفیت نسبت باطنی جناب حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
نمودہ شد و معلوم گردید کہ مقتدای اکابر این سلسلہ علیہ وجود شریف و لیت
و عروۃ الوثقی ہا این طریقہ جلیلہ ذات علیا صفات او است پس ختم مقدمہ اینجا قرار داد
بتفصیل ذکر مناقب و آثار و زہد و پخت چہ فضائل او اظہر من الشمس است کہ ہر صغیر و
کبیر ہر نادر و پیر از خصوصیات او با خبر اند و تکرار ذکر آن تحصیل حاصل بیت

در مکرر بن مضمون بگین لطیفیت

|| کم دہد رنگل رکسی ہند و حنا بستہ را ||

شروع در منتخبات نمودہ شد و احوال منتسبانان و بہ بیان آمد کہ از انکاس باطنی و سہ
بہرہ ور شدہ چون کواکب ہدایت نشان شبستان جہان از شعشعان انوار شان فروختہ
و سلسلہ ذہبیہ را بنخانہ آفتاب رسانیدہ **فرد**

|| این سلسلہ از طلا دنا ب است ||

|| اینجا نہ تمام آفتاب است ||

منتخب اول ذکر رسیدن این نسبت شریفہ بحضرت سلطان العارفین
بایزید بطامی قدس سرہ و مسمی شد بطنیقویہ و این منتخب ماہر پانزودہ تذکرہ است -

تذکره اولی از منتخب اول

مخفی نماند که خدمت سلطان العارفین این نسبت شریف را از روحانیت سید الخلائق حضرت امام جعفر الصادق رضی الله عنه یافته و مستفید گردیده و نام ایشان طیفون عیسی است لهذا این طریقه را مقدسین طیفوریه نامند و ایشان مقتدرای اهل تصوف و پیشوای ارباب توحید اند ایشان را در سائر صوفیه شان عظیم است لهذا لقب سلطان العارفین اند و تفصیل احوال ایشان تطویل می طلبد مختصر آنکه صاحب جذب قوی بوده اند و کلام مبارک ایشان سکر آمیز است فاقماً بعضی سخنان را که نسبت بایشان می نمایند اقرار است چنانچه در نفحات خدمت مولوی جامی علیه الرحمة در ذکر ایشان می نویسد که شیخ الاسلام قدس سره گفت بر بایزید فراوان دروغها بسته اند می گویند که چون خدمت ایشان نازمی کردند گفته از استخوان سینه بیرون می آمد و شنیده می شد از هیبت حق و تعظیم شریعت و در حالت فرموده اند الهی ما ذکرک الامن غفلة وما خد متک الامن فترة هرگز یاد نه کردم ترا مگر از سر غفلت و هرگز ترانه پرستیدم مگر از سرفرت این گفتند و جان بجان سپردند رضی الله تعالی عنه و ایشان را بعد از مرگ بخواب بیند گفتند حال تو چیست فرمود که مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی بدرگاه ملک شود ویرانه گویند چه آوردی گویند چه خواهی و نیز در نفحات می آورند که در عیشاپو مجوزه بود عراقیه نام از درها سوال کرد و از دنیا برفت بخوابش دیدند گفتند حال تو چیست گفت گفتند چه آوردی گفتم آه همه عمر را بدین در حواله می کردند که خدا و ما و کهنه می گویند چه آوردی فرمودند راست می گوید از و باز شنوید این قطعه شعر از کلام حضرت سلطان بایزید بسطامی است قدس سره السامی لشعر

وَقَدْتُ إِلَى الْكَرِيمِ بَغِيْرًا زَادِ	مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ
وَحَسْبُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ	إِذَا كَانَ الْوَفُوْدُ إِلَى الْكَرِيمِ

و بعضی این شعر را بر کفن میت می نویسند در مدفن مبارک ایشان اختلاف است و در جاها متعدد تعیین می نمایند و از آنها در بسطام که ولایت ایشان بوده مشهور و معروف است و فقیر در موضعی قریب عبیک من تولی بن بلخ زیارت مزار ایشان مستعد گردیدم و فیوض و برکات و بهیت و رقت بسیار آنجا مشاهده نمودم و آن موضع را ملقب بسلطان العارفین می نمایند و بر تله مدوئی مرتفع صورت قبر مبارک ایشان را ساخته اند یزار و یَتَبَرَّكُ بِهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى سَائِرِ السَّالِكِينَ

تذکره ثانی از منتخب اول روضه سلطان المشایخ
حضرت خواجہ ابوالحسن خرقانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

نام مبارک ایشان علی بن جعفر است یگانہ عصر و غوث و وقت خویش بودند و کسب کمال از روحانیت حضرت سلطان العارفین نموده اند چه نسبت ولایت این مرد بزرگوار بعد از رحلت ملبورع خود با به ثبوت پیوسته و خدمت سلطان العارفین در فراست باطنی و ارث نسبت معنوی خود ایشان را معلوم نموده بشارت داده اند چنانچه خدمت مولوی رومی در مشنوی معنوی آن بشارت را بنظم کشیده تصریح فرموده اند **مشنوے**

بعد چندین سال می زائد شمع	میزند بر آسمانها خرگه
رویش از گلزار حق گلگون بود	از من او اندر مقام افزون بود
چیت نامش گفت نامش بوالحسن	حلیه اش و گفت ابر و ووزن

قد مت علی الکریم بغیر زاد من الاعمال والقلب السلیم
 و حصل الزاد اقبح کل شیء اذا کان القدوم الی الکریم
 و بر تله مدوئی مرتفعه

یک بیک و گفت از گیسوی او
از صفات و از طریق جامی بود
دل بر آن کم نه که آن حیسانست

قد و هم رنگ او هم شکل او
علیه هائے روح او را هم نمود
علیه تن همچو تن عاریت است

است

روئے باصحاب خود فرمودند که چه چیز بهتر بود اصحاب گفتند شیخا هم تو بگوئی گفت
وے که در و همه یاد کردگار بود از وے پرسیدند که صوفی کیست گفت بمرقع
و سجاده صوفی نبود و بر سوم و عادات صوفی نبود و صوفی آن بود که نبود پرسیدند که
اخلاص چیست گفت هر چه برای حق کنی اخلاص است و هر چه برای خلق کنی ریا است و
فرمودند هرگز با کسی صحبت مکن که شما گوید خدا را و گوید چیزی دیگر و هم وے گفته که اندوه
طلب کن تا آب چشمه پدید آید که حق سبحانه و تعالی گریه بندگان را دوست میدارد
و هم وے فرموده که اگر سر و دے بگوید و بآن حق را خواهد بهتر از آن بود که قرآن
بخواند و بدان حق را خواهد و هم وے گفته که وارث رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
آن کس بود که بفعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقتدا نماید نه آن بود که
روئے کاغذ سیاه کند نزد وے گفتند که شبلی گفت آن خواهم که نخواهم
فرمود که این هم خواستنی است که وے گفته امروز چهل سال است که تا در یک
وقت حق بدلم می نگرود و بجز خود را نمی بیند **شعر**

ما بقی فی غیر اللہ شے || ولا فی صدی لغیر قرام

فرمود که چهل سال است که تا نفسم یک شربت آب سرد خواهد یک شربت دو غنیز
می خواهد تا هنوز وے زاندا و هم وے گفته که روشنترین دلها آن بود
که در آن راه خلق را نبود و بهترین کارها آن بود که در آن اندیش مخلوق نبود و
صلوات ترین نعمتها آن بود که بجز تو نبود و بهترین رفیقان آن بود که زنده گاشین
با حق بود و وفات ایشان شش بنه عاشور **شعر** که خمس و عشرين اربعایه واقع شده

تذکره ثالثه از منتخب اول در ذکر حضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره العزیز

از جناب حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی این نسبت شریف بحضرت شیخ ابوعلی
فارمدی قدس سره رسیده و ایشان نیز بحضرت خواجه ابو القاسم کرکانی صحبت
داشتند مستفیض شده اند و از اینجا طریقه کبرویه بانقشبند جمع میشود و رضی الله
عن رباب الاله نام ایشان فضل الله بن محمد است شیخ لشیوخ خراسان بوده اند و مقدر
بطریقه خاصه خود و در تذکره و معظمت شاگرد امام ابو القاسم قشیری است انتساب او
چنانچه ذکر شد بدو طرف است هم شیخ بزرگوار ابو القاسم کرکانی و هم شیخ عالی مقدار
خواجه ابو الحسن خرقانی است که پیشوائی مشتایخ و قطب وقت خویش بوده است ابوعلی میفرماید
که در ابتدای جوانی در نیشاپور بودم بطلب علم مشغول شدم که ابو سعید ابو الخیر از همدان آمده
است مجلس میگشاید بر فتم تا ویرایه بنیم چون چشم من بر جمال وی افتاد عاشق وی گشتم و محبت
این طائفه در دل من بیشتر شد یک روز در مدرسه در خانه خود نشسته بودم که از وی
دیدار شیخ در دل من پدید آمد وقت آن نبود که شیخ بیرون آیند خواستم که صبر کنم تا او بیرون
برخیزد و بیرون آید چون بر سر چار سو رسیدم شیخ را دیدم با جمیع انبوه می رفت
من هم بر اثر ایشان میرفتم بے خویشتن شیخ بجای در رفت و جمع هم در رفت من نیز
در رفتم و در گوشه شدم چنانکه شیخ مرا نمی دید چون بسمل مشغول شدند شیخ را وقت
خوش شد و وجد بروی ظاهر شد جامه شق کرد چون فارغ شدند از سمل شیخ جامه پیرن
کرد و در پیش و جامه را پاره می کردند برای خود هر کس قطعه شیخ از آن می گرفت
یک استین با تریز از هم جدا کرد و بنهاد و آواز داد که ای ابوعلی طوسی کجائی من خوب
بازندادم مرا نمی بیند و نمی داند مگر از مریدان شیخ کس دیگر ابوعلی طوسی نام دارد

آدم

بردار

بودم

شیخ باز آواز داد جواب نداوم سیوم بار باز آواز داد جمعی گفتند مگر شیخ ترا می خواهد
 پیش شیخ رفتم آن استین تریز بمن داد و گفت قمارا چون آستین و تریزی آسجامه
 بستدم و خدمت کردم و جانی عزیز بنهاوم و پیوسته بخدمت شیخ می آمدم و مرا فایده و
 روشنی از خدمت شیخ پدید آمد و حالها را و نمود چون شیخ از نیشاپور برفت من پیش استاد ابوالقاسم
 قشیری می آمدم حالیکه پدای آمدا و می گفتم و او میگفت برو ای سپهر علم آموختن مشغول باش
 روز بروز آن روشنائی زیاده میشد و سه سال دیگر به تحصیل علم مشغول بودم و تا
 یک روز قلم از محبرة بر کشیدم سفید برآمد و برخو آمدم و پیش استاد امام رفتم و حال با
 وی بگفتم استاد امام گفت چون علم دست از تو بداشت تو نیز دست از وی بردار
 کار را باش و بمعامله مشغول گرد و برفتم و رختها از مدرسه به خانقاه آوردم و بخدمت استاد
 امام مشغول شدم روزی استاد امام در گریه رفته بود و تنها من برفتم و دو کوزه چند
 آب در گریه ریختم چون استاد امام برآمد و نماز بگذار و گفت این که بود که آب
 در گریه ریخت من باخو و گفتم بجز دی کردم خاموش گزدم و دیگر بار هم بگفت جواب
 نداوم چون سه بار گفت گفتم من بودم استاد امام گفت هر چه ابو القاسم بهشتی است
 بیافت تو بیکه لو آب یافتی پس مدتی بجای ده پیش استاد امام بهشتی یک
 روز حالتی بر من افتاد و در آن حالت گم شدم و آن واقعه با استاد امام بگفتم گفت
 بوسلی روش من از اینجا فراتر نیست هر چه از این فراتر بود راه فرزانان ندانم
 من باخو و گفتم مرا پس بکری بستان که مرا از این مقام بالاتر بردی و آن حالت
 زیادت میشد من نام شیخ ابو القاسم گر کافی شنیده بودم و روی بطوس
 نهادم جایگاه و کعبه نمی دانستم چون بشهر رسیدم جائی او پرسیدم نشان
 دادند رفتم با جماعتی از مریدان خویش در مسجد نشسته بودم و دو رکعت نماز
 تحیة المسجد بگذاردم و پیش وی در آمدم وی سر در پیش من نشست سر بر آورد

وگفت بیای بوسلی تا چه داری من سلام کردم و نشستم و واقعه با خویش بگفتم شیخ
ابوالقاسم کرکائی گفت آری ابتداءت مبارک باد هنوز بدرجه نرسیده اما چون تربیت
بیانی بدرجه برسی با خود گفتم که پیر من اینست پیش او مقام کردم بعد از آنکه مراد تے دراز
بانواع ریاضیات و مجاہدات فرموده بود بر من اقبال فرموده عقد مجلس نمود و فرزند
خویش را بحکم من کرد و پیش از آنکه شیخ ابوالقاسم عقد مجلس فرماید شیخ ابوسعید از
مہنہ بطوس آمدہ بود و بخدمت وی رفتم گفت ای بوسلی زود باشد کہ چون طوطیک
در سخن آرند بسی بر نیامد کہ شیخ مرا عقد مجلس فرمود و سخن بر من کشاودہ گشت و نسبت
علیہ نقشبندیہ را از خدمت خواجہ ابوالحسن اخذ نموده کما مراد حمد اللہ علیہ :-

تذکرہ رابعہ از منتخب اول در ذکر خواجہ امام حقانی
حضرت ابو یعقوب یوسف ہمدانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

از جناب حضرت شیخ ابوعلی فارمدی رضی اللہ عنہ این نسبت عالیہ بحضرت خواجہ
یوسف ہمدانی رسید و او از اولاد حضرت امام الائمہ ابو حنیفہ کوفی اندر رضی اللہ
عنہما کہ ایشان پسر خواجہ یعقوب بن خواجہ عبد الاحد بن عبد الباسط بن طہطہ بن قالمون
بن محمد عیسیٰ بن امام اعظم معظم صوفی صافی ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ عنہ از اینجا نسبت
امام الائمہ کہ از خدمت مقتدار اخللاق حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
حاصل نموده چنانکہ فرمودہ اند لَوْلَا السَّنَتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ و سال کامل
ترک شغل ظاہر نموده بتعمیر باطن و در خدمت امام ہمام مشغول شدند و ظاہر را
بباطن جمع نمودند از اینجا بانسبت نقشبندیہ جمع میشود ولادت خواجہ یوسف ہمدانی
روز دوشنبہ دویم صفر ۳۳۰ کہ چہا صد سی بود در ایام طفولیت رو بخدا آورده اند
و علوم ظاہری را تحصیل نموده بخدمت حضرت شیخ ابوعلی فارمدی تساقطہ اند و از آنجا

عبد الوہاب

سلوک طریقت نموده اند و بزیارت خواجہ ابوالحسن خرقانی رضی و در صغر سن مشرف شدند
وسی و هفت حج پیاده نموده اند و هزاران ختم قرآن کرده اند و در هر رکعتی از نماز شب
یک سیاره قرآن می خواندند و هفت صد جزو کتاب را تفاسیر و حدیث و فقه
و اصول و فروع در حفظ داشتند و دولیت و سیزده شیخ کامل را ملاقات
کرده اند و مستفا و شده اند و هفت هزار بیت پرست را مسلمان نموده اند و بر آن
قوت خود و هفتانی یا کسب ها دیگر بوقت حاجت میکردند و هر سال چهل روز حساب
عوام می فرمودند تا سن هفتاد و پنج سال متنازل شدند و اکثر عمر شریف را در
مسافرت گذرانیدند و آخر از بهمان بسمرقت آمدند و تزویج نمودند و پیراه نو امانی
و علماء بسمرقت را دعوت می کردند و مباحثه علم شریعت می نمودند و اکثر با حضرت
صحبت میداشتند و تیر خوب می انداختند و برای در دها و زخم چشم دار و داند و خط خوب
مینوشتند و تعمیر و تملیک گاهی پذیر داشتند و برای بیت امثال آن تعویذ می نوشتند و بخت
بازار نمی خوردند و عامه کلان و آستین کوتاه و فراخ می داشتند و در حجره شریف غیاز بویا
و کد و قراغند و دو بالش و ابرلق چیز کمی گذاشتند و تدریس می فرمودند و نوافل نماز
و روزه بسیار و امیکردند و حکایات مشایخ باصحاب خود نقل می فرمودند و خدمت
مولوی جامی در رفحات مینویسند که او از در مکر و ساکن شدند و از آنجا بهرات آمدند
و چندگاه اقامت کردند و بعد از آن اهل مکر و از ایشان التماس مراجعت نمودند و بمرور
آمدند و باز بهرات رفتند و بعد از آن غریبت مراجعت بمرور کردند و در راه
فوت شدند و هم آنجا که فوت شده بودند دفن کردند و بعد از چندگاه بمرور نقل
شدند و وفات ایشان روز بیست هشتم محرم یا ران را فرمود که آب گرم کنید و صابون
نمودند و خلیفه سیوم خود را که سلطان احمد بیسوی باشند را مریخ خواندن بسوخته فاطمه و
و النازعات و کیس کردند و این بیت بزبان مبارک می آورند و هر د

کردند

در کوی تو عاشقان جان بجا بدهند
کاینجا ملک الموت بگنجد هرگز

و حضرت خضر و الیاس با جمعی از ابدال و اولیا و اقطاب حاضر شدند و فرمودند که غوث وقت را که حاضر است به پهلوی من دفن کن بعد از تمام وصایا روح مبارک عروج فرمود و غوث مومی الیه نیز جان بداد و کان ذلك في شهر ۵۳۵ هـ خمس و ثلثین و خمسائة و عاش في الدنيا خمساً و تسعين سنة مزار فیض آثار ایشان در مروج ظاهر و مشهور است یزار و تبارک به رحمة الله علیه از جمله یاران صاحب کمال ایشان چهار بزرگوار بخلاف آن حضرت ممتاز بودند بدین ترتیب خواجہ عبداللہ برقی خواجہ حسن اندا قی خواجہ احمد سیوی خواجہ جهان خواجہ عبدالخالق غجدوانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و سوائے این چہا اصحاب با کمال حضرت بسیار بودند از ان جمله خواجہ شاہ عاتق ری شیخ نظام الدین مازیدی خواجہ محمد خواجہ گادرونی کلابادی خواجہ محمد شوشی خواجہ حلیم ملغانقری ابوموسی و امام بکینی و خواجہ اسحاق و امام سلمان عارف ترک و خواجہ مہملہ و خواجہ قریش و خواجہ آدم سادواری و خواجہ رباط و غیرہ و چہار خلیفہ مذکور فوق بعد رحلت آن حضرت چنانکہ وصیت بود ارشاد خلایق نمودند و از زمان این بزرگواران این سلسلہ طریقہ خواجگان ملقب شد و ایشان بنوا جہ اولیا ملقب بودند بطریقہ کبرویہ و نیز مجاز بودند و از خلفاء اربعہ ایشان طرق جاری ماند و طریقہ ما نحن فیہ از جناب خلیفہ چہارم خواجہ جهان خواجہ عبدالخالق غجدوانی کہ رئیس طریقہ خواجگان اند مانده و حمۃ اللہ علیہم اجمعین۔

این اصحاب چہار صاحب کمال
قریش

تذکرہ مختار منتخب اول ذکر جناب خواجہ جهان خواجہ
عبد الخالق غجدوانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
از جناب خواجہ اولیا این نسبت مبارک بنوا جہ جهان حضرت خواجہ عبدالخالق

غجدوانی رسید و ایشان از اولاد حضرت امام مالک نکند کنانی الرشید و از طرف مادر باو شاهره
 ملاطیه بودند و اسم والد ایشان خواجه عبدالحجیب است و ایشان در سن بیست و دو سالگی
 بطلب خدا مشغول شدند و در ایشان در طریقت حجت است و مقبول همه فرزند علی الدوام
 و در راه صدق و صفا و متابعت سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و محاببت و مخالفت
 از بدعت و هوا کوشیده اند و روش پاک خود را از نظر انجیار پوشیده اند ایشان از استحقاق ذکر
 دل در جوانی از حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بوده و بران سبق مواظبت نموده
 اند و خواجه خضر ایشان را بفرزندی قبول کرده و فرموده اند که در حوض آب درائی
 و غوطه خور و بدل بگویی لا اله الا الله محمد رسول الله چنان کردند این
 سبق را گرفتند و بکار مشغول شدند و کثرت یافتند از اول حال تا آخر روزگار ایشان
 نزدیک همه خلق محمود و مقبول بوده بعد از آن بخد مشیخ الشیوخ عالم ربانی عارف
 سبحانی خواجه امام ابی یعقوب یوسف همدانی قدس الله روحه به بخارا آمدند و خواجه عبدالحق
 صحبت ایشان را دریافتند و معلوم کردند که ایشان را هم ذکر دل بوده در صحبت ایشان
 می بودند تا مدتی که بخارا بودند گفتند که خواجه خضر علیه السلام پیر سبق ایشانند خواجه
 یوسف پیر صحبت و خرقه بعد از خواجه ابو یوسف خواجه عبدالحق بریاضت مشغول
 شدند و احوال خود را پوشیده میداشتند و لایت ایشان چنان شد که در یک وقت
 نماز بکعبه می رفتند و می آمدند و در شام ایشان را مردیانی بسیار پیدا آمد و خانقاه و
 آستانه پیدا شد و روزی در ایام عاشورا جمعی انبوه بخدمت خواجه نشسته بودند و
 ایشان در معرفت سخن میگفتند تا گاه جوانی در آمد بصوت زاهدان خرقه در بر سجاده
 بر کتف در گوشه نشست حضرت خواجه در و در نظر کردند بعد از ساعتی آن جوان
 برخاست و گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که
 اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله عز وجل سرائین حدیث چیت

خواجه رحمة الله عليه فرمودند که سرائین حدیث آن است که زنار ببری و ایمان آری جوان
 گفت فعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه با خادم اشاره فرمود و خادم برخاست
 و خرقة از سر جوان برکشید و زیر خرقة زناری پیداشد آن جوان فی الحال آن زنار
 را برید و ایمان آورد و حضرت خواجه فرمودند بیایید ای یاران بیایید تا ما نیز بموقت
 این جوان نوحه زنار با قطع کنیم و ایمان آریم چنانچه و س زنار ظاهری برید یا نیز
 زنار باطنی که عبارت از پندار است بریم تا چنانکه و س آمرزیده شد ما نیز آمرزیده
 شویم حالت عجیب بر یاران ظاهر شد و ورقه هائے خواجه می افتادند و تجدید
 توبه می کردند و زوئے در پیشه پیش خواجه می گفت اگر خدائے تعالی مرا مخیر
 گرداند میان بهشت و دوزخ من و دوزخ را اختیار کنم چه من در همه عمر بر مراد نفس
 نبوده ام و آنحال بهشت مراد نفس من بود و دوزخ مراد خدای تعالی خواجه این
 سخن را گویند و فرمودند که بنده را با مراد چه کار هر کجا گویند ر و رویم و هر کجا گویند
 باشن باشیم بندگی اینست نه آنکه تو میگوئی آن رویش گفت که شیطان را بر روندگان را
 هیچ و تنه زن باشد خواجه فرمودند هر رونده که بیه حد فناء نفس نه رسیده باشد چون خشم شود
 شیطان بر دست یابد اما آن رونده که بفناء نفس رسیده باشد و پرا خشم نباشد غیرت
 بود و هر کجا غیرت بود شیطان بگریزد و این چنین صفت آنکس را مسلم باشد که و س
 برا حق دارد و خدا را عز و جل بدست راست گیرد و دست سول الله صلی الله علیه و سلم
 بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنائی راه رهلوک کند و روزی مسافری
 از راه دور بخدمت خواجه آمده بود و ناگاه جوانی خوب صوت بخدمت خواجه درآمد
 و طلب دعا کرد و خواجه دعا فرمود آن جوان بپیداشد آن مسافر پرسید که این جوان
 چه کس بود و خواجه فرمودند که فرشته بود که مقام او در چهارم آسمان بود بسبب تقصیری
 از مقام خود و افتاده بود با آسمان دنیا آمده با فرشتگان دیگر گفت چه کار کنم که حق تعالی از مرا

بهان مقام رساند فرشتگان و کز اینجانشان داوند و وعادخواست کردیم باجابت مقرو
شد بمقام خود باز رسید آن مسافر گفت خواجه مارا بدعای ایمان مدد کنید باشد که از این
دام گاه به شیطان جان سلامت بریم خواجه فرمودند که وعده آن است که بعد از
ادامی فرض هر کس که دعا کند مستجاب شود و تو بر کار باش مارا بخیر یار کن بنی از فضل ما نیز ترا
یا کنیم باشد که در این میان اثر اجابت ظاهر شود هم در حق تو هم در حق من و بالله التوفیق :

تذکره ساد از خب و ذکر خواجه عارف ریوگری خوا
محمود انجیر فغنوی خواجه علی رامیتنی رضی الله تعالی عنهما

و از حضرت خواجه جهان این نسبت بحضرت خواجه عارف ریوگری رحمة الله رسیده هر چند
سوائی ایشان دیگر خلفا نیز داشتند خواجه اولیا کلمان و خواجه احمد صدیق و خواجه
سلطان کثیر و اقدم و اعظم خلفا ایشان خواجه عارف رحمة الله علیهم اجمعین بودند
نسبت ارادت و سائط حضرات خواجگان نقشبندی از این جماعت بحضرت خواجه عارف
ریوگری است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و از ایشان این نسبت علیه بحضرت مولانا
خواجه محمود انجیر فغنوی رسیده و ایشان صاحب حالات بلند و معاملات ارجمند
اند رحمة الله علیه و از حضرت مولانا محمود فغنوی این نسبت علیه بحضرت
مولانا خواجه علی رامیتنی رسیده و لقب ایشان حضرت عزیزان است و
ایشان را مقامات عالی و کرامات ظاهره بسیار بودند و مزار مبارک ایشان
در خوارزم مشهور است بیاد و تبرک به رحمة الله تعالی علیه
رحمة واسعة و ذکر این هر سه اکابر در یک تذکره مذکور گردید
و هر یکی از ایشان در وقت خود مرجع و مقت رانی عالمیان بودند :-
رحمة الله تعالی علیهم اجمعین -

کاتب

تذکرہ شہداء از خب و اول ذکر حضرت خواجہ بابا محمد سماسی رحمہ اللہ علیہ

و از جناب حضرت عزیزان این نسبت شریف بحضرت خواجہ بابا محمد سماسی رحمہ اللہ علیہ سیدہ است ایشان و حیدر عصر و فرید دمزلو و ذند و خدمت حضرت خواجہ بہاؤ الدین را نظر قبول بفرزندی از ایشان بودہ و ایشان اند کہ بار بار قصر منہد و آن گذشتند و میفرمودند کہ از این خاک بومی مردے می آید زود باشد کہ قصر منہد و آن قصر عارفان شود تا روزی از منزل حضرت سید امیر کلال کہ از خلفائی ایشانند بطرف قصر عارفان متوجہ شد و فرمودند کہ آن بومی زیادت شدہ است همانا کہ آن مرد متولد شدہ است چون نزول فرمودند از ولادت خواجہ سہ روز گذشتہ بود و جد ایشان معاملہ بر سپینہ ایشان گذشتہ بہ نیاز تمام بخدمت خواجہ محمد بابا بردند فرمودند کہ او فرزند ما است ما او را قبول کردیم و توجہ با صاحب کردہ فرمودند کہ این آن مرد است کہ ما بومی او شنیدہ بودیم مقتدر روزگار شود و بابا میر کلال فرمودند کہ در حق فرزندم بہاؤ الدین تربیت و شفقت و بیعت دار و ترا بکل حکم اگر تقصیری کنی امیر فرمودند مرد نباشم اگر در وصیت خواجہ تقصیر کنم و حضرت خواجہ بہاؤ الدین سے فرمودند کہ چون خواستیم کہ متاہل شویم جد من مرا بحضرت خواجہ محمد فرستاد و بسماسی کہ برکت قدوم ایشان منازل برسد چون بقائے ایشان مشرف شدم اول کرامتے کہ مشاہدہ کردم آن بود کہ در آن شب در من نیاز و تضرع پیدا شدہ بود و خودم ہستم و در مسجد ایشان در آمدم و دو رکعت نماز گزارم و سہ سجہ نہادم و تضرع و نیاز تمام نمودم و در آن میان بر زبان من گذشت کہ الہی قوت کشیدن بار بلا خود و تحمل محنت و محبت خود مرا کرامت فرما چون بآواز حضرت خواجہ رسیدم فرمودند کہ ای فرزند در دعا چنین سے باید گفت الہی آنچه ضامی تو در آن است بمن بنده ضعیف

مشاہدہ

رہنم

را بران دار بفضل خود و اگر خداوند تعالی بحکمت خود بدو ستی بلا فرستد بعنائت خود
آن دوست را قوت آن بار دهد و حکمت آن بر و خطا هر گرداند باختیار طلب بلا
و شوا را است گستاخی نباید کرد و بعد از آن طعام حاضر شد چون بخوردیم قرصی بمن دادند
در خاطر من گذشت که اینجا سیر خودیم و همین ساعت بمنزل خواهیم رسید این نان مارا بچه کار آید
چون روان گشتند من در رکاب ایشان به نیاز تمام میرفتم و اگر تفرقه در باطن پیدا میشد
میفروند که خاطر را نگاه می باید داشت و در راه بمنزل یکی از مجبان رسیدند به بشت
و نیاز تمام پیش آمد چون نزول فرمودند در آن فقیر اثر اضطرار به مشاهد نمودند
گفتند حقیقت حال چیست بر راستی باز نمائی گفت شیر شتر حاضر است ولی نان
نیست خواه توجه بمن کردند فرمودند که آن قرص بیار که عاقبت بکار آمد و مرا بمشاهد
آن احوال یقین بحضرت ایشان زیادت شد رحمة الله علیه و علی سائر السالکین ۴

تذکره شامنه زنجبیل و نوکر حضرت امیر کلال رحمة الله علیه

و از خدمت حضرت خواجه بابا محمد ساسی این نسبت علیه بحضرت سید امیر کلال رضی الله عنهما
رسید و خدمت خواجه بها والدین را نسبت صحبت و تعلم آداب سلوک طریقت متقین
و کلاز ایشان است روزی مجمع عظیم بود خدمت امیر خواجه را طلبیدند رو بایشان کردند
و گفتند که فرزندم بها والدین نقش حضرت خواجه محمد بابا ساسی را قدس سره در حق شما گما
بجا آوردم که گفته بودند آنچه تربیت در حق تو کردم فرزندم بها والدین بجا آور
و در بیغ نداری و اشاره بسینه خود کردند و گفتند که پستان را برای شما خشک کردم
و مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده
است اکنون اجازت است هر کجا که بوی بهشام شما میرسد از ترک تاجیک طلبید و طلبکار
بموجب همت تقصیر نکنید و چنان آرند از حضرت خواجه که چون این نفس از خدمت میر

ظاهر شدن اسطه ابتلا شد اگر همان صحت بتابعیت امیر میوم از ابتلا دور تر و سلامت نزدیکتر
 می بودم روزی حضرت امیر حضرت خواجه گفتند چون استاد شاگرد را تربیت کند هر آینه
 خواهد که اثر تربیت خود را در شاگرد و مشاهده کند تا ویرا اعتماد شود بر آنکه تربیت من
 در و س جایگیر افتاد است و اگر خطای در کار شاگرد بیند آن خلل را با صلاح نماید نگاه فرمود
 که فرزند من امیر برهان حاضر است و هیچکس دست تصرف بر او ننهد است تربیت
 معنوی کرده است و در نظر من تربیت و مشغول شویدا اثر آنرا مطالعه نمایم و مرا بر صفت
 شما اعتماد شود حضرت خواجه بمراقبه شسته بودند متوجه خدمت سید امیر شده از غایت کمال
 ادب و مثال آن امر متوقف گشته خدمت امیر فرمودند توقف نمی باید کرد حضرت خواجه
 امثال امرا ایشان کردند متوجه باطن امیر برهان شدند و تبصره در باطن وی مشغول شدند
 و در حال آنکه آن تصرف در باطن و ظاهر امیر برهان پیدا گشت و طایفه بزرگ و سید
 و اثر سکر حقیقه ظاهر شد و فرزندان ایشان بسیار خدمت امیر برهان و امیر شاه و امیر حمزه
 اما خلفای ایشان حضرت مولانا عارف و دیگر گرانی و مولانا جمال الدین کیشی مولانا
 جمال الدین هستانی و خواجه یادگار و خواجه شیخ و راز و بی و شیخ شمس الدین کمال و
 مولانا طاهر و مولانا محمد خلیفه و مولانا بها و الدین طوسی و پهلوان محمود طاج سمرقند
 و شیخ بدر الدین برهانی و خواجه محمود اسکندی و شیخ امین شاه کرمانی و اعظم و اقدم همه
 ایشان خدمت حضرت خواجه خواجگان بها و الدین نقشبند بلاگردان و رضوان الله تعالی
 علیهم اجمعین و نستغفر الله بهم لی و للمؤمنین آمین برحمتک یا ارحم الراحمین

خواجه

تذکره تاسعة از منتخب ذکر خواجه جگان پیران حضرت
 خواجه بها و الدین نقشبند بلاگردان رضی الله تعالی

از خدمت حضرت سید امیر کلال نسبت خاصه شریفه بنیمرت حضرت خواجه بها و الدین نقشبند سید

و نام مبارک ایشان محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن سید محمد بن سید جلال الدین بن سید
 برهان الدین خال بن سید زین العابدین بن سید قاسم بن سید سفیان بن سید برهان بن
 سید قلیج بن سید محمود بن سید ایلال بن سید نقی بن سید صواب بن سید میحی الدین بن سید علی اکبر بن امام عالی مقام
 حضرت حسن عسکری علیه علی آباءه الکرام النجیه والرضوان و لآوت با سعادت آنحضرت
 در شصت و هفت صد و هجده بود و قیل نوزده و ایشان را نظر قبولیت بفرزند از خدمت
 خواجه بابا محمد سامی است حقه الله علیه و تعلیم او اب طریقیت بحسب صورت از سنیامیر
 کلال نموده اند چنانکه گذشت و بعد از آن بامر حضرت سید کما تر صحبت به قثم شیخ و خلیس
 آنکه هر دو از مشایخ ترک بودند نیز نموده اند و مستفید شده و بمولانا عارف دیک
 گرانی که خلیفه حضرت سید امیر و هم پیره ایشان اند و در سفر و حضر صحبت با نمودند چنانکه
 می فرمایند که هفت سال با مولانا عارف رنگ و پودم که از اصل آگاهی یابم و
 سه بار بسفر حجاز رفتم اگر مثل مولانا صبیح لانی یافتم هرگز بر نمی گشتم اما بحسب حقیقت
 ایشان اولیسی بوده اند و تربیت از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق عجد وانی رح
 یافته اند چنانکه می فرمودند که شبی در مبادی احوال و غلبات جذبات بر سر مزار تبرک از مزار آن
 بخارا رسیدم بهر مزار چراغی دیدم افروخته و در چراغدان روغن تمام و فتیله یافته و فتم
 اندک حرکتی بالست و اوتار روغن بر آن آید و بتازگی با و روز و در مزار آخرین متوجه
 قبله شستم و ران تو غیبی افتاد مشاهده کردم که دیوار قبله شتی شد و تختی بزرگ پیش شد
 و پرده سبز و پیشانی و کشیده و گرداگرد آن تخت جماعتی اند خواجه بابا را و بر میان ایشان
 شناختم و دانستم که ایشان از گذشتگان اند از آن جماعت یکی مرا گفت بر تخت خوچه
 عبد الخالق اند و آن جماعت خلفای ایشانند و بهر یک اشارت کرد خواجه احمد صدیق
 و خواجه اولیا کلال و خواجه عارف یوگری و خواجه محمود انجیر فغنوی و خواجه علی ربیعی
 قدس اشعار و هم و چون بخواجه محمد بابا سی رسید گفت ایشان را در حال حیات یافتن شیخ

ایلان

یشبیه

تواند و تراکلا ہے دادہ اند و تراکراست کردہ اند کہ بلائی نازل شدہ از برکت تو دفع شود و گاہ
 آن جماعت گفتند گوش دار و نیک شو کہ حضرت خواجہ بزرگ سخنان خواہند فرمود کہ در سلوک راہ
 حق سبب آنکہ از ان چارہ نباشد از انجامعت در خواہم کہ بر حضرت خواجہ سلام کنم و بجال مبارک
 ایشان مشرف شوم پردہ از پیش برگرفتہ پیرے دیدم نورانی سلام کردم جواب دادند گاہ
 سخنانیکہ بمبدأ سلوک و وسط و نہایت تعلق دار و بمن در میان آور و ند و گفتند
 آن چراغہا کہ بآن کیفیت باتو نمودند اشارت بشارت است ترا با استعداد و قابلیت این راہ
 اما فیکہ استعداد و حرکت باید آورد تا روشن شود و اسرار ظہو کند و دیگر فرمودند و مہالغہ
 نمودند کہ در ہمہ احوال قدم بر جادہ امر و نہی و عمل بعزیمت سنت بجا آر می از خصت
 و بدعتہا دور باشی و انما احادیث مصطفیٰ صلی اللہ علیہ آله وسلم و در خود سازی و متفحص و
 متجسس اخبار آثار رسول صلی اللہ علیہ آله وسلم و صحابہ کرام و رضی اللہ عنہم باشی و بعد ازین
 سخنان آن جماعت مرا گفتند شاید صدق حال تو آنست کہ فردا علی صبح فلان جابر و
 و فلان کارکنی و تفصیل آن در مقامات ایشان کورست و گفتند بعد از ان متوجہ نصف شو بخدمت
 سید امیر کلال قدس سرہ چون بموجب فرمودہ ایشان بنصف فتم و بخدمت سید امیر کلال قدس سرہ
 رسیدم خدمت امیر الطاف فرمودند و التفاتہا نمودند و مرا لقبین ذکر کردند و بطریق نفی و اثبات
 بطریق خفیہ مشغول ساختند و چون در واقعہ مامور بودم بعمل غریبت بنہ کر علانیہ عمل نکردم کسی ایشان
 سوال کرد کہ در ویشی شمار امور وئی است یا مکتب ایشان فرمودند بکلمہ چند بترمز چند باقی الحق
 توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتیم و از ایشان پرسیدند کہ طریقہ شما ذکر چہرہ خلوت و
 سماع می باشد فرمودند کہ نمی باشد پس گفتند کہ بنا علی طریقہ شہر حقیقت فرمودند کہ خلوت و در انجمن
 با خلق باطن با حق سبحانہ و تعالیٰ **فرد**

از درون شوا نشا و از برون بیگانہ نش

آنچہ حق سبحانہ و تعالیٰ می فرماید کہ **وَجَلَّ لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اشَارَت**

بہن مقام است گویند کہ حضرت خواجہ را ہرگز غلام و کینز نہ بودہ است ایشان را از این سخن سوال کردند فرمودند کہ بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی از ایشان پرسید کہ سلسلہ حضرت شہاب کجا میرسد گفتند کہ از سلسلہ کسی بجای نمیرسد و مے فرمودند کہ نفس ہا خود را ہمت نہید کہ ہر کہ بعنایت حق سبحانہ و تعالی نفس خود را بہدی شناختہ باشد و مگر کسید اورا دستہ نزد او این عمل سہل است از روندگان این راہ بسیار بودند کہ گناہ دیگر پرا بر خود نہادہ اند و ہار آن کشیدہ و می فرمودند کہ قوله تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ اِشَارَتِ بَآنِ اسْتِ کہ در ہر طرفۃ العین نفی این وجود طبیعی مے باید کرد و اثبات معبود حقیقی مے باید نمود و شیخ جنید قدس سرہ میفرمودند کہ شصت سال است کہ ایمان آورده ام و در ایمان تازہ کردن ام و میفرمودند کہ نفی وجود نزدیک ما قرب طرقت لیکن جز تبرک اختیار و دید قصور اعمال حاصل نمی شود و مے فرمودند کہ تعلق با سوسی روندہ این راہ را حجاب بزرگ است فرد

تعلق حجاب است بجا صلی || چوپوند ہا بگسل و صلی ||

اہل حقیقت ایمان را چنین تعریف کردہ اند کہ الْإِيمَانُ عَقْدُ الْقَلْبِ بِنَفْيِ جَمِيعِ مَا تَوَلَّيْتِ انْقِلَابُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَنَافِعِ وَالْمَضَارِ سِوَى اللَّهِ تَعَالَى و میفرمودند کہ طریقہ صحبت است و در خلوت شہرت و در شہرت آفت است خیریت جمعیت است جمعیت شریطنفی بودن در یکدگر و آنچه آن بزرگ فرمودہ است کہ تَعَالَى يُؤْمِنُ سَاعَةً اِشَارَتِ بَآنِ اسْتِ کہ اگر جمعی از طالبان از طالبان این راہ کہ با یکدیگر صحبت دارند در ان خیر و برکت بسیار است امید است کہ مداومت و ملازمت بر آن منتہی بہ ایمان حقیقی شود و می فرمودند کہ طریقہ ماعروہ و ثقی است و چنگ ذیل متابعت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زدنست و اقتدا با ثناء صحابہ کرام رضی اللہ عنہم کردنست و درین طریقہ بانکہ عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کاری بزرگ است و ہر کہ از این طریقہ مارومی بگرداند خطر دین دارد و می فرمودند کہ طالب می باید کہ در زمانی بادوستے

بانیست

لہ قول حایقہ رضی اللہ تعالی عنہ یعنی یا کہ ایمان بیک ساعت ۱۲

از دوستان حق صحبت میدارد و واقف حال خود می باشد و زمان صحبت را با زمان گذشته موازنه کند اگر تفاوت یابد بگوید اِذَا اَصْبَحْتُ فَالْزِمُ صَحْبَتَ الْغَرِیْبِ رَاغِبِیْنِمْ واند و نیز می فرمودند لَا اِلَهَ نَفِیْ اِلَهَیْطِیْبِیْتِ اسْتِ اِلَّا اللّٰه اثبات معبود حق است جل جلاله مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ خود را در مقام خاتم النبیین در آورده است مقصود از ذکر آنست که بحقیقت کلمه توحید بزرگ و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه یا سومی اللہ بکلی نفی نشود و بسیار گفتن شرط نیست و می فرموده اند که حضرت عزیزان علیہ الرحمۃ والرضوان میگفتند کہ زمین در نظر این طائفہ چون سفرہ است و ما می گوئیم کہ چون روی ناخن است هیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست و می فرموده اند کہ بستر توحید میتوان رسید اما بستر معرفت رسیدن دشوار است و وقتی کہ خواجہ بسفر مبارک حج میرفتند یکی از بزرگان زوکان خراسان را تعلیم ذکر کرده بودند در وقت مراجعت بایشان گفتند کہ فلان کس بتکرار سبق ذکرے کہ تعلیم گرفته بودم مشغولی کرد و فرمودند با کہ نیست پس از وے پرسیدند کہ ما را ہیچ خواب ویدی گفت آری فرمودند کہ این بس است از این سخن معلوم میشود کہ ہر کرا اندک رابطہ باین عزیزان باشد امید کہ آفرامہ ملحق باینان گردد و آن سبب نجات و رفع درجات وی شود شخصی در حضرت ایشان گفت کہ فلان کس رنجور است توجہ خاطر شریف و ریوڑہ می دارد و فرمودند اول بازگشت دل خستہ می باید و آن گاہ توجہ خاطر شکستہ از خدمت ایشان طلب کرامت کردند فرمودند کہ کرامت ما ظاہر است با وجود چندین بار گناہ بر روی زمین میتوانم رفت و میفرمودہ اند کہ شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سرہ را پرسیدند کہ در پیش جنازہ شما کدام آیت بخوانیم فرمودند کہ آیت خواندن کا بزرگست این بیت خوانید

چہست از این خوبتر ہمہ آفاق کا

دوست سدرند و دوست یار بزرگ یار

باز پس حضرت ایشان فرمودند در پیش جنازہ ما این بیت خوانید

مفسا نینم آمدہ در کوئے تو

شیخ اللہ از جمال روئے تو

از خدمت مولانا جلال الدین خالیدی رحمۃ اللہ علیہ پرسیدند کہ نسبت سلوک و طریق خواجہ

بہمن
نکرم
بیت دوم حضرت نقشبند قدس سرہ کہ ملحق این بیت است فرمود بیت درست بخشا جانب زبیل ما با آفرین بدوست و بر بار وے تو

بہاؤ الدین از متاخران مشائخ رحمہم اللہ تعالیٰ بطریقہ کہ مناسبت دارد فرمودند کہ سخن از متقدمان گوید و گوشت سال زیادت است کہ تا این قسم ظهور آثار ولایت کہ بر خدمت خواجہ بہاؤ الدین بعنایت الہی ظاہر شدہ است بر هیچکس از مشائخ طریقت از متاخران نشدہ است خدمت مولوی جامی میفرماید کہ شیخ قطب الدین نام پیر از اصحاب خواجہ در زمان شریف شریف آورده بود و وے گفت کہ من خور و سال بودم حضرت خواجہ مرا فرمودند کہ بفلان کبوتر خانہ رو و بچہ چند کبوتر بہار چون کبوتر بچگان می آوردم مرا خاطر بان میل کرد کہ یک کبوتر بچہ نگاہ داشتم و بخصوچہ آویا و روم چون کبوتر بچگان را بچختند و بر حاضران قسمت کردند مرا انداوند گفتند کہ فلان کس نصیب خود را زندہ گرفته است و بہت ایشان تمامی مصروف در ترویج شریعت و تخریب بدعت و عمل بعزیمت بود و توجہ مبارک بامور معاش بقدر ضرورت و متہم داشتن عمل و نیست چنانکہ این رباعی ایشان مشعر بر آن است رباعی -

اگر طاعت خود نقش کنم بر نانے	و آن نان بنجم پیش سگے نادانے
و آن سگ سال گرسنہ در کندی	از رنگ بر آن نان تہد و ندانے

و قوت نسبت و کشتش و کوشش و اتباع سنت اجتناب بدعت بنوعیکہ مافوق آن متصور نباشد حضرت خواجہ پیرنگ قدس سرہ در ثنوی مبارک خود در مدح ایشان می فرماید - **مثنوی**

ابو الوقت دو عالم قطب ارشاد	بہاؤ الدین کہ شد دین از و آباد
ز سنت و جنبید افگند آشوب	بجانبہ بایزیدش آستان روب
پئے تسکین مشتاقان ویدار	جمال مصطفی را آئینہ دار
دران آئینہ می بیند محقق	سوا و من دانی قد دای الحق
فنائی اللہ خواجہ بس بلند است	بکن تاویل خواجہ نقشبند است
خلیفہ بود حق را در زمانہ	نمودش بر زخی وان در میانہ

از اتباع سنت هیچ امری نامرعی نمیکند و آنچه از اعمال مصطفوی می یافتند مبادرت می نمودند

حتیٰ کہ روزی مسموع ایشان شد کہ جناب سالت مآب با جماعت اصحاب خود رضی اللہ تعالیٰ عنہم
 نان می پختند و ہر یکی نان خود بر تنوری می بست بدست خود آنسر و صلی اللہ علیہ وسلم نان مبارک
 خود بدست مقدس بہ تنوے بست نان تمامی جماعت یاران پختہ شد رضی اللہ عنہم و نان مبارک
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خام ماند چہ بمسوس مقدس او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آتش اترنداشت
 خدمت حضرت خواجہ اتباعا لسننہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحاب خود ہمیں روش
 نانہا پختند نان ہا ممہ یاران پختہ شدند و نان حضرت خواجہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نا پختہ ماند
 مرتبہ ابتلع کہ تا یکجا یک جہتی می آرد خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ می فرمایند
 کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب وافر است و این مقدمہ دلالت بر انتہائی کمالت
 متابعت ایشان مینماید مر آنسر و را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تگیری بکیسان پیشہ عام ایشان
 و مشکل کشائی در ماندگان خاصہ آن استنان عالی شان و راین معنی خواجہ عظم کشمیری
 قصیدہ در شجرات الخلد بنظم شیدہ چند فردے ایراد می رود **مثنوی**۔

میفرمودند

ہست

رقم زد سیدی از اہل عرفان	ز حال سالکے مو فورایقان
کہ نام پاک او خواجہ ضیا بود	دش روشن ز سر ار خدا بود
کہ کیشب بود سرگرم شکر خواب	بدشت محشرش بر دند بی تاب
چو دید آشوب صحرای قیامت	ہمہ محشر بنوغاے ندہمت
روان جمعی سوی فردوس علی	بدوزخ خلق دیگر بے سرو پا
ہمہ کفار را سوئے جہنم	ہمی بر دند با صد محنت و غم
در آن آشوب یک ہند نژادے	ز کار دین و دولت نامرادے
ز رفتن جانب دوزخ ابا کرد	پی تخلص خود بس با جرا کرد
گرہ نکشود از کارش و سائل	شدہ کفرش ز دار الخلد حائل
در آن حالت ز جوشش آمد بفریاد	بگفتا با تن زار و دل واد

غم و رنجی

بدیناگر غمے رنجے مرا بود	کفیم خواجہ مشکل کشا بود
نیاز خواجہ دادم ہمیشہ	رسیدے او بفریادم ہمیشہ
قبول بود دین او بتحقیق	ز بس حاجت روایہای تدقیق
مرانازش در این محشر ہمین است	پناہ من بہای ملک دین است
ندا آمد نزدیک ہے الہی	کہ شد ہر چند عمرش در تباہی
چو از خاصان من نام بزرگے	براہ نقشبندی بس سترگے
شفیع آورد دوایش ہائی	تعجب نیست از شان الہی
از این حالت بسی از اہل محشر	نمودند از تاسف دست بر سر
کہ ای کاش اندر آن دنیای مرود	ز ما ہر یک غلام خواجہ مے بود
بلے این نقش در دل خوش نشست	کہ مشکل کشای کار بستہ است

خدمت ایشان عنایت میکردند کہ مسلمانان و انقیاد احکام و رعایت عمل بعزیمت و دور بود
از رخصتہا بقدر ضرورت ہمہ نور ہا و صفایا و رحمت است و واسطہ وصول بدرجات لایت
بمنازل و مقامات اولیاء اللہ از پرورش این صفتہا میسرند و این ہمہ دور افتادگیہای از آن است
کہ خود را دور میدارند و اختیار بر خود زیادہ نمی کنند و گرنہ قصور و فیض الہی جل شانہ نیست
از سید امیر کلال رحمۃ اللہ علیہ ذکر کردند کہ ایشان تمثیل مینمودند کہ تا غم تعلقات دور نشود کوزہ
وجود شائستہ آن نگرود کہ او را در خمدان تصرف در آورند و باز چون کوزہ ہارا در خمدان در آورند
بعضی از آن درست می آید و بعضی در آن خمدان شکستہ این نسبت ظہور را در تازلی است بانہمہ
از آن کہ شکستہ بیرون آمدہ است فی الجملہ امید است کہ دیگر بارہ او را آرد سازند و با کلی دیگر بایر کنند
و بار دیگر بخمدان پزند تا باشد کہ این بار درست بیرون آید و فرمودہ اند کہ حضرت سید امیر در
اضحیات سہ شبانہ روزی بقبلہ متوجہ بودند و با کسی سخن نمی گفتند بعد از آن سخن آمدند و شکر گفتند
و فرمودند کہ مقصود از این توجہ آن بود کہ شناختہ شود کہ این در را بقبول باز کنند یا بر و انسداد

بقبول کشودند وفات حضرت خواجہ رضی اللہ عنہ زود و شنبہ سیوم ماہ ربیع الاول سنہ ۸۱۰ و تسعین و سعمایہ بودہ است قدس اللہ تعالی روحہ افاض علیہنا فتوحہ آمین مدت عمر شریف مبارک ایشان ہفتاد و دو سال در مادہ تاریخ ایشان حضرت خواجہ حافظ علیہ الرحمۃ می فرماید قطعہ

مادہ تاریخ
تاریخ طریقات
۱۰۱۰ ۱۱۰۰ ۱۲۰۰ ۱۳۰۰ ۱۴۰۰ ۱۵۰۰ ۱۶۰۰ ۱۷۰۰ ۱۸۰۰ ۱۹۰۰ ۲۰۰۰

تاریخ طریقات
۱۰۱۰ ۱۱۰۰ ۱۲۰۰ ۱۳۰۰ ۱۴۰۰ ۱۵۰۰ ۱۶۰۰ ۱۷۰۰ ۱۸۰۰ ۱۹۰۰ ۲۰۰۰

بہا و الحق والدین طاب مشواہ چو میرفت از جہان این بیت میخوانند بطاعت قریب نزد میتوان یافت بدین دستور تاریخ و فاش	امام ملت و شیخ جماعت بر اہل فضل و ارباب بلاغت قدم در نہ کرت ہست استطاعت برون آرزو حرف قرب طاعت
--	---

و نیز خدایت حضرت مولوی جامی رحمۃ اللہ علیہ قصیدہ فرمودہ فرد مادہ تاریخ اینست فرد

متزلزل ما وای او چون بود قصر عارفان	قصر عرفان زان سبب آمل حساب حلتش
-------------------------------------	---------------------------------

و اصحاب با کمال ایشان بسیار اند اما خلفای کاملین ایشان بہین چہار اندا قول و اقدام ایشان خدمت غواص بحار انوار خواجہ علاؤ الدین عصار عطر اللہ تعالی تربتہ و د و مرتبہ امام اولیا و تقیا خواجہ محمد یار ساسوم حضرت قطب ربانی خواجہ علاؤ الدین غجد وانی چہاد مقتدای حضرات نقشبندی خدمت مولانا یعقوب چرخ رضی اللہ عنہم جمعین در این عدد چہار خلیفہ نیز متابعت سنت آمد و اولاد مبارک ایشان نیز از دختر ماند و این نیز سنت نبوی نصیب ایشان شد

تذکرہ عاشقہ از منتخب اول در ذکر حضرت خواجہ علاؤ الدین عطا رحمۃ اللہ علیہ

نام مبارک ایشان محمد بن محمد البخاری است از کبار اصحاب کمل خلفای حضرت خواجہ بہاؤ الدین اند و خدمت حضرت خواجہ در ایام حیات خود حوالہ تربیت بسیاری از طالبان بایشان میکردند و می فرمودند کہ علاؤ الدین خیلی بار بر ما سبک کردہ است لاجرم انوار ولایت و آثار آن علی الوجه الاتم الا کمل از ایشان بطہور پیوست و بہین صحبت و حسن تربیت ایشان بسیاری از طالبان از پایگاہ بعد نقصان بہ پیشگاہ قرب کمال رسیدہ و مرتبہ تکمیل کمال یافتہ

یافته اند بعضی از کلمات قدسیہ ایشان در قید کتابت می رود و منہا سابقہ عنایت از لی الہی را
می باید دید و از امید واری بآن عنایت بیعت و طلب آن عنایت لحظہ غافل نمی باید
بود و از استغنا خود را نگاہ می باید داشت و اندک غضب حق را سجانہ بزرگ می باید
شمرد و ترسان و لرزان می باید بود و از طہور استغنائی حقیقی تعالی شانہ منہا خاموشی از
سہ صفت باید کہ خالی نبود و یا نگاہ داشت خطرات یا مطالعہ ذکر دل کہ گویا کشتہ باشد
یا مشاہدہ احوال کہ بر دل بگذرد و منہا خطرات مانع نبود از ازان و دشوار باشد
اختیار طبعی کہ مدت بیست سال در نفی آن بودیم ناگاہ بہ نسبت خطرہ گذشت
اما قرار نیافت خطرات منع کردن کار قوی است و بعضی بر آنند کہ خطرات را
اعتبار نیست اما بنا بد گذشت کہ ممکن کرد و کہ تمکین آن سده در مجاری فیض
پدید آید بنا بر آن دائم متفحص احوال باطن باید بود و خود را بہ نفس زدن تہی کردن دل
ظاہراً با مرشد در حضور یا در غیبت برای نفی خطرات است کہ ممکن یافته است
در باطن و سبب آنست کہ ہر معنی در لباس صورت بود ہر وقت خود را بہ نفس زدن
از خطرات موانعی کہ ممکن یافتہ تہی می باید کرد و منہا در خود رفتن است از خود رفتن
و اصل در راہ معتبر این است و علامت در خود رفتن از خود رفتن است غیبت از خود حضور با حق سبحانہ
و تعالی بقدر عشق است و نتیجہ محبت مفراط است حسن ہر کہ بیشتر غیبت از خود و حضور با عشق
بیشتر و چون ملک و ملکوت بر طالب پوشیدہ شود و فراموش گردد فنا است و چون مستی
سالک ہم بر سالک پوشیدہ شود فنا و فنا بود منہا بعد از ہر نماز از پنج وقت
نماز و بعد از مذاکرہ علم بیست بار کلمہ استغفار را گفتن مدواست و سعی و توجہ کہ ذکر
کردہ شد منہا صیقل بر روی آئینہ باید بدستہ آئینہ یا بر پہلو یا بر پشت فائدہ
نہد و در این زمان بندہ خفیہ کہ مشغول اند بعد و میگویند نہ بدل مقصود بسیار گفتن نیست
در یک نفس سہ کرت گویند لا الہ الا اللہ طرف راست آغاز کند و بر دل فرو آورد

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ از جانب پیرون آرد بے مجاهده نمیشود پیش از صبح و بعد از شام در خلوت و فراغت از خلوت شیخ عطار میگوید رحمة الله علیه فرد

صد هزاران قطره خون از دل چکید
تا نشان قطره زان یافتم

یا در یک نفس نه کرت گوید یا هجده اگر نتیجه ندهد از سر گیرد و منها حضرت خواجه نقشبند
می فرمودند طریق مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلی و اقرب است بجزیه و از طریق مراقبه
بر تبه وزارت و تصرف در ملک ملکوت میتوان رسید و اشراف بر خواطر و نظر موهبت
نظر کردن و باطن را منور گردانیدن از دوام مراقبه است از مراقبه ملکه دوام جمعیت
خاطر و دوام قبول و بها حاصل است و این معنی را جمع و قبول می نامند وفات حضرت
ایشان بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه و از دهم رجب سنه اثنین و ثمان مایه
لوه است و روضه مبارک ایشان در رویه چغانیان است نور چشمه تعالی با نواره
و شرفناز یارته و خدمت شیخ مولانا نظام الدین خاموش از خلفای ایشانند

تذکرہ احد عشر از منتخب اول و ذکر حضرت محمدؐ و یارِ سببِ علیہ

نام مبارک ایشان محمد بن محمود الحافظ البخاری است ایشان نیز از کبار خلفای
حضرت خواجه بزرگ اند قدس سره حضرت خواجه بزرگ در حق ایشان فرموده اند با حضور صاحب
خود بایشان خطاب کرده اند که حق و امانت که از خلفاء خاندان خواجگان قدس سرهم باین ضعیف
رسیده است و آنچه در این راه کسب کرده است آن امانت را بشامی سپریم چنانکه برادر دینی مولانا
عارف با سپرد و قبول می باید کرد و این امانت را بخلق حق سبحانه می باید رساند ایشان تو وضع
کردند و قبول نمودند و در مرض اخیر در غیبت ایشان در حضور اصحاب و اجاب حق
ایشان فرمودند که مقصود از ظهور ما وجود اوست و راه و طریق جذبه و سلوک
تربیت کردم اگر مشغول میشود جهانی از او منور میشود و در محلی دیگر صفت بزرگ بنظر میرسد

عے بوجہ ہضم یا موصدہ و سکون را اہلہ و خاۃ العجمہ و رخ اسو و بندہ در خضیدہ در زمان موسی علیہ السلام ۱۲ انتخاب

اور اگر است کرده اند و قصه بر رخ رخ و کتاب قوت القلوب مذکور است و در محلی دیگر
 اور این نظر موهبت نفسی بخشیده اند تا هر چه گوید آن شود و در محلی دیگر فرموده اند هر چه آدمی
 گوید حق تعالی آن کند بحکم حدیث صحیح این من عباد الله من لولا قسم على الله
 سبحانه لا بئ ه میگویم که بخوانم گوید و در محلی دیگر ایشان را تلقین ذکر خفیه
 فرمودند و ایشان را اجازت دادند بعمل موجب آنچه داند از وقایع و حقائق آداب
 طریقت تعلیم آن الغیة المؤمن الشریفات التي لا تعد ولا تحصى ششده اثنین و
 عشرين و ثمان مائة به نیت طواف بیت الله الحرام و زیارة نبیہ علیہ الصلوٰة و السلام
 از بخارا بیرون آمدند از راه نسف بصغایان و ترمذ و بلخ و هرات بقصد زیارات
 مزارات متبرکه روان شدند همه با ساوات و مشایخ و علماء مقدم شریف ایشان را معتمد شمرند
 و با عزاز و اکرام تمام تلقی نمودند خدمت مولوی جامی علیہ الرحمة و رفحات اظهار مینمایند
 که چون از ولایت جام میگذشتند پدر ایشان با جمعی از نیازمندان خدمت
 مولوی را که هنوز عمر شریف ایشان پنج سال تمام نشده بود و بدوش بروشته
 بقصد زیارت بیرون شدند چون بخد مت ایشان رسیدیم یکی از نیازمندان مرا با مرد و بدوش
 گرفته پیش محفہ محفوف ایشان داشت و ایشان التفات نمودند و کیسیر نبات کرمانی عنایت
 فرمودند امر و از آن شصت سال گذشته است هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم من است
 ولذت دیدار مبارک ایشان در دل من همانا که رابطه اخلاص و اعتقاد که این فقیر را نسبت
 بخاندان خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم واقع است ببرکت نظرات ایشان بوده باشد و امید
 میدارم که بمن چنین رابطه در زمره مجان و مخلصان ایشان محشور شوم بمنه و جوده بر اصل سخن
 می آمدند که چون به نیشابور رسیدند بواسطه حرارت هوا و خوف در میان اصحاب سخنی میگذاشت
 فی الجملة فتویٰ بغیریت ما راه یافت دیوان مولانا جلال الدین رومی قدس سره را
 بتفاوت کثافت این ابیات برآمد فردیادت

بجغایان

رویدای عاشقان حق باقبال ابد لمحق
مبارک باد تا این راه بتوفیق امان الله

روان باشید همچون مه بسوی برج مسوی
بهر شهری و هر جای بهروشتی که پیوی

از اینجا این مکتوب بنجارا فرستاده بودند **هذا مکتوبه الشریف** باسمه سبحانه
نوشته شد این مکتوب در روزی که بیرون آمده شد بود از نیشاپور صافها الله و جمیع
بلاد المسلمین عن الافات والمخافات و آن روز یازدهم بود از جادوی الآخر
۲۲۰۰ شین و عشرين و شان مایه در حال صحت سلامت رفاهیت و شوق تمام
بفضل و کرم الهی جل و کوه و قوت قلب و قوت یقین فیض فضل نامتناهی حکم اشارات
و بشارات کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول و لا یتطیر و قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم لم یتبق بعدی من النبوة الا المبشرات یروها
المؤمن او تری که و هذا حدیث متفق علی صحته یا نبی الهدی حدیثک
غوثی و اعتصامی بیابک و التجائی و التهابی و چون در کف صحت و سلامت
بکه محترمه رسیدند و ارکان حج تمام کردند ایشان را مرضی عارض شد چنانکه طواف
و دایع در عماری کردند و از اینجا متوجه مدینه شدند و در راه احباب را طلبیدند
و اما فرمودند که لبیم الله الرحمن الرحیم جاءنی سید الطائفة جنید
قد سره فی ضحوة يوم السبت التاسع عشر من ذی الحجة سنة اثنين و عشرين
و ثمانمائة عند انصرافنا من مكة المبارکة زادها الله تکریم و بركات و نحن
نسیر مع الکرکب و انابین النور و الیقظة فقال رحمة الله علیه فی زیارته و بشارته
القصد مقبول و حفظت هذه الکلمة و سر دت بها ثم استیقظت من الخالق و
بین النوم و الیقظة الحمد لله علی ذلك بهما زان کلمات و غیر هم بعبارت عزلی اما
فرمودند که ترجمه آن این شود که این کلمه واحده که سید الطائفة واقع شد کلمه ایست جامع
تمامه و بشارت است شامله عامه مالا واولا و اوارا و اصحاب اجاب حاضر و غائب را زیرا که

درین مشاعر عظام و ادعیه که کرده شد بهر موقف و مقام صالح دینی و دنیوی همه آن بود
و آن قصد مقتضای این بشارت مقرون بقبول و الحمد لله سبحانه حملا طیباً
مبارکاً و یوافی نعمه و یکافی مزید کرمه روز چهارشنبه بیست و نهم ذی الحجه
به مدینه رسیدند و آنحضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بشارت های یافته آن مسو
الملا را طلبیدند تا بر آن زیادت کنند چون مطالعه کردند فرمودند که همین با است زیادت
نوشته اند و در روز پنجشنبه بجوار رحمت حق سبحانه و تعالی پیوستند مولانا شمس الدین
رومی و آل مدینه و قافله بر ایشان نماز گزاردند و شب جمعه در آن منزل نزول فرمود
در جوار قبه شریفه امیر المومنین عباس رضی الله عنه و شیخ زین الدین خونی رحمه الله علیه از مصر
سنگ سفید تراشیده آورده است و لوح مزار ایشان ساخته و آن از ساز قبور ممتاز
است فقیر اقم گوید که مرتبه اول این فقیر در سنه مائتین و اثنای عشر بعد الف که زیارت
حرمین الشریفین مستعاض شده بودم زیارت ایشان رسیدم آن سنگ موجود بود
چون بار دیگر در سنه الف و مائتین و خمس و عشرین باز مشرف شدم آن سنگ را ندیدم
همانا که و هابیه که مسلط شده بودند بر دشت باشند می آرند که خدمت خواجہ ابونصر پارسا
چنین می فرمایند که وقتی که والد من فوت می شد بیالین ایشان حاضر بودم چون حاضر
شدم روی مبارک ایشان کشادم تا نظری کنم چشم بکشادند و تبسم نمودند و قلق و
اضطراب من زیادت شد به پایان پائے ایشان آمدم و روی خود بر کف پای ایشان
نهادم پای خود بالا کشیدند و تاریخ وفات ایشان سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه
یوم الخمیس و اربع و عشرین من شهر ذی الحجه ام کما مرضی الله تعالی عنه -

تذکره اشعری مشتمل بر ذکر حضرت خواجہ یعقوب چرخي رحمه الله علیه

نسبت شریفه نقشبندی حضرت خواجہ بزرگ سحر مولانا یعقوب چرخي رسیده همانا که موجب

فرموده حضرت خواجہ بزرگ بایشان کہ ای یعقوب کہ آنچه از من بوردید است بزم برسان
 از این نسبت علیہ باد و بعد از وفات حضرت خواجہ بزرگ بصحبت حضرت خواجہ علاء الدین عطار رح
 رسیدہ اند و صحبتہا نموده و از وی سے آمدند کہ می فرمودند اول بار کہ بصحبت خواجہ بزرگ
 قدس رسیدم فرمودند کہ ما بخود کاسے نیکم خدمت مولانا فرمودہ اند کہ ہرگز شبے بر من
 از ان سخت تر نگذشتہ بود کہ در فکر آن بودم کہ این در بر من بہ قبول بکشایند یا رد کنند
 چون بامداد پیش ایشان رفتم فرمودند کہ قبول کروند اما تو بہ صحبت خواجہ علاء الدین رح
 خواہی بود و بعد از ان از من بولایت بدخشان افتاد و خدمت خواجہ علاء الدین بعد از وفات
 خواجہ بزرگ پنجانیان آمدند و متوطن شدند پس کسی پیش من فرستادند کہ حضرت خواجہ
 فرمودند کہ در صحبت ما خواہی بود پیش ایشان رفتم و ما دوام حیات ایشان در صحبت
 ایشان بودم خدمت مولوی جامی علیہ الرحمۃ الزبان الہام ترجمان حضرت خواجہ
 عبید اللہ احرار قدس سرہ در نفحات چنان ذکر می نماید کہ فرمودند کہ در ہرات بودم
 کہ مراد اعیہ خدمت مولانا یعقوب پیدا شدہ متوجہ ولایت چغانیان شدم بہ محنت
 و مشقت بسیار آنجا رسیدم ہمانا کہ آن راہ اکثر پیادہ رفتہ بودند چون بہ صحبت ایشان
 مشرف شدم بروئی مبارک ایشان اندک بیاضی کہ موجب نفرت طبیعت می باشد
 بود با من در لباس سیاست و ورشت گوئی ظاہر شدند و چندان سیاست نمودند
 و ورشت گفتند کہ نزدیک بود کہ باطن ما از ایشان منقطع شود و مرا یاس تمام
 حاصل کرد و بسیار محزون و منموم شدم بار دیگر کہ بمجلس ایشان رسیدم بر من بہ
 صفت محبوبی چنان ظاہر شدند کہ ہرگز بیچکس را چنان محبوب ندیدہ بودم و با
 من لطف بسیار نمودند و خدمت مولوی مینویسند کہ در حینیکہ خواجہ احرار این نقل
 می فرمودند در نظر فقیر بصورت عزیز می درآمدند کہ مرار رابطہ و ارادت و محبت
 تمام بآن عزیز بود و چند گاہ بود کہ از دنیا رفتہ بود فی الحال غلغلہ آن صورت کردند مرا

تصور آن شد که شاید که آن بهین در خیال من بوده باشد بعد از آن از بعضی همراهان شنیدم که وی هم آن را مشاهده کرده بود و عقیده فقیر آنست آن خلع و لُبس صورت بشعوب و اختیار ایشان بوده اثبات این معنی را که از خدمت حضرت مولانا یعقوب نقل کردند خدمت حضرت مولانا یعقوب می فرمودند که طالبی که به صحبت عزیزی می آید چون خواجہ عبید اللہ می باید آمد چراغ هیتا ساخته و روغن و فیتله اما و ده کرده بهین که کو کروی بآن میباید داشت خدمت خواجہ عبید اللہ فرمود که خدمت مولانا یعقوب و شیخ زین الدین خوانی رحمهما اللہ تعالی پیش مولانا شهاب الدین شیروانی هم سبق بودند روزی حضرت خواجہ عبید اللہ قدس سره از حضرت مولوی جامی رح بر رسیدند که شیخ زین الدین مذکور محل وقایع و تعبیر منامات مشغولی می نمایند و درین باب اهتمام تمام دارند گفتند آری چنان است حضرت خواجہ ساعتی از خود غائب شدند و طریقه ایشان چنان بود که ساعت فساعت از خود غائب می شدند چون حاضر شدند این بیت را خوانند

نهم از

س چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم

این رباعی از مقوله مبارک ایشان است رباعی

دست عشق برنگور انگشند	لاغر صفتان ز رشت خور انگشند
گرمای عشق صاف فی از کشتن لگیزند	مردار بود هر آنچه اورا انگشند

و این فرد نیز از مقولات مبارک ایشان است بیت

ای بنده بمن گریز خود را بید کن	گر شاه جهان نگر دی انگه گل کن
--------------------------------	-------------------------------

تذکره العیثیه از مخبر اول در ذکر چشمه جاریه عبید اللہ علیه السلام

این نسبت علیه نقشبندی از حضرت مولانا یعقوب چرخي بحضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدس سره عفی عنہما که اکثر آباء و اجداد اقرابائی پدر و مادر حضرت ایشان از باب علم و عرفان و اصحاب ذوق و وجد بودند و شیخ عمر باغستان رحمد علی مادر وی ایشانند و شیخ عمر مذکور بشارت زده و اسطه به عبید اللہ بن عمر بن خطاب رضی اللہ تعالی عنہما میرسد ۱۲ رشحات القدس

رسیده و خدمت خواجہ احراز آبابی کرام فاروقی اند و والدہ ماجدہ ایشان سادات
 عینی است از اخادش شیخ فاضل و مشہور اند و شیخ عمر با غستانی ہم نسبت دارند
 ایشان بعد از اتمام تحصیل علوم در ریاضات ثنائیہ و حصول بعضی کمالات اخذ طریقہ
 از خدمت مولانا یعقوب کریم اند کما اشارہ بدو با علی مرتبہ کمال و اکمال رسیدہ اند و
 ترویج و تکمیل طریقہ علیہ بسیار فرمودہ اند و ارشاد ایشان اتم و اکمل آمد و عالم عالم
 تشنہ لبان بوادی ناکامی از بحر مولانا فیوض و برکات ایشان کامیاب و
 سیراب شدند و خدمت ایشان بآول عمر فترہ صدوی بکمال داشتند و آزان حفظ
 و افر بر داشتہ و واسطہ و اواخر مظهر اسم الغنی شدند و مثل ایشان کم کسی درین طریقہ بقا
 ظاہری رسیدہ باشد و جوہ شریف ایشان سر چشمہ فیوض ظاہری و باطنی رہانی بودہ چنانکہ برکات
 باطنی ایشان عالمی را منور ساختہ احسانهای ظاہری ایشان نیز اہل عالم را ممنون گردانیدہ
 جوہهای آب کہ از انہار بر آورده اند در اکثر بلاد ماوراء النہر و خراسان امید است کہ تا ما
 قیامت کثرت ظاہری اہل عالم را سیراب آرد و فیوض باطنی ایشان کذلک الی یوم القيام
 از باب باطن را شاداب و منور گردانیدہ از زوال و خلل محفوظ باشند میان فیاضی ظاہری و
 باطنی ایشان از قید فقر و احتیاج تحریر بیرون است فرد

بحر اگر آوری در کوزہ	چند کج قسمت یک وزہ
----------------------	--------------------

از مفوظات ایشان است بر خور واری از حیوۃ کسیر است کہ دلش از دنیا سُر باشد
 و بد کہ حق سبحانہ و تعالی گرم حرارت قلبش نگذارد کہ محبت دنیا کرد و حریم دل گردد
 تا چنان گردد کہ اندیشہ اش جز حق سبحانہ و تعالی ہیچ چیز نباشد فیض نخستین را مظاهر
 کثیر است ہر چہ موجود است اورا از تجلی ذاتی نصیب است کہ آنرا خاص میگویند
 این وجہ را انجذاب بحق سبحانہ و تعالی واقع است بحسب و ام توجہ اگر بتاثر اسم
 از تصرف اسم المفضل نجات یابد و ام انجذابش بذات مقدس از خود بکلی نیست

شده باشد بجهنم لمحق گشته غیر از حق سبحانه و تعالی نه بیند و نداند و العیا و باله اگر به تاثیر
 ام المصل طریقہ مستقیم انجذاب بذات کم کند گرفتار خود گشته جز خود نه بیند و جز خود نداند
 بمیان کند که ظلمتش بر ظلمت افزاید و همیشه محبوب ممنوع از شهود و وحدت گردد و نه او را
 روح در طاعت باشد بلکه طاعت نیز نباشد همه عذاب بای دنیوی و اخروی و
 صوری و معنوی رستند و هیتا گردد و خلاصی از این بلینہ را سباب است توبه و تصحیح
 و ممانعت اعمال صالح بهترین آنکه از سر صدق بخدمت طائفه که بحجت ذاتی از
 خود رهایی یافته اند قیام نماید و تمامی خود را در ایشان کم کند و زقنا الله و ایا کم
 دانی که پیر کیست پیر آن کسی است که آنچه مرضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نیست از آن نمییست شده باشد و آنچه نه از او است صلی الله علیه و آله و سلم نمانده بلکه
 او و بالیست او از و تمام گم شده باشد و او آئینه شده باشد
 که جز اخلاق و اوصاف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در وی نباشد و تن
 مقام بوسطه انصاف بصفاتی نبوی مظهر تصرفات حق سبحانه و تعالی گشته و بتصرف
 الهی در بواطن مستعدان تصرف کرده تمام از خود خالی شده بمراد حق سبحانه و تعالی ایستاده

از بسکه در کنار میگرد آن نگار

بگرفت بوی یار را کرد بو طین

و مرید آنکه بتأثیر آتش ارادت با ناست و سوخته باشد و از شرارت او هیچ نمانده
 و بتصرف دل و آئینه پیر جمال بر او دیده روی از مجموع قبله ها گردانیده و قباله جمال
 پیر گشته و در بندگی آواز ازادی فالع آمده و سر پناز جز بر آستانه پیر نینداخته و آعراف
 از مجموع گروه سعادت خود را و قبول او دانسته و شقاوت خود را در رد او و بلکه
 رقم نیستی بر ناصیه جو و کشیده و از تفرقه شعور ببرد و عزیز مظلوم گشته بدیست

آنرا که در سرائی نگار است فارغ

از باغ و بوستان تماشا لاله زار

منها بد آنکه فضل از کار ذکر لا اله الا الله است زیرا که این کلمه طیبه مرکب از نفی و اثبات است

مجلے کر بندہ را حاصل شدہ است بواسطہ انتقالش صور کونہ است در ول دورین
انتقاش اثبات غیر او است و نفی حق پس قرب حاصل نشود بی رفع حجاب و آن آنست
کہ اثبات حق و نفی غیر او چنانکہ مفہوم شد بکند پس اگر مبتدی خواہد کہ مشغول شود باید کہ باین
عمل راہ کوتاہ کند و حصر کند حیوۃ خود را بر نفسی کہ وی در آن است و درین نفس کہ در را
آخر انفاس خود داشته است بذکر لا الہ الا اللہ بدین طریق مشغول شود کہ در لا الہ
ہر چہ غیر او است از ول دور کند و در الا اللہ حق جل و علا را بہ محبوبی و معبودی ملاحظہ
کند چنانکہ ہر بار کہ کلمہ لا الہ الا اللہ را گوید بدل گوید کہ نیست هیچ معبودی مگر اللہ باید کہ
چنان مشغول شود کہ ہر وقت ترک نکند و در ہمہ حال باین مشغول باشد اگر ناگاہ غافل شود
چنان شود کہ مردی در می باقیمت کم کند ناگاہ یادش آید کہ چہ حال شود او را نیز ہمان حال
شود و شدن این حال دلیل است بر متاثر شدن دل او از ذکر و چون بدان مداومت
کند بدرجہ رسد وصال ایشان بیست و نہم شہر ربیع الاول ۹۲۲ سنہ ہشتصد و
نود و چہار بود و فرزندان گرامی ایشان خواجہ عبد اللہ و خواجہ محمد یحیی و خدمت خواجہ
عبد اللہ ہفت پسر داشتند خواجہ عبد الہادی و خواجہ شہاب الدین محمود و خواجہ
عبد الحق و خواجہ عبد العظیم و خواجہ عبد الشہید و خواجہ ابو الفیض و خواجہ محمد یوسف
و این ہر ہفت بزرگوار صاحب کمال و تکمیل بودہ اند و فرزندان ایشان نسلاً بعد نسل بر
مسند ارشاد متکی بودند و فرزند دوم حضرت خواجہ احرار کہ خواجہ محمد یحیی اندسہ پسر داشتند
خواجہ ذکریا و خواجہ عبد الباقی کہ ہر دو بوالد بزرگوار خود شہید شدند و خواجہ امین کہ فرزند
سیوم خواجہ یحیی شہید اند حضرت ظہیر الدین بابر بادشاہ از سمرقند ہمراہ خود بکابل دہند
آورده اند الی الیوم اولاد ایشان در کوہستان کابل اند خلفائی خواجہ احرار قدس سرہ سوا
فرزندان مبارک ایشان چہل کس اند بیست کس از ایشان را صاحب شجاعت ذکر کردہ و
بیست باقی را صاحب نسات مذکور نمودہ و در بنجا بذکر آسامی آن بزرگواران اکتفا میرود

خدمت مولانا سید حسین مولانا قاسم مولانا میر عبد الاول مولانا جعفر مولانا برهان الدین
 ختلائی مولانا لطف اللہ ختلائی مولانا شیخ مولانا ابوسعید اوہی مولانا محمد قاضی مولانا خواجہ علی تاشکندی
 شیخ حبیب بخاری تاشکندی مولانا نور الدین تاشکندی مولانا زاده انزائی ہندی مولانا
 خواجہ ترکستانی مولانا اسماعیل مرغی مولانا اسماعیل شامی مولانا اسماعیل ثالث بیست
 بزرگ را کہ صاحب نسبات مذکور ساخته است بدین تفصیل انداول خدمت مولانا فخر الدین
 علی کہ مصنف رشحات است و شیخ عبد اللہ اوہی سہیلی و مولانا سید عمادی و حافظ جلال الدین
 و خدمت حضرت مولانا زاید حنفی و خواجہ تاج الدین کاشغری امیر عبد اللہ یمنی شیخ عیاش
 کازرونی مولانا اسماعیل شیروانی و خواجہ خراسانی و سید بابا و خواجہ امیر مولی بلخاری مولانا
 عبد الوہاب سمرقندی عم زاده مولانا عبد اللہ سہیلی مذکور و خواجہ مصطفی مولانا نجم الدین و
 مولانا موسی مولانا میر قباد ہروی مولانا درویش سہیلی و ہر کدامی را از این خلفای فرزندان
 و خلفای صاحب کمال مانده ذکر آنها بطویل سے انجامد ختم این تذکرہ ببارقی کہ خدمت
 مولوی جامی در آخر ذکر ایشان در نفحات الملائکہ اند کردہ می آید مبصر مایند کہ از ذکر
 احوال و اقوال خوانو ادہ خواجگان و بیان روش و طریقہ ایشان بہ تخصیص خدمت
 خواجہ بہاؤ الدین نقشبند و خلفای و اصحاب ایشان قدس اللہ اسرارہ معلوم شد
 کہ طریقہ ایشان اعتقاد اہل سنت و جماعت است و اطاعت احکام شریعت و
 اتباع سنن سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم و دوام عبودیت کہ عبارت
 است از دوام آگاہی بجناب حق سبحانہ و تعالی ہمراحت شعور بوجہ و غیری پس
 گروہی کہ نفی این عزیزان کنند بواسطہ آن تواند بود کہ ظلمت بدعت ظاہر بان
 آنها را فرو گرفته است و رمد حسد و عصبیت دیدہ بصیرت آنها را کور ساخته لاجرم
 انوار ہدایت و آثار ولایت ایشان را نہ بیند و این نابینائی خود را بہ جحود و انکار آن انوار
 و آثار کہ از مشرق تا مغرب گرفته است اظہار کنند ہیئات ہیئات نظم

طائفہ

نقشبندیہ عجب قافلہ سالاراند	کہ برنداز رہ پنهان بحرم قافلہ را
از دل سالک ہ جا ذبہ صحبت شان	میبر و سوسہ خلوت فکری چلہ را
قاصری گرز نداین طائفہ طعن قصور	حاش بشد کہ بر آرم بزبان اینکلمہ را
ہمہ شیران جہان بستاین سلسلہ اند	رو بہ از چیدہ چہان بگسلد این سلسلہ را

تم انفا سے الشریف رحمۃ اللہ تعالیٰ

تذکرہ رابع عشرہ از منتخب اول در ذکر جناب مولانا
زاہد وحشی رحمۃ اللہ علیہ ذکر مولانا درویش کہ خلیفہ
ایشان و خواہر زادہ ایشان است و ذکر حضرت خواجہ
اکملہ ذکر این سہ بزرگوار و زیادت کردہ نمودہ شد عنہم

و نسبت علیہ حضرات نقشبندیہ از حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدس سرہ بحضرت
مولانا زاہد وحشی رسیدہ است و خدمت ایشان از وحش اند و وحش موصی است از
توابع حصار و ایشان از اقارب مولانا یعقوب چرخ اند و قبل از وصول خدمت
حضرت خواجہ احرار تعلیم بعضی اذکار و اخذ بعضی فیوضات از دیگر خلفای حضرت مولانا مستفاد
شدہ بودند اما مسکن اضطراب ایشان نمیشد تا بعنائیت اللہ سبحانہ بخد مت حضرت خواجہ
بندگان احرار رسیدند و اخذ نسبت علیہ نمودند و ایشان بہ علاقہ قرابت مولانا یعقوب چرخ
قدس سرہ تا بیرن شہر سمرقند صانہا عن الافات استقبال نمودند و با کرام اغراض تمام با خود شہر آوردند
و خدمت مولانا مدتہا در خدمت حضرت خواجہ احرار ماندند و از ایشان بحالائ علیہ و بتبائ شریفان
شدند و تصرفا و جذبات جناب ایشان بین الانام مشہور است بعد از ایشان این نسبت علیہ
در سایر خلفای و اقربای بحضرت مولانا درویش کہ خواہر زادہ ایشان بودند رسید

ذکر مولانا درویش محمد رحمه الله علیه خدمت مولانا محمد درویش در علوم
ظاہر پایہ مولویت داشتند و جامع بودند در جمیع علوم عقلیہ و نقلیہ در احادیث بسیار شغل
ایشان بود و تمام عمر مبارک را در تدریس احادیث بسر بردند و بعد از خال عالی مقدار
خود قایم مقام ایشان شدند و نسبت نقشبندیہ احراریہ را اجرا نمودند و اکثر عمر تراویہ
خمول و عزلت بسر بردند ذکر تصرفات و خرق عادات ایشان را انداز تحریر است
و در نسمات و غیرہ کتب برخی از ان مکتوب خلفای ایشان بسیار انداز آنجملہ خواجہ
بزرگ کند سبزی و خواجہ محمد رضا و مولانا شیخ محمد خلوتی و ذکر غیرہ منتسبان ایشان
بسطویل می انجامد لہذا بہ ذکر فرزند حق پسند ایشان کہ اقدم و عظیم ہمہ اندا گفتار رفت
ذکر جناب مولانا خواجہ امکنگی رحمه الله تعالی علیہ و از جناب حضرت
درویش محمد این نسبت عزیز بفرزند ایشان حضرت خواجہ امکنگی فاضل شد و
ایشان منظر آیات بیانات مصدر فیوض و برکات اند و تمامی عمر مبارک را بذکر احادیث
نبوی و نشر اخلاق مصطفوی بسر بردند و تقدر احوال صادر و وارد می نمودند و در
آخر اکثر این قطعہ بزبان مبارک میگذشت قطعہ

زمان تا زمان یاد مرگ آیدم

جدائی میا و امرا از خدا

ندانم کنون تا چه پیش آیدم

و گر هر چه پیش آیدم شایدم

و بعد مبارک شان از حد و تسعین گذشتند در سالہ ہزار و ہشت و قیل
وہ رعت نمودند و بوصول این دو منان مشرف شدند فرزند ایشان حضرت خواجہ
ابوالقاسم است کہ صاحب کمالات و مرجع بریات بودند و در مکان تہ تیغ سی آیات
حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ بخدمت ایشان مکتوبی مرسل
شدہ مشتملہ نصائح ضروریہ این راہ و خلفای حضرت خواجہ امکنگی بمعہ فرزندان ایشان
وہ نفراند ذکر اسماء ایشان نمود و می آید خدمت خواجہ ہاشم کہ ولد خواجہ بزرگ کند سبزی

فرمودند

و خواجہ محیی الدین ولد خواجہ محمد صابر و خواجہ احمد مشهور بن خواجہ عاک مولانا محمد سعید حاجی عبد العزیز
و حاجی خیر الدین و مولانا صوفی علی آبادی و خواجہ لطیف کند بادامی و عظم و اقدم همه مسند آراء
نقشبندی مشعل افروز مجددی خدمت حضرت محمد باقی قدس الله تعالی اسرارهم و نورنا با نورهم
تذکرہ خاص اعیانہ از مخدوم اول ذکر محی الدین خواجہ باقی لقب خواجہ بزرگ رضی الله عنه

قبله انفسی و افاقی	بزم خاص شهود و اساقی	بزم خاص شهود و اساقی
خضر جان بخش راه مشتاقی	خواجہ ما محمد اله باقی	خواجہ ما محمد اله باقی

این نسبت علیه از خدمت حضرت مولانا خواجگی امکانی قدس سره بحضرت خواجہ محمد علی
رسیده ولادت کثیر السعادت آن حضرت در بلده فاخره کابل صاخا الله تعالی
عن الافات والتزلزل و رشوراء ۹۰ احدی و سبعین و تسعمایه و چون خدمت
ایشان بجد تعلیم رسیدند تحصیل علوم از خدمت مولانا صادق حلوانی که از اکابر متقین
آن عصر بودند نمودند و بمصاحبت ایشان سفرها و راد النهر فرمودند و در آن سفر با وجود صغر
سن ذوق درویشی بهم رسانیدند و صحبت اکثر درویشان دریافتند و بملازمت
هر یک بقدر استفادہ ماندند و از هر جا فوائدی حاصل روزگار ایشان آمد اما از علو
استعداد و مسکن اضطراب ایشان نمی شد منہا مدتی بخدمت خواجہ عبید که خلیفه
مولانا لطف الله بودند بسر بردند و باز بملازمت افتخار شیخ یسوی رسیدند باز کمال
از جناب امیر عبد الله بلخی نمودند لیکن تسلی تمام نمی یافتند و در اضطراب می بودند تا در
معامله بشرف زیارت حضرت خواجہ بزرگ رضی الله عنه مشرف شدند و تلقین از
آنحضرت یافتند و کذلک نیز از روحانیت خواجہ عبید الله احرار قدس سره اعانتها یافتند و ابواب
فتوح بطنی نصیب گزایشان شد و در تقیید از کافکا طریقه علیہ شدند و در همین مابین کشمیر
را بقدم مبارک خود در شک فروس برین نمودند و چندی آنجا بماندند

وقت را

نمی گشت

شیخ بابا والی که مجاز از طریقہ خواجگان عالی بود می بودند باز بهندوستان تشریف فرما
 شدند در آنجا شوق از دیاد فواید برایشان غلبه کرده و با اشاره ارواح طیبہ خواجگان
 بولایت ماوراءالنہر رسیدند و در این مرتبہ غنچہ امید ایشان از مہب صال و زید بدرجات
 کمال بالیدن آغاز کرد و گلبن دل مبارک ایشان چون بہستان جان صفا کیشان کل
 کل شکفت بیعت از این نسیم کہ از فیض صبح گاہ وزید بہ ہزار غنچہ شکفت و بہر کلاہ رسید
 بہخت توفیق ایشان بہت سفر بہ منزل خواجگان نہاد یعنی بشرف صحبت مولانا عظیم
 مظہر کمالات اتم خواجگی الکنگے مشرف شدند اخذ کمالات جدیدہ و تصحیح معاملات قدیمہ
 فرمودند و دیدند آنچه دیدند و رسیدند بجاییکہ رسیدند و باندک فرصت بہ نسبت
 خاصہ نقشبندیہ مشرف شدند و از خدمت ایشان مجاز گردیدند چنانکہ اصحاب خدمت
 مولانا خواجگی از سرعت کمال و اکمال ایشان متحیر ماندند و عرق غیرت بجنبانیدند کہ
 مایان را عمر ہا است کہ در این آستان بانواع ریاضیات و خدمات مشغول ایم اما ہنقد
 فیاضی کہ باندک مدت بایشان نمودند بعمرا نصیب روزگار مانشد حضرت مولانا ازین
 کنکاش باخبر شدند و فرمودند کار ایشان را تمام نمودہ برای تصحیح نزد ما آورده بودند لہذا
 ہر کہ بچنان آید چنین رو و خدمت مولانا بشمار روز لہلا و نہارا در خلوت بایشان صحبت
 داشتند و بر بعضی از فواید زوائد اطلاع دادہ فرمودند کہ کار شما بعبایت اللہ بجانہ
 و تربیت روحانیت اکابر با انجام رسیدہ و شمار باز بہندوستان باید شد کہ سلسلہ
 علیہ را در آنجا رونق عظیم پدید آرند و مستفیدان عالی مقدار از زمین تربیت شما
 برومی کار آیند پس حضرت خواجہ بامر مبارک حضرت مولانا و اشارہ ارواح
 طیبہ اکابر زلال آسای کام لبتہندگان بیداد ہندوستان افتادند و زمانہ ہزاران
 زبان مترنم این مقال گشت بیست

سیر نمودند

با خبر گردیدہ فرمودند
 چنان

شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند

زین قصد پارسی کہ بہنگالہ میرود

چون بہندوستان رسیدند سالی در بلدہ فاضلہ لاہور بماندند و بسا علماء و فضلا را آن بلدہ شریف
از ایشان مستفاد شدند و از ان جا متوجہ دہلی گردیدند در قلعہ فیروز آباد کہ بس منزلی است
عالی بنایت و لکشنائی و مشرف بدریای مشتمل در نہایت لطافت و صفائی سکونت
اختیار نمودند و تا زمان ارتحال از این دار ملال بجائی دیگر انتقال نمودند بدیت

ازہ طالب بقعہ با صفا	کہ در وی سکونت کند اولیا
----------------------	--------------------------

شیوہ مرضیہ آنحضرت قدس سرہ بکلی ستر احوال و اخفا کما و خمول از او توہ و اتقا بودند
و از غایت انکسار و وید قصور اعمال و انتہام نیات کہ ایشان داشتند چہ بیان نماید و
و تعظیم و تکریم سادات و علمائی بمبالغہ می نمودند و در جزوی و کلی عملیات بفقہائے
متوسع رجوع می فرمودند چون طالبی بہ آستان ایشان مشرف میشد از غایت انکسار ہما
اکنہ خود را دور میداشتند و عذر ہا می نمودند اگر آن طالب صادق بودی و بیچ وجہ ایشان
و اگر نشدی مصداق این مقالہ قطع

از این در نداریم روی گذر	اگر چہ از دو عالم گذر کردہ ایم
بیان نمائیم این می کسار	حوالہ بریش جگر کردہ ایم

و چون رسوخ طلب دیدند لاچار بحکم اذ آیت لی طالب اکن لہ خادما در آغوش
عنایت و کف تربیتش میکشیدند گویند جوانی از خراسان غریب شدہ مدتها در مزار فاضل
الانوار خواجہ قطب الدین بختیار قدس سرہ بسر می برد و از روحانیت ایشان طلب شاہ
بوجود راہ نمائی کامل میکرد بعد از رسیدن خواجہ بدہلی مبارک آن جوان را در واقعہ نمودند
کہ بزرگے از طریقہ علیہ نقشبندیہ اکنون بدصلی رسیدہ خدمت او را لازم باش حسب الامر
بخدمت ایشان رسید واقعہ را معروض داشت فرمودند کہ این مسکین خود را شایان آن نمیداند
دیگرے خواهد بود آن برنا براویہ خود بازگشت شب دیگر ویرا گفتند کہ آن بزرگہا ہا ہا است
کہ بخندش رسید و انکسار او دیدے فروش آن جوان چنان آمد کہ باز نگشت و بعز

نمی بیند

قبول مشرف شد طوبی له از خدمت خواجہ حسام الدین احمد می آرند که چون آنحضرت الحاح نمودند و با جماعت یاران فرمودند که با طرف ترو و کنند مگر کسی را یابند که شایان خدمت باشند و این فقیر را نیز اعلام کنند که بخدمت او شتابم باشد که زخم خود را مرهمی یابم چون توکید بسیار نمودند توقف را دور از ادب دانسته متوجه آگره شدم و بعد از رسیدن آن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم با خود می گفتم که باستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم چنان کسیکه میفرمودند نیافتم در این حین برای می گذشتم که از سرای سرود در بای بگوش هوشم رسید چون نیک استماع نمودم قوال این بیت سعید سعدی شیرازی قدس سره می خواند - بدیت -

تو خواهی آستین آستان خواهی اسن اندر کش || مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوانی ||

سماع این بیت و امان برا خرم زد و سر از پانثناخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم تفصیل فروتنی و انگسار ایشان را در کتاب نسیمات الالسن ذبده المقامات باید دید این منتخب گنجایش آن ندارد و طریقه مرضیه آنحضرت آن بود که هر کرا می پذیرفتند نخست توبه اش میدادند اگر عشق آن طالب را بخود مشاهده می نمودند بطریق رابطه نگه داشت صورت مبارک خود به حقیقت جامع الشا امر میکردند و بسیار کشائش از این احضار و نگاه داشت صورت شریف پدیدار می گشت آورده اند که خواجہ برهان نام بزرگ از خواجہ های ده بیرگی که از اکابر خود نسبت فیوض داشت چون بخدمت ایشان ارادت آورد و طلب افاده و استفاده نمود ایشان ویرا بنگاه داشت صورت مبارک اشارت فرمودند و در تعجب شد و با محرمان خود گفت این شغل مناسب جمعی است که اول قدم در این راه نهاده باشند مرا ایشان کرم نموده بمراقبه عالی تر از آن اشاره نمایند و دستانش گفتند امتثال امر باید نمود چون عقیدت داشت لاچار بنگاه داشت صورت مبارک پرواخت دوروزی نرفته بود

نشان

که آن صورت او را فرو گرفت و نسبت عظیم بر وی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجای رسید که با وجود تکلیف و کبر سن مقدار و ذراع از زمین میجست و هر سوی خود را بدیوار و شجار میزد تا آنکه چندی از جوانان او را گرفته بودند قوت ایشان بشکاه داشت او و فانی کرد تا دید آنچه ویداما پیشتر طالبان را ند کردل بطریق مقرر اکابر و لالت می نمودند و جمعی را بذکر نفی و اثبات و بعضی را بذكر اسم ذات غراسمه از غایت سر بیان نسبت آنحضرت جمعی بمجروح دیدن ایشان پیوسته میشدند و مجذوب و مغلوب میگرددیدند گویند که یکبار خطیب بر منبر بوده نظرش بر جمال ایشان کشت و صیحه زد و از منبر بریز افتاد آورده اند که شش از شبهای ماه مبارک رمضان حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بدست خادمی فالوده برای ایشان فرستادند آن خادم از سادۀ دلی بدر و ازه خاص رفته حلقه بدر حضرت خواجه خود بدر و ازه مبارک تشریف آوردند طرف را از دست او گرفته فرمودند که از کجائی گفت خادم شیخ احمد فرمودند که چون خادم شیخ احمد گامائی بمجروح مراجعت آن خادم را جذبۀ فرو گرفت قریادکنان افتان و خیزان خود را بخدمت حضرت ایشان رسانید آنحضرت فرمودند حال چیست بشورش تمام گفت که همه جا چه در حجر و چه در شجر و زمین و آسمان نویسی کیف و بزرنگ بی غایت و بی نهایت می بینم که بیان آن نمی توانم کرد حضرت ایشان فرمودند البت حضرت خواجه مقابلین بیچاره شده اند فروش بحضرت خواجه رسانیدند تبسم فرمودند بی

روز شتر شهیدان چو خون بها طلبند	تبسم کن و خاموش کن زبان همه
---------------------------------	-----------------------------

گویند که عسکری بخدمت ایشان آمده بود ایشان بتقریب طهارت از مسجد پیرو شدند خادم آن سپاهی عنان اسب را گرفته ایستاده بود و حین تننخ استراحت نظر کمی با اثر بر آن خادم افتاد چون ایشان به مسجد رسیدند خبر آوردند که خادم عسکری را جذبۀ و بیخودی بخاک افکنده و میان اسپان چون گویی هر طرف غلطان است از قبل شام تا پاسی از شب در

اضطراب بود بناگاه بشوید و روی بپازار نهاد و همچنان بصحرا پیرونفت و دیگر هیچ کس
از وی خبر نیافت تا همدو هشتنای ایشان از امتعه و نیوی تابعدی بود که در مجلس شریف
ایشان سخن از امور و نیوی نمیکند شست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس نمودند
که کفافی برای یومیه فقرای معین نمایند ایشان در حق جمعی که نسبت معنوی بایشان درست
کرده بودند رضا نمیدادند و بمادون ایشان مجوزی داشتند از غایت تنفر که ایشان را
از این ممر بود بوقتیکه عزم سفر حجاز کردند عبدالرحیم خان مخاطب بخان خانان که از
مجتبان ایشان بود چون خبر یافت لک رویه که عبارت از صد هزار رویه باشد جهت
خریج راه از زاد و راحله در ایشان فرستاده عرض نمود که بقبول آن بر من نیست
نمید خدمت ایشان روی در هم کشیدند و فرمودند که بچ رفتن چون منی گوارای آن
نمیکند که آن همه سیم و زر مسلمان را صرف خود کنم نپذیرفتند و باز بگردانیدند و بی تقیدی
ایشان از مسکن و ملبوس و ماکول تابعدی بود که اگر یک طعام غیر مرغوب را چندین
روز پی در پی بخد مت ایشان حاضر میکردند نمیفرمودند که طعام دیگر کنز جد و کذلک
اگر جامه چندمی در بدن مبارک بودی که چرکین شدی طلب دیگر جامه نمیداشتند
و نیز هر چند در خانه تنگ و تیره می بودند یا آن مسکن کهنه شدی یا از خاک خاشاک
پرگشتی از آن جا که غرق لجه تسلیم و رضا بودند اظهار تنطیف و تنویر و تعمیر آن نمی نمود
ایام ایشان با وضو و صرف عبادت و تکثیر طاعت میگذشت و شبها که بعد از ادا
نماز عشاء بکجه شریف فرمایشند و مراقب می نشستند چون ضعف اعضا
غلبه میکرد و برخواستن تنه تجدید وضوی نمودند و دو گانه ادا کرده باز می نشستند یا چون
اعضا بدر و ضعف می آمد چنان می کردند اکثری شب بر این می گذشت احتیاط در تقیه تابعدی
بود که هدیه که میرسید بحکم حدیث منحن لا نزد الهدیه رد نمی کردند اما آنرا خرج نمیکردند
بل از محل اطیب قرض حسنه می گرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن درجه دیگر

حلیت پیدامی کند و تا کید تمام می فرمودند که پزنده طعام بوضو باشند از باب حضور و صفا باشد
 و هنگام طبخ با حرف نیاوی نپزداند و می فرمودند از لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود
 رودی می خیزد که مجاری فیض راحی بند و وارواح طیبه که وسیله فیض اند متقابل قلب نمی شوند
 و همه مریدان را برین احتیاط ترغیب می نمودند و کذا که در همه امور عمل ایشان بفریت اولی
 بود و از اینجا که در کتب حاویث بقارات فاتحه خاف نام تو کید رفته چند روز بر آن آمدند
 که فاتحه خلف نام قرائت نمایند و این اثنا امام الامتد سراج الامتد ابو حنیفه کوفی را
 را در معامله دیده اند که قصیده غراء در مدح خود می خوانند که از ان این مضمون مستفاد
 می کرد که چندین اولیا کبار در مدح من بوده اند بعد از این واقعه ترک آن نموده اند
 علوهمت ایشان آن بود که از بدایت احوال تا نهایت کمال به هیچ یک از احوالات بلند
 و مکاشفات ارجمند سرهمت ایشان فرو نمی آمد و درین بحریافت و مازنایافت زده
 خشک لب می بودند و این رباعی شریف ایشان نیز دلالت برین مدعی می کند رباعی

در راه خدا جمله ادب باید بود

تا جان باقی است در طلب باید بود

دریا دریا اگر به کامت ریزند

کم باید کرد خشک لب باید بود

شیخ تاج که از خلفای ایشان بوده فرموده که روزی در حجره خاص ایشان بودم ایشان
 را بغایت مغلوب و مستهلک دیت هم در حکایت شدم اما آنرا شعور بکلام خود و ایشان نیافتم
 پیشتر گفت و گو سوال در میان آوردم تا بعد از ساعتی چند شکلم آمدند بعد از آن فرمودند
 که فلان کس امروز عجب سیدی که کلمین پی یا حسیک اما شدی که در حیرت نیستی و دشت
 عجب فته بودم هم از این غلبه تفرید ایشان بود که سریشی و صحبت در نمیدادند ایام توجه
 ایشان تیریت در ایشان بدو سال نکشید چون حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه
 بکمال و اکمال رسیدند ایشان خود را از صحبت و تعلیم از باب راوت باز کشیدند و بار اتر
 حواله ایشان نمودند چنانچه تفصیل آن در احوال حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

گزینند

و خود از واکیر شدند بشیوه قطب فلق ابوعلی دقاق قدس سره بدر و واند و و سر
 بگرمیان نشینی و کشیدند و خبر نماز جماعت بمسجد حاضر نمی شدند هر که ایشان را میدید
 از حدیث من اراد ان ینظر الی میت یمتنی علی وجه الادض فلینظر
 الی ابن ابی فحفا فخر یا و میگردید و ملک از هیبت و دہشت دیدارشان هر کس کجای بود ^{نقش}
 دیوار میشد بیت **|| هیبت حق است این از خلق نیست ||** هیبت این مرد صاحب لقا نیست

بمجرد دیدن ایشان بمصدق خبر از او ذکر و الله بظہو سر می رسید تا روزیکه عبور
 ایشان یکی از قرائی که سکنه آن مینمود و بود و ند بود وقوع پیوست بمجردی که نظر آن جماعت بر
 ایشان افتاد و باهم دیگر میگفتند که این عجب مرویست که از دیدن او خدا بیا و ما آمده
 و باین هیبت گاه گاه از جوش قلق و اضطراب تنها در کوچه و بازار میگذشتند و در
 سایه دیواری بنجاک می نشستند باینهمه نشینی های و حیرت سر موی در امور شرعیہ
 و التزام عزیمت فتوری نمی رفت و سماع و رقص را در آنجا چه بار و وجد و تواجد
 را کجا مجال تا حدیکه روزی در حضور ایشان یکی از رؤیایان بجهر الله گفت
 فرمودند با او بگوئید که ادب مجلس دانسته به مجلس بایاید مصیحه

|| ای تو بمسوعه خوبی ز کدامت گویم ||

مرتبت

شاهد عظیم بر علو مرتبت و حال ایشان همین بس است که در مدت دو سال که بر سرند شیخ
 بوده اند و در این فرصت قلیل چه مردم که از خوان دولت ایشان روزمید گردیده اند
 و چه آثار برکات و رکشور میند و ستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله
 شریفه نقش بندیه که در آن دیار غریب بود و ترویج تمام یافت خدمت مولانا
 هاشم و مرابدة المقامات در ذکر ایشان مینویسد که فاضله باین حقیر گفت
 که بعضی شیخان بزرگ صاحب حال و قال بقناد سال در پند شیخی کردند معلوم است
 که از ایشان چه ماند و که ماند شاید بزرگے خواجہ شهاب همین است که بسن چهل سالگی رفتند

خاصی

و دو سالی شغی نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند امید است که تا ما دام قیام ساعت
فیوض و برکات ایشان پائنده و باقی باشد اشارہ کہ با ویسی بودن ایشان بالا رفته
بود از کلام مبارک ایشان کہ در شنوی خود بنظم آورده اند اشعار میر و وطنوی

شنیدستم کہ مشتاقان درگاه
خصوصاً کاشف سرنہانی
بخلوت در بدایت کمال این بود
کہ بودہ و روح جان نام اویش
اولیس آسا از ان بحر عنایت
کیم من کین ہوس گیر و ما غم
دل از ذکر او یسم شاد گردد
در این راہ قدر خود چندان ندغم
زبانم زین تلفظ گرچہ بندست
دل اندر شرم جان سرگرم نیست
قبولش گر بیاید و را فادت
در این سودا و در دیگر کشایم
شفیع آرم روان و دستانش
بہ بکر و عمر عثمان و حیدر
بصدق و سوز پور بوقحافہ
بشام ہجرت و تاریکے غار
بجوری کز قریش و اقربا وید
بدار و گیر حرب بدر و خندق

دارو
نیز ہوش

طلب گارے ان سیر لی مع اللہ
ابو الفاسم چراغ کرت گارے
انیس خاطر افکارش این بود
کہ باشد شربے از جام اویش
مگر بے واسطہ یا بد عنایت
بیابد نور از این سودا چہ غم
دما غم زین ہوش آباد گردد
کہ در دل نخل این سودا نشانم
دلم بخواست صید این کند است
کہ جانان رحمتہ للعالمین نیست
ہم استعداد بخشند ہم سعادت
روم از جانب دیگر بیایم
مد و خواہم ز روح پیرویش
بابل بیت و صحابہ تمیز
بہم و دانش ختم الخلافہ
بآن خوش عنکبوت عنبرین تار
باشوب کہ دشت کرد بلا وید
بروز فتح نور حصص الحق

رحمی اللہ علیہ

صلی اللہ علیہ وسلم

بآن شب کز سرای اہمہائی
 بہ بیرون رفتن آزادہ زینہ
 بدیدی آنچہ می بائست دیدن
 بفقری کز خودش درویش میشت
 بآندم کا و رور و ز شفاعت
 کہ این غافل کشتاید چشم زین خوب
 ہند و رقرن اول آشیانہ
 ز آسیب زمانہ فارغ البال
 من ارچہ دورم از بخت دول
 شنائی نیست دریائی قدم را
 مرا گرچہ سراسر کار خام است

رسیدہ در مکانے لامکانی
 بسبحان الذی اسرای یعد
 بہینجو و گفتن و بہجو و شنیدن
 سری الفقر فخری پیش میشت
 کئی تدبیر میشت بے بضاعت
 ازان حجرہ عنایت پرورش یاب
 او پس ثنائیش خواند زمانہ
 بہ بینم ماضی و مستقبل حال
 تو حال سردی اری چہ مشکل
 بدطولی است دریائی کرم
 تمام دان کہ این سودا تمام است

ن
 بتطریق است

در اوائل و اواسط آنحضرت مستغرق بکرتوحید وجود بودند ہر چند در اوخر
 ازان مقام ترقی نمودہ بوحدت شہود و پیوستہ اند اما از رباعیات ایشان معنی
 وحدت وجود مستطاد میشود بعضی رباعیات ایشان را خدمت حضرت
 مجدد الف ثانی دضی اللہ تعالیٰ عند شرح نمودہ از توحید وجودی صرف
 نمودہ بتوحید شہودی بمرودہ و بعضی رباعیات کہ بطرز رسالہ اللہ نمودہ اند و سہمی بسلسلہ
 الاحرار کردہ اند تبراگچہ رباعی رازینت این اوراق مے نمایم رباعی

چون ظاہر علم پرودہ مقصود است
 از نقش و می بسوی بی نقش برو

وین میشت خیال ہر بسر نابود است
 وانکہ نظر ارہ کن کہ حق موجود است

رباعی

ہر بس تو نہریت زانہما نقش

شد ظاہر و باطن تو در کار نقش

برخیز جمال نقشبندی بطلب
کاسان شودت شکست زانقوش

رباعی

چون نقش نهاده رویه بی نقش آری
زان لوح وجود نشی بر داری
نوسه پیرنگ زرجانش گردد
ز بهار که دل بترجانش نیاید

رباعی

آن بزرگی چو پر تو اند از شود
بس راز نهفته را که غماز شود
هر جانور سیت بر کشد جمله بخود
و انگاه بے انکشاف هر راز شود

رباعی

گویند که چون سد دل بحال
گرد دل و جان زرجان با غبار
چشم زهر سوسر مہ مازاغ کشد
گوش از هر جانب شنود بانگ تعال

رباعی

ای گشته بهر نموده بهیوده گرو
این است مقام کنت سمعہ شنو
درست نمونه که بس بیطرفست
بنشین بهر طرف مرد و زنک و دو

یک لخطه سر به جیبیستی در کش	حرفی آنا گوی را خطی در بر کش
گر مردی بنا مرادی خود کن	یعنی که نگار نیستی در بر کش
وین سکه بمن که بنام فقر است	این روشنی از نور تمام فقر است
برخیزه خوابه احرام بگیر	کان راه ز سر حد مقام فقر است

در ابتدای از فحوائی کلام ایشان بطرف وحدت وجود میل معلوم می شود در آخر تنزه
نام نموده اند و فرمودند که از برکت صحبت شیخ احمد معلوم شد که توحید کوچه تنگ است
شاہراہ دیگر است فرد کمال طفل نمرند زینت پدر است
والد ماجده ایشان از سادات حسینی اند از قانات نسا دہوارہ بہ نیاز و شکستگی و البجا

و ہمیشہ مشغوف خدمت فقرا چنانچہ خدمت طبع خانقاہ معلیٰ حضرت خواجہ خود میکرد و نہ مخفی نماید کہ بعد از حضرت خواجہ بزرگ این سہ اشخاص درین طریقہ علیہ عدیم الامثال بوده اند ہمانا کہ اشارہ حضرت خواجہ ثنوی مبارک خود باینہ عامودہ اند جایکہ میفرمایند مشغوف

ز این پیش بخط بخارا آینہ ارجند مے بود امروز در این خرابہ نشین ایجا تنم ارچہ اوقتا دست دارم بہمان زمین سروکار ساقی می نقش بند پیش آر ہر چند کند عنبر بومی آہومی ختن شکار دارد عطار کہ نقش بند ثانیست آن رشتہ کہ پار سالقب بود آن خواجہ بندگان آزاد من چون ہوسی چنین نیارم خوش آنکہ سہ یار چار گردد خستہ گروم کہ این نکو قصر در بزم زلال بادہ نوشتان	بودی چو حیات آشکارا نہ نقش نہ نقش بند می بود این مشت خیال را فرو چین جان سر بہمان زمین نہاد است من نیز بخاری ام بر قنار من صید تو ام کند پیش آر آن نیست کہ آورد بمن رو بالاشہ خرچہ کا دارد در حلقہ آن کند فانیست در پیش آن کند آسود سرو زخم این کند نہاد من خود سگ این سہ یار غلام قصر اوب استوار گردد آید بہ کمال خود درین عصر خوانندم ختم می فروشان
--	---

چون عمر شریف ایشان از حد و واربعین متجاوز شد قرین بآن مبشر بر رفع علاقہ جسمانی شدند شوق وصل عریانی و منگی ایشان شدہ ترک اختلاط مردم می نمودند دست مبارک از کار خانہ شیخی کشیدند و مقدمہ ارشاد فیض شاد را با ہر صفا

حضرت مجدد الف ثانی دضوا لله عنه گذشته استند مستعد ببقا الله و منتظر بر فوق اعلی
نشستند مانا که این رباعی در آن آوان بزبان مبارک ایشان گذشته رباعی

تر میکنم بگریه و افشرده می روم
نشگفته ام هنوز که پژمرده می روم

صحرا نشین ز سبل حذر کن که آستین
آن گلبنم ز باغ تو کو یک نسیم لطف

ذکر وصال آن حضرت روز شنبه بیستم جمادی الثانی ۱۰۱۲ هجری یکنوازد و دوازده که
سن مبارک از چهل متجاوز شده مشرف ببقا الله شدند و همچنان عقیدت سرشت
اسیر دام حسرت و حیرانی گذشته تا سبج وصال ایشان را یکی از مجربان قطع نظم آورده

مقدمه

نظم

بحر معرفت

نقشبند وقت
۱۰۱۲ هجری

و از خود همه فانی الصفت بود
بر خلق تمام عاطفت بود
خوش گفت که بحر معرفت بود

فانی که بدوست بود باقی
بر خالق خویش حملگی عشق
وی تشنه لب بسال صلیش

و نیز از حروف نقشبند وقت یافته شده و روضه متبرکه ایشان در دلی کهنه
جوار قدم رسول علی صاحب الصلوة والسلام والتجیة واقع شده مانا که در کلام خود شارح
باین نموده اند جای که میفرمایند مشنوی

خاکتدم رسول خود را
در دیده من چو پدایانی
وی چشم چراغ نور بینا
بنوازی سبزه خانه را

در دیده کشم قبول خود را
ای خاک مدینه در کجائی
ای مردم چشم و ورینا
در باب غم اشیانه را

فرزندان گرامی ایشان دو اند خدمت خواجه عبید الله و خواجه عبد الله از ایشان در سن
رضاع مانده بودند بحسن خدمت خواجه حسام الدین احمد که متکفل ایشان شده بودند
چون بمرتبه ندیس رسیدند از علوم معقوله و منقوله بهره کامل یافتند چنانچه پایه علمیت
ایشان از عراض که بخدایت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه نوشته اند

معلوم است که بعبارت تازی در کمال بلاغت املافرموده اند و بعضی از آنها راه خدمت مولانا
 هاشم قدس در زبدة المقامات درج نموده نزد ذکر والد ایشان فی الجمله بعد از فراغ
 علوم ظاهری بطلب معالده باطنی بحسب وصیت والد بزرگوار خود بن خدمت سراسر
 سعادت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشرف شدند و کسب طریقہ
 علیہ و الدخو نموده بدرجات علیا فایز شدند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی را
 رعایت ایشانان در ہر امور زاید التخریر میفرموده اند از خلفای جناب حضرت خواجہ
 بیرنگ بدون جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ خدمت حضرت
 شیخ تاج و شیخ الہ داو و خواجہ حسام الدین احمد این سہ بزرگوار بہ نسبتی کہ خدمت
 خواجہ بیرنگ قدس حاصل نموده بودند اکتفا فرمود و باقی خلفای مبارک ایشان
 بموجب امر مرشد خود بل بسابقہ موہبت با پنچہ حامل روزگار ایشان بود و مکتفا شدہ
 بسعہ از ویاد بن خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشتافقند و یافتند
 آنچه یافتند و معاملہ خود را از ابنائے جنس بالا بردند پیش طاق ایشانان بر ترفع گردیدند

|| ہنیئاً لہم ربانہم نعیمہا || || وللعاشق المسکین یا یطجّر ع ||

انشاء اللہ تعالیٰ ذکر سہارنہارا و منتخبانے نزد ذکر اسماء خلفا حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہم خواہد نمود۔

منتخب فی ازمنتخبات سبعة منقسم بر سیرۃ مذکرہ احوال جناب
 محبوب بجائی قطب بانی غوث بزدانی قیوم حرانی
 کاشف اسرار سبع المثانی واقف بر مقتضیات فرقانی
 و متشایہات قرآنی حضرت مجدد الف ثانی لازل اسمہ
 کالاسم المبارک الذی بشیر عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ

والسلام الشيخ احمد بن الشيخ عبد الاحد الفاروقی الکاتبی السمرقانی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ذکر آباء و اجداد و نسب ایشان قدس اللہ
تعالیٰ سرار ہم تذکرہ اولیٰ مرتبتشانے در ذکر نسب حضرت
امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

مخفی نماید که نسب مبارک حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بنحیفه تا ایدر المؤمنین و
امام الاعدالین الناطق بالحق والصواب حضرت عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ
میرسد بدین ترتیب که اسم مبارک ایشان شیخ احمد ابن شیخ عبد الاحد
ایشان ولد شیخ زین العابدین ایشان ولد شیخ عبد الحق ایشان ولد شیخ محمد ایشان ولد
شیخ حبیب اللہ ایشان ولد شیخ قطب الاقطاب غوث العالین حضرت امام فیض الدین
ایشان ولد شیخ نصیر الدین ایشان ولد شیخ سلیمان ایشان ولد شیخ یوسف ایشان
ولد شیخ اسحاق ایشان ولد شیخ عبد اللہ ایشان ولد شیخ شعیب ایشان ولد شیخ احمد
ایشان ولد شیخ یوسف ایشان ولد شیخ سلطان شهاب الدین علی المعروف بشاه کابلی
الفاروقی ایشان ولد خواجہ نصیر الدین ایشان ولد خواجہ محمود ایشان ولد خواجہ سلیمان ایشان ولد خواجہ
مسعود ایشان ولد خواجہ عبد اللہ الواعظ الاصفر ایشان ولد خواجہ عبد اللہ الواعظ الا
ایشان ولد خواجہ ابو الفتح ایشان ولد خواجہ اسحاق ایشان ولد خواجہ ابراهیم ایشان
ولد خواجہ ناصر الدین ایشان ولد حضرت عبد اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ ایشان ولد

مخفی نماید که تمام نسب مبارک تا ایدر المؤمنین از روی انتخاب سی و دو نفر میشوند لیکن راجعاً به حضرت عبد اللہ رازق
ناصر نام مقرر نموده اند و این تعیین را از زبده المقامات مولانا هاشم کشمیری نقل کرده اما مولانا بدر الدین سرمنندی در حضرت
قدس بجا ناصر سالم نام این حضرت عبد اللہ ابن عمر رضی اللہ عنہ نوشته و همین اسم سالم را در کتب حدیث در اولاد صلی
حضرت عبد اللہ یافته شد پس از این تقریر معلوم شد که آنچه مولانا بدر الدین قدس سره نوشته اند بر صواب خواهد بود و بر آنکه
ناصر نام در اولاد ایشان ظاهر یافته نشد مگر اینکه احتمال لقب دارد که همان سالم ملقب بن ناصر باشند لکن این هم

مستفیض نماید و الله تعالی اعلم و علمه حکم خورده الفقیر الضعیف خورید مرا هلال الله تغالی انشاء الله تعالی بفضله وجوده المسکین عبد القیوم قیوم الله بفضله علی انسل و و الحمد بعینیه
طریق الرشاد سید سید تقی از دستخط مبارک حضرت قیوم زمان غوث دوران خواجه قند هار قدس سره ۱۲۸۴ هجری و انحراف کاتبه و لقت یرم و لسانیه

حضرت امیر المؤمنین عمود الخطاب رضی الله تعالی عنہم اجمعین :-

تذکرہ از منتخب ثانی در ذکر سلطان شہاب الدین فرخشاہ
 فاروقی کہ از جہاد مبارک حضرت مجد الف ثانی اندو در تذکرہ او
 این منتخب ہم مبارک ایشان نوشتہ شد با ذکر امام رفیع الدین
 کابلی و در ذکر حضرت امام رفیع الدین قدس تعالی سرار ہم و غر

اما بعد محقق نمائند کہ از جہاد مبارک حضرت مجد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ
 بعد از جناب حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہما این دو بزرگوار یعنی حضرت
 سلطان شہاب الدین علی و حضرت امام رفیع الدین قدس سرہما از جہاد اولیا مکملین اند
 حضرت سلطان شہاب الدین علی لقب ایشان فرخشاہ است و خدمت ایشان قبل از
 سلوک صوفیہ والی کابل بودہ اند از قبل سلاطین غزنویہ و قبل بعد از زوال سلطنت
 غزنوی ایشان از کابل خروج نمودہ اند و سلطنت بایشان مقرر شدہ و خدمت ایشان
 مرازاہندوستان با عساکر و افواج قاہرہ بہت جہاد کفار و ترویج اسلام و توہین
 اصنام تشریف فرما شدہ اند و با فتح و فیروزی بغنائیم بسیار بکابل مراجعت نمودہ اند
 آخر الامر عنایات الہی شامل حال و قرین احوال ایشانان شدہ توجہ ایشان را از امور
 سلطنت گردانیدہ شوق و ذوق خود را نصیب روزگار ایشان نمودہ قبلہ توجہ
 ایشان را بسلوک طریقہ عالیہ حضرت چشتیہ مصروف داشتہ و از اکابر آن طریقہ عالی
 مستفید گردیدند و بدرجات کمال و اکمال مشرف شدند و عالمی از سرچشمہ فیض ایشان
 سیراب و کامیاب گردیدند ایشان بعد از ترک سلطنت و قبول فقر در کوہستان
 کابل سکونت اختیار فرمودہ و ادامہ حیات بہ فیاضی خلق مشغول بودند و بعد از رحلت

میان

در همان سرزمین آسودند امروز آن موضع بدره فرخ شاه معروف و مشهور است قبر مبارک را
را زیارت گاه عالی ساخته اند قبله توجه آن نواحی مزار ایشان است نیز در ویتیرک بهر
الحال برادر این را قم حروف شاه ضیاء الحق سلمه الله تعالی ابقاه و او صله الوفاة
ما تینما تعمیر مزار فیض آنرا ایشان نموده و مسجد و خانقاه عالی را معموس ساخته خود
تربیت طلاب آن نواحی در آن خانقاه مبارک مشغولست و سکونت خود را در
آنجا مقرر نموده این و تعالی بهمین برکات ایشان او را با علی مراتب کمال اکمال ممتاز دارد

این دعوت را بجای تهلبل آمین آمین کناد حبریل

له وقت کور

و نسب عارف اکبر حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره الانوار نیز بایشان نصال میاید
ذکر امام رفیع الدین رحمته الله علیه جد ششم حضرت مجدد الف ثانی اند
و خدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و اقتباس انوار کمال از شمع صحبت حضرت سید
جلال الدین بخاری رضی الله تعالی عنه که ملقب بسید مخدوم جهانیان بودند نموده اند و خدمت
امام رفیع الدین و آما دو امام نماز و خلیفه ایشان بوده اند آورده اند که چون حضرت
مخدوم جهانیان از ولایت بخارا بکابل تشریف فرما شدند و حضرت امام رفیع الدین را
از آنجا را همراه خود دهند و ستان آورده اند چون خدمت ایشان بقریه براس که پنج شش
کرده است از سهند رسیدند مردم آن قریه از خدمت ایشان التماس آن داشتند
که چون خدمت ایشان بدلی برسند به پادشاه وقت که مرید ایشان است بفرمایند
که همیشه سهند را شهری آباد نماید که آن پیشه خوش و مسکن شیر و سباع است
رعایای اطراف آن سرزمین برسانیدن مالیه سلطان ببلده سامانه که بعد مسافت دارد
عسر تمام می کشند خدمت ایشان قبول استند عا نمودند و متوجه دار الخلافه شدند

له جد بزرگوارش مشهور بفرخ شاه زمام حکومت کابل در کف داشت و پدر والا کبر شیخ موسوم بکمال الدین
سلطان در عهد شهبانای غوری از کابل به ملتان آمده قضا قصبه گهوئوال که نزدیک ملتان است یافت نقل من تاریخ

غالبانی

کس

و چون بکنور که دو منزل است از دہلی رسیدند سلطان فیروز شاه که از سلاطین افغانہ
بوده است استقبال ایشان نموده بقریب مذکور آمدہ بشرف ملاقات ایشان مستعد گردید
خدمت ایشان مسئول آنجماعہ سلطان رسانیدند و سلطان فرمودہ ایشان را
سعادت خود دانستہ قبول نمود و حکم فرمود کہ بران سرزمین شہر بنا کنند خواجہ
فتح اللہ را کہ برادر حضرت امام رفیع الدین بودند و از مقربان سلطان تعیین نمود
کہ با دو ہزار سوار رفتہ دران سرزمین باشد و بانصرام آن مہم اقدام نماید چون خواجہ
فتح اللہ آمدہ شروع در تعمیر آن قلعہ کرد و روز بابتہام تمام آنچہ بنامی یافت و شب
منہدم می شد علی الصبح باز تعمیر می نمودند بدستور سابق منہدم می یافتند
چون این مقدمہ را بعض سلطان رسانیدند خلیفہ علاج آن را بحضرت مخدوم جہانپنا
حوالہ نمود خدمت ایشان امام رفیع الدین را فرمودند کہ شمار رفتہ متوجہ احوال کیفیت
این واقعہ شوید چنانچہ برادر شما از طرف سلطان مامور بتعمیر است از جانب شما آمرا
و خشتی از دست مبارک خود بایشان دادند و فرمودند کہ بدست خود در بنا قلعہ
گذارید چون خدمت ایشان بامر شد خود بدان سرزمین رسیدند و خشت را در
بنامی قلعہ گذاشتند و متوجہ کیفیت آن حال شدند معلوم نمودند کہ خدمت شیخ شرف الدین
بوعلی قلندر قریس سرور را از نادانستگی بہ بیگاری گرفتہ بودند چہ ایشان خود را پوشیدہ
بودند و کسی ایشان را نمی شناخت و از غیرت باطنی بنامی قلعہ را ہر شب منہدم میساخت
خدمت امام رفیع الدین شیخ مذکور را دریافتہ عند تقصیر برادر خود خواست شیخ فرمود کہ
رفیع الدین بپاسخا طر تو این شہر چند روز آباد باشد والا نہ تا قیام قیامت آبادی
این را نمیکند شتم بعد از این چون قلعہ مذکور بانصرام رسید سلطان فرمود کہ این قلعہ
بتصرف حضرت امام رفیع الدین آباد شدہ است خدمت ایشان آنجا سکونت نمایند
و محصولات آنرا صرف فقرا خود کنند از آنروز سکونت حضرات اسلاف مجددیہ

در آن بلده سهرند مقرر شد خدمت ایشان مدت حیات خود آنجا بودند و بعد رحلت
 تربت شریف ایشان بیرون شهر نمودند هر چند الحال قریب مبارک ایشان در اندرون شهر
 شد از کثرت آبادی خدمت مولانا هاشم در زبده المقامات می نویسد حضرت امام بانی
 مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه فرخنده شبی زیارت تربت حضرت امام رفیع الدین شدند
 و مدت تمام محاذی صدر امام برپائی مراقب ماندند بعضی مخلصان معروض داشتند که اگر
 بنشینند خوب باشد ایشان به شستن توجه نمودند و زمانه به تربت والده معصوم خویش
 رحمها الله تعالی که در آن مقبره منوره است نیز خاموش ایستاده اند و فرمائی آن شب خدمت
 خدمت مخدوم زاوه مستحکم برجاوه مخزن الاسرار و العلوم خواجہ محمد معصوم
 ستری شکوف ز زیارت شب بیان نمودند مجمل آن اینست که حضرت بعد از مراجعت
 فرمودند که چون محاذی روضه امام ایستادم از حق سبحانه و تعالی متمسک آن شدم که
 الهی از جمیع این گورستان عذاب را مرتفع کن آواز رسید که هفتہ عذاب از ایشان
 بردارند باز ملتجی شدم که رحمت ترا نهایتی نیست در مغفرت باقرای حکم شد که ماهی عذاب
 مرفوع گردد و باز پیش نضرع نمودم بکرم خاص نوازش فرمودند و به کلی بخشیدند و فرمائی
 آن روز بمقبره که والد و جد ایشان مدفون اند رفتند و خطاط مبارک آنحضرت مضمون حدیث
 معروف گذشت که چون عالمی بمقبره بگذرد تا چهل روز عذاب آن مقبره را بردارند بجز و این
 خطوط هم شدند که بقدم تو تا قیامت عذاب این مقبره برداشتم بدیت

الانوار

نمودند

بدین خوبی و رعنائی نواز هرور که باز آئی || دری باشد که از رحمت بروی خلق بختائی

تذکره ائمه اثنی عشر فی ذکر والد ماجد حضرت مجید و الف ثانی فی خدمت شیخ
 مخدوم عبدالحق قادری البشتی با ذکر شیوخ ایشان قدس الله سرهم

لقب ایشان حضرت مخدوم است و خدمت ایشان را در عنفوان جوانی و اوان تحصیل علوم

ظاہری بنا گاہ دست شوق این راہ گویان گیرد دل شدہ بخد مت مظهر النفوس شیخ عبدوس
 قدس سرہ برد و آنجا بکند ارادت او را مدہ تلقین اذکار فرا گرفت چون از خدمت شیخ
 التماس سکونت خود بر آن آستان خواست و طلب مصاحبت بدان درویشان کرد شیخ
 فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نہادہ بعد از تحصیل اینجامراجعت نمائی و
 بتحصیل معاملہ کمر بستہ بربند کہ در ویش بیلم راچندان تمکین نیست و چون حضرت مخدوم
 این شنود و ملاحظہ کبر سن شیخ نمود زبان مسلت بکشد و گفت ترسم کہ اگر پس از انصراف
 و اتمام علوم بدین عتبہ علیہ شتابم این گرامی صحبت در نیابم شیخ فرمود چون مرانیابی
 بغر ز ندیم رکن الدین شو و از و بجوآنچہ میجوی حسب الامر شریف باز بر تحصیل علوم مرا
 فرمود قضا را پیش تمام تحصیل او عمر گرامی شریف شیخ وی رخت تمامی کشید
 مصرعہ آن نامہ سوز دل با تمام رسید پیش حضرت مخدوم بعد از فرسغ
 اکتساب فنون علوم از منقول و معقول و سیر و سیاحت بعضی بلاد بحکم اشارہ آن
 بشارت بخد مت شیخ رکن الدین قدس سرہ شد و خدمت او بفرمودہ و وصیت والد
 ماجد خود و ملاحظہ علو استعداد طریق شفق و عنایت پیشتر نمودہ و نظرات تربیت را
 در بارہ ایشان دریغ نہ داشت و چون از موافقہ و فواید خویش بہرہ در کرد و خرقہ خلافت
 از دو طریقہ مبارک قادری و چشتی قدس اللہ تعالی اسرار الیہا پیوستہ شایند و بتلقین
 و تربیت طلاب امر فرمود و آجازت نامہ بنایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت
 الفاظ نوشت و آن نامہ گرامی را کہ نگارش نمود این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و کوب المجد فی الافق الاعلی	و فد الخیر والاقبال موعدا
ایکاز وعدہ کرد نقابے ز رخ کشود	بشکر ترا کہ دولت داین رونود
نوسے ازان بتافت اندر جہان نمود	در آسمان رفعت شمسی بر آمدہ

الحمد لله الذی خلق الادم علی صورته و کرم بخله فتر و اجرى تلك النسبة بین

انبيائه واوليائه وقد ملأ حسانه على منتهى وآخر شكره على نعمته وهو الاول
والآخر والظاهر والباطن لا مؤخر لما قدم ولا مقدم لما اخر ولا معن لما ابطن
ولا مخفى لما اظهر وتمت هم اوليائه عن الركون الى الاكوان عاراً واعتلقت الجنان
بارادت عليهم بكرة وعشيرة كاس المحبة من كوثر محبوبهم دارا كلها جن
عليهم الليل جعل قلوبهم من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض اعينهم
من الدمع مدد دار ليل وفها دار ويستغلون بذكره سرا وجها دار
يتمتعون بمناجات المحبوب اعلا لا واسراراً ويطوفون حول سرادقات
الوحدة افكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه نضادة
العرفان وهو عطشان وحيوان له في فضاء العشق والوله طيران
غاية مطلوبه لقاء الرحمان ونهاية مقصوده رضاء المنان فينظر
في اقطار الارض اشارة ويظهر في الافاق انواراً لسانه فاطرب الحق
وهوداع الى الرب للمخلق لينخرجهم من الظلمات الى النور ويقرهم بمحبتهم
الى الله القفور والصلوة والسلام على من هو خير خلقه واحبائه
وخاتم انبيائه واصفيائه وهو رسول الرحمة وصاحب الشريعة
الغراء والطريقة الزهراء والحنيفية البيضاء وعلى اله وخلفائه
الاربعة واصحاب الكرام البررة **اما بعد** فان الدعوى الى
الله العلامة من اوثق دعائم الاسلام والايمان واكرم مناهج العمل
والاحسان على ما ورد في الخبر عنه عليه الصلوة والسلام والذي
نفس محمد بيده صلى الله عليه واله وسلم ان احب عبداً لله الى الله
الذين يحبون الله الى عباده ويحبون عبادة الله الى الله ويمشون
في الارض بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذِهِ سَبِيلِي

الفضل

يحبون الله الى عباده ويمشون
الله الى الله ١٢

ادعو الى الله على بصيرة انا ومن اتبعنى انما يكون برعاية اقواله وافعاله واحواله
ثم ان الاخ الاعز الرضى والصاحب المرضي المتوجه الى رحمة رب العلمين
المتوكل الى مالك يوم الدين اخانا العالم الشيخ عبد الله بن
زين العابدين لما صح قصده ولبس الخرقة متاوتفقه بالعلم واشتغل
بالذكر والفكر شغلاً كاملاً اجزأه بالباس الخرقة للطالبين
كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ الاسلام قطب الاقطاب الشيخ عبد ^{القدس}
قدس الله سره العزيز وهو من شيوخ شيخ الاسلام الشيخ محمد عارف
وهو من شيوخ وابيه الشيخ احمد عبد الحق وهو من شيوخ الشيخ جلال
پانی پتی وهو من شيوخ الشيخ شمس الدين ترك پانی پتی وهو من شيوخه
الشيخ علاء الدين على احمد صابر وهو من شيوخ الشيخ فريد الحق
والدين مسعود هني من شيوخ قطب الحق والملة والدين خواجہ قطب الدين
بختيار وشيوخه من شيوخ خواجہ معين الدين سنجري وهو من شيوخ الشيخ عثمان الهامري وهو من
شيخه والده سيد السادة محي الدين بن نصر وهو من شيوخه والده سيد الحق النسب
ابن ^{سيف} وهو من شيوخه حاجي شريف زنداني وهو من شيوخ الشيخ مودود چشتي وهو من شيوخ الشيخ ^{سيف}
چشتي وهو من شيوخه ابی محمد چشتي وهو من شيوخه ابواسحاق شاقی
وهو من شيوخه الشيخ على الدينوري وهو من شيوخه الشيخ هبيرة البصري
وهو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ ابراهيم الادهم وهو من شيوخه فضيل
بن عياض وهو من شيوخه الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيوخه الشيخ
حسن البصري وهو من شيوخه الشيخ امير المؤمنين وامام المسلمين علي المرتضى
كرم الله وجهه وهو من حضرت الرسالة الرفيعة القدسية محمد رسول الله
صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم وهو من الله تعالى عز وجل وايضا اخبر له

دامت بركاته وزيدت درجاته بالباس الخرق المباركة القادرية المحمّدية
 لمن يطلبها ويراه اهلا ومستحقا لها كما اجازنا بالباس الخرق للطالبين
 استاذ علماء المشرق والمغرب علامته الوري علم الهدى المحقق المدقق
 الكامل المكمل سيّد السادات امير سيد ابراهيم معين الحسيني الحسيني
 الازرجي القادري وهو من شيوخ الشيخ بها والدين الانصاري الحسيني
 الحسيني القادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الحلبي القادري
 وهو من شيوخ والده سيد السادات سيد موسى القادري وهو
 من شيوخ والده سيد عبد القادر وهو من شيوخ والده سيد السادات
 سيد حسن وهو من شيوخ والده سيد السادات محي الملة والدين ابى نصر
 وهو من شيوخ والده سيد الحسب والنسب سيد السادات ابى صالح وهو
 من والده السيد الجيد السند المستند عبد الرزاق وهو من والده
 سيد السادات قبله ارباب الكرامات قطب الكونين غوث الثقلين
 محي الحق والشريع والطر يفتروا الحقيقة ابى محمد عبد القادر الحسيني
 الحسيني الجيلاني رضي الله تعالى عنه و قدس الله تعالى روحه وهو
 من شيوخ الشيخ ابى سعيد المخزومي وهو من شيوخ شيخ الاسلام
 ابى الحسن القرشي الهنكاري وهو من شيوخ شيخ الاسلام ابى فرج
 يوسف الطرسوسي وهو من شيوخ شيخ الاسلام عبد الواحد بن
 عبد العزيز اليماني وهو من شيوخ شيخ الاسلام ابى بكر الشبلي وهو
 من شيخ الاسلام سيد الطائفة الصوفية جنيد البغدادي وهو من
 شيوخ شيخ الاسلام سري المفلح السقطي وهو من شيوخ شيخ الاسلام
 معروف الكرخي وهو من شيوخ شيخ الاسلام ابى سليمان داود الطائي

وهو من امام علي موسى رضا وهو من ابيه الامام جعفر الصادق
 وهو من ابيه الامام محمد الباقر وهو من ابيه الامام زين العابدين
 وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين وهو من ابيه امام المسلمين
 وامير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب رضي الله تع
 عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو عن سيد المرسلين
 امام المتقين خاتم النبيين المبعوث رحمة للعالمين محمد بن
 النبي الامي الامين صلى الله تعالى عليه وبارك عليه والارطيبين
 الطاهرين وصيئنا له دامت بركاته ان يشتغل بالعلوم
 الصوفية وآمراد المشائخ واعمالهم مراعي حقوق الشرع
 من الاصل والفرع ميثاقا وامر الله تعالى ومجتنباً
 لنواهيهم ومتادباً باب الصوفية حق الادب وان لا يتردد لاهرباً
 الدنيا واصحابها وان لا يحضر في مجلسهم لطلب الدنيا وان يحب
 اولاد الشيخ واقربائه ويراعي حقوق اديهم كما قال الله تعالى
 كحبيب صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم قل لا اسئلكم عليه
 اجراً الا المودة في القربى وان يشتغل بالله اشتغالا باطنا معروضاً
 عن غير الله كما قال الله تعالى كحبيب صلى الله عليه وآله وسلم واذكر
 اسم ربك وتبذل اليه تبتيلاً زاهداً في الدنيا راغباً الى العقبى
 ثابتاً على السعادة والسخاوة من غير الالتفات الى رسوم اهل
 البطالة وان يجعل الوحدة والعلم راس ماله فانها متمسكة ارباب
 الصدق والصفقات استطاع ان يستمر اوقاتة على ملازمة
 بالخلوة هو اولى واحرم وان لم يتيسر له ذلك فيجعل لنفسه نصيباً

منہا و ینبغی ان لا یكون سنتہ خالیتہ عن خلوة او خلوتین فان کان ہکذا ہذا
 العزیز نائب عن یدنا و بین الناس خلیفتنا فیرحم اللہ من اکرم و عظم
 من اکرمناہ و عظمناہ و اہان اللہ من اہانہ فاسئل اللہ العظیم لمنان
 ان یكون الاخ المشار الیہ مرضیا عند اللہ و محبوبا عند الناس اللہم بلغہ
 الی منتهی مطالب الصدیقین و اوصلہ الی اعلی درجات العارفين الکاملین
 المکملین بحرمۃ النبی و آلہ و صلی اللہ علی حضرتہ خیر خلقہ و آلہ و صحبہ
 اجمعین من الفقیر الحقیر المجیز المرخص دکن الدین بن عبد القدوس
 اسمعیل الحنفی کتبہ و حررہ فی سنۃ تسع و سبعین و تسع مائت و اربع
 علی من اتبع الهدی انتہی :-

ذکر اکابر کے کہ حضرت مخدوم از صحبت انہما مستفید شدہ اند
 اول خدیشہ شیخ عبد القدوس قدس سرہ لغزیز

و ایشان از اکابر شیوخ ہندوستان انداز فرزندان شیخ صفی الدین کہ در
 اصول و فروع علوم از محمول تحقیقین بود و صاحب تصانیف مفیدہ سکرو شوش
 قوی داشت و جد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات و وفور غلبات و ابتلاع سنت
 سنیہ بغایت متیقن و در التزام عزایم امور سخت شکن آوراکتابے است مسمی
 بدانوار العیون مرتب علی شبعۃ فنون کہ در ہر فن اسرار عالی بر صحائف
 املا آورده و اورا مکاتیب است بس علاوت بخش در مکتوبے مے نویسد کہ شیخ
 سید محمد گیسو دراز زبان دراز کرد از حیرانی و گفت کہ اوسکانہ و تعالی و را و
 الوراہت اگرچہ این سخن نیز باشد اما جویندہ راجان نیز باشد کہ در طلب او
 طالب از ہمہ و را الوراہت باید شد محققان گفتہ اند کہ نہایت رجوع بسوی بدایت

است چون بدایت ابدایت نیست نهایت را نهایت نه بود که خدای را جل شانه نهایت
 نه بود و طالب نهایت بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان
 خدای عزوجل را در بهشت بینند نه آنکه خدا در بهشت باشد تعالی الله عز ذلک
 علوا کبیرا اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون مافی الجنة
 سوی الله روی نماید و راه الورا تحت الشری یک جا آید چه جای و راه الورا
 است در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و خوف خاتمه می نویسد صیحات
 صیحات تا عقبه ایهام فریاق فی الجنة و فریاق فی السعیر و پیش
 است کجا خواب و خور و و گرا قرار و آرام و کیش است بیست

کس می ندید نشان ز آب گل من

خل می نشود در این جهان مشکل من

از بهیت این دو راه خون دل من

تا خود بکدام راه بود منزل من

جائے دیگرے نگار و فرد

در کوئی بتان رفت همه عمر درینا

چون برهن پیر به بتخانه بماندیم

آخرت
وزو

عمر باخر رسید مرگ و سفر عاقبت و پیش آمد ز او آن که علم و عمل بر متابعت
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله است بدست نیامد و خوف و حیرت آن فر اگر رفت که
 امام سلیمان ابوحنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه می فرماید اکثر ما یسلک الایمان
 عند النزع ندانم دران وقت و شواری و زمان بمقراری چه پیش آید جائے در
 تصحیح فرزند نخست خود شیخ حمید الدین نوشته اندای فرزند فرصت عزیز است
 و روز و شب تحصیل علوم بجد و جهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم بهین است
 و دوام طهارت و ادائی فرائض و سنن با تعدیل ارکان با خضوع و خشوع بر
 وجهی که صاحب شریع خبر کرده است لازم گیر که استقامت این کار سعادت و وجهانی
 و دولت و وجهانی و برکات و رحمت بی شمار است بدانکه مقصود از علم عمل است

که فرو از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از عمل خلاص و محبت حق تعالی است
 نیسئل الصادقین عن صدقهم کمر شکن خواص و عوام است و مقصود از خلاص محبت
 محبوب است که معبود بر حق است و موجود مطلق ان صلواتی و نسکلی و تحیاتی منافی
 لله رب العالمین انتهی کلماته الشریفة خدمت شیخ از این دار پر مال انتقال
 بآن سال نموده که شیخ اجل مبین آنست رحمة الله تعالی علیه :-

ذکر شیخ خواجه رکن الدین - قدس سره الغریب

فرزند و یم و خلیفه اول حضرت شیخ عبدالقدوس اند بعد از والد خود بر جاده ارشاد
 نشست با وجودیکه از والد خود با علی درجات کمال رسیده بود از خدمت سید ابراهیم
 الایزجی القادری نیز طریقه عالیة قادریه را اخذ نمود چنانکه در ارشاد نامه حضرت مخدوم
 ذکر نموده و خدمت او صاحب اسرار و احوال عالییه بوده و تصانیف شایسته دارد
 از آن جمله است صرح البحرین محتوی بر اسرار علوم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات
 کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب خود یکی از محرمان راز نوشته و آقا بنعمه
 ربک فحدّثت الله الحمد والمنة که در دیده مشهودی نمانده بخیر خدا معین اجزا افکار
 و عجز بیش نه و خیر حیرت و در ماندگی کیش نه بیست

|| نقشه از دریا جدائی می کنم || بر سر گنجی که انی می کنم ||

شیخ رکن الدین را بر عل بعضی کلمات سکریه و الدخولش تحقیقات است از آنجمله
 است که والد ماجدش روزی در اثنای سماع در زبان راندند که خداوند ما کجا نیم
 باز فرموده اگر گوئی خداوند شاید شیخ رکن الدین می نویسد مرا و از علم الهی تعین علمی است
 اجمالی یا تفصیلی که بوحده و وحدیت مبراند شیخ در آنوقت فوق تعین علمی بوده و خداوند
 شیخ رکن الدین علیه الرحمة در سه ثلث و ثمانین و تسعمایه از این جهان رفته

شیخ خواجه رکن الدین
 قدس سره

مضجع او با سایر انوش در جنب لاله بزرگوار است الا شیخ احمد ولد شیخ عبدالنبی
 شهید صاحب کتاب بن الهدی که در شاه آباد آسوده و انتقال و در سنه اثنین و سبعین
 و تسع مائة رحمة الله علیه رحمة واسعة.

۹۸۲
 سنه

ذکر شیخ جلال الدین تهاشمی از اعظم خلفای شیخ عبدالقادر
 اند و خدمت حضرت مخدوم را بعلاقه هم پیره گی بایشان صحبت های شائسته مجلس
 شگرف بوده و از علم ظاهری بهره تام داشت و استغراق و استهلاک تمام نگویند
 که بسا بود که برائے اولی نماز مریدان آید برائے افاقت شیخ با و از بلند
 حق حق می گفتند تا از سکر بصری آمد عمر در آن یافت بعد از آن دو و پنج سالگی در سنه
 تسع و ثمانین تسع مائة باخرت شتافت و در بلده خود مضجع یافت رحمة الله علیه و
 خدمت و رارسال مفید است و مکاتیب شگرف.

۹۸۹
 سنه

ذکر ملاقات حضرت مخدوم علیه الرحمه بحضرت شیخ کمال که متلی حمه الله علیه

حضرت مخدوم را در آوان مجالست حضرت شیخ جلال ملاقات بحضرت شاه کمال و بیلاد
 روزی حضرت مخدوم با شیخ جلال صحبت داشت که مردی بصورت اهل سپاه
 بان خانقاه درآمد بحضرت شیخ معافقه نمود و در آنجمن بنشست شیخ او را از سپاه دانسته
 از احوال شاه و سپاه پرسید وی از این پرسش در شورش درآمد و گفت
 شیخا اگر میکنی از مسکینان این راه جهت قبتاس انوار الله باین خانقاه آید شمارا
 لایق نیست از احوال شاه و سپاه پرسیدن اگر خواهش این انجامد و اید بر راه گذر
 بنشینید و از روندگان بگوید شیخ از غایت بر دباری طریق معذرت پیش
 گرفت حضرت مخدوم آثار جذبیه از و فهمیده چون او از محفل شیخ بیرون شد و عقب
 او شدند با و اظهار محبت و اخلاص نمودند از منزل و سکن او پرسیدند آن عزیز نیز

بالفٹ بناشت پیش آمدہ اظہار احوال خود و منزل و ماوائی باز نمود و فرمود سکونت
 فقیر پیشتر بقصبہ پایل است و پایل از توابع ہند است حضرت مخدوم بعد از چہرہ
 آنجا شدند و خدمت شیخ کمال ذوی الکمال را آنجا یافتند و صحبت ہای گرم ہم رسید
 و فیما بین این دو بزرگوار الفت بسیار روندا و تا بعد کے کہ شاہ کمال مذکور مع عیال
 و اطفال بہ منزل جنت مشاقل حضرت مخدوم می آمد و چندی گذرانیدہ باز بہ سکن خود
 مراجعت نمودی فے الجملہ فوائد بسیار از مجالست و مصاحبت شاہ کمال نصیب
 وقت ایشان شد و غرائب معاملات و عجائب خرقعات از او مشاہدہ نمودند
 خدمت شاہ کمال با وجوہیکہ ویسی بودند نسبت ظاہری شیخ فضیل داشت کہ بہ نہ و سہ
 بشملہ الجن والانس بناب شاہ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 میرسد بدین تفصیل آراوت شیخ فضیل بیدگد رحمان ثانی بود اورا بید شمس الدین
 عارف و اورا بیدگد رحمان اول و اورا بید ابو الحسن و اورا بید شمس الدین
 صحرانی و اورا بید عقیل و اورا بید برہان الدین و اورا بید عبد الوہاب
 و اورا بید شرف الدین و اورا بید عبد الرزاق و اورا بید ماجد خود امام لغتین
 غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ و قدس اللہ سرہ الا قدس و شاہ کمال اکثر از شوریدہ
 سرے و آشفته حالی بجزائر و مغاور بسر بردے و دران بوادی چون احتیاج
 طعاش شدی بنا گاہ دران بیداشہری پیدا شدی و ساکنان آن شہر اورا
 ہرچہ تمام تر باغراز و اکرام بمنازل خویش بر وندے و ضیافت نمودندے و شیخ از
 طعام و شراب آنہا تناول کرے و شب بمصدق ابیت عند ربی بامکنہ
 ایشان غنودی بامدادان کہ شیخ بیدار شدی نہ از آن شہر نامی دیدی و نہ نشانے یافتی و خدمت
 حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ از والد خود و نقل نمود و اندک کہ خدمت
 شاہ کمال چون در بیان معارف و تبیین اسرار می درآمد و قائل در میان مے آورد کہ باوجود

وقت علمیت مستعان کمال احوال را بعد از تال و تفکر بسیار برورایام بفهم می در آید بیت

|| ارباب فنا زنده بجای دیگر اند || بیرون زد و کون در جهان دیگر اند ||

و خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه فرموده اند که چون نظر کشفی سر داده می شود بعد از حضرت غوث الثقلین کریم الطرفین از مشایخ علیه قاوریه چون شیخ کمال اقل قلیل بنظری در آید چون عمر مبارکش از ثمانین تجاوز نموده در تاسع عشر از جمادی الآخر ۹۱۰ هجری و ثمانین و تسع مائة راه وصل بر فوق اعلی یافت و در قصبه کھتل از قرار تابعه سرهند است خواب گاه یافت رحمة الله سبحانه علیه رحمة واسعة -

بعد از وی خدمت شاه سکندر نواسه او و وارث نسبت او شد صاحب حالات بلند و معارف رجمند بود و حضرت مجدد الف ثانی رضی فرمایند که جانب کتاب میتوان بفراغت نظر کردن اما بر دل شاه سکندر از غلبه نور نظر را راه نیست شاه مذکور در سلسله ثلث و عشرين بعد الف از جهان رفت رحمة الله سبحانه بعیت

|| چمن را تر و تازه آرستند || چو شب نم شستند بر خوسفند ||

خدمت حضرت مخدوم سیاحت بسیار نموده اند و بسیار بزرگان را یافته اند و مستفاد شده و ایشان در این سیر و سیاحت عهد نموده بودند که در هیچ جا از علمیت خود و یا از نسبت خود اظهار نمایند و همه جا طالب باشند نه مطلوب و از هر که آنها را بدعت مینند با و صحبت ندارند و اسفار خود بسی علمای عال و عرفاء کمال دریافته اند از آنها چیزی بیان نشود و منهای چون گذر ایشان بر شهرهای افتاده شیخ الہد او مروج بود بغایت معرو و عزیز صحبت مائی عزیزان یافته او را آنجا یافتند باو صحبت نمودند و فرموده هر راه را نهایت نیست الا راه حق را عزوجل که آنرا نهایت است و خدمت ایشان از آن کلام بغایت متعجب می بودند و در معنی آن متفکر چه خلاف صریح کجیم مشایخ که منازل الوصول ایقظع ابد الابدین

ن
برو طاک
رہنما

خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی میفرمایند که حل این معنی آن چنان بخاطر می آید
 که هیچ چیز را ذات نیست چه متعلق همه اشیا جز وجوه و اعتبارات نیست
 و نه اند و وجوه و اعتبارات را غایت نیست بخلاف راه وصول
 با و سبحانه که منتهی بذات اقدس او گرد و وزیران که چون عارف را بسیر محبوبی و
 اجمالی بعضی عنایات را بسیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا همه وجوه و اعتبارات
 مفقود گردند و سیر او بذات بخت منتهی گردد و بعد از آن سیر در راه ماند و دست
 او را که از و امان آن کوتاه پس آن سیر لا ینقطع ابدا الا بدین گفته اند سیر اسما و
 وصفات است که سیر تفصیلی است و غایت ندارد و خدمت حضرت مجدد الف ثانی
 از والد ماجد خود نقل می فرمودند که روزی در مجلسی ذکر آره بر می کشیدند شیخ الهدایه
 مذکور حاضر بود و بعد از فراغ آن مرصحات کریمی فرمود که ذکر برائے تصفیه دل
 و انجلای آنست که دل نیست مگر آئینه که زنگی بر داشته است و را صیقل
 باید که و تاروشنی پذیرد و آن خود بذکر خفیه میراست نه آنست که دل آهنی باشد
 که مارا به تپک بر و باید زو یعنی بر این ضربت و شدت ذکر نباید کرد حضرت مخدوم
 می فرمودند که در سیاحت خویش ببلاد و بنگاله شهره رسیدم که در آنجا درویشی
 بود شیخ برهان نام داشت و در یکی از مساجد با حیائے لیالی بسیر و شبها
 از فرط بے قراری بگریه و زاری می بود و او و مهربانی بمن اظهار کردی و گفتم
 بیات چند گاه با هم بگذرانیم اما از جهت آنکه امری از امور بدعت را ترک بپوشم
 پذیرای صحبت او نه گشت و آن درویش اکثر شعرای از شعرای هندی می
 و اشک خزان از دیدگان فشانده مضمون آن شعر این بود که حیرت دارم از
 لطافت معشوق که اگر گویی از بس نزاگشش موی را آنجا گنجانی نیست شاید و اگر
 از بس انبساط و اتساع او گویی عالمها در و کم است نیز درست آید بیت

نمکدانی بتسلی چون دل مور || نمک چندان که در عالم فتنه شود ||

ذکر سیدی قوام علی حمزه ملک امام الیوم لقیام

و هم خدمت مخدوم را گذاری بشهر جوینو فرشته آو آبخا فواید صحبت سیدی علی قوام اوریخته
 قدس سرها و آو بزرگے بود صاحب کرم و وجد و سماع و خوارق ظاہرہ و کرامات باہرہ
 ذوالتوکل والتبتل والا نقطاع در سلسلہ خواجہ معین الدین سنجر
 مرید شیعہ بکھا والدین جوینوری کہ بستہ واسطہ بشیخ نصیر الدین محمد میر سید رحمۃ اللہ
 سبحانہ از وی می آرند کہ سید الانام را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مقام دید
 کہ فرمود علی دھل بر در خود می زنی و از خلق خبری نمی گیری گفت یا رسول اللہ اگر اہل دل
 است از آن تست و اگر دور است ہم از آن تست علی بیچارہ در میان کیست فرمود
 برای خلق دعا کن کہ دعائی تو برای ایشان مقبول است تو فی رحمۃ اللہ علیہ ۵۹
 حسین و تسعائتہ بابکچہ حضرت مخدوم صحبت بسیاری از اہل معرفت و علوم را دریافت
 از اسفار عنان مراجعت بوطن بر تافت تا زمان انتقال از این دار پر طلال و پر بلبلہ
 مبارکہ سر مہند بود و ہوارہ شبہا را بہ گریہ و زاری و طاعات و عبادات بسر برد و روز ما
 برستفیدان کتب متداولہ از معقول و منقول بی تعطیل و فتور بر سبیل تحقیق و تدقیق
 بیان می فرمودند و در جمیع علوم علامہ تحریر بود چنانچہ علماء عصر و فضلاء وقت
 ایشان را با ستاوی قبول داشتند و از سحاب افاضہ اش سیراب و شاداب بودند
 می فرمودند کہ چون در وقایق بزدوی غور نموده می آید محسوس گردد کہ در جذب علوم
 اجتہاد و وقت استنباد سراج الامتہ امام الامتہ سائر مجتہدین کا تلامبند اند و نیز
 بمصداق خبر لان یھدی اللہ بک دجلا و احدا خیر لک من الدنیا و ما فیہا
 از باب ملوک باطنی از خدمت کثیر البرکت ایشان بدرجات کمال و اکمال میرسیدند شاگردان

در سن بیان کتب معروفیه علیه را چون تعرف و عوارف المعارف و قصوص الحكم و غیره
 در غایه مطلوبتی افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق که بقبر ات
 و استماع این کتب در خدمت عالی او از دور و نزدیک طرف بستند و از سیمت افاده او
 بمقاصد پیوستند و قدوة المشایخ جناب شیخ میر که در بلده لاهور گذشته است
 از ملائذ و مجازان ایشان است حضرت او از آگاهی در اسرار ارباب توحید و جودی متبر
 علیا داشت و در حل و قائل شیخ اکبر محی الدین ابن العزلی رض از فطر علم و غلبه حال طوبی
 داشت و بر مشرب او بود بانکه مقتضیات نجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات
 و شطیجیات است اما از علوفطرت و فطر تکمین پلندی همت بن محض صیانت
 حضرت غراسمه و جل ذکره طریقی کلام ثمره الالهام شیخ ربانی ابوسلیمان دارانی
 که ربما یتبع فی قلبی النکته من نکتة القوم ایا ما فلما قبل منه
 الا بشاهدین عدلین الکتاب والتسنة و طایکة مخالف کتاب
 سنت بود و خواه از خویش یافته خواه از غیر شنیده بر آن اعتبار ننهاد
 و اعتد او فرمود و هذا علم صحة الاخوال و صد اقة الاقوال و خلوص
 الاعمال رحم الله تعالى اربابها رحمة واسعة و رحم عبد قال
 امینا اخذت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالى عنه منقولست
 که از والد خود رحمة الله علیه نقل میفرمودند که ایشان مدته جوان بود و ملاقات
 شیخ عبد الغنی را که در ویشے بود در شهر سون یتیم بس عمر و بزرگ
 بهیست استماع را که از او ایشان رسیده بود که پیرا که جده ماوری او بوده
 قریب منکام احتضار او را بایکی از درویشان شوریده کار بنزد خویش خواند تا القاء
 نسبتی نماید و اعطای نعمتی فرماید چون بنجد متش حاضر شدند سرے از حقیقت
 این معاملة بزبان راند که بجز دستماع آن ستر آن درویش شوریده است از

از جان بشت و شیخ عبدالغنی هم چنان حیران و سرسیمه جان بر جای ماند خدمت مولانا
حاشم علیه الرحمة می فرماید بیت

چه راز بود که شب تو بر زبان بگذشت	که روز عمر با مان تر جان بگذشت
بگویش صید ندانم زبان تیغ گفت	که در سماع در افتاد همدان بگذشت

ارادة الله سبحانه خدمت شیخ عبدالغنی را به جهت مهمی از سر میبرد عبور فرایش آمد
در کار و آن سراسر نزول نمود و حضرت مخدوم از قدم میمنت لزوم مطلع
شدند بدان کار و آن سراسر شدند و خدمت شیخ را یافتند بعد از موانست و محالست
طلوتی در خواستند و التماس اظهار و ابراز آن نمودند و آن سرسبز از نشان جستانند
فرمودند که همین مسئله که ما بر این حال و مشرب ما است ایما از آنکه این همه می نماید و احد
حقیقه است که بعنوان کثرت نمودار گشته لیکن چون آن در ویش را لوحی بود
ساده و این را از مفاجا بگویشش رسید تحمل آن را بر تافته و همراه هلاکت شتافت
شیخ عبدالغنی چون اهل آن و صاحب تمکین بود بر جای ماند حضرت مخدوم فرمودند
گاه باشد که پیش از ظهور حقیقت توحید رکما هو بعضی مبتدیان و متوسطان
را از استیلائی محبت که از اقتضای آن استیلائی آن است که غیر محبوب را نیز در
قطر محب محبوب بیدارند کثرت موهوم مستبقه را بکسوت وحدت هویدا میگردد
چنانکه در شهر بر لب میشدم در ویش را دیدم که از حال خود میگفت که وقتی در
شهر بودم و برای میفرستم ناگاه نظرم بر یکی از آن جمیله افتاد که بطرف بام
خویش خرامش می نمود و مجرد دیدن او از خود شدم و او خود مخفی و مستور گشت من
در آن حالت چون در خود بگویم لباس او را همان رنگ و صورت و کمیت کیفیت
بر خویش یافتم چنانکه از نظاره گیسوان شرم گین گشتم و خویش را کنار هجتم مصرعها
در عشق چنین بود العجبی با باشد خدمت ایشان فرمودند چگونه اشیای متعدده متکثره

نکته

بر

عین و احقیقی بود که کثرت موهوم است یعنی حضرت حق سبحانه ظلال اسماء و صفات خود را از مرتبه
 حش و وهم بقدرت کامله نمودی و الباقی بخشیده عالم نامیده اما در خارج بحقیقت موجودی نیست
 جز ذات و صفات حقیقت او سبحانه و موهوم چگونه عین موجود حقیقی بود تحقیق این مبحث در
 مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مواضع متعدده
 بتدقیقات عالییه و تمثیلات و ضحی نگارش یافته من اراد الاطلاع بها تفصیلاً
 واجمالاً فلیرجع الیهما علماً و حالاً باجمعه خدمت حضرت محمد دوم ایام حیات
 خود را با اتباع سرور کائنات علیه افضل الصلوة و التسلیمات بسر می بردند که سنتی از سنن
 عادیه را هم ترک نمی نمودند تا بجای که همما الکن از ارلنگ گردندی و تعلین ذوق بعین
 و رپای آوردندی و همه لباس مبارک را از کتب تحقیق نموده متابعت فرمودندی
 پس از طاعات مسنونه و دعوات ماثوره بعضی وظائف او را و بعضی مشایخ قدس الله
 ارواحهم را نیز از دست ندادندی چون منافی غریبه نمیدانستند و خدمت حضرت
 مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه می فرمودند این درویش اتوفیق عبادت
 نافله از والد بزرگوار خود است چنانچه تفصیل آن مذکور گرد و انشاء الله تعالی
 هر چند سلوک از سلاسل دیگر نموده بودند و از برکات آن طرق مستفید گشته
 اما غایت شتیاق و نهایت اخلاص بسلسله علیه حضرت نقشبندییه اظهار می نمودند
 و خدمت حضرت مجدد الف ثانی از زبان والد خود می فرمایند که چنان معلوم
 ما گردیده که مرکز این دایره و شاخه این بادیه بدست طائفه علیه نقشبندییه افتاد
 و نسبت اینها فوق همه نسبت با ظاهری میگردد و می فرمودند که با وجودیکه از رسائل و
 کتب انطریقیه بر او صنایع و اطوار و اسرار ایشان اطلاع دست داده است و
 حفظها و آفر گرفته ایم و از نسبت شریفه بهره یافتم اما همواره خوانان آنیم که یکی از
 کارشناسان و راه نمایان این سلسله را حق سبحانه بدیاریار سازند یا بار بدیاریار آنها

شده

فرا

بروتا از برکات صحبت اقتباس انوار این اکابر نمایم خدمت حضرت مجتبی و الفانی
میفرمایند که چون من بشرف صحبت خواجه یعنی خواجه بزرگ مشرف شدم و از فرط محبت
و آرزو مندی که حضرت مخدوم را بود بصحبت اکابر نقش بندیه معروضه شستم فرمودند
که ما را نیز شوق دیدن ایشان بسیار بوده چون بسرهن رسیدیم خبر از ایشان
گرفتیم ما را که یکی از قرائی آن حد و شریف بوده بودند خدمت حضرت مخدوم را در
علوم دینی کتب شائسته و در اسرار یقینی رسال خجسته اندازا بجملة کتاب کنونی الحقایق
و رساله اسرار التشهد که بسانکات عالیه را در آن بقلم بیان آورده اند نفع الله
سبحانذا الطالبین بها بر شناسندگان جوهر سخن هویدا است که آن همه مفاصل
از حضرت و اہم العطیات است و جناب او مامور بدان نگارش و املا است
چنانکه خود در عنوان آن رساله شریف این معنی را نگارش می نمایند آنجا که میفرمایند
هذه اسرار التشهد فی معراج النبی صلی الله علیہ و آلہ و سلم افاض
الله سبحانہ علینا بفیضہ القدیم و فضله العظیم فابرزقنا امتثالا
لامر المفیض الحکیم ہر چند این رساله بزبان تازی است اما خدمت مولانا
ماشم علیہ الرحمۃ در زبدۃ المقامات برنخ از آن ترجمہ نموده بزبان پارسی اینجا
نیز از آن ترجمہ قدسے ایراد میرود و طلب معراج کہ متضمن رویت است بہ لسان استعداد
آنحضرت است علیہ الصلوۃ والسلام از غیر سوال بلفظی زیرا کہ دعا بہ لسان استعداد الزم
و اتم است مراستجابت را لہذا موسی علیہ السلام ممنوع گشت از رویت با سوال
لفظی زیرا کہ پیش از استعداد آن طلب نمود در معنی التحیات در مہین مقالہ میفرمایند
التحیات لله و الصلوات والطیبات فی اظہار الکمال بصفات
الجمال و نفوت الجلال لجمیع الانواع و جمیع الاعتبارات للذات
المستجمع لجمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار

ف
چنانچہ
فرمایند

قولى وفعلى وحالى آما القولى فكأظهار الانسان عظمة الحق سبحانه
وكماله باللسان وآما الفعلى فكأمتثال الاوامر واجتناب النواهي باتيان
الاعمال لبدنى والآفعال لحنى من العبادات انواع الخيرات واستعمال
كل عضو فيما خلق له ابتغاء لوجه الله تعالى وآما الحالى فكأشتغال القلب
الزور بكسب الكمالات العلمية والعملية والتخلق باخلاق الإلهية فأن
الانسان مأثور به ليصير الكمالات ملكة نفسه كما ورد فى الحديث
تخلقوا باخلاق الله هذا بالنسبة الى مقام الفرق وآما بالنسبة
الى مقام الجمع فالقولى كذكره سبحانه تعريفات ذاته بكمال الصفاته
فى ضمن الحروف والكلمات فى الكتب المنزلة والفعلى فكأظهار حاله و
جلاله من الغيب الى الشهادة ومن الباطن الى الظاهر ومن العلم الى
العين والآلى كتجليته سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض لمقدس
أو باعتبار الذاتى والصفاتى والآعالى فالذاتى كذكر الحق سبحانه
بصفة وجوب الوجود وانه منزلة عن الكل وسائر فى الكل بالكل
اى بحدية جمع جميع كمالاته واسمائه وصفاته بحيث لا
مفاصلة فى الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذا الحيثية
أصلا والصفاتى كذكره سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة والآعالى
كتعظيمه سبحانه باللسان أو بالحنان بصفة الخالقية والرزقية
أو غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند لعرفاء
المحققين الثناء الذاتى فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف
الكمال بخلاف الثناء لاسماء الوصفية الفعلية فانه يوجب التحديد
والتقييد اگر شوق علوم ایشان و انگیز شوق پس در رساله مبارکه رجوع نمائی و این مختصر

حاصل کل آن نتوان شد و نیز در موضعی از موضع این کتاب نمی نمایند که سر آنست که این
ثناء النجیات لله الخ بود و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قرب بر ایض محمول ایم
که حق سبحنا فاعل بود و بنده آلت نه بر قرب نوافل که بنده فاعل بود و حق تعالی
آلت لانه لما تم فقره علیه الصلوة والسلام و ارتفع من البین استحال
ان یستند الیه شیء فما یظهر منه فانما هو من الله سبحانه و کماله
کقولہ علیه الصلوة والسلام لا احصى ثناء عليك الخ و ان الحق ینطق
بلسان عمر و یمکن ان یجعل من قرب لنوافل بتنزل الیه و ارجاء
له نفسه فی البین انکسار الیه و اظهار العجز بیدیت

تمام اینجا کسی دان کر تمامی کند با خواجگی کار غلامی

او یجعل وجود الموهوب له من الحق سبحانه بدل وجوده و وجوده
مضافا الیه و آن کان من الحق سبحانه مبالغه فی تنزید او باعتبار مقام
الدوران فی المقامات الثلاثة من قرب النوافل و الفرائض و الجمع
بینهما من غیر تفتید بواحد منها و هذا المقام او ادنی المختصر بنینا
محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در خاتمه این رساله شریفه بقلم مبارک آورده اند که
ما برول بعون الله تعالی چنان می آید که امر بقراءت تشهد در آخر نماز تذکیر و ایدان
است بر آنکه نماز معراج مؤمنین است پس سزاوار آن است که معراج مؤمنان نیز
در و منضم باشد چیزی را که در معراج او صلی الله علیه و آله و سلم بظهور پیوسته از
احوال عظیمه و شرفیات علیه و مرقنا الله سبحانه و تعالی جو عتد من کاسه
صلی الله تعالی علیه و سلم بلطفه و امر بصلوة بعد از تشهد بر آن سرسید
البشر اعلام است بر آنکه معراج مؤمنین متابعت است صلی الله علیه و آله و سلم و ادای حق
نعماد است که رسیده مسلمین را بین هدایت و متابعت او صلی الله علیه و آله و سلم و تنبیه است

بر آنکه چون آنحضرت شرکت بخشید امت را به تشریفات معراج فینبغی لهم الصلوة علیه فی معراجهم و نیز ایما است بر آنکه اگر چندان کمال امت بنهایت مرتبه اکمال معرفت نماید بیرون نمی رود از رتبه متابعت او علیه الصلوة و السلام و نمیرسد نهایت ایشان بدایت مقام او و ستر ایشانست بخت اقدام او فرد

از این فقره اگر سر بفر قدین کشم || کم است گرفتد و شل سرم باید جای

ایضا اشارتست الی ان منتهی معراجهم الی النبی علیه الصلوة و السلام و منتهی معراجهم صلوات الله علیه و السلام الی الله سبحانه و تعالی و العظم الاثر ان علیه الصلوة و السلام انشی علی الله سبحانه فی الابتداء بقوله التحیات لله انحر و المؤمنون امر و بالصلوة علیه التحیات و التسلیحات فی منتهیها هم بعضه فواید که حضرت مجدد الف ثانی از والد خود حضرت محمد و م رضی الله تعالی عنه بیان نموده اند تحریر می یابد از زبان والد می فرمودند که یکبار شیخ جلال الدین پیش شیخ رکن الدین رفته بود و خدمت شیخ رکن الدین آن کلام صواب تعریف که عارف از روایت و مشاهده او سبجانه درین نشاء بچشم سر و چه بچشم سر جزایقان بهره ندارد و در میان نهاد شیخ جلال الدین گفت این سخن مبنی بر ستر اسرار است اما این توجیه شیخ رکن الدین را خاطر نشین نشد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه می فرمودند که من از خدمت والد پرسیدم که آخر شما و شیخ رکن الدین آنرا چگونه توفیق دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالها بسیار گزشتنه بخاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد و یمن یقین است پس چنانکه هر کس را بخود می باشد چه بود اثببت میطلب و مشاهده مغایرت می خواهد منتهی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکاتیب قدسی آیات خویش نگارش فرموده اند که از والد بزرگوار خود رحمة الله علیه شنیدم که اکثر از گروههای معتاد و دولت که بضلالت رفته اند و راه راست گم کرده و مشاء آن دخول در طریقه صوفیه است

فرمایند

تعیین

که کار را با بنجام نارسانیده غلطها کرده اند و بفضالت رفته منها هم حضرت مجتهد
الف ثانی در مکتوبه بقلم مبارک می آید که حضرت الدبزرگوار قدس سره فرمودند
که در علم سلوک ساله دیده ام که آن بنجا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال
نمودن و حد وسط نگاه داشتن در وصول مطلوب کافی است و باین مراعات هم ضیاع
بذکر و فکر نیست خدمت مولانا با ششم قدس سره در کتاب خود می نویسد که فقیر خود
از زبان حضرت مخدوم مزادهای عالی و عین بزرگوار ایشان شنیده ام که روزی یکی
از مخلصان حضرت مخدوم بحجره افول و زاویه خمول ایشان درآمده می بیند که آن
جناب مقتول و مقطوع افتاده اند آن مخلص نوحه کنان و خاک بر سر پیران بیرون آید
و بگوید ان را خبر کرده چون آن هر دو یار بان حمره شدند خدمت ایشان را حی و سالم دیدند
و جالس و مراقب یافتند حیران شده سر در قدم مبارک ایشان گذاشتند پس
حضرت مخدوم بآنها فرمودند که تا بحیات اینجهان با شیم فشامی ستر نکنید بآنها
از ستر آن پرسیدند فرمودند که بیان را در پیرامون آن راه نیست و لیکن بزبان
حال این ابیات عارف رومی قدس سره العزیز مترنم ساختند غزل

غرق در یایم مارا موج دریا می کشد
عاشقان دوست اہم عشق می کشد
خفیه صد جان بیدار پیدا پید میکند
زانکہ منکر خویش را چشم و صفرا می کشد

دشمن خویشم ای یاران که مارا می کشد
نیست غزرا بیل را بر عاشقان او را
تنگان نعره زنان یا لیت قوم یعلون
بس کنم چون من بگویم ستر قتل عاشقان

چون زبان قلم بحرف شهادت کبری گویا شد اکنون جای آن است که بیان ذکر
موت صغرانمایم چون حضرت مخدوم رحمۃ اللہ علیہ حمازہ حیات را بدر و ازہ سنبن
ثمانین رسانیده و بزبان نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ابناؤا آن عتقاء اللہ اند نفس نفیس
ایشان ندای ارجی را شنیده اجابت فرمود کان ذلک فی السابع عشر و

سبع بعد الالف رضی اللہ تعالیٰ عنہ در بیرون شهر سرمنہ لاقول گروہی از شهر مذکورجا
شمال آسودند تاریخ وصال ایشان را چنین یافته نظم نموده اند رباعی

آن شیخ که بود اعلم اندر هر فن	حاشا گهری سرازل رامدن
چون شیخ زمانه بود در علم و سل	تاریخ وصال آن بگو شیخ زمن

از خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ می آرند که ایشان فرمودند که زمان احتضار
والد بزرگوار خود حاضر بودم در آن سکرات ناگاہ بزبان مبارک راندند که سخن همان است
که شیخ بزرگوار فرمود و گمانم آن شد که مراد ایشان حضرت شیخ محی الدین بن عربی
باشد باستفهام معروض داشتیم که شیخ ابن عربی فرمودند نه شیخ ما شیخ عبد القدوس
گفتم آن کلام کدام است فرمودند آن سخن اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق
است اما کسوت کونی خاک در چشم محبوبان می افکند و دور و محبوب میدارد و بعد از آن محرو
داشتیم که مرابا مری دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند که ترا بر همین سخن وصیت
میکنم و هم از خدمت ایشان می آرند که چون بارها والد ما را بزبان مبارک می گذشت که
محبت اہل بیت حضرت خاتمیت علیہم الصلوٰۃ والتحیۃ را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلی
عظیم است هنگام ترغیب ایشان من آن را فریاد ایشان دادم فرمودند الحمد لله
والمننته کہ سرشار آن محبت ایم و غرق آن دریائے نعمت فرد

الہی بحق بنی فاطمہ کہ بر قول ایمان کنی خاتمه

خدمت حضرت مخدوم مطابق شیخ خود حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی رحم
ہفت پسر داشتند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی قرند چهارم اند
مرکز آن دائرہ خدمت حضرت مولانا ہاشم علیہ الرحمۃ در اینجا رمز بیان فرمود
اند کہ آن حضرت رابع آمد کہ در مراتب حساب مرتبہ رابع مرتبہ الف است و
خدمت آن حضرت مجدد الف اند و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند و نور

شمس کہ از انوار دیگر کواکب اعظم والنور است جای او فلک رابعہ آمد و برادران ایشان ہمہ فاضل و صلح و بالنسبت بودند یکی از اخوان حضرت مجدد الف ثانی شیخ شاہ محمد نوزده سال از ایشان بزرگتر بودند تربیت از والد ماجد تحصیل یافته از علم ظاہر و نسبت باطن پدر بزرگوار حفظ وافر گرفته و از زبان حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ می آید کہ از زبان والد خود قدس سرہ شنیدم کہ بارہا فرمودی کہ شاہ محمد در قال و حال تمیز رشید ما است خدمت و در عنقوان جوانی در حیات والد شریف خود رحلت نمود رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعۃ و از حضرت مجدد الف ثانی روح اللہ روحہ الغریز می آید کہ فرمودند کہ در وقت اختصار این برادر حاضر بودند ناگاہ تبسمی کرد و موجب آن پرسیدم گفت حقیقۃ محمد علیہ و علیٰ لہ الصلوٰۃ والسلام بر من منکشف شد و مشاہد آنم الحمد للہ علی الاحسان دیگر از برادران ایشان شیخ محمد مسعود بود کہ بعد از والد تلقین ذکر از خدمت حضرت خواجہ بزرگ نیر یافته و مستفیض گردید و دیگر از برادران ایشان شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مود و دکنہ در مکاتیب قدسی آیات بنام مومی الیہا مکاتیب متعدیہ وارد شدہ از آن جملہ این مکتوب بشیخ مود و نوشته اند در آنوقت کہ بجهت تحصیل مایحتاج دنیوی بار بار غنا رجوع نمود مکتوب شریف ای برادر وفقنا اللہ سبحانہ وایاک فرصت حساب بسیار قلیل و عذاب ابدی متفرع بر آن حیف باشد اگر کسی این فرصت را در تحصیل امور لا طائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلد گردد و آہ برادر مردم از اطراف و جوانب در رنگ مود و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را ناشناختہ در طلب دنیای دنیہ بذوق می دویید و لبشوق خواہان حصول آیند الحیاء شعبۃ من الایمان حدیث نبوی است علیہ

من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها ای برادرین نوع اجتماع
 اهل الله و این قسم جمعیت شد و فی الله که امروز در سرهند میسر است اگر گو عالم گردید
 معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید و شمه ازان ماجر حاصل کنید و شما
 انجمن دولت رامنت از دست و اوید و از جواهر نفیس بخور و مویز در رنگ
 طفلان اکتفا نمودید مصیبت عدالت با هزار شرمست با و ای برادر زمان وقت
 دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع بر پانگزارند آن زمان علاج چیست
 و تدارک آن بچه بود تلافی بچه چیز حاصل آید غلط کرده اید و خطا فهمیده اید بقیه با
 چوب شیرین مفتون نشوید و لباس های نفیس و فریب فریب نخورید که تاج آن
 غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضای اهل
 و عیال خود را در بلا انداختن و خستیا عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیشی
 و راست حق سبحانه و تعالی عقل و با و متنبه کناد آئی برادر و دنیا که در
 بیوفائی مثل است و اهل دنیا که در دناوت و خست مشهور حیف باشد که کسی عمر
 گرامی خود را در پری بی وفا و خیس صرف نماید و صاعلة الرسول الا البلاغ

تذکره رابعه زبانه ذکر ولادت صوفی جناب حضرت محمد الفاضل رضی الله عنه

منقول است که حضرت مخدوم علیه الرحمة که والد ایشان اند چون همواره
 سیاحت و انقطاع میل داشتند و بهما بخت میگذاشتند که اکثر و بلدان و
 بقاع غربت بسر می بردند چنانکه در ذکر ایشان رمزی ازان گذشته چند گاه
 در سکندره که قریب پاتاوه است از قصبات مشهوره هندوستان بطریق
 نشر علوم شرعی و ادائی عبادات سنیہ اقامت داشتند چون انوار صلاح
 و آثار معرفت و ذکا بر جبین مبین ایشان لایح و لامع بود روزی عورتی از

ایمان آن بلد مبارکہ در صلاح و خدا طلبی از مشہورات اشراف آن یار بود و بفرست
صادقہ کہ متصف بود بحکم اتقوا فیہ است المؤمنین بمشاہدہ کمال ایشان کہ ظاہر از
احوال ایشان بود و التماسی نمود کہ من در کنار تربیت خود خواہری دارم کہ از کار
جواہر عفت در صدف عصمت است میخواہم کہ در جہالہ عقد شما منتظم گردم
و امید دارم کہ این التماس پذیرائی قبول افتد چون علالت تفرید و ذوق تجرید
بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال بقبول لب کشاوند و عذر خوشنند
چون التماس باہتمام پیوست و موافق تقدیر و رضا خداوندی بود بر منصب قبول
رسیدہ اورا در عقد خود منتظم ساختند و چند گاہ آن جالس بر و ند چنان مشہور است
کہ آن عقیقہ از مردم ترین کہ قوم مشہور اند در افاغنه بودہ و العلم عند اللہ
ایزد تعالی و تقدس از برکت نیکو گمانے و خجستہ نیتی این مخدرہ آسمان عصمت
جواہر اورا مطلع بیضا و صدف دیکتا گردانید یعنی چون حضرت مجد و الف ثانی
رضی اللہ تعالی عنہ بزرگے را از ان عقیقہ بظہور آورد این قصہ شہامت تمام دارد
بقصہ حضرت ثابت و الد امام امام ابیحیفہ کو فی رضی اللہ عنہ کہ بزرگے از اتقیای
کوتمہ بملاحظہ کثرت و سع و تقوی ایشان صبیہ طاہرہ خود را بعقد وے در آورد
چنانچہ در کتب مسطور است حق سبحانہ آنجا بمن گمان نیک او ثمرہ چون سراج
الامنا امام الامتہ رضی اللہ عنہ بود آورد و اینجا بعنایات او تعالی چون
این قطب ربانی مجد و الف ثانی رضی اللہ عنہ ظہور یافت طلوع این آفتاب ولایت
و ولادت این اختر برج ہدایت در حدود ۹۷۰۰ ہجری و سبعین و تسعمائے وقوع یافتہ

بیت	از ہے دولت مادر روزگار	کہ پوری چو تو پرورد در کنار
کہ کلمہ خاشعہ بیان آن سال سعادت اقبال مینماید تولید ایشان واقع و شہر سرمنڈ		
بیت	سرمنڈ لگو کہ رشک طور است	خار و خس او ہمہ ز نور است

آن

خاشعہ
۹۷۰۰

آن بلد دشریفه از اماکن مشهوره بلدان هندوستان است و مرکز آن کشور بکیت نشان
 و رایام طفولیت هر که ایشان را می دید (کرمیه) یگاد زیتها یضیی و لو کم تمسنه
 نادر زبان حال قال می کشود خدمت شاه کمال قادری که ذکر شرفش گذشت انطا خاصه
 و در حق ایشان مرعی میداشتند گویند که در ایام کودکی خدمت ایشان را ضعف قوی رو
 داده و معامله بیاس کشید چنانکه والد ماجد ایشان از غایت بی آرامی ایشان بر کنار کشید خدمت
 شاه کمال برده التماس و عامی صحت ایشان نمود خدمت شاه بخدمت شورش تمام زبان مبارک اند که خاص
 جمع دارند که این طفل عمر دراز خواهد یافت عالم و عامل عارف کامل خواهد شد نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بولد
 ایشان ح انفاس بشارت اساس و در حق ایشان فرموده خدمت ایشان در سن هفت
 هشت ساله بودند که مشیخ کمال از این جهان انتقال نموده و علیه مبارک
 شیخ را که اهو بیاد و هشتند مشهور است که روزی در ایام طفولیت الد ماجد ایشان
 حضرت شاه کمال را همان دشتند ایشان را برداشته بخدمت شیخ آوردند تا شیخ
 التفات و عا در حق ایشان نماید حضرت شیخ ایشان را در بغل خود گرفته انگشت مبارک را
 در دمان ایشان گذشتند ایشان در گریه شدند حضرت شیخ بدست چپ دشتند
 در آن آثار بدعت بود حضرت شیخ تبسم فرموده آن شی را از دست مبارک دور کردند
 فی الحال ایشان انگشت را چو شیه ند خدمت شیخ فرمودند که بابا بس قدے برای اولاد
 ما گذار و روی بحضرت منج و م کرده فرمودند که این طفل تو بسیار شرع و ملتزم سنت
 خواهد بود و سخن حق را هرگز و آلودار نخواهد شد دیدی که ما را نیز دلالت بانداختن آن شی
 بدعت نموده جزا اله سببمانه عنا خیر الجزا نیست ما را تمام کشید الا قدر
 برای اولاد ما گذاشت :

لے مراد از شی که بدست مبارک شیخ کمال موصوف بود انگشتی طلا بود که در شرع لبس آن ممنوع
 است بکذا فی الرسائل المتصلة علی مناقب المجدوتیه ۱۲ ع چو شیدن در لنت کلمات بلوچی یکیدن را گویند ۱۲

تذکره خامس در ذکر شدن ایشان بدیرستان و رسیدن
ایشان بکمال علوم عقلیه و نقلیه رضی الله تعالی عنه

باجمله چون سن مبارک ایشان لائق بدرس شد والد ماجد ایشان اول خدمت
ایشان را بحفظ قرآن شریف مشغول نمودند و در اندک مدت از حفظ فارغ شده
به تحصیل علوم پرداختند از خدمت والد ماجد خود اکثر علوم را حاصل نمودند توجه چند
روز به فتح کلی و ملکه شنائی بایشان رویداد چنانچه عبارات دقیقه را حلها
و تحقیق فرمودند و بر بعضی مواضع کتب دقیقه عبارات و لکش کشا و مشکلات
را تحریر فرمودند و بعضی علوم را از نزد علمای کبار آن روزگار نیز حاصل نمودند
بعده بیال کوٹ رفته بنزد محقق مدق مولانا کمال کشمیری رحمه الله علیه که از
فحول دانش و ران متوسع بوده و از باطن نیز صاحب نسبت قوی و استناد موقوف
عبدالحکیم سیالکوٹی علیه الرحمة بوده بعضی کتب متداوله معقول را خوانده
و بعضی کتب احادیث بترجیح یعقوب کشمیری علیه الرحمة گذارانیده و خدا مستشیر
یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم قطب مکرم شیخ حسین خوارزمی
کبروی قدس سرها بوده و در حرین شریفین زاد هما الله ثرنا و تعظیما
در نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز خدمت ایشان بعد از جلوس
ارشاد و اجازت تفسیر و آحادی را با جمیع مؤلفاتش چون بیط و وسیط و اسباب نزول
و نیز تفسیر قاضی بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون تلامذات و منهاج الاصول و غایه
القصوی و غیرها و صحیح امام بخاری با جمیع مؤلفاتش چون تلامذات و آداب مفروده
و افعال العباد و تالیف و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمایل ترمذی و جامع صغیر سیوطی
و قصیده عبودیه شیخ ابوسعید بوسیدی و نیز روایت حدیث مسلسل را که ذکر شود مع الاسناد از

عالم ربانی قاضی بهلول بدخشان رحمة الله تعالى علیه که از مخلصین و مریدین ایشان
بوده یافته بودند و قاضی مذکور را جازت این کتب مذکوره را بآن حدیث مسلسل از شیخ
معظم عبد الرحمن بن فهد داشته که او و آبائی او در بلاد معظمه عرب از کتب محدثین
بووده اند و خانه ایشان اباعن جد بیت الحدیث بود چون بیان اسناد همه کتب مذکوره
بتطویل می انجامد از آن اسناد و اجازت مشکوٰۃ را با سند آن حدیث بتحریری آورد
امّا الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن بن فهد سمعته
من لفظ سیدی ووالدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد و من لفظ سیدی
وعنی حافظ جارا لله بن فهد و هو اول حدیث سمعته منهما قال احد ثنا به والدنا
الحافظ عزیز الدین عبد العزیز بن فهد و هو اول حدیث سمعنا منه قال
حدثنی برجدی الحافظ الرجل تقی الدین ابن محمد بن فهد الهاشمی العلوی
و هو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به جمع من المشائخ الاعلام
اجلهم العلامة تبرهان الدین الانباسی سماعاً من لفظه و قاضی الحاجات
ابو الحامد الطبری بقراقی علیه بحر مشرف مکة و هو اول حدیث
سمعته منها قال اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المبرک
وقال الانباسی و هو اول حدیث سمعته منه و قال المطری و هو اول
حدیث روئته عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف البحرانی
و هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی
و هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعید اسماعیل
بن ابی صالح النیشاپوری و هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا
ابو صالح احمد بن عبد الملك المؤذن و هو اول حدیث سمعته منه
قال حدثنا ابو طاهر محمد بن فحش الزیادی و هو اول حدیث سمعته منه

قَالَ حَدَّثَنَا بِهِ ابُو الْحَاكِمِ أَحْمَدُ الْبَزَارِيُّ وَهُوَ أَوَّلُ حَدِيثٍ سَمِعْتُهُ مِنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
 بِهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ بَشِيرٍ بْنُ الْحَكَمِ الْعَبْدَرِيُّ وَهُوَ أَوَّلُ حَدِيثٍ سَمِعْتُهُ مِنْهُ
 قَالَ حَدَّثَنَا بِهِ سُفْيَانُ عَمْرَوْنِ دِينَارٍ عَنْ أَبِي قَابُوسٍ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجْمٍ
 بْنِ الْعَاصِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا أَرْسَلَ
 اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 أَرْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُمُ مِنَ السَّمَاءِ وَأَمَّا اسْنَادُ مَشْكُوتِ الْمَصَانِعِ
 كَمَا بَيَّتْ نَسَبُ بَدِيعِ كُتُبِ مَسْطُورِهِ مُتَدَاوِلٌ وَمَشْهُورٌ وَبِاجَابَتِ اسْنَادٍ مُحْتَاجٍ
 تَرَاوُجٍ كُتُبٍ وَحَدِيثٍ وَسَائِلُ اسْنَادٍ بِمُؤَلَّفَتِهِ كَمُتَرَاوُجٍ وَسَائِلُ كُتُبٍ بِمُتَرَاوُجٍ
 كَمَا ذَكَرْتُمْ يَابَدَارُ حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ الْفَاتِي قَدْ سَمِعْتُهُ تَأْشِيحَ عَزِيزِ الدِّينِ رَحِمَهُ
 اللَّهُ بِهَذَا سَنَدٍ اسْتَدْرَاجٍ كَمَا فِي حَدِيثِ كُتُبِهِ مَحْرُوكِشْتِ يَكُنْ شَيْخُ عَزِيزِ الدِّينِ
 بْنِ فَهْدٍ مَشْكُوتِ رَأْسِهِ مِنْ شَيْخِ تَقِيِّ الدِّينِ بْنِ فَهْدٍ الْهَاشِمِيِّ أَجَازَتِ دَارُ وَدُورِهِمْ
 شَيْخُ الْإِسْلَامِ ابْنُ حَجَرٍ الْعَسْقَلَانِيُّ رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى قَالَ الشَّيْخُ تَقِيُّ الدِّينِ
 أَخْبَرَنَا بِهِ عَلِيًّا الشَّيْخُ أَمَّا شَرَفُ الدِّينِ عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنِ عَبْدِ الْكَلِيمِ الْبُخَارِيُّ
 أَخْبَرَنَا بِهِ الْعَلَامَةُ أَمَّا الدِّينُ عَلِيُّ بْنُ مَبَارَكٍ شَاهُ الصَّدِيقِ السَّاجِي
 الْمَعْرُوفُ بِخَوَاجِرِهِ وَقَالَ الشَّيْخُ الْإِسْلَامُ ابْنُ حَجَرٍ أَخْبَرَنَا بِهِ الْعَلَامَةُ الْقَوِيُّ
 قَاضِي الْأَقْضِيَةِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَعْقُوبَ الْفِيرَوِزِي أَبَا دِي الشَّيْخِ
 الصَّدِيقِ الشَّافِعِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا بِهِ الْحَافِظُ جَلَالُ الدِّينِ حُسَيْنُ
 أَخْبَرَنَا بِهِ مُؤَلَّفُهُ نَاصِرُ السُّنَنِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
 الْخَطِيبُ التَّبْرِيزِيُّ قَالَ السَّاجِي قُرَّةٌ وَاجَازَةٌ وَقَالَ الْآخَرُ
 إِذْ نَا فِقْطُ بَعْدَ إِخْذِ ابْنِ أَجَازَتِ إِيْشَانِ فَرَمُودِهِ أَنْدَكُ مَحْسُوسٌ كَرَوِيْدُكَ مُرَادُ خُلْدٍ
 طَبِيقَةُ مَحْمُودِيْنَ كَرُونْدُ وَخَدْمَتِ إِيْشَانِ بَهْرَزَنْدَانِ كَرَامِيْ خُودِ وَخَوَاجِرِ مُحَمَّدِ هَاشِمِ

کشتی پختنانی این همه اجازات داده اند رضی الله عنهم اجمعین چون خدمت ایشان
 از استفاده علوم منقول و معقول و فروع و اصول فارغ شدند رخت بپوشیدند
 افاده کشیدند و مدت ها طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور گردانیدند و بعضی سائل
 شریفه بتاری و فارسی در غایت بلاغت و فصاحت تصنیف فرمودند که از آن جمله است
 رساله رد شیعه می آرند که در آن وقت ابو الفضل مرجع فضلمای بوده لاچار
 خدمت ایشان نیز گاهی به مجلس اومی شدند و وی بر وفور فضائل کثیره ایشان
 اطلاع یافته تعظیم های و رعایت های نمود و در آن وقت ایشان در مجلس فضلا بنوشت
 بودند و وی زبان تو میف فلاسفه کشف کرده و علوم ایشان را بسیار ستوده آن قدر بمبالغه
 نمود که عادت میشد بتو همین علماء دین جمله علما حاضر مجلس از هیبت و شوکت او ملاحظه
 نموده خاموش بودند و یارائی لب کشودن نداشتند ایشان از جنون اسلام تحمل نمودند
 و فرمودند که امام غزالی قدس سره در رساله المتفذ عن الضلال بزرگاشته
 است که از علومی که فلاسفه خود را وضع آن میدانند آنچه بکاری آید چون الهیات و حکمت
 و نجوم و هیئت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سرقة نموده اند آنچه
 زاوه طبع ایشان است چون ریاضی و امثال آن بچه کار دین می آید ابو الفضل
 شنیده متغیر گشت و گفت غزالی نامعقول گفته حضرت ایشان نیز از استماع این حرف
 متغیر شده فرمودند اگر ذوق صحبت باهل علم داری از این حرفهای نامعقول دور
 از اوب زبان بدار و از مجلس برخاستند و رفتند چند روز به مجلس حاضر
 نشدند تا او معذرت خواسته بعد تمام طلب نمود و نیز در روزهای که علمای
 بمجلس فیضی برادر او برای اعانت تفسیر او که بحروف بی نقط می کرد حاضر میشدند
 رفته اند چون ایشان را دید خوش شده گفت خوب رسیدید موضوعی از تفسیر
 پیش آمده که آن را بحروف غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن مستعسر شده من بسیار غم خورم

اما عبارت دل خواه بدست نیا مد خدمت ایشان با آنکه تحریر عبارات بی نقط
نور زیده بودند و رساعت مطالب کثیره در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی و علمای
مجلس در حیرت رفتند و همه بکمال فضیلت ایشان قائل شدند. عرض از نوشتن
این حکایات آنکه آثار حمیت و غیرت ایشان در ایام قبل از ارشاد بر مردم
فضلا، آن وقت مستولی بود و همه بفضائل ایشان قائل و منتقاد الله هم
لَا تَحْرِمْ مَنَا أَجْرَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

تذکره سادس از بختیاری در ذکر توجہ حضرت مجدد الف
بجسب نسبت باطنی و سلوک نمودن ایشان

می آرند که چون خدمت ایشان در علوم ظاهری مرتبه کمال حاصل نمودند
و در آن وقت کسی را یارای مقاومت و مباحثه با ایشان نماند و طلاب ایشان
نیز بدرجات فضیلت ممتاز شده میل خاطر عالی بجسب سلوک باطنی آمد و
در آن آوان ایشان را جهت بعضی مہمی اراده سفر آگره شد و بدان طرف
تشریف فرما شدند و مدت مدید آنجا اقامت ورزیدند و الدما جرایشان از
کمال محبت که نسبت بایشان در سائر فرزندان داشتند از مفارقت ایشان
بے آرام شده توجہ باگره فرمودند و بملاقات ایشان رسیدند و تله حاصل
نمودند یکی از فضلا می آن دیار از آمدن حضرت مجدد و مطلع شده بزیارت
ایشان آمد بعد از ملاقات کثیر الاوقات عرض نمود که باعث باین توجہ ایشان را
چم بود فرمودند که شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمه و تبر چون و
را بنابر بعضی ضروریات نرو ما آمدن پیشتر نمود ما آمدیم مصر ع

یوسف نرو و بکنعان یعقوب برون آید

فیه الجملة ایشان بوالد ماجد خود بوطن مراجعت نمودند مصداق این فرد بیت

یار در خانه و ماگرد جهان می گردیم آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم

الزام خدمت و صحبت والد بزرگوار خود نمودند و مکی در اقتباس انوار باطنی ایشان شدند و نسبت
عالیه و فوائد متعالیه نصیب روزگار ایشان آمد و بدرجات کمال و اکمال رسیدند از
خدمت والد خود ارشاد و طریقه عالیه حضرات قادیه و چشتیه رضی الله
عن اهلها حاصل کردند و از توجه حضرت مخدوم مراتب کمال بدیشان
رسید چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند از انجمله است آنکه
در فقره نخستین از رساله مبدا و معاد نوشته اند که این درویش را باین نسبت فرویت
اند پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار او را از عزیزه که جذبه قوی داشتند
و بخوارق مشهور بودند بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادات نافله
خصوصاً ادائی صلوٰۃ مددی از پدر روی است و پدر بزرگوار او را این سعاوت از شیخ
خود که در سلسله چشتیه بودند حاصل شده بود و انتهی کلامه الشریف المعالی مراد ایشان
از ان عزیز کثیر البخره و الخوارق خدمت شیخ کمال قادی است که ذکر شده
و از عزیز دیگر که در سلسله چشتیه فرمودند شیخ عبد القدوس مذ بود رحمة الله سبحانه
اند و خدمت ایشان بیواسطه والد خود نیز از انظار کثیر الآثار حضرت شاه کمال کما حق
بهره نسبت قادی یافته بودند چنانچه می آرند که بعد از رسیدن ایشان بخدمت حضرت
خواجہ پیرنگ اخذ طریقه نقشبندیہ فرمودند و در مراقبه یاران نشسته بودند که خدمت شاه سکندریه حضرت شاه کمال
بو قدس سرما آمده خرقه حضرت شاه کمال که از طریقه قادری و شتند بر پوش حضرتی الفتانی انداختند
خدمت ایشان چشم کشا شد و دیدند شاه خرقه مبارک بر پوش خود افتاده بتواضع بخدمت بر خاسته
نمودند شاه مذکور فرمودند که چند مرتبه حضرت جد شریف خود را در معامله میدیدم که میفرمودند
که خرقه ما را بفلان بر که مراد حضرت شما باشد اما مرا خرقه مبارک را بر آوردن

خصوصاً بکسی دادن و شنوا بود از این امر قاعد نبود و لیکن چون بتناکید ما موشدم ناچار آتش
 امر نمودم خدمت حضرت مجدد الف ثانی آن خرقه را پوشیده بحرم سر
 مبارک تشریف بردند و بعد از مدت بیرون آمدند و بحرمان اسرار فرمودند که بعد از پوشیدن
 خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده و آن اینست که چون خرقه را
 پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر الجیلانی رضه
 الله تعالی را دیدم که با خلفائی که با خود تا حضرت شاه کمال رح حاضر شدند
 حضرت غوث ربانی دل مراد تصرف خود در آور و دو به انوار و اسرار نسبت
 خاصه منور گردانید و من غرق بحج آن انوار و اسرار و احوال گشتم و در غواصی آن یادم
 چون چند ساعت بر این معامله برفت هم در غلبات آن احوال ناگاه بروم خطور نمود
 که تو مرایی اکابر نقشبندیه بودی و ملاک امر تو نسبت های آن بزرگان بود اکنون صورت
 دیگر گرفت بجزو این خطور دیدم که مشایخ سلسله علییه نقشبندیه از خواججهان
 خواججه عبد الخالق تا حضرت شیخه حضرت خواججه باقی بالله قدس اسرارهم
 در رسیدند و بر کار من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند که این مر
 است و از تربیت مابند و قبح حال و کمال رسیده شمار با وجه و خل است اکابر قادریه
 گفتند در طفولیت ما را با و نظری بوده و چاشنی از خوان نعمت ما بوده اکنون نیز خرقه ما پوشیده حبت

از بهر آن چون جمع چون گل گرفته جنگ با پروانه ببل

در این مباحثه بودند که جماعت از مشایخ کبرویه و پشتیه در رسیدند و در مشارکت کلمات
 نمودند بعد از آن حظ و انعم و نصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود و در یافتن لاجرم
 خدمت ایشان از سلاسل دیگر نیز می گرفتند و شجره آن مشایخ میدادند کلاه و
 دامنه نیز و اگر طالبی از سلاسل دیگر ذکر طلب نمود و تعلمش میکرد و به نسبت آن تا
 تربیت میکرد و روزی یکی از طالبان صادق از ایشان ذوق نسبت شریفه علیه قاور

نمود ایشان فرمودند به صحبت حاضر میشده باش آن طالب حاضر میشد خدمت ایشان
 خود را به نسبت آن اکابر دشته افاضه احوال برو می فرمودند چون دوسه ایام برین گذشت
 اصحابی که ریزه چینان خوان بهرمت نقشبندیه بودند و احوال خود بستگی یافتند یکی از ایشان را تنگ
 شده عرض حال نمود که دوسه روز است که قبض در احوال خود می بینم باعث آن ندانم که چه تقصیر
 رفت است دیگری نیز مثل آن معروض داشت خدمت ایشان بسم نمودند و فرمودند که
 هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل ستر این بستگی آنست که شما از ما اقتباس انوار نسبت
 اکابر نقشبندیه می نمایند و ما خود را در این دوسه روز بهبه افاضه طالبی از طالبان نسبت علیه
 قادریه ضایر آن نسبت میداریم و در هیچ تقاضای او کثوره ایم ناچار شمار با آن مناسب نیست
 معطل مانده اید و متخلل گشته چون ما به نسبت خواجگان جمیع نمایم بستگی شما بکشتاید همچنان شد
 که فرموده بودند و نیز چنانکه گذشت نسبت حشمتیه از والد خود یافته بودند اما از راه تقوی الترام
 متابعت سنت مصطفی صلوات الله علیه آله از سر و دو تو اجد و غیره که مرسوم این سلسله علیه است
 احترام می فرمودند هر چند خاطر عاظر ایشان مایل بسفر حجاز بوده اما از جهت رعایت خدمت والد
 خود و اخذ فیوضات ایشان جا نمی رفتند می آمدند در آن ایام وقتی ایشان را ضعف قوی و بد
 والد مخدوم زادگان و گانه نماز حاجت گذارده متوجه قبله شده بگریه زاری افتاد در آن اثنا
 بخواب رفت میبیند که قائمی میگویی که خاطر جمع دار که ما را باین مرد کای عظیم فرستاده است
 که هنوز از هزار یکی بظهور نیامده لاجرم خدمت ایشان بزودی از آن بیماری شفا یافتند
 بعد از چند گاه از آن بخدمت خواجه بیزنگ شدند و آن علم اتم را باحوال اکمل هم آغوش گردانیدند
 و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و اکمال جمع ساختند تا در زمان خود قطب دوران پناه
 جهانیان شدند در فصل الخطاب خدمت خواجه محمد پارسا رضی الله عنه می نویسند و کذ لک
 و غیر محققین در معنی این آیه بخشی الله من عباده العلماء که علامه گروه اند بعضی بعلوم
 عالم اند بعضی بعلوم باطن برخی بعلوم باطن هم بعلوم ظاهر و قسم ثالث پس نادر بود اگر در هر قرنی

یکی هم باشد برکت او به مشرق و مغرب رسد قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت او باشند
 انتهی کلامه الشریف چون ذکر حضرات قادری در اینجا شده لازم آمد که شمه از جناب حضرت
 غوث الثقلین کریم الطرفین قطب الخافقین قیوم الفتنین حضرت مناه سید
 عبد القادر الجیلانی الحنبلی الشافعی رضی الله تعالی عنہ مذکور سازم و آنرا نمک
 این خوان و کل سرسبد این بستان نایم اللهم افغننا به واصلنا بکمال العبودیة
 بحرمته امین یا رب العلمین :-

تذکره سابعه از تختی در ذکر بعضی احوال حضرت محبوب
 سبحانی قطب بانی غوث الثقلین کریم الطرفین شیخ البحرین الانس
 جناب سید عبد القادر الجیلانی الحنبلی الشافعی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است علوی بوده و حسنی و آن جانب در نیره شیخ ابو عبد الله صومعی است
 نام مادر ایشان ام الخیر امه الجبار فاطمه بنت شیخ عبد الله صومعی وی گفته است
 که چون فرزند من عبد القادر متولد شد هرگز در روز رمضان شیر نخورد و بجبار هلال رمضان
 جهت ابر پوشیده شد از مادر جناب وی پرسیدند فرمود امر و ز عبد القادر شیر نخورده است
 آخر معلوم شد که آن روز از رمضان بوده است و لادت کثیر السعادت ایشان در ۲۷
 اصدی و سبعین و اربعه بوده است و وفات مبارک ایشان در ۲۷ اصدی و ستین و
 خمسمایه ایشان فرموده اند که خورد بودم روز عرفه بصره بیرون میرفتم دنبال گاوی گرفتم جهت
 حراست آن گاوی را پس کرد و گفت یا عبد القادر ما لهذا خلقت و با هذا احرقت
 تبریدم و باز گشتم و بر بام سم خود بر آمدم حاجیان را دیدم که در عرفات ایستاده بودند
 پیش ما در خود رفتم و گفتم مرا در کار خدا تعالی کن و اجازت ده که ببندم و بروم و بعد مشغول شوم

معشوق الهی
 عاشق
 ۵۶۲
 ۲۷۱
 ۹۱
 سنه ۱۰۷۱
 سنه ۱۰۷۱
 سنه ۱۰۷۱

وصاحبان رازیارت کم از من سبب آن داعیه را پرسیدند با وی گفتم بگریست و درخواست
 وشتاد وینار بیرون آورد که میراث پدر من مانده بود چهل دینار را برای برادر من گذاشت
 و چهل دینار را در زیر بغل من در جامه من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر صدق
 در جمیع احوال و توبه از من بیرون آمد و گفت ای فرزند برو که برای خدا متعالی از توبه بزرگ
 و تاقیاست روی ترا نخواهم دید من با قافله اندک بجانب بغداد توجه نمودم چون از همان
 بگذشتم شخصت سوار بیرون آمدند و قافله را بگرفتند و هیچ کس مرا تعرض نکرد ناگاه یکی از
 ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر چه داری گفتم چهل دینار گفتم کجا است گفتم در جامه
 من دوخته است در زیر بغل من گمان بردند که من گمراهی گفتم مرا بگذاشت و برفت و دیگر
 بمن رسید همان پرسید همان جواب شنید و تیر مرا بگذاشت و برفت و هر دو پیش مهتر ایشان
 بهم رسیدند آنچه از من شنیده بودند با وی گفتند مرا طلبید بر بالای تلی که اموال قافله رحمت
 میکردند پس گفت با خود چه داری گفتم چهل دینار در جامه من دوخته است در زیر بغل من
 فرمود تا جامه من بسکافتند و آنچه گفته بودم یافتند و گفت ترا چه بر این داشت که عتراف
 کردی گفتم والده من مرا عهد داده بر صدق و راستی و من در عهد و می خیانت نمی کنم پس مهتر
 ایشان بگریست و گفت چندین سال است که من در عهد پروردگار خود خیانت کرده ام
 و بدست من توبه کرده پس اصحاب وی گفتند که تو در قطع طریق مهتر با بودی اکنون در توبه هم
 مهتر باش همه بروست من توبه کردند و آنچه از قافله گرفته بودند باز دادند اول تا بان بر دست
 من ایشان بوده اند و خدمت ایشان در ثمانین و اربعه ماه به بغداد رسیدند و بجهت تمام تحصیل
 علوم مشغول شدند اول بقراءت قرآن بعد از آن بفقه و حدیث و علوم دینی پیش بزرگان که
 در آن زمان متعین بودند و باندک روزگار از اقران خود فائق شدند و از اهل آن زمان
 همیز گشتند و در ۵۲ سالحدی و عشرين و خمس مائت مجلس و عظمتها و خدمت
 ایشان از کرامات ظاهر و احوال و مقامات عالی بوده است خدمت حضرت مولوی جامی علیه الرحمة

ورفحات این ذکر نموده اند و نقل از امام یافعی ترمی آرند و فی تاریخ الامام الیافعی حمة الله علیه
 واما کراماته فمما رجعت عن الحصر وقل خبرنی من ادهرکت من اعلام الائمة
 ان کراماته تواترت اوقریب من التواتر و معلوم بالاتفاق انه لم یظهر
 ظهور کراماته لغیره من شیوخ الافاق خدمت ایشان میفرمودند که پانزده
 سال در یک برج بنشستم و با خدایتعالی عهد کرده بودم که نخورم تا نخورانند و لقمه در دهان
 من نهند و نیشامم تا مرا نیشامانند یکبار چهل روز هیچ نخوردم بعد از چهل روز شخصی
 آمد و قندے طعام آورد و بنهاد و برقت نزدیک بود که نفس من بر بالائی طعام افتد از بس
 گرسنگی گفتم والله که از عهدیکه با خدایتعالی بسته ام بزگروم شنیدم که در باطن من کسی
 فریادی کند با و از بلند میگوید الجوع الجوع ناگاه شیخ ابوسعید مخزومی قدس سره بمن
 بگذشت آواز شنید گفتم این آواز چیست ای عبد القادر گفتم این قندو
 اضطراب نفس است اما روح برقرار خود است و مشاهده خداوند خود گفتم
 بخانه ما بیا و برقت و من در نفس خود گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابو العباس
 خضر علیه السلام در آمد و گفت برخیز و پیش ابوسعید برو و رفتم دیدم که
 ابوسعید بر در خانه خود استاده است و انتظار می برد و گفتم ای عبد القادر آنچه من گفتم پس نبود
 که خضر انیز می بالست گفتم پس مرا بخانه در آورد و طعامی که همیا کرده بود و لقمه لقمه در دهان
 من نهاد و تا سیر شدم بعد از آن مرا خرقه پوشانید و صحبت و پیرانم گرفتم الشیخ ابو محمد
 عبد القادر بن ابی صالح بن عبد الله الجبلی لبس الخرقه من ید الشیخ
 ابوسعید المبارک بن علی المخزومی و هو لبسها من ید الشیخ ابی الحسن علی
 بن محمد بن یوسف القرشی له نکاری و هو لبسها من ید الشیخ ابو الفرح
 الطرطوسی و هو من ید الشیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد الغزیز ^{القمی}
 و هو من ید الشیخ ابی بکر الشبلی قدس الله تعالی ارواحهم و هم خدمت ایشان

و بر خاست

فرموده اند که وقتی در مناجات میبودم شخصی پیش آمد که وی را هرگز ندیده بودم گفت صحبت
 میخوای گفتم آری گفت بشرط آنکه مخالفت نکنی گفتم نکنم گفت اینجا بنشین تا من بیایم
 یک سال برنت پس باز آمد من همان جا بودم ساعتی نزدیک من بنشت و برنت
 و گفت از اینجا بروی تا من بیایم یکسال دیگر برنت پس باز آمد و با خود نان و شیر آورد
 گفت من خضرم مرا فرمودند که ما با تو طعام خورم آنرا بخور دیم گفت برخیز و بخدا و بر و بایم
 بنعدا و آمدیم مخفی نمائد که جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه راههای
 وصول را که بجناب قدس خداوندی جاشانه موصولند و راه فرموده اند را ای فرموده اند که
 بقرب نبوت تعلق دارد و راهی دیگر را اثبات نموده اند که بقرب ولایت تعلق دارد
 اول مخصوص با نبیا و صحابه و از سایر مؤمنین اقل قلیل را از ان راه باز فرموده اند و هر که را
 از ان راه بردند بے توسل و واسطه خواهد بود که حیلولیت یکی دیگر را نخواهد بود و راه دوم را که
 بقرب ولایت متعلق گفته اند آنجا حیلولیت را اصل عظیم داشته اند و آن راه را بعد از سرور عالم صلی
 الله علیه و آله و سلم مخصوص بجناب حضرت علی کرم الله وجهه الکریم داشته و بعد از ایشان ائمّه ثنا عشر را و ارث
 آنرا فرموده بعد از ایشان هر که را فیض وصول رسیده توسط ایشان بود یعنی دیگر را تسلیم آنرا
 بالاصالة شده و چون نوبت بجناب شیخ ابجی الانس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی محبوب
 سبحانی رضی الله تعالی عنه رسید آنرا مفوض بایشان شد تا او ام قیام ساعت آنرا را مفوض
 بایشان فرموده اند و خود را در آن راه نایب ایشان قرار داده اند و راه وصول حضرات
 نقشبندیّه غیره خال خالی را حتی که حضرت محمد موعود را از راه اولی فرموده اند خود را باصالت
 و بالذات نیز قابل آن راه اول قرار داده اند که بالاصالت است و تبعیت را آنجا احتیاج نیست
 اگر تفصیل این مدعا را خواسته باشند در مکتوب صد بیست و سیوم از جلد ثالث مکاتیب شریف
 که ختم آن جلد همان مکتوب قرار یافت مطالعه نمایند پس در او لیا کرام وجود شریف ایشان را
 شان عظیم است که اظهر من الشمس است الله الحمد و المنة که این فقیر هر چند از آباء از اولاد

حضرت مجدد الف ثانی ام آما از جانب اہمات نسبت غلامی بایشان دارم چہ والدہ والدہ و والدہ جد فقیر ہر دو از اولاد ایشان اند و آزان امید واری عظیم دارم بعیت

اگرچہ خود گلستان باغ و راغ نہ ام || ہزار شکر کہ فارغ از ان در باغ نہ ام ||

تذکرہ نامند از منتخبانے ذکر در یافت حضرت مجدد الف ثانی

شرف صحبت حضرت خواجہ بہرنگ را اخذ طریقہ علیہ نقشبندیہ مجددیہ

رضی اللہ تعالیٰ عنہم :-

مے آرند کہ خدمت ایشان را شوق طواف بیت اللہ و زیارت روضہ جناب سول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم ہمیشہ دامگیر بودہ از جهت پاس کبر سن والد بزرگوار خود رحمۃ اللہ علیہ آن داعیہ را در تعویق مے انداختند تا آنکہ در سبعمیاد بعد الالف والد ماجد ایشان از این دار پر ملال انتقال اختیار نمودند و سفر آخرت گزیدہ رحمتہ علیہ رحمتہ خدمت ایشان را چون موانع نماند در سنہ ثامن بعد الالف متوجہ سفر سعادت اثر شرب و بطحا شدند چون بدار الاولیاء دہلی رسیدند بمولانا حسن کشمیری کہ یکی از فضلا می آن وقت و آشنائی ایشان بود از قدم حضرت خواجہ بہرنگ علیہ الرحمۃ ایشانرا مطلع گردانید کہ بزرگے از طریقہ علیہ حضرات خواجگان درین بلدہ رسیدہ بسیار عزیز الوجود است صاحب کمال حال و قال اگر ایشان رفتہ ملاقات نمایند امید کہ حظ وافر نصیب وقت گردد چون خدمت ایشان از والد ماجد خود شوق دریافت اکابر طریقہ نقشبندیہ شنیدہ بودند و در دل مہارک ایشان نیز میل بود آن ولالت را موجب سعادت و نسبت بصحابت موسی الیہ بخدمت حضرت خواجہ شدند و خدمت خواجہ بہرنگ داشت تمام تعلق نمودند و از قصد ایشان پرسیدند ایشان عمر می کہ داشتند بعضی رسانیدند بآنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ نبود

که کسی را از طلب نفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود یا التزام محبت خود نمایند یا از مثل
این سفر مبارک بسکونت خانقاه معلی خود اشاره فرمایند اما از آنجا که نظر عالی بر استعداد و قابلیت
ایشان افتاد از عادات خویش تجاوز نموده فرمودند هر چند راه سفر مبارکی در پیش آید اما چند
روز میتوان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماهی یا هفته چه مانع باشد حسب الامر اختیار بودن
هفته نمودن و در آن هفته بملازمست ماه و هفته می رسیدند و دوروزی بر آن زمره
که آثارش و تصرف حضرت خواجہ در ایشان اثر کرده بر آن شدند که اخذ طریقه علیهم
شغل حاصل کرده و آنرا از راه قرار داده بسفر مبارک اثر روند بیست

|| بگیریم ز اور و این سراغ || || از شورابه اشک قرص داغ ||

آن را بحضرت خواجہ معروض داشتند خدمت ایشان بی آنکه امر باستخاره نمایند یا تاملی نمایند
چنانکه داب مبارک ایشان بوده نکرده مصرعہ از دوست یک اشاره انابستر ویدن
فی الفور بخلوت عالی بروی بزرگوار نمودند و توجہات عالیہ بکار بردند که ہمدراں بکفول حق
منزل ایشان بذکر خفیہ آشنا گردید و با ہم ذات گو باشد بیست

|| محبت دل تفتیده الفت بیشتر گیرد || || چراغی را کہ بر سر دود باشد زود تر گیرد ||

آرام و التذاذ و خلوت تمام روی نمود و یوما فیوما آناً تا ترقیات عالیہ و عروجات متعالیہ
بہ طہو پیوست تا دیدند آنچه دیدند و رسیدند بدانچه رسیدند بشوق طواف خانہ کعبہ میشدند و رایشای
این راه وصول بصاحب خانہ میسر شد حضرت خواجہ ایشان را در خلوت خواستہ راز می چندین
مدت کہ در دل داشتند در میان آور و ند کہ چون مرا حضرت مولانا بزرگ خواجہ امکانی قدس سرہ
امر نمودند کہ بہند و نشان شوتا این سلسلہ شریفہ را آنجا از تور واجی پدیدار شود فقیر خود را نشان
این معنی ندیدہ تو وضع نمودم امر باستخاره فرمودند و آن استخارہ دیدم کہ گویا طوطی بسر شاخ شسته
و مادر دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطی از سر شاخ آمدہ بر دست ما بنشیند ما را کشتایش باورین سفر
خواہد روی نمود و بجزو این خطور آن طوطی پرواز نموده آمدہ بر دست ما بنشیند با آب مان خود در

منقار و کریم و آن طوطی در دامن من شکر ریخت و زانے آن شب واقعه را بعضی حضرت مولانا خواجه
 قدس سره رسانیدم فرمودند که شمار ازود تیر متوجه هندوستان باید شد که طوطی جانور هند است و ^{هندوستان}
 از دامن شاعر بزی بوجود آید که عالمی از و منور گردد و تمیست که اکابر انتظار اومی بروند شمار اینرا ازو
 بهره رسد لاچار متوجه هندوستان شدم و بهر منزل جو بای آن طوطی می بودم چون بشهر سر رسید
 رسیدم در واقع نمودند که تو در جوار قطب فرود آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صبح
 آن شب بدریافت در ویشان و گوشت شینان آن بلده رفتم جماعت را دیدم که نه ایشانرا
 بر آن حلیه یافتند و نه آثار و علامت قطبیت از هیچ یک معانیه نمودم گفتم شاید کسی از اهل
 این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد از این به ظهور آید همان روز که شمار را دیدم هم
 حلیه شما موافق یافتیم و هم نشان آن قابلیت در شما مشهود گشت و نیز فرمودند که چون
 بنواحی سر رسیدیم دشت و صحرائی آنجا پر شعل دیدم که آن را نیز اشاره بمعانی
 شامی دانم با بجمه آنچه در دو و سه ماه بعنایت الله ازین تربیت خواجده باقی بالله
 در حق ایشان به ظهور رسید و قلم زبان و زبان قلم از تحریر و تقریر عاجز و قاصر شدم از ان
 کلام معجز نظام خود ایشان که بتخریص طالبی رنگاشته اند تبرکاً ایراد می رود و مصرع

بر حال تو هم حال تو بر مان و دلیل

کلامه العالی

این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل شانہ هادی کار
 او گشته بخد مت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج
 النهایة فی البدایة والی السبیل الموصول الی درجات الولاية مؤید الدین
 الرضی شیخنا و امامنا محمد بن الباقر قدس سره که یکی از خلفای کبار
 خانه واده حضرات اکابر نقش بندید قدس الله اسرارهم بوده اند رسانید ایشان
 این روش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود توجیه نمودند تا الله اذ او تمام رس

پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک روز بخود می نمود یک دایره محیط دیدم و
صورتش کمال عالم را در رنگ سایه دران دیرامی یافتیم و این بخودی رفته رفته استیلائی پیدا کرد و متداد
کشید و گاهی تا یک پیر و زمی کشید و گاهی تا دو پیر و زمی کشید و بعضی اوقات تیغاب شب
مینمود چون این قضیه را بعضی حضرت ایشان رسانیدم فرمودند که نحوی از فنا حاصل شده است
و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاه داشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنائی مصطلح
حاصل شد بعضی رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از آن فنائی فنا حاصل شد چون بعضی
رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی و متصل واحدیابی عرض کردم بی فرمودند که معتبر در
فنائی فنائی آن است که با وجود دیدن آن اتصال بی شعوی حاصل شود و در جهان شب
فنائی فنا باین صفت حاصل شد بعضی رسانیدم و حالتی که بعد از فنائی حاصل شده بود
نیز بعضی رسانیدم و گفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوی می یابم بعد از آن نویسه که
محیط همه اشیا است ظاهر شد و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه دشت
بعضی رسانیدم فرمودند که حق مشهور است جل سلطانند اما در پرده نور نیز فرمودند که این انبساط
که در آن نور مینماید و در علم است بواسطه تعلق ذات جل شانیه با شیا معتدوه که بالا گوشت
واقع شده اند منبسط می نمایند نفی انبساط باید کرد و بعد از آن آن نور سیاه منبسط و با نقیاض
آورده تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد و بحیرت آمد چنان
کردم آن نقطه موهوم هم از میان زائل شد و بحیرت انجامید که در آن موطن شهو و حق سبحانه خود
بخود است چون عرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندی است و نسبت نقشبندی
عبارت از این حضور است و این حضور را حضور بی غیب نیز می گویند و اندام جبر النخایه
فی البدایه در این موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مطالبه و در این طریق در رنگ
افتزدون طالب است در سلاسل دیگر افکار و او را در اندام پیرا بر آن عمل نماید **عصر**
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود

بعد از دو ماه چت روز از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شد بود و بعد از تحقق شدن این نسبت
 فنای دیگر که آن فنا فی حقیقی گویند حاصل گشت و دل را آن قدر وسعت پیدا شد که تمام عالم
 را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خود له قدر نمی بود بعد از آن خود را و عالم را
 و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق می دیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را و افراد آن را و عین خود
 دیدم و خود را عین همه اینها بآنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافته بعد از آن خود را بلکه هر ذره را
 آن قدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اصلاً عالم را در آن گنجایش نداشت بلکه خود را و هر ذره را نور
 یافته منبسط که در هر ذره ساری است و صور اشکال عالم در آن نور منجمد و متلاشی بعد از آن
 خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافته چون بعضی رسانیدم فرمودند که مرتبه حق لایقین و
 توحید همین است و جمیع الجمع عبارت از این مقام است بعد از آن صور و اشکال عالم را
 تمامی چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم دیدم و هر ذره را که حق می یافتم بی تفاوت
 و بی تغییر همان ذره را موهوم یافته بغایت حیرت دست و پا در این اثنا عبارت فصوص
 که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیا و آمد که فرموده است ان شئت قلت
 انه ای العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه
 و خلق من وجه وان شئت قلت بالحدیث بعد من التمییز بینهما این عبارت فی الجمله
 مسکن آن اضطراب گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که
 هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود
 عبارت فصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نه کرده است
 عدم تمیز هم نسبت بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت
 حق سبحانہ و تعالی بہ محض توجه شریف حضوت ایشان بعد از دو روز تمیز در
 موجود موهوم ظاهر گردانید تا موهوم حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافته و صفات و افعال آثار
 که از موهوم می نمایند از حق سبحانہ یافته در خارج جزئیات موجود دیدم چون این حالت

رابع عن اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سعی تا اینجا است
 پیش از این آنچه در نهاد استعداد هر کسی نبوده اند ظاهر می شود این مرتبه را مشایخ طریقت
 مقام تکمیل گفته اند انتهی کلامه الشریف و بعد از این کلام و قایق علیه از وارد احوال
 بقلم آورده اند که خوانندگان کلام مبارک ایشان را پوشیده نخواهد بود و این معامله مذکوره که
 سالکان را بسا لها دست نداده ایشان را بسیر مجبونی و مرادی در اندک فرصت به حصول
 پیوسته و حضرت خواجہ قدس سره می فرمودند که ایشان را از مجبویان مراد آن
 و این سرعت سیر ایشان از آنست که در آن ایام که ایشان بخدمت حضرت خواجہ رسیدند خدمت ایشان
 بیکه از مخلصان مکتوبی نوشته اند و آنجا قلمی نموده اند شیخ احمد نام مرده است
 از سرزند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند فقیر باو نشست و برخاست کرده عجائب بسیار
 از روزگار اوقات او مشاهده نموده بآن ماند که چراغی شود که عالم با او روشن گردد الحمد لله
 تعالی احوال کامله او را بیقین پیوسته و این شیخ مشار الیه برادران و اقربا دارد همه مردم صالح از طبقه
 علما و چند را دعا گوئی ملازمت کرده از جواب عالیہ دست بردارند و محبت ندوزند آن شیخ که اطفال اند سرار الهی اند
 باجمه شجره طیبیه است انبته الله بنا تا حسن فقر باب شد و لها محبت رندانتهی کلامه اللطیف
 حضرت خواجہ قدس سره چون ایشان را کامل و مکمل یافتند محامد قوی و فعلی بجا آوردند و در ساعته که
 مشتری کسب سعادت از رید ایشان را خلعت اجازت کامله پوشانیدند و بسر بند که وطن
 مالوف ایشان بود و خدمت نمودند جمعی از طالبان صادق خود را در خدمت ایشان تعیین فرمودند
 پس خدمت ایشان با نعام فراوان بوطن آمدند چون شاهباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از
 خدمت شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب آملی قدس سره با چنانچه فرموده اند که باز آمدیم
 با صد هزار خلعت و فتوح بامر حضرت خواجہ خود تربیت طالبان مشغول شدند و در اندک
 مدت جمیع غفیر از سر چشمه فیوضات ایشان شاد آب شدند و آن اشنا ناگاه مستر شد آن
 و داع نموده صحبت را خواستند که بعزلت مبدل کنند از آنجا که مهت و الای ایشان با آنچه

حاصل وقت ایشان شده اکتفا ننموده در طلب مطلب فوق بود و بعضی اصحاب غرض از باب
 غبطه آنرا شنیده بعرض حضرت خواجہ قدس بنوع دیگر رسانیدند چون این معنی مسموع
 مبارک شد این عریضه به پیر بزرگوار خود مرسل داشتند **عریضه**
 از آن روز که از ملازمت برآمده بواسطه میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت
 ندارد چنگ گاه خود هست آن بود که در گوشه خجسته شود و مردم در صحبت پیچیده و شیر در نظر
 می آمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آمد عروج در مراتب قرب بغایت الفایده
 هر چند بغایت ندارد و پیوسته شده و می شود می بروند و می آرند **کُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** بر مقامات
 جمیع مشایخ الی ماشاء الله تعالی گذرانیدند **پیوسته**

|| کلی بروند زمین و همیشه پیوسته || || بدان در گاه والا دست بروست ||

در این میان اگر توسط روحانیات مشایخ را تعداد می نمایم بطول انجامد با الجمله از جمیع
 مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا
 علة چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا ننمودند که چه در تحریر آورد و در شهر فیه کج در مدارج نزول
 تا مقام قلب فرو آورند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزی از متمم و تکمیل آنرا
 این مقام در کار هست تا کی میسر شود هر آسان نیست که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بر او است و میدان
 اینجا قدمگاه ندارند نهایت عروج آخرا و تابدایت مقام اصل است پیشتر افراد هم گذرند دارند
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وجه توقف
 در مراتب تکمیل و ارشاد این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور ظلمت غیب است چیز دیگر
 نیست مروج از تخیلات خود چیزهای پزند اعتبار نباید کرد **ف**

|| در نیاید حال بخته هیچ خام || || پس سخن کوتاه باید و سلام ||

و راندیشه این قسم ظنیات احوال ضرر غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این
 بال نظر خیال خود و پیوسته بحال نظر احوال و بیکر بسیار است **پیوسته**

من گم شده ام مراجع کنید

از گم شده گان سخن گوئید

از غیرت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشید امرے اکہ حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او
 مے خواہد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است و فی الحقیقہ معارضہ است باو تعالیٰ
 انتہی کلامہ الشریف فی الجملہ مطلبی را کہ می جستند بہ محض کرم عطا فرمودند آن گاہ با فاضلہ
 طلاب باز گشتند چنانکہ در یکی از مکاتیب شریف نگارش فرمودہ اند کہ حاصلش اینست کہ چون
 خواجہ من مرا بہ کمال و اکمال مصطلح این طائفہ علیہ رسانیدہ اجازت دادند و مرا فی الجملہ آنوقت
 در کمال و اکمال مصطلحہ حاصل خود ترویجی بود آنرا بکرامت دریافته فرمودند کہ ترویج او را در
 نباید داد کہ ازان ترویجی در کمالت مشائخ لازم آید حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت
 رفت و در مسترشدان کارسین بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدید آمد
 آنان را کہ پیرامون من می تنیدند جمع کردہ حدیث نقص خود گفتم و وداع خواستم اما طالبان اینمعنی را
 محمول بر تو انصاع داشتند از آنچه داشتند برگشتند بعد از چند گاہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ احوال
 منتظرہ را محصل گردانید انتہی ما اخذنا من کلامہ المبارک بار دوم بشوق دریافت
 ملازمت حضرت خواجہ عالی شان از سر بند بدہلی شدند مدتہا در خدمت پیر بزرگوار خود بسر
 بردند صحبت ہائی شگرف گذرانیدہ و معاملہ را با ضعاف مضاعف رسانیدہ بنوعی رعایت
 ادب پیر بزرگوار بجلمے آوردند کہ فوق آن متصور نہ باشد خدمت حضرت خواجہ
 محمد ہاشم کشمی در کتاب زبدۃ المقامات می نویسند کہ این فقیر از زبان خواجہ
 حسام الدین احمد شنیدہ ام کہ با وجود علو مرتبت و کثرت فضیلت کہ ایشان را بود و در
 کمال رعایت ادب حضرت پیر دستگیر خود هیچ کس از میان اصحاب چون ایشان
 نبود لہذا پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد روزی حضرت خواجہ مرا
 بطلب ایشان فرستادند ہمین کہ رسیدم گفتم کہ حضرت پیر دستگیر طلب ایشان دارند مجبور
 استماع این خبر رنگ خسارہ ایشان متغیر شد چون تغیر حیرہ خائفان از غایت خشیت مضطرب

قریب برعشہ در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله آنکه می شنیدم ع
 نزدیکان را بیش بود حیرانی: سپشتم خود دیدم خدمت ایشان در رساله
 مبدا و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت خواجہ ہر یک
 را اعتقاد علیحدہ بود و معاملہ جدا این فقیر یقین میدانست کہ مثل این صحبت و اجتماع
 و مانند این تربیت و ارشاد بعد از زمان آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
 ہرگز بوجوہ نیامدہ است و شکر این نعمت بجای آورد کہ اگرچہ بشرف صحبت خیر البشر
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مشرف نشدیم بآن از سعادت این صحبت
 محروم نمائیم و ہر کدام را باندازہ اعتقاد بہرہ رسیدیم چنان خواجہ قدس سرہ لوامی
 نسبت ہامی عالیہ خود را بر فرق فرقان سامی این فاروقی نثار داشتند کاخانہ ارشاد
 بایشان حوالہ داشتند یاران جہت مند خود را بصحبت ایشان دادہ خصت طن نمودند ایشان ہم تہنہ
 بلا ترو و با فاضلات سالکان باب الله مشغول بودند احوالات عظیمہ خود و ترقیات
 یاران را بزبان قلم عرض داشت ہا بہر بزرگواری خود نوشتند اند چنانچہ افتتاح دفتر
 اول بآن عرائض ستہ مقرر رفتہ کہ لا یخفی علی ناظرین ہا ہم چنین حضرت
 خواجہ بزرگواری احوال یارانی کہ در حضور شریف و روحانی بودند غائبانہ از ایشان کیفیت
 احوال آنہا را از ایشان می پرسیدند کہ توجہ نمودہ ترقیات و قابلیت ہر یک را معلوم
 فرمودہ از سر ہند بایشان رقم نماید رونویسی از خلص اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ
 بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ نمودہ فرمودہ اند کہ انشاء الله تعالی چون جتائ
 شیخ احمد از سر ہند اینجا بیاید التماس کنیم کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت
 ترا بمقامات عالیہ رسانند کذلک قایق علوم طریق و درجات مقام بعضی ارباب معرفت
 را نیز از ایشان استفسار میفرمودند و ایشان حسب الامر معلوم نمودہ بعرض میرسانیدند
 چنانکہ این مکتوب حضرت خواجہ قدس سرہ کہ بایشان و رد یافتہ ایمانی باین عباد دارد

مکتوب عالی. مسند ارشاد اوسع و انور باد مسوده رساله که در طریق خواجگان تمام شده
خواجه پیران کمال البصیر مشفقان گردانید الحمد لله والمنة سبحانک بعاثه عالی است لطیف
لیکن بنحاطه میرسد که التماس نموده می آید که قدس در احوال حضرت خواجه احوال قدس سره
تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که بمطالع آن لطیفه غیبیه مشرف شد
در آن اثنا انفاس خاطری که دست چپ یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر
شد بحیث ضعف حافظه متروک گشت که مشارالیه بود لیکن ظن آن غالب بود که اشاره بحضرت
خواجه بود و یکی در طبقه ائمه دیده شود و میگویند که چیزی ظاهر گردد و دیگری از سخنان ایشان معنی عظمی
مفهوم میشود و این نیز از بعضی خواب های یافته شده که ایشان بحسب خلقت نهایت
در هدایت مشایخ مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم و زیر مقام وحدت علیا که
قابلیات مطلقه است مخلوق باشد یکی کرم نموده انجام دیده شود و آید حضرت فاروق رضی الله
تعالی عنه نظریه بینند که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکناره آمده اند
شاید که مخلوقیت فوق نقطه سبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البتة عنایت
فرمایند و نیک تفتیش نمایند که خیلی خاطر نگران است التماس دیگر آنکه در باب فنا فی
بشریت نیز توجهی فرمایند که از غیر مقام فنا فی الله نیز مقلد دارد و یا منحصر است
در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست
که همچنان محفوظ باشند و حاجت بحسب ظهور فناء بشریت نداشته باشند آید جماعتی که در
زیر همان وحدت محو شده باشند و اگر چه از راه جذبه قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از
عمود بوجود بشریت محفوظ باشند آید چنانکه نظر در خانه جبر که مقام انبیا است صلوٰة
الوحسن علی نبینا وعلیهم نیز بکنند که در آنجا نیز مقامی خود بود که از عو و مذکور ایمین
گرداند آید در مقام فنا فی الله نیز نظر بفرمایند که شاید غیر از این راه ظاهر تفصیل
راه دیگری هم داشته باشد و بعضی عزیزان از آن راه داخل شده باشند باقی احوال آن

متوقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم چندان آسامی علامات مقامات ما را معلوم نیست
و تغییرات را چه نوع توان نوشت انشاء الله تعالی آنچه مرضی است همان شود محمد صدق
و جمیع برادران اعزّه نیازمندی قبول فرمایند انتهی مکتوبه العالیین استفسار ما و
نوازشها که از خواجه والا مرتبت باین خلیفه عالی منزلت بجای رسیده معلوم نیست
در دیگر جا واقع شده باشد خدمت خواجه علیه الرحمة از کمال تعطش که داشتند چنانچه این
دوبیت از ان نشان میدهد **قطعه**

بست نشسته و بس خرابم ای دست	در حسرت یکدم آبم ای دوست
هر جا که نزشخ تو بپسندم	در العطش ایم ای دوست

بر آن آمدند که احوالات تازه که از خصائص مقتضای استعداد حضرت ایشان بهر سید
بطریق روایت عالی از سافل که بعضی اساتذہ محدثین از تلامذہ خود اخذ حدیث نموده اند
خدمت حضرت خواجہ آن احوال تازه را از این نائب عالی مقدار خود اخذ نمایند و
بایشان اظهار مافی الضمیر فرمودند ایشان همگی تو اضع شده براه معذرت رفتند که مبادا
مورث ترک و بگرد و چون الحاح حضرت خواجہ بسیار کمال شد که عدم امتثال منجر
بکلال می شود لاجرم خدمت ایشان الا مرفوق الادب دانسته با و اب تمام و تواضع
و احترام تمام توجه بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان می خواستند گماشتند بنایا سبحانه آن
مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ بخلص اصحاب رمزی از این ماجرا در میان نهاد
بودند چنانکه خدمت مولانا هاشم علیه الرحمة بزرگاشته است که خدمت شیخ تاج الدین
رحمة الله علیه میگفت که آنچه در مکاتیب شریفه حضرت خواجہ که بطرف حضرت
مجدد الف ثانی می نوشته اند لفظ عزیز متوقف اشاره بحال خود داشتند که با قدم فی
مکتوبه قریباً و آنچه در عرائض حضرت مجدّد الف ثانی علیه الرحمة بطرف حضرت خواجہ
لفظ مذکور که احوال عزیز متوقف چنان و چنین مراد آن وجود و وجود حضرت خواجہ است

در انعطاف ایام و شجره

کہ بامر ایشان از حال مبارک ایشان خبر می داد و اند با کجده معاملہ کہ حضرت خواجہ سید
 ایشان داشتند و شیوہ نیاز مندی کہ اظهار می نمودند بقیہن آن چنان بود کہ مریدی نسبت
 بہ پیر بزرگوار خود بجا آوردن ہما در حضور خود سر حلقہ مریدان خود ایشان را گردانیدہ بودند و
 خود چون سار مسترشدان بآن حلقہ آمدہ داخل می شدند و چون از حلقہ یا از مجلسی کہ ایشان
 می بودند حضرت خواجہ می برخاستند چندین کلام شیوہ قہقری می نہادند بنایت ادب و
 یاران را نیز توجہ می کردند کہ در حضور ایشان ما تعظیم نکنند آنچه مشائستگی کہ بامی کردید بخد مت
 ایشان نمایند و می فرمودند کہ باطن خود را نیز در حضور ایشان متوجہ مانند اید از زبان حضرت
 پیر محمد نعمان قدس سرہ می آرند کہ در آن ایام کہ این فقیر در بندگی حضرت خواجہ صفا
 کیشان بسر میبرد و ہمہ یاران خود را فرمودہ بودند کہ بخد مت حضرت محمد الف ثانی
 مشغولی نمایند و الفاظ گذشتہ را بہ توجہ امر می نمودند باین فقیر خطاب نمودہ فرمودہ بودند کہ
 میان شیخ احمد آفتابی اند کہ مثل ما ہزاران ستارہ در ضمن ایشان کم اند از کمال او یکا
 متقدیمین خال خالی اگر مثل ایشان گذشتہ باشند بعدہ باعتقاد تمام بخد مت ایشان رسیدم
 موبد این مقولہ از مکاتیب حضرت خواجہ قدس سرہ و ورقیمہ دو شاہد عدل ایرادی رود
رقیمہ اولی حق سبحانہ باعلی مرتبہ کمال ساند و لا مرض من کاس الکرام
 نصیب آنچه حقیقت حالت است نوشتہ می شود پیر انصار قدس سرہ می فرمودند کہ من
 مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در این وقت می بود با وجود پیری اش مریدی من میکرد ہر گاہ صفت
 آن بی صفتان این باشد گرفتار آن آثار صفات چرا جان فدائی لوازم طلب گاری نکنند
 و ہر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند اکنون تامل و احتمال مانہ از استغنا و
 بے نیازی است موقوف باشارہ است بید

اگر طمع خواہد ز من سلطان دین || خاک بر فرق قناعت بعد زین

بارے نسخہ حال را وہ ما این است خدائی عزوجل بر آنچه می باید مہندی گرداناد و عجب

پندار مخلصي بخشا و بقیة المقصود جناب یادت مآب اما صالحه نیشاپوری سیدة الله تعالی
 اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود و تزیین اوقات ایشان دادن از سلمانی
 نه نمود لاجرم به صحبت شما فرستاده شد انشاء الله تعالی بقدر استعداده بره مندر کردند
 و توجه و لطف کامل یابند **والد عارفیم** **ثانی** الله تعالی فقرا و
 مساکین در مانده را از برکات برگزیدگان بدرمانی برسانند نیست که عرض نیازمند
 بدرگاه ولایت پناه نکرده ام آری این یک کلمه را قاصدان صادق حاصل می توانند
 شد الحمد لله از این قسم خود صورت می نهند و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت
 شما نوشتن بغایت بیش می است و حکایات و اوضاع صوری بسیار بے جا -
 الغرض ما را حد خود باید دانست و از فضول احتراز باید کرد والد عا - انتحی قیمته
 الشریفة باجملة این سلوک معامله که در میان این پیرو مرید قدس بنظر رسیده
 کم کسی شنیده و از عجایب روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاید فن
 اتم و تعطش اکمل خواجه بزرگوار و هم گواه علوم مرتبه که مصداق مالا عین ذات ولا
 اذن سمعت در حق حضرت محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بدیت

فریاد حافظ اینها آفریننده نیست | هم قصه عجیب حدیث غریب

در سفر سیوم که ایشان بزیارت پیر بزرگوار خود به صلی آمدند به مجرد خبر قدوم ایشان حضرت
 خواجه عالی شان باستقبال تادروازه کابلی که از منزل شریف قریب سه تیر پرتاب شده باشد
 پیاده تشریف آوردند و در همان سفر فرمودند که آنها را ضعف بدن بسیار ظاهر میشود و امید
 حیات کم تر مانده و فرزندان گرامی خود را خواجه عبید الله و خواجه عبد الله که هر دو
 شیرخواره بودند در حج و مرضعات طلب فرمودند از ایشان التماس توجه در حق آن دو
 نور دیده نمودند و ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر مبارک توجهات عالییه در حق پیر زاد
 خود فرمودند چنانچه اثر توجه در اطفال بحضرت خواجه معلوم شد و نیز بفرموده آنحضرت در حق

والدات آنها غایبانه توجه نمودند و چندان فقرات مدحیه از زبان مبارک حضرت خواجہ حق
 حضرت امام سر بانی دیده شد که اگر کتابی جمع شود و توان شد چندی را از آن تئینا آورد
 صنها روزی فرمودند که ایشان از کمال محبوبان و مراد اند صنها فرموده اند که امروز
 در زیر فلک از این طائفه علیہ چون ایشان نیست صنها بزبان مبارک رانده اند که
 بعد از صحابه و کمل التابعین و مجتہدین چون ایشان معدودی چند از اخص خواص نظر
 می داشتند صنها فرموده اند که ما در این سہ چہا سال شیخ نکردیم چند روز بازی کردیم اما
 الحمد للہ و المنتہ این بازی ما و دکان پرداز بازی بانی فائدہ نشد چون ایشان برومی کار
 آمدہ صنها فرموده اند کہ این تخم را از بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آمین سہ کشتیم
 چنانچہ جناب حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ در آخر مکتوب بیان طریق باین
 مضمون کلام خواجہ قدس سرہ ایما نموده اند ہذا ہو بیان طریقے کہ حضرت حق سبحانہ این حقیر را
 بآن ممت از ساختہ از بدایت تا نہایت بنیادش نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن اندراج لہایت
 و بدایت است و برین بنیاد عمارت ہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ اند اگر این بنیاد نمی بود و معاملہ
 تا باینجا نمی افزود تخم از بخارا و سمرقند آورده و در زمینی کہ مایہ اشل از خاک یثرب بطحا است کشتند
 و آب فضل سالہا آزا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مزی ساختند چون آن کشت و کار
 بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید انہی تمے آند کہ بعد از ارتحال حضرت خواجہ
 باقی باللہ قدس سرہ و در میان مسوت مکاشفات خاصہ مسودہ مسعودہ برآمد کہ آنجا
 چہار دائرہ کشیدہ بودند و یک دائرہ ولایت بفتح و اورقم نموده و در دائرہ دوم ولایت
 بکسر و او و در دائرہ سیوم کمال باطنی و در دائرہ چہارم کمال مطلق و در باب ہر یکی از
 دو دائرہ ربعہ را از اخص خواص بعد صحابه و تابعین رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمیع :- :-
 در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعیکہ در غیب از کشف بلا ریب معائنہ گردید

رقم فرموده در میان همه آنها و از ده تن از رؤسای ایشان در هر دایره بوجه اکل داخل دیده اند و حضرت ایشان را یعنی خدمت حضرت محمد الف ثانی را نیز داخل و از ده و در هر دایره یافتند

دایره کمال باطنی

این مقام خواجه علاء الدین بلند تر از خواجه احرار شایخ چشتیه هم محاذی خواجه علاء الدین سلطان از مشایخ قدس سره و درجه پنجم است و در مقام اول اندک فرو تر متصل به دایره لیکن سر محاذی مشایخ چشتیه بن عزلی تا اکثر فخر کاتب شایخ احمد زبیر مقام متصل به دایره قدر فرو تر از اربعین کاتب تا کتب تا آخر تا پاره از فخر شایخ احمد تا آخر مثل همین انتهی کلام ۱۲ من خلاصه المعارف تصنیف سید آدم نبوی قدس سره ثم اعلم ان هذا السرا دعا مضته من كلام حضرت قطب لولایت شایخ شینخا و مولانا خواجه محمد باقی بالله

دایره معرفت و لایق بفتح و اوست و الداهوت و السیر فی نه و غیره من مراتب القرب

خواجه احرار در معرفت وجه الافراق من نقشبندیه فان هم فیها اقدار استخرو و حظا لهم افره وجه الافراق من الچشتیه فی الولاية بکسر الواو و مقامات السلوك و کلهم من الفرقین من خلص عباد الله و اخص اولیائهم ۱۲ خلاصه المعارف

دایره تکمیل کمال مطلق ای لکرامه عند الله

حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و حضرت شایخ محی الدین ابن عزلی حضرت خواجه خواجه کان پیر پیران خواجه لقت بند و خواجه محمد یار ساد خواجه علاء الدین عطار و حضرت خواجه عبید الله احرار رضی الله تعالی عنهم اجمعین امین شمس امین ۱۲ حضرت غوث الثقلین اخلا تمام و کمال و مشایخ اربعه نقشبندیه تمام و اخلا و المتأخرین من مشایخ تحت هذا المقام متصلین بمحیط الدایره بل مقدم و ۳۳ داخل فیه مولانا محمد قاضی ملا خواجه کلان شایخ تاج مرزا حسام الدین و جمیع من اصحاب بناید خلون تحت هذا المقام بتوفیق الله تعالی الا الشیخ احمد فانه الى الصل داخل فی المقام و بالمال الى مقدم الفخذ و کذا الکاتب بادی زیاده حالا و مالا شینخین سهروردیه که اول الصدر و الثاني القرب من السرة مشایخ خمسة چشتیه الى مقدم الفخذ و المتأخرین من اهل التوحید لصوره منهم تحت هذا المقام که انوا خارجین من کماله و من تحت مقام الکمال ۱۲ خلاصه المعارف

دایره تکمیل بالکمال المقید بالقناء و البقاء

مشایخ اربعه نقشبندیه داخلون تمام و الغوث و الختم ایضا و المشایخ الخمسة الچشتیه الى مابین الصل و السرة شینخین سهروردیه الاول الى مقام الصدر و الثاني الى مؤخره الشیخ احمد الکاتب داخلان تمام فی التکمیل قد بقی من القداء خارجین عن الدایره ۱۲ خلاصه المعارف تصنیف سید آدم نبوی قدس سره

دایره کمال مطلق

خواجه بزرگ داخل قریب یار سانی داخل لیکن نیت خواجه احرار تا ساق سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره تا نصف فخر شایخ نصیر الدین ایضا تا ساق لیکن باریک شایخ شینخ تا کتب شینخ بها و الدین تا قریب تا لیکن این نزدیکی نصیر الدین حضرت غوث الثقلین تمام داخل شایخ محی الدین عزلی تمام داخل بلند شایخ نجم الدین کبری تا کتب شایخ علاء الدین و له تمام داخل سیده علی همدانی تا ناف شایخ احمد بالفعل تا سر داخل

این مقام خواجه علاء الدین بلند تر از خواجه احرار شایخ چشتیه هم محاذی خواجه علاء الدین سلطان از مشایخ قدس سره و درجه پنجم است و در مقام اول اندک فرو تر متصل به دایره لیکن سر محاذی مشایخ چشتیه بن عزلی تا اکثر فخر کاتب شایخ احمد زبیر مقام متصل به دایره قدر فرو تر از اربعین کاتب تا کتب تا آخر تا پاره از فخر شایخ احمد تا آخر مثل همین انتهی کلام ۱۲ من خلاصه المعارف تصنیف سید آدم نبوی قدس سره ثم اعلم ان هذا السرا دعا مضته من كلام حضرت قطب لولایت شایخ شینخا و مولانا خواجه محمد باقی بالله

بعد از مرخص شدن ایشان درین مرتبه سیوم از پیر بزرگوار خود بطن که ملاقات آخر ایشان
 بود رضی الله تعالی عنهما چون بسر منبر رسیدند چندی آنجا ارشاد نموده بامر و اشاره متوجه بلده ناز
 لا بوشند اکابر آن بلده مقدم محترم ایشان را غیرت شمرده و از خواص عوام و علمای و فضلا
 و صالحای آن دیار که تفصیل آن تبطویل می بخشد در سبک رادۀ آن غوث الانام آمدند
 و صحبت گرم شد و حلقه شغل تساعی پذیرفت با کجمله در آشنای این فیاضی ناگاه خبر جانگاه و قعر
 رحلت حضرت خواجہ بابیشان رسید آرام و لهام بی آرامی مبدل شد و شربت شیرین
 آن صحبت با مذاق همناخ گردید ایشان متوجه دلی مبارک شدند و بزیارت روضه متبرکه که
 مشرف و عزیزی مخدوم زادگان و همشیره مانده اند صاحب حضرت خواجہ شکستگی دل ره میا
 از بکت تربیت صحبت ایشان طلب نمودند و کوازم ارادت و نیاز و ابتهال و افتقا چنانچه بحضرت
 خواجہ بزرگوار بجمای آوردند بتقدیم رسانیدند و جبهه ایشان از صفار و کبار بیعت نمودند ایشان
 بحکم وصیت پیر بزرگوار خود و التماس یاران دل افکار مدت آنجا اقامت فرمودند و بتفقد
 احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصارت ارشاد و طراوت و سر گرمی حلقه بمنابه که در حیات
 حضرت خواجہ باقی باشد قدس سره بود از سر نو تازگی پذیرفت ارادۀ الله تعالی سکونت ایشان را
 آنجا بعضی یاران جهت بعضی موانع مصلحت نیافتند خدمت ایشان بحکم العود احمد
 بطن معاودت فرمودند پس هر سال الی مدت حیات ایام عرس حضرت خواجہ که در راه
 جمادی الاخر است از سر منبر آمده عرس ایشان را تدارک نموده بانجام رسانیده تفقد احوال
 مخدوم زادگان نموده و خدام روضه منوره را نواخته باز بسر منبر تشریف فرمایند
 اللهم لا تحرمنا من بركاته

وهم بشیرا

تذکره تاسعه از منتخبانی در ذکر بعضی حوالات بلند و
 معالما از جمند تعریف تجدید و ماینا سبب ذلک ایشان

بأن کرامات در کتب اولیاممت را بودند

مخفی نماند که حضرت محمد الف تازی ^{تعالی} عنده را و یکمین ائمت ایشان عظیم است و مراتب و الا که
 خال خالی را بآن ممتاز کرده باشند هر چند زبان کتابت از تبیان آن عاجز و حوصله کاتب
 از تعداد آن قاصر اما بحکم من لم یجد لك کله لم یترك کله بیان بعضی از آن معالمت
 بزرگ و مراتب شگرف می نماید گوشه هوش استماع باید کرد چون ایزد تعالی و تقدس ایشان را
 محمد الف ثانی و منور هزار دوم گردانیده وجود شریف ایشان را قائم مقام پیغمبر اولو العزم
 ساخت بیان او آنکه سینه الف را ایزد تعالی و تقدس بقدرت کامله خود در تغییر امورات
 تا بشری عطا کرده و عاده الله جاری شده که بعد مضمحنت مذکور در امورات دینی و معاملات
 ظاهری تغییری کلی واقع شود و لهذا بر هر نفی پیغمبر اولو العزم با شریعت جدید مبعوث می شد
 و خلق را از باده ضلالت بشا هرات هدایت و دعوت می فرمود و چنانچه نور ارشاد و هدایت از محیط
 عرش تا مرکز فرش شامل حال عالم و عالمیان میبود و هر چند با اندازه قربان او و بعد او در عالم
 فتور راه می یافت ایزد تعالی نبی و پیکر را مبعوث ساخت تا بر متابعت کتاب شریعت او
 ترویج و تجدید اسلام نمودی تا دوره الف اول با تمام رسید بقرب الف دوم باز تغییر و فتور
 و تفریق کلی در دین اسلام افتاد و ظلمت کفر در عالم مستولی شدی چنانکه اکثر آن امام
 پرستش اصنام و آله باطله گرفتار شدند و آگاه بعنایت نبی غایت الهی و عین غلبات
 ظلمت کفر و ضعف نور اسلام بر سینه الف پیغمبر اولو العزم با معجزات ظاهر و برهان
 باهر و دلایل روشن و حجت محکم بعالم مبعوث می نمود تا فرشتگان و رطه کفر را بسا حل ایمان
 و اسلام ارشاد هدایت می فرمودند و هر کس سعادت ازلی نصیب و بوده قبول دعوت سالتش
 می نمود و از زلال خوشگوار ایمان اسلام کام جان شیرین میساخت و آنکه از شقاوت ازلی قبول
 دعوت سالتش را می کرد و از دولت ایمان و خلعت اسلام محروم می ماند ایزد تعالی

انتقام او بر هر قاتل عقوبت فانتقمنا منهم میداد اگر قتل عذاب عقاب ارین میکرد و کما قال
الله تعالى فنههم من ارسلنا عليهم حاصبا ومنهم من اخذته الصيحة ومنهم
من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا
انفسهم يظلمون بر سر اصل سخن رویم که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث شد خاتم
انبیین آمد حضرت حق سبحانه و تعالی دعوت او را کامل گردانید و دوره او را تمام داد
قیام ساعت باقی داشت و نبوت و رسالت و انزال کتب ملک باو ختم فرمود و لاجرم بحکمت
بالغه خود علمای امت شریف و احکام انبیای بنی اسرائیل داد و هدایت و ارشاد می که با نبیای
تعلق داشت کرامته له بوجود مسعود علمای عامل و عرفای کامل امت او متعلق گردانید چنانچه جناب
نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و اخبار خود از این معنی با خبر گردانید علمای ائمه
کانبیای بنی اسرائیل فرمود و حدیث نفیس ان الله يبعث على داس كل مائة سنة
من يجد دلهادینها و چون سنه هزار از رحلت خواجه ابرار صلی الله علیه و آله وسلم گذشت در
سنه مذکور همان خاصیت الوفا ضمیمه تبعاد و رنهار بود لاجرم فتور کلی در دین و اسلام و بداد
و انوار سنت رو با نقیاض آورد و ظلمت رسوم کفر و بدعت روز بروز شهرت مستعلا
پذیرفت چند آنکه انواع فتور در دین پیدا شد حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال
کرم و عنایت خود از امت او که خیر الامم است بر سر الف ثانی عالمی عارفی تام المعرفتی
و قوی العملی را قائم مقام پیغمبر اولو العزم گردانید و آنچه مضمون حدیث شریف
مثل امتی کمثل مطر لا یدری اولهم خیرا من اخرهم بوجود مسعود شریفش ثابت
گردانید چه آخریت امت متعلق به ضعی الف بود و ایشان را خلعت فاخره تجدد پوشانیده مجد
الف ثانی گردانیده تازه شد از و شریعت مطهره غرا و تابید یافت ثلث شریفه حنیفیه بضیا
سر بر گشت اشجار یقین و کلکل شکفت چمن بهارستان دین بعیت

از و تازه دین گشت بعد از هزار

بعالم نبی گوی آمد و و بار

این معنی را بآن حضرت الهام فرمود و بکرات بافتشای آن امر نمود چنانکه خود در مکتوبی بآن ایما فرموده اند پس صاحب این نعمت عظمی را باید که به خصوصیات علیا امت از بود بدست

هزار سال بساید که تا باغ جهان	ز شاخ صنعت حق چون گل بساید
بهر قرآن بهر قرن چو نتوانی نمود	بر و زگار بسی گرچه شهر یار آید

بدین مدعا اشارت از قلم محترم ایشان رفته آنجا که نگارش نموده اند آری فرزندان آنوقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که پر از ظلمت است پیغمبر اولو العزم مبعوث می و انبای شریعت جدید می کرد و در این امت که خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم المرسل علیه و علی الصلوة و التسلیما ت علماء و مرتبه انبیای بنی اسرائیل داده اند و بوجود علماء از وجود انبیای کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مائت از علمای این امت مجد تعین نمایند که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضی الف که در اتم سابقه وقت بعثت اولو العزم است به پیغمبر در آن وقت اکتفا نموده اند درینطور وقت عالمی عارفی تمام معرفتی از این امت در کار است که قائم مقام پیغمبر اولو العزم اتم سابقه باشد بدست

فیض روح القدس ریا زرد و فراید	دیگران هم بکنند آنچه میسحامی کرد
-------------------------------	----------------------------------

ای برادر آنقدر فرق که در پیغمبر اولو العزم تلخیص است آن قدر فرق مجرای مائت تا بعد الف است بلکه اصناف آن

نبی نیست لیکن برنگ نبی	بجوش ز کوشش هزاران ملی
نگین گشت در حلقه اولیا	چو در نیلایا خاتم الانبیا
شفقی گر بساید شود بوسعید	یزید ارباید شود با یزید

در مکتوب دیگر بعد از این ایما به بتائید این مدعا نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق گران است و از افهام اینها دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم و معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه آن ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را ببینند که در کدام یکی زیاده تراست شاید از استبعاد برآیند

و دیده باشند که فقیر در کتب رسایل خود نوشته است که طریقت و حقیقت خادمان شریعت
اند و نبوت افضل از ولایت اگرچه ولایت آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت
را کمالات نبوت هیچ مقداری نیست کاشکے حکم قطره داشته نسبت بدریای محیط
و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در مکتوب بیان طویق که بنام فرزندیت بنیاملا حظ
نمایند مقصود از این گفتگوی اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدا جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرزند
بهرتر داند تکلیف از کار بدین قطع

دلے چون شہ مرا برداشت از خاک	سزو گر بگذرانم سز از افلاک
من آن خاکم کہ ابر نو بہاری	کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبا نم	چو سوسن شکر لطفش کے تو انم

انتهی کلام الشریف خدمت حضرت مولانا ہاشم کہ از اعظم خلفا
مبارک ایشانست در زبدۃ المقامات می نویسند کہ مراد دل خطور میکرد کہ اگر یکی از اعظم
علمای وقت این معنی را کہ حضرت سبحانہ ایشان را مجد و الف ثانی ساخته مسلم میدانست
تا بید تمام میبود تا روزی با این خطرہ بخیبت ایشان رسیدم باین فقیر خطاب نموده فرمودند
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی کہ در علوم عقلیہ و نقلیہ و تصانیف علیہ چون
اوفی الحال درو یا رہند نمی نماید ما نوشتہ بود و تبسم نموده فرمودند یکی از ان فقرات
مجیدہ آن بود کہ مجد الف ثانی این از خوارق آنحضرت بودہ کہ خطرہ او را دریافتہ
مقصود خطرہ او را با و بیان نمودند و سلی کلّی داوند می آرند کہ مولوی عبد الحکیم علیہ الرحمۃ
شعبہ حضرت مجد الف ثانی را بخوابیدہ بود کہ این آیت مبارک با و خواندند
قل لله ثم ذہم بعد از دیدن این واقعہ بخدمت ایشان آمدہ مرید شد و تقسیم
طریقہ گرفت و از مخلصان حقیقی گشت و پیش از این واقعہ میگفت کہ من اویسی

حضرت مجدد الف ثانی امیر خدایان مرتبه را که مجد و الف باشد لابد خصائص عالی و مراتب متعالی است هر چند تمام آن خصائص و مراتب نمی توان ایراد نمود اما چندی از اینها را رونق و در این اوراق می گردانم و بالله التوفیق هنما ظاهر شدن استعداد و طبیعت ایشان بر پیر بزرگوار ایشان قبل از رسیدن آنحضرت بخد مت آن خواجه صفا کیشان پچندین سال هنما نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان پچندین مدت بصورت مشعل با شمع عظیم کما مرصنها بزرگداشتن آن خواجه عالی شان در بدایت سلوک ایشان بخلصی که فلان بدان ماند که چراغی شود که عالمها از و منور گردد و هنما باز فرمودن بچی از مخلصان در حین التماس و که چون ایشان بیابند التماس نمایم که کار ترا بنهایت رسانند هنما حصول بشارت مرتبه مرادیت و محبوبیت مرایشان را از خواجه صفا کیشان هنما سرعت سیر و سلوک ایشان بحدیکه در عرصه دو نیم ماه بکمال و اکمال رسیدند هنما نوشتن پیر بزرگوار ایشان بسوی ایشان که مدت است که عرض نیا زمندی بدرگاه ولایت پناه نموده ایم هنما تحریر نمودن آن مرشد عالی مقدر بایشان که سخن در ایشان بحضرت شما نوشتن بنایت بیشتری است هنما رقم فرمودن آن خواجه که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول بجزا باید نمود و هنما تمییق نمودن آن مقتدرای جهان -

مصرعه وللارض من کأس الکرام نصیب

هنما چه شد که مشعله مجددی از فیتله باقی بالله جست هنما نگارش فرمودن آن قدوة الاولیاء بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی در بنوقت بودی با وجود پیری اش مریدی من می گردی یعنی حال ما و شما چنین است هنما نوشتن که اهل مانه از روی استغنا است موقوف بشا تبت هنما تحقیق نمودن پیر مبارک ایشان احوالات خود و مخلصان حضور خود را از ایشان هنما از همه عجوبه تر استغاضه نمودن آن پیر بزرگوار از ایشان کما اشیر الید فی التذکرة الثامنة من

هذا المنتخب منها فرمونی آن خواجه عالی شان که ایشان آفتابی اند که مثل ماهی از آن ستاره
 در ضمن ایشان گم اند که مگر خصوصاً آن عالی که خود ایشان چه بتقریر و چه بتحریر صریحاً اشارت
 و کنایه اشارت بآنها فرموده اند منها بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای عالی
 خود را بایشان و همه مشتایح طرق خود را حواله بایشان و ایشان را بمقامات عالی خود
 برون و از خلص نسبتهای خود عطا فرمودن چنانچه در رساله مبدع و معاد مذکور است
 منها آنکه نسبتهای ولایت اقتباس کمالات نبوت را که بر بعضی اولیای رحیم الله تع
 بعضی دون بعض جلوه گردانیده اند ایشان را بهمه آن نسبتهای نواخته اند و بمعارف
 هر یکی سرافراز ساخته چنانکه بزبان مبارک فرمودند که از کمال عنایات او سبحانه در حق این
 بنده و کمترین اینست که هیچ گونه از این راه نماند الا که این حقیر را بر آن عبود و اوند از نسبت
 علیه سرایان و معیت و اعاطه و حدت و تشبیه و تنزیه و سرار اینجهانی و آن جهانی
 و جونی و امکانی علمیه و علمی که بعضی کرم بر و گردانیدند منها که حضرت علی
 کرم الله وجهه المقدس ایشان را علم سموت آموخته چنانکه در عرائض بخدمت حضرت
 خواجه قدس معروض داشتند منها حضوت خضر و الیاس علیهما السلام
 بایشان ملاقات نموده از حقیقت حیات و ممات خود بیان نموده اند چنانچه ایشان در مکتوبی
 بآن تصریح نموده اند منها که ایشان را در مبادی سلوک روحانیت ابوالعباس خضر
 علیه السلام معلوم لدنی نواخته بود چنانچه اشاره بآن تصریح در مبدع و معاد فرموده اند
 منها آن است که حضرت خاتمیت علیه و علی له الصلوة و التحیة ایشان را
 مجتهد علم کلام ساخته چنانچه بیان آن در مکتوبی نموده اند و بر ناظران علوم ایشان صدق
 این مدعا مستور نیست منها از آن جمله است که خدمت ایشان روزی در حلقه مراقبه
 بودند و بانگسار و دید قصور اعمال رفته که ندائی در رسید که غفرت لك و لمز تو قتل
 بك بواسطة اوبلا و اسطة الى يوم القيامة و باظهار آن امر فرمودند در

رساله مبید و مساو رقم زد و قلم مبارک شده منہار و زری بر روح یکی از فرزندان متوفی طحا
پختہ در آن اثنا بخاطر مبارک سیدہ مضمون آیت انما یتقبل اللہ من المتقین کہ در
من اتقا کما و چگونہ امید قبول باشد ناگاہ ندر رسید انک من المتقین منہا
ع فرمودند کہ ہرگز من خود بہ تہجد برخاستم بلکہ ہمیشہ مرا باذن و اعلام و صدا و امثال آن در
ثلث آخر شب بیدار کردہ اندیکہ بانی آنکہ بیدار سازند بیدار شدیم گفتیم کہ کیستیم کہ بخود برخیزیم
و بہ بندگی و طاعت و تعالی آویزم باز سر را بخواب نہادیم لمحہ نہ رفتہ بود کہ از ہر طرف
آواز و اعلام برخاست ثلث آخر شب بیدار کردند منہا حضرت مجدد الف ثانی را
بشکر گردانیدند بر آنکہ بر ہر جنازہ کہ تو نماز آن حاضر شوی آن میت مغفور است منہا
بر مقبرہ کہ ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ہم شدند بر آنکہ عذاب از اہل آن مقبرہ
برداشتند چنانکہ دو شاہد بر این مدعا در ذکر حضرت امام رفیع الدین کہ از اجدا
مبارک ایشان است ذکر یافتہ منہا آنکہ ایشان را بشارت دادند کہ با آنکہ این
علوم کہ تو گفتہ و تحریر نمودہ ہمہ زما است و تا خصوصاً علمی کہ در آن نحوئی از تردد
داشتند بخوصیت و صدق آنرا و نمودند و حقیقت آنرا معلوم فرمودند منہا فرمودند
کہ شریعت را دیدم کہ در کوچہ ما فرو آمدہ چنانچہ کاروانی در آن فرو و آید منہا
فرمودند کہ در وہ آخر ماہ رمضان بعد از تراویح کسل در خود یافتیم رفتیم کہ بر فراش خود تکیہ کنیم
وقت اضطجاع از غلبہ کسل فراموش شد کہ پہلوی راست خود را اول بر زمین نہم چنانکہ
مسنون است بر پہلوی چپ تکیہ نمودیم بعد از دراز کشیدن بیادیم آمد کہ ترک سنت شد
نفس از کاہلی چنان معقول ساخت کہ از روی سہو و نسیان شدہ لیکن مرا خوف
ترک نہشت لاجرم تمام برخو استہ بہ پہلوی راست اضطجاع نمودیم متعاقب آن غسل از
کرم الہی فیوضات انوار نامتناہی بظہور رسید و نداد و ندان باین قدر کہ رعایت نمودی ترا
در آخرت از ہیچ وجہ عذاب نکم و بسبب این رعایت غلام کہ پائی تومی مالید آن را نیز از مریدیم

منہا از آن جملہ است کہ در عشرہ آخر رمضان فرمودہ اند کہ امروز معاملہ عجب گذشت بر
 عرش خود تکیہ کردہ بودم چشمم فرا خابیدہ کہ احساس نمودم کہ بر آن عرش من و یگری آمدہ
 نشست چہ مے بینم کہ سید اولین و آخرین است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فرمودند آمدیم تا برای تو اجازت نامہ نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشتہ ام دیدم کہ در
 متن آن نامہ الطاف عظیمہ کہ تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند و بر ظہر آن عنایات
 کثیرہ کہ متعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکہ اینمعنی را در مکتوبے از مکاتیب دفتر ثالث
 است نگارش فرمودہ اند و این مکتوب شریف بدست خط مبارک کہ در آن دیگر
 فوائد زیاد از این است بعینہ نزد این فقیر است کہ آن را القویذ جان و صر زامان می
 انگارم منہا ایشان را از جناب نبوی بشارت رسید کہ فرو چندین ہزار کس اہل شفاعت
 تو بخت خدمت مولانا ہاشم علیہ الرحمۃ می بخار و کہ فروای آن روز کہ ایشان را
 این بشارت رسیدہ بود بشکرانہ آن طعامی کردند و قصہ را باز نمودند منہا در رسایل
 خود نوشتہ اند کہ الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین و مصلحاً بین
 الفتنین چہ این عبارت در جای ثبت شدہ کہ ایشان در کلام صوفیہ اکرام و علما
 عظام تطبیق وادہ اند جدال فریقین را راجع بتفاوت لفظی نمودہ اند و در معنی موافق
 ساختہ بنوعیکہ بیچ شبہ نماندہ آنجا این عبارت اطلاق فرمودند خدمت مولانا ہاشم
 مذکور قدس سرہ مے نویسند کہ میان این فقیر و عالمی کہ در آنوقت مریض بودہ
 مشاجرتی واقع شد او گفت کہ این قسم معاملات عظمی کہ شیخ تو اذعانے کندے
 بائیت کہ از سر و ر دین و دنیا در رنگ ہمدی موعود و در حق او صدقے روایت میشد
 با و گفتم کہ علم جمیع احادیث بما و شما ثابت نہ از کجا معلوم شود کہ حدیث در این باب
 وارد نشدہ آن عزیز گفت جمیع الجوامع شیخ سیوطی نزد من حاضر است و کم حدیثی
 از وے خارج باشد بیا تا ہم در باب فضایل این امت جستجو کنم تا دیدہ شود کہ

حدیثی درین باب برآید که ولالت کند مدعی ایشان را برود و متوجه شده کتاب
 را کشادیم و در باب فضائل این امت حدیثی که ولالت تمام داشت بعد از
 ایشان برآمد و آن حدیث اینست یكون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل
 الجنة بشفاعته کذا و کذا من باین فاضل گفتم که این حدیث اشاره بحال
 ایشان است و ایشان خود را صله فرموده اند و عبارت مذکوره و بشارت سرور
 دنیا و دین باین راست می آید گفت احتمال دارد و خاموش شد این مقدمه را
 بآن حضرت رسانیدم تبسم نمودند و شکرانه آنرا بر زبان آورده و در حق این بنده
 التفات فرمودند و منها خدمت ایشان را با نوار و برکات هفت درجه متابعت
 حضرت خاتمیت علیه الصلوة و التحية مشرف گردانیدند تحقیق آن هفت
 درجه با حصول آن دولت و در حق ایشان در مکتوب پنجاهم از دفتر ثانی مکتوب با قدسی یا
 ثبت یافته خوانندگان آن از آنجایی بعلو درجه ایشان خواهند بر و منها
 ازان جمله است که خناس را و سواس به محض کرم از سینه بے کینه ایشان بیرون کرده
 اند چنانکه فرموده اند که در نماز ضحی بودم و دیدم که بلای عظمی ناگاه از سینه من بیرون رفت
 بعد از آن مرتبی شد که آشیانه او را نیز از سینه من دور کردند ظلمات کثیره که در نواحی آن بود و اثر
 از آنها نماند و انشراح عجیب سینه را را و نداد معلوم کردند اینک از صدر تو بیرون شد
 خناس است که پیغمبر علیه الصلوة و السلام با استعاذه ازان مامور گشته بود
 و نیز و نمودند که خطراتی که در اصول دین پیدای میشوند نشاء آنها همین خناس است که در صدر
 آشیانه وار و هر وقت نیشها میزند و منها شرک خفی را از عبادات ایشان بر و نشند میفرمودند
 که چند روز وید قصور اعمال بر نهی استیلائی نموده که چون در نماز در فاتحه بلفظ ایاک نعبد
 می رسیدیم حیران میشدیم که اگر این لفظ را بخوانم که بمفهوم آن متحقق نیستم پس در اثنا می قرار
 مصداق کلمه لم تقولون ما لا تفعلون و باشم و اگر نخوانم بے آن نماز درست نیست

تا آنکه حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بہ محض کرم شرک از عبادت من برواشت و نعمت
 الا للہ الدین الخالص بہ ظهور پیوست الحمد للہ علی ذلک منها آنکہ ایشان را از
 غایت اتباع آن سرور و سرور علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفہ کوفی و امام مکرّم شافعی
 مطلبی و کبار تلامذہ ہر یک رضی اللہ تعالیٰ عنہم فنمای و بقای بہم رسیدہ چنانچہ
 فرمودہ اند در حلقہ صبح بودم ناگاہ یک گونہ فنمای مخصوص رویداد کہ تعیینی کہ مرا بود و رفت
 تا مدت کشید تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم کہ امام الامتہ ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ با جمیع از شاگردان جمیع علمای مجتہدین مذہب خود گرد من مجتمع اند و مرا احاطہ نمودہ
 و بعضی از اساتذہ امام مذکور چون ابراہیم نخعی نیز بنظر در آمدند ناگاہ دیدم کہ نور امام نور ہر
 یک زائمه کرام در من درآمد و من بآن انوار ایشان تعیین بقایا فتم و تمامہ تجسم از ان
 انوار شدم و نور ہر واحدی را جدا جدا اجزائی خود میدیدم بعد از دو سہ روز از این
 معاملہ ہمان قسم تعیین و بقا با امام شافعی و تلامذہ و علمای مذہب بہ ظهور رسید دیدم کہ علمای
 حنفیہ از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذہ و مجتہدین مذہب خود در من درآمدند و
 مانند طائفہ اولی انوار ایشان اجزائی من شد بعد از ساعتی چند دیدم کہ انوار حنفیہ
 بسنن سابق باز آمد و الحال خود را با انوار فریقین متحقق می یابم بعد فرمودہ اند در آن
 چنان مشہور گردید کہ حق از این ہر دو امام ہما بیرون نیست آنچه از حنفی ماندہ شافعی گرفتہ و از
 ایشان تجا و زنمودہ و حصہ تام ابو حنیفہ رح مسلم است و ثلث بطرف ثانی رحمہما اللہ تعالیٰ
 منها و ہم از آنجملہ است آنکہ مشایخ نقشبندیہ و مشایخ قادریہ را قدس اللہ اسرارہم بر سر ایشان
 مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طرق دیگر رح رسیدہ صلح دادند کما مر منها فرمودہ اند کہ
 ہر کہ دخل طریقہ ما شدہ و خواہد شد تا قیامت بواسطہ و غیر واسطہ از رجال و نساء ہمہ را بنظر آورد
 و اسم و نسب و مولد و مسکن و راہدادانانیدند اگر خواہم ہمہ یک یک بیان نہایم مثنوی

ابی شکاف روزی دیوار ہا | مطیع باشند بر اسرار ہا

بلکیش از زادن تو سا بها	دیده باشندت ترا با حالها
عارفان که جام حق پوشیده اند	رازها دانسته و پوشیده اند

منها برایشان ظاهر گردیده اند که در هند انبیائی بوده اند علی نبینا و علیهم السلام که بعضی ستم و بعضی دوتن گردیده اند و ایضا قبور متبرکه بعضی از این انبیا را که در آن دیار آسوده اند نیز بایشان نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده منما احوال مال مشایق جبل و مشرکان فطرت رسل که نزد ما نزدیک این جماعت در دوزخ خواهند بود و نزو اشعریه برخلاف آن بایشان مکشوف گردانیدند که بعد از بعثت و احیاء اخروی آنها را در مقام حساب داشته باندازه جرمیه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر متکلف ایشانرا نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند فرمود و در مکتوب دوصد و پنجاه و نهم از جلد اول این قصه مسطور است و چنان برنگاشته اند که این مساله را چون در محضر انبیائی کرام علیهم الصلوٰۃ والسلام عرض نموده آمد همه تصدیق فرمودند و مقبول داشتند و العلم عند الله سبحانه منما آئمه ایشان را از اسرار قضا مبرم و معلق مطلع گردانیدند و حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را با تماس ایشان پذیرفتند منما ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از کاشفان اسرار مقطعات قرآنی و رموز متشابها ت فرقانی چنانکه نگارش نموده اند که این فقیر تا مدت مشابها ت مقفوض لعلم حضرت حق سبحانه میساخت و علمای راسخین اغیار ایمان بتشابها نصیب یافت تا ایلات که بعضی علما صوفیه بیان کرده اند آنها را لائق آن تشابها نماند و نیست آن تا ویلات را از اسرار یک قابل استتار باشد تصویب کرد و چنانچه عین القضا ت از الف لام میم الم خسته که معنی در دست که لازم عشق است مثال آن آخر کا چون حضرت حق سبحانه بمحض فضل شمه از تا ویلات متشابها ت را برین فقیر ظاهر ساخت جدلی از ان دریای محیط برین شهدائیسکین کشاده گردانید و نیست که علمای راسخین از تا ویلات تشات و مقطعات نصیب وافر است و تفصیل آنرا در زبد المقامات

دیده باشند ترا با حالها رازها دانسته و پوشیده اند	بکشتن از زادن تو ساها عارفان که جام حق پوشیده اند
<p> منہا برایشان ظاہر گردیدہ اند کہ در ہند انبیائی بودہ اند علی نبینا و علیہم السلام کہ بعضی سہ تن و بعضی دو تن گردیدہ اند و ایضا قبور متبرکہ بعضی از این انبیا را کہ در آن دیار آسودہ اند نیز بایشان نمودہ اند و انوار آنرا مشاہدہ فرمودہ منہا احوال آل مشایق جبل و مشرکان فطرت رسل کہ نزد ما نزدیک این جماعت در دوزخ خواہند بود و نزد اشعریہ برخلاف آن بایشان مکشوف گردانیدند کہ بعد از بعثت و احیاء اخروی آنہا را در مقام حساب داشتہ باندا زہ جریمہ معاتب و معذب خواہند ساخت و ستیفائی حقوق نمودہ در رنگ حیوانات غیر متکلف ایشانرا نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواہند فرمود و در مکتوب د و صد و پنجاہ و نہم از جلد اول این قصہ مسطور است و چنان برنگاشتنہ اند کہ این مسئلہ را چون در محضر انبیائی کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام عرض نمودہ آمد ہمہ تصدیق فرمودند و مقبول داشتند و العِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَ مَنْہَا آنکہ ایشان را از اسرار قضا مبرم و معلق مطلع گردانیدند و حکمی از احکام یک قسم قضائی مبرم را با تہماس ایشان پذیرفتند منہا ایشان را از علمائی ر سنجین گردانیدند و از کاشفان اسرار مقطعات قرآنی و رموز متشابہات قرآنی چنانکہ نگارش نمودہ اند کہ این فقیر تا مدتہا ستر متشابہات را مقصود بعلم حضرت حق سبحانہ میساخت و علمائی ر سنجین اغیر ایمان بتشابہات نصیب یافت تا ایلات کہ بعضی علمائ صوفیہ بیان کردہ اند آنہا را لائق آن متشابہات ندانست آن تا ویلات را از ہراریکہ قابل استہار باشد تصویب کرد و چنانچہ عن القضاات از الف لام میم الم خوشہ کہ بمعنی در دست کہ لازم عشق است مثال آن آخر کا چون حضرت حق سبحانہ بمحض فضل شمرہ از تا ویلات متشابہات را برین فقیر ظاہر ساخت جدلی از ان دریای محیط برین شہدائیمسکین کشادہ گردید و نہست کہ علمائی ر سنجین را از تا ویلات متشابہات و مقطعات نصیب وافر است و تفصیل آنرا در زبدہ المقامات </p>	

و کرب ایشان باید جست این منتخب حاصل تفصیل نمیتواند شد و رده اند که بعد الحاح مخدوم دکان اطلاع
این اسرار مقطعات متوجه شدند باطن یک حرف قی اذن یافتند آنرا بیان نمودند و سامعان را بودند
و مخدوم رده گان را منع از اظهار آن نمودند و منها ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیدند میان قطب
ایشان و قطب فراد و آن مرتبه از نواد است منها بر ایشان مشارب تمیز کمالات و لایات انبیا علیهم
الصلوات التحیات و کذلک طالبانی که بر قدم پیغمبر انبیا انزاد مکشوف گردانیدند و تفاوت
اقدام هر یک در آن مشارب و انموده چنانکه می فرمودند که فلان در ولایت موسوی
نزدیک نقطه مرکز و فلان قریب دایره و امثالها و این نیز از نواد راست چنانچه می آرند که شیخ
منجم الدین کبکی قدس سره را علم بشری خود نبود و با وجودیکه قطب زمانه و مقتدرای اولیای
وقت خود بود و چون خواست که معلوم او شود یکی از مریدان را بنزد بزرگ که باین علم ممتاز بود
فرستاد آن بزرگ در اثنای تفتیش حال از آن طالب پرسید که جهود کجا چون است
آن مرید از این حرف دل تنگ بحضرت شیخ خود بازگشت از آنچه شنیده معروض
داشت شیخ بتواجد برخاست و گفت مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد که ما
بقدم کلیم الله علیه السلام بوده ایم که جهود اوست او را گویند منها حضرت
حق سبحان ایشان را به محض کرم قدرتی و قوتی عطا نموده بود و تصرف بخشی
که یکی را از ولایتی و مشربی که در آن بود ولایتی که فوق آن بودی رسانیدند چنانچه
به مخدوم را ده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمار ابعاد از ولایت موسوی
ولایت محمدی آورده شد منها تعیین وجودی و تعیین حسی که تا غایت الحال
عارفی بآن لب نه کشوده بر ایشان ظاهر گردانیدند و با سراسر و انوار آن مرتبه علیا
ایشان را مشرف ساختند منها ایشان را با سراسر معاملات قلوب خمس فوائده اند
خصوصاً بمرتبه علیا که بقلب خامس متعلق است و آن از مقامات شکرست چنانچه در
فقره از فقرات رساله مبدی و معاد بیان فرموده اند فاذا بلغ العرف

الا تَمَّ معرفته والاكمل شهودا هذا المقام العزيز وجوده الشريف رتبة يصير
 ذلك العارف قلبا للعالم كلها والظهورات جميعا وهو المتحقق بالولاية
 المحمدية والمشرق بالدعوة المصطفوية على صاحبها الصلوة والتحية ف
 لا قطاب والابدال والاوتاد داخلون تحت دائرة ولايته والافراد والاحاد
 وسائر فرق الاولياء منذ رجون تحت انوار هدايته لما هو النائب
 مناب رسول الله والمهدي بهدي حبيب الله وهذه النسبة الشريفة
 العزيزة وجودها مخصوصة بأحد المرادين وليس للمريد في هذه
 الكمال نصيب هذا هو النهاية العظمى والغاية القصوى ليس فوقه
 كمال ولا اكرم منه نوال لو وجد بعد الوفاء ستمثل هذا العارف
 لا غنى ويسرى بركته الى مدة مديدة واجال متباعدة وهو الذي
 كلامه دواء ونظرة شفاء والحضرة المهدي سيوجد على هذه النسبة
 الشريفة من هذه الامّة الخيرة ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
 والله ذو الفضل العظيم وحصول هذه الدول والقصوى منوطة
 باتمام طريق السلوك والجذبة تفصيلا مرتبة بعد مرتبة واكمال
 مقام الفناء الا تَمَّ والبقاء الاكمل درجة بعد درجة هذا لا يتيسر الا
 بكمال متابعة سيد المرسلين وحبيب رب العالمين عليه وعلى الله
 من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها الحمد لله الذي جعلنا من
 متابعيه والمسؤول من الله سبحانه كمال متابعتة والثبات عليه والاستقامة
 على شريعته يرحم الله عبدا قال امينا وهذه المعارف من الاسرار
 الدقيقة والرموز الحقيقية ما تكلم بها احد من اكابر الاولياء وما
 اشار اليها واحد من اعظم الاصفياء استأثر الله سبحانه هذا العبد

من قوله والظهورات هي هذه الجواهر المحمديّة ومن وصل الى هذه القلب فهو المجتهد لا اتباع عليه لا حد من المل زمانه لان مناسبتة بالحق في وقت التمام ١٢

بکذه الاسرار وافشاء کما بصدقة حبیبه علیه وعلى اله الصلوة والسلام
ولنعمر ما قال فی الشعر الفارسی **بیست**

اگر بادشہ بر دریم سوزن بیاید تو ای خواجہ سُبُلَت گمن

لیس قبوله تعالی معلقا بشئ ولا مسببا بسبب يفعل الله ما يشاء
وَيُحْكِمُ مَا يُرِيدُ وَاللَّهُ يَخْتَصُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ
وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعَلَى عِبَادِهِ
الصَّالِحِينَ وَالسَّلَامَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ وَالتَّزَمَ مَتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ
الْصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مِنْهَا الْإِشْتَانُ رَأَاهُمْ سَاقَتُنْدَكَ دُنْيَايَ تَرَا آخِرَتَ كَرَوَانِيْدَمِ جَنَابِ
حَضْرَتِ عُرْوَةِ الْوَثْقَى قَدْ سَسَّرَ الْعَزِيزُ مَكْتُوبِيَّ وَرَمَعْنِي آيْنَ كَلَامِ
نُوشْتِه اند که بعضی تمتعات این نشان فانیہ کہ موجب تنقیص درجات اخرویہ است
در حق ایشان بخین بود کہ نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرد و نیز ہر چه در دنیا مشہو و گرد و دلی
شائبہ ظلمت نیست و آین نشان تاب آنکہ بے ازالہ این شائبہ جلوہ گر شودندار و مگر آنسرود
دین و دنیا را این دولت عطا فرمودہ بودند حضرت مجدد الف ثانی را از غایت
کمال اتباع آنسرور اگر از الوش خوان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نصیبہ
داوہ باشند میثاید چه ہر کمالی کہ پیغمبر را بود کمل تابعان او را از ان نور نصیبہ رسد
و ایشان نیز بآن نصیبہ در بعضی مرقومات خود اشارتہا نمودہ اند و نیز می تواند بود
کہ مرا و از این فرمودہ ایشان آن بود کہ ہر چند مشہو و عارف اکمل باشد اما تا ور قید
حیات ایچہافی است مقید جبل الخیال است و خلاصی بجلی از قید خیال در این نشاء محال
چنانکہ مولانا رومی قدس سرہ قریب احتضار می فرمود و مثنوی

من شوم عریان ز تن او از خیال تا خرامم در نہایات الوصال

گرانگه فری را از کمال کمال تابعان انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام بطیفیل ایشان بهره رسید باشد
 چه خلاصی از قید خیال در این نشاء در ولایت نبیاست که باصل الاصل
 متعلق است منها ایشان را از اسرار انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی
 و حقیقت بیت المقدس بهره فراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیبہ المتعددة
 منها ایشان را از آفاق و انفس معامله نموده اند که نفس نزد آن چون آفاق است
 بیان مجمل آن در رساله مبدا و معاد نموده و مفصل بتفصیل در مکتوب چهل ستیوم
 از جلد دوم فرموده اند و معامله کالر و تیرا در آن اثبات نموده اند و رقم کرده که این
 دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله تعالی عنہم اجمعین
 کم کسی باین مستند گشته است هر چند این سخن مستبعد نماید و مقبول اکثری
 نیگردد اما اظهار نعمت عظمی می نمایم کونه اندیشان قبول کنند یا نه این نسبت فردا
 بروجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت منها آنکه
 حق سبحانہ ایشان را بحق الیقین مشرف ساخته که حق الیقین دیگران نزد آن علم
 الیقین است چنانچه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دوم بیان نموده اند
 و فرموده که از این حق الیقین چه گوید اگر گوید که فهم کند و چه دریابد این معارف از حیطه
 ولایت خارج است ارباب ولایت در رنگ علمای ظواهر و ادراک آن عاجزند و در
 درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوٰۃ انوار نبوت اند علی صاجها الصلوٰۃ و
 والسلام و التخیذ که بعد از تجرید الف ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند منها
 بایشان راهی که ورائی جذبه و سلوک است نموده اند از ابراه اقتباس نبوت تعبیر فرموده
 و بیان آن در مکتوب بیست و یکم از جلد اول کرده اند منها ایشان را بکمال متابعت
 سنید اندیا بمقامیکه فوق مقام رضا است مشرف گردانیده آنرا به محبت ذاتی
 تعبیر نموده اند و آن بسیما غریب الوجود است که کسی از اولیایان اشاره نفرموده اند

منها ایشان را درجات ولایت ثلاثه صغری و کبری و علیا که ولایت اولیا و انبیا و ملائکه است
میگشایند و اینند و محقق ساختند بدان چنانچه در مکاتیب علییه مبین و مشرح است
منها ایشان را بمحض الطاف خزینه رحمت گردانیدند چنانکه در مکتوب بیست و نهم
از دفتر اول بیان یافته منها بایشان معلوم گردانیده اند که از ایشان تا ظهور محمد
آخر الزمان چون ایشان دیگر باین کمال نبطه نخواهد آمد منها در رساله
مبدء و معاد نگارش فرموده اند که در اوائل حال می بینیم که در مکان طواف
می کنیم و جمع دیگر نیز در آن طواف با من شریک اند و بطوی سیر آن جماعت تا
حدیست که تا من یکدوره طواف را با بنجام می رسانم آن جماعت دوسه قدم مسافت
قطع میکنند و در آن اثنا معلوم می گردد که این مکان فوق العرش است و جماعت
طواف کنندگان ملائکه کرام اند علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام واللّٰهُ
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ منها ایشان را
بتجدید الف ثانی بمشتر گردانیدند چنانچه ذکر یافت و این همه خصائص آن بیان
شد و خدمت مولاناها ششم از جمله خصائص پنج خاصیه عظیمه را در عبارت
تازی در کتاب خود ذکر کرده است و آن این است الا ولی مندرجته فی
دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین ومصلحاً
بین الفئتين وهی مرقومه فی المکتوب السادس من الجلد الثانی والثانی
وصوله سوره بمقام المقربین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین کما ان
اصحاب الیمین فوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا وهذا مسطور
من قلمه الشریف فی المکتوب الرابعین من الجلد الثانی والثالثه کلام
سبحانه وتعالی معه قدس الله سره شفاهاً وذلك لافراد الانبیاء
علیهم الصلوٰة والطیبات وقد يكون ذلك لبعض الکمل من متابعیهم

بالتبعية والوراثة واذا كثرت هذه القسم من الكلام مع واحد منهم سمي محدثا
 كما كان امير المؤمنين عمر رضى الله تعالى عنه **واشارة** باین است آنچه
 در بیاض خاص خود حضرت عروة الوثقی مرقوم فرمود است که حضرت مجدد
 الف ثانی راضی الله تعالى عنه بوراثة جد مبارک ایشان فاد و قاعظم
 محدث بفتح وال گردانیدند الحمد لله على ذلك **والرابعة** من درجته
 في المكتوب التاسع والسبعين من الجلد الثالث وهي انه سبحانه
 اعطى له قدس سره ذاتا قیوما للعالم الذي هو اعراض مجتمعة
والخامسة في المعرفة التي يتعلق باصله ان طينته من بقية طينة
 نبيه عليه الصلوة والسلام كطينة النخلة من بقية ادم عليه السلام
و از خصائص عظمی آن است که قریب بایام وصال فرمودند که هر کما یسکه در نوع
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند بوراثة و تبعیت سید البشر علیه الصلوة
 والسلام بدان محقق ساختند و اگر خواهم آنرا بمقامات معقوله معقول مستمعان
 نمایم بنهی بیان فرمودند که مستمعان موصوفه نمودند منها می فرمودند که نسبت
 خاصه ما تا انقراض این نثار و در فرزندان ما خواهد ماند منها از همه عجیب تر
 از خصائص ایشان آنکه حق سبحانه اند ایشانرا با وجود تبعیت و وراثة به نصیبی
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تفصیل آن در مکاتیب علیه مندرجه است
مصرعه قلم اینجار سید سرشکست بیت

اگر بگویم شرح این بید شود
 منشوی هشتاد و ن کاغذ شود
 اگر عالمی عارفی بانصاف در مکاتیب لطیفه و رسائل ایشان عبور فرماید
 بیش از این بخصائص ایشان پی برده و همین مقدار که بیان نموده شد نیز بسیار
 است از عیان و قبول از خوانندگان و شنوندگان در کار بیت

راز جز بار از دوان انبار نیست راز اندر گوش منکر راز نیست

اگر بیش از این شوق آسمان احوال مبارک ایشان از قسم معارف علیه و کمالات سنییه و خصوصیات مالیات و نکات نادرات راجویان باشند پس بمقامات مولانا شام علیه الرحمه که مسمی بزبدۀ المقامات است یا به حضرات القدس که جمع مولا نابدالدین است که هر دو و اکابر از جمله خلفای جهت مند ایشان اند رحمها بهما رجوع نمایند تا تفصیل احوال ایشان و کیفیت مقال و الامی نشان معلوم گردد که این حقیر در این منتخب از گلشن بگلی و از خرمن بدانه کتمان نموده

تذکره عاشره از منتخب ذکر بعضی عبادات دومی و سلی حضرت
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

خِدْمَتُ حَضْرَتِ مَوْلَانَا هَاشِمِ عَلَیْهِ الرِّحْمَةُ در مقامات خود می نویسند که از زبان الهام ترجمان حضرت مجدد الفغانی رضی الله عنه شنیدم که بتقریب می فرمودند عمل کار را چه باشد هر چه با عطا کرده اند بمحض فضل و صرف کرم میدانیم اگر مثلاً امری بهانه کرم باشد آن متابعت سیدنا لا ولین و الاخرین صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم خواهد بود که مدار کار خود را بدان میدانم هر چه با داده اند از راه این اتباع داده اند جز نبیا و کتبنا و هر چه نداده اند آن بسبب نقصی در متابعت که از راه بشریت رفته باشد هست و فرموده اند که یک وزیر سهو در آمدن بخلا اول پائی رست نهادم آن وزیر چندین احوال بر من بسته شد می آرند که خدمت ایشان روزی بسرعت جهت غلبه بول به متوضا شدند و باز بسرعت تمام بیرون آمدند آب طلب داشته است مبارک شسته باز به متوضا شدند بعد از فراغ از متوضا که بیرون تشریف فرما شدند عنایت نمودند که تقاضای بول سبیلای نمود بسرعت به متوضا در آمدم و شسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاه بر و بود که

برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از سیاه کتابت حروف قرآنی است لائق
 و رعایت ادب مطابق ندیدم با وجودیکه از غلبه تقاضای محنت و شستم لیکن آن محنت
 پیش این محنت ترک دب حقیر نمود بیرون آمده آن نقطه سیاهی شستم و باز آمدم آورده
 اند که روزی بخادم فرمودند که چند نفر نفل حاضر کن خادم شش نفر نفل حاضر آورد در عتاب
 رفته فرمودند ای نیک صوفی ما آن قدر شنیده که **اللَّهُ وَتَرَىٰ مُحِبُّ الْوَتَرِ** این عایت از
 مستحبات است مردم مستحب چه هستند اند مستحب است شسته او است سبحانه و تعالی اگر دنیا
 و آخرت را بیک علی که دوست داشته حق عزوجل باشد بدهند هیچ نداده باشند فرموده اند
 که ما بر عایت مستحبات تا بآن حد توجه داریم که وقت شستن روی قصد میکنیم که اول آب بر
 خدیم رسد که آنهم از مستحبات است می آرند که از ایامی که تمام بصوم نمودند چون پرسیده
 شد از سبب آن فرمودند که قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روز
 استنجاشده باشد و فرمودند که والد ماجد ما علیه الرحمة هما لکن در روز رمضان استنجانی کردند
 اگر ضرورت واقع میشد آنرا قضای و شستن فعم السلف و نعم الخلف می آرند که
 یکی از حکام عهد که در کار ایشان نزدی داشت از اقصی القضاة وقت که همسایه حضرت
 بود در خلوتی پرسید که شما مردم عالمید و صادق القول و صاحب یانت از حال عزیزیکه
 همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنی این طائفه از دریافت ما دور است اما این
 اینقدر میگویم که مشاهده اطوار این بزرگوار را باطوار و کیا ما تقدم یقینی دیگر بخشید زیرا آنکه چون
 ریاضات عجیبه طاعات کثیره کمال متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت شاید محبتان
 ایشان بمبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدم آن تردید برخواست بنویسندگان
 احوال جنگه داریم که هنوز کم نوشته اند الحق چنین بود که این عالم منصف بحق منصف فرمود جز الله
 خیال می آرند از روشنی که خدمات آب و صوفی و مایه تعلق بامور العبادات حواله او بود
 می فرمود که من تمام وزهرا ساعت قیلولة ایشان و شرب ثلث دوم فرصتی بکار خود می یابم و در آن

این دو وقت مرا از استیجاب آن حضرت فرصت نیست همچنین اصحاب خود را به کثرت دوام ذکر و مراقبه و حضور تحریص می فرمودند و میگفتند که این دارد اعلی است و مزرع کشت کار حضور باطن را بار عایت آداب اعمال ظاهر جمع ساخته در کما باشد با کمال عمل مبارک ایشان در صیف و شتاب و سفر و حضر آن بود که نصف خیر غالباً و گاه ثلث آخر شب برخاسته ادعیه مسنونه آنوقت خوانده و خود در کمال سباه و احتیاط می نمودند و بر آن نبودند که دیگر در وضو آب بدست مبارک ایشان بریزد و در آب وضو آن قدر احتیاط بظهور میرسد که فوق آن متصو نباشد استقبال قبله را در آن عایت میکردند اما در وقت شستن رطوبت بسوی شمال یا جنوب منحرف میشدند و مسواک او هر وضو و وضو را در هر نماز لازم می داشتند الا ماشاء الله تعالی و هر عضوی را سه بار تمام می شستند و هر بار بدست آب از آن عضو چکیده افشانند که تمام نقاطی مانده در عضو مغسول و نه درید غاسله و چنان می نمودند که چون در طهارت و نجاست غاسله وضو اختلاف است هر چند فتوی بر طهارت است اما عمل بر احوطی نمود و در غسل هر عضوی کلمه شهادت در و در نیز با دعیه نوره دیگر که در کتب احادیث چون تکریم مشکو و بعضی کتب فقه و عوارف آمده می خواندند و بعد از ادا می وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعاییکه آنوقت مانده است می خواندند و متوجه مسجد میشدند و با طهارت و حضور و جمعیت تمام در طول قنوت تهجد ادا می نمودند بمرتب که طاقت بشری بی تابید الهی جل شانه در ادا آن عاجز حاضر است و را و اهل حوال بیشتر و تهجد و ضحی و فیی زوال تکرار قرات سوره می فرمودند چنانکه گاهی قرات آن سوره بهشتاد مرتبه در کل آن صلوات می کشید و گاهی کم و گاهی زیاده و در اواخر بیشتر و نماز به ختم قرآن مجید اشتغال مینمودند بعد از ادا می تهجد بخشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از صبح بدو سه ساعت ساعتی بر طبق سنت می غنودند تا تهجد بین انومین بظهور انجامد و باز پیش از دیدن صبح بیدار شده نماز فجر می پرداختند و سنت بامداد را در خانه ادا نموده در میان سنت فرض تکرار کلمه سبحان الله و حمدا سبحان الله بطریق خفیه میکردند و وقت

چیده

فرض مسجد آمده بایاران ادائی نمازی فرمودند و تا وقت اشراق با اصحاب خود حلقه زد و مراقب
می نشستند آن گاه نماز اشراق را بطول قرائت چهار رکعت بدو سلام ادا فرموده به تسبیحات
و ادعیه مأثوره که در آن وقت است می پرداختند بعد از آن بحرم رفته لحظه از احوال
مستورات و اطفال خبر میگرفتند و آموخته را که بمعاش تعلق داشته می فرمودند
بعد از آن بنحوت میشدند و بقرائت قرآن مجید مشغول میشدند بعد از امی تلاوت
طالبان را احضار میفرمودند و کیفیت احوال استفسار میفرمودند بعد از خلص اصحاب
را طلب نموده با سرار خاصه لب می کشیدند و از اهتمام سامعان را از خود روده القا
نسبت و اعطای نعمت می نمودند و هر یک زیاران را بموافق حال و ملائمت استعداد
بامری دلالت میکردند و بر حال فالص شده اطلاع می بخشیدند و بهلوهبت اتباع
سنت و دوام ذکر و حضور مراقبه و اخفای حال ناگید میکردند و میفرمودند که اگر تمام
دنیا و مافیها یک فعل بر منی و سبحان و تعالی معلوم کرده بمقتضای آن عمل میسر شود غنیمت
عظیم دانند و حکم آن دار و که کسی به خرف ریزه چرخ جوهر نفیس خراج عالم را بخرد و
بجاء لا طائل روح بدست آرد و میفرمودند در ترغیب تکرار کلمه طیب لا اله الا
الله که کاش در جنب این کلمه طیبیه تمام عالم حکم قطره میداشت نسبت بدریا محیط
این کلمه طیبیه جامع کمالات و لایت و نبوت است و مردم تعجب دارند که بیک گفتن
این کلمه طیبیه چگونه دخول جنت میسر شود و محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را
بیک گفتن این کلمه بخشند و به بهشت فرستند گنجایش دارد و اگر برکات این کلمه را
قسمت کنند تمام عالم همه را بدلا باد مهور و سیلاب گردانند و نیز فرمودند که حصول برکت
و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قائلان است هر چند گوینده عظیم تر برکت و عظمت
آن پیشتر و این مصرعه بر زبان مبارک می رانند مصرعه
بزیديك وجه حسنا اذ ما زدت نظرا

عورات
میپوشند

خذف

صحبت ایشان بشیر به خاموشی میگذشت یاران ایشان را از غایت مهیت و کمال خشوع و ادب که می بود زہرہ انبساطنداشتند و تمکین ایشان بمرتبه بود کہ با وجود و روادین احوالات عظیمہ ہرگز آتار تلون برایشان ظاہر نمیشد چون ضحوة الکبری میشد ہشت رکعت نماز در خلوت ادا نموده باز بحرم شریف می بردند و آن جماعت طعام تناول نموده خوب نفس نفیس توجہ فرمودہ بہمہ فرزندان و درویشان یک یک از ہر چہ پختہ شدہ بود می رسانیدند و اگر از متعلقان کسی حاضر نبودہ قسمت او را می گذاشتند بعد از تناول طعام ادعیہ ماثورہ کہ در آن وقت آمدہ می خواندند و در اخیر ایام عزلت گزیدند و اغلب صائم می بودند و طعام در همان خلوت خانہ تناول میکردند و قرأت فاتحہ چنانچہ بعد از طعام معمولست از ایشان کمتر دیدہ شد کہ در احادیث صحیحہ نیامدہ است و ہر روزی کہ مفطر می بودند کیبار پیش از نیم روز طعام تناول میکردند و آن بنایت قبیل مہ ذلک می فرمودند کہ چہ توان کرد بحکم اقتضای آخر الزمان در گرسنگیہا کمال اتباع ان سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ وسلم میسر نمی شود میفرمودند امرے کہ عارف از ملکیت بہ بشریت نزدیک می سازد ہیچ چیز چون خوردن نیست گاہ تہجد صورت مثالید کہ و رات آن بنظر می در آید و طعام را بہ خشوع و حضور تمام تناول می فرمودند یا ران را نیز آنوقت بحضو و خشوع تاکید می نمودند و وقت طعام زانو می بسیار خوابانیدہ یمن را بران می نہادند و گاہ در غیر مجالس دیدہ میشد کہ ہر روز زانو برداشتہ اکل میفرمودند بعد از تناول طعام لحظہ چند بہ حکم سنت قبیلولہ میکردند مؤذن ایشان در اول وقت ظہر اذان می گفت بعد از شنیدن اذان بلا اہمال متوجہ وضو میشدند و بسنت زوال صحیحہ پرداختند و می فرمودند کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ وسلم از زمان بعثت تا زمان حلت از دنیا سنت زوال ترک فرمودہ اند قرأت در آن گاہ از طوال مفصل میبود و گاہے

از قضا بعد از آن چهار رکعت سنت یکر میگذارد و بعد از فراغ نماز ظهر شسته از حافظ جزوی
یا کم و بیش می شنیدند و اگر در سه بود می فرمودند و اگر حافظ حاضر نبودی خود بخود
تلاوت میکردند و نماز عصر اول وقت بعد از خروج مثلین ادای فرمودند و چهار رکعت قبل
از عصر سنت ترک نموده اند بعد قریب بوقت غروب بایاران بسکوت بطریق مراقبه
می گذرانیدند و در این حلقه های فجر و عصر با طنا متوجه احوال مسترشدان میشدند و نماز مغرب را
اگر غیم نبود می در اول وقت ادا کرده بعد از ادای فرائض بهمان جلسه سراده بار کلمه
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْحَمْدُ لَهُ خواندند و در آخر فصل بین سینه و لاف
زیاده از خواندن اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ نمی نمودند بعد از ادای دو رکعت سنت اقوابین با دعیه یا توره که در آن وقت
آمده می پرداختند و اقوابین شش رکعت میگذرانیدند و گاه چهار رکعت میگذاردند و میفرمودند که بعضی
شرح حدیث گفته اند که مراد از شش رکعت که در حدیث شریف آمده همراه دو رکعت
سنت خواهد بود و سوره واقعه را غالباً در آن می خواندند و نماز عشاء را بعد از زایل
شدن بیاض افق که نزد امام اعظم رحمه شفق عبارت از دو رکعت ادای نمودند
و چهار رکعت قبل و بعد از فرض عشاء سنت زد و اندسوائی دو رکعت میگویند بخوانند
قرأت در چهار رکعت سنت آخرین الحمد سجده و سوره تبارک و قل یا ایها الکفرون
و قل هو الله احدی فرمودند و گاه در آن چهار رکعت چهار قل خوانده می شد و
بعد از ادای و تراگر در چهار رکعت مذکور قرأت سوره نمی شد سوره الحمد سجده و
سوره الملك می خواندند و سوره دخان را نیز اول شب می خواندند و بایاران را
بخواندن این سوره در آن وقت دلالت می فرمودند و در رکعت اولی از وتر سوره اسم
و در ثانیه قل یا ایها الکفرون و در ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی
قنوت شافعی رحمه ضم می کردند بعد از ادای و تر دو رکعت شسته و میفرمودند

و در رکعت اولی اذان لرزه و در ثانیه قل یای خوانند و در آخر بطریق ندرت این دو رکعت ادا می یافت و می فرمودند که فقها را در آن قیل و قال است و سجده که بپایز و ترستگاه شده نمیکردند و میفرمودند که بعضی علمای بکر است آن فتوی داده اند و تر را گاه اول شب گاه آخر شب ادا می کردند و در اول شب اگر ادا نموده بودند در آخر شب تکرا نمی کردند و می فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه سلم فرموده اند که در یک شب دو و تر نباشد بعد از ادا صلوٰة عشاء و ترز و در بعضی رفته می غنودند و قبل از ضبط طبع آیات و ادعیه ماثوره را می خوانند و میفرمودند که بیداری بعد از عشاء بیداری آخر شب را فتور می اندازد و در روز و شب اکثر می خوانند خصوصاً شب جمعه و روز جمعه و شب دو شنبه و روز و شنبه و در آخر یاران شب جمعه جمع کرده هزار بار در و می فرستادند بعد از ادا می آن در و ساعتی مراقب شد بانکسار تمام دعای کردند رساله دعای ماثوره جمع نمودند بار رساله صلوٰة که جناب که جناب شیخ ابن والنس محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه ترتیب داده اند میخوانند و نماز جمعه مسجد جامع و عیدین به مصلی حاضر میشوند و ظهر را نیز بعد از ادا می نماز جمعه احتیاطاً می گذارند و در روز عید اضحی تکبیرات را در راه بلند می گفتند و آجیاناً بنا بر فتوی مضمرات پست و در عشره ذی الحجة بصیام و قیام و خلوت و کثرت عبادت و تمیل میگذارانیند و در آن عشره موی و ناخن نمیکرفتند و جهت تشبه بجا جیان چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه مردم می کنند نمی کردند و در آن عشره هر روز و شب قرآنة سُودة و الفجر می فرمودند و کذاک و باقی آن شهر نیز قرأت آن سوره مذکوره میکردند و صلوٰة کسوف خسوف میگذاردند و نماز تراویح را در سفر و حضر به جمعیت تمام ادا میفرمودند و ختمهای قرآن بکر میخوانند

و در این ایام خود و ختم یا سه ختم می کردند و در میان هر تراویح گاه بسکوت گاه با و عیبه
آن وقت که آمده است می پرداختند و در غیر رمضان نیز ختمهای مکرر و در هر ماه می نمودند
و ختم احزاب که معمول شده نمی فرمودند که در سنون بودن آن سخن است وقت تلاوت
از بسیاری ایشان چنان معلوم می شد که اسرار خالق قرآنی و برکات آیات فرقانی برایشان
فائز می گشت فرموده اند که عزیزی فرموده که بدستخط حضرت مولانا یعقوب چرخ
نوشته دیده شد که در ختم احزاب بدین

فاتحه الفخام و یونس گیر طه ای همام || عنکبوت انکه زمر پس اقصه دان لسلام

در سفر یا نیز در محله نشسته تلاوت قرآن می نمودند و می آرند که گاه چهار جزو و گاه سه گاه
کم و بیش و در محله تلاوت می کردند و اکثر بر محله و ثار میکشیدند تا نظر بر عورات مردم نه افتد
تسبیح رکوع و سجود اکثر پنج یا نه یا یازده و در حالت انفراد میرسانیدند که در نماز رعایت
سنن و مندوبات و آداب نماز حضور قلب نماید این رعایت با همه ذکر است که بیاورد
کرد امر است سبحانه و توحید با و نیز می فرمودند که مردم بهوس ریافتها و مجاہد نمایند
هیچ ریاضت و مجاہد برابر رعایت اداب نماز نیست لایستما نمازهای فرض و حجب
وسنن و آوائی نماز بنوعیکه می فرمودند بس مشکل است و لهذا حق سبحانه می فرماید
إِنَّمَا لِكَبِيرَةٍ إِلَّا عَلَى الْخَشِيعِينَ و در رکعت نماز تحیه سجد و تحیه و حضور ترک نمیکردند
و در رنگ سنن موکه سنن زوائد و در سفر و در حضر بے تکلف دامیکردند و در آنکه زیادتی
و نقصان در عمل و فعل ماثوره در ظهور نیاید احتیاط بلیغ بجای آوردند و بجز تراویح هیچ
نماز نفل را بجماعت ادا نمیکردند و بنماز استخاره شروع در کارهای می نمودند و گاه
باستقنای قلب دعای مسنون اکتفا داشتند اما در هر مهم کلی و جزوی استخاره لازم
داشتند و گاه چند مهم را بیک استخاره جمع می کردند و آنها را در آن تعداد می نمودند
و اگر در مهم اول استخاره فراموشی بوقت یاد تدارک آن می فرمودند و در تشهد

اشاره بسایه نمی کردند و می فرمودند که اگر چه ظاهر بعضی احادیث دلالت مینماید و نیز بعضی و آیات
حنفیه هم در جواز آن آمده است اما چون نیک تتبع نموده اند احوط و مفتی به ترک آن معلوم
شد که بسیاری از علمای حرام و مکروه هم گفته اند چون امری میان حل و حرمت و ابر
شود ترک آن اولی است و نیز عمل حنفیه در روایات بر صحل و ظاهر الروایه است و امام
محمد اتیان آنرا در صحل ذکر کرده بل در نوادر آورده و در آخر جلد اول مکتوبه درین
باب آورده اند و گاهی در بعضی نوافل احتیاطاً بعمل آورده اند فاتحه بعد از ادائی
فرض برای ارواح گذشتگان و برای مہمات دین و دنیا چنانچه مشهور شده نمی خوانند
که فقہا آن را مکروه داشتند و بعد ادائی نماز فجر و عصر دست برداشته دعای کردند
اما در سه نماز دیگر غالباً نمی کردند و فاتحه خلف امام راستحسن نمی شمرند و خلف برو فاجر
نماز جائز می داشتند و بر سر بر و فاجر نمازی گزارند و عیادت مرضی می نمودند و آغوش
مانوره بر مریض می خوانند و در رفع مرض بعضی مرضی توجه می گماشتند و بسی امر
بتوجه آن مظهر فیاض مرتفع می گردید و به زیارت قبور میرفتند و باستغفار و دعوت
مانوره اعانت می نمودند و نیز بتوجه خاص متوجه احوال موتی میشدند و اوائل چون
بزیارت پیرویدر بزرگوار خود میرفتند دست بر قبر مبارک میرسانیدند که فقہا تجویز
آن نمودند و او آخر ترک آن عمل کردند که منع نیز در این باب آمده و با کجمله تقبیل قبور را
مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویزی نمودند و آجابت دعوت می فرمودند
مگر آنکه در مجلس منکرات می بود و ذکر چهره را جز در مواضع معدوده مشروع و تکبیرات
التشریق و غیره تجویز نمی کردند و حالیکه سر مومی مخالفت بشریعت و ادائی اہل سنت
و جماعت می داشت قبول نمیکردند و می فرمودند که احوال تابع شریعت است
شریعت تابع احوال که شریعت قطعی است بوحی ثابت شده و احوال ظنی است از کشف
و الہام ثبوت یافته و می فرمودند که عجب است در بعضی درویشان خام ناتمام که

فاتحه بعد از ادائی و فرائض برای مہمات

کشف خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت این شریعت با هر اقدام می نمایند و حال آن که حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بآن مرتبه علیا اگر زنده میبود غیر از متابعت این شریعت نمی کرد و این تهیستان بے سرو و برگ را چه رسد و رایی علمائی مازیدیہ را بر سائے اشعریہ می گزیدند و می فرمودند که این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور اند و بافتباس نور نبوت نزدیک تر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت افضل می گفتند اگر چه ولایت آن نبی باشد و صحرا بر سر کمر ترجیح میدادند و ولی عسرت را بروی عزلت بهتری داشتند و جمیع اصحاب را بر جمیع اولیای امت فضل میدادند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محال نیک صرف می نمودند و از اجتهاد و رایی می داشتند و از هوا و هوس که مناسب شان ایشان نیست دور می داشتند و طریقه نقشبندیہ را بر طرق سائر مشایخ فضل میدادند و این طریق را طریق اصحاب کرام میدانستند بعلاقمه این اندراج النہایۃ فی البدایۃ میدانستند و می فرمودند که اهل این طریقه فرموده اند که نسبت ما فوق همه نسبتها است از آنکه طریقه ایشان در متابعت سنت است و رعایت عزیمت فوق دیگر طرق است لاجرم نسبت ایشان بر فوق نسبت سائر طرق باشد و رخصت ها که بعضی متأخرین این طریقه برخلاف طریقه مبارک حضرت خواجہ بزرگ و خواجہ علاؤ الدین عطار و خواجہ یار ساقی قدس سره اسرارهم اعدا ث نموده اند نمی پسندیده اند و شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره را بزرگ میدانستند و نیک یاد میکردند و می گفتند که با وجود این محبت که مرایشیخ است قدس سره بعضی علوم کشفی شیخ را نمی پسندم و حق برخلاف آن معلوم می شود اما چون این خطائی کشفی است در رنگ خطائی اجتهادی از مواخذہ دور است و لیکن مقلد محبت مدخطی چون مجتهد ماخوذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او در پیروی آن کشف خطا ماخوذ است که

کشف یکی بر دیگری حجت نبود و در این ایام ارشاد نیز در کس بعضی کتب بینی چون بیضای
 و صحیح بخاری و مشکوٰۃ و عوارف و یزدوی و هدایه و مواقف می فرمودند
 و طلبه را بر تحصیل علوم دینی تحریر می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریق صوفیه مقدم
 میداشتند و چون سفر می کردند و ایام مسنونه سفر می کردند و مقید بساعات نجومیه
 نمیدادند و می فرمودند که نخست ساعات بعد از ولادت آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام
 مرتفع شده بتایید این حدیث که الا یا مایا ملائکه والعباد عباد الله و دیگر اوعیه
 ماثوره که در آن ایام آمده می خوانند و همچنین در منازل و فرود آمدن ادعیه ماثوره
 را ترک نمیکردند و نیز دعوات ماثوره را در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و
 تناول طعام و دیدن ماه و آینه بمسلم آورده و تفصیل ادعیه مذکوره بایراد
 آنها در رساله یومی و لیلی ایشان باید طلبید اینجا اختصار بحکایت آن رفت
 حضرت ایشان کثیر الحمد و استغفار بودند و بهمت قلیل هم شکر فراوان
 بر زبان می آوردند باندک ترک ادب استغفار کثیری نمودند و اگر بلیه میرسید میگفتند
 که شامت اطوار ما هست اما بلیه را صابون بسیار جنایات می دهند و زین
 بساع و جات میفرمودند روزی یکی از ایشان پرسید که باعثی که سلطان وقت از
 ادب تجاوز نموده آنرا ارشاد داده چه بود فرمودند که باعث فعال بود و این آیه
 بر خوانند ما احصا بکم من مصیبتکم فیکما کسبت اید بکم و باین همه شکر
 عمل و بد قصو اعمال برایشان استیلا تمام داشت و یا را نرا دلالت می نمودند
 و می فرمودند که عمل صالح را محجب چنان نابود می سازد که آتش همیشه را باید که
 قبایح خفیه خود را در نظر آورد و حسنات را منتهی دارد بل از اتیان آن حسنه فسر منده گردد
 و در ایام مجلس یکی از درویشان عربینه نوشته از قبض حال و ملامت خلق شکایت نموده
 ایشان در جواب این رقیبه سرلشتند الحمد لله و التسلا ثم علی عباد الله

نخست ساعات بعد از ولادت آن سرور مرتفع شده

مختصا

الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال در شسته بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند این خود جمال این طائفه است و عینقل رنگارایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد و اول حال که این فقیر باین قلعه رسیده محسوس میشد که انوار ملامت خلق از بلاد و قری در رنگ سحابها گورانی پے پے میرسید و کار از حنیض باوج میرسانید سالها بتربیت جمالی قطع مراحل می نمودند الحال بتربیت جلالی قطع مسافت می نمایند در مقام صبر بیک در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت ظهور فتنه ندوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد که جفائی محبوب از وفائی او پیشتر لذت بخش است چه بلا شد که در رنگ عوام سخن کرده اند و دور از محبت ذاتیه رفته ایدر خلاف گذشته جلال را پیش جمال انگارند ایلام را زیاده از انعام تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب براد خود است و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت و حال و رائے وقت و حال سابق است نشنان مابینهما انتهی کلامه الشریف :-

تذکره حادی عشر از منتخبان ذکر بعضی علوم معارف
و اسرار و خوارق و کرامات حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

مخفی نماید هر که از خوان الوان ایشان چاشنی دید و آرمکاتیب رسائل و الای
ایشان بهره یافته پے بعلم و مراتب معارف ایشان برده باشد که هر یک بحج اسرار
شریعت و حقیقت است بحکم کلام مرتضوی کرمان الله وجه قائله - که
المء مخفی تحت لسانه ناپا رپی بعلم و مرتب و ستمو منزلت صاحب آن مقال خواهند

لطائف تو عیان است بشکر ریزی که در کلام تو قدر تو می توان دیدن

خدمت حضرت مولا نا هاشم علیه الرحمة می نگارند که عالمی عالمی در توصیف

و تصدیر

لطائف

مقولات ایشان میگفت که کتب رسائل قوم تصنیف است یا تالیف آن است
 که سخنان مردم را بسباق و سیاق نیکو جمع کنند و تصنیف آنکه علوم و نکات و ارباب
 خود را از مهارت علمی و علوفطرت که بظهور رسیده باشد خواه بالهام ربانی خواه بکشف
 صادق جلوه گر شده باشد و رنگارش آید و نهد تا بود که از میان اهل روزگار تصنیف
 رفته بود و همین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضی مولفان در تالیفات خود از زاویه
 طبع و علم خویش حرف می آید اندکون انصاف این است که در این جزو زمان تصنیف متین
 زیرا رسائل و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی است که هر چند بر آن عبور
 نمودیم از دیگران آن جا نقل ندیدیم الا به بندرت و ضرورت بیشترش مکشوفات و
 ملهمات خاصه این بزرگ دین است و همه عالی و نازنین و بر وفق شرع متین جزاء الله
 عن الطالبین خیر الجزاء و نیز نگارش نموده که یکی از فضیلتی وقت و عرفای زمان
 میگفت که دریافت مذاق اهل این زمانه شایان اوراق قاق حقائق این بزرگوار نیست
 این عزیز بایستی در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دانستند می متناظران
 سخن او را با تشبه و ایراد نمودند و نیز گفت که مزاج اهل وقت با سخنان ایشان
 چون قصه آن گروه کوتاه اندیش است در حق آن دانای حکمت کیش پر سیده شد
 که آن قصه چگونه بود گفت که دانای در مجلس پادشاه گفت جانور را دیده ام
 که اخگر بر آفر و خسته می خورد و اهل مجلس هرگز آنرا ندیده بودند و در عقل ایشان گنجای آن نبود
 از هر طرف بانکار او می پدیدند چون بچاره دید که هر چند بهالغه میکنم سوئی ظن آن بیخودان
 زیاده می شود ناچار به مشقت بسیار آن جانور را بدست آوردم و در مجلس سلطان در
 حضور منکرین حاضر گردیدم جمع شده اخگرها بر آفر و ختنند و نزد جانور گذشتند آن مرغ یک
 یک بمنقار کشیده فرو می برد چون بدیدند بجهل خود مقرر علم صدق آن دانای قائل شدند
 و نیز مؤید این معنی از امام حجت الاسلام محمد غزالی قدس الله سره العالی

بسلطان سخن رسانیدند که بسا سخنان او که از وقت در میزان عقل ایشان نمی گنجد چو است و سلطان ازین ممر خاطر خود را از امام منحرف گردانید امام چون بشنید مکتوب بسلطان نوشت که این فقره چند از ان مکتوب است و از سخنان می شنیدم که اگر در خواب آن دیدمی اصناعات احلام گفتنی شک نیست که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار است که فهم هر کس بدان نرسد و آن نیز از اخلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار است و بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و مناقات با هر که فرمان شود و از عهد بیرون می آیم انتهی کلام العالی الغزالی قدس سره و خدمت مولانا می مذکور در تعریف کلام اعجاز نظام ایشان و رافقتی و فرقتی مکاتیب شریف که جمع او است فرمود چند نظم نمود است و دوسه فردی از ان ایراد می رود و فرد

همین فرزند فاروق است چون اب سرای نسخه اخلاق فاروق زهر یک نقطه اش چون نافه نر ولے کا نرا برودت از زکام است	کنون نطق از زبان او کند رب بزهر منقصدت تریاق فاروق شیمیم وصل جانان میزند سر چه داند نافه اش گرد مشام است
--	---

و نیز نگارش نموده که روزی یکی از علمای متشرع باین حقیر گفت که شنیده ام حضرت مجدد الف ثانی را در سائل و مکاتیب است مانند پده ام خدمت مولانا مکتوب را که در ان طریقت و حقیقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند و لیکن آن عالم دیندار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی بجانب آسمان کرد و هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی و به مولانا گفت که در این زمانه فاسد پر بدعت از ستماع کلام و رسائل اکثر مشایخ وقت بر آینه دل زنگ خزن و ملال شسته بود کلام شیخ بلند مقام یعنی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه از صیقل نمود و الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن - بیست

از لب رود لذت حرف لب او | و ز می ست که از گوش و نطق آن کرد

آورده اند که شیوه نازنین آن قدوة المحققین آن بود که به بیان معارف مبادی نمی نمودند
تا به ماخذ و منشأ آن علوم مستحق نمی شدند و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف
ایشان جمال آن معانی جلوه گر نمی گشت به مجرد قوت علمی از آن سخن نمی کردند یا
مردمان از دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده جواب آن التماس
می نمودند خدمت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدادند بجواب آن نمی پرداختند
و گاهی بود که مامور بجواب و نمی شدند اگر لائق می یافتند یا اشتائے می رسید
ناچار بتفصیل با جمال کلمه چند در جواب بنحایت مشکین شامه می نگاشتند موجب ظهور
آن مکاتیب کثیره با وجود کثرت اشتغال بامور کمال و استغراق آن حضرت
این بود اظهار ابتدای توجه ایشان بتجربہ برادر امر و ارشاد پیر بزرگوار ایشان
بوده و آیتها امرار و احطیبه عارفین ملک در اکثر معارف تحسین از
حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحبه
اجمعین مشاهد فرموده اند چنانچه بعرضه که بخدمت حضرت خواجه نوشته اند
تصریح باین معنی نموده اند صنها و کشف هر یک از این مقدمه مذکور به مقتضای
وقت مسوده کرده شد بعضی متهیات و کمالات آن علوم مسطور به نیز مخطور شده
بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرض داشت را ہی شد انشاء الله تعالی
منتقبت بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر بیاض رسیده بود و فرستاد آن رساله
بالتماس بعضی یاران میسر شد التماس نمودند که نصایح بنویس که در طریق نافع کار بود بمقتضای
آن ندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکة است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که
حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحیة باجمع کثیر از
مشایخ امت خود شریف رزانی دارند از کمال کرم خویش آنرا بوسه می کنند و بمشایخ

می نمایند که این نوع معتقدات حاصل میاید کرد و جماعت که باین علوم مستعد گشته بودند
 نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و برومی آن حضرت علیه الصلوة والسلام متناوذه
 انقصه بطولها و در همان مجلس خوانند و با شاعری این واقعه فقیر را مفرمودند
 با کریمان کارها و شوار نیست: انقضى كلاه من العالی ملک بمقتضای آن که
 ایشان را بوراشت جدد معظم فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه از
 محدثیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانچه سابقا اشاره بآن رفته
 لاجرم این همه اسرار و معارف از او است سبب آنکه بزبان این بنده خاص گردید
 خود اظهار نمود که زبانی را بود گوینده او: خدمت حضرت مولانا هاشم
 در دیباچه مکتوبات قدسی آیات ترقیم نموده مجلس آنکه خدمت حضرت مجدد الف ثانی
 فرموده اند که بعد از تمام دفتر اول مکتوبات بر خاطر عاظر گذشته که آیا این همه معارف
 که بتحریر آورده ایم مقبول و مرضی است یا در این اثنا ایشان ملهم شدند که این همه علوم
 که نوشته بلک هر چه در گفتگویی تو آمده همه مقبول و مرضی ما است بل این همه را ما
 گفته ایم و بیان ما است و در آنوقت آن علوم و معارف را یک بیک در نظر ایشان
 داشته اند همه را و ران داخل یافته بتحریر مکاتیب جلد دوم پر و اخته اند و نیز باعث
 تحریر این علوم آن است که لمح وجود بشریت را از ورود و قوی آسایش حاصل
 آید چنانچه کلمینی یا حمید بدان دلالت می کند و حضرت رفی فرماید در غزلی فرد

کلمینی یا حمیدانی من هست

این تکلف های من دشمن

و شیخ الاسلام هر وی قدس می فرماید کسی که یک ساعت مرا از حق سببانه غافل
 سازد امید است که گناهان او را به بخشند چه وجود بشریت را غفلت در کار است
 حق سبحانند از کمال کرم خود هر یک را از این طائفه باندازه استعداد یا موری که مستلزم غفلت
 اند ظاهرا ایشان را بان امور مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تحقیف

یا بد جمعی را بسماع و رقص الفت داده و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف بشعرا ساختند
آورده اند که عبد الوحید صطخری همراه سگ بانان بصحرای میرفت شخصی از غریزی سر
آن پرسید فرمود تا نفسی از بار وجود خلاص نشود و لهذا هر کسی را اطلاع از احوال کا بر نداده اند

در نیابد حال نخته میچ خام | پس سخن کوتاه باید و السلام

از مرقومات مبارک ایشان یکی فقرات عالیات رساله مبدا و المعاد است و رساله تفسیر
معارف لدنیة و رساله مکاشفات غیبیة و رساله جذبه و سلوک و رساله روشنیة رساله
تعلیقات عوارف المعارف و رساله شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی بالله
قدس سرہ و سہ دفتر مکاتیب شریف دفتر اول تتضمن ہشت عریضہ و دو صد و نو و سہ
مکتوب است کہ مجموع سی صد و سیزدہ کرد و مطابق عدد انبیای مرسل سی بدہا فقر
جلد و فترتانی مشتملہ نو و نہ مکتوب موافق اسما حسنی جلد و فترت ثالث محتوی است بر
صد و چہار دہ مکتوب بطبق سور قرآن و بعد از تمام این جلد ثالث مکاتیب دیگر
کہ از قلم فیض رقم ترقیم یافتہ شروع دفتر چہارم بود اما چون بعد و چہار دہ نرسیدہ
کہ آن ماہ چہار دہ آسمان تجرید رود در نقاب مغرب تراب کشید قدس سرہ و نور
مضجعہ المعطر و محرمات سید البشر علیہ و علی آلہ و صحبہ الصلوٰۃ والسلام
الی الیوم المنتظر لاچار آن مکاتیب را در جلد ثالث داخل نمودند بر خوانندگان
آن معارف معالی حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علوم رفعت
و غموض و وقت پایہ عالی و سرمایہ دیگر است کہ مصداق مالاعین دأت تواند بود من
ہیچمدان را چہ یار کہ ستایش نمایم ع آنجا کہ عیان است چہ حاجت بہ بیان است
اگر زیادہ از این اطلاع جوی در کسی باشد باید کہ بہ کتب مقامات ایشان رجوع نماید تا
تشفی کلی یابد اما آنچه از علوم و معارف ایشان کہ در قید قلم رفت کافی است و حاجت
بنوشتن خوارقات نیست چرا کہ اعظم خوارق بنزد اکابر علوم و معارف اند کہ بر وفق

آرای علمای حق و کتاب سنت واقع شوند خوارقی که از قسم معلق بعالم کون داشته باشند چندین اعتبار ندارد و چنانچه اکثر مشایخ مکمل در آخر عمر شریف از ظهور خوارق ناوم پوده اند و فرموده اند عقوبۃ الانبیاء حبس الوحی و عقوبۃ الاولیاء اظہار الکرامات و عقوبۃ المؤمنین التقصیر فی الطاعات. مع ذلك چون عادت نویسندگان احوال کابر چنان جاری است لاچار بعضی از خوارق ایشان که در مقامات دیده شد ایراد میرود اگر چه مصداق این مقام کلام حضرت شیخ الاسلام است که در حق ذوالنون قدس سرها فرموده اند که ویرانیا را باید بکرامات و ستائید بمقامات که مقام و حال در دست او سخر بود انتھی کلام الشریف می آرند که روزی بتقریبی وقت مبارک ایشان کرم بود در آن اثنا فرمودند که حضرت سبحانہ از کمال کرم این کمترین را آنقدر قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک توجه و بہت گماریم عالمی از روشن شود اما در این جزو آخر زمان مضی او سبحانه تم بر ظهور این امور نیست و نہ مراد ل بر این ظهور و نیز می فرمودند و ہم بزرگداشتند کہ شیخ الشیوخ قدس سرہ در عوارف بعد از ذکر کرامات و خوارق اکابر فرموده اند کہ کل هذا من مواهب اللہ سبحانہ و قد یکاشف بها قوم و یعطى و قد یکوزن فوق هؤلاء من لا یکون له شیء من هذا لان هذه کلمات تقویۃ للیقین و من منہ بصرف الیقین لا حاجت له بشیء من هذا و کل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجویز الذکر فی القلب و وجود ذکر الذات - **خوارق عادات** بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الہی است جل سلطانہ کہ بذات و صفات افعال واجبی جل و لا تعلق دارد و آرای نظر عقلست و خلاف متعارف و معتاد است کہ بندہ خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع از قبیل حساب رب عالم کونی و ماینا سب بہت نوع اول مخصوص باہل حق و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل محقق و مبطل بہت زیرا کہ اہل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عز و جل عتبا دارد و

که با ویامی خود مخصوص ساخته است و آند را با آن مشارکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
خلایق معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم این معنی اگر چه از اهل استدراج بنظهور
آید نزدیک است که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر طب و یابس که ایشان را تکلیف
نماید طیب و منقاد او گردند بلکه این محبوبان نوع اول را از خوارق نمی دانند و از کرامات
نمی شمردند و خوارق نزد اینها منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزرگیم این محبوبان مخصوص
بجستف صور مخلوقات و اخبار از منجیات ایشان نهی بجز دان علمی که باحوال مخلوقات
حاضر یا غائب تعلق دارد که ارام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم
شایان آنست که بجهل مبدل گردد تا سیان از مخلوقات و احوال ایشان که معرفت
و آنچه است تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت و اغراض و احترام شایان بر توفیق از و

پیری نهفته رخ و دیو در کرشمه ناز || بسوخت عقل ز جبریت که اینچه بود بجهلی است ||

دیده

و قریب ما ذکرنا قال شیخ الاسلام الهروی والامام الاخباری فی کتاب
منازل السائرین و شرح رحمة الله علیهم اجمعین ایضاً میفرمودند
که اکثر متقین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نوع ثانی نقل نه کرده اند
جنید قدس که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل
کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام چنین خبر داده است و لقد اتینا موسی تسعة ایت بینه
و مشایخ این وقت را از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بنظهور نمی آید بلکه
اولیاء الله را چه مقدم و چه مؤخر در هر ساعت ظهور خوارقست بدعی آنرا و اندیانه و اندع
خورشید نه محرم ارکسی بینا نیست ؛ اکثر خوارق مشایخ را مریدان خاص و
جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بهر و رایام بتقریر رسنه و تحریر اقلام بین نام
شهرت میگیرند و نیز میفرمودند که کرامتی که از باب ارشاد و ضروری است آنست که مریدان

ن
يعرفهم

رشید را از خلقی بخلفه برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادت مند و زهر روز از مرشد
 خود کرامات مطالعه نماید و در خود آثار تصرفات پیر بیند و لیکن الله را هیچ برای
 نمودن و یگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت به استتار الیق است
 اولیائی تحت قبائی لا یعرفون خصم غیری برای مدعا گواه صادق است
 و تحریر نموده اند که خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه
 نبی را که از شرائط مقام دعوت است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شائع است تخلف کم کند
 اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل در آنجا با اعتبار درجات قرب
 الهی جل شانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارقی که از
 بعضی اولیاء الله این امرت بظهور آمده از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم
 عشر عشر آن نیامده با آنکه فضل اولیائی بمرتبه او نامی صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق
 از کونه نظریست و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبوت
 و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظراتشان
 حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت محتاج بلم نگشت
 لهذا سبق سابقان این امت آمد ابو جهل بعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور
 چندین آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد تفصیل این مدعا در
 مکاتیب شریف و رجاء متعدد و نموده اند از آنها مکتوب که بنام خواجده حسام الدین احمد
 نوشته اند مفصل بیان رفته که لا ینحی علی الناظرین چون ایمانی باین فوائد
 حاصل آمد اکنون شروع در بعضی خوارق قسم ثانی نموده می شود و بگوشش استماع نمایند چند
 درین تذکره بیان میشود و چندی در تذکره آینده در ذکر وفات مبارک ایشان مذکور می گردد :-
مِنْ خِرْقَعَاتِهِ قَدْ سَسْرَهُ نَقْلُ اسْتِ كَيْبِ اَز سَادَات
 کرام بخدا مت ایشان ارادت طریقه داشت و بجانب محبوب سبحانی حضرت

فراز

غوث اعظم سید شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنہ نیز معتقد
تمام بود و بیکاه روزی ایشان و پیر خدمتی فرموده اند آن سید بدان خدمت قیام نموده
بعد از اقامی نماز شام در صحن مسجد ایستاده بودند که آن سید نیز حاضر بود و پیر فرمودند که ترا
بجناب حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنہ نیاز مندی اخلاص
تمام است میخواهی که ایشان را به منی وی گفت که از مدتی دیر باز آرزوی این معنی
دارم فرمودند که ستاره قطب ایشان سی گفت نمی شناسم باگشت مبارک خود و پیر
شناسا ستاره قطب کردند فرمودند که در ستاره نظر کن وی در همان ستاره میدید
ناگاه ستاره قطب شوق شد و از میان این ستاره شخصی نورانی به لباس سیاه برآمده
پرواز نمود و در صحن مسجد پیش آن سید فرو آمده ایستاده شد ایشان بآن سید فرمودند
که ایشان جناب محبوب سبحانی حضرت سید عبد القادر جیلانی هستند
در باب بعد از آن که آن سید ایشان را ملازمت نمود باز پیر و از نموده در همان
ستاره قطب بنیان شد و خرق عادات تقلست که روزی شخصی یکی از مریدان ایشان
گفت که مرا با شیخ تو نقار خاطر میداشته است بدانجهت که شنیده ام که ایشان گفته اند
که اگر در این زمانه حضرت خواجه بهاوالدین نقشبند زنده می بودند غاشیه مرا بر سر میداشتند
آن مرید و راندیشته شد که آیا ایشان گفته اند این سخن راست باشد یا دروغ و در این اندیشه
اندوه و غم می بود و تحقیق این را میخواست و جرات آن نداشت که از خدمت ایشان
استفسار کند و اطمینان خاطر حاصل از این غم روز بروز می کاهید تا بوقتی که از این اندوه
بیمار شد و بیماری او بجائی کشیده که بحالت نزع رسید قابض ارواح را دید که می خواهد
قبض روح او کند و در آن وقت دید که از هوا تختی پیداشد بسیار سگلف آراسته و
بر آن تخت عزیز نورانی نشسته و گرد بگرد و جماعه کثیر بودند آن عزیز قابض ارواح را
گفت که از قبض جان این مریض دست بردار که ما این را خلاص گردانیدیم قابض ارواح

گفت که چنان مقرر بود که جان این تبض شو و موجب نجات و خلاص اینچه شد آن عزیز
گفت که اگر این مردی مودی سه کس کافر میشدند این گفته و آن تخت بر هوا شد و بعضی
از این مقدمه متعجب شده با خود گفت که این عزیز که بود که درین وقت مرا از دست
مرگ ربانی داد و اگر این را میدانستم می شناختم نیکو بودی فی الحال آن تخت
باز از هوا فرو آمد و آن عزیز بدان مریض فرمود که مرا خواجہ عبدالدین نقشبند
میگویند و آنچه شنیدی که شیخ تو گفته است که اگر خواجہ عبدالدین نقشبند این
زمانه می بود غاشیه مرا بر می داشت این سخن در حق شیخ تو بهتان و افترا است او چنین
نگفته است اما محل آن دارد که من غاشیه شیخ ترا بردارم آن مریض بعد از آن صحت
کمال یافت و زیاده از حد مخلص حضرت ایشان شده فاما آنکه مراد از بیم کفر سه نفر که
مذکور شد مریض باشد و کسیکه با او گفته و آنکه آواز وی شنیده بعد از دیدن این حالت
و استماع این مقدمه هر یک از مخلصان شده باشند و از انکارهای یافته :-

مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ نَقْلُ اسْتِ که بزرگ زاوه شنید که ایشان خود را
بر حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فضل میدهند بدین اندیشه خاطر عزم خدمت
ایشان کرده است که اول بگویند که آیا این سخن فضل را ایشان گفته اند یا نه و ویم
آنکه از ابا و اجداد من خبر میدهند و هر یک را بنام علی و علی و یا و کنند و از بزرگی
آنها بگویند و سیوم بجیت خوردن شیر برنج بدین چون بخدمت ایشان رسید
در آن محل ایشان قصد حرم نموده بودند و در راه رفته باز گشتند و در و صلیب ^{ایستاد}
و بزرگ زاوه را مخاطب ساخته فرمودند که مرا در مسلمان کسی تر و داست که خود را از کافر
فرنگ بهتر و اند تا به حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه فرمودند که پدر شما و جد شما و پدر
جد شما فلان و فلان و فلان بوده اند و کمالات آنها را از هر یک یک بزبان ^{اند}
و بخاوم فرمودند که آن شیر و برنج که نگاه داشته بودیم برای همین جوان است و

باید آورد

تاریخ

نصیب این است بیارید بزرگزاوه و رقدم ایشان افتاده اظہا خواطر نمود و اکثر مردم از این اشرف خاطر مرید و معتقد شدند و آن بزرگزاوه از جمله نیازمندان صمیمی گشتند
مِنْ خَرَقَعَادَاتِهِ نقل است از ثقات اصحاب ایشان کہ وقتی ایشان را ضعیفی روی نمود در آنوقت مویز طلب نمودند کہ تناول کنند خادم و وہ یا و از مویز حاضر ساخت مراقب شدند بعد سر بر آوردند و فرمودند کہ امر عجیب بظہور رسید چون مویز ہا پیش من ہماوند مری و محسوس گشت کہ ہمہ بہ مناجات درآمدند و حضرت حق سبحانہ رسول ایشان را اجابت فرمود و صحت آمل آنہا را و اکل آن و ولایت نہاد و خود چپک از انہا تناول فرمودند و صحت یافتند و بقیہ را نگہداشتند پس از مدتی خدا و ملائکہ خورد ایشان مرخص شد و معاملہ بیاس کشید از تناول آن بشفا رسید و کذا و کذا و ستہ تن دیگر فرمودند کاش بہین مویز بیشتر بود تا بسایہا را از موجب شفا و صحت شدی **مِنْ خَرَقَعَادَاتِهِ** منقولست کہ مولانا محمد صدیق کشمی کہ از اکابر خلفای ایشان بود و بکمالات عالیہ ممتاز فرمود و وزرے زندہ پوش درویشے کہ آنہا را جذب وجد و آزادگی و تفریاز پیدا بود و بمن ملاقی شد پرسید کہ ارادت تو بہ کیست نام حضرت محمد الف ثانی قدس سرہ بروم گفت از ایشان خواجے دیدہ آنچه دیدہ بودم بیان کردم گفت من از شیخ تو خواجے بس شگرف دیدہ ام بتو میگویم تا الحال بکسی نگفتم چون اوصاف ایشان شنودہ بودم بقصد زیارت ایشان متوجہ سرمنہ شدم از شب پلسے گذشتہ بود کہ بشہر درآمد گفتم در اینوقت چہ متصدع خادمان ایشان کردم یکی از مساجد درآمد ہمسا یہ مسجد از من اطلاع یافت مرا بخانہ خود برد ہمائی نمود در اثنای پرس و جوئی من احوال ایشان پرسیدم و رطعن ایشان شروع کرد و از حد افروزد و دہنتم کہ از منکر انت مکر گشتم و باطن ایشان متوجہ شدم

نہربانی

ناگاه دیدیم شیخ از در درآمد شمشیر برهنه در دست و آن منکر را بان پاره پاره کرد و پیرن شدند
 قفای ایشان شدم ایشان غائب شدند من بخانه باز متوانستم که شوم بخانه و بگریتم
 فدای آن تحس مکان ایشان نموده بخدمت ایشان رسیدم و همچنان در خوف بودم
 ایشان مرا و آغوش گرفتند و بمسم نمودند و فرمودند ماضی باللیل لم یذکر فی النهار
 معتقد ایشان بیشتر از آنکه بودم شدم **مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ مَنْقُولٌ**
 که سیدی صاحب سید دَحْمَتُ الله لاهوری نام گفته در ایامیکه ایشان
 در لاهور تشریف آورده بودند بخدمت ایشان می رسیدم روزی بتقریب ایشان
 شنیدم که هر چه از توپین اصنام و عبده آنها از دست مسلمانان بیاید خود را معاف ندارد
 و در گوشه بود تا باراده الله وقتی در اقصای ملک دکن با و سه درویشی سپری نمودم و صبح
 به بتخانه رسیدیم فقیر نصیحت ایشان بیا و آمد به یاران گفتم که در این صحرا کسی حامی بنیانتها
 نیست هر مقدار که بتوانیم از این بتخانه ویران کنیم بت ها را شکستیم و کمر بهدم و یوارها بستیم
 در این میان یکی از فرارگان همنو و از این حال وقوف یافته بابل قریه که عابد بتخانه بودند خبر کرد
 ناگاه دیدیم که قریب هزار اسب سنگ چوب بر دست بچشم تمام متوجه ما اند و هشت بر مستو
 شد و فرار را نیز یاراند دیدیم التجا به باطن حضرت مجدد الف ثانی رخ نمودیم که ای شیخ
 بزرگوار نصیحت شما مبادرت نموده باین بلیه گرفتار شدیم اکنون ربای از استمداد باطنی شامی
 خواهیم در التجا و تضرع آواز صریح از ایشان بگوئیم رسید خاطر جمع دار اینک بر حمایت
 تو شکر اسلام میفرستیم بیار ان گفتم چنین آوازی ایشان بگوئیم رسید امید ربانی می نماید
 همه گفتند اینک کفار رسیدند تا شکر ایشان برسد کار ما تباه می شود و کفار قریب
 یک تیر پرتاب ما رسیده بودند ناگاه دیدیم که از سر بلندی سواران اسلام که قریب به سی
 و چهل باشند بسرعت تمام اسپان را تا زیانه زده بر کفار رسیدند بر خیز راستم نموده ما را
 حمایت کرده از میان آنها ربانی داوه همراه شدند تا به ما می رسیدیم :-

مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ منقول است که سید جمال نام مروی از اصحاب فوق
و حال گفته که روزی در یکی از بوادی شیرازی مرابیش آمد از وحشت او و تنهایی خود سخت هراسنا
شدم التجا باطن ایشان بروم بجز و تضرع در نظر آمد که حضرت ایشان عصای مبارک دست
نشان رسیدند و عصای مبارک بروان شیر دلیر گفتند شیر فرار نمود چون چشم بایشان دهم
از شیر و ایشان نشانی ندیدم **مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ** منقول است از شیخ بدیع الدین که
از خلفای کامل ایشان بود فرموده که روزی بالبحاح یکی از دوستان بزیارت قبر شیخی که
حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان خلاف شرع از و ناخوش بودند رفتم اما از این
رفتن ملاحظه داشتم لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب
شدم فی الفور در نظر مآدم که شیر خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر به
و هشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصوت چشم حضرت مجد و الف ثانی رضی الله تعالی
شدن گرفت هم چنین تمام روی ایشان از روی آن شیر هویدا گشت در کمال غضب و هیبت
ایشان سر از مراقبه کشیدم و برخاستم **مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ** منقول است از
عدول اصحاب ایشان که وقتی در خدمت ایشان در راه می رفتم هوا بغایت گرم و آفتاب
در کمال حدت و شنگی و حرارت در مخدوم زاده و یاران پیاده اثر کرد و اما از غایت ادب جرأت
عرض نداشتند در این اثنا حضرت ایشان یکی از مجبان نظر کرده خطاب نموده فرمودند همانا
حرارت آفتاب ترا کم غبایاران را آزار میدهند آن یار معروض میداشت که چون معلوم حضرت
ایشان است چه حاجت بعض مخلصان ایشان تبسم نمودند گوشت چشم حق بن جانب آسمان کرده
زیر لب چیزی گفتند قدمی چند نه رفته بودند که قطعه بر ظاهر شد محاذی ایشان و اصحاب
ایشان آمده سایه افکن بهان مقدار که غبار فرو نشیند و بوصل نه انجامد متقاطر شد
و شمالی بغایت اعتدال و زیدین گرفت و ایام باران نبود یاران را از مشاهده آن موجب
از و باو عقیدت شد **مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ** خدمت حضرت مولانا هاشم علی

نہایت معجز و پیرایہ

می نویسند کہ برای از سادات کرام کہ از طلبہ علم بود و آشنای بر اقم داشت قمیے بدیدہ گریان
آمدہ قصہ عجیب واقعہ خود در میان نہادہ کہ آن خارق بود و عظیم از حضرت مجدد الف ثانی
گفت شبی مطالعہ مکتوبات ایشان می نمودم آنجا دیدم کہ نوشتہ اند کہ اصلاً مالک شتم معاویہ
را چون شتم ابو بکر و عمر رض گفتہ است وہمان کہ بر شاتم آنہامی فرمود بر شاتم او پیرمی فرمود
و مرا با و نقار خاطر بود از این نقل بر آشفتم و گفتم کہ این چہ نقل ہمیزہ است کہ اینجا ایراد نمودہ
است مکتوبات را بر زمین افکندم و ببالین خواب سر نہادم در خواب دیدم کہ حضرت مجدد
الف ثانی رض بغضب تمام در رسید و ہر دو گوش مرا بدو دست مبارک گرفتہ فرمود کہ ای طفل
ناوان تو ہم بنوشتہ ما اعتراض میکنی و رقمہ را بر زمین می افکنی اگر از من سخن را کہ از آشفتمہ
باور نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم کہ خوش آمد او دستہ برادران او را کہ صحابہ رسول
اللہ صلی اللہ علیہم السلام اند دشمن داشتہ همچنان مرا کشان کشان بہا غی بروند در کنار
آن باغ مرا بازداشتہ خود بجانب ایوانی کہ در آن باغ مے نورفتند آنجا دیدم عزیزی بس
عظیم نورانی نشستہ بود بتواضع تمام بآن عزیز ادب سلام بجا آوردند آن عزیز نیز بہشت
تمام بایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت ایشان بدو زنانوی ادب پیش آن عزیز
نشست و ایشان حرفے معروض داشتند و ایشان و آن عزیز از دور جانب من نگاہ
و اشارتہامی نمودند یقین نہستم کہ از جانب من حرفے می گذر و بعد از ساعتی ایشان
برخوہستہ مرا نزد یک طلبیدند و فرمودند ایشان کہ نشستہ اند حضرت امیر اند کہم اللہ
و جہد المقدس بشنو کہ چہ می فرمایند من سلام کردم بزبان گوہر افشان بیان فرمودند
کہ زہار باصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران
بزبان نیاری کہ ما دانیم و براوزان ما کہ بچہ نیات خیر صورت منازعات در میان
مایان آمدہ و تمام حضرت مجدد الف ثانی را برودہ فرمودند کہ از گفتہ ایشان زہار ستر پیچی
راوی گوید باوجود این نصیحت ایشان چون بدل خود رجوع نمودم دل خود را همچنان

پای

برنقار آن جماعت یافتیم ایشان را معلوم شد در غضب فتند بحضرت شیخ تو گفتند که منویش
صاف نشده است اشارت بضر سبیلی کردند حضرت شیخ تو بقوت تمام سبیلی در قفای من
زدند بعد از خوردن سبیلی با خود گفتیم که عداوت آنها برای محبت و رضای ایشان مختیار
کرده بودی چون تاباین حد ایشان از این نقار و عداوت تو ایشان ناخوشنود میشده
اند و برقع آن راضی تو نیز نقار از دل خود بدرکن چون نظر کردم آن دم دل خود را صاف
دیدم در این میان از خواب برآمدم همچنان از سینه خود اکنون از کینه صاف می یابم
و از این خواب خطاب همگی حضور شده ام و بنجد مستشخ بزرگوار تو عتقاد می یکنی بر
صد شده است **مِنْ تَصَرُّفَاتِهِ** - منقول است که یکی از
سلاطین زادها را سلطان وقت در زندان کرد و رانی ملک بر قتل آن مقرر شد
و آن بیچاره هر سودست و پائے می زد و از فقر اہمت می خواست و رین اشتهار
حضرت مجدد الف ثانی از طالع او با گره تفسیر آوردند آن محبوس مایوس یکی از
مخلصان ایشان را که آشنائے او بود و طلب داشته بزبان او و بحق خود از ایشان توفیق
خاص چہتہ خلاص در یوزہ نمود و ایشان متوجہ شدہ بشارت خلاصی داوند
آن میاںجی بشارت باورسانیدہ کہ ایشان فرمودند کہ مشرودہ باوبر کہ از قتل
خلاص شدی وی از غلبہ اضطرابی کہ داشت مطمئن نشدہ بیکے از مجاذیب
مستبرکس فرستاد و آن مجذوب گفت کہ وی یکے از اکابر نقشبندیہ آمدہ کشتی او را
از گرداب ہلاکت کشید و تقارن آن سلطان زادہ از حبس خلاص شد و بہ منصب
رسید چنانچہ بشارت بود و واقع شد **مِنْ خُرُقِ عَادَاتِهِ** :-
منقول است کہ فاضلہ بخدمت ایشان آمدہ طلب دعائی چہتہ مرضیہ
نمود و اظہار نمود کہ از بسیاری فقر ای طلب عا نمودہ ام ایشان متوجہ شدہ دست
بد عابر و شتند بعد از لمحہ فرمودند کہ بیایید کہ دعائی مغفرت برای او بخوانیم آن فاضل

بحیرت بمنزل خود بازگشت متوجه دیه که مریض در آنجا بود شد چون در آنجا رسید
 مردم از رفتن آن فارغ شده بودند آن فاضل از مشاهده این خارق از جمله اهل کیشانی
 شد مرید **من خرق عاده** خدا مت مولانا محمد هاشم رضوی نگارنده که در
 در شتای تلاوت کلام مجید در سوره بنی اسرائیل چون بایت و تهنید به نافع
 لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ایدم بخاطر حضور کرد که مکرر
 نماز تہجد را در نصیب این برکات که مقام شفاعت است دخلی باشد از حضرت محمد
 الف ثانی می باید پرسید باین نیت در ملازمت آدم ایشان در کار و معنوی بودند چون
 مراد پندنی الفور گفتند تہجد را لازم دار عرض نمودم اکثر او می باید فرمودند هر که می خواهد
 که از مقام محمود که مقام شفاعت است بهره تمام گیر و کونماز تہجد را ملتزم باشد و
 این آیه مبارک را تلاوت فرمودند بعضی رسانیدم که در خدمت جهت تخلص
 همین مدعا آمده بودم لله الحمد بکرامت ایشان بے جرات عرض به ظهور آمد
من خرق عاده نقل است از ثقات اصحاب ایشان که در سفری
 بر باطنی فرو و آمده بودند به ناگاه به یاران فرمودند مری گریه که در این سر امر و
 بلیه عظیم خواهد داد و بعامه اهل سرایت خواهد نمود و یاران مایکد گر را خبر کنند
 که هر یک دعای مانورہ لبیم الله الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض
 ولا فی السماء و هو السميع العليم و اعوذ بکلمات الله التامات
 کلها من شر ما خلق را نکر کنند هر کس این دعا را بخواند بعنایت الله سبحانہ
 او و اسبابش محفوظ ماند از این فرموده و وساعت نہ رفته بود که در آن سر آتش
 و ارقا و و شدت هر چه تمامتر مشتعل شده بود چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند
 و بسا امتعه بحرقت و سرقت رفت و بسا خانه با سوخت مولانا عبد المؤمن
 لاهوری که فاضلی بود از یاران ایشان اسباب و نیز محروق گشت و امر

خود را بصد محنت بخدمت ایشان رسانید بمولانا فرمودند که مگر شمارا کسی بخواند و عای
 مانوره مذکور خبر نه کرد گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار مولانا خطاب
 فرمودند و کسی که دعائی مذکور خوانده بود او و اسبابش سلامت را بانی یافت :-
مَنْ خَرَقَ عَادَتَهُ مَيِّتٌ است که شیخ محمد مسعود رحمه که
 برادر خود ایشان بود بتقریبی بقصد هار رفته بود و در آن ایام تسحری بخادمی که حاضر بود
 ایشان فرمودند که متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدار مکاشفه جست
 و جوی نمودم و بر اینج جابر روی زمین نیافتم بعد از آن چون نیک متوجه شدم صورت
 قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد از فرموده ایشان
 بچندی رفیقانش رسیده خبر وفات او رسانیدند رحمة الله تعالی علیه :-
مَنْ تَصَرَّفَ فَاتَهُ مَيِّتٌ است که در ایام که ایشان به اجمیر تشریف
 داشتند در ایام برشکال شهر رمضان مرقع شد خدمت ایشان بعبادت مهیو و نماز
 تراویح مشغول ختمایش شدند شب اول یاران از سبب تنگی گرمی مسجد بسیار باز شدند
 بعد از ادائی نماز بزبان مبارک اندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی
 فرصت پیداو که بیرون مسجد تراویح گذارده میشد خوب بود خدمت مولانا هاشم
 می فرماید که یکی از یاران گفتم شنباری که چه فرمودند انشاء الله تعالی دیگر تا آخر رمضان
 در شب باران نخواهیم دید همچنان تا بیست هفتم باران نشد نماز را بفرغ بیرون در صحن
 مسجدی را خواندیم بعد از ختمات در شب بیست هشتم باران ریختن نمود ایضا بهین مسجد
 که ذکر یافت دیوالی از سمت بنیاد شده بود و یک جانب میل تمام نموده بنوعی که
 اکثر آینه گان مسجد جمعی که در حواشی آن بودند از آنجا عبور نمی نمودند مترب آن بودند
 که امروز یا فردا خواهد افتاد روزی حضرت ایشان بسیل طیت فرمودند تا زمانیکه این فقیر اینجا
 اند رعایت کرده نخواهد افتاد بقول اکابر که فرموده اند ع نزل من نزل نیست تعلیم است

فرمودند

آن چنان شد کہ فرمودہ بودند و نزدیکہ از آنجا کوچ شد تا قریب میلی نرفته بودند کہ یکبار فتنہ
مِنْ تَصْرِفَاتِهِ نقل است کہ در ایامی کہ در لاهور رفتہ بودند شہی نما
 ختن را دامنودہ نزدیک یکی از دیوار ہای آن منزل ایستادہ فرمودند کہ امشب ز نہاری
 نزدیک این دالان بنیاید و نہ خپید و حال آنکہ باعث از باران امثال آن نبودہ شخصہ از یاران
 بدیگرے بطیبت گفت کہ خانہائی دیگر از این فرستادہ تر اند گناہ اینجا نہ چسبت کہ امشب را
 با قنادن نسبت میدہند و حصہ از شب نگہ نشستہ بودند ناگاہ آن خانہ اقتادیک کینرے در آنجا
 خفتہ بود و در تہ آن شد حضرت فرمودند کہ مانگفتہ بودیم کہ نزدیک این دالان کسی نخوابد آنرا
 ازان بر آید چون این کینرک را بر آوردند اصلاً آسیبہ بر و نرسیدہ بود :-

مِنْ تَصْرِفَاتِهِ نقل است کہ سنگے در صحن مسجد ایشان در سہر ہند بود
 کہ ایشان غالباً بر و نشستہ و ضومی نمودند آن سنگ ہرگز در ایام گرما با وجود حرارت
 ہند و ستان گرم نمی شد و بر یک حال بود کان ہذا من اثر بركات جلوسہ
 علیہ رضی اللہ تعالی عنہ این فقیر کہ کاتبین و راق است از بعضی اکابر سہو ع
 داریم کہ در ایام قبل حاکمی از اہل رفقہ در لکنو بود و یکے از بلدان توابع و می شخصی اقربائے
 حاکم مذکور سبب خلفائی الراشدین نمودہ بود و در ان بلدہ یکی از اعیان آن لواحق کہ از اہل سنت
 بود بے آنکہ بر خصت حاکم مذکور محتاج شود آنرا فاضی را بقتل رسانید چون این خبر بہ لکنو رسید
 حاکم بخو و حپیید و قسم یاد نمود کہ آن قاتل را با انواع عقوبات ہلاک گرداند و محصلان شد
 فرستادہ او را طالب حضور شد پس محصلان رفتہ ویرا ازان بلدہ برداشتہ می آوردند و ر
 اتنامی راہ جامعہ نشستہ و روی می نمودند آن مرد مقبوض از محصلان التماس نمود کہ نزد این جامعہ
 رفقہ التماس دعا کند بر خصت آہنانزد ایشان شدہ احوال خود و ائمودہ ہست خواست آن جامعہ
 او را طریق ختمہ لا حول کہ منسوب بجناب حضرت مجدد الف ثانی است رضی اللہ عنہ
 نمودند آن مرد ختمہ مذکورہ را در اتنامی راہ خواندہ می آمد و آن راہ واقع بر کنار دریا بودہ ناگاہ

نہا شد

دالان
محققیم

مذہب

در نظری چنان ظاهر شد که در دریا زور قه می رود و یک شخص نورانی بر آن زور قه سوار
 بماند ملاحظان آن زور قه را بر بند خود جاری همراه آنها می رود این مرد نزدیک شده از کاب
 زور قه سوال نمود که تو چه شخصی و این زور قه چون بے اعانت ملاحظان جاری است آن اکب
 گفت من صاحب پهن ختمه ام که تو ورود نموده برای نجات تومی روم خاطر جمع دار فی الجمله کلی
 حاصل نموده می رفت تا به نزد آن حاکم رسید به مجردیکه نظر حاکم بروی افتاد از جابر حبست
 و پشاست تمام باین مرد ملاقی شده و عذر نمود که ترا بے موجب تصدیع داده ام و مبلغ
 بسیار با خلعت عالی بوی انعام داشته رخصت نمود این مرد چون از آن مهملکه نجات یافته و
 علاوه بر آن چندین فتوح و ید غائبانه بے آنکه خود را بسید مرید ساز و مخلص معتقد شد و
 قصیده در کمال زیبایی تصنیف نموده تخلص خود را ویسی قرار داد و در آن قصیده مدح اکثری
 از اولاد ایشان کرده اما چند فردی که در مدح ایشان است مناسب این تذکره اینجا ایرادی رود:-

نظم من قصیدت

آنکه نامش چو برآمد بزبان می گردد	توت ناطقه را علم لدنی از بر
شیخ احمد که مجد و نقشبند کرد خدا	الف ثانی شده ز فنا زه بدین متظر
الفش از حدیث ز حقیقه حاش	میم از معرفت دال بدانش رهبر
در ولایت به کمالات نبوت مخصوص	بهر ایصال خلافت به معانی زصور
هر که در حلقه خاش نفسی زو آورد	حلقه زد بر در لاهوت مفتاح اثر
آسمان جاه شهنشاه سر میر تکمیل	حاش که شو قطب زبان حاش از فیض نظر
بست بر صفحہ هر سادہ دل نقش کمال	نقشبندی عجبی هست بدین تانہ هنر
هر کس حرام حرم میکند از بهر طواف	کعبه در مسجدش آمد به صفائی منظر
گفتگویش بخلاق ز ره صدق و صفا	نطق حق دان که بود زبده اولاد عمر
جوش علمش همه هر جا که بود آن علی	کان پی دار علوم نبوی آمد در

بخش

نسبت فیض طریقت بطریق هست چنان
رفت از دایره ظل سوی مرکز اصل
مشراب احمدی و خلعت ابراهیمی
نقشبندی بدن قادی حقیقی بال
نسبت فیض طریقت نه به حیاست فقط
او هست قیوم که عالم بفیضش قائم
هرگز ایش بسوی مبدی فیاض عروج
یک نگاهش در شش گانه لطائف کرد
گشت در هر دو جهان از سه حقائق آگاه
صورتش در دل سالک رخ شایسته
انقطاعش جهان به حروف مقطوع
شبهه اش در متشابه نبود از آیات
در کلامش چو کسی خرده گرفت از خفته
در معاد او می آنکس که نصب کرد علم
جمله آرای کرامت شود از پرده غیب
خاطرش گر پی تغیر حقائق برود
آب حیوان اثر زهر بلاهت نهد
زیر کوه آمده گرساز و از دستند
کور رهنمی ناویده فیضش می
یر که در کام نهنگ افتد ناش گیرد
آنکه ره داد به زین باطیل جهان

از

شم

که جدیق بود ز به صحاب کرم
یعنی از ذات احد گشت بجان مستی
کرد این مجمع بحرین شش را طهر
طاهر معشش را که بود عالی پر
می شود فالض از مجمع اهل مقبر
تا قیامت بود از مهلکه خوف خطر
همتش هست عموما به سطر مضمهر
سالک را که در افتاد و فکرشش در
که به چار طرق داد تفصیل خبر
پرده برداشت بانوار شهادت خوشتر
منکشف کرد بعنوان صمد و فخر
که به دلون یقینش بود و نشش در
پیخرد باشد و در هر دو جهان خواجه
کسر شانش بود آخر سوایمان بنجر
هر که اطمینان عروشی و حبش زیور
زهر تر یاق شود در دهن مار و کرم
که کند قطره او قطع گلوتابه جگر
باشدش با همه اقبال چو برگ گل تر
حرف نابوده بلب جا کند اندر دل کر
از زبانش شودش ذوقه سوی معبر
در حضورش چو در آئینه بقول منکر

فلسفی در پیوی نرند و ز صورت

فی الحقیقة یقین یدیه فی وی خطا

مقرئی گرسر گوشه چشمش برسد

رضی خارجی چون بر سر کوشش گذر نام

جوهر اصل شود و ز نظرش مستظهر

ثابت لاصل پسیند به و پیکر

رویه الله شود حاصل و نقش بصر

این شیخین شود بنده و آن اجدید

تذکره اثنا عشر از منتخبان در ذکر رحلت حضرت
مجدد الف ثانی ازین دار فانی بفرودین جاودانی
و وصل عمر یانی به محبوبانی رضی الله تعالی عنه

می نویسند که ایشان قبل از ایام رحلت مبارک خود در سنه هزار و بیست چهار
هجری که در آن ایام عمر گرامی ایشان بر طبق شمار احمد در سنه پنجاه و سه سالگی بود و با هم
واقف لاسرار خود فرمودند که ملهم شده ام که قضای مبرم در عمر زندگانی ما بشخصت
و سه سالگی است و از این معنی بسیار خوشنود می بودند که در این عمر متابعت حضرت
سید المرسلین علیه و علی الیه الصلوة والسلام حاصل میشود و بهم
موافقت با عمار حیدر یق اکبر و فاروق اعظم و علی مرتضی رضی الله تعالی عنه
عنهم اجمعین میر می گرد و در سنه هزار و سی و ویم در بلده اجمیر شریف
داشتند فرمودند که آسمان قریب رحال ظاهر می شود و فرزندان گرامی خود که در سنه
بودند نوشته فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن
این مکتوب آن هر دو محبوب خود را بملازمت آن مرغوب ریش تا بعد از دریافت
شرف ملازمت عالی آن هر دو محد و مریدان متعالی را در خلوت خواسته
فرمودند که مرا اکنون هیچ گونه نظری و هیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن

جهان شدن اما چون کثرت دارند و حضرت مخدوم زادگان را مشاهده نمودند
و نیز معلوم شد که ایام وصال بجز دو سال نمی خواهد داد و باز فرزندان را در خلوت
طلب داشتند فرمودند که چند گاه دیگر برای اتمام کار دیگر ما را نگهدارند و از نوید
این مرزوه باز موجب تلی خاطر آن هر دو نور دیده گردید و از آن امید سالها بسیار
حاصل و زگار آن دو برگزیده جبار شد آورده اند که در آن ایام روزی
بزیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی شریف فرماشتند و مجاوران روضه
ایشان پیش قبر مبارک راتبرک گویان آورده خدمت ایشان آن پوش قبر مبارک را بواب
تمام قبول نمودند و آه از دل کشیده فرمودند که لباس از این نزدیکتر حضرت خواجه نبو
لاچار آنرا با لطف نمودند برای تکفین مانگیدارید چون از این سفر سعادت انزلیست
مراجعت حاصل شد متصل بمنزل مبارک را و به اختیار نمودند و آنرا و اگر دیدند چنانکه چند گاه
حر به نماز جمعه مسجد بیرون نمی آمدند الا مخدوم زادگان ایشان و از خلوص رویشان یک
یکه را بدان خلوت گاه بار بود دیگری را راه نبو آورده اند که در بدایت خلوت این کلام
شیخ الاسلام رابان مبارک آورده اند که چون بوعلی قاق را مشرب عالی شد مجلس
از خلق خالی شد می نویسند که در او اخر عمر شریف ایشان آنقدر مشرب ایشان عالی شده بود
که کمالان اصحاب ایشان با وجود کثرت قوت علمیه و آشنائی مذاق ایشان از وقت معانی
کلام مبارک بطفلان نو و راند و بیستان ملحق شده بودند و بهر که از مجبان کتابت می نوشتند
تصریح می نمودند که او اخر نزد یک آمده تا پیش آید و سخن از استغفار کلی می نمودند
خدمت حضرت مولانا هاشم قدس سره که از اکابر منتسبان ایشان است و بید
که این مسکین جهت خرج و مرج سلاطین که در صوبه ممکن بهر سیده بود و فرزندان بدان
صوب بودند از خدمت رخصت طلب داشتند بعد از رخصت عرض نمودم که عاف بایند
که بزودی باین آستان بجای خداپرستان مشرف شوم آن حضرت آه کشیده فرمودند

و عاکنیم که در آخرت یک جا با هم جمع شویم می نویسند که در شب برات ایشان از خلوت خود مجرم سرا
 تشریف فرما شده بودند جهت تفحص حال فرزندان خدمت ام المردین که والده حضرات مخدوم
 زاو و گان باشند بزبان رانند که امشب شب تقدیر آجال است تا نام کرا از دفتر هستی محو نموده
 باشند ایشان فرمودند که شما این سخن را بشک تردومی گوید چه باشد حال آن کس که معانسه
 می بیند که نام او را از صفحه زندگانی این جهانی محو ساخته باشند و زری یکی از محبان عرض
 نمود که در این ایام اختیار از او و انقطاع از اهل و عیال و سایر خلق الله چیست فرمودند
 که سترش آن است که ایام ارتحال خود را از این جهان بسیار قریب می بینم چون چنین باشد
 جلگی خوبه تنهایی و از او به یکی انس به استغفار و استغفار ضرورت و تهمی او قوا و انفال
 را در این وقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه داشتن لازم و این معنی بی انقطاع
 و تبثیل تمام صوت پذیر نه پس شما از من دست بردارید و مرا با و سبحانه و گذارید از این انواع
 کلام که مشعر این معنی است در این ایام بسیار نموده اند می نویسند که در او اخذ و الحجه اکرام
 که در او اهل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا نمود و دران ایام آن قدر
 شوق لقاء الله بر ایشان غلبه کرده بود که می فرمودند که اگر طبیب بگوید که مرض تو علاج
 است شکرانه آن بفقر ابلغها بدیم و دران ضعف از غایت شتیاق بدعائی ماثوره الرفیق
 الاعلی رطب اللسان می بودند و این ایام جناب حضرت شیخ العجی و الانس
 را در معالیه دیده اند و خدمت ایشان زبان مبارک خود را در دهان مقدس ایشان
 گذاشته خدمتی فرموده اند و بشاره شفا داده اند چنانکه تفصیل آن در زبد المقامات
 مذکور است فادجعه الیہ و این میان چند روزی صحت و مداو و دل خشک را
 و لوفی الجمله راسحه مرهمی رسید و در این چند یوم صحت از شداید الام ایام ضعف و ستقام
 بشوق تمام پا و فرموده ناسف می نمودند که در هجوم حرارت و ضعف علا و تن و
 نعمتی می یافتیم که در این چند یوم صحت معلوم نمیکرد و تا آنکه در دوازدهم شهر محرم الحرام

فرمودند که الحال مرا نموند که در میان چهل و پنجاه روز ازین جهان بآن جهان باند شد و
 قبر مرا بمن نشان دادند حضرت مخدوم زاده بزرگ خواجہ محمد سعید قدس سرہ
 روزی ایشان را در گریہ دیدند سبب آن را پرسیدند فرمودند شوق وصال
 ذوالجلال است از این معنی خدمت مخدوم زاده بسیا منموم شدند یعنی بندگان
 خاص را حضرت حق سبحانه با اختیار خود میدارد و می برد چون شوق
 ایشان بدین مرتبه برفتن غالب است البته ایشان را می برند چون در مخدوم
 زاده تغیر معلوم نمودند فرمودند که محمد سعید از حضرت حقیقتاً
 غیرت کنی معروض داشتند که حسرت احوال خود می کنم فرمودند که شققت اعانت ما
 بشما بعد از ارتحال ما زیاده از ایام حیات اینجها فی خواهد شد که اینجا علائق بشری
 در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه است و بعد الموت فراغ و تجرد است
 در یوم بیت دوم صف در حضور اصحاب بی پا و سرفرموند که امر و زازان میباید چهل روز میشود
 تا در این هفت هشت روز دیگر چه پیش آید و بحضرات مخدوم زاده کان خطاب نموده فرمودند
 که در این چند روزه صحت هر کمالی که حصول آن در نوع بشر ممکن و تصور بود حضرت سبحانه
 بطیفیل حبیب خود علیه علی اله و اصحاب من الصلوٰۃ افضلها و من التحيات اکملها
 مرا عطا فرمودند خدمت مخدوم زاده کان ازین کلام عالی شان پریشان شدند چه از آن
 پی معنی آید الیوم اکملت لکم دینکم که حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ بی بر بودیم نموند

کند

از این کلام تو بوی فراق می آید بیت و زان بجان دلم احراق می آید

اولی آنکه روز پیش بنه روز بیت سیوم صفر بدر و ایشان خسته جگر بدست مبارک
 اثر تقسیم جامها نمودند و در آن روز بر بدن مبارک جامه پیچیدار نبود سردی هوا بر ایشان
 سرایت نموده تب معاودت کرو و باز صاحب فراش شدند ازین نیز متابعت نبوی حاصل
 روزگار ایشان شد چه اوصی اللہ علیہ و سلم از مرض صحت یافته بمفاصله قلیله باز مرخص شده منتقال

فرمودند علیه و صحبه الصلوة والسلام کما یستفان من الانجباء در این ایام مرض افاضه علوم غما
خود بفرزندان عالی مقام خویش پیش از پیش می نمودند و آورده اند که روزی گرم بیان قائل
حقائق بودند خدمت حضرت مخدومزاده محمد سعید فرمودند که ضعف حضرت
ایشان آن همه کلمه را نمی توانند برداشت بیان معارف را بوقت دیگر موقوف
دارند فرمودند ای فرزند وقت کجا و فرصت کرا بوقت دیگر زبان مراد انم که یار این قد بیان
هم نخواهد بود و در این غلبه ضعف نماز را بدو ن جماعت ادا نه فرمودند مگر در آخر تنها
گذار و ندانند عید و اذکار و مراقبه معموله و هیچ دقیقه از وقایع شریعت طریقت
فرنگداشت نه کردند و تبحر را هم اکن بجا آوردند می آرند که روز آخر ایشان را فرو رفتگی رو
می داد مخدومزاده بزرگ حین افاقت بعض اقدس سائیدند که این کثرت فرو رفتگی
از لوازم ضعف است یا استغراق فرمودند از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه در میان
است توجه دارم کما هو مکشوف و مشهود گردند و با تمام و کمال رسند و اسرار آنرا
به هر دو نور دیده فرمودند و صایا به متابعت سر و دین و دنیا نمودند و بالتزام ذکر
و مراقبه و اجتناب از بدعت و عمل بغیریت و می فرمودند که سنت را بدندان خواهند
گرفت و در این وصایا فرمودند که صاحب شریعت علیه الصلوة و التحیة دقیقه از وقایع
نصح بحکم الدین هی النصیحة فرونگذاشت از کتب معتبره و بی طریق متابعت کامله بگیرد
و بر آن کار کنید و تاکید نمودند که در تکلفین و تجنیز من مراعات اتباع سنت نبوی علی
مصدرها الصلوة و التحیة نمایند و بوالده اطفال خود فرموده بودند که چون ارتحال
من از این دار پر ملال پیش از تو معلوم میشود باند که از مبلغ مهر خود کفن من سازی
و نیز یکی از وصایا این بود که قبر مرا در جایی گم نام سازی مخدومزاده گان عرض نمودند
که قبل بر این شرافت و برکت موصعه که برادر بزرگ ما علیه الرحمة با شارت حضرت
آن جامه فون اند بیان فرمودند که مرقد من را ن زمین خواهد شد و تعیین موضع دفن را بخوا

النیا والقی

کرده کنول حنین می فرمایند بعد از نیت ^{مستحب} لعن من مرضی فرزندان و ران دیدند مفوض بر آنها
 نهادند که قبر مرا خام گذارید تا باندک زمان ازان نشانی نماند و شب شنبه بیست
 نهم صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخا و مان حضور خود فرمودند که بسیار محنت کشیدید
 همین محنت امشب است آورده اند که قریب احتضار طشت برای بول داشتند
 چون حاضر آوردند ریگ و طشت نبود و فرمودند که ریگ و طشت نیست چمن
 قطرات است ترک بول نمودند و نقض وضو فرمودند با وضو فرمودند که مرا بر قنار
 بخوابانید چون ایشان را بر پشت بکیه دادند بطریق مسنونه دست راست زیر خد راست
 نهادند و بزرگ پرده خند خدمت مخدوم زاده بزرگ چون سرعت نفس ایشان مشاهده نمود
 معروض داشتند که حال شریف چیست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند که آن دو رکعت نماز که کردیم
 کافی است بعد از این سخن نفرمودند جز ذکر ذات و جان مبارک ابجائان سلیم نمودند
 اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ رحمة الله علیه سبحانه رحمة واسعة
 ابدیت و لا تحرمنا اجره امین ثابت شده که آخرین کلام اکثر انبیاء علیه الصلوة
 حرف نماز بود ایشان نیز بر متابعت آن اکابر مشرف شدند و در و این واقعه
 جان گاه در وقت چاشت روز شنبه قریب یک پاس روز بیست نهم صفر
 بحسب حساب من منتصف جدی و قیل بیست هشتم شهر مذکور سنه هزار و سی و چهار
 از هجرت جناب سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم گویند که آن ماه بیست
 و نه آمده شب اول شهر ربیع الاول که ماه وصال نبوی است بخد مت حضرت
 صلی الله علیه و آله شتافتند ایام ضعف و تپ ایشان مطابق عمر مبارک ایشان شخصت
 سه و زشده این معنی موافق مضمون حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنت به ظهور
 آمد چون غسل بدن مبارک ابتهخته غسل آورد و جامه از تن مبارک بر آوردند
 همه حاضران مشاهده نمودند که آن حضرت بر شیوه نماز و سست ابهام و خنصر است

خوابیدن

زادن تو

برگردد دست چپ حلقه داده و حال آنکه حضرت مخدوم زاده گان بعد از ارتحال
دست با حق پرست ایشان را دراز کرده بودند و در زمان خوابانیدن بر تخته تقسیم فرمودند
چنانچه از مشاهده آن فریاد از حاضران برخاست مصداق این قطعه شد قطعه

همه خندان بدند تو گریان :-

یا داری که وقت آمدنت

همه گریان شوند تو خندان -

همچنان ز می که وقت رفتن تو

غسل دست های مبارک اکشاده راست نموده بر سر مضطجع گردانید و غسل جاری
ببین و او چون بجانب پهن خوابانید تالی را بر نیز غسل دهد باز مرئی حاضران گرد
که دستهای شریف بحرکت ضعیف که از قوت کامله ولایت نشان قومی بود و متحرک
شد تا بهم آمدند و بطریق سابق ابهام و خضر بپین بر سر حلقه گشت حال آنکه
چون اضطجاع بر پهن بوده بآست دست راست بر چپ نمی استوار بود و بیکه دست
های لطیف از غایت نرمی از برگ گل ملائم تر بود و لیکن بقوتی مقبوض شده بود که اقتاد
و جدا شدن امکان نداشت و چون کفن می پوشانیدند آنوقت نیز قبض بظهور می رسید
چون حاضران کشادند مشاهده کردند که دستهای مبارک هم بر سن مذکور با هم جمع شدند
چون بدین منوال دوسه کربت واقع شد معلوم نمودند که اینجا تسلیت مخفی باز به کشادن آن
متعرض نشدند و این مشعر از کمال آداب نیز مشعر از حضور است که در کس بر آن
نرسد صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم کما تعیشون
تموتون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مشاهده
این خوارق عظیمه مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگر از اباحت حیرت حصول عققاد
و اراد شد و عهد ثیاب کفن ایشان بطریق مسنون بموجب صیت ایشان بسته جامه
سفید لفافه و قمیص و ازار و چاک قمیص زرد و جانب منگبین بر اویت مفتی به و عمامه و اند
از جهت آنکه مسنون نبود و علمای منع آن نموده اند و در نماز جنازه ایشان مخدوم زاده بزرگ

فائده
و بعد از نماز جنازه برای دعا توقف نفرمودند

شیخ محمد سعید مقدم شدند بعد از نماز برای دعا توقف نفرمودند که مقتضای سنت
نبوده یعنی در همه امور رعایت عزایم و مفتی به نمودند و قبر مبارک ایشان را در قبه که فرزند اکبر
ایشان شیخ محمد صادق قدس سره بهما بنجا مدفون بودند که واقعه در جوار مسجد
مبارک بودند و نورانیت و برکات آن موضع مبارک ابایشان نموده بودند چنانچه
در مکتوبه کیفیت آن موضع را چنین بیان نموده اند بجنایة الله سبحانه و بصدق
حبیب علیه و علی الصلوة و السلام و التحیة و البرکة که بلده سرهند گویا زمین است
که برای من چاه عمیق را پر کرده صدف بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده
و نوری در آن زمین و دیعت گشته است که مقتبس از انوار بصیفتی و بی کیفیتی است
در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزند
اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سنگ نای
بفقر ایشان داده اند نوری نمود ساطع که کروی از صفت و شان بوی راه نیافته بود از
کیفیات منزه و مبرا از زوئی آن شد که آن زمین مدفون من شود آن نور بر سر قبر من لامع بود
این معنی را بفرزند می اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و آن نور و آرزو مطلع گردیدیم
اتفاقاً فرزند مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک در دریا نوری آن مستغرق
گشتع هنیئاً لا رباب النعیم نعیمها؛ از شرافت این بلده معظمه است
که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در آنجا آسوده است و بعد از مدتی
ظاهر گشت که آن نور مودع لمعه است از انوار قلبیه این فقیر که از آنجا اقتباس نموده
در آن زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی را از مشعلی برافروزند قل کل
مَنْ عِنْدَ اللَّهِ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ انْتَهی مرقومه الشریف
و دیگر جاها بسیار شرافت آن موضع و آن بلده را بیان نموده اند کمالاً یخفی علی
واقف مکاتیبه الکوام و نیز بزبان مبارک آورده بودند که مرا محاذی فرزندی

اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را با حوالی آن که در آن داخل محاطه بود و روضه
از ریاض جنت می بینیم خدمت حضرت عروۃ الوثقی خواجہ محمد معصوم قدس
از مکتوب مقتادوم از جلد اول که بملا محمد افضل ولد شیخ بدالدین سرمنہدی
که جامع حضرات القدس بود و در معنی حدیث القبر و روضه من ریاض الجنۃ
می نویسند کہ در آن مکتوب بعد از بیان معنی آن حدیث مذکور می نگارند مخفی نماند کہ
حضرت محمد دین محمد الفانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سرور دین و دنیا
علیه افضل الصلوۃ و اکمل التحيات نیز بشتر شده بودند کہ روضه متبرکہ قبر
آنحضرت در آن است و صحن قدیم آن روضه مقدسہ روضه است از ریاض
جنت می فرمودند کہ اگر مشتی از خاک آن روضه بشتره در قبر شخصی باندازند پدید
بائی عظیم است فکیف من دفن فیہا ثم کلامہ العالی و بعد از ارتحال
ایشان خوارق بسیار مخلصان و پیدند و در کتب نوشته اند ایراد آن همه درین
اوراق گنجائش ندارد و منها چیزی نوشته می شود خدمت حضرت خازن الکرام
شیخ محمد سعید قدس سرہ فرمودہ اند کہ در واقعہ ایشان را دیدیم از انعامات
عظیمہ و تعالی کہ بعد از ارتحال در باب ایشان بظہور آمدہ بہ شاست و فرحت
تمام بیان می فرمایند و مباحثات می کنند عرض کردم کہ قبلہ گاہا از مقام شکر و سپاس
را نصیبی عطا کردہ فرمودند بلی مرا نیز از جملہ شاکران گردانید معروض شد شتم کہ در قرآن
مجید و قلیل من عبادی الشکور آمدہ از این کریمہ چنان استفاد می گردد کہ آنجا
پیغمبران باشند یا کمل صحابہ چون ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند
آری چنین است اما مرا بفضل خاص و عنایت مخصوصہ نیز داخل آن جماعت
ساختند خدمت حضرت عروۃ الوثقی خواجہ محمد معصوم قدس سرہ
می فرمایند کہ ایشان را بر واقعہ دیدیم پرسیدم از سوال منکر و بیکر چون گذشت فرمودند

حق سبحانه بجمال رحمت نخست بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند
عرض کردم که الهی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند پیش این بنده مسکین بنایند
ایزد و متعال نهایت رحمت و رافت خود شامل حال من داشته ایشان را پیش من نه فرستاد
پرسیدم صغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل قلیل و نیز حضرت خازن
الرحمة فرمودند که در حجره جماعه خانه بودم و آنوقت سحر بود و معاننه دیدم که حضرت ایشان
از دور درآمدند و بر عرش من نشسته مرا در برگرفتند هپیتی بر من مستولی شد و لرزه در
اعضای من افتاد فی الحال از نظر من غائب شدند شیخ پیر محمد نام فاضله که در آنوقت
بود می گوید که در نماز ظهر مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سربفتح سین، دیدم که حضرت
مجدد الف ثانی برابر من ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعه
فرجه بود دست مرا گرفت بخو و متصل ساختند که فاصله مانند تا آخر نماز ایشان را
میدیدم شال بستنی پوشیده بودند و گوش بیج بر سر و ستار چپیده و مسجی در پاه
مبارک ایشان بود و من زبان زمان متحیر می شدم و تعمق می کردم که مباد از و هم بشد
آما بے ریت شک چنانچه در ایام حیات میدیدم مشهود می شد چون نماز را سلام دادند
ایشان را ندیدم فرد

آمدی و آتشم بر جان زدی	رفتی و بر آتشم و امان زدی
------------------------	---------------------------

از این قبیل در کتب مقامات ایشان دفاتر کثیره مرقوم است اینجا اختصار رفت
خدمت حضرت مولانا هاشم کشنی قدس سره و دیگر مخلصان که طبع موزون
داشتند بزبان فارسی و تازی مرثیه های زیبا بیان نموده آما اینجا بایراد چند قطعه
تواریخ ایشان اکتفای رفت اول قطعه که مخدوم صاحب بتازگی نظم نموده اند چون
در جایهای دیگر ثبت نشده بود اول آن را نوشتن می شود و قطعه این است قطعه

زینجا پر بلا چون شاه غافل کرد	ظلال بگشت ره و باصل الاصل کرد
-------------------------------	-------------------------------

ماده تاریخ نقل اوزدار الابداء
سنة هجرية ثمان مائة

ماده تاریخ واردت الرسول
سنة هجرية ثمان مائة

ماده تاریخ از
محمد بن محمد بن
الموت جسر الی
الحبيب الی الحبيب
سنة اربع مائة

جستم از تاریخ نقل اوزدار الابداء گفت با تفاحد الشافی باول وصل کرد

خدمت مولانا هاشم کشی در زبده المقامات فرموده است که بعد و عمر شریف ایشان شصت و سه قطعه در ماده تاریخ نظم کرده ام از اینها این قطعه هم ایراوی شود قطع

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ لَقَدْ سَأَفَرَ الْأَمَامُ
مَنْ كَانَ ذِيْلُ رَأْفَتِهِ عُرْوَةً الْقَبُولِ
قُطْبُ الَّذِي تَقْوُضُ رِبِّ السَّمَاءِ لَهُ
حَالُ الَّتِي تَحْكُمُ شَانَهُ الْعُقُولِ
مَا الْمَوْتُ كَانَ بَدْرُ كَمَالٍ قَدْ انْطَلَقَ
مِنْ مَشْرِقِ الظُّهُورِ إِلَى مَغْرِبِ الْاَفْوَلِ
لَمَّا أَصَابَ ارْتِثَ رَسُولٍ بِحَقِّهِ
اَكْتُبَ بَعَامَ رَحْلَتِهِ وَارْتِثَ الرَّسُولِ

من

و نیز حدیث الموت جسر یوصل الحبيب الی الحبيب بازو یاد لفظ له ای الموت جسر یوصل الحبيب الی الحبيب یافته اند رضی الله تعالی عنه وارحنا له بفضلک امین :-

له ماده تاریخ از اخوند امیر سید رحمة الله تعالی علیه - قطع

شهبان شاه ولایت بزم عرفان اسر ساقی در این ظلمت ارشاد آبادی بنا دارد بسال بحر می آن احمد ثانی ند آمد :-	چو او بعد از بنی کو قبله انقاس و آفات که نورش تا قیامت تابد از غارب اشراق نبی شاه از مجدد دین احمد تازه و باقی
--	--

سنة اربع مائة هجرية ثمان مائة

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ آمِينَ ثُمَّ آمِينَ

تذکرہ ثالث عشر از منتخب ثانی در ذکر ایرا و اسمای خلفای حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین

مخفی نہ اند کہ خلفای ایشان را سه طبقہ قرار داده اند طبقہ اولی و طبقہ
اوسط و طبقہ ادنی و طبقہ اولی ہر سہ فرزند دلبند ایشان را کہ قد و تہ الاولیاء
حضرت شیخ محمد صادق و خازن الرحمت حضرت شیخ محمد سعید
و عروۃ الوثقی حضرت امام محمد معصوم و رضی اللہ تعالیٰ عنہم و از صحابہ
میر محمد نعمان را خاص نموده اند قدس سرہ این طبقہ را باین چہار کس کہ ارکان اربعہ
کلمات مجددی اند ختم نموده اند و طبقہ ثانی و ثالث کہ اوسط و ادنی قرار داده اند و راہبہا
مثل حضرت شیخ عبد الحمید بنگالی و خدمت شیخ عبدالحی پانی پتی و حضرت مولانا خواجہ محمد شمس
کشتی و بدشتی قدس سرہم و شیخ نور محمد تہنی و شیخ منزل صوفی و شیخ سید باقر ہنگوری و
خدمت شیخ عبد الہادی بغدادی شیخ طاہر جوہوری شیخ مولانا حمید الدین احمد آبادی
شیخ داؤد سامانہ کی شیخ مولانا غازی گجراتی شیخ خواجہ محمد صدیق کشتی بدشتی شیخ بدیع
الدین سہارنپوری شیخ سید شاہ محمد سہارنپوری شیخ عبدالقادر شبالہ کی شیخ محمد سری
و شیخ سید آدم بنوری و مولانا بدر الدین سرہندی و شیخ خضر بہلول سورتی و شیخ نور محمد
کل بہاری و مولانا فرخ حسین لاہوری و شیخ عبدالرحیم بیرکی و شیخ کریم الدین حسن
ابدالی و شیخ مولانا احمد و شیخ مولانا یوسف و شیخ مولانا صادق کشمیری و شیخ خواجہ محمد شرف
کابلی و شیخ مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی و شیخ خواجہ محمد صادق و شیخ خواجہ محمد صالح نیشاپوری
و شیخ مولانا محمد یوسف و شیخ مولانا عبدالغفور سمرقندی و شیخ حاجی دکنی و شیخ مولانا
یار محمد جدید طالقانی و شیخ مولانا یار محمد قدیم طالقانی و شیخ زین العابدین
تبریزی شافعی ثم مکی و شیخ علی تبریزی ثم مکی شافعی و شیخ صوفی قربان رکنی

نقش

و شیخ مولانا صفرا صد روم السموالته حنفی و شیخ عثمان پنی شافعی و شیخ محمد ابن حجر
میشی کی مولانا شیخ احمد برکی و شیخ حسن برکی و شیخ حاجی خضر افغان و مولانا
قاسم علی و شیخ یوسف برکی و شیخ عبدالهادی و شیخ محبت اللہ مانکی پوری و شیخ
احمد و پنی و مولانا عبدالواحد لاهیوی و مولانا امان اللہ لاهیوی و شیخ عبداللہ
بروانی و شیخ عبدالعزیز بنجومی مغربی مالکی و شیخ احمد امبوی حنفی و سوامی این پنج
پنج نفر عزیزان دیگر مجازان حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ بیاند
کہ ایجاد و قید کتابت نیامده و تفصیل احوال بعضی از این اکابر مذکور در زیرة المقامات
و غیرہ کتب ثبت یافته اما این مختصر برداشت تفصیل نداشت بذکر اسم مبارک
ایشان ان اکتفا رفت و تفصیل احوال حضرت محد و مرزادہ گان عالی شان
قدس اللہ اسراریم پر خاست منتخب ثالث و رابع در ذکر ایشان قرار داده
و خامس و سادس و سابع را نیز مفصل از احوال اولاد ایشانان پشت پشت
الی یومنا ہذا ذکر نمود و بآلہ التوفیق :-

قدس سر و ہر اک

مُنتَخِبُ ثَالِثٍ اَز مُتَخَيَاتِ كُتُبِ رُذَكَرِ خُصْرَتِ دُرِّ جَانِ

قرتدان حضرت مجدد الف ثانی و اولاد انہار ضی اللہ عنہم منطبق بر

شش تذکره تذکره اولی از منتخب ثانی تذکره زبدة الاولیاء

نتیجہ الاتقیائی خلاصۃ العیال ملاحظہ کیا کہ ملاذ واصلات شیخ محمد صفاق رضی اللہ عنہم

خدمت ایشان فرزند نخستین حضرت محمد الف ثانی اند رضی الله تعالی عنهما و علوم

ظاہری پایہ مولویت داشتند و در کمالات باطنی ہمدوش والدین برکوار خود شدہ بودند

ولادت لازم اسعاد ایشان در سنه هزار بود از بدایت صبی آغاز نشو و نما می در سیما سعادت
 آنها آتوار ذکائی از ایشان پیدا بود و در ایام طفولیت جدا جدا ایشان حضرت محمد مصطفی
 ایشان را در کنف تعلیم و تربیت خود گرفته بودند و فرمودند که این طفل عجائب چیزها
 از کیفیت و حقیقت اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت
 محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بخدست حضرت خواجہ باقی قدس سره
 مشرف شدند ایشان نیز تعلیم و تلقین ذکر از خدمت عالی اخذ نمودند و توجہات عالیات
 یافتند بکلمات خاصه ایشان فائز شدند و به بشارات عالیہ ممتاز شدند
 با وجود مغلوبی احوال و جذبات قوی از تعلیم علوم ظاہری خود را معاف نہ داشتند حفظ کلام
 الله را نموده باقی علوم را از منقول و معقول بنهایت رسانیده بودند و قوت مدرک ایشان
 بر نخبه بود که روزی در محبت علمائی وقت که یکی از علمائے شیراز آمده بود و در علوم عقلیہ کسی را
 مجال مقاومت او نبود ایشان سوال چند از زاده طبع خویش در میان نهادند بعد از
 تمام سخن آن فاضل شیرازی گفت تا این جوان را ندیدم یقین نداشتم که از طلبہ ہست و کس
 قوت ادراک مسائل و فیقہ علوم عقلیہ داشته باشد چنانکہ باید و شاید تحسین ما نمود و
 حظہا بر داشت و از علو نسبت باطن و رایام صغرسن کہ بایشان عنایت شدہ بود از کم
 کسی شنیدہ شدہ می آرند کہ روزی یکی از مشایخ آنوقت کہ در خدمت عزیزی سلوک تمام
 کردہ خلافت یافتہ بود و بخدمت خواجہ آجہ آمدہ احوالات بلند خود را به عرض اقدس رسانید
 مراوثر آن بود کہ کمالت خود و کمالت مرشد خود را بیان و ظاہر سازد و اگر بہین را انتها دانند
 مستمع نباشیم و اگر فوق آن بود استفاضہ نمائیم حضرت خواجہ محمد و مرزادہ را
 طلب نموده فرمودند کہ بابا احوال خود را بگوئی کہ درویشان همان بشنوند خدمت محمد مراد
 احوال خود را بعض رسانید بخصوص احوالات آن درویش بود یا زیادہ از آن چون شیخ دید کہ
 طفل هفت ہشت سالہ کہ دوستہ ما بود کہ در این راہ قدم نہادہ از حال حاصل بنیاد سالہ او

مردم میزند پندار و دید احوال از سر نهاده و استیلائی و غیبت غلبات نسبت مخدوم را زده نگارید بود
 که چہ تخفیف مغلوبی خدمت حضرت خواجہ معالجہ اوبان بازار میفرمودند چنانچہ حضرت
 مجد الف ثانی قدس سرہ در مکتوبے بیان نموده اند حضرت خواجہ قدس سرہ در مکتوبے
 باین مخدوم را وہ می نویسند قرۃ العین محمد صادق بر خوردار ظاہر و باطن گردد
 احوال و چنانچہ ظاہر است مستوجب حمد است برہمان حضور خود باشد از غیبت و
 استغراق اندیشہ نیست انشاء اللہ العزیز از سکر بصری آید و فنا در شعور اندراج
 باید تم کلاصہ الشریف در کشف کون و کشف قبور نظر صائب شد چنانچہ حضرت خواجہ
 را بر کشف ایشان اعتماد تمام بوده ہموارہ ایشان را طلب داشتہ از امور غیبیہ می پرسیدند
 ایشان فی الفور بموجب کشف خود بیان می نمودند و نیز بر مقابر بردہ از احوال ہوتے
 استفسار میکردند چون حضرت خواجہ در زمان حیات خود طالبانرا حضرت مجد الف ثانی
 حوالہ نمودند ایشان نیز از ان جماعت بودند تربیت سلوک بتفصیل بنحمت حضرت
 مجد الف ثانی نمودند و از نسبت ہائی خاصہ ایشان بہرہ کامل و حظ وافر یافتہ
 بمعارف بلند و مقامات ارجمند رسیدہ نظر ایشان اکسیر اثر متس وجود مجاہد اطلامائی
 احمر می نمود و کلام ایشان مسیح آساحیات جان ہائی مخلصان میفرمودند از فقرات
 مبارک حضرت مجد الف ثانی کہ در مدح ایشان در مکاتیب وارد شدہ
 نہ انقدر است کہ در جمع این منتخب گنج فقرہ چند ایراد میشود در مکتوب و وصدہ ہفتاد و ہفتم از
 دفتر اول مکتوبات قدسی آیات نگارش نمودہ اند کہ فرزندے اعز می مجموعہ معارف فقیرست
 و نسخہ مقامات جذبہ سلوک و ہمد این مکتوب است کہ فرزندے از محرمان اسرار است از خطا
 و غلط مصنون و در مکتوب و صد چہل و چہارم از بہین و فقر عالی می نویسند کہ این مقام را
 بفرزندے ارشد می عنایت فرمودہ اند و داخل ولایت ایشان ساختہ اند فقیر اینجا
 در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشستہ است و نیز در مکتوب بیصدہ پانزوم مرقوم است

که استفادہ این فقیر که از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفادہ فرزند ی
 اعظمی علیہ الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت است عارض که ایشان بخدمت والد خود از کیفیت
 احوال خویش نوشته اند تبرکاً سه عریضہ از آن با ایرادی روی و وعی **بصلا** اول -
 عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بعضی اشرف می رسانند که احوال و اوضاع این
 حد و دہین توجہات علیہ جمعیت صورتی معنوی گذرانست مدتیت کہ از طرف خادمان
 حضرت خاطر نگران و پریشان می بود و روز تحریر عریضہ میان بدرالدین رسیدہ خبر فیت
 کامل رسانید فرحت بجد و مسرت اندازہ روی نمود الحمد للہ سبباً نہ علی ذلک
 حمد کثیر اکثر اقبلہ گا با حافظہا والدین شب یزدہم ختم قرآن مجید کرد از شب یازدہم
 حافظ موسی شروع کردہ است پنج پنج سپارہ می خواند شب آیندہ کہ شب نوزدہم است ختم می کند
 در عشرہ اخیر حافظہا والدین قرار دادہ است کہ ختم خواهد کرد حضرت سلامت شہی نما تراویح
 حافظ قرآن بخواند کہ مقام وسیع بس نورانی ظاہر شد گویا مقام حقیقت قرآنی بود ہر چہ
 باین جرأت نمی تواند کرد چنان معلوم شد کہ حقیقت محمدی علی صاحبہا الصلوۃ
 والسلام اجمال این مقام است گویا دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام
 تفصیل حقیقت محمدی است و اکثر انبیای و اولیای کمل بقدر خود از بعضی آن مقام
 بہرہ دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر یا علی الہ الصلوۃ والسلام
 نصیبہ مفہوم نشد و این حقیر نیز بہرہ یافت حق سبحانہ و تعالی توجہات علیہ نصیب کمال
 روزی گرداناد و تا ہنوز آن مقام خوب واضح نشدہ است باقی احوال جمعیت گذرانستہ رین
 ماہ معظم خلی برکت مفہوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع ہموار دارد و اوقات جمعیت و بذکر
 میگذرانند یاران شہر نیز بوقت تمام حاضر میشوند فقیر تا بحال چہار سپارہ چیزے بالا حفظ کردہ
 است تار و زعید ظاہر پنج سپارہ یاد کند و العبویۃ : **بصلا** دوم عرضداشت
 کمترین بندگان محمد صادق بذکر وہ عرض میرسانند کہ احوال و اوضاع این حد و دہین
 شکر است خیریت آن ذات کعبہ مرادات مع جمیع خادمان مخلصان مطلوب و مسؤل است

سرافراز نامہ نامی صحیفہ گرامی کہ بہ مصحوب اسماعیل سرسل بود و بمطالعہ آن مشرف و متبہج گردید
حق تعالی سایہ عاطفت آن قبلہ عالمیان را بر کافہ اہل اسلام باقی و پائندہ دارد
بحرمتہ النبی الامی والہ الامجاد علیہ من الصلوٰۃ اتمہا ومن السلام اکملہا
قبلہ گاہا از خرابی احوال خود چہ نویس کہ غیر از حسرت مہمامت بر قصور و سوء اعمال و متنبہ حال
ماضیہ حال سرمایہ بدست ندارد و آرزوی آنست کہ ہیچ لحظہ و ساعتی بخلاف رضائے تعالی
و تقدس نہ گذرد و آن بیستہ نہ مگر آنکہ توجہ خادمان آن گاہ مدد فرماید و دستگیری نماید
از کریمان کار ہا و شوازیست الحمد للہ و المنة کہ تا حال بمن توجہ شریف بطریقیک
امر فرمودہ بودند استقامت دارد و دوران کم فتور راہ می یابد بلکہ روز بروز امیدوار
ترقی و تزیاند است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقہ می نشیند و حافظ بہا والدین چون از
ترویات فرصت می یابد قرآن نیز می خواند و این فقیر بعضی اوقات مقبوض است
و دیگر بسو طقبض و بسط و توجہ و ذوق و آرام و جز آن تعلق ببند دارد و از آن
تجاوز نمی نماید و بہ لطائف مستہ نہ متوجہ اند و نہ غافل اگر توجہ آنہا مثل علم
ضروریست بلکہ چین آن توجہ و ذوق مثل آن ہمہ را داخل ظلال میداند و از
ظلم تجاوز نمی یابد و لطائف و لایبیدن مختلط بودند و در نظر بصیرت جز از بندن
امر دیگر مفہوم نمی شد چنانچہ در حضور موفور السر عرض کردہ بود الحال از بندن ممتاز در
نظری در آیند و این مقام را مقام بقامی داند و بعد از بقا باز بکنوعی از قمار و می
بہ لطائف نمود چنان معلوم شد کہ بی این فنا کہ بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست
الحال چند روز است کہ مقبوض است و معاملہ سرور کم تا چہ ظاہر شود قاما تا حال توجہ بعالم
نماندہ است چون عرض احوال ضروری بود بچند کلمہ صراحت نمود قبلہ گاہا فقیر ہر شب
حضرت را بخواب می بیند الا ماشاء اللہ تعالی زیادہ چہ نویس کہ داخل تکلیفاتست
والعبویۃ بسعریضہ ثالث آنکہ عرض داشت کمترین بندگان محرم صادق بموقف

بر

عین

تکلیفات بر بندگان

عرض میرساند که این فقیر تئیسست که مقبوض و منموم می بود آخر الامر بحضرت توحید قدس عنایت
 خداوند جلّ سلطانہ در رسیدہ بسط عظیم روی نمود و در آن بسط چنان معلوم شد
 کہ چنانچہ سابقا یاد و توجہ مثلاً از جانب این کس می بود الحال ہر چہ بہت از جانب و بہت
 تعالی و تقدس و در خود پیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التي تطلع
 عليه الشمس فاحترق بذلك الطلوع كل ظلمة وكدر من البدن والظلمة
 وحصل فيها كل نور وبركة ينبغي فانشرح المصد و اتسع القلب و صار
 ابدن كله نوراً مضيئاً الطنف من الروح والسر الذين كانوا قبل ذلك
 و وجدت التجلي الاكمل من بين اللطائف على القلب فلما نظرت
 الى القلب ظہر في القلب قلباً آخر والتجلي عليه هكذا الى غير النهاية
 فلم يظهر قلباً بسيطاً الا و قلباً آخر فيه ولكن يتوهم الآن انه
 ينتهي الى القلب البسيط وليس بمتيقن وعلم ان الحالات لسابقة
 من هذه الحالة بالنسبة اليها كانت كلها تكلفات صرفه و
 كان يخطر اسم هذا المقام فما كتبها لسوء الادب
 قبلہ گا یا این ہمہ اثر نیست از آثار توجہ حضرت بیت

اگر برتن من زبان شود ہر مو || یک شکر توار ہزار نتوانم کرد ||

حضرت سلامت آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان در گاہ راچہ شرح
 و ہر دہہ نویسد شب روز بلکہ ہر ساعت تصور آنست کہ کدام وقت نیک و ساعتی
 خوش خواہد بود کہ این مطلب اعلی و مقصد اعز بحصول خواہد پیوست و غیر از ہمت
 آرزو مندی در تصور نمی آید حق سبحانہ و تعالی با حسن وجہ و اوثق طرق
 این دولت عظمی میسر گر و انا و بحرمۃ النبی و الہ الامجاد علیہ علیہ
 من الصلوۃ افضلہا و من التحیات اتمہا بہ تم عراۃ شریفہ

و از کلام والای ایشان پیر بکمالات باطنی باید جست و هر حال تو هم حال تو بر این دلیل
 مکتب قدسی آیات در باره ایشان از حضرت مجدد الف ثانی بسیار و رو یافته
 تبیین طریق و دیگر از علوم و اسرار بیان شده که از متبعان مکتب پوشیده نیست
 واقع وصال ایشان در سن بیست و چهار سالگی در کمال علو نسبت و علو جذب است
 بجاویده و با چنانچه می آرند که و بای عظیم در بلاد هندوستان واقع شده بود و هیچ نفعا
 نمی یافت خدمت ایشان فرمودند که این طاعون لقمه چرب می خواهد تا ما نزدیم سکین
 نیابد ایشان را تپ گرفت و رحلت نمودند باد و برادر خورش و آتش و منطفی شد
 بعد از انتقال ایشان کسی که تپ طاعون گرفته بود و صحت یافت یکی در غلبه آن تپ
 دیده بود که ایشان آمده آنهارا از دست جماعت که بر آن بلیه موکل بودند خلاص نمایند
 و می فرمایند اکنون ما این بلاد را بر دوشیم شمارا بر مردمان چیدن روان باشد یکی در
 واقع دیده هر که نام ایشان را نوشته با خود دارد ازین بلیه برید بعد هر که نام مبارک
 ایشان را نوشته با خود می دشت او را ایسی ازان بلیه نمی رسید الی الیوم از برای
 طاعون صاحب زادگان نام مبارک ایشان را نوشته میدهند و مردم بای می شمر
 بیند خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بعد از رحلت ایشان
 به مجسم می نویسند که فرزند می عظمی رضی الله تعالی عنه باد و برادر خود محمد فرخ و
 محمد عیسی سفر آخرت اختیار نمودند انا لله و انا الیه راجعون حمد الله سبحانه
 که اولاً باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرماید ثانیاً بلیه را سر و اند خوش گفت بیت

|| من از تو روی نه پیسم گرم بیازاری || که خوش بود عزیزان تحمل و خواری ||

فرزند می مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمت های رب العالمین و در سن
 بیست و چهار سالگی آن یافت که کسی یافت پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه
 را بعد کمال رسانیده بود حتی که تلامذه ایشان بیضاوی و شرح مواقف امثال آنها را

بقدرت تمام درس دارند و حکایات معرفت عرفان و قصص شہود و کشف ایشان ستغنی
 است از آنکہ در بیان آر و معلوم شماست کہ در شش سالگی برنجی مغلوب حال
 شدہ بودند کہ حضرت خواجہ ما قدس سرہ معا کجہ تسکین حال ایشان را
 بہ طعام ہائی بازار کہ مشکوک و شتبہ است می نمودند و می فرمودند کہ محبتی کہ مرا
 بہ محمد صادق است بہ هیچکس نیست و همچنین محبتی کہ او را با است بہیچ
 کس نیست این سخن بزرگی ایشان را باید دریافت و لایت موسوی را بنقطہ
 آخر رسانیدہ بود و عجائب و غرائب آن ولایت را بیان می فرمودند و تموارہ
 خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و منتذل و منکسر بود و می فرمودند کہ ہر یکی از اولیائے
 از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چہ کچہ خواستہ است و من التجا و تضرع خواستم
 و از محمد فرسخ چہ نویس کہ در یازدہ سالگی طالب علم شدہ بود و کافیان
 بشعور سبق میخواند و تموارہ از عذاب آن حضرت ترسان و لرزان بود و وعامی کرد کہ
 در سن طفولیت دینائے دنیہ را وداع نماید تا از عذاب آن حضرت خلاص شود
 و در مرض موت یارانے کہ بیمار داری او میسر و ند عجائب و غرائب از و
 مشاہدہ نمودہ اند و کرامات و خوارق کہ از محمد عیسیٰ بہشت سالکی
 مردم معاینہ کردہ اند چہ نویس با کجملہ جو اہر نفیسہ بودہ اند کہ بود لیت سپردہ
 بودند للہ سبحانہ الحمد و المنتہ کہ امانات را باہل آن بے گرہ و بے اکراہ
 حوالہ نمودیم اللہم لا تحرمنا اجرہم ولا تقننا بعد ہم بحرمة
 سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰت و التسلیمات از خدمت
 قدوۃ الاولیائی شیخ محمد صادق یک پسر ماند شیخ محمد نام
 صاحب حالات عجیب بود از و سہ پسر خلف شدند یکی شیخ ابراہیم کہ از و
 بحر صدیہ پسر ماند دوم شیخ زاہد کہ ایشان اولاد داشتند سیوم شیخ فابد کہ

یک پسر داشتند شیخ بہا الدین نام اولاد ایشان شیخ محمد شجاع و شیخ ابوبکر و
شیخ اظہر الدین و این حضرات ہمہ صاحب فضل و کمالات بودند رحمۃ اللہ علیہم آمین

تذکرہ ثانی از منتخب ثانی لست در ذکر فرزندان حضرت مجدد
الف ثانی شیخ العرفانی الکاملین بیدہ العلمانی لراستخین مظهر کمالات
خلت خازن الرحمة قطب و حیدر حضرت شیخ محمد سعید رضی اللہ عنہ

ولادت کثیر السعادت ایشان در سنہ ہزار و پنچ ہجری شہر شعبان المبارک
بو و خد مت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ
اند کہ محمد سعید چہار و پنج سالہ بود کہ وی را رنجور فرستاد پیش آمد و رغبات
آن ضعیف از وی پرسیدند کہ چہ می خواہی بے اختیار گفت حضرت خواجہ
را خواہم من این حرف را بحضرت خواجہ خود قدس سرہ عرض کردم
فرمودند کہ محمد سعید شمارندی و حریفی نمود غائبانہ از ما نسبت در رہ بود
و خد مت حضرت خواجہ قدس سرہ در مکتوبے نوشتہ اند کہ فرزندان
ایشان کہ اطفال اند اسرار الہی اند و استعداد ہائی عجیب دارند باجملہ شجر طیبہ اند
اَنْبَتَہُمْ اللّٰهُ نَبَاتًا حَسَنًا اشارہ بعلوم استعداد و بشارۃ بنمو فطرت ایشان
دارد و خدمت ایشان بعد از رسیدن بسن تمیز بہ تحصیل علوم پرداختہ قدر بہ خدمت
والد ماجد خویش قدس سرہ و برخی را در ملازمت بزرگ خود شیخ محمد صفاق رضی
و بعضی را بہ صحبت شیخ طاہر لاہوری رحمۃ اللہ باخر رسانیدند تا در انواع علوم
عقلی و نقلی مہارت تام حاصل نمودند از حسن تصرف و بین توجہ والد ماجد خویش
در ضمن تحصیل علوم ظاہریہ معقولہ و منقولہ نسبت شریفہ باطنیہ این طائفہ عالیہ را

از احوالات عالی و معارف متعالی بدست آوردند و اینهمه کمالات و فضائل ظاهری و معاملات فیوضات باطنی در سن هفده سالگی با تمام وانصرام رسانیدند و لا شک در ماده ایشان بلوغ طبعی با بلاغت معنوی موهبت مادر زاده بوده تمام عمر شریف را در تدریس بسر بردند و همه کتب دقیقه از معقوله و منقوله بهارات تام و تحقیق و تدقیق اینق درس فرمودند و بر بعضی کتب معتبره تعلیقات و حواشی متین و زیبا الما فرمودند و منها تعلیقات مشکوة المصابیح که در آن تقویت و ترجیح احادیثی که آنها ماخذ حنفیه است بدلائل واضحه و شواهد صادقه منتسب بکتاب معتبره نموده اند و علمای وقت از مطالعه آن محظوظ و ممنون شدند بغایت پسند نمودند خدمت حضرت مولانا هاشم قدس سره می نگارند و ز سر در محفل از علمای در ملازمت ایشان بودم بتقریری سئله مشکله از اصول فقه در میان آمد ایشان حل آن را به تنقیح بیان فرمودند سائل سرگوش من آورده فرمود که ایشان در بیان وقوت علمیه امر و نظیره دارند و نیز بزرگاشته اند که شبی در بلده لاهور در مجلسی اکابر داعیه عصر مدعو بودند و خدمت ایشان با برادر خویش حضرت عروه الوثقی خواجہ محمد معصوم قدس سره ها نیز تشریف داشتند بتقریر سبیه سنجیه و سوره تلاوت و قائل علوم در میان افتاد حضرتین محد و صین یک جانب بودند و جماعه کثیره از فحول علمای بیک طرف و سخن از علم و در بیان آمد و بیان و قائل در میان افتاد و نوعی این دو بزرگوار حل عقد نمودند که جماعتی علمیت ایشان شدند و همه بفضائل ایشان مترف شده بعضی که خصوص خدمت ایشان را شخص نداشتند از هر یک تحقیق نموده فرمودند که بلی چنان پدر را چنین فرزند باند و آری ازان صدف و لایت این قسم در ردهایت چرا بظهور نیاید و نیز بتقریب عدم رفع سبابه در تشہد بزمیبت مختار حنفیه رساله نگاشته اند و فرموده اند

اولویت عدم دفع سبب در شہد -
تہذیب

کہ مقصود آن است کہ اولویت عدم دفع ثبوت رسیدہ و علمایکے ثبوت رفع بودند
در اقامت جواب تجیرانند و خدمت ایشان کسب سلوک طریقہ را تمام کمال
از خدمت والد ماجد خود حضرت مجدد الف ثانی نموده اند و با علی درجات کمال
و اکمال پیوستہ چنانکہ از مکاتیب جناب مجددی کیفیت آن ظاہر است کہ چہ اشارت
نازک بشارت باریک اندراجات یافتہ کہ عقل عقیل در اوراک آن عاجز و قاصر است بیان
خصوصیات و کمالات معارف و عروج و افاد و خرقعات و قوت نسبت و فوقیت در جہان مذہب
اوقات و لطیف معاملات و علو و اروات بیان مناصب و کمالات کہ ایشان بآن
مستاز بودند در حیطہ تقریر نمی گنجد و در قید تحریر نمی آید فرد

|| بحر اگر آوری در کوزه - ||
|| چند گنج قسمت یک روزہ ||

آما ما لا یدرک کلہ لا یشک کلہ ثمنہ زانہا ایراد میرود خدمت حضرت
مجدد الف ثانی رض فرمودہ اند کہ وی در بیچ مقامی از عروج و نزول تا امروز از من مخلف
نکرده و شریک ردیف من بوده و نیز بایشان فرمودہ اند کہ تو در ضمن مانی از اینکہ نسبت تو
ضمنی است و لتنگ مباحث کہ حضرت صدیق اکبر رض ضمنی حضرت سرور
دین و دنیا صلوات اللہ علیہ و علی آلہ بودند و نیز خطاب بایشان نموده فرمودہ
اند کہ تو داسرہ نفی حضرت ابراہیم را تمام کرده و احوال در اثبات شریک منی
و خدمت ایشان بعضی محرمان خود ظاہر نموده اند کہ معاملہ خلعت با تمام رسید و احوال
با من معاملہ حضرت مجدد الف ثانی است یعنی در کمالات محبوبیت مستغرق شدہ ام شہر

|| ہنیئاً لہا بالنعیم نعیمہا ||
|| وللعاشق المسکین ما یتجہا ||

و خدمت ایشان در بعضی مرقومات خود نگارش فرمودہ اند کہ حضرت ایشان ماضی اللہ
قطب بودند و ہر قطب را دو امام می باید و دو شخص در ملاذمت عالی بودند فرمودند کہ شما ہر دو امام
و یکی فرمودند کہ این از روی تو وضع یسار بدگیری گذاشت صاحبین خدمت حضرت عترۃ الوثقی رض در

بعضے مکاتیب خود نوشتند کہ حضرت ایشان با رضی اللہ تعالیٰ عنہ دو شخص را از اصحاب خود
 بہ ولایت احمدی مبشر ساختند و خدمت حضرت خازن الرحمة کہ این تذکرہ بذکر ایشان
 است رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ حضرت ایشان با رضی اللہ تعالیٰ عنہ دو شخص از ارباب خود فرمودند
 کہ شمار از دائرہ غضب بیرون گردند مترصد فوق باشید و مراد از این دو شخص کہ ذکر
 یاب شدہ حضرت خازن الرحمة و حضرت عروۃ الوثقی اند رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 و جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ و قایق معارف خود را بجز این دو فرزند
 برومند خویش بدیگرے قابلیت اظہار و استماع آن ندیدہ محرم نمی فرمودند و چون این ہر دو
 بزرگوار در حضور عالی در بعضی اسفار نمی بودند چون وار و عظیم معرفت شگرف روحی نمود
 آن را بزبان قلم آنچه لایق اظہار بودہ با ایشان می نوشتند چنانچہ در مکتوب این مدعا
 را ایما رفته و آن این است الحمد للہ والسلام علی سلالہ فرزند ان گرامی ہر چند
 مشتاق و خواہان محبت ماند و ما ہم آرزو مند حضور و ملاقات ایشانان آماجہ توان کرد
 کہ جمیع آرزو ہا میسر نیست **مصرعہ** تجوی الیاسر بما لا تشہی السفن
 بسیار مختتم میداند و یک ساعت این عرصہ بہ از سماعات کثیرہ امکانہ تصور می نماید
 اینجا آن میسر است کہ در جہان می دیگر معلوم نیست کہ تمثال آن میسر شود و علوم
 و معارف این موطن جداست و احوال و مقامات این مجمعہ علیحدہ منعی کہ از جانب
 سلطان آتراء در یکہ کمال رافت و رضا مندی مولای خود می داند جل شانہ
 و سعادت خود را در این حبس می انگاہ و و علی الخصوص در این ایام مشاجرات
 کار و بار است و در این اوقات تفرقہ غائب غنچ و دلال لیکن ہر نعمت تازہ و بوجہ
 کہ روز بہ روز میرسد فرزندان در دل می خلند و از دوری دنیا یافت ایشان جگر
 در اضطرابی باشد انگارم کہ شوق من بر شوق شما چرب است و غالب است و مقرر است
 کہ آنقدر پدید خواہان پسرت پسرخواہان پدر نیست ہر چند قصہ اصالت

و فرعیست مقتضی عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری ع در خانه بگذرانی ماند همه چیز و السلام در مکاتب شریف معارف خاصه اکثر نامزد ایشانان شده کمالا یحقی علی ناظرها از اسوله واجوبه و بشارات عالیہ و غیره معاملات شگرف که اثبات یافته ثبوت آن فراخو این منتخب نیست لهذا از کلام خود حضرت خازن الرحمۃ و عرض ایشان پراومیرود۔
هَذَا هُوَ عَرَضُ داشت احقر العبد محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی می شود که مترصد ہلاکت و مرض شدید می گردد و از خرابی احوال چه معروض دارد و با وجود تعلقاتی که دامگیر شده تمنای آن دارد که دیوانه و از همه جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزالتی ختم نماید که جز لب گور کس را نبیند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن می خواند ظاہر شد که چنانچه ظرفی را خالی ساخته باشند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی که کیفیت آنرا نمی داند که چگونه بعض رساند و ریافت که تخلیه اول تخلیه پر از توهم وجود است که عدم به صرافت خود عدم بود باز پر ساختن آن این است که بجای عدم که حقیقت این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت بودن ثبوت نمی آید بلب عدم مطلق و شر محض حقیقت خود در نظر است و ثبوت مجد هم منظور گویاشی خالی را پر کرده و گرام باری آن واضح است فردائی آن روز دیدم که آئینه بدست دارم می نماید که روی من داعیهای مختلفی دارد که در نظر مردم نمی در آید دیدم که آئینه در کمال صفات و استنم که رنگ گرفته صیوت و اغدار ظاہر شد از آن دل تنگ شدم آئینه دیگر گرام در کمال آراستگی و صفا اول پاره و آن مصفا ظاہر شد ثانی کمال تمام و اغدار دیدم در آنوقت تعبیر نمودند که مرآت شی متغایر فشی است پس اول چون معالده

در میان عدم وجود و آئینه نیز مشابه آن بود و وقتی که معامله بعدم صرف کشید آئینه
 خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقد حل شد که نوشته بود که خوب
 در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی آید ظاهراً هر شد که نهایت اطلاق آن
 تا بقای عدم است که تلبس با باطل است چون عدم باصل خود پیوند و انا منقطع
 می شود و اینجا حقیقت بی اطلاق انا ثبوت مبدل می گردد و اینجا انقطاع علم
 واضح می شود چه وجود خود همیشه حاضر است بصدق آن حضرت امیدوار است
 که تفصیل این حقایق بهره ور گردد و انتهی مکتوب شریف و نیز حضرت خازن الوحمه
 قدس سره بزرگداشتند اند قال الله تعالى لا يذوقون فيها الموت الا
 الموت الاولی بخاطر فائز می رسد و حکم آن دارا از احکام این نشاء جدا است
 و این تماشا گاه هیچ ترقی از حقیقت مباعدة با وج قرب ممکن نیست تا فنا و هستی
 سالک در نشود و بموت تلبس نه گردد و بخلاف آن نزد نگاه عالی جاه که هیچ کمالی
 منافی کمالی و بیکر نیست و معدوم جمع موت را دران دارا بنفایچه گنجایش و فنا را
 چه یا را تحقیقش آنست که چون در این عالم ظهور ظلال است و معاملات آن تنگ
 نیست که ظل را بعد از طلوع اصل آنکه ترقی عبارت از ان است جز فنا و انهدام
 چاره نیست و چون آن اصل نسبت با فوق خود و حکم ظل دار و بعد از طلوع اصل
 مستتر می شود هکذا الی ان یاتیک الیقین و آخرت چون مقام ظهور حقایق
 اصل است و اصل را باصل دیگر هیچ تدافع نیست فنا می کمال اول چه در کار و عظم
 الضحلال اول نزد و روشانی به نفسها نایب چه گنجایش کریمه و لدینا مزید
 مؤید این کار است که مشعر بقای اول است و کریمه ما ننسیه من ایتة
 او ننسیه نایب بخیر منها او مثلیها مناسب معاملات و نبوی جمعی که عنایت
 الهی جل علا شامل حال شان شده است و نیای اینها را حکم آخرت ساخته و به

خطاب ولقد اتینا اجرة فی الدنیا فواختہ امید وارمخلص از مضائق غرور اندو
 بہ خلعت سعادۃ الیوم اکتلت لکم دینکم و آتینت علیکم نعمتی و
 دضیت لکم الاسلام دیناً ممتاز حضرت قطب الاولیاء قدس سرہ
 در باب دو شخص از صحابہ خود این بشارت فرمودند و این لفظ را مذکور ساختند
 کہ دنیا می شمارا آخرت کردند ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ
 ذو الفضل العظیم تم کلام الشریف و مراد از این دو شخص در این عبارت
 و امثال این حضرت خازن الرحمۃ و حضرت عروۃ الوثقی اند رضی اللہ عنہما
 کما ذکرنا و خدمت ایشان بہ منصب خلعت سرفراز بود و دنیا پنجم در مکاتیب
 قدسی آیات بدان بشارت یافته اند و نیز از مقومات ایشان است المیز
 یا محمد مظهر الالوہیۃ و الاسم الجبہ مع لمراتب الوجوب و الامکان
 الی ربک و هو اللہ الهادی للشیون الذابتہ و الاضافۃ کیف
 مد الظل مد ظلال شیونہ علی الخفائق الکوینۃ الی لعدما
 المتقابلة لها و صورها فی صورۃ الوجود فتعجب من کمال اقتدار
 فی رادۃ ما هو عدم محض وجود بحت اعطائه احکام ذاتیاً
 صادقہ فسیحان اللہ من جمع بین الشلج و النار و لو شاء لجعله
 ای الظل ساکناً غیر مد و فی ذی قول من قال اقتضاء الشیو
 الظہور کن لک ثم بعد مد الی ظل جعلنا الشمس لذات المتعالیتر
 علیہ ای علی الرب او علی الظل دلیل لکونہ الظاہر و نہ و ما سواہ
 مکنت بدجی لعدم شعور

العباد

فیبقى

آفتاب آمد دلیل آفتاب || گریلے باید از وی و متاب ||

فسیحان من اختلف لکنزۃ الظہور استتر فی سر دقات النور و لعل اختیار

لفظ الشمس لتصویر بیانہ و احتیاج بہ بحسب لغز و کونہ دلیل علیہ باحتیاج
الشمس بضوءها و شعشعائها و کونها دلیل و سبیل الیها و الی کشف
الاشیاء ثم بعد المد و جعل الشمس علیہ دلیل ایضاً السبیل بانه
لا سبیل الیه الا هو قبضناہ ای الظل الینا قبضاً یسیر تبغیر حیرت سلیمہ
فی معارج الاصول اصلاً فاصلاً و هو سبحانه اعلم و عبارات متین زیبا
بامعانی والاخذ مت حضرت مولانا ہاشم علیہ الرحمۃ از ایشان در زبده
المقامات بسیار یاد نموده کہ پایہ معرفت و علمیت ایشان را شعر است اما اینجا
اختصار رفت و ایشان بر نگاشته اند کہ برادر بزرگ ما قدوة الاولیاء و خواجہ
محمد صادق قدس سرہ می فرمودند کہ حضرت مجدد الفثنانی رضی اللہ
تعالی عنہ در باب رآخین فرمودہ اند کہ محمد سعید از علمای رآخین است
الحمد للہ علی ذلک حمد کثیر و کثیراً و نیز بعد از منصب خلعت بدیگر مناصب عالی
متناز شدند منها فرویت منها قطبیت منها غوثیت منها ندویت منها قربت و قس
علی ہذا قرآنہ و تفصیل احوالات ایشان را کتاب علیحدہ می باید من کلیل زبان قلیل بیان
چہ یار کہ ششم از انہا در معرض تبیان آرد بیت

اوصف حالش نیاید در شمار || عاجزم گر یک گویم از ہزار ||

لاچار عنان قلم را بحد ایشان کہ در غزلے حضرت مرشدی قیوم رحمان
نظم فرمودہ اند گردانیدہ شد غزل

پری خوابی کہ من دیدم نمی گنجد بہ تعبیرے	شود مجنون مصور گر کشد رنگش بتصویرے
علاجی نیست جز نمی کہنہ در داغ غفلت مارے	شکست توبہ لازم شد بخوابم کرد تقصیرے
ندارم قاصد کی نامہ سوئی دوست بنویسم	ہمین بس اضطراب ل بود ایما می تحریرے
بہ بزم عیش بے لعل تو مستان نگاہت را	نباشد موج می در ساغر جان کم ز زنجیرے

غبارم تو تیا می چشم طور و دیده بیضا است
 بگلشن بگل رفته تو چون سیر موس گیرم
 بهار گریه غم کو که ویران خانه دل را
 بکار تلخ جان خشک فیون خوار هجرانت
 چمن سر سبز و گل خندان هوا شاداب بیلست
 ز تر جرم و زنده خشک گرا که شوی زاهد
 ز موج خط خشک یا خواندم که امی ز راق
 بر پیما رنگا مشق قاصد و دیگر نمی باید
 شهشاد ولایت مظهر حق خازن الرحمة
 خلیل آسا امام و رہنما بر جاوه خلعت
 سعیدی سعدی مسعودی آیت فضل
 در این بستان نوای بلبل بیدل خوشم آمد
 در آغوش خیالم آن پری پیکر نمی گنجد

منم خاک سبز برق نگاه جلوه تاثیر
 چشم غم نخه پیکان است هر شاخ گلشن تیر
 بنجر سیل سر شک دیده دشوار است تعمیر
 خیال بوسه گنج لبست شهد است هم شیر
 بهار آمد بباک باد و دیوانه زنجیر
 عبادت لعن میگوید ترا طاعت تکفیر
 ترا تعظیم تغیر است استهزارت پیر
 بجز در و درون ناله دل آه شبگیر
 در اقلیم صباحت سرور ملک مین میر
 ندیده بعد اجد دیده انجم چنین پیر
 مس نخس شقاوت را سعادت بخش پیر
 بزنگ غنچه خوابی دیده ام ای صبح تعبیر
 صفی تا شبیشه هستی است نتوان کرد خیر

شمال

وصال مبارک شمال ایشان در سه هزار و هفتاد و یک بعد از مراجعت از سفر سعادت اثر
 حرمین شریفین زاد هما الله شرفا و تعظیما و مراجعت از سفر اعظم البلاء حضرت ولی
 در سن شصت و هفت رومی داوود در بلده دارالارشاد هند در قبه که والد ماجد ایشان
 بابر در عالیشان در آن مدفون بودند در جنب والد و برادر خود رضی الله تعالی عنهما مدفون
 شدند و قبل از این در ذکر جناب حضرت مجدد الف ثانی و حضرت
 شیخ محمد صادق قدس با شرافت آن زمین مذکور شده کمالا بخفی تاریخ وصال
 و میلاد ایشان را خلف ارشد و اسعد شیخ عبد الاحد قدس سره چنین نظم
 فرموده اند: نظم

از پی یحیی از پنجم سال
 کامد از کان کائنات برین
 یعنی از لطف خاص بانی
 پسر شد عطا به قطب مان
 شیشه احمد مجد و ملت
 آن شهر دین که ملک فاش
 فی پسر آفتاب کرد طلوع
 کرده پرواز تا از این ندان
 نه مثالش کسی بود می سلم
 نه در اقطاب العرش مانند
 خازن حمت خدای کریم
 نام او کز ازل سعید آمد
 خاک پیش چه ماه خورشید
 گرموش رسد صبا گردد
 آن امام زمان ز طاعت حق
 تماشایی ساقیان عالم قدس
 همه در کار آن ویلے گردند
 جام و کدشت شید و کوته خست
 شیونش کرده ملک ملکوت

بود از هجرت نبی ملل
 گوهر برتر از مثال و مثل
 وز عنایات لم یزال یزل
 مجتبیای خدای عز و جل
 حافظ شرع از زوال و زل
 پذیرد ز دست دیو خلل
 بانهراران شرف هیچ مسل
 مرغ روحش بمرغزار اجل
 نه نظیرش کسی بکوی غسل
 نه در ابدال اربعینش بدل
 وارث دولت رسول اجل
 بر سعادت بود دلیل اول
 جبهه شمشیر چه شتری چه حل
 عارف آید ز کوی مرد و غل
 نشده یک زمان راه غسل
 بر کشیدند باد بایء اجل
 جمع کردند با شراب و غسل
 قصه پر دراز طول اهل
 نامش داشت مائة تبار جل

گوش

ماده تاریخ میلاد

سال میلاد او فیوض حق است
 گر نباشد شهر و غسل

فیوض حق

سال عمرش نمایت لله	گر عدد خواهی از حساب
--------------------	----------------------

کادۀ تاریخ وفات	سال ولادت پیاپی از خوانی	رفت قطب زمان سعید از ازل
-----------------	--------------------------	--------------------------

فقیر از زبان الهام ترجمان والد والده خویش شنیده ام که در ایامی از بر شکال باران غلبه نموده و آب در روضه مبارکه اندرون شده و قبر متبرکه ایشان نشست نموده بود چون بتعمیر آن پرداختند و سر قبر مبارک را کثودند جسد مبارک ایشان را ملفوف در کفن شریف بنوعیکه جدید گذشته باشند و دیدند که اثری از آثار گرد و غبار بر کفن نیافتند و روی مبارک همچون که معمولست کثوده بنوعیکه الحال خوابیده باشند می نمود و حال آنکه از وفات مبارک ایشان قریب بصدوسی سال گذشته بود رضی الله تعالی عندهم اغفر لنا وارحمنا و ادخلنا فی عبادک الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین - صاحب برکات معصومی می نویسد که ایشان قریب یام وصال خود با عظم البلاء و دھلی شریف فرما شده بودند و مدت در آنجا اقامت و رزیده از آنجا مکتوبی بدارالارشاد مندر بطرف برادر خود خدایت حضرت عروۃ الوثقی نوشتند که مشعر از شوق ملاقات بود حضرت عروۃ الوثقی بعد از مطالعه مکتوب مقصود را معلوم نموده بطرف برادر گرامی خود مکتوبی شوق انگیز نوشتند که عنقریب بن مکتوب ایراد می شود و تیاری و تهیه سفر نموده تا سرای علو که هفت میل است از دارالارشاد حضرت بهمن شریف بیرون شدند در آن منزل ملهم گردیدند که برادر بزرگ شما بعد از برآمدن دھلی در سلسلہ سنبالک سحلت نمود ایشان بعد از کشف این معامله بسر بهمن مبارک مراجعت کردند و بعد از چند یوم قاصد خبر و حشت اثر رسانید مکتوب جنا عروۃ الوثقی در جواب مکتوب برادر بزرگ خود خازن الحجت این است بیت

آمد از آن جناب صیغه بسوی من || الحمد لله الذی اذی هب عنا الحزن ||

بعد از تقدیم مراسم عقیده و نیاز معروض میدارد و عنایت نامه نامی ملاطفه گرامی که از کمال کرم
مهربانی مصحوب ملاطاف ابرنا مزد این مسکین بے تسکین فرموده بودند بود و آن مستعد
گردیده از راه نطف و مخلص پروری مقدمات شوق آمیز و فقر بایسته عشق انگیز اندراج
یافته بود و مطالعه آن آتش مشتاقان را مضاعف ساخت و شعله شوق آگینان را
سربلند گردانید مصرعه آب آتش را بدو شد همچو لفظ بلی لطف معشوق
در رنگ استغنائی او عشق افزا و آتش انگیز است حالت سوخته مشتاقان را این مصرعه
هندی بیان نماید چونی کیسی کام کرے جب جر کون تب آگ : عاشق
مسکین نه تاب عتاب دارد و نه طاقت عنایت نه برداشت قهر دارد و نه یارائی مهر
مصرعه که وصل از هجر باشد جان سستان تریا : حدیث نفیس لو کشف الاحث
سبحات وجهه ما انتھ الیه بصره من خلقه شاهد این معنی است **فرد**

|| گیرم که بغم خانه یار خرامد || کو حوصله و طاقت میدارد که دارد ||

بلی لا یجمل عطا یا الملک الا مطایا هستی عاشق تا در میان است مورد
صد بلا است صلاح او در نبیتی است و فلاح او در ترک هستی نامراد تر از محکم معلوم
نیست که کس باشد کمال در حق و نفی کمال است و خیریت در سلب خیریت شخصی که کمال
او نفی کمال بود و صلاح او در نبیتی از کمال مولائی خود چه خبر داشته باشد و کمال هستی
او چگونه پے بردگرا آنکه بدام نیستی صید هستی نماید و بوجود موهوب موجود گردد
فح یكون العارف هو المعروف والواجد هو الموجود و در انفسی رفعت
بنده باید که حد خود داند : اظهار انتظار آمدن این مسکین فرموده بودند مصرعه

|| از دوست یک اشاره از مابعد ویدن ||

سعادوت فقیر است که در خدمت برسد و از برکات صحبت کثیر البجوت مستفید و

ستعد گرد و قدم مکتوبه الشریف رضی اللہ تعالیٰ عنہ

تذکرہ ثالث از منتخب ثالث و ذکر فرزند آن جناب حضرت خازن الرحمة رضی اللہ تعالیٰ عنہ

خدمت حضرت خازن الرحمة را سوای صبیہ ثانی ہشت پسر بود ہمہ این مخدوم زادگان بہ کمالات ظاہری و باطنی ممتاز بودند و بہ کمال درجات فیوض و برکات فائض فرزند اول ایشان حضرت شاہ عبداللہ قدس صاحب کمالات بلند معارف و جہد از خدمت الشریف خود اخذ فیوض و برکات نموده بفیاض خلق مشغول بودند از ایشان یک پسر مانند میان عجد الحق نام و آری نیز یک فرزند خلف شدہ مسمی میان احمد قدس سرہا ذکر فرزند دہ و لعل حضرت خازن الرحمة رضی اللہ عنہ حضرت شاہ لطف اللہ رضی اللہ عنہ نیز از خدمت والد خود اخذ فیوضات نموده اند و بہ فیاضی بریہ مشغول شدہ لاولد رفتند رحمۃ اللہ علیہ ذکر فرزند سوم حضرت خازن الرحمة قدس سرہ جناب علامۃ الوہب نور المہدک میان فرخشاہ قدس سرہ در علم و عمل در برادران ممتاز بودند و بسیار عزیز الوجود و عمر مبارک ایشان زیادہ از نود و شش و بسا کس از فیوض ایشان بہرہ مند شدند بہتیم شوال یکہزار و یک صد و ہشت رحلت فرمودند رحمۃ اللہ علیہ و از ایشان سہ پسر خلف شد اول قطب الاولیا شیخ علی رضا کہ بفضائل صوری و معنوی ممتاز بودند تفصیل احوال ایشان در اشجار النخل و اثمار الاشجار خواجہ عظیم کشمیری نموده برادر و ویم ایشان میان محمد ارشد قدس سرہ و برادر سوم میان ضیاء اللہ قدس سرہ ذکر فرزند چہارم حضرت

خازن الرحمة رضی الله عنه شیخ سعد الدین قدس سره که او نیز از خدمت
والد ماجد خویش اخذ کمالات طریقه علیه نموده از وی یک پسر مانده میان محمد
قطب قدس سره و از ایشان یک فرزند خلف شده میان محمد غوث قدس سره
ذکر فرزند پنجم حضرت خازن الرحمة رضی جناب مقبول الصمد
شیخ عبدالحق قدسنا الله بسره الا قدس ایشان اول فیوضات
از والد شریف خود یافته و ثانی جهت از ویاد فواید از خدمت عم بزرگوار
خود حضرت عروۃ الوثقی رضی مشرف شده اند و از انجامه را از سایر
اخوان بالا برده بمقامات عالی و درجات متعالی رسیده ذکر ایشان تفصیل
میطلبند لهذا در تذکره علیحدہ منتخب با ذکر فرزندان گرامی او مذکور خواهد شد انشاء الله
که ختم این منتخب بذکر احوال مبارک ایشان قریب یافته ذکر فرزند ششم
حضرت خازن الرحمة رضی قدس اهل الله شیخ خلیل الله قدس سره
ایشان نیز از خدمت الدخوشین خذ فیوض و برکات عالیات نموده اند و باقی
درجات کمال و اکمال رسیده از خدمت ایشان دو پسر مانده یکی حضرت
میان نور القدس قدس سره و ثانی میان مراد الله رحمة الله علیه
ذکر فرزند هفتم حضرت خازن الرحمة شیخ محمد تقی
قدس سره که خدمت ایشان نیز از والد بزرگوار خود بدرجه کمال و اکمال رسیده
فاضل شده اند یک پسر از ایشان خلف شده شیخ نجم الدین رحمة الله تعالی علیه
ذکر فرزند هشتم حضرت خازن الرحمة رضی حضرت
شیخ محمد یعقوب قدس سره که بسیار محبوب و مرغوب لدشرف خود بودند
و از نسبتها خاصه ایشان حظ فراوان یافته اند و بدرجات کمالات رسیده
اند از ایشان یک پسر مانده شیخ میان عصمت الله نام رحمة الله علیه

تذکره دابع از منتخب ثانی است ذکر فرزند بیوم حضرت
مجد الفی فی حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم رضی اللہ
عنه بطریق ایجاب از

محقق نماید که ذکر مبارک ایشان تفصیل تام می طلبد و در یک ذکر گنجائی ندارد و لهذا منتخب را به
در ذکر احوال ایشان تعین شده و این منتخب چون متضمن از کماخوان ایشان بوده
بطریق ترتیب احترام از فوت ترتیب نموده تذکره ایشان را در محلی که مناسب
ذکر ایشان بود بطریق ایجاب زبد می که جناب مرشد حضرت قیوم جهان
در توصیف مبارک ایشان نظم فرموده اند اکتفا رفت و تفصیل ایشان با ذکر فرزند
گرامی ایشان حواله منتخب را به شد انشاء الله تعالی آنجا بطریق تفصیل
کلیک بیان خواهد شد و ما توفیق الا بالله قصید ۵ -

قطب دوران امام معصوم است	قبره انس سجده گاه ملک
کعبه جان امام معصوم است	پائی تا سر چو کیت رحمت
فضل و احسان امام معصوم است	خواجه خواجه گان شیخ شیوخ
پیر پیران امام معصوم است	در بشیر نور قدس حق و پوش
سر سحان امام معصوم است	قطب ارشاد قبله عالم
شاه شاهان امام معصوم است	در قنادیل جان حق جویان
شمع ایمان امام معصوم است	بجگر تشنه زلال وصال
آب حیوان امام معصوم است	بعد اصحاب تابعین کبار
شرف انسان امام معصوم است	

زان امانت که عاجز آمد چرخ بالو هیت رسالت و بعث ای صفی در و صعب جان ترا	حائل آن امام معصوم است نص برهان امام معصوم است چیت دران امام معصوم است
--	--

ایضاً فی مَدَحِ الشَّریفِ قَدَسَ

حجة الله امام معصوم است قطب قیوم غوث هر دو ثقل در جهان قایم مقام رسل جالس حضرتش جلیس خداست دست بردست بعد و سبب نائب کامل رسول خدا خضراء صفی بکعبه زات	آیه الله امام معصوم است ولی الله امام معصوم است کیست بالله امام معصوم است رویه الله امام معصوم است بهید الله امام معصوم است شهد الله امام معصوم است شکر الله امام معصوم است
---	---

و آده

صحفی نمایند که در این انتخابات بعه چنان قاعده قرار یافته که در هر منتخبی ذکر یکی از سر حلقه های اکابر با ذکر اصحاب اولاد او نموده می آید الا منتخب اول که آنجا که احتضار قیوم و هر یکی از اعظم اولاد با اصحاب که او مسند آرا و سر حلقه شده و از بواقی ابنا جنس خود ممتاز بود ذکر شریف و باحوال ولاد و اصحاب و در منتخب دیگر می شود برین دستور این انتخابات سه ترتیب یافته تا مسند نشین و سر حلقه از دیگران ممتاز باشد و ترتیب قاعده مقرر معلوم بود :-

تذکره پنجم از منتخب بیوم در ذکر باقی فرزندان حضرت
مجدد الف ثانی فی رضی الله سبحانه و تعالی عنه

فرزند چهارم ایشان حضرت محمد اشرف نام داشتند و این مخدوم زاده در حاکمیت
 رحلت نمودند و فرزند پنجم و فرزند ششم ایشان شیخ محمد فرخ و شیخ محمد عیسی قدس سرهما
 این هر دو مخدوم زاده در صغر سن بابرادر اکبر خود حضرت شیخ محمد صادق و
 در مقدمه طاعون که ذکر یافته یکجا رحلت فرما شده اند چنانچه خدمت حضرت الفتنانی
 رَضِیَ اللہ عَنْہُ در مکتوبی اینمعنی را نوشته اند المکتوب در ذکر حضرت مخدوم
 اکبر ایراویافته کمالا یخفی عن نظریها فرزند هفتم جناب حضرت
 محمد الفتنانی شیخ محمد یحیی نام داشتند المعرف بشاه جیواشان هنگام وفات
 والد بزرگوار خویش در سن هفت هشت سالگی بودند بحسن تربیت برادران
 گرامی چون از تحصیل علوم ظاهری فارغ شدند کسب طریقه علیہ از ایشانان نمودند
 و باعلی درجات کمال و اکمال فائز شدند مکاشفات بلند و معارف رحمت دارند که
 بعضی از آنها را بزبان قلم معروض حضرت عروة الوثقی نموده اند و بجواب صحت
 و سقم از ایشان سرافرازمی شدند چنانچه در مکاتیب معصومی مندرجست و در
 سفر حرمین الشریفین زادها الله شرفا و تعظیما هم کاب برادران بزرگوار خود
 بودند و از آنکه متبرکه مستفیض و مستنیر شده اند صبیبة حضرت خواجہ خور و ولد خویم
 بزرگوار و در عقد ایشان بود در سنہ ہزار و نو و ہشت بوصول ایز و متعال مشرف
 شدند رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ خدمت حضرت وحدت قدس سرہ تاریخ
 وصال ایشان را در قطعه نظم کشیده اند قطع

۱۰۹۸
 بود ولی شیخ محمدی

آن عارف باللہ تبارک و تعالیٰ	جبریل صفت فت سوی عالم بالا
تا متک و صاحبش چو پیر سدر غزین	کو بود ولی شیخ محمد یحیی

و از خدمت ایشان و و پس خلف شدند یکی حضرت شیخ ضیا الدین قدس سرہ
 و یکی حضرت شیخ فقیر اللہ رحمۃ اللہ و این هر دو مخدوم زاده فایض بہ کمالات

ظاهر بی باطنی بودند و خدمت حضرت محمد الف ثانی قدس سره الاقدس یک صبیبه داشتند آنرا به پسر برادر خویش قاضی عبدالقادر که ولد شیخ عبدالوہاب اند که برادر حضرت محمد الف ثانی رضی بود و خدمت قاضی عبدالقادر را از صبیبه حضرت محمد الف ثانی رضی یک پسر ماند شیخ محمد فضل الله نام و می آرند که حضرت محمد الف ثانی رضی بفرزندان خود وصیت فرموده اند که همه مراتب متابعت سنت بجا آمده که چون از صبیبه مادر زندی متولد شود آن را بر قبر من محاذی و شمس من بدارید تا این سنت مبارک نیز ادا شود که جناب حضرت نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام فرزندان حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنہا را بدوش مبارک خود سوار نموده اند از خدمت حضرت شیخ محمد فضل الله قدس سره و و پسر خلف شدند شیخ حسام الدین و شیخ سفاح محمد شیخ عبداللطیف و شیخ عبدالحی و شیخ زین الدین قدس سره و اولاد ایشان اند و میان فضل احمد جیو که ارشاد ایشان الیوم بسیار است از اولاد ایشان اند چنانکه خدمت میان فضل احمد قدس سره و در میان نیاز احمد اند و وی پسر میان سفاح محمد مذکور فوق است و وی فرزند شیخ محمد فضل الله قدس سره اند رحمهم الله تعالی رحمة واسعه واسع

تذکره ششم از منتخب یوم در ذکر شیخ عبدالاحد و ولد حضرت خازن الرحمن رضی الله تعالی عنہما

مشهور است بحضرت وحدت قدس سره مخفی نماند که ایشان در سائر احوال به فضائل صوفی و معنوی ممتاز بودند از آنکه ایشان با وجود حصول نسبت والد بزرگوار خویش از خدمت عم علی مقدار خود نیز فائز شده اند و سالها کسب لোক باطنی فرموده اند و در بادیه خلعت افیون قیومیّت خلط نموده اند و برکات یمین را با فیوضات بسیار جمع ساخته اند و کافران

ارثا و ایشان استوار آمد و پیش طاق شان مرتفع شده و خدمت خانقاه معلی والد بزرگوار
 فی سائر اخوان تعلق بایشان داشت در میان خوان مشهور بحضرت میان گل
 بودند و چون طبع موزون داشتند اشعار زیلین فرموده اند تخلص خود را و تحت
 قرار داده و باین تخلص چندان شهرت یافته اند که گویا لقب مبارک ایشان شده
 و خدمت ایشان و مرتبه بشرف زیارت روضه جناب رسول الله صلی الله
 علیه و آله و صحته و طواف بیت الله الحرام زادها الله تعالی شرفا و تعظیما
 مشرف و کامیابند از مرتبه اول هم رکاب والد بزرگوار و عم عالی مقدار خویش
 رضا الله عنهما بوده اند و مرتبه ثانی همراه حضرت حجت الله قدس بودند در
 مرتبه اول عمر مبارک ایشان قریب هزده سالگی بود کتاب لطائف مدینه بعبارت
 تازی در غایت فصاحت و بلاغت در احوال و اروه والد بزرگوار خود املا نموده اند
 و تصانیف ایشان بسیارند و از آن جمله حاشیه بر بعضی اقوال تفسیر بیضاوی و سلسله
 الجواهر و شرح چهل حدیث و خزائن الموده و منشور الدرر فی فضائل السور و صحائف
 تسعة و برهان جلی و بدائع الشرائع و جنات ثمانیه و سبیل الرشاد و اسرار الجملة و رساله
 منع سبابه و شرح رباعیات حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه و شواهد التجدید خیر السلام
 و مناجات کبیر و مناجات صغیر و قصص برحق و نشر العطر و رساله و شرح بیت
 مشهور ثنوی معنوی علم حق در علم صوفی گم شود و این سخن که باور مردم شود
 و فیض عام و شرح کلمه تسبیح و شرح کلمه تهلیل و شرح کلمات قدسی آیات مکاتیب
 مجددی و اسرار فقر و چهارچین و غیره اما این چند فرد از ابتدای چهارچین که در نعت
 سید کونین علیه الصلوٰة والسلام فرموده اند اینجا ایراد شد و زینت این وراق گردید نعت

محمد سرور عالم رقم زد

نزد اول تعظیمش تکلم

و بر قدس چون اول قلم زد

لسان غیب چون شد در ترنم

در این کاشانه تصویر تقدیر
 ز سروش قدر بالا شد جهان را
 جمال پاکش از نور جلال است
 ز عجل و کتم یک نکت سر
 ز مویش گر سخن در نامه آرم
 کند تا وصف آن زلف دلا را
 هلال بروش تیغ یکدله
 بزلفش بال کثرت بسته تقدیر
 ازان ابرو که آمد جان کونین
 و گیسو هر دو براسهای گواهی
 و چشمش نشسته بخش نشانین است
 حیای چشم او را چون دهد یاد
 بیان قد او کار عظیم است
 کجا خط لبش کو سبزه تر
 بلند از بیش مقدار کونین
 کشاده از میان ابرو ان ماه
 زده گاه برابرو چمن نهید
 به پیشش مهر ایزد از غلط دور
 بیا درنگ بوش باغ باغم

سختین گل محبت کرد تحریر
 چو قمری طوق مهرش قدسیان را
 وجود نور را سایه محال است
 زبان صد بار شوم زاب کوثر
 سخت از سنبلی تر خامه آرم
 به مشک تر قلم چیده خود را
 بود برهان فاسح بهر گمراه
 بفرش نقش و حدت کرد تحریر
 توان جستن نشان قاقب سین
 بمعراج حقیقت شاهراهی
 دو ابرو قبله گاه قبلتین است
 که سرمه در گلوئی خامه افتاد
 نشان او صراط مستقیم است
 که آن از آب ست این آب گهر
 ازان یک کوه چاه قاقب سین
 برنگ سکه در دو اسم اند
 چو بر بالائی بسم الله شد
 چو در مصحف نمایان آیت نور
 چو غنچه عطر پرورش دماغم

آن آیت نور

خدمت ایشان بعد وصال والد صاحب کمال پنجاه و شش سال بر مسند ارشاد و کمال
 انکاد و شتند و ازان جمله شش سال کسب و اندواید چنانچه ایما بر آن رفته بخدمت حضرت

عروة الوثقی رخ سلوک نمودند و آن نسبت ہائی مخصوص ایشان بہرہ ور شدہ فقیر از زبان
 مبارک حضرت شاہ عطاء اللہ قدس سرہ کہ والد والدہ فقیر اند شنیدہ ام و خدمت ایشان
 از اکابر مسموع داشتند کہ روزی جناب حضرت عروة الوثقی رضی اللہ عنہما بحضور حضرت وحدت
 قدس اللہ تعالیٰ سرہ فرمودند کہ وعدہ بتوی نمایم کہ چل توجہ بتو عنایت نمایم و بہر توجہ آنقدر
 ترقی در حال تو خواہد شد کہ در مدت مدید حصول آن بدشواری باشد از آن جملہ سی و چہار
 توجہ عنایت شدہ بود کہ مقدمہ انتقال حضرت عروة الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 بعالم رخ نمود پس از این واقعہ جان کاه روزی حضرت وحدت قدس اللہ تعالیٰ
 سرہ بر قبر متبرکہ ایشان رفتہ معروض داشتند کہ از جملہ توجہ ہائے موعودشش عدد توجہ
 باقی است امید از الطاف حضرت آنکہ بوفای انجامد بایشان چنان یا شد کہ بر قبر فقیر متوجہ شدہ
 بنشین تا آنچه معدود موعود وجود ایفا رود و خدمت حضرت وحدت عرض نمودند کہ وعدہ
 در حالت حیات بود الحال نیز بہ ہیئت حیات شدہ توجہ عنایت شود معلوم ایشان شد
 کہ در خلوت آندہ باش یعنی وقتی کہ دیگرے بر قبر حاضر نہ باشند ایشان وقت را مراعت نمودہ
 بر قبر مبارک می رفتند و حضرت عروة الوثقی بہ ہیئت حیات شدہ از قبر مبارک خروج
 می فرمودند و توجہ می دادند روز ششم کہ اتمام موعود بود حضرت وحدت قدس سرہ
 سیاہی و قلم ہمراہ داشتند بعد از فراغ توجہ عرض نمودند کہ بدستخط مبارک نوشتہ عنایت
 شود کہ آنچه بعبد الہ احد وعدہ رفتہ بود کہ چل توجہ خواہم داد از انہما سی و چہار توجہ در
 حالت حیات دادہ شدہ بود و شش توجہ باقی را بہ ہیئت حیات شدہ ایفائی موعود آید
 خدمت حضرت عروة الوثقی قدس سرہ العزیز بدستخط مبارک خود عبارتے کہ قرین این
 بودہ باشد نوشتہ دادند حضرت وحدت قدس سرہ آن نوشتہ را بسائری اعلا نم نمود
 نمودند ہمہ مخدوم و مرادہ گان دستخط والد شریف خود را شناختہ و حضرت حجت اللہ رضی اللہ
 پشت آن کاغذ نوشتند ہذا هو الحق الیقین بلی از اولیاء اللہ لا یوتون بل یقولون

مِنْ دَامِ إِلَى دَارِ خِدْمَتِ ایشان در سن هفتاد و هفت سالگی بجوار رحمت حق پیوستند
خواجہ اعظم کشمیری کہ از فدویان صمیمی ایشان بود در کتاب اشجار النخل و اثمار الاشجار تاریخ ایشان
بتظم کشیدہ قصیدہ ہائے طولانی ترتیب دہ است اینجا بذکر چند فرے کہ مادہ تاریخ از ان
استنباط شود و اکتفا رفت **ہذا هو النظم**

از عمر مبارکش بارشاد از وحشت این سرکے ادنی شہ باز ہوائی لامکان شد این حال کہ جان دل بفرسود و جمع کہ عید مومنین است حوران بہشت خاک رہش رضوان ز بہشت کشید می گفت پس از ہزار پھیف عبد الاحد آن امام قیوم آرہ تخت معرفت را	بگذشت چون سال ہفت و ہفتاد رو کرد سوسے رفیق اعلی ارشاد قرآن قدسیان شد در بیت ششم ز ماہ حج بود :- تشریف وصال شاہ دین است غلان بصفای دل فدایش امروز بکام دل رسیدہ این بیت برای سال تالیف احمد سیر و سعید معصوم :- اظہار نمود مرحمت را
---	---

و این نیز منظومہ او است **ہذا هو**

کرد حلت قطب شاہ آنکہ بود از نسیم فیض نشگفتہ گلے منبع اسرار ذات لم یلد از عنایات ازل و اثن سید	در رہ حق عارفان رہتند ہمچو او در باغ وحدت سرسبد مطلع انوار اللہ التعمد با کمال فضل معصوم ابد
--	---

ذوقم اعظم بال وصل و
ہادی دین بود شیخ عبد الاحد
ہادی دین بود شیخ عبد الاحد
۱۱۴۱ھ

وله ایضاً

چو شیخ عبد الاحد آن قطب آفاق
سفر کرد اختیار از دادر دنیا

چراغ افروز بزم قدسیان شد
بر او رخ چرخ مانند سیار

ولے از حیران سرخیل اقطاب
بر ایل دل قیامت گشت برپا

چو پر سیدم ز اعظم سال و صلش
بگفتارفت شاه دین و دنیا

الطی خاک پاک مرقدش باد
ضیاء بخش سواد دیدۀ ما

فرزندان گرامی ایشان که بدرجه کمال رسیده اند چهاراند منهم حضرت شیخ
ابو حنیفه قدس سره بعد از رحلت والد ماجد خوینچ یا شش سال زینت ده
خانقاه عالم پناه بوده اند غره شمع صفرا و ایل سال هزار و یک صد و دو به مرض اسهال
رحلت فرما شدند و دو فرزند از جمله گذشتند یکی از ان دو عارف الولی شیخ
محمد زکی قدس سره خدمت ایشان و مراتب بطواف بیت الله و زیارت
روضه مبارکه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شرکت
اند و صاحب جذب قوی بوده اند و در ان اسفار بهر بلاد و بقاع که تشریف
برده اند جماعه اکابر صلحائی و فضلائی قدوم سمیت لزوم ایشان را مغتنم شمرده
از برکات ایشان حظ وافر و بر خ کامل حاصل نموده اند فرزند دوم حضرت و تلامذ
عارف متقی شیخ حضرت محمد تقی اند که بفضایل صوفی معارف معنوی متصف بوده اند

و مدت مدید مروج خانقاہ والد بزرگوار خویش شدند و عالمی از ایشان منور شد طبع موزون
نیز داشتند و رزنگ والد خود بسیار رنگین فرموده اند و تخلص مبارک نقی تجویر
فرموده بودند و این فرد از اشعار ایشان است فرد -

|| عمر گذشته را بتاسف نقی چه سود || کے آید آن خندگ از نصرت بگذرد ||

و این فرد نیز از ایشان است فرد

پیگرشتی بر سر راه است مستخوان || تدلای نقی اثبات عصا باید ترا ||

فرزند سیوم جناب حضرت وحدت قدس سرہ زبیرہ اہل ارشاد و شیعہ
محمد مراد قدس سرہ کہ در سفر حرمین اشریفین در رکاب والد خویش رحلت نمودند
از خدمت ایشان یک پسر ماندہ شیعہ انوار اللہ فرزند چہارم خدمت حضرت
وحدت قدس اللہ سرہ العزیز حضرت شیعہ نور الحق کہ جمیع علوم ظاہر
و فیوض باطنی مشرف شدہ اند و اکثر مناصب شرعیہ بایشان مفوض بود مخفی نہ اند
کہ حضرت شاہ عطاء اللہ قدس سرہ کہ جد مادری فقیر اند ایشان و والد جد
ایشان پشت بہ پشت بطنا بعد بطن از احفاد حضرت خازن الرحمۃ و حضرت
وحدت شدہ آمدہ اند و جد امی اعظم ایشان نواسہ حضرت خازن الرحمۃ بودہ
می آرند کہ والد ایشان از اولاد حضرت حاجی عبد الوہاب بخاری بودہ اند زیارت
بیت اللہ رفتہ بودند از آن جا ملہم شدند کہ در سہ ہند رفتہ صبیہ حضرت خازن
را در عقد خود آرند چون ایشان بدار الارشاد سر ہند رسیدند از خدمت حضرت
خازن الرحمۃ رضی اللہ عنہ طلب خویشی نمودند و اظہار کردند کہ مامور برانم خدمت
حضرت خازن الرحمۃ فرمودند کہ مانیز اگر مامور شویم قبول خواہیم کرد ہاں شب و قہ
زیارت جناب بضعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم حضرت
فاطمہ الزہری رضی اللہ تعالیٰ عنہا مشرف شدند و حضرت زہرا رضی اللہ تعالیٰ

فرمودند که صبیہ خود بچا در انداز و بفرزند مابده خدمت حضرت خازن الرحمة بجان
منت و اشتتہ قبول نمودند فرامی آن شب صبیہ خود را بے آنکہ برسم اہل زمانہ بطوع و ہی
طوی نمایند بہ طریق نذر بجبالہ عقد ایشان در آورند از ان روز اولاد ایشان از حفا
حضرات مجددی شدہ آمدہ اند و خدمت شہ عطاء اللہ مذکور صبیہ حضرت قطب الاقطاب
حاجی غلام محمد معصوم قدس سرہ الاقدس نکاح فرمودہ اند کہ ہمیشہ حضرت
مرشدی قیوم جهان بودند و والدہ فقیر از ان عقیقہ تولد شدہ اند پس باین تقریب والدہ
فقیر ہم نواسہ حضرت خازن الرحمة شدند و ہم نواسہ حضرت عروۃ الوثقی
گرویدند و حضرت حاجی عبدالوہاب قدس سرہ کہ جد اعظم حضرت شہ
عطاء اللہ اند ایشان از سادات بخاری و دیوی اند از اولاد حضرت سید جلال الدین بخار
رضی اللہ عنہ خدمت حضرت حاجی عبدالوہاب قدس سرہ ہم عصر جناب حضرت مجدد
الف ثانی رضی اللہ عنہ بودہ و مکاتیب قدسی آیات بطرف ایشان مرسل شدہ و
در آن مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ اظہار موقت با ایشان مینمایند
و می نویسند کہ ازین رابطہ موقت کہ نسبت اہل بیت نبوی علیہ الصلوٰۃ و السلام
حاصل وقت من شدہ امید واری عظیم ہم رسیدہ و دیگر ازین مقولہ مشعر تعظیم ایشان
باشد و آن مکتوب بسیار مندرجست انشاء اللہ تعالیٰ در منتخب سابع و رتذکرہ حضرت
والدہ آن مکتوب را با شجرہ نسب مبارک ایشان تحریر خواہد شد و باللہ التوفیق :-

مُنتَخِب رابع از مُنتَخِبَات سابعہ

احوال حضرت عروۃ الوثقی محبوب سبحان قیوم عالمیان
کاشف کرم مکتوم حضرت امام محمد معصوم رضی اللہ عنہ

و تذکره اولیٰ منتخب مابع در ذکر تولد جناب حضرت
عروة الوثقی تا رسیدن ایشان معلوم ظاهری و فیوضات
باطنی از خدمت و الذبیر گوار خود رضی الله تعالی عنہ

محقق نماید که خدمت حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم فرزند ثالث
حضرت محمد الف ثانی رض و قائم مقام ایشان چنانکه حضرت محمد الف ثانی
ایشان را بر سایر فرزندان خود و فضل میدادند و برادر بزرگ ایشان حضرت
خازن الرحمة رضی الله عنه با وجود کمال سالی خود ایشان را از خود ممت
داشته و سوارشان مسلم داشتند و نیز منصب قیومی که از جمیع
مناصب کمال فائق است بایشان رسیده چنانچه حضرت محمد الف ثانی
بایشان می فرمایند که اشیا از قیومت من بتو راضی ترند چنانچه در مجلس مذکور
گرد و انشاء الله تعالی و بشارت اصالت نیز بایشان داده اند چنانکه
که فرموده اند که بقیه از خلقت سرور دین و دنیا علیه و آله و صحبه و البرکات
العلی بانه بود آن را او شش گویان بیک فری از و تمندان است و عطا فرمودند
و تحمیل طینت و از آن نمود و ازین راه آن فرور از اصحابه و ساخته اند از آن بقیه بعد تحمیل طینت
آن فرور نیز بقیه بمانده بود آن بقیه نصیب یکی از متسبان آن فرور آمده است تحمیل طینت و از آن
فرموده اند و باندازه آن خطی از اصالت نیز یافته است بکتاب وسیع المغفرة انگار هم که نصیب
که حضرت محمد صو عود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام و نیز خطاب فرموده بحضرت عروة الوثقی
فرموده اند که هر قدر که نصیب از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت و رها و

صفائی
مستفیدان

توسوع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق ایشان نشان داده اند که بفضل ایشان علی العموم فرزندان و چه اصحاب یعنی بر سائر مستفیضان والد ایشان و رنگ قطعی است چنانکه حضرت محمد الف ثانی رضی بہ کرات و مراتب ایشان خطا نمیزنند

بعد از این هرگز نه بیندیشیم و گرا بپیش
همچون می خواره و مثل تو سرشاری دیگر

و نیز فرموده اند که محمد معصوم محمدی المشرب است و نیز در مکتوبی بزرگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التحیۃ چون ایمانی از فضائل ایشان نموده شد الحال از ابتدای تولد مبارک ایشان تا انقضای مدت عمر شریف ایشان بطریق ایجاز و اختصار چنین نوشته میشود و نگوشد و نوشتن استماع نما و لادت کثیر السعادت ایشان در موضع بستی ملک حیدر که قریب بد و میل خام که از دارالارشاد سر میند است واقع شد نیاز و هم شهر شوال المکرم در حد و دس نہ یک هزار و هفت ہجری بود کہ ابواب فتوح و برکات بر کافہ اہل عالم از ان روئداد فرد

سختند از نور حق خاک او	بود چون بنی طینت پاک او
بنی نیست لیکن برنگ بنی	بسجود ز کوشش ہزاران ولی

خدمت حضرت محمد الف ثانی رضی فرمودند کہ قدم مہمینت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او ما را بس مبارک ہمایون آمد کہ بعد از تولد او بچند ماہ بہ ملازمت حضرت خواجہ خود مشرف شدیم و دیدیم آپنہ دیدیم فرد

اقبال کشود در برویم :-	کافتاد ترا گذر بسویم :-
------------------------	-------------------------

و نیز فرموده اند کہ از اقتضای علو استعداد وی بود کہ و رایام سہ سالگی بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذات و حرف توحید لب کشود و می گفت من آسمانم من زمینم من فلامن و من فلان یعنی از ارض و سما و سقف و جدران و وحوش و طیور و حجر نباتات

ہرچہ در نظر اومی آمدے گفت آن منم آن منم فرد

چون ز لہجہ از سپندان تاب عود || نام جملہ چہیز لویف کردہ بود ||

آنچہ اکابر سلف عمر ہا و سلوک جذبات گذرانیدہ حاصل نمودہ و کمال دانستہ و نمئی اول
فطرت بسیر مرادی قطع نمودہ متوجہ فوق الفوق گشتہ خواہاں مطلبی شدہ کہ دست دراک
اکثرے از اہل اللہ از دامن آن کوتاہ مصرعہ سالے کہ نکوست از بہارش پیدا است
مے آزند کہ زبان زد ایشان در ایام طفولیت کلمہ از سلوک بود ہر کرا میدیدند مے
فرمودند از سلوک یعنی الزام السلوک کہ این کلمہ جامعہ مشعر است بر کمال التزام
سلوک در حق خود و در حق غیر خود کہ بمقام دعوت و ارشاد مناسبت کمال دارد
و از شفقت عام کہ خاصہ مقام دعوت است خبر میدہند بد لالت بہدایتہ کلی مے
نماید ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم
مصرعہ قیاس کن ز گلستان من بہار مرا بہ و اسم مبارک ایشان چون
ذات شریف شان معصوم است نیز بدل است بصمت ذاتی و محافظت جلی
اما لقب ایشان مجد الدین است و شیوہ ایشان ثبات و تمکین و مشہور بہ
عروۃ الوثقی یعنی دست آویز محکم چون فیض بحر ایشان در وسائل دست آویز
ندارم لہذا در این کتاب ہر جا اسم ایشان را عروۃ الوثقی مے آرم و از ادب بان خود
را لائق تکرار اسم ایشان نمی دانم اما سعادت زبان را نیز در ذکر اسم ایشان شمارم
لِلّٰہِ دُءَالِقَامِلِ قَطْعِ

گرچہ ذرات تتم جملہ بنامش گویا است
گر باین نام شرفیش نرسانم جفا است
آنکہ پیشین تنواضع قد افلاک دوتا است
بطنش جملہ با سر حقیقت انا است

آنکہ نامش بزبان بروغم از بی ادبیت
لیک ز اینکہ زبان نیز سعاد طلب است
قطب حق ہادی دین خواجہ محمد معصوم
ظاہرش جملہ بانوار شریعت روشن

تقطع شدہ قدا و خلعت تیموت

آری این خلعت فاخر بچنین تقدیر است

قد سنا الله تعالى بصره واقاض علينا وعلى العالمين فيوضه وفتوحه فرد

رشته غلام بسیار بلست وراز

تا نوشتی شرح آن حمید کمال اندکے

خدمت حضرت مجدد الفثانی رضی فرمودند کہ اقتباس محمد معصوم مرتبہائے ماریوما
فیوماً انا فانا بصاحب شرح و قایہ می ماند کہ در خطبہ کتاب خود آورده الفہا
جدی الوقایہ سبقا سبقتا و کنت لجزی فی میدان حفظہا طلقا طلقا حتم
اتفق اتمام تالیفہا مع اتمام حفظی حضرت وحدت قدس سرہ فرمودہ اند منو

مجدد بہ توصیف اولب کشاد

ز عرفان نوشتم ورق در ورق

تو یک نقطہ زین لوح نگذاشتی

تو آخر چو من قطب دران شوی

بفرمود کای طفل عرفان نژاد

ہمہ خواندی از من سبق و سبق

ہر آنچه نہادم تو برواشتی

ز من این بشارت بیاورکے

چون در نہاد ایشان انار شد و رشاد و علو استعداد از زمان صغیر سن مشاہدہ
می فرمودند و نظر عنایات شامل حال ایشان مرعی داشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه
کہ در کمن استعداد ایشان مودع بود می بودند و می فرمودند کہ چون علم مبدع
است از تحصیل آن چارہ نہ بود از ان جہت بہ تحصیل علوم از معقول و
منقول دلالت می نمودند و از کتب دقیقہ بقراءۃ صفحہ صفحہ ورق ورق امر کردہ
می فرمودند کہ باباز و د از تحصیل علوم فارغ شوی کہ ما را بشما کارہای عظیم است و اکثر
علوم از خدمت والد خود اخذ فرمودہ اند چنانچہ حضرت مجدد الفثانی رضی نوشتہ
اند کہ درین ایام فرزندی محمد معصوم جواہر شرح مواقف را تمام کردہ
اشنامی سبق او قباحت ہائے این بیخردان بوضوح آمدہ و فائدہا بر آن مرتب شد
لحمد لله الذی ہدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت

رسد دنیا بالحق بالجمله بعضی از علوم را از خدمت برادر اکبر خود قدوة الاولیای حضرت
شیخ محمد صادق رضوی بر خیزد از شیخ محمد طاهر لاهوری که از فحول علمائے
واعاظم خلفای والد ایشان بوده اند حاصل نموده اند و از اماکن دیگر نیز مستفیض شده
اند و از کتب حدیث را نیز از والد خود با حدیث مسلسل یافته اند و توجہ شریف مجدد
و محبوبیت ایزدی به سنت والد بزرگوار خود و اخیرین عالی مقدار خود در سن شانزده
سالگی از تحصیل علوم فراغ کلی یافتند و در ضمن این علوم ظاہری اکثر کمالات باطنی را
نیز حاصل نموده اند اما بعد از فراغ بیگمی هست و تمامی قوت باقتباس انوار والد عالی
مقدار خویش مقدار مشغول شدند و آنافاناً با سرار خاصه و معاملات محققه و مقامات
فخیمه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند ایشان محقق شدند و در رنگ
حضرت مجدد الف ثانی رضی بجمع فضائل ایشان منصبی گردیدند و نظر

هست این حضرت ایشان امام معصوم	که چنان است مبرا از ثلوث یکسر
صلوات شرع مجسم بکمال تقوی	خلعت ناخره سندی شال مدد در بر
در کمالات مجدد که تقرب بگذشت	کام بر کام بهر مرتبش کرد گذر
و نسبت محبوبیت آن قدر با ایشان غلبه داشت که تقریر و تحریر را بر سنی تابید و فرید	
تواز خوبی نمی گنجی بعالم	مرا هرگز گنجی در آغوشش

لیکن ایمانی ازان در این معنی یافته می شود که خدمت حضرت والد ایشان هر چند
برای نکاح آن مخدوم زاوه متوجه میشدند که ماذون گردند بدان مامور نمی شدند و تنها
در این اندیشه بودند تا آنکه روزی برای بول بالائی با می برآمدند بعد از نشستن
دیدند که چند وانه گندم آنجا افتاده است از غایت رعایت ادب آنجا بول ننمودند
با وجود غلبه آن در این اشنا هم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند
که منع از این امر از کمال غیرت الهی جل شانہ که در حق این بی باوه بوستان محبوبیت است بودیت

بونی گل رانیم می آرد زان بغیرت زان شتام تو ام

بعده بدالت مولانا طاہر لاہوری قدس سرہ کہ از خلفائی والد ایشان بودند صبیہ حضرت سید سند میر سفا احمد کہ خدمت ایشان از روم تشریف آورده بودند از جملہ سادات کرام و خلیفہ عالی مقام حضرت محمد و الف ثانی بودند برای حضرت عروۃ الوثقی خواستند خدمت میرند کور بجان منت نہادہ قبول فرمودند آن بدر فلک سیادت را بافتاب برج ولایت اقتران دادند و آئین اقتران تا مادام قیامت کو اکب ہدایت و شبستان عالم ماندانہ قریب مجیب و جناب والد بزرگوار ایشان باوجود حقوق شتی کہ در ذمہ ایشان داشتند آن قدر در تعظیم ایشان می کوشیدند کہ مافوق آن متصور نباشد می آرند کہ در ایام صغر ایشان خدمت حضرت مجدد الف ثانی در دہلی تشریف داشتند و حضرت عروۃ الوثقی ہم رکاب ایشان بودند و وزی در محل اضطجاع قیلولہ والد خود خدمت بودند خدمت والد ایشان بہت قیلولہ تشریف فرما شدند بد جگرہ چون رسیدند دیدند کہ حضرت عروۃ الوثقی در مقام ایشان آرام دارند خادم خواست کہ خدمت ایشان را بیدار سازد و از مانع فرمودند و گفتند کہ دوستی از دوستان خدا بجل شنانہ و راحت است بہاداموجب ملال او شود و در بیرون آن جگرہ نشستند باوجودی کہ ایام گرما بود و فرشت صحن از سنگ چون آہنہ حرارت داشت باینہمہ مدتے آنجا ماندند تا حضرت عروۃ الوثقی بطور خود بیدار شدند و مطلع شدہ آداب بجا آوردند آن زمان حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ اندرون جگرہ تشریف بردہ قیلولہ نمودند قی آرند کہ خدمت ایشان در سن چہارہ سالگی بودند کہ بعرض والد خود رسانیدہ بودند کہ من از خود نوے می یابم کہ تمام عالم از ان نور منور است چون آفتاب اگر آن نور فرورود عالم ظلمات است حضرت مجدد الف ثانی رضایت قطبیت بایشان دادند و فرمودند کہ

کہ تو قطب وقت میشوی و این سخن را از من یاد آر و خدمت حضرت عرشدہ الہی
 در بعضی مکاتیب خود بعد از نقل بشارت مسطورہ نوشتہ اند **اللہ سبحانہ** کہ
 موعود منجر گشت و اثر بشارت بحصول پیوست کذلک نور ایشا و ایشان در اطراف
 و اکناف عالم منتشر شد چنانچہ این نوشتہ ایشان بر این مدعا شاہد عدلست
 بر حال تو ہم حال تو بر ما و دلیل بکرم خداوند جلشانی بطیفیل رسول **اللہ صلی**
اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم و ہمین توجہ حضرت پیر دستگیر قدسنا **اللہ تعالی** بسترہ
 معاملہ تسلیک تکمیل بغایت سہولت پذیرفته و راہ وصل اقرب گشتہ و کار دہور
 بایام و شہور مقرر شدہ ہر چند بحسب کمیت مسترشدان این معاملہ قلت دارد چہ
 این وقت کثرت آنرا برتا بدلیکن از روی کیفیت افزون و بیش از پیش است یکی از
 مسترشدان بواسطہ درہفت روز از ابتدائی تعلیم طریقہ فنائے قلبی در خود نشان
 میداد و چیز با بیان مینمود کہ گویا بسجالی فنائی نفس سیدہ و **مَا ذَلِك عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ**
 و اکثر مجازان فقیر کہ از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت حصول
 کہ میگویند عقل عقیل در تحریک ماند **فرد**

اگر بادشاہ بر در سپردن || بیاید تو لے خواجہ سبلت مکن

تم کلامہ اشرف بعضی از خصوصیات ایشان در احوال حضرت خازن الرحمة
 ذکر یافتہ چنانچہ از خوانندگان مخفی نخواہد بود حضرت عرشدہ الہی در بعضی مکتوبات خود
 نوشتہ اند کہ در نماز عصر بوم بسط عظیم ردی داد و منزلت عالی و کیفیت بس
 شکر کہ ہرگز مثل آن رونداوہ بود بلکہ مخطوہ تصور ہم نگشتہ شرف و رو یافت
 و آموکے در میان آمد کہ مصداق لا عین رأی و لا اذن سمعت تواند بود
 نہ زبان رایاے گفتن و نہ قلم زتاب نوشتن **فرد**

فریاد حاقظ این ہمہ آخر ہر زہ نیست || ہم قصہ غریب حدیث عجیب ہست

حصول

انگام که وصول آن وابسته بنشأ اصالت و محبوبیت ذاتی است مانا که آن مقام را
 خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خود را منفرودید تلخ کلمه طیبه و سایر
 الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید بکیر را در آن حریم قدس گنجانش نیافت اگر گنجانش است قرآن
 را و نماز را هم بعلاقه آن سوای تلامذت قرآن مجید و آدای نماز نسبت بآن مقام تعطیل
 می نماید و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف
 است سابقه عنایت می باید و بگریز مانا که ریاضات مجاہدات در مبادی قرب لایت
 دخل دارد نماز مانیکه سیر در اصول است اعمال سودمند و تناسخ بخش است بوسیله
 آن سالک مستعد ترقیات می فرماید و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظل باصل راه
 می کشاید و از اصل باصل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اصل را در
 رنگ ظل در راه باید گذاشت بر ریاضات شاقه و روحانی آن بارگاه معلی را به
 نمی کشاید وصول بآن منوط بموهبت محض است یا محبت صرف خصوصیت عدم
 شرکت احدی که بالا مذکور شد چون نیک تامل دید از این راه گذرست که هر
 کس که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که دیگرے را باصالت
 بآن شرکت نیست هر چند واصلان آن مقام اقل قلیل اند از آنجمله حضرت
 ایشان را در آنجا ملاحظه نمود بغایت عظمت و نہایت ابہت و علو شان در نظر در
 آمدند چنانکه عقل دروہم و ادراک آن حیران و سراسیمہ است و زبان قلم و قلم زبان
 در بیان آن عاجز و قاصر بآند و انست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطانہ و نستن
 یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن و کمالات منعکسہ ظل را باصل سپردن و
 ظل را خالی بلک معدوم فهمیدن بعد از آن آنرا بحالات اصل متحقق بودن همه در
 قرب ولایات است که از ظل باصل پیوستن است می فهمید بعد از آن که اصل را در
 رنگ ظل در راه گذارد و بحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار نیست بلکه

می فهمد

متصور نبود و آنجا ظلم و نیستن نیست او صاف را باصل داده خود را فانی و مستهلک و بقیای تحقیق باطل پیدا کردن مشهود نمی گردد و وصول آن موطن را راه جداست از این به آن مقام رسیدن دشوار است ثم کلامه الشریف و نیز خدمت حضرت عروۃ الوثقی رضی بعضی مخلصان در مکاتیب شریف خود نگارش فرموده اند که از شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه نویسد مصرعه و او را قابلیت شرط نیست قبل من قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پرواز و بی تحمل که قلم تاب آن نیارد و کاغذ بسوزد و مشکلم و مستمع از هوش روند بعد از آن که گوید و که شنود و خوش گفت بیت

سراپا آتشی مشب قدح کو دیگری پر کن || که خواهد سوخت مجلس تا تومی در جام خواهی کرد ||

ایضا لطافت علو زبان رانی گیر و مضیق صد دی و لا ینطلق لسانی مصرع سخن از لب تو گفتم به لبم سخن گره شد که مستمعان مشکلم را معذور و آید الی آخر کلامه الشریف مذکور فی زبدة المقامات و نیز از مرقومات ایشان است نقل از جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی که روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بسره الاقدس پیش از آنکه بسفر اجمیر و آرند فوای آب چناب و رصوبه پنجاب همراه خلیفه عصر دیره بودند و موسم اعتدال خریفی در ایام تشریق و قایق اسرار فنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان می فرمودند و سخن از وصول کعبه مقصود و نشان آن بر زبان مبارک داشتند و زیاده از یکماه شده بود که همین قسم معارف در میان بودند و زبر و ز غراب و قایق آن می کشود و این فقیر غواصی بنهاد آن اسرار می نمود آنحضرت همواره در تبیین و تفتیش حال باین بی پروا می بودند و ترقی و تهی و دهنه توجه بر آن می گماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان و قایق مسطوره می نمودند غیر از این فقیر دیگر

در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار دور از این کار نواز شهبان در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند خداوند سبحان علی ذلک و علی جمیع نعمان خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی کلمه چند در مکتوبی در حق ایشان و برادر بزرگ ایشان رقم نموده اند که در بی روز بعد از نماز باشد و در مجلس سکوت و اشتهام ظاهر شد خلعتی که داشتیم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آنکه این خلعت زائله را بکسی خواهند داد و یا نه آن روزی آن شد که آن را بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمح و دید که بفرزند محرم فرمودند و آن خلعت و ارتباط پویشاندند آن خلعت زائله کنایه از معامله قیومیت بوده است که تربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین عرصه مجتهد او بوده است و این خلعت جدید را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلعت گردد امید است که از کمال کرم آن را بفرزند اعز می محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بضرع مسئلت این معنی می نماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندی را مستحق این دولت می یابد ع باکر یا کار با و شوار نیست به اگر استعداد است هم داد او است تعالی فرد

پناه و روم از خانه چیزهای سخت تو وای همه چیز من چیز است

و باین تقریب حضرت خازن الرحمة و حضرت عروۃ الوثقیٰ رضی الله عنهما هر دو را بشکر و لالت نمودند و نوشته اند قال الله تعالی اِعْمَلُوا الْاَوْْدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ میدانند که شکر عبارت از صرف عبادت جمیع مافعم الله علیه من الجوارح والقوۃ الظاهرة والباطنة الی ما خلق الله واعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه الموفق و خدمت هر دو و مخدوم زاویه گان به حصول این نعمات شرف در ماده خود را تصریح نموده اند چنانچه در محاش مذکور شود انشاء الله تعالی

تذکرہ ثانی از منتخب جامع در ذکر ایراد بعضی عراض و مکاتیب لفظ حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ عنہ

عریضہ اول

عرض داشت بنده کجترین محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان آستانه علیا رساند
احوال و اوضاع خدمه اینچہ و مستوجب حمد است سرافراز نامه عالی کہ بہ مصحوب مہریر خان
مرسل بود و در آن این عاصی مہجور ناقابل و دراز کار را بہ انواع عنایات سر بلند ساختہ
بودند شرف از و رود آن یافت **فرد**

منکہ باشم کہ بر آن خاطر عاظر گذرم || لطفہامی کنی ای خاکدست تلخ سرم ||

قبلہ گاہ از احسان ہائی او تعالیٰ چہ نویسم و بکدام جوارح مکافات شکر او سبحانہ تو
بجا آور و مگر آنکہ خود را خاک ساز و بلکہ ز خود نامی و نشانی نگذار و مہنوز حق آن
بجاینا و رورہ باشد چہ بسا تے کہ باین طرف منسوب بود و البتہ قاصر بود و بعیب
و نقصان متشم اللہم لا احصى ثناء عليك انت کما اثنت علی نفسك
مکتوبات و معاملات شریفہ جدیدہ را اخوی خواجہ محمد ہاشم از آگرہ فرستاد
علو درجہ آن نہ بآن مشابہ است کہ فرخو رفہم ہر بے سرا بنجام باشد و آنچه اندراج
یافتہ بود کہ افراد عالم سکی ظلال اسماء و صفات و اجبی است غر شانہ پس ہمہ عراض بودند
کہ جوہری در میان آنہا کان نباشد تا قیام آنہا بآن جوہر بود پس از ذات اقدس
ایشان را جز صرمان نصیب نبود و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یکذات
عارف الخشبہ در نماز تراویح و مراقبہ مطالعہ این معنی افتاد و دید کہ اعراضی کہ ذات
این کس بودند بہ اصل خود عود کردند و ہیچ نامے و نشانی از ان نہاند و تمام
مضمحل و محو و متلاشی در اصل خود گشت و ہر چند می رود ہمہ در اصل خود می رود

و در اصول اصول الی ما شاء الله تعالی و مشهود گشت که تا هر جا که میروی همه در وجه
و اعتبارات می روی که اصل اصول اند و از اصول و اصول اصول بذات مجرور رسیدن
محال است اصول همه انقطاع می پذیرد و ذات غرضانه ما و را را الورا است چه
اطلاق اصل و را در آن حضرت جل سلطان ساقط است آخر الامر بیاس کشید بیقین
معلوم شد که هر گاه اصل توصیفات و اعتبارات باشند نهایت سعی آن خواهد شد
که خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد از انهمال در اصل از اصل
گذشتن معنی ندارد و امری دیگر باند که نصیب از ذات فرا گیرد و جل سلطان در آن
وقت بخاطر رسید که شیخ محی الدین ابن العزلی قدس سره خوشی فرماید و ما
بعد هذا الا عدم المحض یعنی نیست بعد از فنا و انهمال در اصول مگر عدم محض چه
احوال را در آن حضرت را نمی نیست غیر از انقطاع و ذات مجرور ما و را الورا است تا این
ذات عطا نفرمایند بذات تعالی رسیدن محال است و آنچه آن حضرت ایشان نوشته
اند که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد و نمی شود علاوه یاس مذکور شد آن قدر غم و
غصه و رونا و که چه نویسد و در آن یاس گاه به بخاطر می رسد که تابع کامل را از جمیع
کلمات تبصر نصیب است پس عدم تعدد و دیگر بکدام اعتبار خواهد بود آیا فرق اصالت
و تبعیت باشد اما این قسم خواطر مسکن آن اضطراب نمی شد محر می نبود که با و در و و
توان و میان آورد و آخر الامر بتوفیق آیه کریمه حتی اذ استیأس المرسل وظنوا
انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا الی آخر بکتوب هشتاد و یکم از مکاتیب جلد ثالث
که نام زو این فقیر گشته اطلاع و او ند هر چند مکرر بر آن مکتوب گذشته بود اما گویا از این
اطلاع و او ن مصاحبت نبو که چشم پوشیده از این حرف می گذشتم الحال بتوجه
شریف امید و اراست که از این معادری به کشاید چون در عین نوشتن بر این امر
اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعه نتوانست نمود انشاء الله تعالی بتوجه

آن حضرت بہرہ ور گرد و محقق بنماید کہ امریکہ آن حضرت طلب آن می نمودند و
 آن وصول بذات بحث بودہ بلکہ حصول نصیبہ از ان مرتبہ علیا بعد از چند گاہ
 از نوشتن آن مکتوبات بآن مبشر و محقق گشت چنانچہ در مکتوب ہشتاد و ششم کہ بہ
 نام خواجہ محمد حنیف در این جلد مرقوم است تصریح بآن معنی رفتہ و العبودیتہ
عرضہ ثانی در بیان بعضی اذواق مخصوصہ با بیان شمول عنایات اوسبغائے
 و تعالی نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرض داشت کمتترین بندہ محمد معصوم فرما
 بموقف عرض باریافتگان عتبہ علیہ میرساند احوال دعاگویان این حد و دہمین توہمات
 علیہ مستوجب حمد است غیر از آلام فرقت و مہاجرت اندوہ و واقع نیست فرد

خیال وصل تو تا حال زندہ میدی || و گرنہ با غم ہجران حیات یعنی چہ ||

سرفراز نامہای گرانمایہ کرامیہ با معارف اسرار سامیہ پی در پی میرسند و معاملہ
 از حقیقت با وجہ برند مکتوبے کہ متضمن تجلیات ثلاثہ است و این آوان رسید
 بقدر استعداد خود از ان بہرہ ور گردید و خطے فرا گرفت بعد از ان مکتوبے کہ مشتمل بر
 معارف نور صرف ذاتی است شرف ابرار و یافت در حین مطالعہ آن شعورے از نور
 صرف یافتہ بود و بلکہ فنائی و بقای بآن نیز فہمیدہ و تادم تے در ان استغراق
 داشتہ ہر چند در وقت کتابت آن نسبت مستور است تا و جہش چہ باشد حضرت
 سلامت از عنایت و تعالی چہ نویسند و از احسان ہائی اوسبحانہ چہ سان بیان
 نماید کسان کسان می برند ہر چند نمی داند کجایے برند و کجا میرسانند اما التذات
 ذات و کیفیات کہ در این میان رومی میدہند بیان آن نمی تواند کرد و قیست بیانی نیست

من با اختیار خود میروم از قفاسے تو۔ || آن دو کند عنبریں بر دم کسان کسان ||

حضرت حق سبحانہ و تعالی علم و تمیز کامل توجہ عالمی عطا فرماید رب زدنی علما
 قبل از این بہ مصحوب قاصد واقعہ نوشتہ فرستادہ است اگر بہ صحت و سقم آن

ممتاز شود و کمال بنده پرور می و العبودیة **عریضه ثالث** انگشت نسبت عریضه
نیز به پدر و پیر بزرگوار خود رضی الله عنه نوشته اند عرض داشت احقر الخدمت
محمد معصوم بذروه عرض آستان بوستان می رساند از آن روزی که از شرف
سعادت حضور مجهر گشته است خبری از خادمان آن درگاه باین شکسته بال رسید
بے نگرانست احوال خادمان این جامستوجب حمد است و اوقات جمعیت بسری
بروند حضرت سلامت امشب که شب شنبه بیست و ششم ربیع الثانی است که
سیان شیخ منزل ازین دار رحلت نمودند خوب رفتند در وقت دفن کلاه تبرکی آن
حضرت را که پیش بنده بود و رانی کلاه می که آن حضرت بنده را به تخصیص عنایت فرمود
بودند بر سر ایشان پوشانیدم به مجر و پوشانیدن یا بعد از لحظه دید که نسبت خاصیه علیه
آن حضرت در ایشان جلوه گر گشت تمامی این عزیز را در بر گرفت بعد از آن تمام
مقبره را نسبتش فر و گرفت بک تمامی آن گروه و احوال را از نو مال ساخت من
قبل قبل بلاعلة **عریضه رابع** در حصول مقام عالی که باصل الاصل
متعلق است نیز به پیر بزرگوار خود رضی الله عنه نوشته اند عرض داشت نیازمند درگاه والا
محمد معصوم بعضی از قدس میسراند احوال این شکسته بال بهین توجه آن کعبه مانی و مال
بر وجه استقامت است و هیچ گونه در غریت امور فتور راه نه یافته امید میدارم که
بطفیل نظر عنایت آن حضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز فتور راه نه یابد و
ثانیاً معروض میدارم که فقیر تمامتها مقبوض و منموم می بود آخر الامر توجه عالی بسطی
عظیم و مداد و در آن بسط مقام عالی پس شگرف نمودارش در آن وقت
چنان معلوم شد که این مقام فوق جمیع مقامات ظلال است و مقام اصل الاصل
است که شایبه ظلمت بدان راه نیافته خود را تمام داخل آن مقام یافت سر خود را داخل مرکز انعام دید
و باقی خود را ته آن مرکز محاذی بآن و بعضی چیزهای دیگر در آن وقت مشهود بود

اگر در حضور می بودی بختل کہ بعضی می رساند عریضہ خامس در
 اشاره بہ حصول نسبت سابقین با معارف متعلقہ آن نیز بوالرعالی مقدار
 خویش رضی اللہ عنہ نوشتہ اند عرضداشت بندہ کمتربین محمد معصوم بذروہ
 عرض خاک شینان در گاہ عرش شتباہ می رساند کہ سرفراز نامہ گرامی کہ از سرای
 ہودل مرسل بود رسید جان ہائی افسردہ را سرور کامل بخشید و دلہائی مردہ
 را حیات جاودانی از سر نو از زانی فرمود حمد للہ سبحانہ کہ متعلقان این جا
 ازان مہلکہ بعافیت ماندند سفرے کہ مولانا محمد صدیق اختیار کردہ بودند و اہل
 ہم در نظر فقیر چندان زیبا نمے نمود فرد

|| باپری روی اگر در خانہ باشد کسی || || ذوق بیرون چون کند دیوانہ باشد کسی ||

از استاد اولند ہمتی مولانا این عزم عجیب نمود بایستے کہ امریکہ پیش گرفتہ
 بودند بانصرام رسانیدہ متوجہ امر دیگر می گشتند ثانیاً احوال شکست خود را
 بعرض میرساند حضرت سلامت این فقیر را ازان باز کہ بعالم فرو و آورده اند
 نشان آن نسبتہ را کہ در وقت عروج بآن مشرف ساختہ بودند میانہ می یابد کہ
 از پین و بارہنگانہ است پین و بارہنگانہ نسبت قلیل النصیب اند بلکہ هیچ
 مناسبتی ندارند این نسبت مخصوص بسابقان است اصحاب پین و در رنگ
 اصحاب یسار از این کمال چہ دریا بند و ارباب ظلال و در رنگ عوام مؤمنان از این
 سما چہ فرا گیرند محبت ذاتیہ کہ در اینجا ایلام محبوب زیادہ محبت بخش است نسبت
 با نعام او اینجا محقق می گردد و چون بذوق و وجدان خود رجوع می کنند بے تکلف
 می یابند کہ خطی و علاوئے بلکہ از دیار محبتی کہ در وقت ایلام محبوب است فرحتی و
 سرورے می بخشد کہ در ہنگام انعام او نیست توان گفت تصور ایلام محبوب
 فرجی و سروری می بخشد کہ در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چہ در محبت

نہیں
بقیوم
اشیاء

ذاتیہ ہر چند فرح و سرور از شائبہ نفسانیہ منزہ و مبرا باشد اتمیت و محلیت پیدا
می کند و عالم را بتمام اعراض می یابد کہ بونی از جوہریت نیافتہ است و قیام بذات
در حق آل ثابت نیست قیوم جمیع اشیا می اوست سبحانہ مشارالیه بلفظ آفا بلکہ مشارالیه
بجمیع اشارت ہم اوست تعالیٰ چه ممکن را ذات نیست و اشارت بعض عین اشارت
بقیوم او است ممکنات را شبا پیش نمیداند و زیادہ از ارادت خارجی در آنها
تصور نمی نماید قدرت کاملہ او تعالیٰ را باید ملاحظہ نمودن کہ این ارادت را محض
در مرتبہ حس و وہم است بہنجی ثبات و استقرار دادہ است کہ از زوال مصون
و محفوظ است و معاملہ ابدی باین مریط و قیام اعراض را برنجی می باید کہ از
شائبہ حالیت و محلیت پاک و مبرا است پیش ازین نیست کہ ثبوت تقریر اشیا باد است
تعالیٰ چون قلم در بیان احوال می گیرد آن قدر ریزش می شود کہ مدرکہ از ضبط
برداشت آن عاجز می شود و لاجرم اقتضای تخیل می نماید و باقی را موقوف بر
وقتی دیگر میدارد و العبودیت **عریضہ سادس** مشعر از فنائی اتم و بقا کمال
نیز بہر بزرگواری خود رضی اللہ عنہ عرض داشت بہجور ملازمت عالمی محمد معصوم بدرود
عرض عاکفان آستانہ عالیشان می رساند حسن و جمال کہ متوہم می شد چون عاز
وامانتی بود و مایل امانت منصرف گشت غیر از شر و نقص هیچ چیز باقی ماند حضرت
سلامت در اثنائی این تحریر حالتی روئداد و دید کہ آن عدم کفر و وی هیچ چیز ظاہر
نبود و رو با ستار آورد و آن کمالات کہ باصل خود رجوع کردہ بود جلوه گر شدن گرفت
درین اثنا غیبتی روئداد و می بیند از بسکہ طعام پر خورده است و طبیعت برہم زدگی
پیدا شدہ وی بشدت روئدادہ می باید کہ از ہر گ و پوست خٹاکہ از رگ ناخن باہم
باوہ می کشند و می برآرند چون بافاقت آمد و دید عدم را بتمامہ برآو زوہ اند و غیر از
کمالات کہ باصل خود رجوع کردہ بود چیزے دیگر ظاہر نیست خود را بغایت نورانی

ولطیف یافت بعد از آن دید که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود رجوع
کردن گرفتند و باصل الاصل ملحق گشتند و ظهور در آن حضرت بطریق اصالت
و حقیقت پیدا کرده اتصال حقیقی بے تکلیف حاصل نمودند این زمان که از عدم
تمام کشیده بآن کمالات ملحق شده بود آنجا اطلاق یافت و نسبت ظاہر باظہر
چون نسبت عالم خلق با عالم امر یافت حقیقت کمالات انفعالی آنجا ظاہر می شود
و بعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بود و توانست نوشت انشاء اللہ تعالیٰ چون بدولت
حضور مشرف گردید و بعضی رساند **عریضه سابع** در عظمت مطلوب
و بجز ادراک آن نیز به پیر و پدر بزرگوار خود در ضمن نوشته اند عرض داشت کمترین بند با
محمد معصوم بذروه عرض باریافتگان آستانه علیا میرساند که او ضلع
خدمه لایحه و مستوجب حمد است همواره ترصد ستاع اخبار فرخنده آثار سلامتی
خدمه عقبه علیه و امن گیر است اشتیاق دریافت دولت حضور را چه شرح دهد
و سوز و گداز جدائی را چه سان و انامید بیت

|| در و نم خون شد آخر چند جو ششم || می اندر آب کینه چند نوشم ||

قبلا گاه عجب کار و بار است و طرفه غنچ و دلال در عین آرام حرمان است و در نفس
وصل هجران می یابد و نمی یابد و نمی داند که چه می یابد و تقضا و در تقضا و است و تناقض در
تناقض آرامی میدهند و لذت می بخشند که هزاران لذات و آرامها و جنب آن بجوی نمی خردند
و در عوض آن به پیشیزی نمی گیرند مصرعه آنجا که باشد نقل و می بے کار است این کارها
اگر عمرها و شکرانه آن صرف نماید هیچ نه کرده باشد و اگر عهدها و طلب آن بگذراند
بے سابقه فضل الہی هیچ حاصل ننموده مع ذلک حرمان همه وقت و امنگیر است و
دوری و هجری همواره دستگیر بدست

|| چشم غافل و دل در زین سعدی سخن بیان || بمیر و شنه مستقیم و دریا همچنان باقی ||

ن
بالوجہ
ولو

چہ مطلوب در غایت تنزه و رفعت طالب نہایت پیستی و منقصت نہ این را با و شریکتی
و نہ آن را با و نسبتی این از ادراک آن عاجز و آنچه از و مدرک شود قاصر فلما لم یوجد
بینہما نسبة ولو بالوحدۃ والشکۃ ولا بالاسم فلا جرم یکون العجز عن درک
ادراک ادراک و الجہل عن کلمہ معرفتہ معرفتہ و چون این معنی را بدوق و وجد آن
خود دریافتہ و بتعمق نظر فہمید و نہ از روی تکلف و تصنع بنا بر آن جرات و گستاخی نمودیم
توان کرد کہ علو ہمت مطلبی را می خواہد کہ دست ادراک از دامن آن کوتاہ است زیرا کہ
ہر چہ حاصل شود نہ او است بلکہ شبہ و مثال او را است و گرفتاری ظل گرفتاری بغیر است
اگر ہر چند نمود از اصل است اما بی شائبہ ظلیت نخواہد بود و گرفتار ان اصل را نقطہ ظلیت
کوہ عظیم است لہذا از مشاہدات روفاقتہ متوجہ احدیت صرف است اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْہِی
لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ و تم عارف کمال ہر چند معارف کمالات
در این عرائض مثبت است از ابتدا احوال ایشان مخبر است و انتہائے کمال ایشان از حیطہ
بیان خارج است اما بر ہوشمندان اولوالابصار مخفی نخواہد ماند و آن نور ہلال شعاع قمر
را خواہند دریافت **فرد**

از بیت شیر روان بود کہ من می گفتم **||** اکین شکر گردنمندان تو بی چیزی نیست :-
باجملہ خدمت حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را در رنگ والد
ماجد خود سہ دفتر مکاتیب والا اثر کہ ہر مکتوبے ازان در بای سوان عرفان است
کہ اگر قطرہ از برکات آن بہ کام تشنہ لبان بوادی حرمان افتد ہر یک ہنگام آن
|| از دریائی تو گر یک قطرہ یابم :- **||** چہ مر و اید بریزد از سرایم :-

و در سانسہ زیبا در فن حدیث در کیفیت ادعیہ ماثرہ موقتہ و غیر موقتہ و فضائل
و اذکار موقتہ و غیر موقتہ و فضائل ذکر خفی بر ذکر جلی و غیرہ فوائد و اندر و اندر جمع نموده اند
مستند بہ کتب معتبرہ حدیث کہ پایہ فوائد و فیوض آن از خوانندگان رسائل مخفی نخواہد

بود و از جمله مکاتیب ایشان هفت عدد عریضه در این تذکره ثبت یافته و ختم بآن عریض
شده و چند مکتوب مبارک اسلوب تذکره ثالث مذکور میشود و قدس مکاتیب علیا
اسالیب احوال حضرات مخدوم زاده گان یعنی فرزندان ایشان ایراد خواهد شد قدس السلام

تذکره ثالث منتخب جامع در ذکر بعضی معارف علیا از مکاتیب شریف حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی

مخفی نماند که اقتراح و ابتدای ایراد مکتوبی نموده شد که در آن بعضی خصوصیات حضرت
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه سند حسبت بذا هو مکتوب صد و هشتاد و یکم از
جلد اول بحضرت شیخ محمد یحیی آقا قدس سره در ذکر خصائص حضرت
مجدد الف ثانی رضی بطریق اجمال و تعریض بر احوال درویشی اکمل الله و
السلام علی عباده الذین اصطفی منه و ما در کتاب اخیر مندرج بود که در مشافه
هم ذکر بعضی معارف آن حضرت نموده می شود و مثل گذشتن از معارف لوحید می بالا
رفتن از مقام جذبه و سلوک بی تکلف تسلیم و تصدیق نه نماید ای عزیز این مزایا
و مابه التفاصل آن حضرت که فقیر نوشته بود و امور دیگر است که دیده عقل و وهم
در ادراک آن خیره و زبان خیال و زبان آن لال است و این کمال که شما در معرض
بیان آورده اید رتبه ایست پایین از زیننه های صغیر آن کمالات و مزایا بلکه این
کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بآن امور که متضرع بر کمالات نبوت
است هیچ اعتباری و اعتدای نیست کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای
مجیط این کمال از قبیل علوم لائق الاظهار است و آن امور از اسرار لازم الاستیفاء
معلوم است که علوم را با سرار چه نسبت است و معالیه که با خلقت آن حضرت قدس سره

و البسته است جداست و اسرار و دقائق و نازکی ها که در ذات صفات نوشته اند تحقیقات
و مقالات مفروده که بیان فرموده اند علیحدہ و معاملات اصالت و تخریطیت بقیه
خلقت خاتم الوسل علیہ و علیہم و علی الیکل الصلوات و التسلیات
را خود چه بیان نماید و آن ولایت آن حضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت ذات
است چه نشان دهد از حقیقت بانی هویت که خصوصیت بایشان دارد و آن
حقیقت مخزن رحمت بانی نامتناهی است آنکه یک چشمه آن درین نشان پهن گشته
دیگر منشأ دیگر ذخیر شده و صفت رحمت و ارحم الراحمین است هم
از ان اتباع یافته است ایضا ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران
از ان منع نموده و منتهای سیر و سلوک را تا آن جا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق
ذات بحت تصور نموده و سیر و سلوک علم و معرفت را در ان حضرت ممتنع دانسته
و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن اثبات فرموده اند
و تعین اول را بمرحل از ان بالای برده به لاتعین خود چه رسد و دقائق
حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت صلوة و حقیقت
که فوق این حقایق است که آن حضرت به بیان آن ممتاز اند در مکتوبات مسطور
است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی
و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیات رسل و مزایای اولو العزم و مبادی
و تعینات هر کدام از این بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الله و حضرت
مهدی موعود و مبادی تعینات اعلی و ولایت حضرت صدیق و مهدی تعین اوصی الله عنه که بیان
فرموده اند تا کی نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء و المسئکة الصلوة و التسلیات
و علی اتباعهم و هم چنین تفاوت اقسام و اصلمان بحقیقت صلوة و مزیت انبیا
و در اینجا و صنوف اربعه این بزرگواران علیهم التیات و خصوصیت انبیا که

آسامی متبرکه که آنها در قرآن مجید مسطور است علیهم الصلوة و آنکه مقام آن سرور
 علیه السلام بر همه این مقامات سرورست و نصیبی که آن حضرت را از این مقام
 ثابت است و نصیب حضرت مهدی موعود از ان منشاء اصالت و ولایت
 خود و اصالت حضرت مهدی موعود علیه الرضوان تا کجا شرح دهد در مرض
 موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آن سرور را علیه
 السلام و علیهم التحیات و البرکات و بعضی از خدمات شاکسته خود نسبت
 بآنها بچهار طریق معقول سازد و حقایق قیومیّت و دقائق مقام خلدت و مزایای
 محبت و اسرار صباحت و ملاححت و امتزاج این در حسن مطالعه نموده باشند
 و اسرار مقطعات که در بالائی رمز از ان گذشته دریائے است بے پایان
 که در گفت و شنود نیامده و سربسته رفتند و آنچه نوشته اند که مکشوفات خود
 را برابر معارف آن حضرت می دانند سخن فهم بر معارف آن حضرت است بلکه در فهم
 اصطلاح شیخ ابن عربی می رود که بمراحل از ان دور است برابری بآن جستن
 خیال محض است که ناشی از نادانی و خام خیالی است بسا ناوانان از روی جهل
 مرکب اعتماد بر بعضی وقائع مودعها نموده در توهمات فاسده افتاده اند و مردم
 را از راه برده اند ضلوا فاضلوا اصناعوا فاضاعوا برابری جستن فرع اوراک
 بلکه فرع تصور است که بوقوع نیامده برابری کجا و مساوات کو مصرع
 بخواب اندر مگر موشی شتر شد: تم مکتوبه الشریف

در تذکره اولی و عده رفته بود که بشارت قطبیت و قیومیّت را که جناب
 حضرت مجدد الفثنانی به حضرت عروۃ الوثقی داده اند از کلام خود ایشان در
 حصول بشارتین مذکورترین مکتوبی که بیان این مدعا در ان است ایراد خواهد شد
 لهذا ایفائی آن و عده نموده می آید هذا مکتوبه الشریف مکتوب

هَفْتَاد وَتَشْتَم از مکاتیب جلد اول مکتوبات قدسی آیات حضرت
 عروة الوثقی مولانا محمد حنیف کابلی که خلیفه جهت مند ایشان بود نوشته اند
 و در حصول نسبت قیومیت و بهره اصالت و محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی و حصول
 منصب قطبیت که یکی از شعب قیومیت است و ما یناسب ذلک الحمد لله
 والسلام علی عبادہ الذین اصطفی اخوی اعز می مولانا محمد حنیف
 از این مسکین بعد از مطالعه دعا و سلام معلوم نمایند که در آن هنگام که
 حضرت محمد دالف ثانی قدسنا الله سبحانه و سبحة الاقداس در ویشی
 را از مخلصان خود بخلعت قیومیت نواختند و باین امر خطیر سرافرازش ساختند
 و آن در ویش را در خلوت طالب داشتند فرمودند که علاقه ارتباط من باین مجمع
 گاه و بیهن معامله قیومیت بوده که آنرا به تو عطا نموده شد و کمونات بشوق تمام بتو
 رومی آوروند الحال سبب ماندن خود را در اینجهان فانی نمی یابم و آدمی قرب
 ارتحال خویش از این جهان پریش فرمودند آن در ویش دلریش با وجود اجتماع
 بشارت مسطور جلگه کباب و دیده پر آب شده با کمال الم و اندوه در خود فرو رفته
 نه زبانش را یا رایی گفتن ماند و نه سامعه را تاب شنیدن ماند چون آن حضرت
 تلویین را و آن مسکین مطالعه نمودند از رومی نهایت کرم فرمودند غم مخور که سنت
 الله سبحانه چنین جاری گشته است که یکی را به خود می خواند و دیگر را به جانش
 می نشانند و از کمال تلطف عبارت آن عزیز که در نصیحت می آرند بزبان مبارک
 راندند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم پائی در کشیدند ابو بکر رض
 بجای او نشست ابو بکر رض را پائی در کشیدند عمر رض بجای او نشست عمر رض را
 پائی در کشیدند عثمان رض بجای او نشست عثمان رض را پائی در کشیدند علی رض بجای
 او نشست آن در ویش چون در خود هیچگونه قابلیت این معنی نیافت و نیز الم مذکور

در خاطرش مژگوز بود به لاد نعم لب نتوانست کشود و آموری که استکشاف آن
ضروری بود در میان نیاورد این بود که چون آن حضرت فرمودند که اشیایه قیومت
تو را ضعیف تر و خوشتر اند از قیومت من نیز از الم آزار نتوانست جرأت نمود که پرسد خوش گفت بدست
و حشی گذشت یار نه کردی حکایت

ای خاندان خراب زبان تو بستم بود

چون اندوه این درویش را بیش دیدند فرمودند که در ارتحال من کونه مهلتی هست آیا
به بنیم چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از لمح فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با
من و قیام افراد عالم با تو این مقوله کونه تسلی ده خاطر حزن این مسکین گردید بعد از این
ماجرایک سال و سه ماه چند روز کم واقعه آن حضرت روی نمود چه این گفتگو
در عشره اولای ذی الحجه سنه پنجاه و سی و دو بود و ارتحال آن بادی اناام بسیت
و هشتم صفر سنه پنجاه و سی و چهار بود پیش از عنایت این خلعت بده یازده سال
که آن درویش در آن هنگام در حوالی چهارده سالگی بود بعضی اشرف سائیده
بود که من از خود نوری می یابم که تمام عالم از آن نور منور است و آن نور در هر ذره از ذرات
عالم سار است چون آفتاب اگر آن نور فرو رود و عالم ظلمانی است آن عالی حضرت و پیرا
بشارت داده فرمودند که قطب وقت خویش میشوی و این سخن از من یاد آر حمد
الله سبحانه که موعود منجر گشت و اثر بشارت بحصول پیوست چه قطبیت یکی از شعب
قیومت است بر سر اصل سخن رویم و گویم که قیوم در عالم خلیفه حق است جل و
و نائب مناب و اقطاب و ابدال وقت در واسعه ظلال وی مندرج اند و افراد و
اوتاد در محیط کمال او مندرج قیام افراد عالم بذات او است چه افراد عالم چونکه مظالم
اسماء و صفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست همگی اعراض و اوصاف اند
و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیام شان بآن بود عاده
الله جاری است که بعد از قرون متطاو له عارفی نصیبی از ذرات ارزانی داشته

باشد وی را ذاتی عطا فرمایند که بحکم نیابت و خلافت قیوم اشیای گردد و اشیای بوی
 قائم می باشند باید دانست که حصول نسبت قیومیت هیچ کس را با نصیبی اصلت
 نداشته باشد و نیست آن عالی حضرت متعالی منقبت درویشی را که بحصول نسبت
 قیومیت بشارت داده بنوید ثبوت نشانه اصالت و پیرانیز سر بلند گردانیدند و نیز
 فرمودند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد
 تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق وی نشان داده و ماذلک
 علی الله بعزیز تم مکتوبه العالی و اگر از مر قومان ایشان و والد ایشان آنچه مشعر
 بفضائل و معارف و کمالات ایشان است جمع کنم پس باید کتاب علیحدہ بنویسم
 و این منتخب را تاب برداشت آن نیست لهذا الکتاب بر همین قدر رفت و یک مکتوبی که
 در آن لیام آداب و رسوم بشیخ مقتدر حاصل می شود نیز می نویسم بگوش هموش
 استماع نام مکتوب صد و دوازدهم از جلد اول از مکاتیب حضرت
 عروۃ الوثقی بشیخ محمد شریف کابلی که خلیفه خواجہ محمد صدیق پشاور می بوده که بتقریبی مشرف
 از وے رنجیده و مرشد وی از جمله کمل خلفای حضرت عروۃ الوثقی رضی الله عنه بوده
 خدمت ایشان در تنبیه و بر موقع خطای و آنکه مستر شد را استرضای مرشد ناگزیر است
 نوشته اند هذا هو الحمد لله والصلوة نوشته می آید درینو لا شنیده شد که مولانا
 محمد صدیق که پیر شما است رنجانیده آید و گستاخی با و بی ادبی با نموده آید و در سلوک
 سابق تغییر یافته و مولانا بسیار بسیار از شمار رنجیده بحدیکه معامله به تبر او سلب
 نسبت کشیده است از ان تواضع های و نیستی های و خدا طلبی های
 که از شما ظاهر میشد این امور بسی مستبعد و خیل محال تعجب است از پیر که قطع می کنید
 بکه می پیوندید ملاز خدا اجل و قطع می خوانید بخاطر مردان از پیر نتوان قطع نمود و بجهت
 رضای مخلوق از خالق تعالی نمی توان برید چه بلا شد حقوق از عالم رفت از مثل شما

منوده

نتوان

مردم که این قسم حرکت ناملایم پیدا شود پس عتقاد از یاران اهل ارادت برخاست هر که نشو و نما پیدا خواهد کرد و قبولی خواهد بهم رساند یا صفائی وقتی خواهد دید از پیر عز و ترک آشنائی خواهد نمود و اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ باید که بمشاهده این امور رابطه محبت و در سوخ عقیده به پیر بزرگوار زیاده شود و انگساری و خاکسارگی بسد اویش از پیش نمایند که این دولت پهن کرده است و این صفا و قبول از انوار برکات او نه آنکه گردن کشی نماید و رعونت بهم رساند که مشیخت و بطلان صحبت داشتن در نوبت از محرمات طریقت است عجب است که ایمان بسلامت ماند طلب صحبت داشتن امر لیسیت علییده در نفحات از عزیز می نقل می کنند که هر که پیر ترا نجه دارد و تو با او بدنباشی سگ از تو به باشد چه جای آنکه تو مباشرت بخش پیر باشی بد فهمیده اید زود تدارک نمائید و مولانا را از خود راضی سازید بهر طریق که راضی شود غیر ازین علاجی نیست تم عبادت الشریفة مکتوب طویل است و همه ملو بدین مدعا است ع در خانه اگر کسی است بحرف بس است مخفی نماید که مذہب حضرات مجددی در مسئله توحید موافق آرائی صائبه علما دین عرفائی کاملین است آن قدر در تعظیم شرع متین کوشیده اند که یکسر موی انحراف از ان کوه عظیم و سیاه جسم قرار داده و طریقت و حقیقت را خادمان شریعت فرموده و کلمات اکابر اهل وحدت وجود را که بظاهر بآرائی اهل حق چندان موافقت نداشت بدلیل روشن با کتاب و سنت برابر نموده اند و ماده اختلاف را از میان برداشته صلح کلی داده اند و در معنی فریقین را متحد ساخته اختلاف را در عبارات و الفاظ و ا نموده اند و برای فریقین مصالح شده اند چنانچه از واقفان علوم و معارف مجدد و متتبعان مکاتیب احمدی و معصومی مخفی نخواهد بود که در توفیق این فریقین چه سعی ها نموده و خدمت ها کرده اند و از ان شکرانه حمد و ثنائی بجای آورده جای که می فرمایند الحمد لله الذی جعلنی صله بین البحرین و مصلحاً

رساند
برکه پیرک را رنج دارد و تو با او بدنباشی

بین الفئتين اما جماعه كه خود را در زمي صوفيه گرفته و كلمات اكابر را ياد كرده بي
 آنكه از معاني آن بهره ور گرديده يا به مقصد آنها واقف شده باشند غلط هائى
 صريح و لغزش هاى قبيح خورده اند و خود را بر پا و تقليد و رخرقه كشيد و سرك
 اطاعت شرع و دين بر آورده و جماعه جهال را كه اولئك كالانعام بل هم اضل اند
 از راه برده اند از پي علوم دين و دين را با داده به كلمات نامناسب كه مخالف اراء
 صابيه اهل حق اند قائل شده اند حضرت مجدد و درو آن جماعه مكاتيب بسيار
 نوشته اند و از حدت دين مفاسد آنها را از كتاب و سنت معلوم نموده ايراد
 فرموده اند مشرب و مذهب خود و اكابر مستقيم الاحوال را از ايشان امتياز داده
 اند از ان مكاتيب يك مکتوبى ايراد مى رود تا حقيقه معامله ظاهر گردد و محقق از
 مبطل جدا شود **مكتوب بيست هفتم** از جلد اول مکتوبات قدسي
 آيات حضرت عروة الوثقى رضی الله تعالى عنه به مرز اعميد الشريك در
 روج جماعه كه مذهب صوفيه عليه را ترك تعرض داشته اند و باسقاط عمل و ديگر مفاسد
 قائل گشته با ذكر احاديث كه در فرضيت بامر معروف و نهى منكر وارد شده است و
 ذكر احاديث فضائل جهاد بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب
 العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله و
 صحبه اجمعين مخدوم و اهل زمانه زبان زده و شائع شده كه مشرب صوفيه
 عمليه ترك تعرض است بحال خلق و بدنا بودن با كسى چون اين كلمه خلاف واقع
 است و متضمن مفاسد كثيره بخاطر رسيد كه درين باب چيزى نويسد و مفاسد آن
 را ظاهر سازد و بدین تقريب احاديثي كه تعلق بامر معروف و نهى منكر و حب في الله
 و بغض في الله و فضيلت جهاد في سبيل الله و علوم مرتبه مجاهدان و درجات
 شهيد دارد ايراد نمايد و بعضي نقلها از صوفيه گرام كه مناسبتى باين مقام دارد مبنی

از استقامت بر جهاده شریعت غراست و در جماعه ایست که خود را منتسب باین طایفه علیه
 می سازند و سر از ربه شریعت حقه می بر آرند نیز در سبج نموده بدوستان ارسال
 داشت و من الله سبحانه العصمة والتوفیق مگر کسی که معتقد این معنی است معلوم نیست که از
 صوفیه کدام جماعه رومی خواهد طریق پیران ماکه مشایخ نقشبندیه اند خود اتباع سنت و
 اجتناب از بدعت است چنانکه از کتب و رسائل شان ظاهر و هویدا است امر معروف و نهی
 منکر و حب فی الله و بغض فی الله و جهاد فی سبیل الله از سنن مقررہ مصطفویه
 است بلکه از واجبات و فرائض دین او علیه من الصلوة افضلها و من التبیات اکملها پس
 ترک امر معروف و ترک این طریق علیه بود حضرت خواجہ نقشبند یرد نمی فرمودند
 که طریق ما غزوة الوثقی است چنانچه در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و السلام
 و دست زدن است و اقتدا با ثار صحابه کرام علیهم السلام و درین طریق باندک
 عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کار بزرگ است هر که ازین طریق ماروی
 گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیه ترک تعرض بودی چرا حضرت خواجہ نقشبند که از روسا
 صوفیه اند و راس این طریق علیه به پیروی حضرت امین کلاله که جای ادب بود و احق بودند
 بعدم تعرض در باب ذکر جهر که طریق حضرت امیر بود امر معروف کردند و علمای بخارا جمع
 نمود و پیش ایشان بردند و ایشان از راه حسن نشاء مسلمانان و کمال حقانیه گفته حضرت خواجہ
 را قبول کردند و ذکر جهر را گذاشتند چنانچه منقول است و طریق سلف و صوفیه و مشایخ مستقیم
 نیز همین بود و صوفیه کرام این معجزه و فائز در سلوک و ریاضات و معظمت نوشته اند و مہلکات
 منجیات قرار داده امر معروف و نهی منکر است یا چیز دیگر و تعرض است یا ترک تعرض حضرت
 خواجہ معین الدین چشتی رح از پیروی خود نقل می فرمائید که فرموده که راه دوستی
 چه تاریک و باریک است می باید که خلق را نصیحت کنی و تبرسانی شیخ محی الدین عربی
 که پیشوا فی اهل وحدت وجود است چرا صوفیه وقت خود را که طریق عام و رقاوی

داشتند مانع آمد و ولایت ترک آن نمود و بعضی آنها بگفته شیخ باز آمدند و طریقه خود را
گذاشتند و بعضی باز نگشتند لیکن اعتراف نقص و قصور خود کردند چنانچه شیخ در
بعضی رسائل خود نوشته است حضرت غوث صمدانی محبوب سبحانی جناب
حضرت شیخ سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه در بعضی رسائل خود
باب بزرگ در امر معروف و نهی منکر آورده است و وقایع آنرا بیان فرموده است
و احتیاطها و احوال را در آن امر خطیر رعایت نموده و همان جامی آرد و ثابت اند لا یمحی
الانکار ای الذی عن المنکر عند عدم القدرة فصل یجوز انکارها اذا
غلب علی ظنه الخوف علی نفسه فعندنا یجوز ذلك وهو الا فضل اذا کان
من اهل العزیمة والصبر فهو کالجها فی سبیل الله تعالی مع الکفار وقد
قال الله تعالی فی قصته لقمان علیه السلام وأمر بالمعروف وانه عز المنکر
وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ لاسیما اذا کان
عند سلطان جائرا و لاظهار الایمان عن ظهور کلمة الکفر لان الفقهاء
اتفقوا علی ذلك واما الاختلاف بیننا و بینهم فی غیر هذین الموضعین
انصاف باند نمود اگر مشرب ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند ترک
تعرض بودی این مهمبالتة در امر معروف و نهی منکر که کردند و نیز حضرت شیخ فرموده
الذی یومر به و ینکر علی ضربین فکل ما وافق الکتاب و السنة العقل
فهو معروف و کلما خالف ذلك فهو منکر ثم ذلك ینقسم قسمین احدهما
ظاهر یعرفه العوام و الخواص وهو کوجوب الصلوة الخمس و صوم
شهر رمضان و الزکوة و الحج و غیر ذلك و من المنکر کتحریم الزنا
و شرب الخمر و السرقة و قطع الطریق و الربا و الغصب و غیر ذلك فهذا القسم
یجب انکاره علی العوام کما یجب علی الخواص من العلماء و القسم الثانی

و ادو

ما لا يعرفه الا الخواص مثل اعتقاد ما يجوز على الباري عز وجل وما لا يجوز
 عليه فهذا مختص بالعلماء انكارة فان اخبر واحد من العلماء ذلك
 من العوام جازله ذلك ووجب على السامع انكارة على القدمة -
 فضيل عياض که از اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعت احبط
 الله عمله واخرج نورا لایمان من قلبه واذ اعلم الله عز وجل من رجل
 انه مبغض لصاحب البدعة رجوت الله تعالى ان يغفر له وان
 قل عمله واذ ارايت مبتدعا في طريق فخذ طريقا اخر وقال فضيل
 سمعت سفیان بن عینیہ يقول من تبع جنازة مبتدع لم یزل في
 سخط الله عز وجل حتی یرجع وقد لعن النبی صلی الله علیه وسلم
 من احدث حديثا واولی محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس
 اجمعين لا یقبل عنه صرف ولا عدل یعنی بالصرف الفریضۃ بالعد
 النافلة ودر حدیث آمده است یا عائشۃ رضی الله عنہا ان الذین فرقوا دینهم كانوا
 شیعا هم اصحاب البدعة واصحاب الاهواء لیس فیهم توبة
 وانا منهم بریئ و هم منی براء **عن عمر** اگر مشرب صوفیه کرام ترک
 تعرض بودے چراییکه از روسائے صوفیه فرمودے آن روز کہ در میان صوفیه
 بنقار گذر و آن را خیر ندانند شیخ الاسلام فرموده کہ نقار صوفیان کن مکن است
 پس حاصل معنی چنان باشد کہ روزے کہ صوفیان میان خود با امر معروف و نہی منکر
 نمایند و دماہنت بکنند آن خیر نیست نیک تامل باید نمود کہ جماعت کہ بعد از تعرض
 قائلند عذاب و ثواب اخروی و مواعید شدیدہ در باب اعمال سود کہ در قرآن
 مجید و احادیث صحیحہ وارد شدہ است قبول دارند یا نہ پس چرا نامردے را از ہلکہ شدیدہ
 نبر آرند و طریق نجات را از عذاب سخط با و ننمایند اگر بر سر راہ نابینائی چاہی یا ماری بود

یا کسی در جملک دنیاوی اقتاده باشد ظاہر آنست کہ این جماعت او را متنبہ خواهند ساخت
و تعرض حال و خواہند کرد چہا بر جملک اخروی کہ اشد و باقی است متنبہ نہ سازند و راہ
نجات نمایند یقین است کہ قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و ما فیہ نیستند
اعاذنا اللہ سبحانہ عن اعتقاد ہم السوء اگر ترک تعرض خلق مرضی حق
بودی جل و علی چہا بعثت انبیاء علیہم السلام نمودی و شریع شرائع فرمودی
و دعوت بدین اسلام و بطلان ادیان دیگر و رے اسلام کردی و ہر کہ دعوت
آن بزرگواران قبول نہ کرد و در اہم سابقہ بعذاب ہائے گوناگون گرفتار نمودہ ہلاک
و استیصال شان نمودی بآنستہ خلق را بطور آہستہ گذاشت و هیچ تعرض نمی نمود
و منکر از اہ چیزے عذاب و ہلاک نمی فرمود و نیز برین تقدیر جہاد را برای چہ فرض میاشت
کہ ہم متضمن ایذا و قتل مسلمانان است و ہم ایذا می و قتل کفار این ہمہ فضیلت فریت
جہاد را و مجاہدان و شہداء رے سبیل اللہ را کہ بنصوص قطعہ ثابت شدہ است
چنانچہ بعضی از آہنا خواہد آمد چون باشد کہ بنا حق تعرض مردم می نمایند و ایذا می میرسانند
و نیز نفس انسانی کہ از مخلوقات حق است سبحانہ چہا بحرب و معادات او امر نمود
و جہاد او را جہاد اکبر فرمود و قرب خود را بان جہاد مربوط ساخت کما ورد عا د نفسلہ
فالہا انتصبت بمعاداتی اورا ہم بوضع او بآنستہ گذاشت پس معلوم شد کہ این ہا
اعداد اشد اند حق سبحانہ می خواہد کہ انتقام از اعدائے خود بگیرد و اللہ عزیز ذ و انتقام
از کمال رحمت انبیاء را بالاصالت و اولیاء را بہ تبعیت بدعوت فرستاد و اعلام ثواب
و عذاب بزبان آہنا فرمود و حجت را بر مخالفان درست ساخت و زبان عذرشان
بند نمود لئلا یكون للناس علی اللہ حجة بعد الرسل بہ چشم پوشی و
خواب خرگوشی این کار خانہ عظیم القدر مرتفع نمی شود و محسوس نمی تواند آنرا دفع کرد
ان عذاب ربک لواقع و ماله من دافع اگر می خواست ہمراہ

کردہ

راست ہدایت می نمود و بدار السلام می فرستاد و کوشاء الله لکھدھم اجمعین
لیکن ارادت ازلی چنین خواست و حکمت لم یزل ہم چنین اقتضا نمود و لکن
حق القول منی لا ملئ جھنم من الجنة والناس اجمعین بولا
حقیقہ جل شانہ جائی پرسش نیست کہ چرا چنین کرد و چنان نہ کرد و لا یسئل عما
یفعل و ہم یُسئلون بزرگے فرماید بیست

اگر از ہرہ آن کہ از بسم و ا کشاید زبان جز بہ تسلیم او

قَالَ اللهُ تَعَالَى قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُو اِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ اَنَا وَ
مَنْ اتَّبَعَنِي مِنْ تَابِعَانِ اَوْ عَلِيٍّ اَوْ اِلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ اَوْ دَعْوَتِ
و امر معروف و شریک اند و ہر کہ تارک امر معروف است تابع نیست انصاف باند و او اگر
فساق و کفار مبعوض و اعدا حق نبودند بغض فی اللہ از واجبات دین نباید
و افضل مقربات و کمل ایمان نہ گشتے و سبب حصول ولایت و رضا و قرب خداوند
جل سلطانہ نہ شدے عن عمر بن الخطاب انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم لا یحبی للعبد حق صریح الا یمان حق یحب للہ و یبغض
للہ فاذا احب للہ و ابغض للہ فقد استحق الولایۃ من اللہ عز وجل روا
احمد و عن ابی امامۃ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
من احب للہ و ابغض للہ واعطى اللہ و منع للہ فقد استكمل الایمان و اہ
ابوداود و عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
افضل الاعمال احب فی اللہ و البغض فی اللہ رواہ ابوداود و عن معاذ
بن جبل نہ سئل النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سئل عن افضل
الاعمال قال ان تحب للہ و تبغض للہ و تعمل لسانک فی ذکر اللہ قال
وما ذلک یا رسول اللہ قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک و تکرہ لہم

ما تکره لنفسک رواه احمد و تم و در حدیث آمده است تقربوا الى الله سبحانه ببغض
اهل المعاصی والقوهم بوجوه منکر و التمسوا رضی الله تعالی بسخطهم و تقربوا
الى الله عزوجل بالتباعد منهم رواه ابن شاهین و الدیلمی عن ابن مسعود
فی کنز الخفی فی الخبر ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام هل عملت عملاً قط
قال الهی صلیت لک و صمت و تصدقت و ذكرت فقال الله عزوجل اما
الصلاة فلك البرهان والصوم الجنة والصدقة ظل والذكر نور فانی
عمل عملت لى فقال موسى الهی دلی علی العمل الذی هو لك قال یومس لى
والیت لى ولیا او عادی لى عدو و افعل مومسی انه احب الله و البعض فی الله
و در بالا از فضیل قدس سره نقلی در این باب گذشته است و آنحق که محبتستان
محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق در این دو عمل اختیار
ندارد و محتاج بحسب بعل نیست چنانچه در اعمال دیگر محتاج است و دوستان دوست
چه بلا بنظر زیاده نماند و دشمنان او چه قسم زشت و بد این معنی در مجاز ظاهر و پدید
است که هر که دعوی دوستی نماید تا تبیری از دشمنان او نکند مقبول نیست منافق پیش
نمیداند شیخ الاسلام گفته که من بابو الحسن شمعون نه نیکنم که استادم حصیری را
می رنجانید و هر که پیر تر از رنج کند و تواز و رنج نباشد سگ از تو به بود و
قال الله تعالی قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه
اذ قالوا القوم هم انا براؤمنکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا
بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابدحتی توؤمنوا بالله و نیز فرموده لقد
کانت لکم فیهم اسوة حسنة فی ابراهیم لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر
پس از این آیات کریمه معلوم شد که طالب حق راجل و علی این تبر او بغض و عداوت
ضرور ناگزیر است و نیز فرمود و تعالی لا تتولوا قوما غضب الله علیهم

نیتو لهم

وَنَزَفَرُمُوهُ يَاقُهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ إِلَى قَوْلِهِ
 سَمِعَانَهُ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ از این سه آیت معلوم شد که موالات اعداء اشد تعزیم
 موجب گمراهی است و راهی بوصول مطلب ندارد و نیز فرموده او تَعَالَى يَاقُهَا النَّبِيُّ
 جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَنَزَفَرُمُوهُ وَمَنْ يَتَوَلَّ مِنْكُمْ فَاِنَّهُمْ
 وَنَزَفَرُمُوهُ تَعَالَى لَا تَتَّخِذْ قَوْمًا يَتُونُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ
 اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ الْآيَةُ
 وَنَزَفَرُمُوهُ وَلَوْ كَانُوا يَوْمَنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَما نَزَلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا لَهُمْ
 مَصْرَعًا تَوَلَّى بَنِي تَبَرٍّ نِيست ممکن است اینجا صادق می آید نه در اصحاب کرام
 چنانچه روضه کمان برده اند چه تبر از اعدا باید نه از اجماع و جمیع که بشرف صحبت مشرف
 اند به محبت و مودت بایکدیگر موصوفان شدت و غلظت شان با کفار بود و کما قال
 اللَّهُ تَعَالَى أَشِدَّ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمًا بَيْنَهُمْ اگر گویند که خلق همه مظاهر و مجالی
 حق اند جل و علا و غیر از نمایندگی کمالات او سبحانه درین با چیزی نیست چنانچه مشرب
 اهل وحدت و جو د است پس همه را چشم محبت باید دید و هیچ کدام بد نباید بود و چنانچه
 گفته اند مَصْرَعِ پس بدی مطلق نباشد در جهان گوئیم عداوت و عدم موالات
 کفار و غلظت و جهاد باین با بنصوص قطعی ثابت شده است که ریب اصلا در آن
 گنجایش نیست اینها فی انفسهم هر چه باشند متابعت بنصوص ما را فرض و ناگزیر است
 ما را بنص کار است نه بفض خجالت فردا و وابسته بنص است نه بفض خواب و خیال کشف
 و الهامات در برابر نص نمی توان شد غایت الامر شخصی که مغلوب حال است باید
 که خود را به تکلیف بر متابعت بنصوص واء و عمل بنصوص هر چند خلاف وجدان و
 کشف او بود و نماید همواره ملتجی و متضرع باشد که حقیقت کار کما هو منکشف گردد و چشم
 بصیرت او بکحل تباراق دام انبیا و اصحاب کرام علیهم السلام بود مَصْرَعًا

این کار و ولست است کنون تا کرار رسد؛ با آنکه گوئیم که جماعه که مشرب وحدت وجود دارند مراتب وجود را اثبات می نمایند و احکام غیر مرتبه آنرا از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات می کنند و احکام کثرت را که مبنای شریعت بر آن است از دست نمیدهند و رفع آنرا الحاد و زندقمه می شمردند مصرعها حفظ مراتب نکنی زندیقی؛ پس امر معروف و بدبودن با اهل فسق و کفر از احکام کثرت است و در رنگ سایر احکام شریعتیه بر داشتن آن الحاد و زندقمه بود هر چند بدی مطلق را نفی میکنند لیکن بدی نسبی اثبات می نمایند مصرع بد به نسبت باشد آنرا هم بدان؛ و بدی نسبی در بدبودن و احترام کردن کافی است و اهل وحدت وجود از آن هم پر میز می کنند و دیگر آنرا مانع می آیند و مار و کژدم را می کشند و مردم را از آن میترسانند و از مطیعان و معتقدان خود راضی اند و از مشکران و مخالفان خود ساخت و در غضب چنانچه مولوی و م قدس ه که از روسای صوفیه موحداست می فرماید بیست

منکراین حرف ایندم در نظر شد مثل سزگون اندر سقر

و از طعام لذیذ آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و منزل خوش و صور جمیل بیشتر غلب و ملتذوند به نسبت با خدا و آن در عایت احوال منتسبان خود و حمایت شان نسبت بدیگران بیشتر می نمایند و از مهالک خود را کناره می گیرند و جلب منافع و دفع مضار همه امکان می کنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نمیند و از مشورت و کنشاش خالی نبیند و زنان خود را در پرده می دارند و تجویز نمی نمایند که نامحرمی گردشان گردد و دوست و رازی کند و اطفال خود را از صحبت بد دور می سازند و ظالم و متغذیرا بسزای می رسانند و مریضان را از غذا های ناملائم پر میز می کنند این همه رعایت احکام کثرت است یا چیز دیگر پس از امور دنیائی دنی رعایت این احکام کردن با وجود اباحت ترک آن و در امور اخروی ترک این احکام

کدوکاش

با وجود ورو و امر الہی جلّ سلطانیتان آن و بجلید وحدت وجود سر از رقبہ بندگی
 کشیدن عجب انصاف است و از قاعدہ عقل دور اندیش و و در منشأ آن عدم
 انقیاد و ناگرویدنے است با احکام الہی جلّ شانہ و عدم اعتقاد است بطور نبوت
 و انکار است از قیامت و از عذاب و ثواب آن اعاذنا اللہ سبحانہ و ایاکم
 عدہ اہل وحدت وجود کہ مستقیم الاحوال اند قصص تشرع و تصدب شان و در
 دین مشہورہ و ماثر اند و محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قد سنا
 اللہ سبحانہ بسره این ہمہ احتیاط کہ در وضو و طہارت و نماز و آداب آن نوشتند
 می فرمودند کہ از عمل والد بزرگوار اخذ نموده ام از کتب این قسم عمل بدست آوردن
 مشکل است والد بزرگوار ایشان کہ جد این فقیر باشند و با وجودے کہ مذہب
 مشرب وحدت وجود داشتند و بفصوص وافی طاق بودند تشرع ایشان
 ہم بر وجہ کمال بود چنانچہ معروف است ایشان مے فرمودند کہ این احتیاط را
 از عمل شیخ خود کہ در سلسلہ حشیتہ بودند شیخ دکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز
 با وجود مشرب تویہ بہ تشرع کامل موصوف اند و حضرت شیخ این احتیاط را در اعمال
 از عمل شیخ و والد خود حضرت شیخ عبد القدوس گرفته بودند و ایشان
 و رجبہ علیا در مشرب وحدت داشتند و ہمواره مغلوب حال می بودند مذمت لک
 در تشرع و احتیاط ظاہری نیز فرد کامل بودند حضرت خواجہ احراء کہ چہرا
 نقشبندیہ اند با وجودیکہ مائل بہ مشرب توجید بودند در تشرع و ترویج شریعت قدیم راسخ
 داشتند می فرمودند اگر من شیخی کنم ہیچکس را یا را نمی شیخی مانند یکین مرا برای ترویج دین
 آورده اند نہ برای شیخی شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ در علم حدیث صاحب اسناد
 بود و در علم فقہ پایہ اجتهاد داشت فرمودہ کہ بعضی از مشائخ محاسبہ اعمال
 ایومی و لیلی خود بہ مقتضائے حدیث حاسبوا قبل ان تحاسبوا اختیار کرده اند

من در محاسبه از ایشان افزودم و محاسبه خطرات نیز بمحاسبه اعمال قرین کردم
سلطان العارفین و سید الطائفة که گویا بانی این مشرب بودند ستایا
به تشریح آراسته بودند می آرند که چون بایزید نازمی کردی قعقه از استخوان
سیمه برون می آمدی و می شنیدند که از سمیت حق و تعظیم شریعت
فی العواریف عن الجنید یقول لرجل ذکر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة
بالله ینقلون الی ترک الحركات من باب البر والتقوى الی الله تعالی فقال
جنید ان هذا قول قوم تکلموا باسقاط الاعمال وهذا عندی عظیمه
والذی یسرق و یزنی احسن حال من الذی یقول هذا وان العارفین
بالله اخذوا الاعمال بالله الیه یرجعون فیها ولوبقیت الف عام لم انقص من
اعمال النبی ذرة الا ان یحال لی دونهما وانها لا کد فی معرفتی اقوی
بحالی منقول است که منصور حلاج با آن همه دعوی هر شب هزار رکعت
نازمی گذارد و آن شب که روز آن کشته شد پانصد رکعت گذارد و بویکی از کمل مشایخ
طبقات فرموده غصوا ابصارکم ولوعن شاة انتی اگر مشرب اهل وحدت وجود
ترک تعرض و آزار خلق بودی مولنا عبد الرحمن جامع علیه الرحمة کار
کمل از باب وحدت وجود از محققان شان بوده چاره و این جماعه در کتاب سلسله
الذہب منمودی و ثنوی طویل در نکویش آنها آوروی عنوان ثنوی را باین عبارت
نوشته در مذمت آنها که بنای مذهب خود بر کم آزاری نهاده اند و در ورطه اباحت و تحقیر

دست کفر راست دیباچه
شد بمنکر عنان او مصروف
داروش در ره اباحت و ک
می نه اندیشد از محال و بال

۳

ترک آزاد کردن خواجه
منکر آمد به پیش او معروف
نفس محنت گزین راحت جو
شد یکی پیش او حلال و حرام

مے شود و ترکیب مناصی را
گاہ لاف از مذہب بخرید
نیست لاف گزاف و عاری
مذہبش جمع فضیلت و مذہبش
از علامات عقل دین عاری
نه از احوال سابقش عبرت
نسبت خود کند بدرویشان
هر که در ویش نشو و نما
نیست در ویش آنکه زندگانیست
اصطلاحات عارفان از بر
دلش از سر کار واقف نه
همچو جوئے می نماید غم
کرده و بیم خیال ناپاکان
لفظها پاک معنیش کرگین
نافه نکشاده مشک افشانند

می فتد در عقب بلا ہی را
که گزاف از مشرب توحید
لیکن او را چونیک انگاری
مشربش شرب باوہ عذب است
مذہبش حصو و کم آزاری
نه از احوال لاحقش حیرت
و م زند از ارادت ایشان
که ز در ویش آمد این کرد
نیست جمعیت آنکه تفرقه است
کرده اومی کند بیان فر
معرفت بیشتر عارف نه
لیک چون شکنی نیابی مغز
مندرج در عبارت پاکان
نافه چین لافه سرگین
ورک شاید جهان بگنند اند

وفي العوارف سئل سميل عن الرجل يقول انا كالباب لا اتحرك الا اذا حركت
قال هذا لا يقول الا احد الرجلين اما صديق واما زنديق لان الصديق
يقول هذا القول اشارة الى قوام الاشياء بالله سبحانه وتعالى مع احكام
الاصول و مراعاة العبودية والزنديق يقول ذلك اصاله لا لاقامة الاشياء
على الله تعالى واستقاطا للملامته عن نفسه واخلعا عن الدين وسمه
عجب كار وباريست جمعی از آنانكه مشرب كم آزاری و صلاح كل اختيار کرده اند باهم

فرق از کافران و جهودان و جوکیه و برامین و ملا حده و زنا و قه و ارسنی و غیر آن نیک اند صلح
 و محبت با و انبساطها و صحبت با با یکدیگر دارند غیر از متابعان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم که اهل سنت و جماعت اند فرقه ناجیه اند در باب آنها وارد شده است
 الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی که با آنها غلظت و عداوت دارند صلح شان با یکدیگر
 آنست و باینها در مقام ایذائی و آزار اند و تخریب اینها می خواهند عجب صلح کل است
 که با محمدیان که پیشوائی شان رحمت عالمیان است غلظت و عداوت باشد و با غیر محمدیان
 که محل غلظت است بنصوص قرآنی محبت و مودت بود بلی الکفر طه و احده نیک
 تا مل نمایند ترک تعرض خلق اگر محمودی بود امر بالمعروف و نهی عن المنکر از واجبات
 دین متین نمی گشت و حق سبحانه این امت را بتیان این امر جلیل القدر خیر امتی فرمود
 قال الله تعالی کنتم خیر امت اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و تنهون عن المنکر
 و نیز فرموده الامر بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله
 و نیز فرموده المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف
 و ینهون عن المنکر و جمیع انبیاء علیهم السلام و صحابه و تابعین و سائر سلف صالحین چه
 کوششها در اتیان امر معروف و نهی منکر نموده اند چه ایذا در تحصیل این امر کشیده اند
 و بامر عبت این همه جهد نمودن و ایذائی کشیدن سفاهت محض است اگر ترک تعرض مستحسن
 می بود چرا انکار قلبی را از انکار شرعی اضعف ایمان فرمودی کما ورد فی الحدیث الصحیح
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم انه قال من رآی منكرا
 منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلک
 اضعف الایمان رواه مسلم و چراتارک امر معروف را در بلده از بلاد داخل عذاب
 اهل آن بلده ساختندی و در زیر و زبر آن شریک نمودندی کما روی جابر انه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم اوحی الله عزوجل الی جبرائیل

ان اقلب مدینه کذا و کذا باهلها فقا یا رب فیهم عجل قل لا یعصیک طرفه عین قافقا اقلبه علیهم
 وعلیهم فازوجه لم یتغیر و ساعته قطره الیه تنقی اگر گویند آیه کریمه یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم
 لا یضرکم من ضل اذا هتد یتیم و لالت تبرک امر معروف و نهی منکر دارد گویند ممنوع است چه معنی ابتدا که در کریمه
 آمده است شامل امر معروف و نهی منکر آمده است که محوره المفسر و بنی یعنی چون شما اعمال
 صالحه بجا آرید امر معروف کنید و نهی منکر نمایند گمراهی دیگران شما را زیان ندارد و و نشان
 نزول این آیه مؤید این معنی است چون مسلمانان از کفر و عدم انقیاد و کفار نگویند سار و دل
 تنگ شدند حق تعالی تسلیم مسلمانان باین آیه کریمه فرموده یعنی چون شما آن کار خود را کردید
 و ولالت براه راست نمودید و از کفر و طغیان ترسانید و بعد از آن کفر آنها بشما مضرت
 نرساند و جمیع این آیه کریمه را بر ظاهر گذاشته اند گفته اند این آیه بایات امر معروف و نهی منکر
 گشته است بحسب ابن جریر الصدیق رحمه الله تعالی عنه انه قال فی خطبته یا ایها
 الناس انکم تقرءون هذه الاية یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم
 من ضل اذا هتد یتیم فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول
 ان الناس اذا راو منکر اقلیم یغیروا یوشک ان یعمهم الله بعقابه رواه ابن جریر
 و الترمذی و صحیحه و فی روایة ابی داود اذا راو الظالم فلم یأخذ و اعلى یدیه
 او شک ان یعمهم الله بعقابه و فی روایة اخرى له ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی
 ثم یفقدون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون الا یوشک ان یعمهم الله بعقاب و عن ابی
 ثعلبنة فی قوله تعالی علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا هتد یتیم فقال اما
 والله لقد سئلت عنہا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال بل تاملون
 بالمعروف و تنهون عن المنکر حتی اذا رایت هوی متبعا و دنیا مؤثرة اعجاب
 کل ذی رای برایه و مرایت امر لا بد لك منه فعلیک نفسک و دع امر المعوام
 فاز و امرکم ایام الصبر فمن صبر فیهن قبض علی البحر للعامل فیهن اجر خمسين

رجلا يعملون مثل عمله قالوا یا رسول الله اجر خمسين منهم قال اجر
 خمسين منكم رواه الترمذی وابن ماجه اگر گویند که امر معروف و جهاد فی سبیل الله
 طریقہ انبیائی کرام است علی اتباعهم الصلوات والتسلیمات وطریقہ اولیاء
 ترک تعرض است وعدم امر معروف چنانچه بعضی از اہل این وقت میگویند گوئیم کہ وجوب
 و فرضیت این امور و فضائل اتیان آن و مواعید ترک آن بنصوص ثابت گشته
 است فرضیت و عہد و وعید نسبت بکافہ انام است خصوصیت باشخاص و دن اشخاص
 ندارد و خواص و عوام و انبیاء و اولیاء در اتیان فرائض برابرند و ہمہ داخل وعد و وعید
 بآنکہ گوئیم حصول نجات و وصول بدرجات کمال مربوط بتتابع انبیاء علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات
 است اولیاء ہر چہ یافتہ اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب الہی جلشانہ ہمہ بتتابع
 و طفیل انبیاء علیہم السلام یافتہ اند راہ وصول منحصر و اتباع آن بزرگواران است قل
 اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ سوامی این ہر راہی کہ ہست رُوح
 بہ ضلالت وارد و سبیل شیاطین است کریمہ فَمَا ذَا ابْعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ دِل
 شافی است بر این معنی وَلَئِنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
 فَتَفْشَرُوا بِكُم عَنْ سَبِيلِهِ شاید عدل بر آن وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ خَطَّ
 لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمَّا خَطَا قَالَ هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ ثُمَّ خَطَّ خَطَا
 عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ وَقَالَ هَذَا سَبِيلُ الشَّيْطَانِ عَلَى كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ
 يَدْعُو إِلَيْهِ وَقَرَأَ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ الْآيَةُ رواه احمد والنسائي
 والدارمي پس ہر کہ بے متابعت انبیاء علیہم السلام خواهد کہ در راہ حق در آید و بہ
 کمال برسد غیر گراہی چیز حاصل کردہ باشد اگر چیز حاصل شد راجع بود کہ نتیجہ آن در آخرت خسران
 و حرمان بود و مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

الشياطين

محال است سعدی کہ راہ صفا	توان فت جزو پے مصطفی
--------------------------	----------------------

جنید بغدادی قدس که رئیس صوفیه و سید الطائفة است می فرماید من لم یحفظ
 القرآن ولم یکتب الحدیث لا یقتدی به فی شأننا هذا وان علمنا هذا
 مقتد بالکتاب والسنة می آرند که در روشنی از حضرت خواجہ عبدالحق عجمی و
 قدس سره پرسید که شیطان را بر روندگان این راه هیچ دسترس باشد خواه فرمودند که
 هر رونده که بسر حد فنائی نفس ز سیده باشد چون در خشم شود شیطان بروی دست
 یابد اما آن رونده که بسر حد فنائی نفس رسیده است و راضی نباشد به غیرت باشد
 و هر کجا غیرت بود شیطان گریزد و این چنین صفت آن کس را مسلم شود که روی
 براه حق دارد و تعالی شأنه و کتاب خدا را عز وجل بدست راست گیرد و سنت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و صحبه سلم بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنائی
 را سلوک کند از حضرت خواجہ احرار منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال و
 مواجید را بادهند و حقیقت را ببقای اهل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی
 هیچ نمی دانم و اگر تمام خرابی ها را بر ما جمع سازند و حقیقت را به عقاید اهل سنت جماعه
 بنوازند هیچ باک نداریم انصاف باید داد نبوت ختم یافته است و زمان و محی
 شده و دین کامل گشته و نعمت تمام شده امروز بکدام حجت و بکدام سند این چنین
 دین مبین را کسی تواند برداشت و خواب خیال خود کلمه متفقہ انبیاء علیهم الصلوٰت
 و التسلیمات که بوحی قطعی و اخبار الهی مثبت و متیقن گشته یک سو ساخت عقل و دور
 اندیش را کار بانه فرمود و خواب و خیال مغرور نباید شد و از سیل شیاطین دور باید بود
 و صراط مستقیم سنت سینه را از دست نباید داد و اتباع انبیاء علیهم التَّحِیَّات البتہ بخیر
 است و شمر برکات و سوای آن همه خطر است فاکذر راه نجات قطعی را گذاشته براه خطر
 رفتن و در دام شیاطین بعین افتادن و خود را در معرض هلاک سرمدی و ابدی از عقل
 بسی مستبعد است و وجه و حال و خواب خیال که برخلاف پیغمبران برحق بود کسر اب

باشد

ناجی
 و اگر چه
 راجع
 و حقیقت

در خطر

بقیعة بحسب الظمان ما است چون کار بخدا افتد جل و علا و گور و قیامت پر تو اندازد
 غیر از متابعت انبیائی علیهم البرکات که بوحی قطعی ثابت شده است هیچ سود ندارد و
 دستگیری در آن وقت نماید آری اگر احوال و سواجید و کشف الهامات باین متابعت
 جمع شود نور علی نور باشد و چون به کمال آن برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت
 شریعت آید چنانچه صحابه کرام و سلف صالحین و مشایخ مستقیم الاحوال را بود و هر قدر
 الله سبحانه و ایاکم هذه الدجّة القصوی پس مقرر شده که راه وصول ب درجات
 قرب الهی حلّ شأنه خواه قرب نبوت بود و خواه قرب واصلان انبیاء باشند علیهم الصلوات
 یا اولیا منحصر در راه شریعت است که پیغمبر خدا علیه و علی اله الصلوة والسلام
 بدان رفت و دعوت کرده مأمور بدان گشته و کریمه قل هذه سبيلي ادعوا الی الله
 علی بصیرة انا و من اتبعنی و کریمه قل ان کنتم تحبّون الله فاتبعونی یحبکم
 الله نیز بآن ولایت دارد و سوائی آن هر چه هست و بضلالت دارد و از مطلوب
 حقیقی منحرف کلّ طریقه و راه الشریعة فی زندگی کریمه و ان هذا صراط مستقیم
 الایة و کریمه فماذا بعد الحق الا الضلال و کریمه و من یتبّع غیر الاسلام
 دینا فلن یقبل منه و حدیث خط لنا الحدیث و حدیث کل بدعة ضلالة
 و احادیث دیگر شاهد این معنی است و آنچه از عبارات بعضی از اکابر واقع شده است
 که راههای که موصل جناب قدس خداوند است جلّ سلطان و در راه است
 راهی است که بقرب ولایت تعلق دارد و راهی است که بقرب نبوت متعلق است
 منافاتی باین تحقیق ندارد که این هر دو راه داخل دایره شریعت غراست و این هر دو
 قرب منوط به متابعت انبیاء علیهم الصلوات و البرکات که صراط مستقیم است پس
 کسی که خواهد که فی اتیان احکام شریعت و بتبعیت دسل علیهم الصلوات و
 التسلیمات یکی از این دو قرب برسد به مطلب رسد و راه گم کند و خائب و خاسر بود

همچنین آنچه مشهور گشته که الطرق الی الله بعد از انفس المخلوقات درست است
 چه هر قل را باصل خود شایه راه است و هر مخلوق را عین باصره جدا با سخن فیہ هیچ تدافع ندارد
 چه این همه راه نامی در حق وصول مشروط باتیان احکام شرعیہ است هر که از دایره شریعت
 غایب آید خواهد که یکی از این طرق در آید در راه ماند و بطلب نرسد بک گم راه گردد و پس منشاء
 این همه طرق شریعت آمد با وجود تعدد طرق عامد به یک طریق گشت استخا و طرق گفتن
 باعتبار منشاء است و تعدد طرق باعتبار ناشی دو طریق باعتبار طرق کلیه است و طرق
 بسیار باعتبار طرق جزئیہ است فی معارج المصلیة قال بعضهم الطرق الی الله
 تعالی بعد از انفس المخلوقات ولكن کلاً مندرجہ و مند مجتہ و منطویة و
 منکسبة فی دائرة الشریعة الکبری المحللة الشریعة المحمدیة العظمی و هذه
 الطرق بالنسبة الی اركان شجرة الشریعة اصولها و فروعها و عروقها
 و اغصانها و اوراقها و ازهارها و انوارها و لا یقال هی اشياء سواها
 و امور مبانیة لها لا والذی برء النسمة و شق الحبة ما وراء المحجة البیضا
 و الشریعة الحنیفیة الکبری الابنیاں الضلال و العی فما ذا بعد صراط الحق
 القوی و سبیل الله المستقیم الاسبیل الشیطان المبعد الرجیم المطرود
 الابتر العقیم فما ذا بعد الحق الا الضلال قال الله تعالی و ان هذا صراط
 مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَضَعُ
 يَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَ فی العوارف قوم من المفتونین سمو انفسهم
 ملامتیه و لبسو البسة الصوفیة لینسبوا الی الصوفیة و ما هم من الصوفیة
 بشئ بل هم فی غرور و غلط تستترون بلبسة الصوفیة توقیاً تارة دعوی
 اخری و ینتهجون مناهج اهل الا باحة و یزعمون ان ضامئهم خلصت
 الی الله تعالی و هذا عندهم هو الظفر بالمراد و الامر تسامعوا اسم الشریعة

بأ

رتبة العوام وقاصرين الافهام والمنحصرين في مضيق الاقتدار وتقليد وهذا
 هو عين الاتحاد والزندقة والابعاد وكل حقيقة ردتها الشريعة في زندقته
 وجعل هؤلاء المغرورين ان الشريعة حق العبودية والحقيقة هي حقيقة العبودية
 من صار من اهل الحقيقة تقيّد بحقوق العبودية وحقيقة العبودية وصار
 مطالباً بامور وزيادات لا يطالب بها غيره ممن يصل الى ذلك لانه يخلع
 من عنقه ربة التكليف ويحارب باطنه الزيف والتحريف واحاديث نبوي
 على صاحبها الصلوة والسلام والتحية كما درباب امر معروف ونهي منكر وجهاد
 في سبيل الله وارادته است ايرامي نمايد نيك مطالعه فرمايند عن حذيفة رضي
 ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال والذي نفسي بيده لتأمرن بالمعروف
 وتنهون عن المنكر وليوشكن الله ان يبعث عليكم عدلاً باً من عنده ثم
 تدعون عنه ولا يستجاب لكم رواه الترمذي وعن المعمر بن العجمي
 عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال اذا علمت الخطيئة في الارض من
 شهدها فكرها كان كمن غاب عنها ومن غاب عنها فرضيها كان كمن
 شهدها رواه ابوداود وعن عدي بن حدي الكندي قال حدثنا
 مولانا انه سمع جده يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وصحبه
 يقول ان الله لا يعذب لعامة بعمل الخاصة حتى يراد المنكر بينهم وهم
 قادرون على ان ينكروه فادينكروا فاذلك عذب الله العامة والخاصة
 رواه في شرح السنة وعن عبد الله بن مسعود رضي قال قال رسول الله صلى
 الله عليه واله وصحبه وسلم لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصي اكلوا من ثمرها
 فجاءهم في مجامعهم واكلوا من ثمرهم وشاربوا منهم فغضب الله قلوبهم
 ببعض فلعنهم على لسان داود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا وكانوا

ظہرانیم

يَعْتَدُونَ قَالَ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَانَ مَثَكُمْ فَقَالَ
 لَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَأْطُرُوهُمْ أَطْرَارَ وَاهِ التَّرْمِذِيِّ وَأَبُودَاوُدَ
 وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ كَلَّا وَاللَّهِ لَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْتَهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
 وَلَتَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْ الظَّالِمِ وَلَتَأْطُرُنَهُ عَلَى الْحَقِّ طَرًّا وَلَتَقْطُرُنَهُ عَلَى الْحَقِّ
 قَطْرًا وَلَيُضْرِبَنَّ اللَّهُ بِقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِيَلْعَنَ تَكْمُ كَمَا لَعَنَهُمْ وَهُمْ فِي
 حَدِيثٍ اسْتِذَا رَأَيْتَ أُمَّتِي لِبَابِ الظَّالِمِ أَنْ يَقُولَ لَهُ إِنَّكَ ظَالِمٌ فَقَدْ تَوَعَّضْتُمْ مِنْهُمْ طَبَسَ
 عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَصَحْبُهُ وَسَلَّمَ أَنَّهُ يَصِيبُ أُمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ سُلْطَانِهِمْ شِدَادٌ لَا يَتَجَوَّزُهُ
 إِلَّا رَجُلٌ عَرَفَ دِينَ اللَّهِ فَجَاهَدَ عَلَيْهِ بِلِسَانِهِ وَيَدِهِ وَقَلْبِهِ فَذَلِكَ الَّذِي سَبَقَتْ
 لَهُ السَّوَابِقُ وَرَجُلٌ عَرَفَ دِينَ اللَّهِ فَصَدَّقَ بِهِ وَرَجُلٌ عَرَفَ دِينَ اللَّهِ فَسَكَتَ
 عَلَيْهِ فَإِنْ رَأَى مِنْ يَعْجَلِ الْخَيْرِ أَحَبَّهُ وَإِنْ رَأَى مِنْ يَعْجَلِ الْبَاطِلِ ابْغَضَهُ عَلَيْهِ
 فَذَلِكَ يَنْجُو عَلَى الْبَطَانَةِ كُلِّهِ رِوَاةُ الْبَيْهَقِيِّ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتِذَا مَنَّ نَبِيٌّ بِعَشَةِ
 اللَّهِ فِي أُمَّتِهِ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ فِي أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِي وَيَقْتَدُونَ
 بِأَمْرِي ثُمَّ انْهَضُوا خَلْفَ مَنْ بَعْدَهُمْ يَخْلُفُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ
 فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ
 بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ لَيْسَ بِأَمْرٍ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ **ح**
 عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتِذَا خَفِيتِ الْخَطِيئَةُ لَا تَضُرُّ إِلَّا صَاحِبَهَا
 وَإِذَا ظَهَرَتْ فَلَمْ تَغْيِرْ ضَرَّتِ الْعَامَّةَ **ح** عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتِذَا
 إِذَا رَأَيْتُمُ الْأُمُورَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَغْيِيرَ فَاصِبٍ وَاحْتِقَ بِكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَغْيِرُ عَذَابَ
 عَنْ أَبِي نَافَةَ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتِذَا وَجِبَ عَلَيْكُمُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ
 الْمُنْكَرِ مَا لَمْ تَخَافُوا أَنْ تُوَفَّى إِلَيْكُمُ امِّثْلُ الَّذِي نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَادْخُلُوا فِي ذَلِكَ فَقَدْ

حل لكم السكوت ابو نعيم والديلمي عن منصور وهم در حديث است الا خبركم باقوام ليسوا
 بانبياء ولا شهداء يغبطهم يوم القيمة الانبياء والشهداء بمنزلة من الله على
 منابر من نور يعرفون الذين يحبون عباد الله الى الله ويحبون الله الى عباده
 يمشون على الارض نصيحاً قيل كيف يحبون عباد الله الى الله قال يامرهم بما يحب الله
 وينهونهم بما يكرهه الله فاذا اطاعوهم احبهم هب ابن سعد النقاش في معجمه
 وابن البخاري عن انس وهم در حديث است اذا ظهرت المعاصي في امتي عظم
 الله بعذاب من عنده قيل اما في الناس يومئذ الصالحون قال يصيبهم
 ما اصاب الناس ثم يصيرون الى مغفرة من الله تعالى ورضوان حم طيب
 عن امر سلمة وهم در حديث است ببس لقوم قوم يستحلون المحرمات بالشبهات
 وببس لقوم قوم لا يامرون بالمعروف ولا ينهون عن المنكر ابو شيخ
 عن ابن مسعود رض وهم در حديث است من ارعب صاحب بدعة ملاء
 الله قلبه امنا وايماناً ومن استهزأ صاحب بدعة امنا الله من الفرع
 الاكبر ومن اهان صاحب بدعة دفعه الله في الجنة درجة ومن لان له
 اذا لقيه بشيخاً فقد استخف بما اتزل على محمد عليه وعلى اله الصلوة
 والسلام ابن عساكر عن ابن عمر رض ودر رواية آتته من اعرض عن
 صاحب بدعة بغضاله ملاء الله قلبه امنا وايماناً واشتهر صاحب بدعة
 اولقيه بالبشر واستقبله بما يسره فقد استخف بما اتزل على محمد وهم در
 حديث است من مشى مع المظلوم حتى يثبت له حقه يثبت الله تعالى قدره
 يوم تنزل الاقدام ابو شيخ وابو نعيم عن ابن عمر وهم در حديث است من
 انعش حقاً بلسانه جزى له اجرة حتى ياتي الله يوم القيمة فيوفيه ثوابه سمو الله
 حل عن انس رض وهم در حديث است والذي نفسي بيده ليخرجن من امتي

في

اهل

ف
بملا هنتهم

مِنْ قُبُورِهِمْ فِي صُورِ الْقِرْدَةِ وَالْخَنَازِيرِ بِمَدَّ أَسْنَتِهِمْ فِي الْمَعَاصِي وَكَفَلَهُمْ عَنِ النَّهْيِ
 وَهُمْ يَسْتَطِيعُونَ - أَبُو نَعِيمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتَبَدَّ بِكَوْنِ
 فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَحْضُرُونَ السُّلْطَانَ فَيَحْكُمُونَ بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ وَلَا يَنْهَوْنَهُمْ
 فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ - أَبُو نَعِيمٍ وَالدِّبْلِيُّ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتَبَدَّ بِكَوْنِ
 لَا يَنْفِي لِنَفْسٍ مَوْتَهُ تَرَى مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ فَلَا تَنْكُرُ عَلَيْهِ الْحَكِيمُ بْنُ حُسَيْنٍ
 عَنْ عَلِيٍّ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتَبَدَّ بِكَوْنِ أَفْضَلِ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدَلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ
 جَائِرٍ أَوْ أَمِيرٍ جَائِرٍ حُطَّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتَبَدَّ بِكَوْنِ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ
 الْحُبُّ فِي اللَّهِ تَعَالَى رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَفِي رِوَايَةٍ أَنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ
 تَعَالَى الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضُ فِي اللَّهِ تَعَالَى وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ بِنْتُ أَبِي لَهَبٍ قَالَتْ
 قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ خَيْرُ النَّاسِ قَالَ اتَّقَاهُمْ لِلرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَأَوْصِيَهُمْ
 لِلرَّحِمِ وَأَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ رَوَاهُ أَبُو شَيْخٍ وَابْنُ أَبِي شَيْخٍ
 وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتَبَدَّ بِكَوْنِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَشْفَعُ مِنْ قَالَهَا تَرُدُّ عَنْهُمْ الْعَذَابَ
 وَالنَّقْمَةَ مَا لَمْ يَسْتَخْفُوا بِحَقِّهَا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الِاسْتِخْفَافُ بِحَقِّهَا
 قَالَ يَظْهَرُ الْعَمَلُ بِالْمَعْلُومِ فَلَا يَنْكُرُ وَأَوْصِيَهُمْ رَوَاهُ الْأَصْفَهَانِيُّ رَضِيَ
 وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ أَوْصَانِي بِخَلِيلِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِخَصَامِ الْخَيْرِ وَأَوْصَانِي
 أَنْ لَا أَخَافَ فِي اللَّهِ لَوْ مَتَلَا تَمُوتُ وَأَوْصَانِي أَنْ لَا أَقُولَ إِلَّا الْحَقَّ وَأَنْ كَانَ مُرًّا -
 رَوَاهُ ابْنُ حَبَّانَ وَتَحْنُ بْنُ هَرِيرَةَ رَضِيَ قَالَ كُنَّا نَسْمَعُ أَنَّ الرَّجُلَ يَتَعَلَّقُ بِالرَّجُلِ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ فَيَقُولُ مَا لَكَ إِلَيَّ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ مَعْرِفَتِي قِيلَ
 كُنْتَ تَرَانِي عَلَى الْخَطَاءِ وَعَلَى الْمُنْكَرِ وَلَا تَنْهَانِي ذِكْرُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 فَضِيلَتُ جِهَارًا - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَائَةَ
 دَرَجَةٍ أَعَدَّ اللَّهُ لِأَبْحَا هَدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا بَيْنَ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ

السما والارض رواه البخاري وهم در حديث است مثل المجاهد في سبيل الله
 كمثل الصائم القائم القانت بايات الله لا يفطر من صيام ولا صلوة
 حتى يرجع المجاهد في سبيل الله متفق عليه وهم در حديث است والذي
 نفسى بيده لولا ان رجالا من المؤمنين لا تطيب انفسهم ان يتخلفوا
 ولا اجد ما احملهم عليه ما تخلفت عن سرية يغيروا في سبيل الله
 والذي نفسى بيده لو ددت ان اقتل في سبيل الله ثم احينى ثم اقتل
 ثم احينى ثم اقتل ثم احينى متفق عليه يحتمل ان يراد ههنا بالقانت القائم
 فيكون تعلق الباء كتعلقه في قولك قام في الامر اذا جدد فيه وتجدد له
 فيما معنى القيام بما تجب عليه من استفرغ الجهد في معرفة كتاب الله
 تعالى والامتثال بما امر به والانتها عما نهى عنه آوان يراد به طول القيام
 اى المصلى الذى يطول قيامه في صلوة قراءة فيها طس وهم در حديث
 است رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها لغدوة في سبيل الله
 وروحة خير من الدنيا وما فيها متفق عليه وهم در حديث است ما عبرت
 قد ما عبك في سبيل الله فتمسه النار رواه البخاري وهم در حديث است
 لا يجرح كافروقاتله في النار ابد رواه مسلم وهم در حديث است
 ما من احد يدخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا وله ما في الارض من
 شئ الا الشهيد يتمنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يتر من الكرامة
 متفق عليه وهم در حديث است يضحك الله تعالى الى رجلين يقتل احدهما
 الاخرين خلان الجنة يقاتل هذا في سبيل الله فقتل ثم يتوب الله تعالى
 على القاتل فيستشهد متفق عليه وهم در حديث است من سئل الله
 الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء وان مات على فله شهيد

بالامر

رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَهُمْ فِي حَدِيثِ اسْتِ مِنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزِ وَلَمْ يَجِدْ ثَبَةً لِنَفْسِهِ مَا
 عَلَى شَعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ دَوَاهُ مُسْلِمٌ وَنَزَّ آدَمُ جَاءَ رَجُلًا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذِّكْرِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ
 لِبَرِيٍّ مَكَانَهُ فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ وَمَنْ قَاتِلٌ لِيَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ
 الْعِلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَهُمْ فِي حَدِيثِ اسْتِ كُلُّ مَيِّتٍ يُخْتَمُ
 عَلَى عَمَلِهِ إِلَّا الَّذِي مَاتَ مُرَابِطًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يُنْخَى لَهُ عَمَلُهُ إِلَى يَوْمِ
 الْقِيَمَةِ وَيَأْتِي مَنْ مِنْ فِتْنَةِ الْقُبُورِ وَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابُودَاوُدُ وَالدَّارِمِيُّ وَهُمْ
 فِي حَدِيثِ اسْتِ مَنْ قَاتِلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَوَاقٍ نَاقَةٍ فَقَدْ وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ
 وَمَنْ جَرَحَ جُرْحًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ نَكَبَ نَكْبَةً فَأُفْهِمَتْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَأَنَّ
 كَانَتْ لَوْفَهَا الزَّعْفَرَانُ وَرَاحَتُهَا الْمَسْكُ وَمَنْ خَرَجَ بِهِ خَرَجًا فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ طَالِعَ الشَّهِيدِ وَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابُودَاوُدُ وَالنَّسَائِيُّ وَهُمْ
 فِي حَدِيثِ اسْتِ لَا يُلْجِ النَّارُ مَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى يَعُودَ اللَّبَنُ فِي الضَّرْعِ
 وَلَا يَجْتَمِعُ عَلَى عَبْدِ غِبَارٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدَخَانَ جَهَنَّمَ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
 وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى وَالرَّاهُيُّ النَّسَائِيُّ فِي مَنْخَرِيٍّ مُسْلِمٍ أَبَدَ وَفِي أُخْرَى لَهُ
 فِي جَوْفِ عَبْدِ أَبَدٍ أَوْ لَا يَجْتَمِعُ الشَّيْخُ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبِ عَبْدِ أَبَدٍ وَهُمْ فِي حَدِيثِ
 اسْتِ عَيْنَانِ لَا يَمْسُهُمَا النَّارُ عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ بَاتَتْ تَحْرُسُ فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ دَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَهُمْ فِي حَدِيثِ اسْتِ رِبَاطٌ يَوْمٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ
 مِنَ الْفَيْ يَوْمٍ فِي مَا سِوَاهُ مِنَ الْمَنَازِلِ دَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَهُمْ فِي حَدِيثِ اسْتِ أَنَّ
 النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَأَلَ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ طَوْلُ الْقِيَامِ
 قِيلَ فَإِنَّ الصَّدَقَةَ أَفْضَلُ قَالَ جَهْدُ الْمُقْلِ قِيلَ فَأَيُّ
 الْمَجْرَةِ أَفْضَلُ قَالَ مَنْ هَجَرَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ قِيلَ فَأَيُّ الْجِهَادِ

افضل قال من جاهد لمشركين بماله ونفسه قيل فأتى القتل اشرف قال
من اهريق دمه وعقر جواده رواه ابو داود وهم در حديث است للشهيد
عند الله ست خصال يغفر له في اول وقته ويرى مقعده في الجنة ويبار
من عذاب القبر ويأمن من الفرع الاكبر ويوضع على راسه تاج الوقار
الياقوتة منها خير من الدنيا وما فيها ويزوج ثنتين وسبعين زوجة من الجن
العين ويشفع سبعين من اقربائه رواه الترمذي وابن ماجه وهم در حديث است
من لقي الله بغير اثر من جهاد لقي الله وفيه سلمته رواه الترمذي وابن ماجه
وفي نسخة لقي الله وفيه تلمته رواه الترمذي وابن ماجه وهم در حديث
است الشهيد لا يجد الم القتل الا كما يجد احدكم القرحه رواه الترمذي
والنسائي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب وهم در حديث
ليس شيء احب الى الله من قطرتين واثرين قطرة دموع من خشية الله تعالى
وقطرة دم هريق في سبيل الله واما الاثران فاثر في سبيل الله واثر في بطنه
من فرائض الله تعالى رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب وعن
ابي امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في سريرة
فمر رجل يغار فيه شيء من ماء وبقل فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى
من الدنيا فاستاذن رسول الله صلى الله عليه واله وصحبه وسلم في ذلك
فقال رسول الله صلى الله عليه واله وصحبه وسلم اني لم ابعث باليهودية
ولا بالنصرانية ولكن بعثت بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد بيده
لغدوة او مروعة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها وقيام احدكم في
الصف خير من صلواته ستين سنة رواه احمد وهم در حديث است لمؤلف
في الدنيا على ثلثة اجزاء الذين امنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا

بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله والذي يأمن الناس على أموالهم أنفسهم
ثم الذي أشرف على طمع ترك الله عز وجل رواه أحمد وسمي حديث است
من امره سل نفقة في سبيل الله وأقام في بيته فله بكل درهم سبعة مائة
درهم ومن غزا بنفسه في سبيل الله وانفق في وجه ذلك فله بكل درهم
سبعة مائة الف درهم ثم تلا هذه الآية والله يضاعف لمن يشاء
رواه ابن ماجه وعن فضالة بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب
يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم يقول الشهداء
أربعة رجل مؤمن جيد الأيمان لقي العدو وفصد قاتله حتى قتل فذلك
الذي يرفع الناس إليه أعينهم يوم القيامة هكذا ورفعه رأسه حتى
سقطت قلنسوته فبادر به اقلنسوة عمر اذ امار قلنسوة النبي صلى
الله عليه وآله وصحبه وسلم قال ورجل مؤمن جيد الأيمان لقي الله
وكأنما ضرب جلد بشوك طلع من الحن اناه سهم غريب فقتله فهو
في الدرجة الثانية ورجل مؤمن خلط عملا صالحا وآخر سيئا لقي
العدو وفصد قاتله حتى قتل فذلك في الدرجة الثالثة ورجل مؤمن
أشرف على نفسه لقي العدو وفصد قاتله حتى قتل فذلك في الدرجة
الرابعة رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب وسمي حديث
است القتل ثلاثة مؤمن جاهد بنفسه وماله في سبيل الله فاذا لقي العدو
فقاتل حتى تقتل قال النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم فيه فذلك
الشهيد في الممتحنة في خيمة الله تحت عرشه لا يفضل النبيون إلا بدرجة
النبوته ومؤمن خلط عملا صالحا وآخر سيئا فجاهد في سبيل الله بنفسه
وماله فاذا لقي العدو قاتل حتى تقتل قال النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم

فيه مضمضة تحيت ذنوبه وخطاياہ وآت السيف عام للخطايا وادخل من الق
 ابواب الجنة شاء ومنافق جاهد بنفسه ماله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل
 فذاك في النار وآت السيف لا يمحو النفاق رواه الدارمي وعمر بن عابد
 قال خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم في جنازة رجل فلما
 وضع قال عمر بن الخطاب لا تصل عليه يا رسول الله فانه رجل فاجر
 فالتفت رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم الى الناس فقال هل
 رآه احد منكم ^{عليه السلام} فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة في سبيل ^{الله}
 فصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم وحق عليه التراب
 وقال اصحابك يظنون انك من اصحاب النار وانا اشهد انك من اهل الجنة
 وقال يا عمر انك لا يسئل عن اعمال الناس ولكن تسئل عن الفطرة رواه البيهقي
 في شعب الايمان وهم در حديث است وفد الله ثلاثة الغازي والحاج والمعتمر
 رواه النسائي وهم در حديث آمله حرس ليلة في سبيل الله افضل من صيام
 رجل وقيامه في اهله الف سنة السنة ثلثمائة وستين يوما واليوم
 الف سنة رواه ابن ماجه وهم در حديث است غزوة في البحر مثل عشر
 غزوات في البر والذي يسد كالمنتظر في دمه في سبيل الله وهم در حديث
 است شهيد البحر مثل شهيد البر وما بين المويين كقاطع الدنيا
 في طاعة الله وان الله وكل ملك الموت بقبض الامر واح الا الشهيد
 فانه يتولى بقبض امره واحمهم يغفر لشهيد البر الذنوب كلها الا الذي نزل شهيد
 البحر الذنوب والدين رواه ابن ماجه وعمر بن عابد قال جاء رجل الى
 النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم فقال ارايت رجلا غراما ملقسا لاجر
 والذكور ماله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم لا شيء

الاصحاب

له فاعادها ثلاث مرات يقول له رسول الله ﷺ عليه وآله وصحبه
 لا شئ له فاعادها ثلاث مرات يقول له رسول الله ﷺ عليه وآله وصحبه
 لا شئ له ثم قال ان الله تعالى لا يقبل من العمل الا ما كان خالصا وبتغاء
 وجهه رواه احمد والنسائي وهم در حديث است ان الصلوة في الرباط
 تعدل خمسمائة صلوة ونفقة الدينار والدرهم منه افضل من سبع مائة
 دينار ينفقه في غيره رواه البيهقي وفي رواية بالفى صلوات وفيه
 نكارة وهم در حديث است ثلثة لا ترى اعينهم النار عين حوست في سبيل
 الله وعين بكت من خشية الله وعين كفت من محارم الله رواه الطبراني
 وهم در حديث است الا ابتكم ليلة افضل من ليلة القدر حارس حرس
 في الارض الخوف - الا يرجع الى اهله رواه ابى بن كعب وقال صحيح على
 شرط البخاري وهم در حديث است كل عين باكية يوم القيمة الا عين
 غضت من محارم الله وعين سهرت في سبيل الله وعين خرج منها مثل
 راس الذباب من خشية الله رواه الاصفهاني وهم در حديث است من
 اعان مجاهدا في سبيل الله او غازيا في عشيرته او مكاتبا في رقبته
 اظله الله في ظله يوم لا ظل الا ظله رواه احمد والبيهقي وهم در حديث
 است من اظله من الغازی اظله الله يوم القيمة رواه ابن حبان في
 صحيحه والبيهقي وهم در حديث است من احتبس فرسا في سبيل الله
 ايماناً بالله وتصديقا بوعده فان شبعته ومرويته وروثه وبول في
 ميزانه يوم القيمة يعني الحسنات رواه البخاري وهم در حديث است
 طوبى لمن اكثر في الجهاد في سبيل الله من ذكر الله فان له بكل كلمة سبعين
 الف حسنة كل حسنة منها عشرة اضعاف مع الذكر عند الله من المزيد الحديث

رواه الطبراني وهم در حديث آمده ^{است} صلوة في مسجدك تعد بعشرة آلاف صلوة في
 مسجد الحرام تعد بمائة الف صلوة والصلوة بارض الرباط بالف الف
 صلوة الحديث - رواه ابو الشيخ وابن حبان وهم در حديث است من رمى
 رميته في سبيل الله قصرا وبلغ كان له اجر اربعة اناس من بنى اسمعيل ^{عقبتهم}
 رواه البزار وهم در حديث است قيام الرجل في الصف في سبيل الله افضل
 عند الله من عبادته ستين سنة رواه الحاكم وقال صحيحه على شرط
 البخاري وهم در حديث است ساعتان لا ترد على الداع وعمومته عتق
 حين تمام الصلوة وفي الصف في سبيل الله رواه ابن حبان وهم در
 حديث است قال الرجل يا رسول الله اني اقف الموقف اريد جدي ^{مسلما}
 وامهيد ان اري موطني فلم يرد عليه رسول الله صلى الله عليه وآله ^{صحيحة}
 حتى نزلت فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك
 بعباد ربه احدا رواه الحاكم وقال صحيحه على شرط الشيخين وهم
 در حديث است ان اولى الناس يقضى عليهم يوم القيمة رجل استشهاده
 فاتي به فعرفه نعمته فعرفها قال ما عملت فيها قال قاتلت فيك
 حتى استشهدت قال كذب ولكن قاتلت لان يقال هو جري
 فقد قيل ثم امر به فسيح على وجهه حتى القى في النار الحديث رواه احمد
 والحافظ والنسائي والترمذي وابن خزيمة في صحيحه وهم در حديث
 است من فاته الغزوة في الجهاد رواه الطبراني وهم در حديث است الشهداء
 ثلث رجل خرج بنفسه وماله في سبيل الله لا يبدي ان يقاتل ولا يقتل الا بغير
 سواد المسلمين فان مات او قتل عقر له ذنوب كلها واجبر من عذاب القبر ومن
 من الفرع ويزوج من الحور العين حلت عليه حلة الكرامة ويوضع على راسه

تاجر الوقار والخلة والثاني خرج بنفسه وماله محتسبا يريد ان يقاتل ولا يقتل فان ما
 اوقتل كانت كبتنه مم ابراهيم خليل الرحمن بين يديك الله تبارك وتعالى في مقعد صدق
 عند مليك مقتدر والثالث خرج بنفسه وماله محتسبا يريد ان يقاتل و
 يقتل فان مات او قتل جاري يوم القيمة شاهر اسيفه واضعته على عنقه
 والناس جاثون على الركب يقولون الا افسحو لنا فاننا قد بذلنا اموالنا
 ودمائنا لله تبارك وتعالى قال رسول الله صلى الله عليه واله وصحبه وسلم
 والذي نفسي بيده لو قالوا ذلك لا ابراهيم الخليل اول نبى من الانبياء لرحل
 لهم من الطريق لما يرى من واجب حقهم حتى ياتون منابر من نور تحت
 العرش فيجلسون عليها ينظرون كيف يقضى بين الناس لا يجدون
 غم الموت ولا يغمون في البرزخ ولا تفزعهم الصيحة ولا يستمهم
 الحساب ولا الميزان ولا الصراط ينظرون كيف يقضى بين الناس
 ولا يسئلون شيئا الا يعطوا ولا يشفعون في شئ الا شفّعوا فيه ويعطون
 من الجنة ما احبوا وينتهون من الجنة حيث احبوا رواه البزار والبيهقي
 الاصفهاني وعمر بن عبد الله بن سفيان عن رجل سئل رسول الله صلى الله عليه واله
 صحبه من اى الشهداء افضل قال الذين يلقون فى الصف ولا يلتفتون وجوههم
 حتى يقتلوا اولئك ينطلقون فى الغرف لعلى من الجنة ويضحك اليهم ربهم
 واذا ضحك ربك الى العبد فى الدنيا فلا حساب عليه رواه احمد وابو يعلى
 ورواها ثقات وهم در حديث است الا خبركم عن الاجود لله وانا اجود
 ولنا ادم واجودهم من بعدى رجل علم علما فنشر علمه فبيعت يومئذ
 امته واحدة ورجل جاهد بنفسه لله عز وجل حتى يقتل رواه ابو يعلى
 والبيهقي وهم در حديث است ثلثة يحبهم الله ويضحك اليهم ويستبشرهم

الذي اذا انكشف فئة قاتل وراءها بنفسه لله عز وجل ما ان يقتل واما
ان ينصرة الله ويكفيه فيقول انظر والى عبدك هذا كيف صبر بنفسه والذم
له امرأة حسينة وفاضل بن حسن فيقوم من الليل يذره شهوته ويذكرني
ولو شاء رقد والذي اذا كان في سفره وكان معه مركب فسر واثم هجوا فقام
من السحر في السراء والضراء رواه الطبراني باسناد حسن وعنه ابى هريرة
عن النبي صلى الله عليه وآله وصحبه انه سئل جبرئيل عن هذه الآية ونفخ في الصور
ففرع من السموات ومن في الارض الا مرتبنا الله من الذين لم يشاء الله ان
يصعقهم قال هم الشهداء يبعثهم الله متقلدين اسيا فهم حول عرشه
فاتاهم ملائكة من المحشر بسجاب من ياقوت ازمتها الدر لا يضر به حلال الذهب
والسندس ولا استبرق وبنارها الين من الحرير مد خطاء هامد
ابصار الرجل يسرون في الجنة على خيول يقولون عند الحول الشريعة
انطلقوا بنا ننظر كيف يقضى الله بين خلقه يضحك الله اليهم واذا ضحك
الله الى عبد من موطن فلا حساب عليه رواه ابن ابى الدنيا وهم در حديث
ثلاثة يضحك الله اليهم الرجل اذا قام بالليل يصلي والقوم اذا صفوا في الصلوة
والقوم اذا صفوا في قتال بالعد وهم در حديث است ما ترك قوم الجهاد الا عظم الله
بالعذاب رواه الطبراني باسناد حسن وهم در حديث است الجهاد واجب
عليكم مع كل امير براكا او فاجرا وانهم اعلم الكبار عن ابى هريرة رضي الله عنه
در حديث است الجنة تحت ظلال السيوف عن ابى موسى وهم در حديث است
من راح دوحته في سبيل الله كان له مثل ما اصابه من الغبار مسكا يوم
القيمة ايضاً وهم در حديث است من سل سيفه في سبيل الله فقد بالغ الله
ابن مردويه عن ابى هريرة وهم در حديث است من صدع داسه في سبيل الله

فاحتسب غفرانها كان قبل ذلك من ذنب طرب عن ابن عمرؓ وهم در حديث عز فدا اسير من ايدي العدو ذلك
 الاسير طرب عن ابن عباسؓ وهم در حديث ساعا في سبيل الله خير من خمسين حجة عن ابن عمرؓ وهم
 در حديث است السبب مفا تيمر الجنة ابو بكر بن عساكر عن زيد كفى بالسيف
 شأهلا عن سلمة بن المحيق اردويرة المجاهد من في عز في النبي
 الحاملي في اماليه عن زيد بن ثابت وهم در حديث است الا خبركم بخير الناس منزلة
 رجل اخذ بعنان فرسه في سبيل الله حتى يقتل او يموت الا خبركم بالذي يليه
 رجل معتزل في شعب يقيم الصلوة ويؤتي الزكاة ويشهد زلا الله الا الله ثم
 عن ابن هريرة رضي وهم در حديث است الاسلام ثلاثة ابيات سفلى وعلوى و
 غرفة فاما السفلى فالاسلام الذي دخل فيها عامة المسلمين ولا يسئل احد
 منهم الا قال انا مسلم واما العلوى فتفاضل اعمال بعض المسلمين افضل
 من بعض واما الغرفة العليا الجهاد في سبيل الله لا ينالها الا افضلهم طب عن فضالة
 بن عبيد وهم در حديث است من مرض يوما في سبيل الله او بعض يوم او ساعة
 غفرت له ذنوبه وكتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة
 الف رقبة ابن دنجويه عن رجل من اهل الحجاز مرسلاتهم وهم در حديث است الموقف
 في سبيل الله لا يسئل فيه بسيف ولا يعطل فيه برمح ولا يرمي فيه بسهم
 افضل من عبادة ستين سنة لا يعصل الله فيها طرفه عين ابن الجار عن ابن
 عمر وهم در حديث است لا يزال الجهاد خلو اخضر اما مطرت السماء وانبتت
 الارض ونشأ الشمس نشوا من قبل المشرق يقولون لا جهاد ولا رباط اولئك
 هم وقود النار بل رباط يوم في سبيل الله خير من عتق الف رقبة ومن صدقة
 اهل الارض جميعا ابن عساكر وضعف انس وهم در حديث است المنفق
 على الخيل كباستطيد بالصدقة ولا يضعها وابوالها واورثها عند الله يوم القيمة

کرکی المسک ابن سعید. طب. عن یزید بن عبد الله و تم در حدیث است
من مرض یوما فی البحر کان کمن اعتق الفارقته یجهزهم و ینفق علیهم الی یوم القیمة
الحديث کل عن علی رض:-

مکتوب شصت و پنجم شیخ الیاس رضی الله عنه در شرح بعضی کلمات مصطلحه این طریقه علیہ رض

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد و آله و صحبه
اجمعین اما بعد چون صلاح آثار شیخ الیاس از این فقیر درخواست که بعضی از کلمات که در این
طریقه علیہ زبان زد و در است شرح آن بنویس اجابت للمستول باندازه فهم قاصر نوشته
آمد والله سبحانه الملهم للصواب سفرد و وطن عبارت از سیر نفسی است که آنرا جذب
نیز گویند ابتدائی معاملہ این بزرگواران از این سیر است و سیر آفاقی که سلوک عبارت از آن
است در ضمن این سیر قطع می شود و در سلاسل دیگر شروع کار از سیر آفاقی میکنند و انتها
به سیر نفسی می شود و شروع کار از سیر نفسی خاصه این طریق است و اندر آن نهایت در
بدایت بهین معنی است که سیر نفسی که نهایت دیگران است بدایت این اکابر است سیر
آفاقی مطلوب را بیرون از خود جستن است و سیر نفسی در خود آمدن و گرد دل خود گردیدن
اندرین معنی گفته اند **فرد**

بچه نایبنا بر هر سومی دست	باتو در زیر کلیم است هر چه هست
---------------------------	--------------------------------

و خلوت در انجمن که محل تفرقه است از راه باطن با مطلوب خلوت
داشته باشد و تفرقه بیرون بجزیره در و نه راه نیابد بیت

از بیرون در میان بازارم	وازدرون خلوت است یارم
-------------------------	-----------------------

۶
خلوت

در ابتدای این معنی تکلف است در انتهای تکلف در این طریق این معنی چون در ابتدای دست و پد
راه برای حصول آن وضع کند از خصائص این طریق آمده است هر چند منتهیان طرق دیگر
را نیز دست میدهد اندرین معنی گفته اند **فرد**

و شش

از درون شواشناد از برون بگانه باش || ایچین زیباروش کمتر بود اندر جهان ||

من لم یملك عینه فلیس القلب عنده نظر بر قدم عبارت ازان است که
در راه رفتن نظر بر قدم دوخته شود و محسوسات متلو نه پراکنده نکند تا بحیثیت اقرب
باشد چه در ابتدای دل تابع نظر است و پریشانی نظر در دل تاثیر می کند خوش گفت بیت

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام || دل ترامی طلبد دیده ترا می خواهد ||

هوش در دم عبارت ازان است که واقف نفس خود باشد تا به غفلت نه بر آید
کلمه سیوم برای دفع تفرقه است که از آفاق می خیزد و کلمه چهارم واقع تفرقه نفس است
یاد کرد و یاد داشت سالک تا زمانه که در تکلف و تصنع است و بحقیقت و ملکه حضور نه
پیوسته است در مقام یاد کرد و دست بیت

نه بر سیده

و اتم همه جا با هر کس همه کار || می دار نهفته چشم دل جا بجا ||

و چون حضور و امان پذیرد از تکلف یاد کرد و وارد و ملکه گردد که بنفی منتفی نشود یاد داشت بیت

دارم همه جا با هر کس در همه حال || در دل تو از زود رو دیده خیال ||

و یاد داشت را معنی دیگر است بنایت عالی و آن معنی در خور این مکتوب نیست و قوف قلبی است
که بگراں واقف دل بود و توجهی نظری بآن داشته باشد قطع نظر از ذکر نکند تا تفرقه بآن راه
نیابد و بنقوش یا سومی منقش نه گردد و گفته اند که دل بیکار نیست بیا سوامی آمیخته است
یا با مطلوب در آمیخته آدمی تا بیدار است حواس ظاهره که جواب اند اخبار عالم بدل
میرسانند و در تفرقه می دارند و چون بخواب شود حواس باطنیه این کار میکنند و دل را
پریشان می دارند و چون صاحب دل متوجه بدل خود میگردد و گویا خطی کرد دل از این

توجه پیدا می شود نمی گذارد که اجزاء عالم بدل برسد در این هنگام بمقصد اقصی درآویزد چه بیکاری
در حق او مفقود است چون از این امر منزع گشت چاره ندارد و غیر از توجه بآن طرف احتیاج
بذکر و توجه مذکور ندارد و دل از دشمن باز دارد و دست را طلبیدن حاجت نیست رنگ
از آینه بزد و ای که غیر از ظهور هیچ نیست از حضرت ایشان شنیده ام که کسی را که
ذکر قلبی در بگوید و متناثر نشود و پیر از ذکر باز داشته به مجرد توقف قلبی امر باید کرد و توجهات
باند نمود تا ذکر در گیرد و توقف عدوی عبارت از آن است که بر عدو ذکر نفی و اثبات
بیهنجی که در طریقه مرسوم است واقف باشد تا در هر نفس طاق گوید نه جفت مراقبه مشتق
از ترقب است و ترقب انتظار را گویند پس مراقبه جمع نمودن حواس ظاهره و باطنه است
در انتظار محبوب بیت

همه چشم تا برون آی || همه گوش تا چه فدا

غیر از گوید مراقبه را از گریه آموختم و مراقبه را معنی دیگر هم هست و آن آگاهی علم بنده
است بدوام اطلاع حق سبحانه بر او و حضور او تعالی مراد را خواجه بزرگ
قدس سره میفرموده اند که طریقه مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلی است و اقرب است
بجذب از طریق مراقبه بمرتبه وزارت و تصرف در ملک و ملکوت می توان رسید شرف
بر خواطر و بنظر موهبت نظر کردن و باطن را منور گردانیدن از دوام مراقبه است
و از ملکه مراقبه دوام جمیعت خواطر و دوام قبول دلها حاصل است و این معنی را جمع و
قبول می نامند سلطان الذکر آنست که ذکر تمام بدن را فرا گیرد و هر عضو در
رنگ دل ذاکر و متوجه مطلوب گردد و بیست

هر دم بهوای تست و مساز || هر موی ز گیسوم به پرواز

رابطه حفظ صورت پیر است در دل حضرات خواجرا حاد قدس سره
اشاره به رابطه نموده اند جایکه فرموده اند ع سایه رهبر به است از ذکر حق

یعنی این طریق از ذکر نافع تر است پیمانش آنست که مرید بیچاره چونکه گرفتار عالم
سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد و تا اخذ فیوض و برکات از آن حضرت
بے توسط نماید متوسطی باید خداوند هر دو جهت که از عالم علوی خطی فرا گرفته بعالم سفلی جهت
دعوت و ارشاد رو آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض
نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی وارد فیوض را به مستعد آن رساند
و آن واسطه در حق مرید پیر است که اتصال چو فی بغیب الغیب نموده بعالم
شهادت رجوع نموده است پس مرید هر چند وجوه مناسبت پیر پیشتر داشته
باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید بیست

از آن روئے که چشم تست حول	معبود تو پیر است اول
---------------------------	----------------------

و چیزهای که مناسبت به پیر بآن حاصل شود محبت است به پیر و خدمت و
رعایت آداب و است ظاهراً و باطناً و اتباع او است در آداب و
عادات و عبادات و مرادات او ساختن و خود را در حضور او کاملیت فی یک
الغسال دیدن و در پیر فانی گشتن و لهذا گفته اند که فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی
الله است و طریقه رابطه از اجل امور است و اشد مناسبت به پیر پیدا است میکند
و سهل امور مستور است که محصل مناسبت اند و چون نسبت رابطه غالب می آید
خود را عین پیر می یابد و به لباس و صفت او خود را موصوف می یابد و هر کجا که
می نگرند صورت پیر می بیند بیست

در دیوار حوائینه شد از کثرت شوق	هر کجای بگرم روئے ترا می بینم
---------------------------------	-------------------------------

توحید یگانه کردن دل است از التفات بما سوائی و از شهود و شعور ما عدا بیست

توحید بعرف صوفی ای صاحب سیر	تخلیص دل از توجه اوست بغیر
-----------------------------	----------------------------

عدم فنا است در جهت جذب و آن عبارتست از عدم شعور خود با و صفا خود و جو عدم بقا

است که بر این فنامرتب شود این بقا چون در جهت جذبه است که سلوک بآن ضم نگشته است
از عود و بوجود بشریت امین نیست پس ولایت بآن حصول نه پیوند و فنامی و بقای
حقیقه است که ولایت بآن مربوط است و از عود مذکور امین است و دوام آن را
لازم فنامی حقیقه ربانی ماسوی او تعالی است و زوال علم ماعدا حضرت ایشان
قدس سره فرموده اند که اگر زوال علم حصولی اشیا است فنامی قلبی است و اگر
زوال علم حضوری است عبارت از نفس حاضر است فنامی نفس است و وجود فنامی
بقای است که بر این فنامرتب می شود و بوجود موهوب بولایت ثانیه موجود گردد و
حضرت خواجہ نقشبند قدس سره بهین معنی فرموده اند که وجود عدم
بوجود بشریت عود می کند اما بوجود فنامی بوجود بشریت عود نمی کند باز گشت عبارت
از آن است که بعد از ذکر نفی و اثبات بطریق موهوب و بزبان قلب بگوید خداوند
مقصود من تویی و رضای من تبتو - تم مکاتیب الشریف بعون الملك اللطیف -

علم حصولی و علم حضوری

تذکره رابع از منتخب اربع در ذکر بعضی خوارق و تصرفات بطریق اختصاص از حضرت عروه الوثقی رضی الله تعالی عنه

مخفی نماند که شمه از علوم و معارف ایشان ذکر یافت و اول و اعظم خوارق معارف
اند که موافق کتاب و سنت واقع شوند و تعظیم و توقیر کتاب و سنت و دین و شریعت
کما ینبغی لاحد از مرقومات و مکتوبات ایشان قدس از آن در قید قلم آمده واضح
و لایح گردد که مافوق آن متصور نباشد پس ذکر خوارق عادات و تصرفات و کرامات
که تعلق بعالم کون و فساد دارد پایه ادنی است نسبت بآنها و حاجت نوشتن آن
نیست اما چون عادت مولفان احوال بزرگان چنین جاری شده که از آنها برخیزند

نیز می نویسند لهذا این فقیر نیز تبعیت آنها نموده بر خنّه از خرق عادت و تصرفات و کرامات جناب عروۃ الوثقی ثبت می نمایم و هر نقلی که تعلق بخرق عادت داشته باشد ابتدائی آن بسرخی منخرق عاداته می نویسم و هر ذکر می که مشعر از تصرف ایشان بود افتلاح آن من تصرفاته بسرخی می نگارم می آرند که جناب حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغت الله رضی الله تعالی عنه که فرزند اکبر و خلیفه اول و قائم مقام بے بدل ایشانند و منصب قیومیت فی سائر اخوان بطریق اصالت بایشان رسیده و مبتتات نامی فرزندان و مستفیضان والد بزرگوار خود اند از ایشان مروی شده :-

مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ که روزی حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنه خود که والد فرزند ان ایشان باشد خطاب نموده فرمودند که امر از ظهور روح پرستوح قطباً لمحققین وارث المرسلین شفاعتی دل بامی در میوند حضرت خواجه عبداللّٰه بن نقشبند رضی الله تعالی عنه شده اشارت فرمودند که امروز یکی از بنات من بچند واسطه در خانه شما و روحی فرماید باید که در تعظیم و توقیر او کماینبی کوشش رو و اگر کسی از او نادانی بچشم حقارت و رلباس او که از او را شت فقر است دیده بخندد همیشه آید موجب مخاطره ایمان او خواهد بود حضرت ام المومنین از استماع این کلام از اول روز بدر و از هر حرم سرائی رفته انتظار قدم برکت از دم آن مخدومه نموده نشستند تا او رو سعادت آموذ آن مخدومه گردید به ادب و تواضع بسیا پیش آمد نموده لوازم نیاز مندی بجا آورده و خدمات شایسته نموده تا مدت اقامت در ملازمست خدمت خود هیچ دقیقه نامرعی نداشتند و چون ایشان توجه بر فتن فرمودند آنچه لوازم خدمت کاری است مهیا ساخته رخصت فرمودند حضرت ام المومنین شکرانه

خداوندی جل شانہ بجا آورند کہ امر حضرت خواجہ بزرگ رضی عنہ بجائے
آند و نیز مخدومہ محترمه از خدمات ایشان راضی و سرور رفتند **تصرفات**
می آرند کہ در وقتی عبور عسکر سلطان زمان ایشان از دارالارشاد سرپند واقع
شده بود سلطان وقت اورنگ زیب عالم گیر بود کہ از جملہ مریدان بلک از زمرہ
مستفیضان و نسبت یافته گان ایشان بود چنانچہ در مکتوبات ایشان بطرف سلطان
مذبور بامکاتبات و دریافت و بشارت عالی و اشارات متعالی در بارہ
او مندرج شدہ بلکہ بشارت فنائی قلب و فنائی نفس نیز مذکور گردیدہ و بطرف کشمیر
عنان توجہ ظل اندھم صرف بود چون سلطان منسلک طریقہ شدہ بود و بہرہ کلی
یافتہ اصل عساکر تمام را رجوع نمودند و اکثر دست ارادت و رفراک ایشان
زده و از فیوضات باطنی و تصرفات ظاہری کامیاب مطالب و وجہانی
گردیدند از ان جملہ یک شخصہ رازنجیر پیا آورند و پدشش کہ از مریدان قدیم
بود بہر من حضرت عروۃ الوثقی رسانید کہ این فرزند من گرفتار چنک
عشق مجازی شدہ دست از خدمت سلطان و جاہ و منصب خود برداشتہ
اسیر و بقرار دیوانہ و اریل و ہنار در بادی قد و خسار معشوق صوری گردیدہ
اگر تصرفی در بارہ او رود تا بخود آید موجب آسائش این مخلص صمیمی خواہد بود خدمت ایشان
خطاب بآن بقرار نمودہ فرمودند کہ از این اندیشہ باطل و خیال لاطائل در گذشتہ روی
ہست بمرغز احقیقت آری و از بہستان معرفت ثمرہ یابی ہر آئینہ بہتر خواہد بود بیعت

نقد
نقد

عشق حقانی شعار خویش کن || عشق صوری را بطفلان واکذار ||

آن گرفتار بند بار فی الحال زبان را متر نم این فرد حضرت خواجہ حافظ شیرازی نمودند

|| در کوی نیکنامی مارا گذر ندادند || اگر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را ||

خدمتشان در آن وقت بجزد فرمودند کہ تغییر کردند قضا را بجزد استماع این کلام عقل رفته

بسرش عود کرد و عشق مجازی ببدن حقیقی شده و بسعادت ارادت مشرف شده از
فیوضات عام ایشان بهره حاصل نموده در زمره اولیای وصلحای نیکوکاران کامل گردید -
مِنْ خُرُوقِ عَادَاتِ روزی جناب ایشان در تناول فواکه بودند
و بر غبت تمام می خوردند می آرند که آن ابنه بود که اعلامی میوه های هندوستان است
صاحب از مخلصان زیارت آمده بود و بخاطرش خطور نمود که اهل لکھنؤ را اکل باین غیبت
می باشد تا وجهش چه بود فی الحال از شراف خاطر دریافته فرمودند و چشمش آنست
که هر چه اولیا تناول می فرمایند همه نور می شود پس نور هر قدر که بیش بود مرغوب است
مِنْ تَصَرُّفَاتِ آورده اند که یکی در خانقاه عالم پناه ایشان
آمده مشاهده کثرت اخراجات ایشان نموده استفسار و جوه داخل از صوفیان
کر گفتند وجه مقرر اصلا مقبول امام معصوم قیوم نیست غیر از توکل خالص
اسباب منظور خدمت ایشان نمی افتد آن مرد وقت خلوت ایشان را ملاحظه
نموده معروض داشت که این مخلص را ده حج دارم و این داعیه دامنگیر شده در
نزد من از عنایات ایزدی سنگی است که خاصیت آن دار و که مساس آن آهمن
اسود را طلا احمر می سازد و آنرا همراه نمی توانم برد و اینی چون شما منظور نیست و نیز
موجب سعادت این مخلص است که آنرا بخدمت عالی گذارم که تا مراجعت آن پنجم
جهت اخراجات فقرای آن سنگ طلا نموده شود و بکار رود و موجب رفاهیت ملازمان
عالی باشد اگر حیات باقی بود و مراجعت نصیب شود بمن عنایت نمایند والا نه بخدمت
حضرت باشد ایشان در حضور آن شخص سنگ را گرفته بر طاقچه انداختند و آن مرد
مرخص شد بعد مدت دوسه سال که آن عزیز از آن سفر مراجعت نمود و بدارالارشاد سر رسید
رسید و بلازمست عالی باریافت فرمودند که سنگ شما در همان طاقچه که در حضور شما انداخته
بودیم افتاده است بردارید و سبب نگاه داشت آن بود که این سنگ اگر درین

نمایند

فرمایند

سفر از نزد شامی رفت مرغ روح شما از مفارقت آن پرواز می کرد آن گاه بخادمی امر فرمودند که سنگ و کلوخ بسیار حاضر ساز و چون حاضر نمود فرمودند که همه طلائی شود به مجرد فرمودن طلائی ناب شدند بعد از آن فرمودند که کسی را که این کمال غایت نزد باشد او را نمی رسد و نمی سزد که باین چیزها گراید فرد ملحوظه

در مس قلب من ای مظهر حق کن نظری || از آنکه اکسیر اثر زگرش شهلا داری ||

مِنْ تَصَرُّفَاتِهِ صاحب کتاب برکات معصومی می آرد و از والد خود نقل می نماید که روزی خدمت حضرت عروۃ الوثقیه بعد از ملاحظه یک سال مدخل خود را که یک لک شده بود و مصرف خانقاها معلی که یک لک و پنجاه هزار گردیده در ادلای احسان حضرت رحمان تبارک و تعالی بزبان مبارک آورده اند که مدخل جناب حضرت خواجہ احوار قدس سره یک لک و پنجاه هزار بود و مصرف ایشان یک لک ثابت شده مدخل یک لک و خرچ یک لک و پنجاه هزار و با وجود آن قرضدار نه ایم بلکه کشتا نشکال و رفاهیت تمام شامل حال است یا و چه تصرف شد **مِنْ خَرَاقَاتِهِ** چون ایشان عزم سفر حرمین الشریفین نمودند بایشان مکشوف ساختند که بعد خروج تو از دیار هند انواع بلاهای مختلفه بر زمین هند روی خواهد داد و انتقامات کلی از این ها خواهند نمود و تغیرات عظیم رو خواهد داد که بوجود تو در این دیار این همه اطوار معوق می بود به نسبت پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام چه تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است بموجب آیه کریمه مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَچون باز مراجعت نمانی بموجب رفاهیت امن و امان خواهد شد فوق کمالات کوشش که می آرند که باعث باین مقدمات آن شد که چون خدمت ایشان بار او مذکور تا به دار السلطنت رسیدند یکی از سادات بخدمت ایشان آمد و عیان نمود که مرا زوجه جمیل بود که بسیا مطبوع و مقبول

کشف

من بود روزی رانا نام ہندو کہ از رؤسائی فرقه ہنود بود و مترب سلطان اورا بدید
و فریفته او شدہ و جبراً اورا از من ستاند از این عمر ہر جا استغاثہ بروم نظر بچشم او
نمودہ کسی عرض مرا بسلطان نرساند و غور من نہمود و خدمت حضرت عروۃ
الوثقی بابر اور بزرگ خود و خواجہ حضرت خازن الرحمن رضی اللہ تعالیٰ عنہما
از ہستماع این مقدمہ از کمال غیرت کہ لوازم ولایت است متغیر شدند و فرمودند و نزد
سلطان رفتہ احوال ترا اظہار خواہم ساخت اگر بغور تو رسید فیہا والا نہ تغیر سلطنت
او خواہیم کنانید و دوران وقت نزد سلطان رفتند و رآن وقت دارا شکوہ
سلطان بود احوال سید مذکور باورسایند و طلب غور فرمودند سلطان بنا بر خاطر
رانا کہ یکی از اعظم امر بود و در غور این مقدمہ سائل نمود و گفت بجا طریق زن نمی توان
چنین امیرے معتبرے را فضاحت نمود بان سید بنا بر خاطر شما مبالغہ کثیر میدہم کہ دیگر
تزوئج نماید خدمت حضرت قین از این سخن متغیر شدہ فرمودند کہ ہر گاہ بنور این
سید نمی رسی و آن کافر را بسرنمی رسانی مایان از این سفر کہ در پیش داریم
ہرگز بملک ہند مراجعت نخواہیم کرد تا تو بادشاہ باشی و در جواب ایشان گفت حضرت
منجیرند و من در این ایام عزیت لشکر بطرف اورنگ زیب دارم بجانب
دکن کہ از من باغی شدہ باین امور نمی توانم پرداخت و نمی توانم مثل رانا
امیرے را از خود رنجانیدن حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
در جواب فرمودند کہ تا رانا و اعوانش بسرن نہمانند اللہ تعالیٰ مایان ہمہ نخواہیم
آمد و اجلس سلطان برخاستند بہیت باطنی ایشان آن قدر بر و غلبہ کرد کہ ہیچ نوع
افزیت بایشان نتوانست رسانید خدمت ایشان چون ببلاد دکن رسیدند
و اورنگ زیب بدان طرف بود از اخبار قدوم ایشان بارادہ سفر صرین و مشاجرت
ایشان بدار شکوہ باخبر گردید از این معنی امیر قوی حاصل روزگار خود دانستہ

متغیر

بپاسخ خاطر رانا
اعظم
بپاسخ خاطر شما

بر نمی تابد

خود را بخد مت حضرت عروۃ الوثقی رسانید و مرید شد و معروض داشت که نسبت
 من بدار شکوه هیچگونه مقاومت را بر نمی آید الا بدست آویز محکم ایشان که عروۃ
 وثقی جهان جهانیان اند ایشان فرمودند پاک مدار بموجب آیه کریمه کَمْ مِنْ فِئَةٍ
 قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ به عنایات ایند تعالی تا سلطنت تو
 مقرر شده هرگز رجوع مابیند واقع نخواهد شد از این بشارت اوزنگ زیب
 قومی دل گردیده تپیه عسا کر نمود و مقابلہ دار شکوه را مستعد شد چون خدمت ایشان
 زیارت دو صحره منوره جناب اقدس کامیاب شدند و عده که با و رنگ زیب
 فرموده بودند معروض داشتند چنان مامور گردیدند که سلطنت را با و رنگ زیب
 عنایت فرمودیم اما چون دار شکوه خود را در زمره مریدان حضرت غوث
 صمدانی محبوب سبحانی جناب مشیم شاه سید عبد القادر جیلانی
 رضی الله تعالی عنہ در آورده است خدمت ایشان جانب و را دارند محمد
 صبغة الله فرزند اکبر خود را به بغداد فرست که رفته بایشان مقصود ترا حاصل سازد
 تا بخاطر او ایشان از طرف دار شکوه دست بردارند لهذا حضرت عروۃ الوثقی
 موجب فرموده امر شریف خدمت حضرت قیوم زمان شیم محمد صبغة الله را
 بغداد شریف فرستادند و ایشان بشرف زیارت مبارک مشرف شده مطلوب را
 معروض داشتند خدمت حضرت جناب غوث الجن والانس مقصود را قبول
 نموده علاوه بر آن خلعت غوثیت خود بمحضرت قیوم زمان شیم محمد صبغة
 الله عنایت فرمودند چنانچه در احوال ایشان مشروح نوشته خواهد شد بر سر اصل
 سخن رویم که بعد رسیدن حضرت عروۃ الوثقی رضی الله عنہ در بلاد عرب
 بلدان هند بلادهای مختلفه گرفتار شدند از قسم قحط و وبا و زوال سلطنت تغیر
 آن قتل و نهب انواع ابتلا سبب هلاکت ذلت اهل آن گردید چون خبر زوال

ظاہر

سلطنت وارشکوه و تسلط اور رنگ زیب عالم گیر رسید خدمت حضرت عروۃ الوثقی
 از احکام حج و زیارت خلاص شده بودند عنان مراجعت بپند آوردند با هزاران
 العیالات ایزدی متوجه وطن گردیدند که تفصیل آن در رساله یواقیت الحرمین مذکور
 است فی الجمله بوردایشان در بلدان ہند موجب نزول رحمت ایزدی گردید و
 اہل آن از مہالک نجات یافتند و اورنگ زیب از استماع مراجعت ایشان چند منزل
 استقبال نموده انواع خدمتکاری بجا آورده مدت متمکن تحت سلطنت فیروز
 میمنت بود چون او در بلاد ہند سلطان ستقیم بانواع دینداری و خداپرستی ظاہر
 آرائی و استحکام سلطنت نگذشت چنانچہ این معنی مشہور نام است حاجت
 بیان ندارد **حق عادات** خدا پرست خان نام مرو
 از امرائی از جہت تطبیق اسم با سنی ترک امارت ظاہری نموده بہ تنویر باطنی ملزم ^{نقاہ}
 عالی شان حضرت عروۃ الوثقی بود در آن هنگام کہ در ظل ہما آثار آن دیار
 میگذارید اتفاقاً روزی شش نفر بہمان از اعزہ زمان کہ بآن خان نسبت قرابت
 و معرفت داشتند در حجرہ او ورود نمودند خان مذکور از ممر فلاس کہ از لوازم فقرست
 در بہانداری آنہا مشوش شد و اظہار احوال خود را بہ متصدیان خانقاہ از غایت
 تمکین نتوانست نمود و وقت ختم مقرری حضرت عروۃ الوثقی شد از خوف فوت
 آن وقت بہمانان را بجای خود گذارستہ خود را بہ مکان ختم بخدمت عالی رسانیدہ
 در ختم شریک شد اما در خاطر اندیشہ مذکور مرکوز بود بعد از ادائی ختم بدستور معمول
 فواکہ حاضر آوردند و تقسیم نمودند قاسمان را عادت چنان جاری بود کہ اہل ختم را
 دہ دہ دانہ انبہ میدادند و غیر حضار را پنج پنج دانہ تقسیم میکردند بخان مذکور نیز بدستور
 معمول دانہ داوند ہما نا در خاطر خان مذکور بہمانان عبور کردند فی الفور حضرت
 عروۃ الوثقی خان را طلب داشتہ و یک سبد انبہ را بخود قریب فرمودہ از دست

انبه

ببارک خود و انبه جدا کرده دادند و فرمودند که این تقسیم یک ضیف شما و ده دانه
دیگر جدا نموده فرمودند که این رسد ضیف و یکم شما بهین قسم شش رسد را جدا کرده عنایت
کردند که جمله شصت دانه انبه شد و شش اشرفی نیز پوشیده در دست او دادند فرمودند
که شما بجا فرزند مایید هرگاه در وقت بودن خانقاه بهمانی ورود فرماید بلا تماشای
عیان میمونه باشند بعد از مخص شدن شما از خانقاه کشایش بسیار حاصل و زکات شما خواهند
فوقه لکما انخبر رضی الله تعالی عنه این قصه از زبان خان مذکور در برکات مکتوبات است
من خرق عادات

شیخ محمد سیف الدین قدس سره که فرزند نجم ایشان بودند
در مکاتیب خود در مکتوب صد و چهل و یکم که بنام شیخ باقر لاهوری ورود
یافته نگارش فرموده اند و بعینه عبارت آن مخدوم مزاده ایرادی و در
در بده کابل عزیز می حضرت ایشان را یعنی حضرت عروۃ الوثقی رضی الله عنه
را بخواب دید و آن حضرت او را نیمه ترکی عنایت فرمودند چون با فاقه آمد
آن نیمه را در بیداری پیش خود یافت تمکلامه الشریف

من تصرفات از خدمت حضرت امام العارقین شیخ
اسماعیل قدس سره منقول می نویسند که روزی حضرت عروۃ الوثقی را
بوضوئی نماز اشتغال داشتند در عین وضو آفتابه که در دست مبارک داشتند
بجوش تمام بر دیوار زد و ند خادمه که حاضر بود رفته آفتابه دیگر را حاضر آورد
از این مقدمه و هم برداشته بخد مت حضرت ام المردین رفته عرض این ماجرا
نمود خدمت ام المردین احوال خوف خادمه را بعض رسا بنده فرمودند با و
بگویند خوف نکند در آن اثنایکی از مخلصان ما را در صحرای شیر غرنده مقابل
شده بود و قصد هلاک و کرده او از کمال عجز متوجه باطن ما شده است

خود خواست نزد مادر آنوقت جز آن آفتابہ سلمہ حاضر نبود بر سینہ آن شیرزوم و آن بچہ را
 را از شر آن سباع نجات دادیم تا روزی که میر محمد طاہر کہ یکی از مریدان حضرت
 عروۃ الوثقی بود از سفر بنگالہ آمدہ بحضور جمع کثیر از تصرفات عالی ایشان بیان نمود
 کہ در صوبہ بنگالہ بجای می رفتم ناگاہ شیر غرندہ رسید در آن اثنا یاد پیر بزرگوار
 خود کردم فی الفور بہ چشم سرمہ بفتح سین دیدم کہ حضرت عروۃ الوثقی رسیدند آفتابہ
 کہ در دست مبارک داشتند بر آن شیر زند کہ زہرہ آن شیر ترقید و از نظر من
 غائب شدند و مرا نجات از شر شیر دادند بعد از آن بر چہای آفتابہ مبارک
 را تبرکاً برداشتم و تا حال در پیش من است چونکہ میر مذکور بار بحضور پر نور
 یافت بی آنکہ او عرض نماید فرمودند للہ سبحانہ الحمد کہ مد بروقت در حق شما واقع شد
 والا نہ شیر کار شما را باخر رسانیدہ بود **مِنْ تَصَرُّفَاتِ** از زبان باو شانیہ
 گوید اگر ایچیم کہ مرید مخلصہ ایشان بود می نویسند کہ در آن ایام کہ حضرت عروۃ الوثقی
 رضی اللہ تعالی عنہ بباروم دار شکوہ مناظرہ روئداد بشارت سلطنت
 برادرم اورنگ زیب عنایت کردند بدستخط مبارک خود بشارت مذکور نوشتہ
 باورنگ زیب دادند و متوجہ سفر حج از شدند حضرت اورنگ زیب بشارت مسطور
 را بوالدہ خود اظہار نمودند من حاضر بودم بقین میدانم کہ برادرم محمد عالم گیر سلطنت
 ہندوستان از تصرف حضرت عروۃ الوثقی رسیدہ رضی اللہ تعالی عنہ **مِنْ تَصَرُّفَاتِ**
 می آرند کہ سعد اللہ خان در حضور شاہ جہان تبقریہ
 تکذیب حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالی عنہ نمود فی الفور بد رقوق لیخ
 مبتلا شد و بر قبح کلمہ ناشائستہ خود متنبہ شدہ مبلغ پانصد روپیہ نیاز و کوزہ آب
 فرستاد و از خدمت ایشان عفو تقصیر خود خواست کہ آب و میدہ بفرسند کہ بخورد
 آن شفایا بدہرگز در معرض قبول نیفتاد چون حضرت مخدوم مزادہ گان بشفایا

برسر

بنزد

نمودند ایشان بجنب فرمودند و روغلو یان م نمی کنند با و میان او گفتند زو و بروید که روح
او منتظر همین جواب است خادمان او مایوس شده گردیدند و بسعد الله خان آنچه شنیده
بودند معروض داشتند فی الفور حلت نمود و نعوذ بالله من غضب الله تعالی و غضب اولیائے

این قوم چو تیغ آبدارند بیتا جان ز تن بی ادب بر آید

مِنْ تَصَرُّفَاتِ لَاحِقِی نویسنده که روزی یکی از امرای ایران که مذہب
رفض داشت متوجه دار السلطنة هند بود و عبور بدارالارشاد سرهند نمود و از رو
استهزا خادم بخد مت ایشان فرستاد که من بزیارت حضرت آیم خدمت ایشان
از روی اکر موالصیف و لو کان کافرا امرتیار می اسباب میماند آر نمودند
تا نماز عصر منتظر بودند که خبر رسید که امیر مذکور سوار شده رفت و غرض او استهزا
بود اتفاقاً قادر آن آشنا خدمت عرفان پناه حواجه محمد صیف کابلی که از اعظم خلفای
ایشان بود از کابل رسید و ما حضری که ترتیب داده بودند برای ایشان حاضر آوردند
خدمت حواجه مذکور تحف نیاز که همراه داشت در خدمت گذارند و آن ها چند
عد و کار دولایتی بود خدمت حضرت عروۃ الوثقی یک کار در برهنه نموده فرمودند
تربویری حاضر آورد تربوزه حاضر کردند بان کار و تربوزه را بریدند و فرمودند که در
اشنامی تربوزه محسوس شد که سرافضی را بریدیم همچنان شد که از این طرف بریدن تربوزه
بود و آنان طرف جدا شدن سرافضی مذکور بیست

آوردند

بریدند

لکن بازی که سر اینجاست بازی در این میدان نشاید ترک بازی

مِنْ تَصَرُّفَاتِ لَاحِقِی آرند که شخصی در بلده اکبر آباد بوده در وقت احتفان
خود خواهرزاده خود را طلبید و فرمود که احوال تو ناتمام مانده باید که بخد مت عروۃ الوثقی
رفته بملوک نمای تا بکمال رسی بجه بزبان آور و که چنان معلوم میشود که بعد و آن
سال باین دولت مستعد خواهی شد اتفاقاً در این مدت هر چند او را سفرها دست داد

شیخ

بدار الارشاد سرمنندتوانست خود را رسانید تا که مدت موعود بسر آمد بدست

گل بخش شگفتن کرد آغاز || بهائی دولتش آمد پیر و از ||

خود را بسرب مبارک رسانید و بشرف زیارت حضرت عروۃ الوثقی مشرف شد ایشان چون او را دیدند فرمودند که دو از ده سال از وصیت پیر شما همین امروز پوره شد چون آن عزیز حساب نمود بموافق ارشاد ایشان برآمد فرمودند که این اظهار برای این معنی نمودم که کمال شیخ شما ظاهر شود شما و حضار مجلس همه زکمال او با خبر شوید عزیز مذکور مدتی بملازمت خانقاه عالم پناه گذرانیده بموافق استعداد خود در مراتب معرفت سیر و سلوک نموده بخلافت اختیار یافته مرخص وطن مالوف خویش گردید **من تصرفاته** صاحب برکات می نویسد که روزی این درویش رحمت بادشاه وقت محمد معظم شاه که فرزند اورنگ زیب بود دست داد ذکر تصرفات حضرت عروۃ الوثقی رضی در میان آمد سلطان مذکور گفت که خدمت ایشان مراد را یامی که حضرت اورنگ زیب بسیر کشمیر متوجه بودند و عبو از دارالارشاد سرمنند نمودند و بشرف زیارت مشرف شدند و آن سال پنجم از جلوس بوده بشارت دادند که سلطنت بعد از انقضای مدت حیات والد تو بتو قرار خواهد گرفت و بعد از چهل و پنج سال این بشارت ایشان بوقوع آمد چه مدت سلطنت حضرت اورنگ زیب پنجاه سال بود بدست

|| اول و آخر از لایم تا ابد || پیش علم عارفان پیدا بود ||

من تصرفاته لایمی آرند که خدمت خواجه محمد حنیف کابلی که از اعظم خلفای ایشان بودند قبل از وصول بخد مت ایشان در ایام جوانی فرخنده شبی بخواب دیدند که ایشان بدارالارشاد سرمنند رفته اند و در خانقاه ملائک پناه رسیده می بینند که دو عزیز نوایان نشسته اند و شمع در حضور ایشان می سوزد و خواجه مذکور بنحاطر رسانید که اگر مطلع کردم که این دو عزیز یکبار در فی الفو شخصه بطرف او آمد

خواجہ استفسار نمود کہ این دو عزیز کیا نذآن شخص گفت کہ ہر دو فرزندان حضرت مجدد
 الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اند یکی خازن الرحمتہ خواجہ محمد سعید نام
 دارد و دیگری عروۃ الوثقی خواجہ محمد معصوم موسوم است خواجہ بدان شخص
 گفت کہ مرا ہر زہد ثانی حضرت مجدد الف ثانی یعنی خواجہ محمد معصوم
 برسان آن شخص میگوید کہ من نیز باشارہ ایشان بنزد تو آمده ام آخر الامر خواجہ را
 بروہ بخد مت ایشان رسانید چون خواجہ از آن خواب دولت مآب بیدار شد
 احوال را با قارب خود در میان نهاد و شوق و جذب بخواجہ غلبہ کرد و با جمعی از اجنبہ خود
 روانہ ہنر شریف شد اتفاقاً چون قریب دارالارشاد ہنر شریف رسیدند
 وقت شام بود تا بناحقاقہ عالم پناہ می رسید شب شدہ بود ہنوعیکہ دیدہ بود دید
 کہ دو عزیز نشسته اند و شمع در حضور ایشان می سوزد وہاں شخص کہ در خواب اورا
 و لبیل کعبہ مقصود شدہ بود بخواجہ ملاقی شدہ اورا بخد مت حضرت عروۃ الوثقی رسانید خواجہ کو
 در خدمت عالی مشغول شدہ در اندک مدت بدرجات کمال فائز شد و بخلافت
 ممتاز شدہ مراجعت وطن مالوف یافت بعد از رسیدن بوطن و اظہار خلافت اہل
 وطن متفق الکلمۃ بانکار برخاستند و باستہزا می گفتند کہ خواجہ از پیر خواجہ
 خود ارشاد آورده آخر الامر چندی متفق شدہ بخواجہ گفتند کہ مایان بغیر
 دیدن خارق تبونمی گرویم مایان تیاری ہمانی پیر تو می کنیم امروز وقت
 طعام اورا بجاگو اگر او وقت موعود بدعوت ما حاضر شد مایان ہمہ مریدان تو بشویم
 و اگر حاضر نشدند پس اظہار کمال خود نزد مایان متما خواجہ از کمال اعتقاد و غلبہ جذبہ
 کہ لوازم مبتدیان است قبول نمودہ فرمود کہ غالباً وقت طعام ایشان بعد
 از نماز عشاء می باشد شما مایان تیاری طعام بکنید امید است کہ ایشان حاضر
 شوند جماعت تمسخرکنان بہ تیاری طعام پرداختند و استہداد می نمودند

که پیر خواجه در یک روز از سر میزند به کابل چگونه خواهد آمد همه کابر کابل از اهالی و موالی وقت حاضر شدند و منتظر وقت بعد عشاء بودند و خواجه بعد از نماز عشاء مراقب شد اهل دعوت طلب بر آوردن طعام از خواجه کردند خواجه فرمودند طعام بر آید که وقت طعام خوردن ایشان همین است آنها بر آوردن طعام مشغول شدند ناگاه از فراز بام آوازی پائی بگوش غفلت زدگان رسید و دیدند که از راه زینیه حضرت خواجه عرو و الودعی با حضرات مخدوم زاده گان بصری خانه خرامیدند و بر مسندیکه برای ایشان فرش کرده بودند نشستند و مخدوم زاده گان عالیشان گرداگرد والدند کور خود حلقه بسته نشستند جماعه مرضا القلوب از مشاهده این حال متحیر شده به قدم مبارک افتادند و عند تقصیر تخواستند خدمت ایشان فرمودند که محض برای خاطر داری خواجه آمده ایم والا ما را سزاوار کرامت نیست زینهار بار دیگر از اولیای طلب کرامات نمی نموده باشند که ضرر خالص است لقصه طعام تناول فرموده و شب با جماعت بسر بردند و اکثر آن جماعت داخل طریقه علییه شدند قریب صبح باز بالائی همان بر بام برآمده فواکه تازه که بخدمت گذرانیده بودند حضرات مخدوم زاده گان برداشتند و فواکه خشک غیره تحف که تیار نموده بودند بخواجه عنایت فرمودند که از پیشاور و لاهور بخدمت برساند و خود در یک لمحہ بدارالارشاد رسید رسیدند هر چند آن مردم عرض نمودند که چند روز اقامت نموده باز براه متوجه وطن شوید فرمودند که خبر بجسی نکرده ایم از این واقعه مبسا و اضطرابی در متعلقان واقع شود یا کجمله نماز بامداد در مسجد خود بایاران ادا نمودند و فواکه مرطوبه را بذوی القرب و غیره محبتان تقسیم نمودند فرد

چه شود که بر وقت من چنین بگر || قد می رنجه نمانی و دلم شاد کنی ||
من تصرفات از خدمت انور و موسی صاحب ساکن بهی کونی

سند انور و موسی صاحب ساکن بهی کونی از انور و موسی صاحب ساکن بهی کونی

منقول است که چون حضرت عروة الوثقی رض با جازت مرا متاز کردند و خلعت نعلت
 عنایت فرمودند و رخصت بوطن مالوف کردند معروض ایشان نمودم که اکثر مردم آنجا
 افاغنه اند و شدید بے آنکه تصرفی ظاهر معانیه نمایند اداوت نخواهند آورد بلکه استنوا خواهند
 کرد اگر از تصرف عالی چیزی ببندد عنایت شود که در آن سرزمین افاغی گزنده بسیار
 است و ایذای کلی از آنها بخلق متعدیست و آنها نوعی توجه شود که مطیع من شوند
 هر آینه موجب اخلاص از آنها خواهد بود فرمودند که نام شما بر سر گزنده که مذکور گردد
 سر از اطاعت شمانه بردارد و دیگر در هر امراض و م شما موجب شفا است و جانی دوا
 و همه مردمان آن جا بشما مخلص و مطیع خواهند شد فوقه که با اخبار رضی الله عنه
مِنْ تَصَرُّفَاتِ از صوفی پائنده طلا کابلی منقول است که وقتی که
 این مخلص را مجاز نموده رخصت فرمودند بعرض اقدس رسانیدم که مشیخت را
 خرج خانقاه می باید و ایند رویش بجز نام خدا چیزی ندارم امر فرمودند که صوفی
 قدسے کاغذ سیرخ و سفید بیا رید فقیر تجسس نموده پاره کاغذ سیرخ و سفید
 بهم رسانید به خدمت حاضر نمودم بدست مبارک خود از آن کاغذ بطور روپیہ و
 اشرفی مد و ر قطع نمودند و بلعاب دهن مبارک خود آلوده بدست بنده داوند روپیہ
 و اشرفی شده بودند بخاطر فقیر خطور نمود که اگر این تصرف به بنده عنایت شود خوشتر
 خواهد بود از این روپیہ و اشرفی به مجر و این خطور امر نمودند که این تصرف بشما عنایت
 نمودیم بشرطیکه زیاده از احتیاج نکنید بعد هر وقت که محتاج میشدم کاغذ سیرخ
 را مد و ر نموده بلعاب دهن می برآوردم اشرفی میشد و اگر کاغذ سفید را می برآوردم
 روپیہ میشد و این تصرف او مشهور بوده لهذا لقب بصوفی پائنده طلا کابلی شده بود
مِنْ تَصَرُّفَاتِ کذلک صوفی پائنده کرباس نیز از مجازان
 ایشان بوده در وقت رخصت باو پاره کرباس عنایت نموده بودند و فرمودند

نہ بر آورد

که در این کرباس برکت است صوفی مذکور مدت عمر خود از آن کرباس میفرودشت خرج مایحتاج خود می نمود و از کرباس هیچ کم نمی شد تا انقضای مدت حیات او بعد از ارتحال صوفی مذکور همان کرباس را با مراد تکفین او نمودند و صوفی مذکور مشهور بصوفی کرباس پائنده بوده این قدر از خوارق و تصرفات که مذکور شد در رنگ آنست که از بحر بی پایان بجز آب

الکتار و دبیست

بجز گراوری در کوزه چنگد گنج قسمت یک روزه

اگر کتب رسائل که در احوال ایشان و فرزندان و خلفای ایشان جمع شده و در آنها آنچه ذکر یافته جمع نمایم از قسم خوارق و تصرفات هر آینه از احصا آن عاجز ایم

و ذکر حالاتش نیاید در شمار عاجزم گر یک نویسم از هزار

تذکره پنجم منتخب حکایات و ذکر احوال حضرت
عروة الوثقی رضی الله عنه از اینجهان بفرادیس جنان

می آرند که خدمت ایشان دوسه سال قبل از انتقال آثار قرب رتحال را از فرست معنوی دریافته به تهیه سفر اخروی مستعد شده دست حق پرست از جمیع باکست و نیاز داشته بر نعم الرفیق الاعلی مترنم بودند و اطباء این مقدمه جانگاہ اشاره و علانیه با انواع باجتهای و اقربای می نمودند چنانچه کتب خانه که کلان تر خزینہ سرکار معرفت مدار بود و محبوب ترین امتعه آن قدوه ابرار و مشتمل بر کتب متداوله و غیر متداوله از غایب علوم و عجائب فنون مجتمع بوده که در جاهای دیگر یافته نمی شد از این فرزندان گرامی خود و غیره مجبان و مخلصان و مستحقان قرعه انداخته بموجب آن تقسیم فرمودند و نیز بشب پانزدهم شعبان در انتقال امر فرمودند که تفحص از نور

قمر ناسید کہ بدستور معمول منور است یاد رشاع و ضیائی آن فتور است هر چند بینندگان
 غور می نمودند اصلاً در قمر اثر نور نیست دیدند با وجودیکه اثر از آثار برابر اطراف فلک پیدا نمود
 حتی که شب نصف رسید بینندگان عاجز شده معروض داشت که ماه چون دیگر
 سیاه بر روی فلک آنجسم سپاه ایستاده و اثر ضیا در روی مشاهده نمی شود و فرمودند که
 نام قطب از صحیفه هستی محو نموده اند که ماه از غم آن کاهیده اهل آسمان را نیلگون ساخته
 است اما هیچ یکی از حضار محفل خلد مشاکل دریافت معنی این مقوله ننمودند تا آنکه وقعه
 این رحلت آن قیوم وقت وی داد و بعد از آن از سر آن مطلع شدند و نیز می شنیدند
 که در آن نزدیکی رفته می در باغچه عالی که مدفن متعالی ایشان شد تشریف فرما شدند و جا
 که مرقد مقدس قرار یافته ساعتی مراقب بودند و فرمودند که نزدیک است که مکان فقیری
 از فقیران صاحب کمال گردد و مردم از آسمان این مقوله گمان بردند که مگر و در کدام بزرگ
 در آنجا خواهد شد و در آن ایام در واقع بشرف یافت حضرت مجد دالف ثانی رضی الله عنه
 مشرف شدند از آن جناب تفسیر احوال آن جهانی نمودند ایشان در جواب فرمودند
 که این جا کمال همه رحمت است فدائی آن مخلصان را بنوید فرحت جاوید خبردار
 کردند و مثل عاصیان را امیدوار ساختند قی آرند که قبل از وصال ایشان شش ماه
 این رویای صاکیه دست داده بود قی آرند که ایشان در این ایام تمام جمال صرف
 شده بودند که بوی از جلال در ایشان دریافته نمی شد گویا وجود شریف ایشان منظر رحمت
 عام شده بود و هر کس را بکمال شفقت و مهربانی و شایسته تمام پیش آمدی نمودند
 و کثرت ارشاد آن قدر عالم گیر شده بود که بموجب کرمیه اذ اجاء فصر الله والفتح
 و آیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا کثرت خلایق در اطراف
 و کناف عالم بمرتب رجوع یافته که افواج رجال و نساء و پیر و صغیر و کبیر و برنا بر نهی ورود
 می نمود که تعداد آن جز علم علام الغیوب نگنجد و رود فیض و برکات بر صلحای و عصات

ابرئیسان ریزان شده بود که هر که بدان درگاه رحمت شهباه وارد می شد از خوان الوان
رحمت ایزدی بفیوض و برکات سرمدی می رسید با وجود این فیاضی از خوف مالک
یوم الدین بیل و نهال ساله زار میگذراندند و در مکاتیب مبارک نیز از این مقوله مذکور بود
منها در مکتوبی بر نگاشته اند که افسوس که شرف عمر در هوا و هوس رفت و در صرمان
و معصیت گذشت و در دیوار بر کردار این دوران کار گریان و زار زار است و هر
سنگ و سفال بزبان حال فریاد می کنند ما لهذا اخلقت و ما لهذا امرت بعبادت

هر دو عالم در لباس تغزیت || اشک می بارند تو در معصیت ||

اَذْكُرُوا اللَّهَ وَتَوَوُّوا إِلَى اللَّهِ جَاءَتْ الرَّاحِفَةُ تُتَّبِعُهُ الرَّادِفَةُ جَاءَتْ الْمَوْتُ
بمخالفیه انتقی کلامه الشریف آورده اند که شروع مرض مبارک ایشان چنان بود
که در عین عافیت و کمال صحت روزی بدرس کتاب مشکوٰۃ المصابیح اشتغال
داشتند در حین قرائت این حدیث مبارک **الحدیث هذا عن جابر**
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ یود اهل العافیه
یوم القیمه حین یعطی اهل البلاء الثواب لو ان جلودهم کانت
قرصت فی الدنیا بالمقاریض رواه الترمذی و قال هذا حدیث
غریب همانا از روی ابتلا در خاطر خاطر نمودن فی الفور و جمعی بساق مبارک بهم رسیدند
شریف ساق مبارک رسخت گرفتند و درس را موقوف فرمودند و معلوم اهل مجلس شد
که جمعی بساق ایشان لاحق شده اما بزبان مبارک نیاورند چه آن متمنا بوده القصه
آن وجع بحدی غلبه نمود که از ساق و زانو متجاوز شده تمام بدن او جاع محیط گردید
در وقت غلبه او جلع اکثر بتلاوت کلام مجید مشغول می نمودند و بنام جمعه و جماعت
حتی الامکان از دست نمیدادند و بصبر و شکیبائی بسر می بردند و این شعر عزیزی
در آن او جاع اکثر بزبان مبارک می راندند **شعر**

ان قال لی میت میت سمعاً وطاعة
وقلت لداعی السموت اهلاً ومرحباً

و دیگر اشعار شوق انگیز بزبان تازی و فارسی نیز بزبان مبارک میگذشت

از ان هایکه این است بیت

اگر جان اودن میرنی شدی کس اوصال | طالب و نسلش بدنی هر کس که جانی داشته

و نیز تکرار این شعر می نمودند شعر

لینک تحلو الحیات مُریرة | الانام
لینک الذبیبی و بینک عامر | و بینی بین العلمین خراب

القصه وجع بر بهنجی مستولی شد که روزی دستیکی از خدمه بعضوی از بدن مبارک سید تمام بدن در عرشه درآمد آنغریز از نهایت تعجب معروض داشت که مجروح یک جزو بدن مبارک است که زانو و ساق باشد و از دست رسیدن بدیگر اجزای بدن چه موجب لرزه کل بدن گردد و فرمودند که کدام عضو است که مجروح نیست از کمال صبر و وقار هرگز بلب مبارک حرف صادر نمی نمودند که خبر از شدت وجع باشد بلکه در حین غلبه آن تلذذات فراوان حاصل روزگاری ایشان می شد چه بمشرب مجددی و معصومی ایلام محبوب لذیذ تر فرموده اند از انعام او چه در انعام رهنا محبوب است و در ایلام رضائے خالص محبوب است پس نزد محب راسخ المحبته رضائی خالص محبوب از رضای مشترک جانبین لذیذ و پذیرا است آورده اند که بتقریب بیان نمودند که سجده من فوق العرش واقع می شود و بلکه خادمه که در این وقت مرامد رکوع و سجود است سجده او نیز فوق العرش واقع شده از محرمان اسرار ایشان منقول است که شش ماه قبل از وفات می فرمودند که هر سجده که بوقوع می آید خواه از فرعن خواه از نفل فوق العرش

واقع میشود و ملک تمام نماز آنجا که لفظ جاوید آن بارگاه از تنگی میدان عبارت است
و وقوع می یابد بحکم کلام صادق سید البشیر علیه السلام الصلوة والسلام
الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسجد و لیرغب می آید که خدمت
حضرت مخدوم زاده بر جاوه شیخ ابوالقاسم که فرزند حضرت قیوم زمان
اند و تیره حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنهم از مشاهد و دیدار بر
انوار در شدت او جلع و آزار کثرت صبر و تقاریر ایشان را ملاحظه نموده می فرمودند که هرگز
آز روی دیدار سید الابرار باشد باید که مشاهده جمال با کمال حضرت عروۃ الوثقی
نماید و آزان جای بوقار صوری و اشتغال معنوی جناب نبوی بر و علیه و علی
اله الصلوة والسلام آورده اند که حضرت مخدوم زاده گان که همه بدرجات کمال
فائز بودند و تصرفات عالی داشتند از غایت ملاحظه آزار والد خود همه در توجیه و در
جذب آزار و اوجاع مشغول میبودند و ساعته تخفیف الحق می شد بدستور سابق عود
می کرد چه عافیت صوری بحقیقت تمام شد و بدو معامله با عافیت معنوی کشیده آورده اند
که در ایام عرس جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که بجهت
نیاز عرس ایشان طعام تیار میکردند و جناب حضرت عروۃ الوثقی در شدت مرض
بودند چه عرس جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه شهر صفر المظفر واقع است
و وفات حضرت عروۃ الوثقی نهم شهر شریف ربیع الاول و رو یافته در میان زیاد
از یازده روز فاصله نبود و ایشان از کثرت شدت مرض در وقت تقسیم طعام حاضر
نمی توانستند شد امر نمیدادند که مردم بدو را طعام بدهند چون بر آوردند و نزد مردم می نشستند
و مردم بخوردن طعام مشغول بودند جناب حضرت عروۃ الوثقی با وجود شدت
مرض در محفه محفوف خوش شسته و مجلس حاضر شدند اما از کثرت ضعف نتوانستند که
از محفه مقدسه بیرون شوند و در آن محفه شسته ماندند و شله پزیرانه که برای ایشان

تیار نموده بودند حاضر آوردند ایشان در مجلس عرس باند عنوان و در تناول پر میزانه مشغول شدند
 در آن اثنا یکی از حضار مجلس را بخاطر خطور نمود که اگر از پر میزانه حاصل این فدوی را تبرکے
 عنایت نمود موجب سعادت غیر مترقب خواهد شد ازین اطمینان متاون که اهل مجلس تنال
 می نمایند آن پر میزانه که الوش ایشانست در کام این مخلص عزیز تراست خدمت ایشان
 از اشرف باطن خطر را فهمیده نام او را زبان مبارک آورده طلب نمودند چون قریب ایشان
 شد فرمودند که این شله بی دغن طیب برای من تجویز نموده است اگر مرغوب شما
 اقتاده بگیرید آن مرد آن پر میزانه را از مواهب جلیله ایزدی تصور نموده اظهار خطر خود کرده
 از خدمت شریف برداشته بار فقا و احباب خود لقمه لقمه تقسیم نموده بر غبت تمام خوردند
 و از برکات آن که دوسه لقمه از آن تناول جناب ایشان بود امیدوار ترقیامت بسیار
 شدند هذا من ادنی تصرفاته رضی الله عنہ می نویسند که به قرب ارتحال
 خدمت ایشان رقعات بطرف فقرائے گوشه نشینان که در دارالارشاد بودند نوشته اند
 در آن رقعات اکثر این عبارت می بود که فقیر محمد معصوم از دنیایم رود باید که بدعای
 خیریت خاتمه محمد و معاون باشند هر یکی از آنها بموجب حوصله خود چیزی در جواب بقیه
 مبارک نوشته اند از آنها ملید میوزان نام عزیز صاحب کمال الحود
 می نویسند که من از آن عزیز در وسط بازار دارالارشاد واقع است در جواب رقعہ ایندویت

نوشته اند نظم

دری هر پیرهن می زد عزیزے	که ای زن در دعا یادم آور
یقین میدان که شیران شکارے	در این راه خواهند از مویاری

یکی از بنات طاهرات ایشان روایت نموده که روزی در حجره خلوت
 ایشان در این ایام آخر ایشان باریاب شدم این فرورایشوق تمام تکرار می نمودند

تو دستگیر شوای حضرتی محبتہ کن	پیاده میروم و همراہ سوارند
-------------------------------	----------------------------

آوردہ اند کہ یک روز قبل از رحلت مبارک ایشان عبدالملک کہ یکی از فقہائے مبتدع
 بود اما تسخیرات داشت بموجب آن قبولتی بہم رسانیدہ بود و از جہت حفظ مشیخت
 خود از خدمت ایشان دور می بود خلاف عادت جہت عبادت آمدہ بخدرست
 ایشان باریا شد ایشان چون بطرف او دیدند و اثر فرحت و روشاہدہ کردند
 یعنی ایشانرا بشدت مرض دید چون مریض القلب بود از آن فرحناک گزیدہ ایشان آن
 معنی را در و مشاہدہ نمود از راه غیرت کہ لوازم ولایت است فرمودند ازین قبولیت کہ از
 خواندن اسمائے سیفی بہم رسانیدہ و آنرا کمال نشاتین تصور نمودہ و اہل وزر کار اسخر و منقاد
 ساختہ از دریافت کمالات ولایت کہ ثمرہ اش حضور و مشاہدہ است بجز حصول مشیخت
 کہ عین مباحثہ است مطلب کار نہ فہمیدہ و استغنا از صحبت اکابر اولیا کہ اہل حضور اند
 پیدا نمودہ بخنقریب فرزند سیف الدین اورا منہدم و ناچیز خواہد نمود و فوق کما
 اخیر در اندک مدت رواج مشیخت جناب حضرت شیخ محمد سیف الدین رح
 چنان شد کہ از مشیخت او نام و نشان نماند نعوذ باللہ من غضبہ غضب اولیائہ

این قوم چو تیغ آب دارند	جان از تن بی ادب برآرند
-------------------------	-------------------------

فقیر بعضی از اولاد او را دیدم کہ در بند آمدہ اند و اسیر مردم اندیدی

ہر آن کہ ہتر کہ با ہتر ستیزد	چنان افتد کہ ہرگز برنجیزد
------------------------------	---------------------------

مے آرند کہ روز وصال مبارک خود بحضورت محد و مرادہ بزرگ قیوم زمان
 شیخ محمد صبیغتر اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ حاضر الخدمتہ بودہ اند و خدا و پیر
 وغیرہ می نمودند با و خطا نمودہ فرمودند کہ نزدیک آی با و جو و نسزدیکی نزدیک فرزند
 سراپا گوش گشتہ منتظر مواہب نشستند فرمودند کہ رضاء اللہ فی رضاء الوالدین
 زیادہ متوجہ شدہ اند از استماع اینکلام فرخندہ مال بمصدق این مصرعہ

ہمہ گوئیم تا چہ فرمائے

فقیر گوید کہ

نحو ابدیت

عنایت نموده گفتند که وضع بے نظیر شما در همه جوه همیشه مقبول و محبوب است تغیر و تبدل را
در آن تجویز نخواهد بود و دوم برادران و همشیره های شما همه از شما خور و اند اگر از آنها تقصیر
و کوتاهی سر بر زند بر آن نخواهید گرفت و دل خود را از آنها رنج نماند که برای آنها ضرر
است و رشته اتفاق مضبوط تر خواهید ساخت سیوم صحبت سلاطین را بے ضرورت
اختیار نخواهند نمود و تحت ایشا آداب بجا آورده از جناب قدس خدای جلست
توفیق بران سلت نمودند تا آنکه در حین صایا منصب عالی و نسبت متعالی خود که کنایه از
معامله قیومیت باشد بر ایشان عنایت فرمودند صاحب برکات معصومی مینویسد
که در آن شب که فرمائی ایشان از دنیا رحلت می نمایند بر سر در می زور بادار الاشاره
ما تفتند می کرد که قروا قیوم وقت از این سرای فانی رخت بدار بقای جاودگی
کشید هر کرا سو دای جمال با کمال و در سر بود بشتابد و نقد وقت را ور باید فرود

|| غنیمت شمرای شمع وصل پروانه ||
|| الهامین معامله تا محمدم نخواهد ماند ||

و نیز مینویسند که در قصبه سمرهند بمساک غیره بلدان بعیده مثل لاهور و پشاور که وقوف این ماجرا
نداشتند بایشان نیز این ندا رسیده بود و آن شب نوشته گزشتہ بودند که اثر این آواز و شورشان این
ند از کی پیروانند از خواهد شد چون این قضیه انتشار یافته تاریخ آن ندا بوفاات ایشان برابر آمد
و نیز در آن روز زلزله عظمی واقع شده حتی که شیا هاییکه بر طاقچه یا افتاده بر زمین شکستند گویا قیامت
برپا شده بود و لا شک که مقدمه قیامت بوده چرا که قیوم عالم و عالمیان بودند از انتقال ایشان
در قوام عالم شکست آمده موجب انزل لزلۃ الساعۃ کثی عظیم شده چنانکه مینویسند
که یکی از بنات طاہرات ایشان در آن ساعت بدو گمانه نماز شغل داشتند چون از نماز
فارغ شدند می بینند که پشت بقبله اند و همانا که زلزله ایشان را منقلب نموده یا در
حواس ایشان از کثرت غم و اندوه فتوری راه یافته از آن تشخیص قبله ناموده مشرق را
از مغرب فرق نمی کردند چنانکه در باره قیامت صا و راست کریمه و تری الناس سکرا

و آخر کلام ایشان سلام بوده یعنی فرمودند السّلام علیکم مانا که حضور سراپا سرور جناب
نبوی علیه الصّلوٰۃ والسّلام باللائکه کرام و او یکا عالی مقام شده باشد بیت

چه خوش بود که بر وقت من سدلدا
خوش به بنیم و جانزاندای او سازم

وصال مبارک ایشان نصف یوم السبت نهم شهر ربیع القدر ربیع الاول هزار و
هفتاد و نه هجری بعالم رویداد اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُوْنَ بیت

نه پنداری که جان را رایگان دد
فرخی روی جانان دید و جان داد

بعد ازین واقعه جان کاه آنقدر در دو کفایت و بیایات بلا نهاییات بر کافه اهل جهان رخنه کرد
شرح آن از تحریر دیوان بیرون است گویا که رحلت ایشان و تولد غم و محن نو امان افتاد

تا تو رفتی ز چمن لاله رخاں خارشند
ز کس و سوسن گل این همه سیمار شدند

تو از پنج وصال ایشان اهل فضل زمان چه تشریح و چه نظم که بیان نموده اند نه آن قدر است که درین
منتخب گنجایش یابد اما بعضی از ان ها ایراد می نمایم منیما حضرت وحدت قدس ستره

فرموده اند نظم

ازین زندان فانی در گذشتی	دیناؤ	شعشع کین نه طبق را بود سر پوش
بنات النعش شد امروز مهیبات		همان جمعه که پروین پیش نوش
برسم ماتمی از ساز نامید		فلک از ابر کرده پنبه در گوش
خروش از شش جهت به خوربت اندم		که مرغ گلشن حق گشت خاموش
جهان از آتش نرمن افگند		خود اندر خلوت صلیش هم لغوش
بساکس خانمان بر باد دادند		براس فتنه رفته گم شدند هوش
ز داغ غم بصر او نه دادند		چو لاله نازنینان خانه بردوش
پئے تابوت آن قطب زمانه		چو رعد نعره زن اجباد و جوش
در پیر معان بستند افسوس		کنون کورند کوی خانه کونوش

چنان مرآت دل اجرت افزود	که گشته صوت حاش فراموش
چو پنهان شد ز چشم مردمان او	چو جان در جسم تر گشته ز پوش
ندا آمد که آن معصوم مطلق	بگوئی وحدت آمد و روشن و روشن
بگو سال وصالش غیب دان بود	که بود از جام غیب عشق مدہوش
اگر خواهی نشان سال عمرش	بگو واللہ دیگر باش خاموش

۱۰۶۹

غیبان
۱۰۶۹

خدمت حضرت اورنگ زیب عالمگیر فرموده اند **نظم**

ایوم جهان خلیفۃ اللہ	دانندہ راز پائے مکتوم
در دائرہ وجود تا بود	بودش بجهان مثال معدوم
تاریخ وصال باوجود گفت	رفته زجهان امام معصوم

رفته زجهان امام معصوم
۱۰۶۹

نآصر علی کہ ملک الشعراء وقت بود و از جملہ مخلصان حسین گفتہ بیت

چراغی خاندان نقش بندان	فروغ دین احمد خواجہ معصوم
بسوی گلشن جنت قدم زد	ازین بیان رباط کهنہ بوم
طلب کردم ز دل سال وصالش	ندا آمد ز عالم رفته معصوم

ز عالم رفته معصوم
۱۰۶۹

خدمت حضرت مروج الشریعت یافتہ اند بہ جنت خوابیدہ

نیز عزیزے یافتہ نقش بند شانی بود۔
نیز عزیزے گفتہ الموت جسر بریوصل الحبيب الی الحبيب۔

بجای خوابیدہ
۱۰۶۹

خدمت قدسہ الواصلین امام العافین مجتبیٰ البکلیہ حضرت شیخ میا محمد اسمعیل فرمودہ اند خدای تعالیٰ
وعدہ سنین عمر مبارک ایشان ہفتاد و دو سال کامل آمدہ چنان کہ
از اصل حساب بشمار تواریخ مبارک ایشان پوشیدہ نیست غسل مبارک
ایشان را آخوند سجاول کہ از فحول علمائے زمان و استاد فرزندان ایشان
بود و از مریدین قدمائی و صاحب نسبت والائی بود باذن حضرت مجدد مژگان دہ

خدمت ولایت بود
۱۰۶۹

می آرند که چون بمضمضه رسید عرض نمود که مراقبت کشودن دهن مبارک نیست خود دهن
 مبارک را برنگ احیا کشوند و قبول آب نمودند بعینه بطریق احیا مضمضه فرمودند
 که حاضران متحیر ماندند ازین معنی مخلصان را موجب از دیاد عقیدت گردیده و غیر مردم
 را باعث اخلاص شد کفن مبارک بموجب مسنون سه جامه دادند که از ابرو و لفافه و قمیص
 باشد و جامه ندادند چه مسنون نیست بلکه بدعت است و نیز حضرت مجددی در هیچ بدعتی
 حسن نیست اگر چه او را حسن نامند و مقدم بر نماز ایشان برادر اصغر ایشان حضرت شاه
 جیو بامر حضرت مخدوم زاده گان و گویند که بنوعی اجتماع خلایق شده بود که از تعداد
 بیرون بود. حتا که باغ فتحی که از سندل پوره که محل ایشان بود مسافت کثیر دارد همه
 مملو از خلایق بوده در وقت دفن مبارک آسمان بنوعی گریان شده که از شدت باران
 خیمه بر مدفن مبارک برپا نمودند تا دفن صورت بند و مدفن ایشان همان باغیچه قرار گرفت
 که در حیات خود فرموده بودند که اینجا محل یکی از فقرائی صاحب کمال خواهد شد چنان که
 در ابتدا این تذکره مذکور شد هر چند که گفت که بسیار شد و مرضی حضرت مخدوم
 زاده گان آن بود که در روضه حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه
 بگذارند اما مخلصان عرض نمودند که ایشان یکی مثل حضرت مجدد الف ثانی خواهند
 باید که مسافت از ایشان گذشته شود و محلی یک تخت دو شاخ برنشاید
 تا در باین این دو روضه مقدسه محل وافر از برای تسبیح خلایق حاصل گردد که در آن امید
 است که موجب رحمت یزدی گردد و آزار عذاب ناموسان مانند و قرب جوار موجب شفاعت
 و سبب مغفرت جمعی کثیر شود و نوشته اند که بر قبر مبارک ایشان خواجه حضرت اورنگ زیب عالمگیر قیوم ترفع
 عالی بناموده که از مسافت بعید بزرگ قبه خضرائی نبوی علیه الصلوة والسلام ظاهر
 و برین است بسته شبانه قرار داده اند قبر مبارک ایشان و قبور اکثری از فرزندان آن
 قبله صفا کیشان در آن مکان عالی شان اقراران یافته بجیت

در هیچ بدعتی حسن نیست

رفت قبه اش از تارک افلاک بلند
 طوریک با تجلی که سجان گردید
 صورتش لو لوصافی چو قصور حبت
 هر که از فیض ازل شد بخوارش مدفون

چار دیواری و بهشت جنان شد هم سر
 بست هر خطه برین روضه تجلی و گر
 خاک آن پاک زمین هست چو مشک اذفر
 ایافت در روضه رضوان بغیايات بمقتدر

القصه روضه واقع شده که خبر از ریاض جنان می دهد کثرت فیوض و برکات آن که بر زبان
 چون ابرنیشان ریزان است از شرح و بیان خارج است سعادت می شناسی بخدا تان چپه
 هر که بشرف زیارت مشرف شده و از انوار بیکیفی رسیدگی آن پی برده در رنگ حضرت امام
 العادین شیخ محمد اسماعیل که گویا این فرد ایشان شده بیت

کورینا شود و به جوان میگردد | کوئی می خانه عجب آب و هوای دارد |

از طاقت داران خلداند و در جوامع ظاهر و حوران معانی در نقوش قصود آن ناظر و قوف آن
 مورد بهشتی وارد مدینه است و نزول آن سر منزل بدان جهت صعود و عرش را نیزه از
 کعبه مقدسه منزل است و بمقام محمود ماثل لله در القائل بیت

اگر شنود قصه لیل بوستان | کعبه شود طایف هندوستان |

بسم الحمد و المنة که این فقیر بعلیات الله سبحانه و صد قتر حبیبه علیه الصلوة
 والسلام بشرف زیارت مزار فیض آثار حضرت مجدد الف ثانی و حضرت عروۃ
 الوثقی رضی الله تعالی عنهما مشرف شدم اما این موهبت را بجمعیت حضرت بنی
 که والده این فقیر اند حاصل نموده ام چه اصلا عازم زیارات عالیات جناب ایشان بوده
 اند و فقیر بتابعیت ایشان باریاب گردید بنیت

مورسکین موسی و شت که تا کعبه رسید | دست یانے کبوتر زونا گاه رسید |

هم چنین امید و اتق و رجاء وفق از جناب قدس خداوندی آنکه از جمیع کمالات آن
 قدوة الصالحات این ضعیف نحیف را بهره مند و کامیاب گرداند ان شاء الله تعالی بحسب

تذکره ششم از منتخب حیات مکرر خلفا حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه

مخفی نماند که ارشاد حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه تمام عالم منتشر شده بود و اطراف ربه جهان چه شرق چه غرب چه جنوب چه شمال از سیف مام ایشان مالا مال مسموع شده که عزیزانیکه از صحبت عالی ایشان بدرجات ولایت رسیده اند زیاده از یک کس چهل هزار اند و جماعت مریدان ایشان از حیطه تحریر و تقریر بیرون است اما کمل خلفای ایشان که بدرجه کمال و اکمال رسیده اند و از زمره کمترین شده اند زیاده از چهار صد بوده اند چون وضع این رساله بر انتخاب است بذکر اسمای بعضی از آنها اکتفا رشت و تفصیل احوال آنها ننمود و خلیفه اول و خلف بنی بدل و قائم مقام کمل و مبشر باصالت و متحقق بحالات بنیایت النہایت و صاحب منصب قیومیت و فرویت و ارث کمالات قطبیت و غوثیت قبله جهان و جهان حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغۃ اللہ رضی اللہ تعالی عنه که تفصیل احوال ایشان باحوال فرزندان و برادران ایشان حواله منتخب خامس شده انشاء اللہ آنجا قدر سه نوشته خواهد شد و خلیفه ثانی فرزندان ثانی آن قبله و وجهانی است مسمی بحضرت محمد نقشبند مشہور و ملقب بحضرت حجتہ اللہ رضی اللہ تعالی عنه و خلیفه ثالث ایشان فرزندان ثالث ایشان است مسمی بحضرت محمد عبید اللہ مشہور و ملقب بنور و جہ الشریعت رضی اللہ تعالی عنه و خلیفه رابع فرزندان رابع ایشان حضرت محمد اشرف قدس سرہ و خلیفه خامس ایشان حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سرہ و خلیفه ششم ایشان حضرت شیخ محمد صدیق قدس سرہ این ہر شش مخدوم و مہر بر جادہ یا علی درجات کمال و اکمال مشرف شده اند و از نسبت ہائی خاصہ و الد شریف خود را خط و اقر و بر رخ کامل یافته و این ہر شش بہ قطبیت جہات تنہا فیض بودند تفصیل احوال ایشان انشاء اللہ تعالی و منتخب خامس چنانچہ ایما بدان رفته است خواهد شد۔

و خليفه مہتم ايشان نبیره ايشان حضرت شيخ ابو القاسم که فرزند حضرت قیوم زمان
 شيخ محمد صبغة الله اند و خدمت حضرت عروة الوثقى رضی الله تعالى عنه ايشان
 داخل فرزندان گرفته اند و ارث ظاہری در رنگ فیوض باطنی موافق فرزندان خود و اوہ
 اند چنانکہ تفصیل آن در ذکر ايشان خواهد شد انشاء الله تعالى خدمت حضرت و حد
 بر او ز اوہ ايشان اند ہر چند اول خدمت والد خود حضرت خازن الوصی مشرف شدہ
 اند اما در ثانی از خدمت حضرت عروة الوثقى رضی نیز شریفات یافته اند و از صحبت
 حضرت حجتہ الله نیز بہرہ ور شدہ اند و خدمت خواجہ محمد حنیف کابلی بعد از حضرت
 محمد و مزار اوہ گمان در سائر مجازان ممتاز اند و بعد از ايشان خواجہ محمد صدیق پشاور
 ولد خواجہ عبد الغفور سہمندی کہ از جملہ مجازان جناب حضرت مجدد القنانی
 بودہ است در باقی خلفائی امتیاز تمام دارند و این وہ نفر کہ مذکور شد از جملہ طبقہ اولی
 خلفائی حضرت عروة الوثقى اند در رنگ عشرہ مبشرہ کہ در اصحاب نبوی صلی الله
 علیہ و آلہ و سلم امتیاز داشتند نیز از اکثر خلفائی معصومی ممتاز اند و العالم بخند سبحانہ
 بحقیقۃ الحال و سوائی ايشان برخی از خلفائی جناب حضرت عروة الوثقى رحمۃ الله
 نیز مذکور می نمایم و آسمانی مبارک ايشان را ثبت می کنم بگوشت و پوست استماع نما - ہنہا
 خدمت حضرت میرا مان الله برہان پوری و خدمت شيخ ابو النضر برہان پوری
 و شيخ عظیم جلال آبادی و مولانا حسن علی پشاور و مولانا شيخ باقر لاہوری و سیادت
 و ولایت مآب آخوند موسی پٹی کوتہی و مولانا بدر الدین سلطان پوری و شيخ یازید سہمارن پوری
 ولد شيخ بدیع الدین حاجی حبیب اللہ حصاری ثم بخاری شيخ مراد کث میری ثم شامی
 محمد و شيخ آدم تہنی شيخ ابراہیم بکری شيخ یوسف کریدی ثم ملتانی میر شرف الدین جین ناہوی
 شيخ النور اللہ لاہوری شيخ حسین منصوب جان پری آخوند سجاول سہمندی میر رفعت بیگ
 گرز بردار شاہ حسین عشاق خواجہ عبد الشہر کابلی شيخ عبد الکريم کابلی شيخ ابو القاسم کابلی ولد

صوفی

صوف مغربی کہ الحال مقیمین واعزہ کابل از اولاد او پند مولانا محمد امین حافظ آبادی و
 شیخ عطاء اللہ سوئے شیخ نور محمد سورتی حافظ محسن سیال کوئی محمد شریف لاہوی حاجی
 امان اللہ لاہوی شیخ محمد فاروق لاہوی شیخ محمد عارف لاہوی شیخ محمد حکیم و مولانا محمد حکیم
 و مولانا محمد امین بخاری ثم پشاور شیخ حاجی سلیم بلخی شیخ حاجی عاشور بخاری شیخ حافظ
 صادق کابلی سید اسرائیل و مولانا حسن و خواجہ ماہ دہلوی میر غضنفر و ارشکوی دہلوی
 میر عبد الفتاح و شیخ محمد جان ولدان صدیق محمد نعمان قدسہ یار عارف ہیرہ حضرت
 میر محمد نعمان قدسہ میر عابد ہروی الحسینی میر شرف الدین حسین ولد میر عابد کور جامع جلد
 ثانی مکتوبات سامی معصومی میر مغاخر حسین ایضا ولد میر عابد کور میر محمد زمان و ملا
 محمد شریف و صوفی مشہور بصوفی پائندہ طلا کابلی و صوفی عبد الرؤف مشہور بصوفی پائندہ
 کرباس کابلی و صوفی عبد الرحمان و میر ماہ عرب و صوفی سعد اللہ کابلی میان شیخ محمد عبد الخالق
 بنگالی شیخ رحیم داد افغان شیخ غلام محمد افغان شیخ حاجی خان افغان و شیخ احمد خان
 افغان خواجہ عبد اللطیف پشاور شیخ عبد اللطیف شکر خانی شیخ میر محمد خان
 شیخ شاہ خواجہ ترمذی شیخ اسد اللہ افغان خواجہ محمد فاروق و مولانا جمال الدین و مولانا
 محمد افضل و شیخ حاجی حسین و صوفی نور بیگ و مولانا قائم و ملا فیض محمد فتح آبادی و
 میان دینار کہ خواجہ سرانی شاہجہان بودہ شیخ محمد یار ملقب بخدا پرست
 خان و مولانا احمد ترک کہ بارش او اہل حرمین کام یاب شدہ بود و مولانا محمد یوسف میر
 محمد معصوم سرمندی خواجہ محمد مؤمن جذبی شیخ حاجی محمد خان طالقانی مولانا مؤمن بیگ
 برہان پوری میر غزل کابلی و شیخ مؤمن بیگ کابلی ملا خواجہ مسافر و شیخ عبد الحمید بنگال
 پوری و مولانا محمد کاشف رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین و از جملہ اغنیاء
 کہ بتشریفات معصومی مشرف شدہ اند و از برکات مجددی کامیاب گردیدہ اند اول
 و اعظم انہا حضرت اورنگ زیب عالم گیر است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ رحمۃً واسعۃً

ف
عبد اللہ

در ذکر فضایل و مستحق کتاب علیحدہ است بعضی خصوصیات او با احوال بعضی خلفائے
مذکور و برکات معصومی یافت می شود فَإِنْ شِئْتَ فَارْجِعْ إِلَيْهِ :-

مُنْتَخَبًا مِمَّنْ مِنْ مُنْتَجِبَاتِ سَبْعَةِ أَلْفٍ ذَكَرْتُ وَدُونَ

قِيَوْمِ الزَّمَانِ حَضْرَتِ شَيْخِ مُحَمَّدٍ صِبْغَةَ اللَّهِ فَرَزْدًا

وَإِخْوَانِ إِيَّاهُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

تَذَكُّرُهُ أَوَّلَ مِنْ مُنْتَخَبٍ يَنْجُمُ

ذَكَرْتُ وَلَا أَحْضَرْتُ قِيَوْمًا أَنْ رَسِيدِينَ بِرُجَاتِ كَمَا لَكَ اللَّهُ تَعَالَى

ولادت کثیر السعادت حضرت قیوم الزمان واقف اسرار لی مع اللہ خدمت
شیخ محمد صبغۃ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ یازدہم شہر ربیع الثانی ۳۳۰ ھ بجزا
وسی و سہ در ایام حیات جناب جد بزرگوار ایشان حضرت مجدد الف ثانی
در بلده متبرکہ دارالارشاد سرمنار واقع شدہ فی آنکہ خدمت جد شریف ایشان
در آن ایام در بلده دارالخیر اجمیر بتقریب آنکہ سلطان وقت ایشان را با خود میداشت
تشریف داشتند و والد ماجد ایشان حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ عنہ نیز برای سعادت
زیارت والد خود بلده مذکور رفتہ بودند بعد از تولد ایشان والدہ ماجدہ ایشان اسم آن نوباوہ
بستان ولایت را موقوف باستصواب جد و والد ایشان گذاشتہ چون خدمت حضرت
مذکورین از بلده مذکورہ مراجعت نمودند و راہ انتہائی راہ خبر ولادت آن قرہ عین الولاہیت
رسید خدمت حضرتین از این خبر فرحت افزا مسرور و بہتج گردیدند چہ وارث

نسبت خاصہ خود ایشان را امید استند۔

از آمدنت چو گل شکفتم

دامن دامن بهار فستم

و اعظم بنابر حضرت مجدد الف ثانی و اکبر فرزند آنحضرت عودۃ الوقتی رضی اللہ تعالیٰ عنہما ایشانند القصہ چون بدار الارشاد در رسیدند برای دیدن ایشان آمدند بجزو دریافت آن قرۃ العین حضرت مجدد الف ثانی فرمودند السلام علیکم ملا صبیغۃ اللہ بعدہ رؤی مبارک خود قریب گوش ایشان آوردہ کلمات خفیہ گوش سراپا ہوش وئی در میان آوردند کہ کسی از کیفیت آن کلمات مطلع نشدہ هماناکہ با اسرار خاصہ و علوم و معارف مختصہ مبشر ساختند زہے سعادت طفلی کہ زبان از آلائش شیر پاک نکرده با اسرار خاصہ مجددی سرفراز شد۔

نیت لمروزی میان و جانان اتحاد

لیل مبارکہ طفلی چوب گل گہوارہ بود

خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ایشان خطاب کردہ فرمودند کہ درین فرزند تورنگی از اصالت یافتہ بنا بران نام نامی اورا محمد صبیغۃ اللہ گذاشتم چہ را می حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ برین قدر اگر فستہ کہ منصب قیومیت بے بہرہ اصالت متعذر الوجود است و چون برخ اصالت در ایشان ملاحظہ نمودند از فراست معلومی وارث منصب قیومی ایشانرا شناختند و با اشارۃ اصالت بشاآت معاملہ قیومیت دادند و خدمت حضرت مرشد قیوم جہان گویا باین معنی ارشاد فرمودند جایب کہ در مدح ایشان گفتہ اند۔

چو شہ کنعان در تسلیم شہود

گوی از اخوان طفلی در ربود

ہم چو والد آن شہ کون مکان

فخر عالم بود شرف انس و جان

بلی۔ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم مصرعہا قیاس کن زنگستان من بہار مراۃ آوردہ اند کہ خدمت ایشان پنج یا شش ماہ

بودند که به مرض شدید گرفتار شدند بنوعیکه مردم بیمار دار و حکمای بلند اقتدار دست از معالجه
 ایشان باز داشتند و مایوس شدند حتی که روزی نفس متحرک نبض که لوازمه حیات اند ایشان
 محسوس نمی شد و الدین ایشان در تنبیه اسباب تکفین و تجنیز شدند لکن خبر بسمع مبارک
 حضرت مجدد الفتانی رسید ایشان تشریف آوردند و نقاب از روی معشوقانه
 ایشان برداشته دست حق پرست بر خساره شریف ایشان گذاشته تبسم نموده فرمودند
 که بابا اینچه خوش طبعی است که با مادر و پدر خود می کنید و این بار محزون می سازید
 بر خیزید تا این ها خوش شوند و آرام بخورند بخشنده فی الفو حشیم مبارک گشوده بگریه متحرک
 شدند و صحت کلی یافتند که کومی انا مراض اثری نبود بعد حضرت مجدد الفتانی
 بحضرت عروۃ الوثقی رض خطاب نموده فرموده اند که مردم ازین طفل مایوس اند
 و دست از حیات او برداشته و من این را به محاسن سفید منورین مسند مشیخت مشاهده
 می نمایم و عالم بسیاری در پیرامونش حلقه کنان نشسته می بینم خدمت ایشان کسب
 باطنی را تمام و کمال از خدمت والد خود حضرت عروۃ الوثقی رض نموده اند
 و به نسبت هائی خاصه ایشان رسیده و از کمال مخصوصه ایشان بهره ور گردیده و نیز
 در طفولیت از انظار فیض آثار حضرت مجدد الفتانی رض بهره مند شده اند از
 جناب حضرت مجدد الفتانی رض در ماده حضرت قیوم زمان رض
 که عمر ایشان در حیات آنقبله صفا کیش زیاده از یک سال نه شده بود که بسا بشارات
 عالی و اشارات متعالی وارد شده که تفصیل آن نه در خور این منتخب است
 لهذا به بشارات گذشته اکتفا افتاد و سالی که نکوست از بهارش پیداست اما آنچه از
 قسم بشارات که والد ایشان حضرت عروۃ الوثقی در باره حضرت قیوم زمان
 فرمودند برخه ازان ایرادی شود از خدمت حضرت قیوم زمان منقول است
 که حضرت عروۃ الوثقی رضی الله عنه باین حقیر خطاب نموده می فرمودند که شما در فرزندان

نسبت اصحاب را ریذیعنی تمام حضرت مجدد الف ثانی را دیده اید و زمان ایشان را یافته و دیگران نه و این فرق را اندک خیال نکنی که از اخصیای بکرام علیهم الرضوان بیک صحبت حضرت سید الرسل علیه و علی اله من الصلوٰۃ افضلها ومن التسلیما اکملها و اقتمها که یافته اند و مستعد شده و هیچ ولی اکمل بدرجہ اولیٰ این بزرگواران نرسد اگر چه جناب حضرت اولیس قرنی و عمر مروانی باشد چه صحبت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه از کمال متابعت نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام اثر از آن صحبت عاکی داشت چه تلویح کامل را از جمیع کمالات تبویع نصیب و فراست صاحب برکات و معدن الجوامد و کتب خود نوشته که عامی کمال تمام المعرفتی پیش ازین عاصی را تم نقل فرموده که حضرت عروۃ الوثقی رحمہ بحضور من فرمودند که اگر بلکه مقرب بصورت بشر متمثل شده بر زمین می آمد غالباً بصورت پیر حقیقت فرزند می محمد صبغة الله میشد از خدمت حضرت خواجہ محمد حنیف کابلی رحمہ که اعظم خلفای حضرت عروۃ الوثقی رحمہ است منقول است که در ایامیکه حضرت عروۃ الوثقی به طلب دعوت سلطان وقت روانه دار السلطنت بودند و جمیع حضرت مخدوم زاده گان و اکثر خلفای و بسیاری از مریدان و مخلصین که عند آنها در کارخانه خیال به محال گنجایش وارد در کباب سعادت انتساب بودند و از توجہ ایشان هر یک بقدر استعداد خود بهره می یافت یک روزی حضرت مخدوم زاده بزرگ عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان این فدوی را طلب داشته فرمودند که خواجہ حیو شهاب جناب حضرت عروۃ الوثقی رضی ازین ضعیف سلام رسانیده عرض نمایند که ارشاد حضرت تمام آفاق را در بر گرفته و هر یک از یاران و خلفای هر روزی به بشارت عالی مشرف می شوند و ترقیات فراوان حاصل می نمایند تا به مخدوم زاده گان چه رسد که ایشان محرم اسرار مخصوصه آن حضرت اند و این فقیر بسبب سستی طالع مذت است که توجہ نیافته و به بشارت سر فراز نگشته ازین محضرت و پریشانی تقدیر وقت است ایام

ندارند

تفضلت فیوانہ ورحماتکریمانہ آن دارد که این غریب را در راه گذارند و از توجه غریب پروری محروم نفرمایند
و تو گید فرمودند که فلانی عرض احوال نهانی بسمع مبارک آن قبله و وجهانی بعبادت که لائق
حال وانی برسانی فقیر با وجودیکه لیاقت آن پیغام در خود داشت اما امتثال امر ایشان
بجا آورده وقت را در یافته معروضه قطب را بموقف قطب الاقطاب رسانیدم ساعتی
سکوت نموده آب چشم مبارک گردانیده فرمودند که خواجہ شما از ما بایشان سلام برسان و بگوئید
که من باین کبر سن وضعف بدن بمردم طلاب صحبت می دارم بحکم حدیث قدسی
اذا رايت لی طالباً فکن له خادماً روی از نهانی تا بم و آنچه در نزد ما بود می است
که شما ایشا کرده ایم اگر زیادتی آن شوق باشد در روضه منوره حضرت مجدد الف ثانی دفر بر وید و
در آن نعمت های تازه ما را هم شریک سازید و الحال وقت آن است که مسندی در
برابر من فرش کنید و یاران را توجه نمایند و ملازمین را بر آرید وقت مدد است نه محل عذر
فقیر این مدعا را بعالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان رسانیدم خوش وقت
شدند و شکرانه الهی بتقدیم رسانیدند از خدمت ذبده الواصلین اسوة المحققین
قدوة ادبایب متحقق حضرت شیخ محمد صدیق رحم که برادر اصغر ایشان بودند چنین
مروی می نمایند که ایشان فرموده اند که خدمت حضرت عروة الوثقی رحم می فرمودند که
در مسترشدان خود و مسترشدان فرزندی محمد مصنفه اللہ یعنی حضرت قیوم الزمان هیچ فرق نمی کنم بخلاف
مسترشدان سائر فرزندان یا مسترشدان خود که بلا واسطه و با واسطه صریحاً فرق یافته
میشود این مشعر از کمال مناسبت معنوی حضرت قیوم الزمان امت با والد ایشان که
دیگر رانیت چه ایشان و رنگ و الدخود بهر اصالت و اشتند و بدان از سائر
اخوان ممتاز بودند و در معدن انجوا هر خدمت میان سفر احمد نقل از والد خود
حضرت فیض محمد فضل الله که خواهرزاده حضرت عروة الوثقی رضاند می کنند
که ایشان می فرمودند که یک مرتبه حضرت قیوم الزمان ختم قرآن مجید در ماه رمضان

توجهات

المبارک و رصوۃ تراویح بنفس نفیس خود و مسجدیکہ متصل خانہ مبارک ایشان بود می نمود و شب
ختم چند سوره را موقوف از مسجد خود نموده در خدمت حضرت عروۃ الوثقی شتافتند
باید آنکہ برکات ختمہ مبارکات حضرت عروۃ الوثقی جمع نموده خط وافر حاصل نمایند و سوره
موقوفہ را با ایشان شنوائند القصہ در چند رکعت اخیر آن سوره را بحضور حضرت عروۃ الوثقی رض
شنوائند و در حین استماع غیبتی و استغراق بر تمام مجلس وند او بعد از فراغ ختم حضرت
عروۃ الوثقی رض بحضورت قیوم زمان خطاب کرده فرمودند کہ در حین تلاوت شما
اسرائی در میان آمد کہ مصداق آن لاعین دأت ولا اذن سمعت توان گفت از کمال اسرار
و حب استتار چیز باطنی و یوسف نزول اجلال بلا کیف با کمال عظمت کبیر یابی معلوم گردید
و تلج عالی مکمل به جواهر و یاقوت کہ روشنی آن از وادی ناسوت تا تختگاه جبروت
آفاق را در گرفته بر فرق شما تافت مانا کہ در نزول اجلال ہم گردیده کہ این نزول بر آ
استماع قرآن مجید محمد صلی اللہ است باید دانست کہ نزول بلا کیف از قبیل
تشابهات است کما ورد فی النجیرینزل ربنا الی السماء الدنیا و کلمات اکابر
را بحسن قبول باید شنید و علم از ما مفوض بر قائل باید داشت و بر تو و انکار پیش نباید
آمد کہ موجب سعادت است و رد و انکار مشعر شقاوت هذا هو الحق فماذا بعد
الحق الا الضلال و از خدمت حضرت خواجہ محمد صدیق پشاور می
کہ از اعظم خلفا حضرت عروۃ الوثقی اند مروی است کہ این فقیر در حین حیات
حضرت عروۃ الوثقی بہ جهت شرف زیارت ایشان مشرف شدم و رع و تقوی
حضرات مخدوم زاوہ گان را پیش از حد مشاهده می نمودم و ہر یکے مزین بجلیلہ شریعت و
راہمنوی طریقت بہ ترتیب کمال می یافتہ بنا گاہ در خاطر این خاک راہ افتاد کہ فرزندان حضرت
عروۃ الوثقی رض و فضائل و بزرگے ہر یکی را پیش از دیگرے می بینم آیا ہر یک ایشان
در قرب الہی جلشانہ برابرند یا فرق ہم دارند اگر فرق بود فضل اینہا کدام باشد

هر چند این خطره را دور می نمودم و ندانست می کشیدم بلبک باستغفار معاجزه رفع خطره
 می کردم سو و مندر نمی شد بلبک خطره مذکور می افزود و تشفی این معنی را از جناب حضرت
 عروۃ الوثقی غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه و نسبت به با وجود ترک ادب
 وقت را در یافته مقدمه مذکوره را بهوقف عرض رسانیدم تبسم نموده فرمودند که خواجہ
 حل این معنی در بلده پشاور بعد از دخول شما در شب اول خواهد شد فقیر بعد چند
 از جناب اقدس مرخص شده روانه پشاور شدم روز دخول فرحت فراوان
 داشتم که امشب حل این مقدمه من پیر و ستگیر خواهد شد چون روز باختر رسید
 و شب پرتوانداخت بانتظار بودم چون بخواب شدم در واقع بشفوف زیارت
 جناب اقدس رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شدم می بینم که
 جناب احمدها با چار یا کبار تشریف رزانی دارند و حضرت عروۃ الوثقی
 با سایر فرزندان خود مقابل روی مبارک دست بسته ایستاده اند و این اثنای
 آن حضرت علی الصلوة والسلام بر بنده می فرمایند که فرزندان شیخ محمد معصوم
 با او و رنگ هر چهار یا من اند با من و سبابه مبارک را جانب خلفا گردانیده
 و باز سبابه را بنزد یک حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه برده فرمودند
 الکبیر کبیر فافهم از این بشارت معتقد حضرت مخدوم زاویه بزرگ یعنی حضرت
 قیوم الزمان پیش از همه گردیدم و فضل ایشان را بر همه در رنگ قطعی دانستم
 (من معدن الجواهر) خدمت حضرت عروۃ الوثقی رضای ایشان را بشارت داده
 اند که دنیا ترا آخرت گردانیده اند چنانکه تصریح آن بکتابی که بنام حضرت قیوم الزمان
 در جلد اول در و یافته و معنی این کلمه را نیز در آن مکتوب حل فرموده اند و بدین عنوان
 بیان فرموده اند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بشر ساخته
 اند که دنیا ترا آخرت گردانیدم سطر حنی و در حل شرح این عبارت علیه حل این مکاشفہ غیبیه

مقوم میگردد و بگوش هوش تمام نما قلم کلامه العالی در آخر همین مکتوب نوشته فافهم فان
 کلامنا اشارة و بشارة لك مکتوب شریف طولانی است ان شئت فارجع الیه
 نوشته اند که وضع شریف حضرت قیوم الزمان رضی الله تعالی عنه با وجود وفور
 علائق و کثرت وابستگان و نیازمندان و رغایت بی تعلقی و نهایت بی تعینی اقتاده بود چنانچه دنیا
 و مافیها را به پشت پازوه و علت غائی بیش از آخرت نشمرده متوجه مطلبی بودند که دست اکثر از
 اهل اللہ از ان شجره بلند بالا کوتاه و دور راه است حتی که حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه
 می فرمودند که درین بی تعلقی و بی تعینی که سرمایه عمر گرامی فرزندی محمد صبغة الله مصروف
 است مرا آرزوی آنست که یک وزیر باین صرافت بگذر و میسر نیست چنانکه وقت رحلت
 خود نیز تحسین وضع نموده اند چنانچه در منتخب رابع در ذکر وفات حضرت عروة الوثقی رضی
 مذکور شده مجلس آنکه حین ارتحال خود ایشان را قریب طلب داشته فرموده اند که وضع بی نظیر
 شما همیشه مقبول و محبوب مابوده است تغیر و تبدیل را در آن وضع بی نظیر تجویز نخواهید فرمود
 دوم برادران و هم شیران همه از شما خور و اند اگر از ان ها کوتهی و نقصیری سرزند بر آن
 نخواهید رفت سیوم صحبت سلاطین بی ضرورت کلی تا ممکن باشد اختیار نخواهید کرد
 عادت مبارک ایشان بر ستر احوال چنان مایل اقتاده بود که هرگز اظهار احوال را تجویز
 نداشتند تا این که بعضی از مخلصان به عرض عالی ایشان رسانیدند که باین همه کثرت
 اسرار و احوالات این قدر ستر را چه سبب باشد فرمودند که آنچه حق گفتن و نوشتن
 بود حضرت محمد دالف ثانی و حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه گفته و نوشته اند دیگری
 را بهتر ازین گفتگو درین عصر ممکن نه و اگر هموزا تکرار کند تحصیل حاصل کرده باشد و
 بزبان الهمام ترجمان این فرود آورند

فرد

در مکرر بستن مضمون رنگین حسن نیست	کم دهد رنگ ارکسی بند و حنا بسته را
و اکثر باین فرمودند که قیامت محاکم هر کمال است و در ان جا هر کس بتام عیار خواهد	

گرفت یا از اعتبار خواهد افتاد و خلص کلام آن که خاطر حضرت قیوم الزمان مایل
بر کمال ستر افتاده چنانکه مکاتیبی که از حضرت عروۃ الوثقی طی شده بنام نامی
ایشان که مشعر از درجات ایشان بود وارد میشد بعد از مطالعه آن مکاتیب آشفته
آب آن رومی نوشیدند و کسی را اطلاع بدان نمیدادند و هر چه مکاتیب که احوال در
مکتوبات معصومی بنام ایشان یافته می شود از آن قبل اند که قبل رسیدن مکتوب
با ایشان مخلصان نقل آن را برداشته بعد مکتوب را به ایشان رسانیده اند
باین همه تتر و پوشیدگی آن قدر که خوارق و معارف و تصرفات عالی که از ایشان
ظهور یافته در حضرت مجددی از کسی شنیده نشد بلی الله دالمقائل مصرها
پریر و تاب مستوری ندارد و چنانچه بعضی از آن درین تذکره ثبت یافت و بعضی در
تذکره آینده نوشته خواهد شد و خدمت حضرت عروۃ الوثقی رض حضرت
قیوم الزمان را بلکه از اخوان ایشان را بشارت داده بودند که فرزندان ما همه
محمد المشرب اند و همه ایشان بمنصب محبوبیت مستعد اند چنانکه در کتاب
مواهب القیوم فی اسرار المعصوم که تصنیف مخدوم مزاوله با کمال میان شما
فی الحال است تفصیل آورده اند خصوصاً که خدمت حضرت قیوم الزمان
بشر باصالت اند و استعداد قیومیت بی بهره اصالت ممکن نه لهذا ایشان را در سائر
اخوان باین منصب ممتاز فرمودند و پیش طاق ایشان را مرتفع گردانیدند صاحب
برکات معصومی می نویسند که حضرت عروۃ الوثقی رحم میفرمودند که اگر پیری
تعظیم پسری می نمود من تعظیم فرزند می محمد صبغة الله نمایم هر چند بعضی از آن و بنی اعمام نیز
این منصب را در خود یافته اند بلکه اظهار نموده وجه توفیق این را حضرت والد فقید
که اعظم اولیای زمان و قدوة صالحات دوران بوده اند چنین فرموده اند که فرزندان
حضرت عروۃ الوثقی هر شش متابعت والد خویش درجه کمال داشتند

وہیچگونہ درجہ از درجات اتباع را نمی گذاشتند و تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع حظ وافر و بر خ کامل است و قیومیت نیز از مناصب خاصہ والد ایشان بود و ہر یکے از آنہا مظهر کمالات قیوم بودہ اند و بتبعیت آثار و علامت قیومیت را در خود مشاہدہ مے کردند لاچار حاکم بر قیومیت خود بودند پس ہر یکے را مظهر قیوم باید دانست و بہ تبعیت قیوم باید گفت اما باصالت بموجب دلایل و بشارات کہ ذکر یافتہ حضرت قیوم الزمان را کہ شیخ محمد صبغة اللہ باشند قیوم باند شناخت و ہر یکے را بفرق مراتب باید دید خدمت حضرت مرشدی قیوم جہاں بعد از اتماع این تطبیق و توفیق خیلے محظوظ شدہ بحضرت والدہ فرمودند کہ ہر چند مردم در این معنی غور بسیار نمودہ اند و دلایل بیشمار بیان کردہ اما آنچه شما فہمیدہ اید کسے باور الٰہی نرسیدہ بودگویا کہ این ودیعت برای شما بود و جزا کہ اللہ سبحانہ خیرا بجزا مے

تذکرہ ثانی از منتخب خامس در ذکر فضائل و خصوصیات تصرف و خرق عباد اجنا حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صبغة اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ

اعمال یومی و لیلی ایشان تمام بمتابعیت سنت بودہ تقاعد از اتباع سنت اگر امر سہل می بود چون کوہ عظیم بنظر مبارک ایشان مے نمود و تفصیل آن را میان سفر احمد و معدن الجواہر نمودہ و یک معدن تمام در تمام عبادات و عادات ایشان بیان کردہ و چون وضع این منتخب بر انتخاب است لہذا از تفصیل آن تقاعد نمودہ شد کہ اگر بتفصیل مے پرداخت ہر آئینہ مثل رابع این کتاب علاوہ

می شد حاصلش آنکه در هر امور متابعت سنت از دست نداده اند حتی که در خوردن و پوشیدن و نشست و برخاست و سفر و حضر و لباس و ادعیه موقت و غیر موقت و انکار لسانی و جنائی و صوم و صلوة و حج و عمره و زکوة و خلاق و احسان و توکل و تمکيل و علم و علم و سخا و کرم و تحمل و غیره محاسن سر موی بی اتباع نبودند و محاسبه اعمال خود هر روز و شب موبومی نمودند و اعمال و نیات خود را معیوب می انگاشتند و ناوم و مستغفر می بودند و هیچگونه حسنی را در اعمال خود تصور نداشتند و ازین ممر محزون می بودند و اَعْمَلُ و اَسْتَحْفَرُ را دست آور داشتند و کثوف و واردات که اگر مثل فلق صبح روشن می بود و سر و بشریت حقه برابر می نمی داشت نمی پسندیدند با وجود کمال علمیت ادنی مسئله را بی اذن علما ویندر العمل نمی آوردند و با وجود قطبیت و قیومیت بمنصب غوثیت و فردیت نیز ممتاز بودند می آرند منصب غوثیت را از عطایای حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنه یافته بودند چنانچه کیفیت آنرا در منتخب لایع و احوال والد ایشان نوشته شد که الا ینحی علی عابره نورانیت جمیع مبارک ایشان آنقدر بود که نظر هر که بر جمال با کمال ایشان می افتاد بزبان حال میگفت صَا هَذَا بَشَرًا هَذَا اِلَ اَمْلَکَ کَرِیْمًا صَاحِبَ مَعْدِنِ الْجَوَاهِرِ می نویسد که این مسکین در واقعه زیارت جناب اظمهر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم مشرف شدم آن حضرت را بهوت حضرت قیوم الزمان متمثل یافتیم این نیز از کمال متابعت ایشان مخبر است یکی از اولیای زمان ایشان می نویسد که فقیر را وه خرید بعضی امتعه داشتیم می بینم که گوینده در واقعه میگوید و لباس التقوی ذلک خیر چنانچه میاز صبغة الله جیو راست یا چنانچه میان صبغة الله جی و از ندیکی از این دو کلمه می گوید از ان معتقد تقوی ایشان گردیدم صاحب معدن الجواهر می نویسد که عزیز از مجازان حضرت عروة الوثقی رضی بنزد راقم بیان نمود که

جناب حضرت قیوم الزمان از کابل می آمدند و بد آلاش و سرسپردگی داخل می شدند
مخلصین و مریدین در رکاب سعادت آثار ایشان بودند و مردم شهر نیز جماعت کثیر
باستقبال ایشان برآمده بودند و باد به تندی می وزید و گرد غبار چشم شمایل خلق را محو
ساخته در آن اثنای امر اهلهم ساختند که در مغرب کسی یا هر یکی ذره آئین گمراه سیده یا درون
چشمش و دیده بی هر که درین قافله باشد اگر چه نیت استقبال ندارد اما از بزرگ
ایشان منکر نبود بطیفیل محمد صبغة الله آن کس را بخشیدم و داخل مقبولان گردانیدم
فقیر این مقدمه را بعرض حضرت قیوم الزمان رسانیدم بمستم فرموده حمد
مولی علی الاطلاق را بجا آورند می آرند که در اواخر عادات مبارک ایشان
چنان قرار گرفته بود که تلاوت کلام مجید با و از خفی می نمودند یکی از نیازمندان صادق
العقیدت وقت را دریافتن بعرض پایه ولایت رسانید که در خفی خواندن آیات حکمتی
باشد ساعتی خاموش مانده فرمودند که در آخر عمر حضرت ایشان یعنی حضرت
عروة الوثقی قد سنا الله بسره الا قدس تلاوت را بصوت خفی اختیار فرمودند
روز یکی از مخلصان همین قسم عرض نموده فرمودند که وقت تلاوت تمام
مکونات الهی تعالی شانده شریک می شوند و نمی گذارند که این کس با و از بلند
تواند خواند چون رایی ایشان بر ستر احوال قرار گرفته بود جواب او را در جواب حضرت

عروة الوثقی رضی او فرمودند بیت

خوشتر آن باشد که سر و لب در آن گفته آید در حدیث دیگران

از مرزا محمد مسعود کابلی که مخلص ایشان بوده مروی می نویسند که اہلیہ مومی الیہ
مذکور فوت شده بود خدمت حضرت قیوم الزمان بجهت فاتحہ تعزیت خانه
اورا مشرف نمودند مومی الیہ بعرض رسانید که منو فی مذبح خلی اخلاص
و اعتقاد بخدمت ایشان داشت اگر مرضی عالی باشد که مرقد او قریب است اگر قدم رنج

فرمانید موجب بنده نوازی خواجہ بود حضرت ایشان قبول فرموده به مرقد آن رفتند و دعائی مغفرت بر قبر او خواندند و مراقب شدند در اثنائی دعا و مراقبه فرجی و سروری بر جبهه ایشان عیان گردید چون به پا لگی شریف سوار شدند و رجوع فرمودند مرزا محمد مسعود پا لگی مبارک را گرفته در رکاب سعادت انتساب می رفت در اثنائی راه به عرض رسانید که در هنگام دعا و مراقبه اثر سرور و فرحت جزین نور آئین مبارک یافته می شد و جبهش چه باشد فرمودند که مراد را آنجا ملهم ساختند و نداور دادند که غَفَرْتُ لَكَ وَلَمَنْ تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةِ اَوْ بَغَيْرِ وَاسِطَةٍ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهَذِهِ لِلرَّأَةِ مِنْهُمْ چنان عنایت بیغایت او تعالی جل شانہ بر خود باین مشابه دیدم و آن مرحوم را با وجود عموم بخصوص داخل این حکم یافتیم شکرانه الهی بتقدیم رسانیدم باید دانست که این قسم الهام بوالد و جد ایشان یعنی حضرت عروۃ الوثقی و حضرت محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنهما شده بود چنانچه در مقامات ایشانان مسطور است بسنت والد بزرگوار و جد عالی مقدار این موبت نصیب این خلف سعید گردید طوبی لکم و کثر لکم کسانے را که توسل ایشانان حاصل نمودند و داخل طریقہ علیہ ایشان شده اند اللهم اجعلنا منهم ولا تخوننا من برکاتکم بحرمۃ سید البشر و علی الہ الصلوٰۃ و السلام امین یا رب العالمین می نویسند کہ روزی سلطان وقت اورنگ زیب عالم گیر طلب ایشان نمود کہ از زیارت ایشان مستفیض شود با وجودیکہ سلطان مرید و خلیفہ والد ماجد ایشان بوده خدمت ایشان قبل از رسیدن خدم سلطان مطلع شدند امر فرمودند کہ پا لگی مبارک حاضر آرند سوار شدہ بہ باغی تشریف بردند و بہ متعلقان گفتند کہ ہر گاہ آدماں ظل سبحانی بطلب من بیایند بگوئید کہ قبل از رسیدن شما ایشان بطرفی رفتہ اند القصہ بعدہ از انقضائی این ماجرا یکے از نیاز مندان صمیمی بعرض اقدس رسانید کہ این قدر فرار از مجلس سلطان با وجود کثرت خواہش او چه

سبب باشد و حال آن که برادران شما صحبت سلاطین اختیار نموده اند و کارسازی عالم
ازین مقرر نموده در پاسخ زبان گوهر فشان کشته گفتند که برادران ما نیات صالحه داشته
باشند فقیر یک دل دارم که بیک پادشاه داده ام دل دیگر ندارم که به پادشاه دیگر بدهم و
رباعی عارف جام قدس سره زبان مبارک بشوق تمام آوردند رباعی

ای آنکه بقبله بتان وست	بر مغرور حجاب شد پوست ترا
دل در طلب این و آن نه نکوست	یکدل داری بس است یکدوست ترا

می آرند که شبها که برای ادای تهجد می برخاستند بعضی شعرهای پرسوز از زبان
مبارک میفرمودند و اکثر می فرمودند بسوز تمام کوریم و کریم و مسافریم و تنگیم از عزیز
خدا آگاهیم منقول است که در اثنای سلوک که بمقام جمع الجمع رسیدیم از
آنجا که بدایت حال بود هر خس و خاشاک در دیده بصیرت بعنوان حقانیت
می در آمد و ولایت عبادت خود می کرد و گاهی انا الحق در دل جوش می زد
و گاهی همه دست بنظر می در آمد و این معامله استیلا پیدا کرد و روزی بعد از نماز عصر چون
مغلوب این معامله بودم و پاس شریعت از دست رفته از آن گریه و اندوه رو
نمود خدمت حضرت قیوم الزمان استفسار گریه کردند معامله هائله را به
عرض تقدس رسانیدم فرمودند از انا الحق تو به باید کرد و همه دست مقامی است
که در اثنای راه سالکان را روی می دهد و بسیاری از عرفای درین مقام مانده
و سکونت اختیار نموده اند و حظ های فراوان فرابوده اما رای حضرت امام ربانی
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بر همه از و است قرار گرفته باید که شما هم همه
از و است بگویند و از همه او است در گذرید که محل خطر است بجز اشاره شریف از مقام
جمع الجمع گذشته بمقام فرق بعد الجمع پیوسته و بجای همه او است همه از و است یا فتم
و معتقد قوت و تصرف صریح ایشان گشتم می نویسند که بید محمد غنی نو اسد مولانا

محمد هاشم کشتی قدس سره اظهار نموده که فقیر را لا اضا و سرزند جهت دریافت زیارت
حضرات و مزارات رفته بودم و هر یکی از محذوم زاوه گان این فقیر را بدعوت سرافراز
می فرمودند خدمت عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان روزی این فدوی را
فرمودند که میرجوی وقت طعام شما کدام است عرض نمودم که چاشت گاه فرمودند که
چنین وقت چیز خواهد رسید انشاء الله تعالی سعادت خود انگاشته منتظر بودم حتی
که وقت چاشت گذشت بخاطر خطور نمود که آیا ایشان را فراموش شده باشد اما از غایت
ادب چیزی نخوردم و وقت ظهر شد به مسجد حاضر شدم خدمت ایشان بعد از ادائے
نماز فرمودند که میرجوی سہون شده اما بزی که کشته طعام تیار کرده بودند آن بزرگوار آمده
بود بعد از کشتن و پختن بر صاحبان بزاظهار مطلبی نمودند طعام مشکوک شد آن طعام را
بآنها دادیم و گوشت دیگر از بازار طلب داشته تیار می طعام شما نمودیم انشاء الله تعالی
میرسد عرض نمودم که حضرت از راه دژ پروری بنده را از طعام مشکوک نجات بخشیدند بعد از
نفسی اطعمه متلونه رسید بجلالت کامله خور و یم و بموجب نص قرآنی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ
اَتْقٰی کُمْ اَزْ دَل و جان معتقد ایشان شدم می آید که در ایام طفولیت بموجب امری به صحبت
سلطان وقت شاه جهان پادشاه غازی غفر الله له رسیده بودند در آل وقت موزن بنگ
نماز و ادب شاه برای نماز برخواست ایشان نیز برای نماز برخاستند بخاطر شریف آمد که
پائے جامه خالی از اشتباه نیست ادب سلطان را گذاشته پائی جامه را بدر کرد
نگ از رسته بنماز پرداختند چون از نماز فراغ شدند پائی جامه را بسرعت پوشیده
نشستند چون برخاستند پادشاه بوزیر سعد الله خان خطاب نموده فرمود که امروز بند
از بندگان خدای را دیدم که غیر از خدا اجل شانه نمیدانند که دیگری هم هست یا نه که بحضور
مثل من پادشاهی ذی شانی یک طغی از محادیم سرهند پا جامه را فرو آورده و نماز را
بآداب آن ادا نموده اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که درین عهد من این قسم مردمان هستند و صاحب

معدن الجواهر نے نو پسند کہ سیدی از مخلصان عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان
 اظہار نمود کہ خدمت ایشان وقتی بسیر بجوارہ آمدہ بودند شخصے از اعیان آن بلدہ دعوت
 کردہ بود و خدمات شایستہ بہ کار بردہ وقت رفتن ایشان آن داعی چند پر کالہ رخت و
 مبلغ چہل روپیہ بخدمت گذرانید ایشان چون بہ پالگی سوار شدند در رکاب می رفت مست
 بعید در رکاب سعادت انتساب بود چون قریب فرسخی رفت خدمت ایشان پالگی را
 ایستادہ کنانیدہ فاتحہ رخصت برائی او خواندند وقت رخصت آن عزیز معروض داشت
 کہ برادر این مدوی ارادہ دار السلطنہ دار و برادران حضرت آن جا اند کہ اگر از راہ غلام
 نوازی مکتوبی بعنوان سفارش بر طرف حضرات عنایت فرمانید موجب بندہ پروری خواہد
 بود ایشان مکتوب را نوشتہ بدست مومی الیہ دادند و از خادم نقد و جنس تدارک را و را
 خواستہ حوالہ او کردند بران عزیز گریہ مستولی شدہ قسم یاد کرد کہ نیاز را باین نیت بگذراند
 بودم و این فکر آن وقت بخاطر نہ شتم و مکتوب ہم نمی خواہم اما نیاز مرا رونہ فرمایند
 بمعرض قبول نہ افتادہ عزیز مذکور سہ منزل در رکاب میرفت و الحاح در قبول نیازی
 نمود آخر الامر بعد سہ روز چون بسیار بی آرامی اورا مشاہدہ نمودند مکتوب را پس گرفته نیاز
 اورا قبول فرمودند عزیز مذکور شکرگویان بمقام خود خود نمودند

اگر از شبہہ خلید ی خساری

پاکشیدندی ازان گل زاری

می آرند کہ خدمت ایشان از بلدہ لاہور بدارالارشاد سرہندی رفتند چون پالگی مہاک
 کہ بکنج رسید دور روپیہ بخادم عنایت کردند کہ کنجک ہا خرید نماید کہ در اثنای راہ برائے
 سالکان بکاری آید خادم بخدمت قیام نمود و پالگی شریف روانہ شد چون بمسافت بعید
 رفتند خادم کنجک ہا را آورد چون بکنجک ہا نظر فرمودند پالگی شریف را ایستادہ کردہ
 کنجک ہا را شمار فرمودند اتفاق دود و کنجک زیادہ برآمد بخادم فرمودند کہ بقال بہ
 سہود و کنجک زیادہ دادہ بردہ با و برسان خادم تعطل آغاز نمود و گفت مردم بقال کسے

زیاده نمیدهد من پس نمی روم فرمودند هرگاه تو پس نمی روی لاچار من خود رفته حق او را
 می رسانم دیگر خدام معروض داشتند که حضرت رجوع نه فرمائید مایان رفته میرسانم فرمودند
 که مباد از راه گرویده بیاید حق او را بماند آخر الامر دور و پیله اجوره دادند و مکتوبی بدو
 کج نوشتند که این دو کنجک را به بقال داده جواب نامه را بدست آورده مکتوب با رسید
 بقال ارسال نمایند و نیز می آرند که خدمت ایشان در سفری به مرض فقرس بیمار شده
 بودند و دست مبارک هم شکسته اتفاق بیفته شب بخانه افتاد که در آن خانه اشجار
 خراب بودند و مکان ایشان تحت آن اشجار قرار یافت در آن شب ایشان چارپایه را
 ترک نموده بر زمین جائی گرفتند و تمام شب با وجود اوجاع اضطجاع نه فرمودند بلکه نشسته
 ماندند و هر خرمائی و برگئی که می افتاد بآب تمام برداشته آنرا بجای مرتفع می گذاشتند
 تا روز شد صاحب خانه عرض نمود که خدمت ایشان شب را باین کیفیت بسر
 بردند و چشم چه باشد فرمودند که و رحمت وارد شده که اگر مواعمتکم النحلة
 فانها خلقت من بقية طينة آدم بموجب امر حدیث اکرام اول لازم بود و بنقد
 احتیاط و اتفاق که در ایشان بوده کم از کسی شنیده شد لهذا از کمال اتفاق جناب
 قدس خداوندی جل شانهد و مسعود ایشان را قیوم الزمان گردانید و قوام
 عالم و عالمیان را بوجوه شریف ایشان گذاشت و منصب مخصوصه جد بزرگوار و والد
 عالی مقدار رانی سائر انخوان به ایشان عنایت فرمود و تا مادام قیام ساعت نسبت
 ایشان را وعده دوام داد الحمد لله که این مسکین را از جمله محبان ایشان گردانید و هم از زمره
 اولاد ایشان ساخت امید واثق ورجا کامل از جناب قدس خداوند جل شانهد
 آن که چنان که از نسبت ظاهری ایشان ممتاز گردانید از معامله باطنی ایشان نیز بهره
 کامل و برخی وافر عنایت کند اندر قریب عجیب

شکر فیض تو چمن چین کنده ای ابر بهار

که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست

تذکرہ مرزا منشی خاں میرزا کریم بخش خوارق تضرعاً حضرت پیر
الزمان شیخ محمد صبغة اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ

ہر چند مکرر نوشتہ شدہ کہ نزد اکابر مستقیم الاحوال خوارقی کہ تعلق بعالم کون و فساد
دارد از حیث اعتبار ساقط است چنانچہ از عارف سریع السیر شیخ ابو سعید
ابوالکحیرہ مذکور است کہ بوی گفتند کہ فلان کس بر روئی آب می رود فرمود کہ سہل
است ماہی و مرغ آبی نیز بر روئی آب می رود گفتند کہ برہو اطیران می نماید و در
لحہ از شہری بشہری میرود گفت مرغ و صعوہ نیز این طیران دارند و شیطان نیز در یک
نفس از مشرق بہ مغرب می رود و مرد آن است کہ با خلق در آمیزد زن بخوابد و بخورد و
بخشد و دلش یک لحہ از یاد حق جلا فارغ نباشد نظم

بود پیدائز ان خرق عادت
گہے در تن نشیند گہے در اندام
خیال نور اسباب کرامات
جز این کبر و ریاء و عجب مستی است

در ابلیس لعین پر شقاوت
گہے از دور و آید گاہے از بام
رہا کن ترہات شلح و طامات
کرامات تو اندر حق پرستی است

اما عادت نویسندگان جاری شدہ کہ در احوال اکابر از این قسم خوارق می نویسند
بہذا ہر چند قصص و رع و تقوی و متابعت شرع و ترک ہوا کہ بالا ذکر یافتہ در بزرگی ایشان
کافی است و احتیاج با ثبات خرق عادات نامندہ اما قاعدہ مذکور را ملاحظہ نمودہ چیزے
ازین قبیل نوشتہ می شود **ہن خرق عادات** می نویسند کہ
در سفر صرہین الشریفین کہ ہم رکاب الدبزرگوار خود بودند خبر گیری آب و نان صوفیان
تعلق با ایشان داشت روزے غاوم سرکار عرض نمودہ کہ ہمیہ چوب ناپیدا است

و خمیر افتاده وقت طعام صوفیاں رسیدہ علاجی فرمایند امر فرمودند کہ خمیر را حاضر آرید چون حاضر آوردند آزار داشتہ بگوشتہ بلکہ عقب قلعہ کو ہی رفتند و از خمیر نان را ساخته بر سر مبارک خودی نہادند و در آن وقت سر مبارک را بر منہ کردہ بودند و نان بختہ می شد حتی کہ اکثری خمیر بختہ شد اقلی مانده بود کہ یک خادم بہت تفحص در رسیدہ و مشاہدہ احوال کرد و پیشتر شدہ بہ ایشان در گفتگو در آمد چون ایشان ہمیشہ ستر احوال را مرعید داشتند لاچار سر مبارک پوشیدہ باقی خمیر را برداشتہ بخدمت حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ آمدند و عرض نمودند کہ حطب ہمین قدر ہم رسیدہ کہ ہمیں نان بختہ شدند زیادہ و فائز و حضور عروۃ الوثقی از راہ تبسم در جواب عنایت فرمودند کہ اگر خادم نمی رسید حطب تمام آر و در اکفایت می کرد

مِنْ خَرَاقَاتِ از شرافت پناہ میرزا محمد افضل کابلی نقل می نویسند کہ در ایام خدمت حضرت قیوم الزمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ بہ کابل تشریف داشتند و خادمی را بہت اخبار فرزند ان بدارالارشاد سرہندی فرستادند و در آن هنگام برای بول برخاستند و بعد از فرغ بول کلوخی برای استبر گرفته بودند ناگاہ خادم عرض نمود کہ خراج را ہمہ بانی کنید ہماں کلوخ بدست دادند دید کہ تصرف نمودہ حقیقت اورا منقلب ساختہ طلای احمر کردہ بودند فرمودند کہ خراج را تو باشد میرزا محمد افضل مذکور گفتہ کہ میر ظریف و میر غلام حسین ولد ارشد خان دیوان کابل و مرزا محمد مسعود و یاران دیگر بسیار حاضر بودیم کہ کلوخ از خاک برداشتہ و استبر نمودند و طلای کردہ بہ صوفی دادند ہر یک برای خرید طلای مذکور تردد نمودیم اما میر غلام حسین سبقت نمودہ طلار از صوفی خرید بیکار نگذاشت

|| در اس قلم نگاہ مرحمت کن از کرم || بیت || تازا کسی نظر در دم طلا گرد تمام ||

مِنْ تَصَرُّفَاتِ خدمت ایشان در بلدہ ٹنک بخانہ قاضی آن بلدہ زہل نمودہ بودند و قاضی در خانہ نہ بود و متعلقان قاضی بخدمت گذاری حاضر بودند و ایام روزہ رمضان بودہ ایشان بنماز تراویح مشغول شدند بہ ناگاہ شورش عظیم در بلدہ

در تعجب من ای مظهر حق بین نظری تا بگویم اثر زکریا شہلا داری

مذکور برپاشد و قریب خانه قاضی آن شورش و غوغا رسید معلوم کردیم که افاغنه یوسف زری
 بجهت تالاج خانه قاضی آمده بودند و قریب هزار کس میشدند از این مردم در عورت
 و اطفال خانه قاضی فغانه شدید برپا شدند چون آن جماعه قریب خانه رسیدند
 یکبارگی رجوع نمودند و بهر میت می رفتند و سرها بریده از آنها می افتاد تا آن که از
 بلده مذکور بدر شدند فی الجمله تسکین یافتند از هم دیگر تفحص بهر میت نمودند گفتند که چون قریب
 خانه قاضی رسیدیم مردی سفید ریشی خضروشی را دیدیم که شمشیر عریان بدست دارد و بر هر
 کس که می اندازد بی اختیار سرش از تن می افتد ناچار با مضطر تمام گشتیم و چون حلیه آن
 شخص بیان نمودند بعینه حضرت قیوم الزمان بودند و حال آن که ایشان در نماز ایستاده
 به فراغت تمام ادائی صلوٰه میکردند و این تصرف ایشان در تمام بلده مذکور و اطراف
 آن کاشمش فی نصف النهار بدرجه اشتها راست **من تصرفات الاحقلاق**
 و معارف آگاه صوفی محمد رفیع کابلی که از زمره خلفای ایشان بود از وی منقول مینویسند
 که در اثنای سفری بدریائی رسیدیم که کشتی نداشت و گذریم هم معلوم من نبوده و کل
 بر حفظ الهی نموده خود را بدریا گذشتیم چندی رفته بودیم که آب غلبه نمود و مرا در بر بود و چند
 غوطه داد و در آن هنگام یاد ایشان نمودم و ناگاه دست ایشان را دیدم که ظاهر شد
 و مرا گرفته از امواج نجات داده بساحل رسانید و ناپدید شد

چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

من تصرفات الامامی نویسند که یکی از مخلصان ایشان بسفری می رفت
 در اثنای راه طریق را گذاشته بسره کوهی رسید سبز و خرم گویی اثر خزان بدان اشجار دست
 تصرف نداشت و بهار سردی توطن بدان جا اختیار نموده و لاله قدرت خود بخود درویند
 و اقسام گل و ضمیران و سنبل تخمه تخمه شگفته و هیچ راهی به طرفی نبر آمده هر چند سیرگاه
 دل کشاکش یاد از فردوس جان افزائی داد اما چون از بنی آدم نشانه در آن جاییدابنودو

چشم و یقین است را که دارد چو پیر کشتیبان

جز و حوش و طیور به نظرش نمی آمد ویرا وحشت افزود و هر جانب تردد بسیار کرد و مخلص خود
 نمی یافت لاچار تن به هلاک نهاد و آن خرم گلستان در نظروی بلای جانستان گردید
 در آن آوان بیا و حضرت قیوم الزمان رطب اللسان شد چشمه نزع جمال با کمال
 ایشان مشرف شد دید که عینان اسب او را گرفتند و فرمودند که چشمه پوشش بموجب لمر
 عالی چشم خود را به پوشید لکه نگذشته بود که بانگ مردم قافله بگوشش رسید چشم بگشا و خود
 را به قافله یافت و ایشان محقق شدند **مِنْ تَصَرُّفَاتِ** از صوفی
 عبد اللطیف مروی می نویسند که یک باری خدمت ایشان به کابل تشریف داشتند
 در حوالی مرزا محمد عادل که متصل پل خشتی واقع است نزول فرموده بودند و به پاسبان
 ایشان آزار نقرس بود حکما منع یخ آب کرده بودند از آن جهت برای ایشان یخ نمی آوردند
 و از هر که طلب یخ نمی نمودند عرض میکرد که در بازار یخ بهم نمی رسد اتفاقا نیم روزی بلین
 فدوی امر فرمودند که بعضی چشمه های می باشند که آب آن ابرود من الیخم توان گفت
 درین نزدیکی کدام چشمه باین هیئت یافته می شود عرض نمودم که نیست فرمودند که ناوید
 جواب بدهمید برخواست تجسس نماید هر چند معلوم شستم که چشمه درین نواحی نیست اما امر
 عالی را پاس داشته با جمعی از مریدان برخاستیم به مجرور آمدن از دروازه چشمه نمایان شد
 که آب از زیر دیوار حوالی مذکور جوش زده برآمده است چون به نزدیک رسیدیم چشمه
 دیدیم ابیض من اللبن و احلی من العسل و آبرد من الثلج در شان
 او توان گفت مایان و عابران آن طریق همه متحیر ماندیم اول خود از آن آب نوشیدیم و ظرفی
 را پر کرده بخد مت آوردیم و قصه تصرف ایشان را عرض نمودیم خوشوقت شدند و شکرانه
 الهی جل شان را به تقدیم رسانیدند و آن چشمه را اسمی بچشمه نور نمودند مدتی
 آن چشمه بد نظرافت جاری بود **مِنْ تَصَرُّفَاتِ** صاحب معدن الجواهر
 از ملا محمد شوق که خلیفه ایشان بوده نقل می نویسند که خدمت ایشان در کابل تشریف داشتند

و این غلام را با مات خود سر فراز فرموده بودند یک روز برای نماز ظهر بخد مت
می آمدم در راه جوانی بنظر درآمد شیفته او شدم و یک بار دل از تصرف من بدر
شد و از خود غایب شدم بعد لمحہ بہوش آمدم جوان مذکور گذشته رفته بود و برخاستم
و خود را بخد مت ایشان رسانیدم خدمت ایشان را دیدم کہ در حجرہ شریف و راز
کشیده بودند از خادم پرسیدند کہ کیست عرض نمودم کہ فقیر شوق است فرمودند
قصہ شیخ صنعان و عاشق شدن او بدختر ترسان شنیده اید و این ابیات را خوانند

مثنوی

شیخ صنعان پیر عہد خویش بود	از کمالش ہر چہ گویم بیش بود
شیخ بود اندر حرم پیاہ سال	بہر پیر چارہ صد صاحب کمال
دختر تو سدا جو برقع برگرفت	بند بندہ شیخ آتش در گرفت

و آنست کہ از اشرف باطن بر عالم مطلع شدند با بکلمہ برخاستہ بنماز پیر و اختند بعد از نماز
نماز چون دل از تصرف بدر شدہ بود لاچار بر خاستہ بنظارہ آن محبوب فتم وقت عصر کہ باز بر
نماز حاضر شدم خواستم کہ مقدم شوم فرمودند کہ از امر و زشما امانت نمی کردہ باشید دیگر را
امام کردند بندہ خجالت کشیدم کہ فوق آن نباشد از ان روز بہ توبہ و استغفار مشغول شدم
بہر روز محبت و تقیص میشد تا آنکہ بہین پیر و سنگیر رضی اللہ عنہ دل رسانی کلی حاصل شد
و از ان عشق اثری نماند وقتی عصری بخد مت حاضر شدم چون بطرف بندہ دیدند تبسمی فرمودند
گفتند کہ شما سورہ فاتحہ بخوانید بامر عالی سورہ فاتحہ خواندم فرمودند کہ بعد از این امانت
بیکرہہ باشید زمین خدمت بوسیدم و سرور کلی حاصل و فتم شد از این سہ خوارق نشان
مشاہدہ کردم اول آنکہ از اشرف باطن معاملہ ہائے را دریافتند ثانیاً از تصرف از ان
بلیہ نجات دادند ثالثاً ستر احوال بندہ نمودند و کسی را مطلع نکرد و ایندند و فرمودند کہ
فقیر را در مخرج ضا و وظا شبہ است کہ اکثر مردم عجم فرق آن ندارند و دیدیم کہ شما خوب می خوانید

و فرقی کنید من تصرفات

در ویشی از مخلصان ایشان را مرضی صعب
عارض شدشی بجهت دعای صحت بخدست ایشان شتافت اتفاق در آن وقت خدمت ایشان
با کل طعام مشغول بودند چون او را دیدند فرمودند بکدامی ازین اطعمه میل خاطر شمامی شود عرض نمود
که همه میل و شائقم اما پریز دارم و طبیب که علاج اومی نمود نیز از جمله مخلصان ایشان بوده حاضر
الخدمت بود بوی فرمودند که این اطعمه در حق وی چو نست عرض نمود که ستم قاتل است بر این
فرمودند که اطعمه بخورید که شفای شما در همین است آن مریض باشتهای تمام تکیه بر بشارت
آن قبله انام نموده از اقسام اطعمه متلونه تناول نمود و فی الحال صحت کلی یافت :-

مِنْ خَرَقِ عَادَاتِ

می آرند که در ایامی در بلدان هندوستان قط
کلی افتاده بود و امتداد بهم رسیده مردم بخدست ایشان به طلب دعای آمدند و عرض می
نمودند که آخر این بلیه کی دور خواهد شد و این قحط و وبا مردم کی خلاصی خواهند یافت خدمت
ایشان امر بصبر می نمودند هر بار که صورت ابر در آسمان پدیدار می شد مردم بخدست
ایشان عرض می نمودند که در آسمان ابر محسوس است مبنی بر باران پیدا شده و تفاول از زبان
مبارک ایشان می خواستند ایشان می فرمودند که این ابر عظیم معلوم می شود و گاهی می
گفتند که فی فیض معلوم می شود و گاهی عنایت می کردند که اعتبار ندارد حتی که ایام ابتلا با آخر
رسید روزی خدمت ایشان به یاران فرمودند که ببینید که در آسمان ابری معلوم می شود
فخر التجسس نموده معروض داشتند هم چون ابری نیست که با و اعتبار شود یک قطعه تاریکی
جانب مغرب است فرمودند تاریک نیست این ابر نیست بارنده عالم گیر به مجرد فرمون
آن ابر وسعتی پیدا کرد و پهن شدن گرفت و رعد و شورش آغاز کرد و برق جهیدن گرفت
و بارش بشدت باریدن گرفت و خدمت ایشان به فرحت تمام این آیه کریمه میخواندند
هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قُطِّعَتْ رَحْمَتُهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ
تا سه شبانه روز باران بشدت تمام می بارید در تمام بلدان هندوستان به این طریقت

مے بارید عنایت خداوندی جلشانه به زمین باران اطفائی قحط و و با نمود و عالم از سر
 نوزنگ تازگی یافت **مِنْ تَصَرُّفَاتِ** می نویسد که فرزندان ایشان مخدوم
 زاده خدا آگاه میان شیخ اهل الله قدس سره العزیز به تب
 مریوع مبتلا بودند مدت یک سال گذشته بود و حکما از معالجه به عجز اعتراف نمودند و سر
 خدمت حضرت قیوم الزمان با صاحب فرمودند که مدت مرض فرزندی شیخ
 اهل الله با استدکشیده و بسیار عاجز شده و مرض او نیز ممتد می نماید باید که مرض او را
 بخوشیم و تصدیق بقیه او را به خود اختیار کنیم بعد از فرمودن این کلام خدمت مخدوم زانو
 را شغای کامل حاصل شد و خود ایشان تا مدت دو سال بآن تب مبتلا بودند و بعد
 شفاً کامل نصیب وقت ایشان شد **مِنْ تَصَرُّفَاتِ** می نویسد
 که یکی از مریدان ایشان بوده به شامت نفس ارادت بجائے دیگر آورد و از خاندان مجدد
 روگردان شد کسی بخدمت ایشان عرض نمود که فلان دست از فترت حضرت بانه
 داشته بطرف دیگر رجوع آورده فرمودند از پاچه برد و هر چه کرد به خود کرد آن شخص فی الحال
 بعزت جنون گرفتار شد و بطوق و زنجیر محبوس شد و به هلاکت دایرین و خسارت نشأتین
 مبتلا گردید **بعیت**

یا مکن باپیل بانان دوستی	یا بنا کن خانه در خور فیل
--------------------------	---------------------------

مِنْ خَرَقَاتِ از زبان شرفه خان کلان که قلعه دار کابل بود می نویسد
 که خدمت حضرت قیوم الزمان در شهر کابل تشریف داشتند و بنده حاضر بخدمت
 بودم ناگاہ یکی از بعضی بدافعال که در کابل شیوع داشت بخدمت ایشان حالی نمود خیلی
 طبیعت ایشان ملول شد و فرمودند که از شامت اینها این بلده خواهد سوخت بنده
 خائف بودم که از زبان اولیائی چیزی می که می برآید البته وقوع می یابد چون خدمت ایشان
 روانه دارالارشاد و سرمهند شدند مدتی نگذشته بود که باروت خانه قلعه را آتش در گرفت

و تمام قلعه صورت جهنم گردید و مردم بسیاری با امتعه فراوان هلاک شدند و آن اثنا بیاطن
فیض موطن ایشان رجوع نمود و استخلاصی خود دریوزه کردم بچشم سرمی بینم که عالی حضرت
یعنی حضرت قیوم الزمان مشکیزه آب برکت مبارک دادند و آب فضل بر آن آتش قهری
ریزند آتش فرو شست و این مخلص با جمیع قبیله و امتعه و اکثر اسباب از آن مهلکه مبتلا
ماندیم و حال آن که ایشان در آن ایام بدارالارشاد سرهند تشریف داشتند **من**
تصرفاته می آرند که کل اندام نام مروی از مخلصان ایشان ظاهر نموده
که ابلیس پرتلیس را بر من بسیار دست تصرف بوده اکثر بخطرانی ناملایم و افعال ناشایسته
رهنمونی می نمود شبی در عین این ابتلا بخاطر خطور نمود که تو از زمره بارفتگان عتبه علیه حضرت
قیوم الزمانی چر اعرض حال خود بخادمان آندر گاه نمی نمائی تا ازین بلیه مامون کردی **لقص**
وقت شمار تجردی ایشانرا خلوت یافته عرض احوال خود کردم فرمودند که شیطان از شما تا
امید شد از آن شب تا الیوم که چند سال گذشته از تصرف او بدر شدم و هیچ گونه دخل
اورا در خود مشاهده نه نمودم حتی که بعد از آن فرموده تا این زمان محکم نشده **ام من**
تصرفاته صاحب معدن ابجواهر می نویسند و بعینه عبارت ادبی کم کاست ایراد
می رود که مخدوم زاده عالی درجه صاحب ناطق اسرار و علوم فلهوق موجود معلوم
حضرت شیخ علام محمد معصوم **علیه السلام** القیوم که بیره عالی حضرت اند یعنی حضرت قیوم الزمان
و به کمالات ظاهری و باطنی آراسته و خداوند مقامات علیه و واردات عجیبه اند و هنگام
مراجعت از سفر حجاز به امراض قویه مثل ضعف دل و دماغ و تب مبتلا گردیدند بعد از
رسیدن بلده دارالخلافه شاه جهان آباد معامله بیاس کشید خدمت ایشان با عرض
داشتن بجناب عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان به جهت طلب بشارت شظیون
از آن جاسر فراز نامه بدست خط خاص در جواب رسید که یک فقره او این است
بشارت میدهم شمارا شفاعت شود و به خیریت در وطن رسید ما را می بینید **فوق**

ن
ناطق

بشر رضی اللہ تعالیٰ عنہ **مِنْ تَصَرُّفَاتِ** از احوال شیخ فقیر اللہ
 قدس سرہ می نویسند کہ مومی الیہ مذکور دزد و بے بدل و سارق بے ہمتا بود و دور
 شجاعت بے مانند و بدزدی و قطع طریق مشہور وقت چنانچہ در آن نواحی
 خانہ نبود کہ از جفائے ایشان بسلامت مانده باشد و دیہ نبود کہ دست تصرف ایشان
 بآن نرسیدہ چوں عنایت بیغایت الہی شامل حال او گردید اتفاقاً سارق مذکور در دیہ
 مینوہ خاتون وارد شد و خدمت حضرت قیوم الزمان در آن جا بود و نہ روزانہ زیارت
 ایشان مشرف شدی شبانہ بارفقائی خود در قریہ یعقوب ترکمان کہ ماوائی او بود رفت
 و کاروان سرلے قریب قریہ مذکور بودہ کہ آن جا تجارت ولایت بلخ نزول می نمودند و آن
 شب قافلہ بزرگی نازل آن کاروان سران شدہ بود و دزد مذکور از احوال قافلہ باخبر شدہ
 بود کہ با مال بسیار اند خصوصاً اسپ در اصطبل دارند کہ بہ قیمت بسیار می ارزد و شیخ
 مذکور بارفقائی بارادہ دزدی اسپ متوجہ کاروان سران شدند در سرارہ محکم یافتند
 خود شیخ کہ رئیس دزدان بود بہ صنعت کمد داخل کاروان سران شد و رفقا را بیرون
 گذاشت و خود را با اسپ مذکور رسانید میخ قدام او را بر آورد و ارادہ بر آوردن میخ
 عقب داشت کہ اسپ آواز کرد صاحب اسپ برخاستہ میخ کندہ او را گرفت کہ
 بر زمین بکوبد دزد مذکور خود را قریب اسپ بر زمین انداختہ بود بہ ہمتی کہ ہرگز محسوس
 نمی شد اتفاقاً صاحب اسپ میخ اسپ را بر کف دست دزد گذاشتہ بہ میخکوب کوفتن
 آغاز نمود و دزد از آنجا کہ گرفتار آمد کشیدن دست موجب ہلاکت خود دید لاچار از راہ
 برہیزی خود را ہم چنان کہ بود بے حرکت گذاشتہ تا صاحب اسپ بحسب مدعا خود
 شیخ را محکم نمود دست مومی الیہ زیر میخ بستہ شد چوں صاحب اسپ از آن جا بہ
 مکان خود رفت دزد ہر چند سعی نمود خود را نہ توانست رہائی داد چوں ہماروز زیارت
 ایشان مشرف شدہ بود بہ باطن ایشان متوجہ شد و غرض نمود اگر زمین بلیہ نجات میسر شد

از روزی توبه نموده مرید ایشان بشوم و در ساعت دید که ایشان حاضر شدند و میخ را از دست او برآوردند و گفتند که برو که ترا خلاصی دادیم و از آن جابر خاسته براه که آمده بود بدر شد و بار فقائی خود مقدمه هائیکه در میان نهاد و گفت که من نزد ایشان رفته از روزی توبه میکنم رفقای او گفتند که در روزی رئیس مابودی الحال ما نیز اقتدا به تو نموده تائب بشویم القصه و نزد بزرگوار فقائی بخدمت ایشان آمده تائب شدند و از هر جایکه در روزی نموده بودند اماکن چیز رسائیده بجای حاصل کرو و بسوگ مشغول شدند و در اندک مدتی بدرجات کمال رسیده و بشرافت خلافت ممتاز شد و از خدمت ایشان مسی شیخ فقیر الله شد چه قبل از این مومی الیه خسرو بیگ نام داشت مردم بسیار بوسیله او داخل طریقه علیه شدند و مردم آن جا الی الیوم بفضائل و مناقب او و طب لسان اند حدیث نفیس خیار کمر فی الجاهلیة خیار کمر فی الاسلام اذ افقهوا و در حق وی صادق آمد **من تصرفات الامامی نویسنده که غزنی از محبان صمیمی ایشان** از کثرت محبت و فرط اعتقاد از وطن مالوف مهاجرت نموده سکونت بدارالارشاد اختیار فرموده و بابل و عیال خود آمده به مجاورت ایشان سرافراز گشت مدتی از فیوضات باطنی ایشان کامیاب بوده و از نسبتهای غریز الوجود بهره مند اتفاقا الهیه مومی الیه بمرض صعب گرفتار شد و بهلاکت مشرف گردید غریز مذکور با الهیه خود و محبت بکران داشت بخدمت ایشان عرض نمود که دعا در حق آن مریضه نمایند و در پیوزه شفا او کنند ایشان فرمودند که غم مخور که مرض او بصحت مبدل خواهد شد بعد از چندی احوال آن مریضه میسر کلی انجامید و شبی مقدمه او به آخر رسید جازا به قابض ارواح سپارید و چشم و دست و پا او را چنانچه عادت موتی است درست نمودند غریز مذکور از آنجا گریه کنان خود را بدر سرانجامی و الا رسانید و فریاد برآورد که آن مریضه بر حمت حق شد امیدوار دعائی به مغفرت اومی باشم در آنوقت ایشان برای ادائی تہجد برخاسته بودند فریاد و فغان آن غریز

رخصت نمودند خود بدرسر ای آمدند و فرمودند که آن مریضه نخواست آن عزیز عرض نمود
 که حضرت دست و پایی او را درست نموده چشم او را بسته بخد مت آمده ام فرمودند وی
 هرگز نموده است و چیزی از قسم ماکولات عنایت فرمودند که رفته دهن او را بهر نوع
 که باشد کثوده این طعام را در دهن او اندازند و بهیچ نوع از مرگ او اندیشه مدار آن عزیز
 بجز رفتن باز ابتلاع امر نموده بر بالین آن مریضه آمده دهن او را بشدت خلاص کرد
 طعام را در دهن او انداخت به مجروحان طعام در حرکت آمد و مضغ طعام نمود و موت او
 بحیات مبدل گشت و صحت کلی یافت و طلب شورشور با نمود ازین تصرف ایشان جمع کثیره
 بدل و جان معتقد ایشان شدند و مردم بیمار دار بهر جا ظاهر می نمودند که خدمت حضرت
 قیوم الزمان اعیان اموات می نمایند بتباعت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلو
 والسلام بے علمائی امتی کانبیاء بنی اسرائیل در حدیث نفیس نبوی است
 علی صاحبها الصلوۃ والسلام **تصرفات لامی** آنکه که عزیز
 ظاهر نمود که در خانه من درختی بود اما عقیم که بار نمی آورد و روزی بخد مت عالی حضرت
 یعنی حضرت قیوم الزمان عرض این مدعا نمودم فرمودند که عصائی مرا بروه بر تنه
 آن درخت برسان امید است که بار ورشود بفضل الله سبحانه میوه نفیس فراوان
 خواهد آورد چون عصائی مبارک را بر تنه درخت چسپانیدم از آن سال میوه دار گردید و میوه
 او در تمام شهر ضرب المثل شد و هم چنین که هر زن عقیمه را که آن عصائی ایشان را التصاق
 واقع می شد بحون الله سبحانه و تعالی بار و میگردید **تصرفات لامی** از
 جناب ارشاد آید موصوفی عبداللطیف کابلی که خلیفه ایشان بودی نویسد که موصی الیه اظهار
 می نمود که یک باری شوق ملاقات ایشان در دلم پدید آمد و خدمت ایشان بدار الارشاد
 سرزند بود و ندخاطر خطور نمود که والد ایشان حضرت عروۃ الوثقی از سرهند در کابل و رلمحه
 به موت حضرت خواجه حنیف کابلی حاضر شدند و باز در رلمحه رفتند اگر خدمت ایشان نیز

بسنت والد خود اقتدا نموده این فدوی را بجمال جهان آرامی خود مشرف سازند و بر آتش اشتیاق
من آبی ریزند از الطاف کریمانه ایشان بعبید نخواهد بود بدین اندیشه بطرف بازار شدم
ناگاه دیدم رو بروی من ایشان می آیند سرعت نموده در قدم ایشان افتادم ملازمت
نمودم چون خواستم که اظهار مطلوب خود نمایم از نظرم غایب شدند و صَادَ ذَٰلِكَ
باعثا اعتقاد جماعت کثیری من المنکرین وقصه حضور والد جد ایشان در
منتخب رابع در تذکره خوارق آن قبله صفا کیشان بتفصیل نوشته شد بحیث

پدر نور و سپهر است مشهور || از آنجا فهم کن نور علی نور ||

مِنْ حُرُقِ عَادَاتِ **۱۱** صاحب مرید ایشان بود اراده سفر می نمود و خدمت
ایشان منع نمودند که ترا خطر و دین سفر در پیش است ازین اندیشه برگرد چون
مقرر بود آن صاحب خود را نه توانست ازال سفر بازداشت و متوجه سفر شد بار اوت بجا
به منزل مقصود رسید به وطن مراجعت فرمود چون قریب وطن شد روزی در راه بخاطر
آمد که خدمت ایشان مرا ازین سفر منع می فرمودند و حال آن که از سفر خیریت مراجعت صوت
بست و دین اندیشه بود ناگاه قوم جاٹ کبره زنی مشهور آفاق اند بروی تاختند اسباب
واموال و یربتاراج بردند و رئیس آنها خود او را با خادمه که همراه داشت غنیمت دانسته
بخانه خود بردش و باندیشه زفاف نزد وی آمد آن ضعیفه ازین حال ملول گردید و استمداد
از جناب ایشان خواست و آن گم راه بدست و رازی مشغول شد و این ضعیفه رد آن
می نمود و دیرین گیر و دار می بیند که خدمت ایشان حاضر شدند و شمشیر برهنه در دست
دارند بدان کار آن ناپاک را ساخته به هلاکش رسانیدند و این ضعیفه فرمودند که زود
به همراه خادمان خود بدر شوید که شمارا بخانه شمار برسانم هر دو در اثر ایشان به سرعت تمام
برآمدند خدمت ایشان فرمودند که چشم بر پوشید هر دو چشم پوشیدند بعد از آن فرمودند که
چشم بکشاید چون چشم خود را کشوند در خانه خود دیدند که کسی آنجا بود رسیدند و

ای دست گیر هر دو جهان دست من بگیر

کافتا ده ام بهملکه و گیر دارها

مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهَا عَوْرَتِی حَالَمَه بخدمت ایشان آمده عرض نمود

که هر بار دختر می آرم امید آن که خدمت ایشان به فرمایند که این مرتبه چه بار دارم فرمودند که لَیْسَ الذَّكَرُ کَالْأُنْثَى دانست که دختر میدارم فَوَقَّعَ کَمَا أَشَارَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ

مِنْ خَرَقَ عَادَاتِهَا از ارشاد و پناهی صوفی عبد اللطیف کابلی منقول می

نویسند که خدمت ایشان یک باری در کابل تشریف داشتند و به معرفت بنده از بقال

برداشت خراج روزمره می نمودند وقت رفتن حساب او را کرده آنچه برداشته شده بود با و

رسانیدند بعد چندی که بعضی مخلصان به ملازمت ایشان رفته بودند از پنج شش تن

رخصت یافته آمدند و مکتوبی بنام این غلام آوردند نوشته بودند که بخاطر می رسد که

شش کوژی که ربه فلوس می شود از بقال مانده دوباره با و حساب کنید و با و برسانید

فقیر به موجب امر عالی حساب را عادت نمودم چنانچه فرموده بودند همان شش کوژی باقی

مانده بود با و رسانیدم و کاغذ رسید او را گرفته بخدمت ایشان رسانیدم مَنِ خَرَقَ

عَادَاتِهَا صاحب مقامات ایشان می نویسند که میر عیوض باقی نام مردی از زمره

مخلصان ایشان نزد وی ظاهر نموده که من مدتی در خدمت حضرت قیوم الزمان قدس

سره می بودم و خواری بسیاری از ایشان مشاهده نموده ام اگر بیان آن با شما هم بهرینه بطول

انجامد اما یک خارق عجبی در خصوص خود مشاهده کرده ام آنست که اینفدوی را بخدمت

بولی سرافراز فرموده بودند و اهلیمه ام داخل حرم سرانی و الامی بود اتفاقاً وزیر بخت ایشان

بدعوت مخلصی تشریف فرما شده بودند و بنده بدر حرم سران شسته بودم ناگاه اهلیمه ام

از داخل حرم سران بدر و ازه خاص آمد و با من غرضی داشت برخاسته نزد وی شدم

در اثنای گفتگو بخاطر رسید که این جان نظری داخل حرم سران دارم و چگونگی آن را

معلوم سازم چون عذری پیش نهاده نظر در حرم سران انداختم اهلیمه من گفت که خدمت ایشان

نمود کوژی
در خبره

غیر اند تر لازم نیست که نظر در حرم سراندازی گفتم که آنجا همه دوران من اند اگر در نظر
 آیند چه باک ناگاه چشم از بینایی معزول شدند توبه کردم باز بینایی عود نمود باز
 نظر در حرم سر اسرار و اوم باز نابینا شدم باز توبه کردم باز بحال اصلی آدم
 باز نظری انداختم بدستور سابق نابینا شدم هم چنین شش مرتبه بدین دستور بینا و
 نابینا شدم مرتبه هفتم هر چند توبه کردم سودمند نشد و نابینا ماندم اهل به من دست مرا
 گرفته بجزه که بمن تعلق داشت بر دوش آن جا بگریه و زاری مشغول شدم که خدمت ایشان
 از دعوت عود نموده آمدند بدر حجره فقیر ایستادند فرمودند که هر چند نیت شما بد نبود اما حق سبحانه
 و تعالی غیور است و خلافت اولیای خود می کند و ان الله يتولى الصالحين می فرماید
 عرض عضو تقصیر نمودم فرمودند عفو است چشم بکشاید چون چشم را کشاوم بر جمال ایشان
 مشرف شدم و در قدم ایشان افتادم و تجدید توبه کردم **من تصرفات**
 حافظ نظام کابلی که بشرف خلافت از ایشان مشرف بود و می نویسند که وی بیمار بوده
 و بشدت حمی گرفتار خدمت حضرت قیوم الزمان بعبادت ایشان آمدند فرزند
 حافظ ندکورا نگور و خر بلوزه بخد مت ایشان بر آوردند و خدمت ایشان به طیبی که حاضر
 بود و معالجه مومی الیه می نمود فرمودند که این فواکه برای حافظ جوی چون است عرض نمود
 که سم قاتل است پس از دست شریف چند کرچ خر بلوزه و چند خوشه انگور دادند که حافظ
 را هوشیار کرده بخورانید که خدا یتعالی قادر است که همین سم را موجب شفای او کند
 کسان حافظ را با خبر کرده هوشیار نمودند و انگور و خر بلوزه را با و دادند بجز خوردن آن
 شفای کامل عاجل یافت **من تصرفات** می نویسند که خدمت
 ایشان از بلده لاهور باراده دارالارشاد بد رشند و در آن ایام راه مسدود و بوده
 چه طائفه قطاع الطرق و ^{شریف} ^{از پیر} ^{بزرگ} ^{عظیم} دراز نموده بودند و قافل عظمی هم رکاب ایشان بوده
 روزی که از سلطان پور برآمدند در عرصه راه بقافله فرمودند که مزه قدام را بگویند که

پیش نروند در عقب پا لگی باشند و پیش شده مردم قافله را با خبر گردانند و در
عقب پا لگی مبارک شدند و بعضی گفتند با ضرب شمشیر خود می رویم پس میگردیم خدمت ایشان
فرمودند که الراضی بالضرر لا یستحق النظر اتفاقاً شخصی عرض نمود که حضرت دوبار
من پیش رفته به همراهی مردمانی که پیش رفتند فرمودند که غم نیست شما پیش نروند به مال شما ضرری
عاند نمی شود ساعتی بران نرفته بود که قوم هارونی که راه زنی بمفسدی مشهور بوده اند قریب
بدو صد سوار بر قدم قافله تاختند و کسانی را که به شمشیر خود اعتبار داشتند اکثری را کشتند
و بعضی را اسیر کرده و اموال قافله بتاراج برده مگرد و بار که بدان دست تصرف نیافتند و
درین اثنا پا لگی مبارک با بقیه قافل رسید سواران خود را از اسب انداخته به قدم بوسی مشرف شدند
و عرض نمودند که از مردم قافله آنچه متعلق ایشان اند به آن ها عرض مانیست فرمودند که آنچه
همراهان مانند همه به ما تعلق دارند و دوبار از همراهان ما پیش بودند آنرا تجسس کنید که چه شده
و زردان عرض نمودند که دوبار اند که دوشیر غرنده در اطراف آن هائی گردند و کسی از نیت
آن سماع بدان بارها رسیده نمی تواند فرمودند که همان بارها از همراهان مانند حصا
بارها امر فرمودند که رفته بارها نئے خود را در یاب آن شخص چون قریب بارها خود شد
هر دوشیر از نظرش غائب شدند و زردان و مردم قافله تمامی بخد مت ایشان گردیده
مرید شدند و اموال را به مردم باقی مانده قافله دادند و خود ها رخصت یافته رفتند و
مِنْ تَصَرُّفَاتِ می نویسند که صوفی الف بلخی که یکی از زمره خدمت
گلران فیهی ایشان بوده به رکاب مبارک از دارالارشاد به کابل می آید اتفاقاً قادر منزل
باریک آب چند قدمی از خدمت ایشان پیش شده بود و پاره مال تجارت با خود
داشته چون به مقام بینی گرگ که جا همیب و خطرناک بود رسید فرقه از افاغنه که
که به قتل طریق مشهور اند تاخته متاع صوفی را بغارت بردند صوفی مذکور مال را
به تاراج داده خود را بخد مت ایشان رسانید خدمت ایشان فرمودند که چرا از ما

دوبار

پیش شده بودی عرض نمود که شومی اعمال خود و ادبار اقبال فرمودند که خاطر جمعدار که انجی
از توفیق به بنایات ایزدی باز به تو خواهد رسید رفته تجسس مال خود نمایند صوفی از مردم آن
نواحی نشان آن بدکیشان یافته خود را به منزل آن هارسانید و اظهار نمود که من خدمت
گار حضرت قیوم نامی با شتم جماعت مفسدان نام ایشان شنیده بظاهر با صوفی تملق
پیش آمدند و در خود با جمع شده مشورت قتل صوفی نمودند ناگاه آتش در خانه های
آنها افتاد و بچشم مشاهده می نمودند که حضرت قیوم الزمان تشریف دارند و آتش در
خانه های آنها می زند از مشاهده آن رجوع بصوفی نموده در قدم های او افتاده عند
تقصیر می خواستند و اطفای آتش می جستند و بر مال او قسم می یاد می کردند چون
خاطر صوفی جمع شده آتش فرو نشست و در وان متاع صوفی را ذره ذره از خانه ها
جمع نموده دادند و ظاهر نمودند که بچشم سر می دیدیم که حضرت قیوم الزمان حاضرند
و آتش بخانه های مانی زند از این تصرف اکثر از جمله مخلصان شدند **من تصرفات**
صاحب مقامات ایشان نویسد که عزیز از مخلصان ایشان ابوالبناات بود و فرزند
نرینه در خانه او متولد نمی شد چون آرزوی فرزند نرینه داشت روزی بخدمت والا
ایشان معروض داشت که اگر حضرت در باره من دعا فرمایند که جناب تقدس خداوندی
ببین دعا می ایشان مرا فرزند نرینه عنایت کند از کمال مهربانی خواهد بود خدمت ایشان
دعا نموده فرمودند که انشاء الله تعالی امید است که این مرتبه بخانه شما فرزند نرینه تولد شود
فوق کما بشره رضی الله عنه **من تصرفات** می نگارند که شش بعد
ادامی نماز شام و مجلس ایشان بعضی از اصحاب ایشان بیان نمودند که فلان امیر زاده
که از آبا و اجداد از مخلصان حضرات عالی شان است الحال از شامت نفس بلبل و
اغوامی ابلیس باین خاندان بی ادب شده الفاظ ناملائم از وی صادر میشود که نسبت باین
اکابر میگوید خدمت ایشان بعد از استماع این قول متغیر شدند و غیرت ولایت که

زمره

بدرستی
ادب و غیر
(منجبت)

که نمونہ نیرت آہی است جل شانہ در ایشان پدید آمد و ساعتی فرورفتند و این فرد کہ از
گفتہ صائب است بزبان آوردند **فرد**

استقام ہرزہ گویا زرا بخاموشی گذار || تیغ میگوید جواب مرغ بی ہنگام را ||

حضار محفل جلد مشاکل از دیدن آثار غیرت و شنیدن این فرد ترسیدند روز دیگر
آن امیر زادہ بشمشیر مقتول شد بعد از واقعہ او را راہ کرم بر جنازہ اورفتہ نماز گذارند
و بہ بشارت ایمان و امید خیر خاتمہ بشر گردانیدند **من تصرفات**
صاحب معدن ابجوامی نویسند کہ یکی از نیازمندان دانش و ران نقل نمودہ کہ قبل از
دخول طریقہ علیہ نقشبندی ملتزم طریقہ حضرات کبرویہ بودم رضی اللہ تعالیٰ عنہا ریاچہما
و بیچ کشاد کار خود مشاہدہ نمودم حتی کہ بخاطر رسید کہ این گردہ معارف شکوہ مخصوص
زمان پیشینیان بودند درین عصر حکم عنقائی مغرب دارند پس پیرے و مریدی درین
زمان عیب است مدتی بدین عقیدہ می بودم تا آنکہ روزی از یاری بخت بلند و
طالع ارجمند در رہگذری بہ سواری اسپ می گذشتم کہ پاکی مبارک حضرت قناج
الاولیایوم الزمان مقابل آمد و نظر بر روی مبارک ایشان افتاد **فرد**

بیک دیدار کار از دست رفتہ || زمام اختیار از دست رفتہ ||

و از اسپ فرو آمدہ بقدم بوسی مشر شدم و رفاقت عالی اختیار نمودم و ملتزم صحبت
شدم و مورد توجهات گردیدم و دیدم آنچه دیدم و صد چند معتقد اولیائے اینوقت گردیدم
ولدت قرن اول در آخر دیدم و مضمون حدیث نفیس مثل امتی کمثل المطر —

لایبہای اولہ خیرا آخرہ فہمیدم بیت

صائب جامعے کہ بمعنی رسیدہ اند || شجر دل بیک نگھے آشنا کنند ||

تذکرہ چہارم از منتخب خامس ذکر ارتحال حضرت تاج الملک

قیوم الزمان از جهان بفراد جنان رَضِیَ اللہُ عَنْہُ

صاحب برکات میان سفر احمدی نویسند کہ روزی این حقیر بنی پروبال حاضر
الخدمت بودم و بمالیدن پائی مبارک مشغول عنایات بسیار در مادیہ خود مشاہدہ
نمودم القصہ چون ارادہ سفر و کن داشتہ بہ خاطر گذشت کہ دولت قدم بوسی بعد از انفرار
این سفر ہم بہ موجب بشارت عالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان میسر خواہد
یابہ جانب فقیر نگاہ کرم آلودہ کردہ بہ بند فرمودند کہ عارف سربلغ السیر نشین ابو سعید

ابوالخیرے فرماید قطعاً

در صبح وجود ما بجز شام نماند

در عالم ما بجز نام نماند

بجز حیات ز نرد ما بجز دامن نماند

مرغیکہ فتادہ بود در دامن وجود

فقیر این رباعی معلوم کرد کہ اشارت بقرب ارتحال خویش می فرماید چہ غالب وضع
شریف بر اظہار اسرار بہ طریق رمز و اشارہ بود و نیز موئی الیہ مذکور نوشتہ کہ مرتبہ
اول کہ وزیر خان فوجدار دارالارشاد حضرت سرہندراجنگ با کفار نگونسار نامک
پرستان بد کردار افتاد داعیہ جہاد در خاطر مبارک داشتند اما آنچہ از انجا کہ غلبہ آزار
با کبر سن مجتمع بود خیر اندیشان تجویز بر آمدن ایشان نہ نمودند اتفاقاً کہ در شبی کہ کارسانی
از طرفین بود و تیر و تفنگ دہن موت کشودہ بودند خدمت ایشان جانب آن قریہ
جہت تحقیق مقدمہ متوجہ بودند و بہ قصد بول برخاستند فی الفور پای مبارکشان
بلغزید وزیر افتاد و چون خدام برداشتہ آوردند زخمی قریب بسریں مثل زخم تیر یافتند
معلوم شد کہ در آن مجموعہ سہر یق استمداد حضور فرمودہ بودند از ان جا مجروح شدند
چہ این مقدمہ چون بعرض ہم رسید نفی آن نہ فرمودند و در ان مرتبہ فتح مسلمانان
با وجود غلبہ کفار با استمداد آن قبلہ عارفان دست دادہ از ان زخم شش مادبشت تصدیق

آزار کشیده به شهادت و اصل حق شدند از ان پس بر اهل شهر شکل جمعیت صورت نه بسته
بلک جمعیت از اهل عالم رخت بسته یکی از علامات ظهور فتن و اختلافات که در بلدان
هند واقع شده رحلت ایشان بوده و در شروع فتنه ثانیه که اشد و دیر پا بوده ازین عالم
رخت بستند و **فات ایشان** روز جمعه نهم شهر ربیع الثانی سنه هزار و صد و سیست
و دو و پیری و مدت عمر مبارک ایشان **حضور حق بجست**

در حضور حق چو رجش باریافت	سال تاریخش حضور حق مثال
---------------------------	-------------------------

یک کم نو دسل و قبیل هفتم یا هشتم شهر مذکور که مولد ایشان است و در این اختلاف
نیز اتبع سنت بدست آمد چه ایشان در هر امور موطن به سنت بودند که در روز رحلت
جناب نبوی نیز اختلاف است وقت نماز عصر این واقع رویداد **إِنَّا لَنَبْئِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهَا كَاذِبِينَ**
إِنَّا لَنَبْئِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهَا كَاذِبِينَ و فرزند ان عالی شان بسیار جمع نموده اند
از ان ها چیزی ثبت می نماید **مِنْهُمْ** آن آیت **مِنْهُمْ** بود و **مِنْهُمْ** فضل الهی
مِنْهُمْ خواجه نقشبند **مِنْهُمْ** و چه کلد **مِنْهُمْ** قیومیت بود و **مِنْهُمْ** آه
یارب ایام عالم رفت **مِنْهُمْ** فرزند محبوب محمد و الف ثانی **مِنْهُمْ** افسوس و نیا
رفته قیوم **مِنْهُمْ** نواده ستان اصالت بوده **مِنْهُمْ** آن اعظم اولیا بود و **مِنْهُمْ**
اوس بیض باری بود و **مِنْهُمْ** یکی از علمای راجحین بود و **مِنْهُمْ** چه وارث مرسلین
بوده **مِنْهُمْ** آه چه آیت ایزد رفت **مِنْهُمْ** آه چه حجت ایزد رفت و **مِنْهُمْ** قیوم
معصوم رفت و این ابیات و تاریخ ایشان تصور کرده فقیر است ابیات

زین جهان تارفت قیوم الزمان
در قوامی عالم آمد شکست
بود و آتش شعله مرآت حق
یعنی از لطف الهی لم یزل

صبغته الله حجت پروردگار
تقد قلب وقت زو وید عباد
بود و غوث و قطب این ثانی هزار

منه که خیمه
سوی از رفت
سوره

چون مجد و صاحب تجدید بود
چون شہ کنعان بالطائف الہ
واقف شرع نبی در ہر عمل
سید دوران امام وقت خویش
در مقامات ولایت ہر چہ بود
در کمالات نبوت نیز یافت
کرد عالم را منور از فیوض
از لباس تن مجر و گشت یافت

عروۃ الوثقیٰ بدو معصوم و
در ربودہ گوی زراخوان صغار
عارف حق خواجہ عالی تبار
مرجع افراد و ملجاء مدار
جملہ را در یافت آن صاحب وقار
وز تبعیت بہرہ آن صاحب وقار
بعد زان شد عازم دارالقدس
خلعت وصل جناب کردگار

نماہ بردار و نگار

مے نویسند کہ نماز عصر را روز واقعہ خود بحضور ادا نمودہ صد مرتبہ درود بر پیغمبر صلی اللہ علیہ
والہ وسلم فرستادہ متصل آن رحلت فرمودندی آن زند کہ چون عمر مبارک ایشان بحدود
ثمانین رسید اکثر ہامی فرمودند ابناء الثمانین عتقاء اللہ من النار و چون ثمانین
تجاویز نمودند امید واری بر حمت باری بیش از پیش مے نمودند و حمد الہی جل شانہ
بجای آوردند و آرزوی شہادت بسیار داشتند لہذا ایزد تعالی ایشانرا
بدرجہ شہادت مشرف گردانید غلامی بسیار بر جنازہ ایشان حاضر شدند و خل
گنبد مبارک حضرت عروۃ الوثقیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ مدفون نمودند قبل
از این احوال آن مکان در ذکروفات حضرت عروۃ الوثقیٰ رضی اللہ عنہ بیان شدہ
در پرودہ خاک بنواصی دریائی انوار والد بزرگوار خود مشرف شدند فرد

از برای عیش عشرت ساختن | صد ہزاران جان بساید با ختن

تذکرہ پنجم ذکر ہر چہ پافزندان حضرت قیوم الزمان سا خلفا ایشان

خدمت حضرت شیخ ابوالقاسم فرزند نخست حضرت قیوم الزمان اند و

خدمت ایشان را حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنده که جد ایشان اند
داخل فرزندان خود گرفته حتی که چون کتب و غیره اسباب را به فرزندان تقسیم می نمودند
قسمت کامل در رنگ فرزندان خود به ایشان داده اند و شفقت و مهربانی در باره
ایشان زائد التحیر داشتند و نیز خدمت ایشان آن قدر عشق و محبت که بجد بزرگوار
خود داشتند مافوق آن متصور نباشد چون محب کامل از جمیع کمالات محبوب خود
بهره ورست و اتباع محبوب را بر خود فرض عین میدان شد و در متابعت کما ینبغی تقصیر
نمی نماید لهذا منصب به کمالات او شده در رنگ اوصی نماید چه تابع کامل از جمیع کمالات
متبوع بهره وافر است و راندک مدت به کمالات معصومی فائز شدند و مازون
و مجاز گردیدند و با علی درجات کمال و کمال رسیدند بشارت عالی و اشارات متعالی از
خدمت حضرت عروة الوثقی یافته اند چنانچه در مکاتیب معصومی مشروح است
و از متنبهان آن مستور نیست و بشارت وصول بحقیقت کعبه ربانی صریحا بایشان
از جناب حضرت عروة الوثقی در جواب عریضه ایشان وارد شده چنانچه در مکاتیب
ثبت است و پایه علمیت ایشان بمولویت رسیده بود اکثر علوم را در نزد عم عالی مقدار
خود حضرت مروج الشریعت شیخ محمد عبید الله خوانده اند از خدمت ایشان
منقول است که می فرمودند که ابوالقاسم باعتبار دیدن خلافت سبق ازین فقیهی گیرد
و باعتبار قوت مدر که وجود طبعیت نکته بیان می آرد که گویا می خوانانند
اکثر علوم عقلیه و نقلیه از ایشان گذرانیده اند و بعضی را از دیگر فضلاء می وقت
حاصل نموده حد تحصیل را با تمام رسانیدند فضائل صوری و معنوی ایشان را درین منتخب
جمع نمی توانم نمود و اشعار ایشان خیلی رنگین و نازک قلماده اند فری از آنها ایرادی رود

زیرین کنم چشمی که از جنش تنی باشد
اچرا بر طاق ابرو جا دم بینای خالی را

می آید که حافظ محمد دق بللی که از خلفا حضرت عروة الوثقی بود و در خلافت با شایسته بود و در

حضرت شیخ ابوالقاسم رضی الله عنه آنجا شدند موی الیه مذکور در خدمت گذاری تقصیری و زیدی و بعضی
انما من از جانب او امور غیر مرضی عالی بایشان رسانیدند خاطر مبارک او در بار شد احوال را
در خدمت جد بزرگوار خود نوشتند خدمت حضرت عروۃ الوثقی از رسیدن
عریضه ایشان از روی نیز برنج شده سلب است و منع ارشاد فرمودند و مکتوبه
بمشاریه باین معنی نوشتند این فقره از افتتاح آن مکتوب است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةٌ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ایندای فرزند شخص مستلزم ایندای
آن شخص است الی آخره می آرند که بعد مدتی حضرت حجت الله و حضرت
مروج الشریعت عذر تقصیر نموده و او را از خدمت والد خود عفو او کنایه
اما از خدمت بنی محمد فضل الله مودی می نویسند که بعد عفو نسبت او
عفو نمود و اما ارشاد باز نمود و خدمت ایشان بعد از وصال جد بزرگوار خود بعد از
سه سال بطرف اکر آب و شریف فرما شده بودند در آنجا رحلت نمودند مدت
عمر شریف ایشان به هفت سال رسیده بود و تابوت مبارک ایشان را از بلده
مذکور بدرالارشاد آوردند و در روضه منوره حضرت عروۃ الوثقی بیرون
کنید شریف مدفون نمودند رحمت الله تعالی علیه رحمت واسعه تاریخ وصال
ایشان را مانا که افلت شمس العلوم یافتند

العلم

ذکر حضرت امیر العارفین قدوة العالمین

صاحب کمال و تکمیل شیخ محمد اسماعیل رضی الله عنه

خدمت عارف بیل شیخ محمد اسماعیل فرزند ویم حضرت قیوم الزمان و صحبت

بزرگوار خود یعنی حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه دریافت بملازمت ایشان مستفیض گردیده اند و بسا فیوض و برکات از ایشان اخذ نموده و بعد از ارتحال آن قبسه ارباب کمال بخدمت والد خود حضرت قیوم الزمان اتمام کسب باطنی نموده اند و باعلی درجات کمال و اکمال فائض شده و عالم عالم فرشتگان بواو می هوا و جهان جهان سرگردانان تیه اغوا از آثار تربیت و ارشاد و انوار هدایت رشاد ایشان بهره ور گردیده و مسند ارشاد از کمن ایشان آبا و سلسله اجداد از تکمین شان قومی بنیاد کلام مبارک ایشان مرهم دل های افکار است و سکوت شریف شان موجب و انوار و اسرار است صفات حمیده ایشان نه آن قدر است که در تقریر آید و مراتب سنیة ایشان نه از ان قبیل اند که در تخریر کج قصص و رع و تقوی ایشان لا تعد ولا تحصى علوم و معارف و الای شان از بیان مستغنی بکم ان اکرمکم عند الله اتقکم و شمه از اتقائی ایشان در معرض تبیان می رود به گوش هوش استماع نما از زبان الهام ترجمان هر شنیده رسیدی حضرت قیوم و رجهان مسموع دارم که خدمت حضرت شیخ محمد اسماعیل در ایام آغاز جوانی در خدمت والد شریف خود حضرت قیوم الزمان بدار الخلافت و بی تشریف فرما شده بودند و خدمت ایشان در و جا بهت حسن ظاهری در رنگ کمال باطنی خود بی نظیر وقت و بی بدل و مهر بودند اتفاقاً عورتی از اعیان آن بلده مقنن ایشان شده بود صبر و آرام از دست داده **فرد**

عشق با صبر گشته مهمتا || آتش پنبه چون بود یک جا ||

از کمال بی طاقتی پرده از روی مد عابر داشته مادر خود را به طلب داشته اظهار نمود که آتش عشق فلان در پنبه زار دلم افتاده و شعله آن سر بلند شده بحدی که کار از اندیشه ننگ ناموس گذشته الحال فکر وصال در حق این آواره نمایا رسوائی افشائی حال را آماده

باش و مادرش چون احوال دختر را بدین منوال یافت کیدی برانگیخت به حکم آن کیند
 کن عظیم نزد و مادر فتنه اظهار نمود که دختر مرا مرضی از قسم سودا شده آنرا عرض کن که
 بخانه خود برده علاج نمایم دختر را به این بهانه از خانه و مادر آورده و خانه خود را از اغیار خالی
 نموده خود به خدمت حضرت قیوم الزمان آمده عرض نموده که این مخلص مرید خاندان
 و الا نشان ایشان می باشم و دختری دارم که به سودا مبتلا شده میخواهم که داخل طریقه عالم
 کرده شود تا بمن بزرگان از بلیه سودا نجات باید و چون که جوان است این جا بخدمت
 رسیدن او محال امید که از کمال ذره پوری حضرت صاحبزاده را اذن فرمایند که کلبه
 فقیره رفته طریقه را با و بگوید خدمت قیوم الزمان مامون از کید زنان بودند
 فرمودند که چه مانع دارد و پاکی حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیل
 را حاضر فرموده ایشان را اذن نمودند که همراه این مخلصه رفته دختر او را داخل
 طریقه علیه ساز آن مکاره ایشان را تا خانه خود ببرد یعنی واقف نمود و چون بدر
 سرای رسیدند گفت که صوفیان در پهن جا باشند و شهادت داخل شوید ایشان فارغ
 البال بدرون سرای او شدند و این زن در عقب ایشان شد و در سرانجام نمود و خود
 قدم شده ایشان را به کجراه از آن سراب و فرشی مکلفی آنجا گسترده بود ایشان را نشاند و خود رفت
 دختر را آراسته به خدمت ایشان فرستاد دختر با کمال حسن و آراستگی با هنر مرغ و دلالت
 در حجره درآمد و بر سر سم محبوبانه خود را در آغوش ایشان انداخت و طریقه انبساط در
 پیش نهاد و خدمت ایشان متحیر شده دریافت نمودند و آن زن اظهار نمود که من مدتی در
 آتش عشق تو در افتاده ام و هیچگونه خود را بشمارسانیدن نمی توانم باین حیل خدمت
 رسیده ام ایشان علاج مکرور ابجر حیل ندانستند فرمودند که هرگاه هم چو تو و حیده عصری
 مرا بخوابی من زیاده چینی خواهم اما مرا حاجت ضروری انسانی درین وقت غالب
 شده آبریز را بنما که تا از حاجت فارغ شده بیایم آن زن برخاسته راه آب زیر ایشان

نمود خدمت ایشان فرمودند کہ آب ریزنے روم راہ بام بنما آن زن راہ بام را نشان دہ
 و خود برای آب استجارت کہ خدمت ایشان برساند ایشان فرصت را غنیمت شمرد
 بر بام رفتہ خود را از بام بہ کوچہ راہ گذار انداخت اتفاقاً آنجائی برابرید و واژہ آنسرائے
 بودہ کہ صوفیان آنجا نشستہ بودند بہ مجر و افتادن از غایت کہ بام بلند بود و پوش
 شدند و اعضائی ایشان مجروح شد صوفیان متحیر شدہ ایشان را برداشتہ در پالکی انداختہ
 بخدمت والد ایشان رسانیدند چون والد ایشان از کیفیت مقدمہ رسیدند ایشان
 اظهار احوال نمودند خدمت حضرت قیوم الزمان شکرانہ للہ جلشانہ بتقدیم رسانیدند
 کہ حق سبحانہ از کمال کرم خود فرزند ایشان را قوت پر سیر دادہ از بلیہ کید زنان محفوظ
 داشت ازین جا پایہ پرہیز ایشان را باید دریافت و از ان پے بہ کمالائی کہ متفرع بر تقوی
 است باید برد و علمیت ایشان بہ پایہ مولویت رسیدہ بود و اشعار رنگین دارند
 دیوانی جمع نمودہ اند و تخلص ایشان عاشق است در رنگ برادر بزرگ ایشان
 شیخ ابوالقاسم کہ تخلص او شان فائق بود و در مدح اجداد مبارک خود بسیار مضمون
 ہائی عالی بستہ اند و فردی چند از اشعار ایشان رونق دہ این اوراق میگردد نظم

آبر و طلبی گیر قومی پیشہ ما	روہی گر گذر و شیر کند پیشہ ما
صحبت گلشن بابوئی جدائی ندہد	کنده شد بیخ جدائی ز رکب پیشہ ما

و نیز این فرد از فرمودہ ایشانست **فرد**

در دمار بر کعبہ مقصود بس است	عینک یدہ دل داغ نمک دہس است
------------------------------	-----------------------------

و نیز این فرد فرمودہ ایشانست **فرد**

نثار از ماہ و پروین دادن کرد سرش کشتن	چو عاشق کردہ ام ہر شب من این تعلیم گردن
---------------------------------------	---

و آراشا و ایشان در اطراف و اکناف عالم منشر شدہ بود و عنین زانی بسیار از ایشان
 بروئے کار آمدہ خصوصاً مشعر کمالیت ایشان آنکہ مثل حضرت قطب

الاقطاب غوث الاحباب قیوم و روان محبوب سبحان کاشف الاسرار
والعلوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم فرزند کے از ایشان بوجوہ آملکہ
قائم مقام اجداد کبار خود شدند و در رنگ حضرت مجدد الف ثانی و حضرت
عروة الوثقی بہ مراتب والا رسیدند چنانچہ در منتخب ششم بیان احوال ایشان خواہ شد
انشاء اللہ تعالیٰ و خدمت حضرت شیخ محمد اسماعیل را امام العارفین خطاب است
چہ در وقت خود مقتدای عرفائی زمان بودند لهذا لقب بامام العارفین شدند خدمت
حضرت قیوم الزمان کہ شیخ و والد ایشانند و سائر فرزندان و مجازان ایشان را
ممتاز دانستہ در حیات مبارک خود و مجازان و غیرہ مریدان را حوالہ ایشان نموده اند
چنانچہ در مکتوبے کہ در جواب عریضہ ایشان نوشته اند تصریح بران فرمودہ اند

|| هٰذَا مَكْتُوبُهُ الشَّرِيفُ ||

الحمد لله والسلام على عباده الذين اصطفى مکتوب مرغوب نور چشمی رسیدہ
ساخت حمد اللہ سبحانہ کہ بعافیت اند و آنہ تفقد و دوستان دور افتادہ
فارغ نہ از دخول بلدہ کابل و کرم ہائی یاران نوشته بودند بوضوح انجامید حضرت
حق سبحانہ یاران را جزا خیر و ہاد و بعضی دیگران کہ چیز ہائی غریب بیان می کنند نوشته
بودند مطالعہ آن سبب فرحتی فراوان گردید اگر استقامت آن جماعت معلوم می کنند
واحوال آن بابے شبہہ ب حصول پیوست است گنجائش دارد کہ اجازت ارشاد بدہند
و آنچہ از عدم توجہ مجازان نوشته بودند و چیز ہائے دیگر بآن منتظم بود فقیر بآواز بلند می گویم
کہ بہتہ یاران چہ مجازان چہ غیر مجازان بہ از شما توجہ می گرفتہ باشند و از جانب فقیر ہم ہیچ ملاحظہ درین
باب نکنند کہ ہمیشہ مرضی فقیر و حق است و دیگر از نسبت ہائی خاص النخاص کہ نوشته
بودند امیدوار باشند فقیر ہیچ چیز از شما دریغ نداشته و نخواہد داشت امید نسبت خاص
النخاص ب حصول انجامیدہ باشد ہر چند علم بہ نسبت نباشد چہ حصول دیگر است و علم

چیز دیگر مشتاقان مابین ما فقیرترین روزها بسیار خوب است پایاده بمحمدی رود و می آید لیکن
 یک قسم ناتوانی در پائی وزانو هست حتی سبحانه آنرا نیز دفع خواهد کرد انشاء الله تعالی
 مکاتیب شمار سید خوشوقت ساختند و السلام بر آن قدر محبت و محویت بوالد خود که شیخ
 و مقتدرائی ایشانند داشتند که مافوق آن متصور نباشد لهذا بیشتر از همه اخذ فیوض نمودند
 چه مدافعی این طریق به محبت شیخ مقتدر است چه مرید بقدر محبت اخذ فیوض از باطن
 مرشدی نماید خدمت مرشدی و سید حضرت قیوم جهان در مدح جند خود که هست
 حضرت امام الحارثین انجمن می فرایند نظر

مدح من کلام حضرت قیوم جهان

دلاچه گونه نشینی ز دیدن گلزار	سیاه سیر گلستان که آمدست بهار
چه بسته تو درین موسم بهار زبان	بگو چو طوطی شیرین بیان شکر گفتار
بمدح اهل ولایت زبان خود کن پاک	بوصف اهل صفا صفا ستاین منقار
بمدح قدوه اقطاب شیخ اسماعیل	نما ترزم رنگین که سامع اند خیار
جمال اهل حقیقت کمال مجدد علی	چراغ نور طریقت به مجلس ابرار
امام سرور عشاق عارفان زمان	نظهور خمس بدر گزیده جبار
گرفته است از وافتخار قطبیت	ولایت است از و در جهان به استقامت
دلش چو منبع اسرار فیض بانی است	جبین او شده بی شبهه مظهر انوار
علامت آن قطب صفتی که دلش	شدست مطلع انوار و مصداق اسرار

و غم مبارک ایشان از حد و سببین تجاوز نمود و قریب ثمانین رسیده بتاریخ کذا از
 این عالم پر طلال انتقال فرمودند انّا لله و انّا الیه راجعون مجازان ایشان
 بسیار اند اما در کتب مقامات مذکور نشده لهذا از ذکر آنها تقاعد نمود و اختصار بذكر فرزندان
 ایشان نمود رضی الله عنه فرزندان گرامی ایشان که بدرجه کمال رسیده اند یکی حضرت

شاه محمد صبغته الله که ارشاد ایشان در نواحی کابل و پشاور بسیار بود و خلفای
صاحب کمال از ایشان برومی کار آمده اند چنانچه از انبیا یکی خواجه حسن اقا بوده
که در نواحی کابل در قریه گذرمی بودند و آثار ارشاد ایشان الی ایوم در خلفای ایشان مانده
و در ملک ماوراءالنهر و روم و بلغار خلفای مومی الیه منشر شده و طریقه را مروج اند
اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُمْ وَثَبِّتْنَا عَلَى الطَّرِيقَةِ الْمَذْهَبِ تَرْجَمَ اللَّهُ عَبْدًا
قَالَ آمِينَ از خدمت حضرت محمد صبغته الله پسری نموده یک صبیبه خلف شده
بود از امجد راقم در نکاح داشتند از آن عقیقه یک پسری تولد شده میان مسجدی نام
دارد و الحال در قید حیات است در نواحی با وجود بهیر می برود هر کجا هست خدا یابست
دارش : من از فیض آثار ایشان در بلده پشاور در باغ عبدالرحیم خان واقع است یزار
به تبرک به و عبدالرحیم خان مذکورید ایشان بوده بعد از واقعه ایشان بلخ را وقف مزار
ایشان نموده و زیارت ایشان را آنجا ساخته است و فرزند ثانی حضرت امام العافین
شیخ محمد اسماعیل حضرت حاج غلام محمد معصوم اند که از زمزمی خصوصیت ایشان
با ذکر شده و منتخب سادس این کتاب در ذکر ایشان و فرزندان ایشان قرار یافته انشاء
الله تعالی تفصیل احوال ایشان آنجا خواهد شد : —

ذکر فرزند ثالث حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان

حضرت شیخ اهل الله رحمة الله تم فرزند سیوم حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان اند
با علی مراتب کمال فایض بودند و در خدمت والد ماجد خود و استر ضای ایشان حریص
می بودند علم و عمل و ثباتی و نکته دانی و استقنار از مخلوق و کمال تکمیل و ثبات شایسته
مرتبیه ایشان بوده والد ماجد ایشان می فرمودند که فرزند می میان اهل الله صابر و شاکر
است با کفار نازک پرستان همراه شمشیر خان افغان یک جا شده جهانی سبیل الله

نموده اند و شمشیر خان مذکور شهید شد و ایشان کفار بسیار را بدست مبارک خود به قتل رسانیدند
 اند و کلمه حق را هر جا بے سخاشتی ادا می نمودند و در آخر عمر شریف از دارالارشاد و مدار الخلفاء
 بطریق سیرت شریف فرما شد آن جابر صلت فرمودند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ تا بوقت
 ایشان از آنجا بدارالارشاد آوردند و در روضه منوره حضرت عروضة الوثقی رضه دفون
 شدند مدت عمر ایشان پنجاه سال بوده رحمة الله علیه رحمة واسعة.

|| ذکر فرزند سراج اربع حضرت قیوم الزمان مخدوم زاده صغیر ||

مشینچه پیر نام مبارک ایشان رحمة الله است ارشاد ایشان در نواحی کابل بسیار
 شده بود و مردم بشمار از ایشان بدرجه کمال و اکمال رسیده می آمدند که چون ایشان نو
 تولد شدند مقدار آن ایام ماه رمضان آمد تمام آن ماه را روزه داشتند چه در ایام آنماه شیر می
 نوشیدند بعد از شام خواش شیر می نمودند و ایشان بسیار است اما بهر تقدیر کتفا و نمو که القلیل علی الکثیر

|| ذکر اسمای خلفای تاج الاولیا حضرت قیوم الزمان ||

سوامی فرزندان سائر مجازان بسیار از خدمت حضرت قیوم الزمان بروی کار آمده اند
 اما آنچه میان سفر احمد صاحب معدن الجواهر بطریق چه بیان کرده سیزده نفر را
 مجاز فرموده اند از آنها یکی خود مصنف معدن الجواهر که برکات معصومی نیز تصنیف او است
 در هر دو کتاب نسبت خود را با ایشان ظاهر نموده و خود را از ایشان مجاز قرار داده و این عزیز
 هم خواهر زاده و هم و اما در خدمت قیوم الزمان است و بسیار اطلاع در احوال ایشان دارد و
 بسیار وصول فیوض و برکات از ایشان در حق خود بیان نموده که از مطالعة کنندگان آن
 کتب صدق این مقال پوشیده نیست و شیخ زین العابدین مشتهر میان فقیران برهان
 پوری نیز مجازان از ایشان است و شرافت پناه مدبر عزیز و شرافت پناه میر محمد
 غنی و شیخ پناه شیخ ابونصر سلطان پوری و شیخ محمد رفیع کاملی

شیخ عبد اللطیف کابلی و شیخ ملا محمد شوق کابلی و شیخ فقیر اللہ شکر دربرہ از قریہ یعقوب سکا
و حافظ محمد نظام کابلی و صوفی الف بلخی و صوفی محمد کابلی رحمہ اللہ رحمۃ و ہمت و خدمت حضرت
قیوم الزمان را پنج بر لوراند کہ ہمہ آنها بدرجات کمال و اکمال رسیدہ اند و از خدمت
والد خود مجاز اند چنانچہ در اسمائی خلفائی حضرت عروۃ الوثقی رحمہ اللہ اسمی خصوصیت
ایشان رمزی رفته اینچہ تفصیل احوال آنها بہ طریق ایجاز می شود

تذکرہ سلسلہ از منتخب مسرور ذکر فرزند ثانی حضرت عروۃ الوثقی
نام او محمد حجتہ اللہ معروف بہ بنڈانی قدس سرہ السلام

خدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاہری و کمالات باطنی ہمین احوال ایشان مستحق
کتاب علمدہ است اینچہ بہ قدری اکتفا رفته تولد ایشان در شہر ذیقعدہ یکہزار و ستے
چہار ہجری اسم مبارک ایشان محمد نقشبند قدس اللہ تعالیٰ بسمرۃ الاقدس ولادت
ایشان بہ قرب واقعہ ارتحال حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ و ربکہ طیبہ دارالارشاد
واقع شدہ می آرند خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ و والد ایشان
حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ عنہ فرمودہ بودند کہ این فرزند تو کہ در حمل است حتما
معارف و اسرار والا و از عجائب روزگار خواہد شد فوقہ کما بشر منی اللہ عنہ حجت اللہ
لقب ایشانست و منصب خلعت بہ ایشان رسیدہ چنانچہ از فحوائی عریضہ ایشان
کہ بہ طرف والد خود نوشتہ اند استنباط می شود **هذا هو** قبلہ عالم و عالمیان
سلامت درین دوسہ روز آنقدر شمول عنایات و مواہب و عطیات الہی جل شانہ در
بارہ خود احساس نمود کہ شمعہ از ان بیان را بر نتابد علی الخصوص درین نزدیکی آنقدر بد قایق ہزار
خلعت نواختند و بآن سر بلند نمودند کہ تفصیل آن از حیطہ بیان خارج است و موافق آن
بالہامات بزرگ سرافراز گردید و دیر و زبجد از نماز عصر متوجہ حال خود گشت همان اسرار واجب

الاستتار به قوت و غلبه تمام ظاهر شدن گرفت و عجائب غنچ و دلال در میان آوردند درین
اشنا بهم ساختند که خدائی تعالی پیش آمده است احساس نمود که همان بالاخانه با خیر برکت
گویا تزول بلا کیف با عظمت و کبریائی واقع شده و خصوصیاتى که باین بنده عاجز در میان
آمد توان گفت که لا عین رأیت ولا اذن سمعت یضیق صدک ولا ینطق لسانى زیاده
برین جرات نمی تواند نمود و اطلاق این قسم الفاظ بر آن حضرت از تنگی میدان عبارت است
و مصروف از ظاهر است والا فهو سبحانه منزله عن الزمان والمكان والنقائص
کلهما سبحان ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
تذات عمر شریف ایشان هشتاد و یک سال شب بیست و نهم محرم الحرام لیلة الجمعة سنه
هزار و صد و پانزده هجری بر حمت پیوستند ان الله وانا الیه راجعون مزار فیض آثار ایشان
واقع دالارشاد متصل بان فتح تاریخ ملا ایشان رایافته اند و در محض بود و از ایشان سه
فرزند خلف شدند اکبر آنها شیخ ابو العلی رحم که فرزند ایشان میان محمد زبیر بوده است
و فرزند ثانی حضرت حجت الشریح محمد اند سه چهار سال بعد از وفات والد خود رحلت نمود
در گنبد والد خود مدفون شدند شیخ محمد کاظم فرزند ثالث حضرت محمد
حجت الله اند و رحمت الله تعالی علیهم اجمعین :-

تذکره بسیار از منتهی خجاست ذکر فرزند شیخ
عروة الوثقی رضی الله عنه

خدمت ایشان با علی در جبال علوم ظاهری و معارف باطنی ممتاز بودند و لا اویا سعادۃ آن قبله ارباب ارادت و
شهر رجب الحرام سنه یک هزار و سی و هشت اتفاق یافته می نویسد نقل از زبان حضرت خازن الرحمة که روز ولادت
این مخدوم زاویه بقرب مکان ولادت او فرشته می خواند و السلام علیه یوم ولید و یوم موت و یوم
یبعث حیاء و محاسن اخلاق و کلام اوصاف ایشان زائد التحریر است

این کتاب از حضرت
شیخ محمد کاظم
فرزند شیخ محمد
عروة الوثقی
رضی الله عنه
تألیف شده است

می آرند که خدمت مولانا عبدالحکیم بخدمت حضرت عروة الوثقی تشریف آورده بودند اتفاقاً
استفسار نمودند که دل پارچه گوشت است چه طور ذاکر میگردد و خدمت این مخدوم زاده حاضر
بودند و در آن ایام در جوانی هفت و هشت سالگی بودند بی تامل فرمودند که زبان نیز پارچه
گوشت است بقدرت خدا چگونه گویا و ذاکر است دل چیرا گویا و ذاکر نباشد اهل مجلس همه
جواب شافی از ایشان با وجود کودکی شنیده متحیر و راک ایشان شدند خدمت حضرت
قیوم الزمان در وصف این برادر خودی فرمودند که اخوی مرحومی حافظ و فاضل و حاجی
و عارف و سخنی و ولی و متقی و مقبول حضرت عروة الوثقی رض و عاشق جمال جناب ایشان
بود می نویسد که حفظ کلام مجید در یک ماه نموند و آن ماه روزه بود هر روز یک سیپا
یا دفرموده شب در تراویح می شنواید ندی آرند که این مقدمه در کشتی بوده چه به سفر حج تشریف
می بردند و ماه مبارک در کشتی واقع شد هر روز یک سیپاره یا دفرموده به شب در تراویح
می خواندند کشف ایشان به نوعی بوده که آنچه در عالم میگذاشت بایشان معاشنه می شد
از و در بار شده بخدمت حضرت عروة الوثقی التجا آور و ندتا از اینجا ایشانرا کشیدند کذا که
مینویسند تمام بدن ایشان حکم چشم گرفته بود و هر جزو بدن مبارک ایشان در رنگ
چشم مینا بود و این معامله تا مدت حیات ایشان بوده جلد اول مکتوبات معصوم
که مسمی بدررة التاج است جمع ایشان است و رساله یا قوتیه به عبارت عربی تصنیف
ایشانست که در واردات حریین الشرفین از احوال والد خود جمع کرده اند بعد
بامر ایشان ملاشاکر ولد مولانا بدرین بعبارت فارسی نقل فرموده تا کثیر النفع باشد
تفصیل احوال ایشان در برکات نوشته است ان شئت فارجم الیه می آرند
که قریب ایام وصال بدار الخلافت تشریف بردند بودند بعد از رجوع در سرائی
سنبهالکه که مابین کنور پانی پت است و در بین منزل واقع حضرت خازن الرحمة شده بود و
ایشان نیز بدان منزل رحلت نمودند و در جمعه بود سوال نمودند که وقت نماز شده آخوند

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
مكتوباً في السبع المثاني والكتاب العظيم

نَصِيحٌ	نَاصِحٌ	وَكِيلٌ
سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ
كَفِيلٌ	مُتَقَبِّلٌ	مُتَقَبِّلٌ
سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ
رُوحُ الْقُدُسِ	رُوحُ الْحَيِّ	
سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	
الْقِسْطُ	كَافٍ	مُكَتَفٍ
سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ
مُبْلَغٌ	شَافٍ	وَاصِلٌ
سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ
سَابِقٌ	سَائِقٌ	هَادٍ
سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ
مُقَدَّمٌ	عَزِيزٌ	فَاضِلٌ
سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ	سَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ

٥
مستور

موسى
موسى
موسى
موسى
موسى

وَيُعَلِّمُنِي عَلَى أَوْ
الْحِكْمَةِ لِيُفْهَمَ
وَدِينًا لَا يَخْلُفُ
اللَّهُ فَاقْبَلْهُ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
عَلَى أَيْمَانِهِمْ

الدنيا والآخرة
فانما عند الملك
والآخرة
والآخرة

اللهم صل على محمد وآل محمد
 اللهم صل على محمد وآل محمد
 اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد
 اللهم صل على محمد وآل محمد
 اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد
 اللهم صل على محمد وآل محمد
 اللهم صل على محمد وآل محمد

اللهم صل على محمد وآل محمد

صلوة العزاج

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الشَّافِعِ الْمُسْتَفِيعِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ٤٢
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى صَاحِبِ الْفَرَاعَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ
 عَلَى صَاحِبِ الشَّفَاعَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى صَاحِبِ
 الْوَسِيلَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى صَاحِبِ الْفَضِيلَةِ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى صَاحِبِ الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى صَاحِبِ الْهَرَاوَةِ اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى صَاحِبِ التَّعْلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
 صَاحِبِ الْحُجَّةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى صَاحِبِ
 الْبُرْهَانِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى صَاحِبِ السُّلْطَانِ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى صَاحِبِ النَّجَاحِ اللَّهُمَّ صَلِّ
 عَلَى صَاحِبِ الْمَعْرَاجِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى صَاحِبِ
 الْقَضِيبِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى رَاكِبِ الْخَيْبِ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى رَاكِبِ الْبَرَاقِ اللَّهُمَّ صَلِّ

اللهم صل على محمد وآل محمد
 اللهم صل على محمد وآل محمد
 اللهم صل على محمد وآل محمد

على

سجاول به عرض رسانید که وقت است چون دست بتکبیر برمی داشتند گفتند السلام علیکم
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و هر دو دست بسر گذاشتند بعد نیت نماز فرمود
و در سجده جان بحق تسلیم نمودند انا لله و انا الیه راجعون مدت عمر شریف چهل و چهار
یا چهل و پنج سال شده بود در هم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و هشتاد و سه رحلت نمودند در
تاریخ ایشان قطعه گفته اند از هر مصرعی اگر تمام حروف را بشماری سال انتقال را
بیابی قطع

تا شد ز میان دیده ارباب طلب	احمد قدر آن محمدی المشراب
پوشیده فلک جامه ماتم ده گان	وازناله شده روز محبان چون شب

تا بوقت ایشان را به دارالارشاد بردند و داخل قبه شریف حضرت عروقه الوثقی رضی الله عنه
متصل قبر مبارک دفن نمودند خدمت ایشان از سه فرزند خلف شدند اول شیخ محمد
هادی و فرزند ثانی شیخ محمد یار سا و فرزند ثالث ایشان شیخ محمد سالم رحمهم الله

تذکره نام از مستخجابین در ذکر فرزند چهارم حضرت
عروقه الوثقی رضی الله عنه **شیخ محمد اشرف قدس سره**

خدمت ایشان باعلی درجات کمال و اکمال ممتاز بودند و اکتساب کمالات از خدمت
والد ماجد خود نموده اند و از نسبت هائی خاصه ایشان بهره کلی یافته مجاز و ممتاز گردیدند
ولاوت کثیر السعادت آن قبله ارباب ولایت در سنه هزار و چهل و سه هجری در بلده
دارالارشاد سرهند اتفاق افتاد کسب علوم ظاهری بعد از حفظ کلام مجید و خدمت عم
عالی مقدار خود حضرت خازن الرحمته رضی الله تعالی عنه نموده اند و تحصیل انواع علوم
عقلیه و نقلیه از ایشان فرموده و بعضی نزد مولانا بدرالدین سلطان پوری و تفسیر
بیضاوی را تیمنا از خدمت والد خود حضرت عروقه الوثقی خوانده اند و ارق و تصرفات

از دو مصرع آخرین قطعه تاریخ صحیح بر نمی آید

سجاول به عرض رسانید که وقت است چون دست بتکبیر برمی داشتند گفتند السلام علیکم
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و هر دو دست بسر گذاشتند بعهده نیت نماز فرمود
و در سجده جان بحق تسلیم نمودند انا لله و انا الیه راجعون مدت عمر شریف چهل و چهار
یا چهل و پنج سال شده بود در هم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و هشتاد و سه رحلت نمودند در
تاریخ ایشان قطعه گفتم اندازیم مصراعی اگر تمام حروف را بشماریم سال انتقال را
بیابی قطع



تاشد ز میان دیده ارباب طلب	احمد قدر آن محمدی المشراب
پوشیده خلک جامه ماتم ده گان	وازناله شده روز محبان چون شب

تا بوقت ایشان را بدارالارشاد بردند و داخل قبه شریف حضر عروه الوثقی رضی الله عنه
متصل قبر مبارک دفن نمودند خدمت ایشانرا سه فرزند خلف شدند اول شیخ محمد
هادی و فرزند ثانی شیخ محمد یار سا و فرزند ثالث ایشان شیخ محمد سالم رحمهم الله

تذکره تادم از متخج خامس در ذکر فرزند چهارم حضرت
عروه الوثقی رضی الله عنه شیخ محمد اشرف قدس سره

خدمت ایشان باعلی درجات کمال و احوال ممتاز بودند و اکتساب کمالات از خدمت
والد ماجد خود نموده اند و از نسبت هائی خاصه ایشان بهره کلی یافته مجاز و ممتاز گردیدند
ولاوت کثیر السعادت آن قبله ارباب ولایت در سنه هزار و چهل و سه هجری در بلده
دارالارشاد سرهند اتفاق افتاد کسب علوم ظاهری بعد از حفظ کلام مجید بخدمت عم
عالی مقدار خود حضرت خازن الرحمة رضی الله تعالی عنه نموده اند و تحصیل انواع علوم
عقلیه و نقلیه از ایشان فرموده و بعضی نزد مولنا بدرالدین سلطان پوری و تفسیر
بیضاوی را تیمنا از خدمت والد خود حضرت عروه الوثقی خوانده اند و خوارق و تصرفات

ایشان مستغنی از بیان است می نویسند منقول از حضرت قیوم الزمان که والد ما را
 دخول مقامی از مقامات قرب متمنا بود و روز تولد این برادر آن متمنا به حصول پیوست
 و خدمت ایشان در حسن ظاهری نیز درجه کمال داشتند و تمام مشابهت در صورت بولد
 خود داشتند می آرند که خدمت والد ایشان را محبت کلی بایشان بوده می نویسند که
 خطاب ایشان بزرگواران الله ربهم بود چه باین لقب از جناب قدس خداوندک ملهم
 شده باشند عمر مبارک ایشان هفتاد و پنج سال شد وقت رحلت باین کریمه متکلم شده
 جان دادند و هو حسبی نعم الوکیل شب بیست و هشتم صفر المظفر که روز آن عرس
 جناب مجدد الف ثانی باشد رضی الله تعالی عنه سنه هزار و صد و هفترده وقت
 سحر جان بحق تسلیم کردند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ در رقبه شریف حضرت
 عروۃ الوثقی ریغ مدفون شده اند و فرزند ایشان چهار اند اول شیخ محمد جعفر دوم
 شیخ محمد حیات سیوم شیخ محمد ریح الله چهارم میا شایسته فی الحال رحمۃ الله علیهم جمع

تذکره تا از منتخب خامس ذکر فرزند پنجم ت الوشیخ محمد الدین الله

خدمت ایشان صاحب درجات والا و کمالات علیا بودند و جو و شریف ایشان آیت
 بود از آیات ایزدی و رحمتی بود از رحمت هائی صمدی تریج شریعت شعار ایشان بوده و
 تحریب بدعت کار ایشان شده ارشاد ایشان آن قدر وسیع شده که جهان بر مرشدان
 مبتدع تنگ گردید چه ایشان از خدمت والد خود برای تزییت سلطان وقت در دار
 السلطنت می بودند امر او و سلاطین زمان همه در فرمان ایشان بودند می آرند ولادت
 با سعادت ایشان در شهر سنه هزار و چهل و نه هجری در بلده طیبیه دارالارشاد سرسهند
 وقوع یافته و نیز همان بشارت که در احوال تولد حضرت وجه الشریعت ذکر یافته همان
 بشارت از جناب حضرت خازن الخواص رضی الله عنه در حق ایشان منقول

شده که ملکی را دیدند که وقت ولادت ایشان آیه کریمه و سلام علیہ روز و آن و یوم ما موت
 و یوم المبعث حیل میخواند چون بن تدیس رسیدند بعد تلاوت کلام مجید علوم عقلیہ و نقلیہ را از خدمت
 عم خود خواندند و در اندک مدت در علوم کثیره ممتاز شدند و کسب باطنی از خدمت والد ماجد
 خود حضرت عروۃ الوثقی نمودند و باعلی درجات رسیدند و عالمی از نور فیوض و برکات باطنی
 ایشان منور شدند و نویسنده چون ایشان برای تربیت سلطان زمان اوزنگ زیب عالم
 گیر از خدمت والد خود مامور شدند و بدار السلطنت رسیدند بدر و از شهر تصاویر و یو خصوصاً
 صورت دو پیل مست بوده که بر پشت آنها صورت دو پهلوان تمییز کشیده بودند ایشان
 بدر و از اندرون نشدند تا آن صوت را شنیدیم نکرند و آواخ بدعت که در آن وقت بود به
 اول صحبت با سلطان همه را از قلم و سلطنت او موقوف کنانیدند و دین اسلام آن قدر
 در بلدان ہند قوت پذیرفت کہ هیچ وقت مثل آن نشده بود و آہل بدعت ذلیل و خوار شدند و
 هیچ جاد و در بلدان ہند رواج آنها نماند نیز نوشته اند کہ وقتی در آن ایام بادشاہ ایشان را در
 باغ خاص دعوت کرد در میان آن باغ حوضی بود کہ بحال زینت ترتیب یافته و در آن صورت
 ہائی ماہی از طلا درست نموده چشم ہائی آنها را از جوهر و الماس ساختہ بودند و بہت جلوس
 ایشان فرش برکنارہ همان حوض انداختہ بودند چون خدمت ایشان با سلطان برای
 جلوس بر آن مکان رسیدند اول امر فرمودند کہ آن ماہی ہائی طلائی را شکستہ از آنجا دور
 کردند بعد جلوس نمودند و سلطان از آنجا کہ بہرہ ولایت یافته بود ازین امور ایشان محفوظ
 می شد و شکر از الہی بتقدیم می رسانید کہ در عصرین این نوع مردمان پیدامی شوند و رجوع
 خلایق آنقدر شدہ بود کہ روز بادشاہ زادہ محمد اعظم شاہ بخیر مت ایشان برای توجہ می آمد آن
 قدر جہو خلایق بدر و ازہ ایشان بود کہ از ہجوم دستار از سر بادشاہ زادہ افتاد و مشقت تمام
 دخول میسر شد و بہ خدمت ایشان رسیدہ توجہ شریف حاصل نمود چون بہ خدمت سلطان رسید
 و احوال ہجوم خلایق بعض رسانید والد فرزندین سخن بسیار مخطوط شد کہ الحمد للہ کہ مرین

نوع مردم اهل الله درین زمانه که سلاطین را بدر آنها بدین مشقت راه حاصل می شود
و خدمت ایشان آنقدر در تعظیم احوال خود می کوشیدند و حقوق را مد نظر داشتند که روزی
همین ششاهزاده مذکور دعوت ایشان نموده بود و یکی از برادران ایشان که بعمر از ایشان کلان تر
بوزره حاضر بودند بایشان بدعوت رفته بود چون طعام را می آوردند بادشاهزاده افتابه
و لکن بدست خود گرفته برائے شستن دست ایشانان آمد ایشان از دست او افتابه و
لکن گرفته اول دست برادر بزرگ خود را شستند باز افتابه و لکن را به ششاهزاده گذاشتند
که دست ایشان را و باقی مخدوم زاده گنا را شست این از کمال بی نفسی و حق پرستی ایشان هم
ولایت می کند مدت عمر شریف ایشان چهل و هفت سال شد و در سنه هزار و نود و شش هجری
ازین پرمال انتقال نمودند **وَإِنَّا لِلَّهِ رَا جِعُونَ** تاریخ وصال ایشان زیافته اند هر چه
ستون دین افتار و ضمه مبارک ایشان در بلده دارالارشاد سرهند واقع است -
طوبی لمن زارها از خدمت ایشان هشت فرزند خلف شدند سه از ان در حضور ایشان
بدرجه کمال رسیدند و پنج از ایشان خورمانده بودند از سه فرزند ان کلان ایشان اول شیخ
محمد اعظم قدس سره ثانی شیخ محمد حسین قدس سره ثالث شیخ محمد شعیب قدس سره

تذکره عاشر از منتخب خاتم فرزند ششم حضرت عروة بن مسعود رضی الله عنهما

خدمت ایشان اصغر احوال خود اند چون فرزند می که در پنجو خیت متولد شود نظر والد محبوب میباشد از ان
جهت محبوب والدین خود بودند و خدمت حضرت عروة الوثقی بر کمالی که فرزند ان کلان خود را به
بشارت داده اند ایشان را نیز بشارت داده اند و لاوت کثیر السعادت آنقدره ارباب ارادت و شهسوار
سنه هزار و پنجاه و نه در بلده دارالارشاد واقع شد تعلیم علوم عقلیه و نقلیه در اندک مدت نموده بخدمت
والد خود به سلوک مشغول شده اند چون عمر مبارک ایشان به صیقل رسید و کسب باطنی ایشان نیز مقارن آن
باتمام انجامید و در سن هجده سالگی بمشربصول ولایت احمدی شدند هر چند که قبل بر آن به چند سال

در طفولیت از سرور دین و دنیا بشارت ایندولت یافته بودند خدمت حضرت عروۃ الوثقی^{نفی}
 رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُ ایشان را کامل و مکمل دیده اجازت کامله در رنگ دیگر فرزندان عنایت
 فرموده اند می آرند که در صورت ایشان مشابهت تام بحضرت والد خود داشتند علی
 الخصوص جبهه و ابرو و چشم و بینی ایشان مشابهت بسیار داشت می آرند که اکثر مرض به
 ایشان حایل میشد درین بسیار شاکر می بودند و اکثر عمر مبارک ایشان در پر پیروز گزشت است
 چه از اطعمه لذیذه و فواکه و غیره اشیائی مرغوبات طبعی تناول نمی نمودند می فرمودند که بر همین
 که برای خوف مرض کرده شود خیلی تصفیه باطن می نماید چه ازین ممر در دل خطور یا ضمت
 نمی آید که به عجب یک شب روز آخر عمر شریف در دار السلطنته و بی تشریف فرما شده بودند و محمد
 فتح سیر که با و شاه وقت بود مرید ایشان بود و صال ایشان پنجم شهر جمادی الاول سنه
 هزار و صد و سی و یکم هجری در دار السلطنته مذکور رویداد از آنجا تا بوقت شریف ایشان
 را بدارالارشاد آوردند و قبه مبارک و روضه علاحد متصل روضه حضرت عروۃ الوثقی^{نفی}
 ساخته اند مدفن ایشان آنجا قرار گرفته یزید و یتبرک به رحنی الله تعالی عنه
 از خدمت ایشان دو فرزند خلف شدند اول شیخ محمد مهدی و ثانی شیخ محمد
 عبدالباقی رحمۃ الله علیهما مخفی مانند که خدمت حضرت عروۃ الوثقی رضی الله عنهما شصت
 بودند و از پیشش پیران ایشان نیز صبیات بودند و تمه این صالحات بدرجه ولایت مشرف
 شده صاحب کشف و کرامات ظاهره و خداوند معارف و خوارقات باهره اند که تفصیل
 آن موجب تطویل می شود و جمیع الله تعالی و استیحه چون تسوید این منتخب رود یا وقوع یافته
 و صعوبت کشتی مانع تفصیل احوال حضرات خمس از فرزندان حضرت عروۃ الوثقی^{نفی} شده ازین
 ممر کونه اندیشی بحال نبرد که راقم نسبت باین اکابر کم عقیده یا بی اطلاع از احوال ایشان
 بوده خدا جل شانده گواه است که فقیر هر یکی از فرزندان حضرت عروۃ الوثقی^{نفی} را به مرتبه
 معتقدم و هر یکی را بتدریج بعد هم دیگر چنانچه ذکر شد در لیف بهر گیر میدانم و امید است مدد

از ارواح طیبہ ایشان در حصول نسبت ہائی خاصہ این اکابر می نمایم۔ فرد

یقین عذرم بزرگان در پزیرند || کلان بخورده بر خوردان نگیرند ||

منتخب سادات از منتخباً سید علی و احوال حضرت
قطب الاقطاب غوث الاعوان شمس مست بادہ قیوم
حضرت شیخ حاجی غلام محمد معصوم و قدوة الاولیاء ملا ذوالانقیاء
مستغرق انوار سمد حضرت شاہ غلام محمد رضی اللہ عنہما

محقق مانند خدمت حضرت قطب الاقطاب در سائر اولاد حضرت مجدد الف ثانی و زمان خود امتیاز تام بوده
و در عصر خود جامع بودند در منصب قیومیت غوثیت و طہیت و نسبت اصالت نیز محقق چنانکہ
بطور حضرت مجدد الف ثانی در منصب قیومیت بی نسبت اصالت متعین الوجود است این معنی از محران کلام و الا ایشا
نمغنی نیست خدمت ایشان قطب الاقطاب لقب بودند و امام الاولیاء نیز خطاب ایشانست در رنگ صد خود قیوم
الزمان کہ تاج الاولیاء خطاب ایشان بود و در حق ایشان بشارات این مناصب مذکورہ قبل از تولد مبارک
ایشان بسین از حضرت عترۃ الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بحضورت تاج الاولیاء
قیوم الزمان شیخ محمد صبحتر اللہ شدہ بود کہ از نسل تو فرزند می عزیز ابو
تولد خواہد شد خواہ از قبی و واسطہ و خواہ از فرزندان تو بواسطہ چون آن عزیز را دریا بے
آز قایم مقام من دانستہ اسم مرا بوی گذاری کہ وارث نسبت مجددی و معصومی بلا صلت
و خواہد بود و فیوض و برکات او الی یوم القیامت در اولاد و منتسبان او خواہد ماند
و طریقہ علیہ اکابر را رواج دیگر خواہد افزود این مژدہ بشارت کہ در حق ایشان از جد
شریف ایشان واقع شدہ در رنگ بشارتہ است کہ حضرت سلطان العارفین
بایزید بسطامی در حق شیخ ابوالحسن خرقانی رضی اللہ عنہ قبل وجود ایشان
بشارت میداد عنایت نموده بودند خدمت مولوی معنوی و رشنوی بآن تصریح فرمودہ اند

و درین مجموعه نیز در منتخب اول در احوال ایشان تفصیل آن شده است چون عمر مبارک ایشان
بحد تعلیم رسید بدین مشغول شدند و از انواع علوم عقلیه و نقلیه در اقران خود ممتاز گردیدند
تا سن مبارک ایشان بحد و عشرین رسید از تحصیل فارغ شده بخدمت جد و الاهی خود
حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان بحسب سلوک باطنی مشغول گردیدند و در مدت قلیله اخذ
فیوض کثیره کردند و بدرجه کمال و اکمال فائض شدند و از خدمت جد خود بخلافت کلی
سرفراز گردیدند و عالمی از انوار ارشاد ایشان منور شده و طریقه علییه را رواج کلی بوجود ایشان
حاصل گردید نسبت اجداد کبار خود و ابتازگی و طراوت تمام در معرض جلوه در آوردند و
ارشاد ایشان عالم گیر شده و بشارت موعوده مذکوره بحصول پیوست و بمناصب
اعلی که رمزی ازان رفته سرفراز گردیدند و این معانی را در نسخه خود خدمت میر غیاث الدین
قدس سره که یکی از خلفای جهت مندان ایشانست و بسیار عزیز الوجود و شیرین سخن
بود در قصیده بوزن شتوی بنظم کشید اینجایتر فروی چند ازان ایراد نمود نظم

ای مست شراب ناب قیوم	شد بر تو مزین اسم معصوم
ای بدرینر چرخ باهر	سیمای ولایت از تو ظاهرا هر
ای نیز مشرق تصوف	لامع ز تو مشعل تعارف
ای بحر موج حقایق	مشروح تو گوهر حقایق
ای مطلع آفتاب توحید	شد مقتبس تو ماه نور شبید
ای ابرس برق گهر بار	جاری ز تو بحر پایه اسرار
ای عقده کشائی مشکل دل	روشن ز تو شمع محفل دل
ای خیمه راز امین عشق	پر گل ز تو کشته گلشن عشق
ای بیل آشیان جیروت	منظور تو بوستان لاهوت
ای آهوی مرغدار قدسی	صحرائی تو صحن غرشن کرسی

ای کوکب برج چرخ اقبال
 ای اختر آسمان عسرفان
 ای ملجاء فرقه طریقت
 ای دُرّ ثمین بحر پر نور
 از جذب تو ای سیح عرفان
 از فضل تو ای محیط پر وُر
 شد ذات تو در تمام اقطاب
 شبیران پادوی بصارت
 جَدّ تو که تاج اولیا بود
 بوسه سائر اهل دارالارشاد
 آن مهر سپهر دین و اسلام
 ای نام تو سر خط نجات
 ای مرهم داغ سوزناکم
 زان یک نگهی تو سرفرازم
 مفتاح توجّهی تو لاریب
 ای راحت جان بیقرارم
 ای بدر سر ادق امانی
 ای شاه سراچه ولایت
 ای قطب سپهر ملک جاوید
 ای مرشد راه خرقه پوشان
 ای راه نمائی جاده عشق

اقطاب بند مت پو ابدال
 روشن ز تو شمع نقشبندان
 صیقل ز تو عینک حقیقت
 حیران ز تو صد جنید و منصو
 روشن شده شمع نقشبندان
 صد خسرو جام در تخت
 در فضل و شرف چو زریاب
 دادند ز مولدت بشارت
 در وصف تو صد مقوله فرمود
 از قطیبت تو مژده میداد
 با خویش ترانو و هم نام
 دی لطف تو حل مشکلا تم
 گلشن ز تو گشته مشت خاکم
 احسان ترا چه شرح سلّم
 بکشائے بدل در یک غیب
 روشن ز تو چشم شکبارم
 طغرائی تو خازن المعانی
 رونق ده مسند هدایت
 قندیل در تو رشک خورشید
 ای کف پناه سینه ریشان
 لیجره فزائی باده عشق

ای زبده اولیای اعظم
 ای منبع فیض آسمان
 ای ببل گلب عجبائب
 ای قطب مشایخ طریقت
 ای مروءه نسایم غیب
 سلطان سرمد ملک ارشاد
 دیباجه دفتر لطافت
 مفتاح عوالم در غیب
 در صدف خزانه خویش
 سرمند ز نور تست فیروز
 ظاهر ز تو جوهر کرامات
 این طایر نه رواق اخضر
 بر در که انوار تو ای شاه
 عالم زمینی تو مست مدحوش
 اصحاب تو پیر می وصال است
 ده وه چه می و چه لذت است این
 ای مرشد راه عشق بزان
 گذار چنین خراب مارا
 هر چند بدم سگی تو هستم
 دل خسته قلندر می گدای
 بارنگ خندان و دیده تر

ای قدوه اصغیائی اکرم
 ای هبط نور لامکان
 ای طوطی گلشن غرائب
 ای غوث اکابر حقیقت
 ای مقتبس فیوض لاریب
 قطب الثقلین شاه اوتاد
 صندوق جواهر شرافت
 ولین تجلیات لاریب
 قطب فلک زمانه خویش
 بیضائی تو گشت عالم افروز
 مقطوع تو عرصه کمالات
 گردید ترا چو حلقه بر در
 شیران جهان بسان رویا
 شاهان بدر تو حلقه در گوش
 مستان ترا عجب خیال است
 هیبه چه کمال قربت است این
 ای صمد سوز جان گدازان
 دریاب دل کباب مارا
 ای قطب زمان بگیر دستم
 آمد بدر تو بے نوائی
 نومید سازیش ازین در

تا کی غم خون خورم درین راه
 در چاه غم اسیر مگذار
 در کف کرم بده پناهم
 گمراه شده ام تو رهبرم شو
 محرم بحسبم و حدتم کن
 در بونۀ منقل شهودم
 رشح رشحات فیض عرفان
 زان زخم شراب شعله انگیز
 از اشعه آن شراب ساع
 نقل است که آن امام قیوم
 روزی بجناب صبر علیہ السلام
 کز آل تولی و لعلی یزدان
 کز فرو کمال بے نهایت
 در سکر بود لبان طیفور
 در عشق ز جمله پیش باشد
 در کشف کرامت آن نکوکار
 رونق دهد او سر بر ارشاد
 گردوز همه بر تبۀ فایق
 آفاق شود ز مقدش نور
 پس ذات و راعی یزدان
 ناگاه رسید یک عزت

دست من و دامن تو ای شاه
 رخسار مرا از خاک بردار
 بنمائی بسوی دوست را هم
 غم منوار دل نکدرم شو
 سر مست من مجسم کن
 بنمائ طلا بس وجودم
 افشار به کام تشنه کامان
 در ساغر باطنم فرو بریز
 کن دیده باطنم منور
 قطب الثقلین یعنی معصوم
 میا و چنین بشارت آتشاه
 فرزند شود چو ماه تابان
 فیضش بجهان کند سرایت
 در جاذبه هم عنان منصوب
 بوالقاسم وقت خویش باشد
 گردویم بجز راز اسرار
 روشن کند او چراغ اجداد
 باشد بلباس قطب لایق
 سرهند شود ز مرقدش طور
 این اسم مرا بوی گذارید
 آن قطب جهان نمود ملت

پیدا شد بعد فوت آن شاہ
 کرم حرمت عیسیٰ واحد
 ناگہ بعنایت اللہ :
 فرخندہ گلے حدیفہ سرمہ
 آمد بوجہ و آن فلک شان
 آن کا شیف جملہ سترکتوم
 شد سال مبارکش چو عشرین
 تحصیل علوم شرع بنمود
 و رمدت کم بفضل بزدان
 در جذبہ ربو و دل ز طیفور
 برواشت لولے معرفت را
 مشحون شد از وایاغ عرفان
 پوشید لباس احمدی را
 آن بیل علوم آستیانہ
 گردون شدہ شیشہ شربش
 از قلقل ختم سخن اقرب
 یک شیشہ ز جام اوست افلاک
 اکو اب جہان پر از می اوست
 او طرفہ شہری کام دل زد
 اور مزدگر بگوش دل گفت
 اور بخت ز قطع شاہ لولاک

قیوم زمانہ چشم در راہ
 آن نادرہ کے کند تولد
 بشگفت گلے ز باغ شاہی
 تابندہ چراغ شرع امجد
 رشک مہ و آفتاب تابان
 کردش بلقب غلام معصوم
 فروخت چراغ ملت دین
 انگہ بسوگ سعی فرمود
 گردید نہنگ بحر عرفان
 در حبیب شدش ہزار منصور
 آراست سریر قطبیت را
 فروخت چراغ نقش بندہ
 نوشید مے محمدی را
 بگرفت سماع عاشقانہ
 بر کف شدہ ساغر آفتابش
 لبریز نمود جام مطلب
 خم خانہ او برون ادراک
 بیرون زد و کون نشہ اوست
 مضرب عجب تبارہ دل زد
 لو لومی و گرز بحر دل سفت
 صہبائی جنون بجام ادراک

ورسکده ہائے کبریائی	نوشید شراب مصطفائی
بگرفت قبائے عشق و دربر	بنہاد کلاہ شوق بر سر
بنشست بسرج رخس ہمت	نرخ کرد بسوی ملک حضرت
تا گاہ جذبات لایزال	بروش بحریم بے زوالی
ز دسکہ قطبیت ناش	ہم کرد قیوم خاص عاش
ہم غوث امام وقت خود شد	ہم فروہام وقت خود شد
شد ملک ملک مستخر او	کوین چو حلقہ بر در او

این منظوم بسیار طویل است قدسے ازان در تذکرہ خوارق ذکر خواہد شد کہ بد آنجا
مناسبت دارد انشاء اللہ تعالیٰ اینجا قدسے ایما بر احوال ایشان شد چنانچہ
مشتی نمونہ خروارے گفته اند می آرند کہ آنقدر استغراق و حضور بر ایشان غلبہ داشت
کہ بہ محسوسات ظاہری اگرچہ در نظر ایشان می گذشتند اوراک نمی فرمودند مگر از حضار
مجلس ایشان را بر آن مطلع می ساخت این نقل اشارہ باین مدعا می نماید می آرند کہ در ایام
کبر سن نوعی بامراض بار و مبتلا شدہ بودند و طبیب جہت پرہیزانہ ایشان گوشت
مرغ معین نمودہ بود و خادمی کہ در سنج معین بود ہمیشہ بکراں ازان بحضور عالی نمی بر در و در
مرغی بیک پا چنانچہ عادت مرغان رفته است ایستادہ می شوند ایستادہ بود آن مرد بہتہ
رفع مظننہ کہ ہمیشہ یک پای را برای خود میداشت ایشان مطلع ساخت کہ حضرت
بہ بنیید کہ مرغان این ولایت یکپا دارند خدمت ایشان دیدہ یقین و انمودہ
فرمودند کہ سبحان اللہ چه قدرت کاملہ است کہ بعضی مرغان را یکپائی خلق نمودہ
و ماہ محتاج اورا یکپائے کفایت کردہ این از کمال استغراق و حضور ایشان مجرب است
کہ تا این حد از احوال ظاہری بخیر می بودند و تمام ہمت والای شان در امور کمال باطنی مصروف
بودہ و در نزد فقیر بیاض خاص ایشان است و دران از کشف والہامات و علوم و

معارف بنوع تدقیقات و تحقیقات نگارش نموده اند و در صفاوت ذات و آثار و افعال
 بطرز خاص خود از عبارات عالی و اشارات متعالی بیان فرموده که عقل عقیل از دریافت
 آن عاجز و درک و تراک آن قاصر و آن بیاض مبارک تمام بدستخط شریف ایشان است
 و دوران از الهامات و خصوصیات خود آن قدر باریک مقدمات آورده اند که ظاهر نمودن
 آن بیاض جز بظن خواص از جمله محالات است مسموع از اکابر است که خدمت ایشان در
 رنگ اجداد کبار خود باین الهام نیز ملهم شده اند که غفرت لك و لمن توسل بك
 بواسطه ترا و بغیر واسطه ترا الی یوم القیمة و آیین الهامات بجناب حضرت مجدد
 الف ثانی و حضرت عروة الوثقی و حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صبغة
 الله رضی الله تعالی عنهم شده بود و آیین خلف رشید به نسبت اجداد کبار بدان
 ممتاز شد عادات و عبادات ظاهری ایشان تمام بمطابقت سنت واقع شده و موافقت
 حضرت اجداد خود را در افعال و اطوار و آثار آن قدر حریص بودند که مافوق آن متصور
 نباشد و در امور که سنت ازان ساکت است تابع الهام بودند حتی که از
 اکابر مسموع است که نوشیدن آب بے اذن الهام بایشان میسر نبود و در ایامی که خدمت
 ایشان بزیارت حرمین الشریفین شریف می بودند و خدمت حضرة حجة الله
 و حضرت وحدت و دیگر کبار حضرات نیز عازم آن سفر بودند چون خدمت ایشان
 خوگر بلازمیت جد خود حضرت قیوم الزمان بودند و صحبت دیگران برایشان گران
 می نمود از این مرقب بجناب حضرت قیوم الزمان عرض نمودند که فقیر را سوائی صحبت
 حضرت صحبتی نمی سازد و باخوان و بنی اعمام حضرت درین سفر همراهم هر چند ایشانان
 همه کامل و مکمل اند اما از آنکه این فدوی سوائی ایشان بطرف مد نظر ندارم و اداب صحبت
 دیگران کما هو از من بوقوع نخواهد آمد بلکه حضور مجلس عالی ایشانان نیز بر من گران است
 بمبادا موجب آزار ایشانان شود و نقصی ازان بمن عاید نشود و خدمت حضرت قیوم الزمان

ن
 ایراد نموده اند

فرمودند که کشف کونی را با شما همراه میسازم چه شما و این کار همه از آن مقام عبودیت نموده اید و در
 عرصه سفر احتیاج بدان میشود و چون این نسبت ملازم شما شود همه همراهان شما را احتیاج
 بشما خواهد بود و چون محتاج شما شدند در هر صناعی شما خواهند بود و خدمت ایشان
 مرخص شده با حضرات دیگر ملحق شدند و در واقع عظمی بایشان نمودند که اگر امر و
 کوچ نموده بدان منزل رفته شود موجب این بلیه خواهد بود و آن واقع بینه در حفظ
 فقیر نموده اما دیگر صاحب زاده گان را ظاهراً بیاید و حاصل آن همین است
 که ایشان بحضرات اعلام نمودند که امر و چنین و چنان بمن نموده اند و منع در کوچ
 فرموده اند حضرات فرمودند که ظاهر مقدمه بنظر نمی آید و کشف چندان اعتبار
 ندارند گاهی واقع می شود گاهی واقع نمی شود و توکل بهتر است القصه بعد التی
 و التی کوچ نمودند ایشان آن روز از حضرت تخلف فرموده فرستادند آن بایشان
 ملحق شدند آن واقع بحضرات رو داده بود و موجب یار آزار ایشان شد
 بعد از آن روزانه هیچ منزل کوچ نمی نمودند که از ایشان استصواب آن نمیدیدند
 و نیز مسموع شده که در همان سفر چون کشتی ایشان بدریا قریب جدّه رسید گونه
 باو مخالف وزید و کشتی در تنباهی آمد و امید خلاصی از تمام رُکاب آن بکس
 نماند همه از هم جدا گریخت و وداع می خواستند و غوغای محشر و راهل آن مرکب افتاده
 بود و خواص و عوام حیران و سرسیمه شده بودند و شبیه یوم مرتزعه الناس
 سکاره و ماهم بسکاره پر تو را انداخته بود و خدمت ایشان در آن
 هنگام بفرار کلی بمراقبه و متغراق شغل و شتندگی از حضرات ایشان را جنبانید
 از کیفیت معامله با خبر کرد و ایشان فرمودند که خاطر جمع دارید که انشاء الله تعالی
 روز جمعه بجامع جدّه بخیریت نماز ادا خواهد یافت و هیچگونه مکروهی واقع نیست
 فوق کما بشره رضی الله تعالی مشهور است که روز ایشان بطواف

مشغول بودند و ران اثنا ساعی بحیب مہاک ایشان دست انداخت و حال آنکہ
 حیب بہارک ایشان خالی بود ایشان بران مطلع شدہ دست او را گرفتہ با خود
 میگردانیدند تا دورہ طواف بآخر رسید و آن شخص بہیچ فرع خود را از دست ایشان
 رہانیدن نتوانست لاچار خود را با ایشان گذاشت چون فارغ شدند دست او را
 کشیدہ بگوشہ بردند و خادم را فرمودند کہ مبلغ کذا حاضر ساختہ و بدان سارق عنایت
 نمودند و فرمودند کہ مرا شرم آمد کہ دست او از کیسہ من خالی رود و آردند کہ خدمت
 ایشان بر کنار دریائے اٹک منزل داشتند جہت وضو بر کنار دریا آمدند خدمت
 میر غیاث الدین کہ خلیفہ جہت مند ایشان بودہ و نظمی کہ بالا ثبت شدہ تصور فرمودہ
 او است حاضر خدمت بود بر کنار آب سنگ را با و نمودند کہ فارس است و صحبت
 آن دارد کہ ممسوس آن طلا شود اگر بکار شما است بر وارد خدمت میر مذکور چون
 در جذب بود موافق مذاقش نیامد و بعضا یکہ در دست داشت آن سنگ را
 بدریا انداخت سنان عصائی او آہمنہ بود فی الفور طلا شد آن را نیز بر آوردہ
 بدریا انداخت خدمت حضرت قطب الاقطاب تحسین بہت او کردند و طالب
 صادق دہستہ القائے نسبت خاصہ خود بقدر استعداد فرمودند و نیز مسموع است
 کہ بیکبار و کشتی اٹک سوار شدہ عبور می نمودند و دریا در آن ایام در طغیان
 بود کشتی را از حدی کہ می برآید پایان برد آن مکان را کمالی و جلالی می نامند محل مہیب
 و مہلک است چنانچہ از عابران دریا پوشیدہ نیست ملاحان فریاد بر آوردند
 ایشان از استغراق بانجر شدہ فرمودند کہ چہ غمنا است صورت حال بعرض آن
 قدوہ ارباب کمال رسانیدند ایشان فرمودند باک ندارید کہ فقیر ملہم شدہ ام
 کہ اہل این کشتی از غرق و حرق دنیا و آخرت محفوظ اند ملاحان را از بشارت
 ایشان دل قوی شدہ و در تردد کشتی شدند ایزد تعالی خلاص آہنا از غرق نمود

کشتی را با من ساینده چون از کشتی فرو و آمدند شخصی از آنها به عرض رسانید که حضرت بشارت خلاصی غرق و حرق دنیا و آخرت عنایت نموند و حق تمام اهل کشتی در دنیا خود این مژده بحصول پیوست در عقیبت نیز امید است که ثابت شود اما درین کشتی چند نفر هندیان اند و حق آنها این بشارت چگونه راست آید درین مقوله بودند که هندیان مذکور آمده بخدمت ایشان اظهار نمودند که ما را اخلاص کلی حاصل شده با کلمه عرض نمایند که مسلمان می شویم همه بخدمت ایشان اسلام آوروند می آرند که ایشان رو به مبارک خود را پوشیده می داشتند یا در پالکی مبارک خود و ثلثه میکشیدند که در رکبگذار مبارک و خدا جل شانہ و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم بنظر من و رائد اتفاقا اگر مهندومی بشرف دیدار ایشان مشرف می شد و حال کلمه می خواند و مسلمان میشد و این واقعه بکرات وقوع یافته هندیان از این معنی با خبر شده از رکبگذار ایشان دور می شدند و منقول است که خدمت ایشان درین فو از دیوان حافظ اعتراض می نمودند که فرموده فرد

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم ؛
که عشق از پرده عصمت بدون آرد زلیخا را ؛

می فرمودند که باعث بر عصمت زلیخا عشق حضرت یوسف در شد
آنکه موجب نقض عصمت او گردید و می فرمودند فرد -

کمال حسن یوسف را چه دانی حافظا بشنو ؛
که عشق او سبب گردید بر عصمت زلیخا را ؛

درین معنی هم ابوب جناب حضرت یوسف صدیق صلوات اللہ
علہ نبینا وعلیہ می ماند و هم ابوب حضرت زلیخا که حرم محترم او است آن
قدر در آداب انبیای کوشیدند که بالاتر از ان متصو نباشد و در استماع این فرو

کہ ذکر میشود بجای اولوالعزم اولوالفضل تجویز نموده **فرد**

دران روز کز فضل پرسند قول || اولوالعزم را دل ببرز درهول ||

مئی فرمودند هر چند از عظمت کبریا جناب قدس خداوند جل شانه منجر است بصعوبت
قیامت مشعر اما از صریح کنایه بهتر است که با آداب انبیاء صلوات الله علیهم یبق
واین کریمه مبارک بدان وال ای الذین سبقت لهم من الحسنه اولیک
عنہا مبعد و لا یسمعون حسیسہا و هم فیما اشتتت انفسہم
خالدون لا یحزنہم الفزع الا کبر و تتلقہم الملائکۃ ہذا
یومکم الذی کنتم توعدون ؕ مروی است کہ شبہ خدمت ایشان
در ملازمت مرشد خود که جد ایشان نیز بودند از خانقاہ معلی بدر حرم سرائف
آوردند از ان مکان طلب خصت نمودند کہ بخلوت خود تشریف برند خدمت
حضرت قیوم الزمان فرمودند کہ ساعتی توقف نہاتامن از اندرون گردیدہ
بیایم تو حرفی وارم خدمت ایشان آن جا ایستادہ ماند و جد ایشان چون
بحرم محترم رفتند از خاطر مبارک ایشان نسیان شد ایشان تا صبح از ان
مکان بجا نشدند بہمان ہیئت ایستادہ ماندند حتی الصبح چون جد ایشان برای نماز
صبح برآمدند ایشان را در همان مکان ایستادہ یافتند معلوم نمودند کہ از ہمون
وقت ایستادہ اند استفسار نمودند بعضی رسانیدند از ان وقت منتظر بودم
رخصت نمودند کہ وضو کردہ برای نماز بیا و نسبت خاصہ خود را بایشان القا نمودند
بلکہ مریدان را بدین صفات باید بود تا از فیوضات پیر بہرہ ور گردند مشہور
است کہ پیچ بے ادبی بخدا نرسیدہ است کسانے کہ بخد مت و ادب تو سبقت
یافتہ اند آنہا بفیوض و برکات مستحق اند نہ غیر آنہا من خدم خدام **فرد**

|| ہر کہ عاشق شد اگر خود نازنین عالم است || نازکی کہ رست آید نازمے بایکشید ||

تذکرہ ثانی از منتخب دس در ذکر بعض خصوصیات و
خرق عادات جناب حضرت قطب الاقطاب حضرت حاجی
شاہ غلام محمد معصوم قدس سرہ العزیز

مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهَا - چند خوارق جناب ایشان را خدمت میر
غیاث الدین مذکور در نسخہ مذکور خود بہ نظم کشیدہ است اینجا ہمان منظومہ تکرار شدہ

مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهَا نظم

روز یکبارہ پیراہ

ای خاصہ مرید صادق او
رونے بکنارہ سرائے
آن جاہل بے تمیزے ورد
از غیبت آن مظن جاہل
آن شب ز تصرف این علما
بستان خوش عجب بہار
چون طرہ حور سنبلی او
از چادر سبز فروش رہش
خاکش بہثال مشک و عنبر
سروش چو الف کشید قامت
بازینت خوبی آن گلستان
در اوسط آن صدیق پیش
ایوان خوش و عجب مکانی
از عنبر و مشک طینت او

بشنو تو ز من خوارق او
شد صحبت من بثر اثر حاک
زین قطب زمانہ غینے کرد
اقتاد مرا خطور و درول
بنمود بخواہم از کرامات
باہر طریش شکوفہ زار
چون عارض مہوشان گل او
و از لالہ زعفران گیاہش
آہش چو زلال روح پرو
محش چو گل سمن تماش
برودہ کرو ز بہشت عنوان
آمد بنظر عمارت خوش
پر فیض کرامت آشیانے
جنات تجل بزینت او

در اوسط آن بساط النور
فراش ازل ازان ز قدرت
دیدم که در نوشته مرده
یعنی شیه دین امام قیوم
چون مهر سپهر عالم آرا
دیدم که بنزد بزم آن شاه
آن مرشد عاشقان مست
لب پر گهر سلام بکشود
باشوق مصافحت کنا و شر
یک خلعت سبز آن نکو مرد
پوشاند و راوشا و بنشست
آن پیک نجسته پی اقبال
چون بیل مست در میان شد
گفت آن شیه بارگاه سید
کین خلعت قطعی است از شما
آن پیر چو این سخن بگفتش
گفت این سخن آنغیزند که
از خواب چو دیده بر کشوم
آن رنگ خطر چو بود دل
آنکس که نموده بود غیبت
چون صبح رسید شب بدر شد

فرش و گری ازان نکو تر
گسترده بساط طهای صنت
بر مسند عهد خویش فرد
قطب جهان علام معصوم
بنشسته در آن مقام کبری
یک مرد پدید گشت ناگاه
بهر اویش ز جای حبست
اورا بسی احترام نمود
تشریف بجا خویش دادش
از تحت قمیص خود بر آورد
انگه نهما و بر سخن دست
آغاز نمود و گوهر قال
از و ریح زمین گهر فشان شد
شالسته خلعت محمد
بهر تو رسول حق فرستاد
چو گل مه چهره بر شکفتش
در کتم عدم بگشت مستور
مرآت دل از خطر بودم
شد رفیع ز فضل بی کمال
ز وقعه شنو بی غیرت
رگشت غروب شب سحر شد

در بای حصار شرق بکشتود	بیضای فلک طلوع بنمود
رفتم بسلام آن فلک جاه	دیدم که پدید گشت ناگاه
غیبت گر آن ولی یزدان	با آه و فغان چشم گریان
آمد بقدم شاه غلطی	زین حالتش آن ولی پرسید
گفت ای شه مسند هدایت	خورشید سراق و ولایت
دیروز خطای برز با غم	بگذشت ز چهل و از گمانم
در واقعه خویش را بیکبار	دیدم بر نقش بند ابرار
آن شاه سوار قلاع وحدت	بیضای سپهر دین ملت
ز و نعره بمن که خیر مقهور	از صحبت ما تو دور شود دور
کین خانه سرای مخلصان است	که جای قدم منکران است
بوجهل چه وجه قدر احمد	تا چند شوی با ولیا بد
روز و دبان و لے بگرو	مستغفرین گمان بد شود
رو دامن قطب بدست آر	ورنه بجنب شوی گرفتار
اکنون شدم ای امیر عرفان	از گفته زشت خود پشیمان
بد کردم و توبه کردم اکنون	رحمی بنما بدین جگر خون
گر توبه پذیری این گناه هم	پس روز حساب روسیا هم
آن قطب چو دید حال زارش	بخشید خطای بے کنارش
ای گشته اسیر نفس مردار	این طائفه را چو خود پندار
تا کنه ز گمان نفس کافر	بازنده دلاان چه گردی منکر
این طائفه ماه و آفتابند	از بهر تو لیک در حجابند
این فرقه مدام در حضورند	غواص محیط بحر نورند

لیکن تو ازین فریقہ دوری
 از پر تو آفتاب خاور
 یک صوفی آن شبہ نکونام
 آن صوفی چو دام خویش در خواست
 ز وسیلہ بر عذار صوفی
 با جان حزین و چشم پر آب
 برگشت ہر آنچہ جسد بود
 آن قطب سراوقات افلاک
 از کثرت اشتداد غیرت
 سجہ بزین نمکند از دست
 آن بحر خوارقات عادات
 گفت ای شبہ ملک لایزال
 ہر کس کہ بکار ماست کج باز
 ناگاہ ز کردگار بے عیب
 ہر کس کہ ترا مناسد آزار
 از رحمت خود کنم بر و نش
 ہر کس کہ زور گہ تو روشد
 آن نیست بر آسمان جلال
 مستانہ صفت و ویدہ بخشود
 کامروز در بحکم یزدان
 مرد و شد عاقبت زور گاہ

ہے ہے چہ نشان دہم کہ کوری
 بے بہرہ بماند مرغ شبیر
 بر ظالمے داشت اندکے دم
 آن مرد ز روی جہل در خواست
 شد خستہ دل فگار صوفی
 آمد بحضور قطب اقطاب
 بگریست جبین بخاک آلود
 این قصہ شنید رش غضبناک
 شد سرخ چو گل جبین حضرت
 مستقبل قبلہ زود نشست
 برداشت دو دست مناجات
 قائم بر پر بے زوالی
 اور اسبق تو سرنگوں ساز
 الہام شدش ز پر وہ غیب
 اور بالغضب کنم گرفتار
 سازم بجحیم سرنگونش
 مرد و دالتا ابد شد
 زین سرچہ شنید گشت خوشحال
 رخ جانب صوفی کرد فرمود
 کردیم بخاک تیرہ یکسان
 از قہر ولی نمود با اللہ

اکنون شنوا از هلاک آن مرد
 آن مدبر بے تمیز گم راه
 شد بند یک استخوان بخلقش
 و مرفت قفا به گشت مجنون
 از قهر خدا بمسرد آنروز
 از غیرت آن ولی یزدان
 هر کس که بابل دل در افتاد
 ای گشته مطیع نفس کافز
 این بے ادبی این جنونست
 از جاهلی و زکورت حیف
 این قوم چو تیغ آبدارند
 رو به توجیه داری ترک تازی
 ای طائر گلشن هدایت
 در راه حجاز بودم آزار
 یک شب بدلم شرار و شبت
 چون مرغ ز حبس تن پریدم
 کان طرفة سرائی بوالعجاب
 از شش جهت چهار ارکان
 ناگاه بنظر در آمد از دور
 القصه ازان زمین گذشتم
 دیدم بنگه که قطب مرحوم

کور انقبض چسان فنا کرد
 در اکل طعام بود ناگاه
 نزدیک رسید جان بخلقش
 شد حال تباه او در گون
 بر ماویه جان سپرد آن روز
 گردید بخاک و هر یکسان
 در حال سرش تن بر افتاد
 بازنده دلان چه گردی منکر
 انداخت بچاه سزگونت
 خود را بر نی تو بروم سیف
 جان از تن بے ادب بر آرند
 بازنده دلان مکن تو بازی
 بشنوز غیاثی این حکایت
 یک ماه بلرزه تپ گرفتار
 ضعفم بر بود رفتم از دست
 خود را بسرای او بدیدم
 گویا که جهان در دست غایب
 پهنای او هزار حسپدان
 هر سومی سراوقات از نور
 مقرون بسراوقات گشتم
 گردید پدید یعنی معصوم

دستم گرفت ز نمون شد
 ویدم بمیان بر سر بر سر
 گردیده جهان ز روی آن ماه
 این بنده ز راه نما پرسید
 این کیست که هست عالی قدر
 این کیست این صفوف خلقتان
 این نور تجلی صفات است
 یا مهر سپهر لامکان است
 گفتا که حبیب الانزال است
 آن تحت نشین قاب قوسین
 آن خاتم انبیائے برحق
 یعنی شیه بارگاه سرمد
 القصه بآن سول شرف
 سر بر سر کبه اش نهادیم
 همدست خود آن جناب حضر
 آن قطب ز خاتم النبیین
 برداشت دوست بر عا شد
 زان عنف چو دیده بر کشودم
 گردید و لم مغر و شاد
 این است اشنو کمالی بران

در خیمه عالی درون شد
 بنشسته چو ماه بر نظیر
 چون مطلع نیر سحرگاه
 کای رهبر سالکان تجرید
 رخساره چو ماه لیله القدر
 بنشسته به تخت نور اعیان
 یا آینه جمال ذات است
 یا شاه سیر ملک جان است
 شاهنشاہ ملک بر وال است
 سلطان لما خلقت کونین
 گردید قمر ز کلب او شوق
 تاج سرمد سلان محمد
 گشتم بزیارتش مشرف
 در پای مبارکش فتادیم
 مالید به پشت من بشفقت
 طلبید شفای گفت آمین
 خواهان شفا این گذشت
 شکرانه حق بدل نمودم
 گشتم ز بلا و رنج آزاد
 این است طریق دست گیران

تذکره خوارق ایشان را بر همین مقدار اختصار نموده شد اگر بتفصیل

آن می پرداخت به مثل این ساله با است بجز جمع میکرد و تطویل می انجامید از مقاصد و اوقات و

تذکره ثالث از منتخب سلسله ذکر وفات حضرت آیات جناب قطب الاقطاب رضی الله تعالی عنه

ص **ح** است که چون عمر پیش ایشان از حد و تسعین تجاوز نمود و قرب صال خود را اظهار می فرمودند و مقارن آن ورود آفات در بلدان هند پیدا شد و خلل در سلطنت چغتایه پدید آمده بود در آن ایام احمد شاه بادشاه و رانی با عسکر عظیم بار او و هلی بلاهور رسید و بیرون بلده مذکور فرو و آمد از آنجا شاه ولی خان که وزیر او بود با سردار جهان خان هر دو را بخدمت ایشان فرستاد و خدمت ایشان بیرون قلعه در میدانی محله سکونت داشتند هر دو امیر مذکور بخدمت ایشان مشرف شدند و قدم بوسی حاصل نموده معروض داشتند که سلطان سلام فرستاده و جهت فتح همت و ریوزه نموده خدمت ایشان فرمودند که عمر فقیر باخر رسیده ساله پیش بودن خود را نمی بینم در آخر عمر تنگ سلاطین هند را نمی گذارم هر چند سلطان هند از این خاندان گردیده و قبله توجه خود را پراکنده نموده و از آن جهت خلل کلی در سلطنت او راه یافته بر زوال سلطنت آماده شده اند آمدت حیات فقیر کم مانده تا زندگی فقیر با و متعرض نشوید که فتح کلی نخواهید یافت و سال آئنده فقیر ازین دنیا سفر خواهد نمود و فتح کلی نصیب شما خواهد بود و دستا مبارک خود را از خادم طلب نموده امر فرمودند که دو جا کنند یک قطعه بوزیر شاه ولی خان عنایت نمودند و قطعه ثانی را بسردار جهان خان شفقت فرمودند و قطعه که بوزیر عنایت شده بود بر قطعه سوار

می چربید فرمودند که قدر منزلت شما هر دو زیادتی و کمی این قطعه متفاوت خواهد افتاد و رخصت نمودند هر دو و امیر مذکور بر عرض سلطان کیفیت ارشاد ایشان را رسانیدند هر چند که در آن مرتبه تردیدات نمودند نافع نه افتاد و بفتح صورت پذیر شد سال دیگر که ارتحال ایشان از این دایره ملال واقع شد باز سلطان درانی آمد و بحسب مدعا کامیاب شدند مسموع شده که بعد از تولد مرشدی حضرت قیوم جهان فرموده بودند که مرا برای وجود این فرزند داشته بودند چون این فرزند بود و آمد سبب بودن من در این عالم نمی نماید و بشارات بسیار حق ایشان فرمودند - انشاء الله تعالی در احوال ایشان مذکور خواهد شد و از این نوع اشارات بقرب ارتحال خود بسیار نموده اند در سینه بیک هزار و یکصد و شصت یکم از حد و تسعین متجاوز شده بقرب صدر رسیده و پنجم تالیف ذی الحجة الحرام بوصول جناب قدس خدایند تعالی شانه مشرف شده اند ان شاء الله و ان شاء الله راجعون تالیف وصال ایشان را بسیار یافته اند اما بنزد فقیر از آنها منظومه که میر غیاث الدین تصور نموده است موجود بود و تحریر آمد نظم

زبستان مجتد و الف ثانی	بیای قطب معصوم زمانی
برآمد از نهال صبغة الله	عجائب گل چو چشم آسمانی
مه از برج امام العارفین بود	که مهر آسمان جانشن خوانی
نبی را نائب کامل مکمل	مجد و شان قیوم جهانی
امام الاولیا از حق خطابش	باسم معرفت معصوم ثانی
پس الفی بیکصد شصت یکم	بجنت رفت خوش زین رفا

و قبر مبارک ایشان واقع در الارشاد و در روضه مبارک حضرت عترۃ البرقعه بیرون گنبد شریف متصل قبر شریف الدایشان حضرت امیر العارفین رض واقع است

طوبی لمن زادها وقته خوروی برایشان بنایافته خدمت حضرت میر غیاث الدین
در اتصال شجره ایشان و انتساب ایشان بسلسله علیه نقشبندی رضی الله تعالی
عن امر باب اهلها زیارت بنظم کشیده اند اینجا ایراوی شود: —

قصیده شجره

پیشتر از آنکه دو عالم نبود خلقت لوح نه قلم بوده است حی قدیم ازلی بوده است بحر ازل نور محیط احد گشت از ان جنبش دریا نور باعث او خالق پروردگار خسرویه خیمه افلاک و است اوست شیه کشور افلاکیان انی قد آمنت با قبس اله از پئے این نعت نبی کبار فضل اصحاب شیه مقتدر آنکه بلر زید ز عدش جهان چشم جهان نور ز عثمان گرفت مخزن سرار خفی و جلی آن دو گل گلشن شاه نجف آن دو شه نشاه زمین و مین	نام و نشان هیچ ز آدم نبود صورت کونین عدم بوده است ذات شیه لم یزلی بوده است خود بخود از قدرت او جوشد گوهر سر از محمد ظهور کرد جهان را ز عدم آشکار صاحب آن خطبه لولاک و است اوست شیه سرور این گیان صلی الله علیه و آله با زیبا بر صفت چار یار یعنی ابوبکر امام الهدی یعنی عمر باوشیه انس و جان عینک از و دیده ایمان گرفت شیه یعنی علی ولی آن دو میه برج سپهر شرف یعنی علی یعنی حسین و حسن
--	--

خیر کنون بریط دل ساز کن
 دست بنده در خم این سلسله
 امی بلقب طوطی شکر شکن
 خاص ازان گوهر خود مصطفی
 خازن آن گوهر احمد علی است
 شد پئے آن ولی خافقین
 آنچه گرفت از پدر آن نیکزاد
 از پئے آن نیز امام هم نام
 آنچه ز باقر بر صادق رسید
 از پئے آن قدوه کبرائے دین
 یعنی شیه مملکت عارفان
 از پئے آن مهر سپهر سیم
 شیخ جهان قطب مان بو علی
 از پئے آن قبله اهل صفا
 یوسف از چاه دل آمد برون
 پر تو از طلعت او ناگهان
 شور عجیب بخت بازار او
 شد دل عارف هم زمان بهر دور
 از پئے آن مہبط نور احد
 گشت چراو واصل نور فین
 آن شیر دین چون ز جهان بخت

پرده ز رخسار سخن باز کن
 رو بفلک در دو جهان غلغلہ
 باز بیا بر سر اصل سخن
 ریخت بصدر علی مرتضی
 سلسله آرائے محمد علی است
 صاحب این سلسله یعنی حسین
 جمله سپارید بزمین العباد
 داویدمان گنج بیاقر تمام
 شد همه درج صدف بایزید
 گشت درین حلقه حریف نکلین
 قطب جهان بو الحسن خرقان
 کوکبه دور ابو القاسم
 جامی نشین شد پی آن دوول
 مهر ز شرق ہمدان زد ضیاء
 شد همه خلق جهان منہمک
 زو بدل پادشہ عجم و ان
 جملہ جهان گشت خریدار او
 ریخت همان غلغلہ بر ریوگر
 طبل فلک نوبت محمود زو
 شد پی او خواجہ علی جان نشین
 خواجہ ساس بجائش نشست

شد ز پئے آن ولی ذوالکمال
 آن گهر قسزم سراسر عالم
 گشت از آن بد زمان بهر
 مادی کل مرشد دنیا و دین
 شاه سر پر بلدر غوثیت
 شمس و قمر رشک بر راه
 گشت چو به لبش جلوه گر
 از پئے آن سکه شاهنشاهی
 چون دل او مخزن اسرار شد
 بر شرف مسند آن حق پرست
 آن شیه دین خواجه درویش را
 گشت پس از دهر شهرور و سنه
 از پئے آن خسرو خورشید فر
 یعنی میر برج سپهر یقین
 شد مه و خورشید سینه اش
 طرفه می ز کف ساقی گرفت
 از پئے آن کشور هندوستان
 مرقد آن خواجه عالی گهر
 وصلی پر از جلوه انوار است
 از پئے آن مقتبس بحر نمود
 یعنی قدح پر می صهبای ناب

کو کبه حضرت میر کلال
 نور نبی میر سیادت پناه
 خسرو دین یعنی شیه نقشبند
 قطب جهان مہبط نور یقین
 سکه زن ملک قطبیت
 شیر جهان روبه درگاه او
 شد دل یعقوب از آن بهر
 زو بجهان فیض عبید اللہی
 معتکف پرده انوار شد
 قطب نام خواجه زاهد نشست
 کرد عطا خواجگی خویش را
 قطبیت خواجه دین امکانه
 کاملی بر مسند او شد و گر
 خواجه باقی سر مردان دین
 گنج معانی دل بے کینه اش
 جمله جهان رامی باقی گرفت
 گشته سراپا وطن بوستان
 میدهدش از حبت صفوان خبر
 وصلی کو بلده اسرار است
 شد گهر ذات مجد ظهور
 احمد فاروق شده کامیاب

ز درخت آن شبه عالی مقام
این در ناب از صدق دیگر است
جذب آن اکمل شمس اقتباس
رونق از مملکت هند یافت
ست می میکند مصطفی
قافله سالار سفر در وطن
ساغر آن قطب چو سرشار شد
از پے آن قطب حقیقت پنا
یعنی قبح بخش دل طالبان
سرور اقطاب شبه اقتدا
در سب این برج فلک انتساب
بلک فبیع تر ز فلک شان او
مهبوط نور او است ز اسرار پر
شاه سوار که بیک حمله او
از پے آن شاه مجد و سیر
نار بر باطن آن اولیاء
گشت سائی جبروت آشیان
شد پے آن ولی ذوالمنن
سرور عشاق شبه عارفان
مادی مهدی جهان از ازل
از پے آن خواجه خورشید بین

سکه بهند وین روم و شام
جوهر او را شرف دیگر است
بود ز حدش بر آن قیاس
زینت از و خط سرنو یافت
بحر کرم معدن صدق و صفا
پیش نشین هر صف انجمن
جلوه کنان وصل دیدار شد
داو ضیا مشعل این شا همراه
شمس جهان بدر زمین زمان
خواجه معصوم مادر المصدا
عالی سپهر هست پر از آفتاب
باو شهبان حلقه بگوشان او
بحر محیط او است ملیک در
بر و به معنی سبق از جمله کو
شد مه قیوم زمان جلوه گر
شعله زمان شد ز سکا تا سما
ساخت مقر بر افق لامکان
غوث زمان بدر زمین زمين
خواجه سمیع سل مبرج جان
باو شبه کون و مکان بی بدل
نور قر غوث زمان شد بین

صدیقین خلوت در انجمن

شاه سوادِ صغیر مروان نام
 مرشد دین مادی بنج القویم
 گردش افسرار باب حال
 صیغری گوهر دریائے قدس
 تازه گلے گلشن اصل سب
 مروجه گردان فیوض اله
 جبره فرانده کاسات عشق
 آئینه قابل انوار ذات
 نور مجسم در بحر شهود
 پیش رو کوکبه قلع دین
 باو شنه جمله اساتید فقر
 فیض اعم مظهر نور قدم
 واقف اسرار بطون فی لبطن
 درویش میکرده لم یزل
 میکرده طره بر آستانه
 چون در آن میکرده را در کشا
 ساغر او پر زخمی دیگر است
 تا بابد رشته ارشاد او
 شکر خدا را که چنین سلسله
 بار خدایا بحق این شهان
 گرچه بدگاه تو لے کردگار

قطب نام حضرت معصوم شاه
 کان یقین وافی عهد القدیم
 خاک درشرا شک عیون لال
 مقتبس نور تجلی قدس
 نخل نزاکت قد شیرین طب
 سلسله جنیان رسالت پنا
 مبتنیج مستی حالات عشق
 معکف برج حریم صفات
 مالک دل کاشف سرود وود
 زیب و مجلس اهل یقین
 موتمن جلوه حسا وید فقر
 بحر سخا منبع جو و کرم
 ناظر انوار شیون در شیون
 پیرمغان اکمل روز ازل
 یافته آن نشه که می خواسته
 غلغله در گنبد گردون قناد
 نشه او هم ز شنه دیگر است
 کنده بها و از کف و لاد او
 نظم نمود از من بے حوصله
 از در خود بر و غنیمت مران
 عاصم و روسیه و شرمسار

<p>از کرم خود میکنم تا امید چاره در دِل ریشم بکن رحم کن و بر کرم خود نگر حل بود از لطف تو هر مشکلی در دو جهان جز تو ندارم کسی از شر نفس امارم بده گلخن جانم چمن راز کن عفو کن و از گنهم در گذر</p>	<p>یک بر آن لطف تو دارم یک نظر از رحمت خویشم بکن گرچه نیم لائق آن یک نظر لے کرمست چاره گر هر دلی بیکسم و عاجز و خوارم بے راه سوی گلشن جانم بده چشم دلم جانب خود باز کن گرچه خیانتی است ز عالم بهتر</p>
--	--

هر چند خلفائے جناب حضرت قطب الاقطاب سولے فرزندان عالم
مقدار ایشان نیز بسیار بود اما حضرت امیر غیاث الدین بیار در اقران
خود ممتاز بودند و بدرجات کمال و اکمال رسیده شمه از احوال ایشان لازم که بیان
آید اما چون درین مختب تمام اختصار منظور است لهذا بطریق ایجاز از کلام خود
او که در مبادی احوال خود و در عین جذب فرموده است نوشتن می شود و مصحح
بر حال تو هم حال تو برمان و دلیل نظم

<p>که عین ظلمت که غرق انوار گاهے در افعال و گاهے در آفتاب آن موج زین بحر بیرون پندار از میخ امکان خود در ابرون آرد انگه نظر کن بر روی آن یار یک از خواطر خود را نگهدار ورنه عیان است آن شمع خست</p>	<p>که در حجابم که مست دیدار که محو ذاتم که در صفاتم گاه بحر وحدت گاه موج کثرت الشمع عرفان و امی ماه تابان در خود سفر کن از جان گذر کن کان یار حاضر در تست ظاهر گشته حواسات کتم حجابت</p>
---	--

گنجی است در تو لیکن چه چاره
خواهی که یابی راه بدین گنج
خواهی که گردی غرق تخته
آنکه چون منصور بر باد آن نور
گشتی چون مفک از ریب از شک
بر زن چو عشاق بیرون نه طاق
بشنو تو اکنون درهای مکنون
مستان از انم پیسکه مغام
یعنی که معصوم قطب یگانه
داود بدستم جام جهان بین
من مست هستم مست استم
که در شتم که در مساجد
که خرقه پوشم که باوه نوشم
که در سکوتم که در تکلم
که غرب شرقم که جمع و فرقم
که آب خاکم که باد و آتش
که بر زمیسم که بر سماسم
سفته خیالاتی در عین مستی

خفتیده در وی نفس تو چون بار
اورا قلم زن از تیغ اذکار
از چشم جانت این پره بردار
میزن انا الحق بر چوبه دار
بادت مبارک از بخت بیدار
بر اوج اطلاق در عالم یار
بناظم شیرین لفظ شکر بار
داود نهانم کاسات امراء
غوث زمانه شاه سپه دار
آن آل بسین آن پیس خیا
تو به شستم از جام شکار
که رند زاهد که مست بیار
که عقد تسبیح که شد زینار
زین فقرت لزم زین موج خا
که رعد بر قم که غیث مدرار
که نور پاکم بیدون این چار
که بر هوایم چون ابر و بار
از کان وجدان در با اهرار

خدمت ایشان با علی درجات کمال مشرف شدند و مجاز گردیده بولایت خود فیض آباد
که توابع بدیشان است تشریف فرما شدند و طریقه ایشان را دران ولایت رواج کلمه
شد و خلایق کثیر بنو سبط ایشان بدرجات کمال مشرف شدند الی الیوم نسبت

ایشان در اولاد و منتسبان ایشان جلوه گراست و مزار مبارک ایشان چون
لعل در کان بولایت بدخشان واقع شد یزار و تبرک به رحمة الله تعالی و سعادت

تذکره رابعه از منتخب دست در ذکر قدوة الاولیا
حضرت شاه غلام محمد ولد حضرت قطب الاقطاب
امام الاولیا شاه حضرت غلام محمد معصوم رضی الله

خدمت ایشان بعد از تحصیل علوم ظاهری کسب کمالات باطنی از خدمت والد خود
حضرت قطب الاقطاب نموده اند و به نسبت های خاصه ایشان مشرف شده بدرجه
کمال و اکمال رسیده مجاز شدند چون والد ایشان خدمت ایشان را کامل و مکمل
یافتند مسند شیخت را بایشان تفویض فرمودند و سایر فرزندان و مریدان باب ایشان
حواله نمودند و خدمت ایشان در حیات والد شریف خود بر سر مدارشاد و اشکانموده
بر منهای بریه مشغول شدند و هنگامه ارشاد و ارشاد ایشان در اطراف و کناف
عالم انتشار یافت و جهان جهان خلاقی از اطراف طریق خدمت ایشان سید و اهل بطن
علیه شدند و اخذ فیوض و کمالات نمودند و مظهر اسرار و برکات گردیدند القصه
مرجع کل در عصر خویش بودند و همه اخوان و اکثری از اقوام ایشان اخذ
فیوض و برکات از خدمت ایشان نمودند بموجب آیه کریمه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ
وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا جوق جوق مردم
از فقرا و اغنیاء و سلاطین و حکام و مشایخ و اکابر و فضلا و علمای جوع آوردند
و خلفای ایشان در اطراف و کناف عالم انتشار یافتند و آن قدر رواج این
طریقه که در ایام ایشان شد چه از نفس نفیس خود ایشان چه از فرزندان و برادران
و غیره مجازان ایشان که حوصله کاتبان تعدا و آن عاجز و زبان قلم از مکتب آن قاصد از

اکابر شنیده شد که در مراقبه صبح و شام معموله ایشان زیاده از دوازده هزار مردم جمع می شدند و در مراقبه بعد از جمعه آن قدر جمعیت خلایق میشد که از اندازه حساب بیرون می بود حضرت جی صاحب کلان و قدوة الاولیاء لقب ایشان بوده و عباد بسیار که ایشان چنان قرار یافته بود که شش ماه با عیال و اطفال و اخوان و اقربا و راجان تشریف می داشتند و شش ماه دیگر به پشاور می بودند و همه عیال و اطفال و اقربا و ملازمان را با خود می آوردند و می بردند و در رنگ اردو می بادشاهی جمعیت خلایق در راه بایشان می بودند حتی که مسموع شده که پالکی های مردانه و پالکی های زنانه که از متعلقان ایشان همراه می بود گاهی بصدد می رسید و گاهی زیاده از آن می شدند و سواری های دیگر مثل کجاوه و گاوی و ستور و غیره برین قیاس باید نمود و شنیده شده که ماهی قبل از سفر قوم را برای اصلاح راهپای می فرستادند که از رنگزارها قطع جنگل و خار و خاشاک می نمودند و مابین آن طریق و منازل را تهیه می فرمودند و بخشش و سخا و کرم آن قدر که از ایشان بوقوع آمده چه شرح نماید فی الجمله آیت بودند از آیات الهی و رحمتی بودند از رحمت های سبحانی و تمام عمر شریف خود را بشغل احادیث بسر بردند و مسموع شده که چنانچه هزار احادیث با سند و یاد داشتند و هر هر فعلی که از ایشان صادر میشد حدیثی در آن باب می آوردند و آن فعل را مطابق بسیط بر پاک می نمودند حتی که بر نوشیدن آب احادیث کثیره می فرمودند.

فقیر از زبان یکی از منتسبان ایشان شنیده ام که یکی از علمای پشاور بکرت بعضی مرصعات تملوب با جماعه از طلبه حیده خود برای مذاکره بخدمت ایشان آمد و این عزیز در قوت علمی و فصاحت

تقریر و بلاغت تحریر سرآمد علمای زمان بود چون در حضور عالی باریاب شد صورت علوم
 تمامی کمال از لوح دل وی محو گردید بطرف تلامیذ اشاره نمود همه آنها را نیز همان حالت
 روئے داده بود و هیچ یکی از آنها را حرفی بر زبان و بر دل نیامد از مجلس عالی برخاستند
 و بجل خود رفتند و کتب را کثو و ند خود را بقوت اصلی یافتند و بعضی مباحثه های قسب
 را بتکرار هر یک ضبط گرفته روز دیگر باز به نیت سابق آمدند همان حالت اول دیدند
 باز رجوع نمودند چون از مجلس عالی بیرون شدند خود را بقوت اصلی یافتند روز
 ثالث باز آمدند و کتب را نیز با خود آوردند به مجرد ملاقات ایشان در خود نظر کردند
 و متوجه شدند خود را عاری محض دیدند کتب خود را کثو و ند از الف تا با فرق نمی نمودند
 آن عزیز با تلامیذ خود بر قدم های مبارک ایشان افتاده و اظهار معامله خود نمودند
 خدمت ایشان فرمودند که فلان بخت و فلان بخت را ضبط نموده آمده بودند و
 جواب هر یک را بیان فرمودند آن عزیز با طلبه خود مرید ایشان شدند و صحبت والا
 اختیار نموده از برکت صحبت ایشان بهره کلی یافتند و از مجازان شدند و خدمت
 والده شریفه فقیر حضرت بی بی صاحبہ قدس سرها که خواهرزاده ایشان یکی
 از صالحات کلمات زمان بودند فرمودند که در سن هفت سالگی بودم روز
 بیست نهم رمضان مبارک را روزه داشتم و همان روز خدمت ایشان مرید شدم
 چون از تلقین فارغ شدند متوجه من گردیدند حالتی بمن روئید که لذت آن الی الیوم
 از من نرفته بهمانکه خلص نسبت علیه را بطریق اندراج النهایه فی البدایه بمن القا نمودند
 و آن قدر رسوخ عقیدت و کمال محبت که بجناب ایشان داشتند در تحریر نمی آید
 و کسیکه فی الجمله از جناب ایشان کم اخلاص بود آنرا به بهره محض میدانستند و اگر از
 اهل طریق بوده با وسوسه معامله می نمودند اگر متنبه نمیشد سلب است او می فرمودند
 از آنها این معنی را فقیر در حق یکی از منتسبان می شنیدم حضرت قیوم جهان قدس سره فرموده

نعمه بالله من غیرت اولیاء الله چون مدت عمر مبارک ایشان بانقراض رسیده
 شوق لقاء الله برایشان غلبه کرد طالب داعی آن شدند و بقرب ارتحال خود مطلع
 گردیدند و اظهار آن می نمودند و خطاها از آن بر می داشتند بسموعست که کسی زده
 ماه رمضان مبارک را تمام به صحت دادند و ختمات تراویح را بطریق معمول خود
 تمام کردند شب عید فطر با صحت کلی بمستراح خود و جنطجماع نمودند و وقت نماز تهجد
 برای نماز برخاستند و وضو نمودند و ادعیه موقته آن وقت را خواندند و بنهار مشغول
 شدند بعد از فراغ نماز به مستراح رجوع نمودند تا صلوة بین النومین واقع شود چون
 بخواب افتد برخواب استند و وقت صبح خادمه ایشان را برای نماز بیدار نمود و الحاح
 کرد و از ایشان اثر حس و حرکت ندید فغان بر آورد و فرزندانش و متعلقان جمع
 شدند چون دست بر نبض میگذاشتند نبض متحرک بود و لطایف در سینه بے کینه
 ایشان بذكر مشغول بودند و زعفران چون بر جبهه می مالیدند خشک میشد و آئینه را
 چون فریم و داغ می آوردند اثر بخار نفس بر آن ظاهر میشد حکما و غیره متحیر ماندند
 آخر الامر اهل کشف دریافتند که ایشان رحلت نموده اند سنه هزار و یک
 صد و هفتاد و هفت هجری بتاریخ شب غره شوال که شب عید فطر باشد ازین دار
 پر طال بدین نوع ارتحال نمودند **وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** پس از رحلت
 مبارک ایشان صورت جمیعت ظاهری در این خاندان کما هو نماند و تفرقه کلی رو
 نمود فقیر از زبان یکی از مردمان ایشان در قریه شب قدر توابع پشاور شنیدم که قرب
 ارتحال ایشان بخدمت رسیده بودم مبلغ سه روپیة نذر بخدمت گذاشتم فرمودند این
 مبلغ را بروار و نذر خود امانت بدار فروای عید فطر بر قبر من بیا شخصی آمده
 اظهار خواهد نمود که همین عدد و مبلغ بدمه این شخص قرض داشتیم با و بده اما این معنی را
 مخفی دار آن شخص گفت که از خدمت عالی رخصت شدم و بمکان خود رنتم و روزگار

در بر و پیشانی او در باغ اسد خان کریم از مردمان خاص بود و فرزند و عمارات و صاحب دار عالی در آنجا نماندند و عاقبت از دست سکھان خراب شد ۱۲ سنه ۱۲۰۳

بشهر آمدم خبر رحلت ایشان شنیدم بر قبر مبارک فته زیارت مشرف شدم بموجب امر عالی ساعته و آنجا متوقف ماندم و دیدم شخصی غریب بیاید و زیارت کرد و بمن گفت که بدمه ایشان مبلغ کذا فرستادم شتم اسحال بفرزندان ایشان اظهار کنم یا نه که ایشان در عز و والد خود اند من آن وجه را بر آورده بوی دادم و گفتم ایشان این مبلغ برای تو بمن امانت داده بودند بگیر و بفرزندان ایشان حاجت اظهار تو نموده و ازین مقدمه زیاده از پیش معتقد ایشان شدم تو رایج ایشان بسیار جمع شده است اما میر غیاث الدین قدس سره چند فری نظم فرموده **نظم**

اما هر هدی قطب رضوی
سعی ازل صبغة الله لقا
بسان پدر بود صاحب لوا
بشد عازم ملک دار البقا
بتشریف روحش مهابت نما
چو شد روضه قدوة الاولیا
بساط زمین گشت شک سما
بفرودس جا کرد آن مقتدا

غلام محمد شه ایل دل
مجد و صفت شاه معصوم فر
ز نور و شمس منقل آفتاب
چو زین دار فانی ملال آمدش
للائک همه خیر مقدم کنان
پشاور شد از مرقدش معتبر
ز انوار آن روضه پر ز نور
بتاریخ او شد ندایم ز غیب

سوائی فرزندان و اخوان و اقربای مبارک ایشان نیز دیگر عزیزان بسیار از خدمت ایشان بدرجه کمال رسیده اند از آنها خدمت مرزا عمر خان شیره خانی و خلیفه مسجدی استالفی ترکمنی و خواجه نظام خواجه خدری و خواجه حبیب الله آئینه ساز کابلی این هر چهار عزیزان از باقی مجازان ممتاز شدند و مردم بسیار از اینها اخذ طریق نمودند الی الی و فرزندانی که ملتزم طریق اند و ذکر باقی خلفای ایشان بتطویل می کشد و ذکر فرزندان ایشان در تذکره خامس و سادس قرار

ما در تاریخ بزرگوار وفات راست می آید

عزیز الله

نموده و ذکر اخوان و تذکره سابع این منتخب ثبت میشود ان شاء الله تعالی و ختم این تذکره
باید شجره مبارکه که خدمت میرغیاث الدین بطریق قنوی در انتساب است علیه نقشبندی
تا بایشان نظم فرموده می شود - **هَذَا هُوَ نَظْمُ**

چون پیشتر از ظهور کونین
جز شاه سیر لایزال
می خواست بخود که عشق با
دریای تجلی صفاتش
ناگاه از آن محیط بحد
زان نور ظهور نباشد
آمد ز عدم پدید کونین
بشنو صفتش ز ایزد پاک
سلطان مقربان درگاه
تاج سر انبیاء مرسل
منشی صحائف حقانق
در صدف وجود آدم
یک لحظه ز هفت چرخ افلاک
در راه توای رسول بزوان
نه طاق سرو اوقات خضرا
انجواجه بارگاه مقصود
این رتبه نه هیچ انبیاء است
یار ببحال شاه لولاک

کز غیر نبود نقش مابین
کو بود تخت بنی زوالی
تصویر شریه پانه سازد
جنبید ز اقصای دانش
گر دید ظهور نور احمد
بنیاد سوادق سما شد
خیل ملک و گروه صنفین
لولاک لما خلقت الافلاک
شایان سیر علی مع الله
نور دل اولیاء اکمل
عنوان مکاتب و قانق
مسجود ملائک مکرر
برجست چو برق چست چالاک
میکائیل جبرائیل حیران
بوسید قدم مرکبت را
مخصوص تو شد مقام محمود
این جامه بقامت تو زیباست
فخر و جهان تاج افلاک

بهریل این شد است حیران

یارب بشیر سریر تصدیق
 با حرمت آن امیر عادل
 یارب بحق علوم عثمان
 یارب بحق علی شہ دین
 یارب بشہادت امین
 یارب با امام اہل ارشاد
 با حرمت باقر و جلالش
 یارب بحق امام کاظم
 با آنکہ علی رضا ست نامش
 با نور دل تقی شہ دین
 با جذبہ عسکری و حاش
 با حرمت مہدی و خرویش
 یارب بصفائی شیخ الاسلام
 یارب با میر کرکابی
 یارب بابو علی جان بابا
 با یوسف تخت ملک ایقان
 با حرمت شاہ عجمانی
 یارب بولائے خواجہ عارف
 یارب بولائے خواجہ محمد
 یارب بیقین پیر سماکس
 با حرمت آن امیر سادات

سلطان صحابہ یعنی صدیق
 با آن شہ تخت کشتودل
 غواص محیط نور فغان
 ابن عم غاتم الشبیین
 سبطین رسول فخر کونین
 تاج الملوک زین عباد
 با جعفر صادق و کمالش
 آن کہف جاہرا کارم
 باید ز علوم و فیض عامش
 با سر نفی امام حق بیس
 با بحر کمال بے زواش
 با طالع ختم فرعونش
 آن قطب زمانہ پیر نظام
 با حرمت پیر خرقانی
 شہباز فضائی گلشن راز
 با آن مہ آسمان عرفان
 سرست شراب مکانی
 آن بحر حقائق معارف
 با خواجہ علی کہ شمع دین بود
 آن شاہ سریر ملک انفال
 آن بحر خوار قات عادات

با حرمت آنکه نقشبند است
 یارب بحق کمال یعقوب
 یارب برضائی پیر احرار
 با حرمت زاهد نگو نام
 یارب بخشوع آن حق اندیش
 با حرمت اکنه شش دین
 با حرمت ذات خواجه باقی
 با آن شش بارگاه سرمد
 یارب بوقار خواجه معصوم
 با حرمت آن شش فلک جا
 یا آنکه امام عارفان است
 با آن جذبات شاه مرحوم
 یارب بر موز آن نگو زانو
 شائسته آن سر پرستند
 با حلقه ذکر صوفیانش
 با پاوشه بان کشور فقر
 با تیر و نندگان آن راه
 با شیر و شان بیخه راز
 با ذکر سبحان علیا
 فیض بغیائی از کرم بخش
 گرچه به فعل ز شتم و بد

از پر تو ذات بهره مند است
 کو داشت بجنب حال مغلوب
 مولج محیط بحر انوار
 کو بود در واج دین اسلام
 فیاض زمانه خواجه درویش
 سیرغ فضائی قاف تکمین
 که خویش قنایست با تو باقی
 قطب ملکوتی شیخ حمد
 کو در صف اولیاست پیومه
 پیوم زمانه صبغته الله
 شمس فلک محققان است
 قطب و جهان غلام معصوم
 فرزند رشید قطب و تاد
 یعنی شیه دین غلام محمد
 با جذب ل قلندرانش
 با جوهریان گوهر فخر
 با هم نفسان ذکر الله
 طائر صفتان عرش پروا
 با منجد بان صحن غنچه
 یک مشرب به زان می قدم بخت
 بحث بطیفیل آل احمد

بانور تجلی همد هم ساز
دل می طلب دیده تو یارب

در محفل قدس محرم سال
یک جرعه ز جام سخن قرب

از خدمت ایشان شش فرزند خلف شدند اول خدمت حضرت جیو صاحب که در
احمدشاهی مدفون اند اسم ایشان شاه غلام حسین است ثانی خدمت حضرت جیو صاحب
که با والد خود در پشاور مدفون اند اسم ایشان شاه غلام حسن است این هر دو
حضرات از باقی اخوان ممتاز بودند و نسبت علیه با وجود صحبت پدر از جد بزرگوار
خود حضرت قطب لاقطاب حاصل نموده بودند و به بشارت عالی از ایشان سرافراز
گشته چون احوال این هر دو و اکابر تفصیل می طلبید برای ذکر احوال هر یکی تذکره علییه
مذکور میشود انشاء الله تعالی و این هر دو بزرگوار از یک والده بودند و والده ایشان
از اولاد حضرت شیخه الجمن والانس جناب حضرت محبوب سبحانی غوث
صمدانی شیخه سید عبدالقادر رجیلانی رضی الله تعالی عنه بوده است
از آن خدمت والد و جد ایشان حرمت این هر دو فرزند را زیاده از فرزندان دیگر
داشتند باقی چهار فرزند از ایشان در این تذکره مذکور نمی شوند فرزند ثالث
حضرت قطب لاقطاب هینگ در یامی عرفان غوث الزمان حضرت
میان عبدالرحمن قدس سره از جمله اصحاب و یاران مخصوص و ممتاز
بحضرت پیر و سنگی خور و در قید حیات بارشاد و طلاب و مرجع خلایق آن وقت
اعلی و اودنی صاحب کشف و کرامات در شان آن ولایت پناه هویدا و آشکارا بود
اکثر خلفائی ایشان در اتکائی پشاور و احمدشاهی خلافت و ارشاد بر پا و فائز اند و
میان عبدالرحمن که فرزند ثالث ایشان است در حضور والد خود رحلت نمود و
بسیار مردم داخل طریقه علیه بوسیله او شدند و بسیار صحبت مؤثر داشت از وی
یک پسر خلف شد حضرت میان محمد شاکه نام از چشم معذور بوده و

حفظ کلام مجید داشت و بعضی علوم لایه‌ی را بیاد داشت ارشاد می نمودند فرزند سراج
ایشان حضرت میان محمدی نام داشتند خدمت ایشان در علوم ظاهری پایه مولوت
داشتند و شعر بسیار خوبی فرمودند و دیوانی دارند تمام و رنعت مدح جناب نبوی
صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم جمع نموده اند و تخلص خود را الطیف قرار داده اند این غزل
نعت از فرموده ایشان بیاد فقیه بود و ایراد نمود نعت محمد صلی الله علیه و آله

ای که تو احمد و محمود و محمد لقبی
ای که شامان جهان جمله گدایان تو اند
بوالبشر را ز وجود تو شرف رکوبین
چه خلیل و چه کلیم و چه نجی و چه سیح
هو با صلح و داؤ و سلیمان یوسف
توئی ای مرسل قی که به پیشیت وارد
گشت مست می اخلاق تو ای حج کل
ای تویشی مضری المدی المسکی
جز شنای تو نیاید ز من نامه سیاه
و عوای مدح تو کردن نه بلفظ زیباست

سید باطنی و هاشمی و مطلبی
رحمتی عالمی و خواجه قدسی نسبی
که ز سلسلش چو تو متناهی شد هیچ نبی
همه حیران کمال تو بدین بو العجیب
روز محشر تو محتاج شفاعت طلبی
با همه علم و خرد روح این حکم صبی
چه جنوبی چه شمالی و چه شرقی غری
مه خورشید تقا نخل حدیق عربی
ذکر فکری سحرئی ناله و افغان شبی
گرچه گفته سخن چند وی زبانی ادبی

و خدمت ایشان بعد از والد شریف خود بخدمت عم بزرگوار خویش حضرت
مرشد قیوم جهان گردیده اخذ فوائذ رواه نموده اند از ایشان پس خلف نشده و فرزند
خامس ایشان میان خیر الدین اند از ایشان یک پس خلف شده میان محمد عمر نام
فرزند ساوس ایشان میان عبدلوحیم نام بودند و از ایشان پسرنامند حمزه علیه السلام

تذکره خاص از منتخب دس در ذکر حضرت جیوصنا

شاه غلام حسین و اولاد ایشان و تسلسل سلسله

خدمت ایشان ابتداءً اخذ طریقہ علیہ از خدمت جد بزرگوار خود نموده و از نسبت عالیہ ایشان مستفیض شدہ بامر مبارک جوع بوالدہ ماجد خود کردند و سلوک تسلیم را بخدمت ایشان با تمام رسانیدند و مجاز شدند و در حضور والد خویش بارشاد مشغول بودند جماعت کثیر از ایشان مستفاد گردیدند و ارشاد ایشان عالم گیر شدہ چنانچہ در عصر خویش مرجع کل بودند و قوت علمیت ایشان بنہج کمال بودہ و پایہ معرفت و رے حال و احوال بلکہ از حال گذشتہ بمحول حال پیوستہ بودند خلفای صاحب کمال از ایشان بوقوع آمدند و در اطراف عالم انتشار یافتند و طریقہ را رواج کلی دادند اگر تعدا و خلفای ایشان نمودہ شود بمطویل خواهد انجامید و سخاو کرم ایشان زائد البیان و مذکور ہر سان است و فات ایشان در غربت واقع شدہ و در بلدہ قند ہار و مدفن مبارک ایشان در بلدہ مذکور قرار یافتہ و بر مزار مبارک ایشان مخلصان احاطہ و مسجد و حوض و اکنہ فقر ساختہ اند امر و مرجع کل اعیانی آن بلدہ مزار فیض آثار ایشان است و قبور اموات آن شہر در جوار رحمت و ثناء عالی قرار یافتہ طرف ششم شہر متصل بدمان کنار جوی شاہ واقع شدہ طوبی لمن زادہ و فرزند ان گرامی ایشان چہار بودہ اند اکبر آنها میان غلام مجتبی نام داشتند و آرز والد خود مجاز بودند و خلاق بسیار از ایشان اخذ طریقہ نمودہ اند و خلفا بسیار از ایشان برومی کار آمدہ و در قند ہار و ہرات خلفای ایشان رواج کلی دارند و علمیت ایشان بخدمت مولویت بودہ از ایشان دو پسر خلف شدہ آوار حیات ایشان صغیر بودند ذکر فرزند ثانی حضرت جیو صاحب رضی کہ الیوم در قید حیات اند و صاحب سند اجداد کبار ایشان اند ہم ایشان میان اداریست و مشہور

حضرت میان قاضی انداخته طریقه علیّه از والد ماجد خود نموده اند و بدرجات کمال فاضل شدند
 و صغیر سن مجاز گردیده بودند و عالمی از ایشان اخذ طریقه علیّه نموده فاضل گردیدند
 الحال وجود شریف ایشان بسی معتنّم است و تسلسله اکابر از ایشان برپا اخلاق
 و اوصاف ایشان در قید قلم و بند رقم تبصره گنجانش یابد و قوت علمیت ایشان ^{مستغنی}
 از بیان است و تمام عمر را بتدریس بسر برده اند الحال مشغول دایمی ایشان قرائت صحیح بخاری
 شب و روز و آن مشغول اند فقیه چون اکثر صحبت ایشان رسیده مجلس ایشان را
 خالی از مشغول کتاب مذکور نیافته ام و در علوم و معارف حضرات الیوم کم کسی را چون
 ایشان اطلاع خواهد بود و بیان معارف به تدقیقات لازمی و تحقیقات واجبی از
 ایشان باید شنید فی الجمله مجموعه فضائل کمالات ظاهری و باطنی اند و با حضرات
 میان فضل احمدی مرحوم صحبتها نموده خطها گرفته اند اللهم متّع المسلمین
 بطول حیاتهم یرحمهم الله عبد الله عبد الله قال امینا و فرزند ثالث
 حضرت جیو صاحب میان محمد عیسی نام داشتند
 و در علمیت فائق وقت بودند و از نسبت والد خود بهره ور و مجاز و رسوخ عقیده
 کلی با جد و مبارک خود داشتند و آثار صلابت و شجاعت از ایشان ظاهر و وجد کمالات
 از ناصیه ایشان پیدا چون مدت عمر ایشان بانقراض رسیده در بلده پشاور رحلت
 نمودند و رجوار جد بزرگوار خود آسودند رحمۃ الله علیهم رحمۃ واسعة چهارم فرزند
 حضرت جیو صاحب میان غلام رسول نام داشتند و در ابتدای
 نشو و نما می جوانی رحلت نمودند رحمۃ الله علیهم رحمۃ واسعة

تذکره سادس از منتخب سادس ذکر حضرت
 شاه علاء حسن و فرزندان ایشان قدس الله تعالی عنہم

خدمت ایشان اخذ طریقہ علیہ از خدمت جد بزرگوار خود حضرت قطب قطاب
 نموده اند و نسبت ہائی خاصہ ایشان بہرہ مند گردیدہ باذن بہار ک ایشان جمع
 بوالد خود نمودند و سلوک طریقہ را بہ ترتیب از ایشان کردہ اند و بدرجات کمال
 و اکمال رسیدہ مجاز شدہ اند و درجات والد خود بارشاد مشغول بودند و عالمی
 از ایشان اخذ طریقہ نمودہ اند آن قدر ارشاد ایشان وسعت پذیرفتہ کہ مرتبہ
 اول کہ بکابل آمدند و زاول ہرودہ ہزار کس رجال و نساء در نزو ایشان داخل
 طریقہ شدند و دیگر از کثرت خلایق حساب و سیماہم را موقوف نمودند خلفا
 صاحب کمال از ایشان بسیار ماندند و ارشاد ایشان انتظام کلی یافت و در
 ہر قریہ از قرائی کابل خلیفہ از ایشان نمکن است و کذا کہ در دیگر بلدان و مسموع
 گردیدہ کہ آن قدر جذب و صحبت ایشان بود کہ اکثر مردم حلقہ ایشان بہوش
 میشدند و بعضی بجنون مے رسیدند با وجود مراعت طریقہ کہ مدار آن خفیہ است
 اہل حلقہ ایشان ضبط خود نمی توانستند نمود و مال بوجہ مے کشید و از کثرت
 تواجد غلغلہ در تمامی محلہ مے افتاد و رنگزار از هجوم خلایق بستہ می شد و بر ہمہ آنها
 وجد سرایت می نمود و در کوچہ و بازار مدہوشان سرشار افتادہ بودند یکی از
 مریدان ایشان نزو فقیر نقل نمودہ کہ روزی وقت را دریافتم بہ خدمت
 عرض نمودم کہ مدار طریقہ عالی بسکوت است و حضرت نیز امر سکوت مے نمایند
 اما مردم خود را نمی توانند یافت باعث آن چہ باشند تبسم نمودہ فرمودند کہ
 شیرستان نقش بند می کا سات می قادری مے نوشتند یعنی نسبت ما از نسبت
 مادری چاشنی از نسبت قادری گرفتہ از ان نشہ دو بالا دارند و ضبط خود
 نمی توانند نمود و ازین افیون کہ ساقی در می افکند بہ حریفان سترند و ستار
 و آخر عمر نسبت موروثی بر ایشان غلبہ کرد و اہل صحبت ایشان نمکین و وقار

آمدند و از غلغله و بیقراری تسکین یافتند. خدمت ایشان رساله در بیان سلوک و تسلیک الملام فرموده اند و کار را بر طالبان سهل نموده و دوران بے مدارج معارف را بیان کرده اند و در مجلس عالی ایشان آن قدر صلابت ایشان مستولی بود که کسی را یارای تکلم نبود و مزاج مبارک ایشان جلال امیز بود و بهیبت ایشان در ولها تمکن فقیر صحبت ایشان را در صغر یافته بودم آن قدر التفات و مهربانی که می نمودند هرگز یارای تکلم نداشتم بخاطر فقر نیست که در حضور ایشان شکم شده باشم نقل تصرفات و خوارق ایشان از حد زیاد و مسموع شده اکثری بخاطر نمانده و از آنچه بخاطر مانده و سه تصرف ایشان نوشته میشود و صوفی عبد الله نام مرے ارستغیضان ایشان ظاهر نمود که روزی در نواحی کابل بقرب چاوهی ایشان بودم پالکی مبارک ایشان را در ساعی می بردند ناگاه قطعه ابرے بر آسمان ظاهر شد و پین شدن گرفت مقدارن و امان کوه چند سیاه خانه از قبیلہ ہمند نزول نموده بودند خدمت ایشان بجانب برگاه نمودند باز بطرف سیا خانه ویدند و ساعتی متأمل شدند و بفقر خطاب نموده فرمودند که زود خود را باین سیا خانه برسان و بآمل آن بگو که فلانی در اینجا می آید اگر قبول کردند و بیا فقیر خود را رسانیده پیغام رسانیدم آنها از قبول نزول ایشان ابا کردند خدمت رسیده معروض داشتم سر مبارک خود را جنبانیده بر زبان مبارک آوروند الواضی بالضرر لا یستحق النظر فرمودند که مروم قدام را بقلعه خود را نهاده خود مقدم شود و زود تهیه مکان ناکه باران شدید منظر می آید فقیر صوفیان را که در قدام بودند بقلعه خود راه نمودن شدم و خود مقدم شده تهیه مکان نزول ایشان نمودم چون خدمت ایشان بد رقلعه رسیدند باران شدت تمام ریزش نمود و خدمت ایشان مکرر بقلعه درون شدند فقیر ترسیدم

که مباد از من ملول شده اند معروض داشتیم که باعث ملال ذات عالی چه
 باشد فرمودند که در برابر پلای بسراپل سیاه خانها بنظر آمده ملتجی بر رفع آن
 شدم معلوم نمودند که اگر بترغیب ترا در خانهای خود بر ندانین بلیه نجات
 یابند و آنها نزول مراد در مکان خود و قبول نفرمودند آن بلیه بر آنها واقع شد
 بر برج قلعه برآمده مشاهده احوال آنها بکن فقیر از برج متفحص شدم دیدم
 که سیله عظیم از کوه آمده و خانهای آنها را بر داشت و بدریا ملحق نمود و واقعه
 را بعرض رسانیدم فرمودند که الراضی بالضرر لا یستحق النظر

نظم

چو کرد عزم مسلم بسیر باغ عدن بمانش همه جابج شد چه مرچه زن بر غم بخون شفق شام کرد و تروا من جواب داد که تاریخ شان مجواز من شنید از همه سونعه هی غلام حسن	نهی غلام حسن پیر عاف کامل بفرقتش ز همه شهر غلغل برخواست سحر چشم کو اکب فشانده قطره رشک زیر عقیل جو چشم وصال بخش ز اهل شهر شنو کر غمش چه میگوبند
---	---

مزار شریف ایشان در پشاور در جنب والد بزرگوار خود متصل مرقد
 حضرت قدوة الاولیاء سمت مغرب است **لَا تَأْكُلُ يَدُكَ وَلَا تَأْكُلُ يَدُكَ** راجعون ط
 خدمت ایشان کثیر الاولاد بودند اما پسران ایشان سوای نبات هفت نفر خلف
 شدند فرزندان اول ایشان میان غلام اسمعیل نام داشتند و بکاس
 و کمالات آراسته بودند تکمیل و قار شعا ایشان بود از علوم ظاهری بهره کلی داشتند
 و سلوک باطنی را بخدمت والد خود با تمام رسانیده بودند مردم بسیار اخذ طریقه

از وی نموده بودند و بعد از والد شریف خود بر سجد والد در پیش او ر بودند و فرزندانش
ایشان والد فقیر اند که حضرت شاه غلام ربی نام داشتند و والد ایشان نیز از
سادات کرام بودند بعد از بهره علوم ظاهری کسب کمالات باطنی از خدمت والد خود
نموده اند و مجاز گردیده و نامه ارشاد بدستخط جد شریف برای ایشان نزد فقیر موجود
است ایرادی رود بسم الله الرحمن الرحیم وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى الرَّسُولِ الْكَرِيمِ معلوم جمیع طالبان راه حق سبحانه و تعالی و جمیع مخلصان
حضرات عالی شان غزنی و کابل و کوه و امان و قندهار و ترکستان بوده باشد
از این جانب فقیر غلام حسن سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند و خمس الاوقات
با جماعت در ایشان در حلقه ها و اذکار ختم در دعائے سلامتی ایمان شمایان مخلصان
مشغولیم بعد از آنکه مخفی نماند در این وقت فرزندی ارشدی جامع الکملات نور
چشمی میر غلام ربی که اجازت نامه چهار طریقه که مراد نقش بندیه
و قادریه و چشتیه و سهی و سرمدیه است بموجب امر حضرات عالی شان
رخصدت این چهار طریقه را داده شد هر طالب که ذوق طلب راه حق حل و علا
در طریقه حضرات عالی نقش بندیه و جمیع طریقه ها باشد مرید شوند که بهره خواهند یافت
و خوشنودی حضرات عالی شان خواهد شد و نجات داین در این است از کمالات
حضرات ایشان بشرط آنکه بر سجاده شریعت مستقیم و بر حب و لیاء الله و مرشدان
طریقت مستقیم و سرگرم باشند انشاء الله تعالی بکمال کمال خواهند رسید
و خدمت فرزندی ارشدی جامع الکملات میر غلام ربی را نیاز تمامی انجام
داده باشند که باعث رضائی حضرات عالی شان و رضامندی این فقیر خواهد
شد چرکه شما جمیع خلیفه های و مریدها را بایشان سپرده شد میباید که در خدمت
ایشان حاضر باشند و اگر هر کدام روگردان این خاندان حضرات شود خدا و رسول خدا

و حضرات عالی شان و نیز این فقیر از او نازنا باشد چرا که رضای فرزندى رضائے
فقیر است زیاده چهر نوشتنه شود۔ والسلام علی من اتبع الهدی۔

ذکر خوارق عادات ایشان رضی الله عنه

خوارق بسیار ایشان مخلصان اظهار می نمایند که ایراد آن بتطویل می انجامد از آنها
نقل از زبان حضرت والدہ بیاد فقیر است نوشتہ می شود والدہ فقیر می فرمودند کہ در
ایامی کہ ترا حاملہ بودم روزی والد تو فرمودند کہ بخانہ ما فرزند زینہ تولد خواهد
شد و همچون این خال سیاه کہ بر صدر من است بر صدر او خواهد بود و طویل العمر و غیرہ
بشارات عنایت نمودند چون تولد شدی بعینہ همان نوع خال کہ بر صدر والد تو
بود بر سینہ تو بودہ است والی الحین آن خال بر صدر مائل بہ پہلوئی چپ فقیر
موجود است و کذلک وقت حمل برادر فقیر میان ضیاء الحق نیز فرمودہ
بودند کہ خالے کہ بر کتف من است بر کتف این پسر خواهد بود و ہم چنین وقت حمل
ہمیشہ نیز فرمودہ بودند کہ این مرتبہ بخانہ ما دختر تولد خواهد شد و در جوانی رطبت
خواہد کرد و فوق کما الخبر خدمت مرشدی حضرت قیوم جہان می
نمودند روزی والد شما کتابتے بجانب من نوشتہ بودند و در آن کلمات ناملا یم
ثبت نمودہ بود و بخاطر گران آمد شغفہ پر سید کہ چہ مکتوب است کہ شمار املول
ساختہ است گفتم کاغذ غلام نبی است کہ مقدمات ناملا تم نوشتہ است در آن
ہنگام ملہم ساختند کہ حضرت غلام نبی گجو کہ سے پایہ محبوبیت دارد و از محبوبان ناز
معقول است خدمت مرشدی حضرت قیوم جہان قدس اللہ سرہ
الاقدرس میفرمودند کہ یہی طالع والد شما کہ در آخرت اورا ہم مقام حضرت
بی بی صاحبہ می باید شد کہ مقدمہ زوجیت این امر را استدعی است

روزی رساله منظومه والد شریف در دست فقیر بود و فرمودند که چه در دست داری
 رساله را بخدمت گذاشتم دیدند و بسیار پسندیدند و تحسین نمودند خدمت ایشان را
 در توکل پایه بلند و عالی بود و حتی که او را معین هرگز نمی پسندیدند و مردم از مشاهده
 اخراجات و کثرت عیال و خدمت صادر و وار و وصفیان مقرر می که همیشه در
 خانقاه بودند متجیر می ماندند و حمل می نمودند که ایشان در کیمیا دست رس دارند
 بعضی بخدمت ایشان ظاهر نمودند که شمار در کیمیا دسترس عظیم است چه شود
 که ما را نیز بنمایند خدمت ایشان تبسم نموده فرمودند که کیمیائی ما کتبی نیست ^{میست}
 است که بنمودن راست نمی آید و آن توکل کامل است که از مواهب ایزدی
 مرتبه ثانی که فقیر بعزم حج بقصد هار سپیدم و زیارت ایشان مشرف شدم بفقیر
 فرمودند که قرب رتخال معلوم می شود و ترا نباید که از نزد من بروی حج فرص او
 ساخته باید که با من باشی و بعد از من سر پرستی عیال و خدمت فقرانمای فقیر
 معروض داشت که از کابل بار او حج برآمده ام و الحال تقاعد خیلی بر من گران است
 امیر از کرم عالی آنکه فقیر را رخصت فرمایند آب چشم آورده فرمودند که حسبنا
 الله و نعم الوکیل ترا بخدا سپردم وقت رخصت تا بیرون شهر برو و اع
 برآمدند و ادعیه سنونه و داع خوانده فرمودند که از راه خدا گروانیدن محال است
 و الا نه رخصت نمیدادم چرا بار دیگر ملاقات معلوم نمی شود از فقیر گریه کنان جدا
 شدند و فقیر نیز گریان بودم فقیر چون بشرف زیارت روضه مشرف شدم
 معلوم نمودم که بطریق غریبی معامله در میان آمد چون فقیر از احکام حج خلاص
 شدم و از زیارت کامیاب گردیدم بسرعت از راه خشکی مراجعت نمودم
 و راه موانع بسیار واقع شد چون بشکار پور رسیدم خبر رتخال ایشان رسید
 تا سفا و امن گیر شد ان الله و اننا الیه راجعون سینه هزار و صد

و بیست و شش در ماه جماد الاول بجوار رحمت حق مشرف شد و مدت مرا ایشان پنجاه و
شش سال شد و در ایام مرض مریدان را فرمودند که تا آمدن محض من کسی رجوع
نمایند و چون او پیامد از مشغول شوید و دیگر وصایا بمردان نمودند و وصیت
برای فقیر نوشته بدست ملاهراتی که از ملتزمان صحبت ایشان بود دادند و تاکید
نمودند که بدست دیگرے نخواهی داد و در آن بعضی اشعار رنگین از زاوہ طبع
خویش ثبت فرموده بودند الله اکبر که آن و وصیت بفقیر رسید
بوسیدم بر مردی که دیده نهادم و این قطعه در ماده تاریخ ایشان از فقیر منظوم شده

خویش تربت فرموده بودند که آن و ولیعت بفقیر رسیدم
بوسیدم بر مرکب پیده نهادم؛ و این قطعه در ماده تاریخ ایشان از فقیر منظوم شده

آن عارفِ دلی که غلام نبی بداد
عریان شد لباسِ حبسِ بهر وصل یا
در مرغِ ایدِ قدسِ به صد گونه آب تاب
گفتم خرد و سبال و صلاش چه پیا
گفتا که رو تو با سرِ سلش حساب کن
چون شد برون ز حیطه این تن خاکدان
در برگرفت شاید مقصود ز زمان
با دار و ان اقدس و الاثن جا و دان
چون خرده بین اهل جهانی نکته دان
بروند روح انور او را به قدس پان

فرزند ثالث جد شریف میان مسجد اند و والده ایشان صبیحه جناب
 فرو کالین سرمست با و قریباً فی الرسول حضرت شاه صبیحه ^{الله}
 جیواست که در ذکر ایشان رمز بدان رفته الحال اکبر اعمام فقیر ایشانند
 و راجه ربارش و فیضش و مشغول اند و مردم آن نواحی بایشان اخلاص
 کلی دارند حکام و رعایای آن نواحی از مخلصان ایشانند و فرزند رابع
 جد شریف میان ابداً الحسن اند و قریباً فی مسجد ایشان میان
 عبد الوهاب است و فرزند ششم ایشان میان حاجی
 نام دارند و فرزند هفتم ایشان میان غازی است و این هر دو
 صاحبزاده که اخیر فرزند از بن و والده و تربیت بنزد والده فقیر یافته اند

تذکره ساج از منتخب دس ذکر احوال حضرت شاه
عزت الله و باقی فرزندان حضرت قطب الاقطاب
شاه غلام محمد معصوم رضی الله تعالی عنه

فرزند د ویم حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم احمد نام داشتند
در محبت والد شریف خود فانی بودند و از آن محبت نتایج کلی یافتند از ایشان یک
پسر خلف شده میان نثار احمد نام و میان سراج احمد فرزند وی
بوده و فرزند ثالث حضرت شاه نور دین نام داشتند میان
بدالدین و لدایشان بود و فرزند رابع حضرت قطب الاقطاب
میان عبدلقدوس نام دارند از ایشان یک پسر خلف شده فرزند
خامس ایشان حضرت شاه عزت الله اند خدمت ایشان اول از والد
خود مشرف شده سلوک بخدمت برادر خود قد و الاولیا حضرت شاه غلام
محمد نموده اند و با علی درجات کمال فائز شده و به نسبت خاصه مجددی رسیده
اند و از خدمت برادر خود مجاز گردیدند و جهانی از ایشان منور شده معامله ارشاد
ایشان عالم گیر بود و خلفای ایشان طرق جاری دارند از باب جاه و ریاست را
رجوع کلی بخدمت ایشان بوده اوصاف اخلاق ایشان مستحق کتاب علیحه است
خدمت ایشان مرتبه مداریت داشتند سخاوت کرم ایشان منت بر اهل زمان گذشته بود
بمنت عالی ایشان بنوعی بود که دنیا و مافیها در نظر ایشان حکم متاع غرور داشت اگر بالفرض
تمام امتعه دنیای با ایشان تعلق میداشت و آنرا بیک کس میدادند هنوز از عطایلی
نمود محبوب می بودند آن قدر مهربانی که بر فقیر داشتند اگر احصائی آن نمایم مثل ربع این محبوب

جمع شود و خدمت ایشان بهر مسنون سید و در بلده کابل بوصول حضرت یاری مشرف شدند
 تبارج و وارز هم متابعت سید البشر سرافراز گردیدند ان شاء الله و انا الیه و اجمعون بیرون
 شهر کابل بر تپه مشرف بر چین در دامن پشته مرغبان شرقی بلده مذکور آسودند احمد
 خان نورزی که از مردان صمیمی ایشان بود بنامی مزار فیض آثار ایشان نموده مسجد و
 احاطه و چاه و مکان ترتیب داده و تیمور شاه با و شاه درانی باغبیکه قریب مزار
 ایشان است مسمی بگللاب باغ در صرف مزار ایشان گذاشت و احمد خان مذکور
 بعد از وفات بموجب وصیت در تحت قدم ایشان مکان یافت طوبی له و کثیر
 الیوم مزار مبارک ایشان مرجع خلایق است یدار و یتیم به رحمة الله علیه از ایشان مفت
 پس خلف شدند اگر آنها میان شاه بیگ است که مسند ایشان باو تعلق دارد و امر و زور یار کند
 بر بنمونی بریه مشغول است هر چند ثانی ایشان میان شاه نواز نام و ثبت در صورت این
 مخدوم زاده را خیلی مشابیهت بود شریف خود بود و اکثر عمر در بدخشان بسر برد و آخر بخارا رفت
 و آنجا رحلت نمود این هر دو مخدوم زاده مذکور خیلی محبوب والد خود بودند سوای این دو
 مخدوم زاده پنج فرزند دیگر حضرت شاه عزت الله قدس سره داشتند حافظ
 عباس و میان الیاس و میان علیم الله و میان نعمت الله و میان حرمت الله اند
 اللهم وفقهم فیما تحب و ترضی ذکر فرزند سادس حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم
 رضی الله تعالی عنه جناب قطب الاقطاب و العارفین غوث الکاملین حضرت پیر محمد صادق قدس سره
 پیر سرست با و ه قیوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم نور الله تعالی
 مرقد و جناب قطب الاقطاب حضرت غلام محمد قدس سره بر شریعت
 نبوی علی صاحبها الصلوة والسلام محکم بدرجه کمال و محبت حضرت ذوالبرکات
 قدس الله اسراده هم مزین بعلم و تحصیل علم ظاهری و باطنی آراستنه و بخدمت حضرت
 قبله و این خود بطریق مبارک مشرف شده بودند و مخلوقات الهی جل شانده از ارشاد

از انظار عبارات از آنحضرت سر فرزند خلف شدند یعنی است از قلم بنده

نفس صنف ذکر نیست ۱۲ محل هاشم بعدی است ۱۲

ایشان در دار السلطنه کابل و کوه دامن توانع و اطرافها هر طرف و از جلال آباد از دست
 مبارک ایشان هزاران کسان بتوبه و انابت و تلقین مشرف شدند و از اعزازان
 و شرفایان و عزیزان تا فیتر مجلس و صحبت ایشان بهر کس تاسر و سرایت میشدند و
 حرص و هموای و ریائی بوجود مسعودی نداشتند و همواره ظاهرا و باطنا بخلق
 محمدی علیه الصلوة والسلام آهسته و تدریجاً مبارک ایشان شصت و سه
 سال بود و پشاور و بجوارش رحلت نمودند از آن حضرت سه فرزند از خلف
 شدند هر واحد سندار شاد و بحالات مدوری و معنوی آراسته بودند حضرت
 میان محمد اسحق و میان حضرت غلام محمد الدین و حضرت میان
 محمد یعقوب ذکر فرزند سابع حضرت قطب الاقطاب میان عبدالحق
 اند مشهور بمیان کالو جیو از ایشان چهار فرزند خلف شده میان غلام رسول
 و میان غلام رحید و حافظ عبد الحمید و میان فضل حق ذکر فرزند
 ثامن حضرت قطب الاقطاب حضرت میان بشیر الله قدس سره
 خدمت ایشان در عین نشوونامی جوانی و قوت نسبت باطنی لا ولد رحلت نموده اند
 مکارم اخلاق و البیان است مردم کوستان و خراب کابل و توابع مریدان
 ایشان اند که بعد از تحال ایشان بحضرت مرشدی قیوم قیوم جهان
 گریه اند یکی از مریدان ایشان نقل نمود که در ایامیکه ایشان امر و بودند و در
 من و در رکاب ایشان بودم و در رکب شخصی بطرف ایشان نگاه انداخت گشت
 متصل آن نگاه کور شد بعد بحضرت ایشان آمده گریه و زاری آغاز نمود
 پس از التجائے بسیار پاره خاکی برداشته دادند که در چشم خود و بخش چون کحل
 الجواهر آنرا بچشم انداخت فی الحال میناشد تصرفات ایشان را اگر بیان نمایم
 باید که نصف این مجموعه دیگر بیفزایم رحلت ایشان در غربت واقع شده

و بعد از آنجا که از انجا بآبوت ایشان را بدار الارشاد و سر مهند بودند و در جوار والد ماجد خود مدفون شدند خدا متنا ایشان و حضرت قیوم جهان قدس الله تعالی علیه
 الا قدس و والده حضرت بی بی صاحبیه از یک مادر بودند ذکر فرزند
 تاسع حضرت قطب لا قطاب حضرت مرشدی قیوم جهان اند اسم
 بهارک ایشان در فتنه کتاب ذکر یافته و کیفیت احوال ایشان به منتخب سابع
 حواله نموده شد و باعث بجمع این مجموعه ذکر ایشان شده بدست

مثنوی را چون تو مبدع بوده | اگر فزون گرد تو باشی فروزه

منتخب سابع از **منتخب سابع** متضمن بهت ذکره
 و احوال محمد دمانه ثالث عشر غوث جن و البشر
 قطب ان قیوم جهان زید اهل الله حاضر حاجی
 محمد صفی الله رضی الله تعالی عنه و منتسبان ایشان
 تذکره اول از منتخب سابع در ذکر ولادت صورت
 حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه

ولادت کثیر السعد ایشان چهارم ذی القعدة الحرام سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش
 هجری وقوع یافته از والد شریف ایشان منقول است که شبی که فردای آن خدمت
 ایشان متولد شدند در واقعه زیارت حضرت ابوالبشر علی نبینا وعلیه الصلو و السلام
 مشرف شدند و خدمت حضرت ابوالبشر در آن واقعه بوالد ماجد ایشان بشارت دادند

که فردا بخانه تو فرزندى تولد خواهد شد که عجوبه روزگار و برگزیده کردگار خواهد بود و نسبت
 آبا و اجداد او را وارث خواهد گردید و عالمی از و منور خواهد شد و قدمیمنت از وم او را بسے
 مقتنم دانسته اسم مرا بوی گذار چون خدمت حضرت قطب الاقطاب از خواب چشم کشودند
 وقت صبح بود بوضو و نماز پرداختند در خانقاه معلی با جماعت فقرائی بمراقبه مشغول بودند
 دیدند که کعبه حسنی بخانه ایشان نزول نموده و میگوید که برای زیارت فرزند تو متولد شده
 تو آمده ام درین بودند که خادمه از حرم سرآمده بشارت ولادت آن قره العین الولايت
 بسمع مبارک رسانید خدمت ایشان از بشارت پی در پی بفرحت تمام داخل حرم
 سرآمدند و بمولد والائی آن نوباوه بتان مجددی و معصومی شتافتند و بوسه بر طاق
 ابروی آن شمره القواد دادند و در کوش ذی هوش ایشان اذان و اقامت رسانیدند
 می آرند که چون آغاز تکبیر نمودند طفل نو متولد شده لب به تکبیر کشود چنانچه حضار همه استماع
 نمودند بعد از فراغ بوالد ایشان آنچه شنیده بودند معروض داشتند خدمت ایشان
 امر با خفائی آن فرمودند و گفتند که این طفل فرد عصر خویش خواهد شد و صاحب معاملات
 شگرف خواهد شد و عالمی از نور ارشاد او منور و کامیاب خواهد گردید و مرا برای تولد
 او گذاشته بودند احوال چون این نادره پیدا شد سبب بودن خود را درین عالم نمی بینم
 از والد ایشان منقول است که این طفل من چون اطفال دیگر اول لب بگریه نکشود
 بلکه ابتدائی لب بذکر مبارک اسم ذات کشوده و سه مرتبه بفصاحت تمام اسم مبارک الله
 را بزبان آورده بعده بگریه پرداخت و والد ایشان می فرمودند که عجائبی که ازین
 طفل می بینم اگر اظهار نمایم اکثری باور ندارند لهذا اسرار او را پوشیده می دارم بیتی
 عرض نادادن از حالات تو حالی دیگر است: بچهره پوشیده حالا از اجمالی دیگر است
 و خدمت والد ایشان در ایام طفولیت این شجره ولایت توجهات عالی خود را از ایشان
 دریغ نمی داشتند چنانچه خود حضرت قیوم جهان در رویا به مخزن الانوار صفی

احمد فی کشف السرائر المجدد ایما بدان نموده اند **هذه** اهو هر چند که در ایام
 حیات صومی آن کعبه ارباب حقیقت این فقیر صغیر و خور و سال بود فاصلاً از اینجا که در
 حصول کمال و برکات طریق درین سلسله علیه نقشبندیه جلیله صغیر و کبیر و برنا
 و پیرو نسار و رجال و اجیار و اموات مساوی اند لهذا آن حضرت قبله وارین و
 کعبه کوئین قدس سره بموجب عنایتی که در حق من داشتند بمقتضای امر الهی جل
 شأنه که بدان مامور بودند کمال اشفاق و عنایات خود را در باره این فقیر فی سائر
 فرزندان مصروف داشتند و در همان ایام طفولیت بدل ناقابل این بی حاصل
 متوجه گردیده تو جهات کثیر البرکات خود را از این ذره بمقدار دریغ نداشتند و
 اکثر به بشارات عالیہ و اشارات متعالیه نیز می نواختند چنانچه برخیز از بشارات
 که از زبان درفشان آن عالی حضرت متعالی منقبت که در حق این بے بصاعت
 صدور یافته در سائر اجاب اخبار آن قبله الابرار در زنگ آفتاب نصف النهار
 بدرجه شتهار است چنانچه مقربان آن درگاه فلک جاہ را از استماع آن کلمات
 زکیات در حق طفل چند ساله که مشاهده می نمود تعجب و حیرانی می افرو و بجیت

نیست امروزی میان ما و جانان بجا بود || بلبل مارا به طفلی چوب گل گهواره بود ||

تم کلامه العالی و کذا لک از جد امجد ایشان حضرت قیوم زمان و حضرت
 عروة الوثقی رضی الله تعالی عنهما نیز در حق ایشان بشارات عالی و اشارات
 متعالی علی التواتر و التوالی منقول است که شمه از آن خدمت ایشان در
 قصیده مدح حضرت قیوم الزمان نظم فرموده اند اینچند فرود از آن تمیاز کور
 میگرد و نظر

عروة الوثقی بان شہ و امنود	بہر این مسکین بشارتے کہ بود
گفت از نسل تو آید در وجود	بو لعجب فرے بالطاف و وفود

کو یگانہ عصر خود باشد چون
بر همه ذرات عالم ز امر هو
از محیط فرش تا عرش علا
اندریں دیر کین زان نام دار
ای خدائی پاک چون و چنان
این صفی بچاره مسکین گدا
حامل بار امانت شد بهر سبب
بر سرش از چار سو صد آفت است
از حواس خمسہ خسته جان شده
خاطرش اندر شش و پنج ابراست
ماه کنعانش قناده در چپه
یوسفش در بطن ماهی شد زبون
ای بخت شاه فرقان مجید
وئی بخت سائر رتبا نیان
تا کند جان اندران حالت نثار

بل خلیفه حق بود اندر زمین
هم چو خورتا بنده باشند نورو
جمله زویا بندار شاد و هدا
در وقوع آید عجائب رنگار
دستگیر و ره نمائی بیکسان
دارد امید عطا بے انتہا
لطف کن از قوتش آور بهر فصل
دست برگیرش که وقت را نیست
شش جهت را چار طبعش زده زده
نزد جانش یامی بندش در دست
آفتابی دل در ابر ناگہ
از کرم آور ز ظلماتش برون
کن در آغوش آنچه در گوش رسید
گوهر گنج نهانش کن عیان
هر دل افسرده را بخشد بهر

از خدمت ایشان مسموع است کہ می فرمودند کہ در ایام طفولیت عجائب معاملات در
نظر من می در آمد و ظہور ارواح طیبہ و ملاقات صالحی جنیان اکثر وقوع می یافت
روزی در ایام صبی با اطفال ہم عمر خود بیرون شهر لاہور رفتہ بودم و در ان ایام سوار
نانک پرستان بر نواحی بلده مذکور تاخت می نمودند اتفاقاً در ان ساعت بر درخت
کناری سوار بودم و برای اطفال کناری افشاندم ناگاہ کرد سواران پیدا شد و
اطفال گریختند و بہر رفتند و من مطیع نشدم چنان کنار خوب چیدہ با اطفال ندا کردم

که کنار با بگیرند اطفال گفتند اندازید و من بر آن اطفال می نگریستم دیدم که از دهن
 اطفال آتش می بر آید متحیر شدم گفتم چه شده شما یان را که آتش از دهن شما می بر آید گفتند
 که ما اطفال جثیانیم چون اطفال که همراه شما بودند از بیعت سواران سکه گریختند و شمارا
 اطلاع ندادند مایاں برای خدمت گذاری و محافظت شما آمدیم و نیز می فرمودند که در ایام
 طفولیت روزی در جنگل شدیم و با من کسی نبود شیری را دیدم که در عقب من می آید
 و هر طرف که می روم متابعت من میکند و دل من قوی بود هیچگونه خطر به من راه نداشت
 چون از جنگل بر آمدم شیر از من تخلف ورزید و انستم که بدرقه من شده بود و نیز می فرمودند
 که روزی بر اسب سوار بودم و خادمان متعقب شده بودند برای می رفتم ناگاه اسب
 ایستاد و نیرفت چون تفحص نمودم دیدم که شیری حمله کنان از روی من می آید بگردی که چشم
 من بروی افتاد و سرعت تمام پس گر ویده میگزیخت و انستم که حفظ الهی با من است
 مصرعه و انرا که تو رهبری ز کس باکش نیست ازین نوع معاملات در
 طفولیت بایشان روی داده و مسموع شده اگر بشت نمایم بتطویل انجام خدمت
 ایشان بسن چهار سالگی باز سایه بلند پایه والد شریف خود جدا شدند و ولایت
 نسبت علیه را اجمالاً از والد خود گرفتند و بقیه سلوک را به تفصیل از خدمت
 برادر خود حضرت قدوة الاولیاء حضرت شاه غلام محمد رضی اللہ عنہ
 بعد از رسیدن بسن بلوغ نموده اند چنانچه رمزی از ان در رساله خود آورده اند
 و خدمت حضرت قدوة الاولیاء بوحسبیت والد بزرگوار خود و قیقه از و قائل افاضه
 و بحق ایشان نامری نداشتند میفرمودند که در ایام طفولیت یاد دارم که در هر
 مرضی که عارض میشد از فکر خود مصالح آنرا دانسته طبابت میکردم نافع می افتاد
 و نیز عنایت نموده اند که هر که بسن ده سالگی رسد و در مزاج خود محتاج
 بطیب شود این معنی از نقص عقل او خبر دهد ب

تذکره ثانی از مُنتخب سابع در ذکر رسیدن
حضرت قیوم جهان بسن بلوغ و کسب کمالات
ورسیدن ایشان بدرجات عالیات رضی الله عنه

چون عنایت بیغایت جناب قدس خداوندی جلّ شأنه شامل حال ایشان بود از
ابتدائی نشوونامی جوانی شوق این راه و منگی ایشان شده و عنان توجه شریف آن
مستغنی التعلیف را در پی حصول کسب کمالات و وصول به محول حالات گردانید
شویشتی چگونگی در طلب رزائی نمود و آتش عشق در کانون سینه معارف
گنجینه ایشان انداخته خس و خاشاک باسوائی مطلوب را بدان شعله جاگداز
در واد وجود شریف ایشان را چون طلای ناب از تاب التهاب بدر آورده
بجواهر بشار و لآلی آبدار معارف و اسرار مرصع و مزین گردانید چنانچه رمز
از ان کلام مبارک فرجام ایشان استنباط میگردد و **هَذَا هُوَ خَلَصُ کَلَامِ**
آنکه چون پس از وفات آن حجتیه صفات این پس مانده سرگردان صغیر
و خور و سال مانده بود از سایه بلند پایه پیر و پدر بزرگوار جدا افتاده لهذا از
غم مفارقت و الم مهاجرت آن عالی حضرت متعالی منتقبت زار زار چون ابر
نوبهار می گریست و سینه بریان خود را بآب دیده گریان تسکین میداد و گرد
پیشانی را از چهره غبار آلوده خویش بر و مال بی کسی می افشاند و با هر که از جماعت
اقارب شیشه دل نمکین مجروح خود را می نمود بعضی بلفظ بشکن بشکن تا شکسته
گرد و اشارت بسنگ ملا متم می نمودند و جمعی به پیش سنان زبان جگر
ریش نموده نمک پاشی چشم حقارت طبایتم می فرمودند تا سالی چند بر این
حال برآمد که عنایت ازلی حضرت بلا یزالی شامل حال درویش گردیده دستگیری

دلایش

تحت فرمود او را بخدمت فرزند رشید و خلیفه آن ایام امام قبله الانام روح الله و
 رسانید و طریق اندراج النهایة فی البدایة این اکابر را به برکت صحبت شریفش حاصل
 نموده با جازت تعلیم و تلقین طریقه علیه شریفه از جناب فیض آب او مفتخر و ممتاز
 گردید الحمد لله علی ذلك حمد اکثر اطیبا مبارکافیه و مبارکاء علیهم
 ثم کلامه الشریف: مخفی نماند که این معاملات که مذکور گردید منجز از مباد
 احوال و شعرا از طلوع اختر اقبال آن کعبه ارباب حال دار و اما کمال لائے و
 مراتبه که از جناب قدس الهی به محض عنایت نامتناهی در حق ایشان مرحمت شده
 مصداق ما لا عین رأت ولا اذن سمعت توان گفت بیت

وصف حالش نیاید در شمار	عاجزم گر یک بجویم از هزار
------------------------	---------------------------

و ارشاد ایشان در اطراف عالم منتشر شد و خلفای صاحب کمال از ایشان
 برومی کار آمدند و بگرمی هنگام غلغله ارشاد را به مشرق و مغرب رسانیدند و چون
 عمر شریف ایشان بحد و دار بعین رسید متفصل آن سفر ترکستان بایشان
 روند و در آن سفر شوشه و جذبه و رنهای ایشان اقتاد و قلق و اضطراب
 دیگر پدیدار گردید چون از آن سفر مراجعت واقع شد و به کابل رسیدند
 آن حالت تزلزل گردید و معامله ایشان را بجای رسانید که از جمیع باست
 خود بکیوش شدند و ترک کلی گزیدند حتی که آنچه در ملک بود همه را بفقرا و
 مساکین ایتار نمودند و مداخلی که مقرری کرده کار ایشان بوده از همه دست
 بردار شدند و فرامین و ارقام را بلاطین و حکام پس فرستادند و در آمد
 شد اهل روزگار را روی بر خود بستند حتی که امرای ذوالاقتدار چون بزیارت
 ایشان می آمدند در دیوان خانہ یا در خانقاه نشسته انتظار بسیار کشیده می رفتند
 و صحبت میسر نمی شد بعضی که خوگیر صحبت ایشان بودند انواع تر و دات بکار بردند

نافع نه افتادی و مردم در نظر ایشان چون شیر بر می نمودند تا آنکه فقرای خانقاه محلی را طلب داشتند اظهار نمودند که فقیر بفقص خود اطلاع یافته ام و خود را مناسب بمنصب ارشاد نمیدانم باند که نمایان از قبل من خود را رخصت دانسته از هر جائی که بومی به مشام شما آید بومی بگیرد و مرا معذور دارد و درین امر الحاح فرمودند اما مجبور از آنچه داشتند برگشتند بمصدق این فرد

|| او خواهی آستین افشان خواهی این کیش || || گس هرگز نخواهد رفت از دکان علوانی ||
و بد آنچه بودند پافشوده نشستند در آن ایام خدمت ایشان بقدر ادای صلوٰة خمسہ بمسجد خود می آمدند بعد از ادای بسرعت بزاویه که در حرم سرای اختیار نموده بودند می شدند و آنجا بگریه و زاری و التجا و تضرع بسرمی بردند و متعلقان و محبتان از دیدن آن حالات و ترک تنعمات و التزام ریاضات استماع و تعب ببقیاری روز و شب و انواع قلق و اضطراب ایشان در غم و الم می بودند و چاره آن نمی داشتند بلکه حکم بجنون و سودا میکردند بیا و فقیر است که روزی در آن ایام بخاطر ایشان آمد که کتب و اسباب تبرکات نیز داخل اموال اند آنها را نیز باید بفقرا داد چون اظهار این امر نمودند حضرت بی بی صاحبہ قدس سرها فرمود که کتب و اشیای متعلق تبرکات را فقر اسهل دانسته باندک چیزی از دست خواهند برد آورد و بهتر آنست که اشیای مذکوره را فروخت نموده مبلغی که حاصل آید بفقرا بدهند حضرت ایشان امر بفروختن آن اشیای نمودند آنچه قیمت آنها مقرر شد حضرت بی بی صاحبہ از خود داد آن اشیای را داشتند و نیز روزی اهل حرم سرای در یک حجره انداخته مساکین را طلب داشتند اشیای محتاج خانه را تمام با آنها دادند ازین نوع معاملات بسیار در آن اوقات از ایشان بوقوع می آمد تا روزی سنگی طلب نمودند و چنانچه دندان علیائی مبارک خود را شکستند چون دندان های مبارک مضبوط بودند

بضرب شدید برآورده شدند و بایشان محنت کلی روی نمود و مدت بزرگ محنت بسر بردند
و این امور هیچگونه مسکن اضطراب ایشان نمیشد و جمال مقصود بحسب خواهش نمی نمودند
تا روزی در معامله زیارت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
مشرف شدند و آزان سرور مهر بانی و شفقت بیسیا مشاهده نمودند و بعد از آن روز
والد خود را امیدیدند که بایشان توجه می نمایند بعد چندی حضرت مجد و الفتنه
را دیدند که در ایشان تصرف نمودند و نسبت خاصه خود را القاف نمودند و معامله ایشان
روز بروز مرتقی گردید و سکر ایشان بصحیح ممتزج شد فیه الجملة دریافت معامله خود نمودند
روز بروز بروج و جات و مکاشفات و الهامات سرافراز می گردیدند و تسلی بامی یافتند
تا بار دیگر زیارت حضرت خواجہ کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
مشرف شدند و آن حضرت عنایت فرمودند که تا الحال در من مرضی بوده الحال
صحت کلی حاصل روزگار من شده زهی مراتب متابعت و سرایت محبت که تا بچه
حدیک جهت می سازد که احوال محبت را محبوب بخود اشاره می نماید بدیت

ن
چندین

هست معذورش معذوری من	هست بیماریش بیماری من
----------------------	-----------------------

بعد از آن بالکلیه با فاقه آمدند اما رجوع بارشاد نمی نمودند و کسانیکه در خانقاه معلی
درین مدت معطل مانده بودند بعرض می رسانیدند و اظهار اشتیاق توجه
می نمودند خدمت ایشان بوعده های محبوبانه می پرداختند و تسکین آنها
می دادند و مجبان هجران دیده اینقدر التفات راعطیه عظیم انگاشته شکرانه ها
خلاوندی بجای می آوردند و حظ های برداشتند و می گفتند بدیت

خوش این زمان که تبر بوعده گشت بل	مید و صل از این رهگذار می بینم
----------------------------------	--------------------------------

خدمت ایشان روی بنزول آوردند و شعوری بعالم پیدا کردند و آمیزش
بهم رسانیدند و این اثنا بعنایات بی غایات جناب قدس خداوندی سرافراز

شده بمنصب قیومیت ممتاز گردیدند و خلعت بغایت عالی و تاج مکتل و مرصع
 یواقیت و لآلی که شعشان آن تمام عالم را سنور ساخته بسرو بر خود یافتند
 و بدعوت ارشاد و کل مامور گردیدند و طوق را نیز بایشان نمودند که هر که انکار
 منصب تو نماید این طوق بگردن او خواهد افتاد و بعد از ورود و این معامله اول خدمت
 حضرت بی بی صاحبیه را که خواهرزاده ایشان بود و طلب داشته توجّه
 نمودند و القای خلاصه نسبت خود فرمودند و اظهار معامله خود کردند و از حرم
 بیرون آمدند و حاجه حبیب شد آئینه ساز از زمره خلقای حضرت قد و
 الاولیای شاه غلام محمد معصوم بودند و در آن ایستاده یافتند
 مومی الیه سلام و نیاز بجا آورده مبارکی منصب عالی و تلج و خلعت متعالی
 رسانید و اظهار نمود که باین جرات مامور گردیدم و الامر چه یار که اظهار مکاشفه
 خود بخد متعالی نمایم خدمت ایشان بخانقاه شریف تشریف فرما شدند و مردان
 را طلب داشته اظهار عطایای پرور و کار نمودند و تلقین جدید عنایت کردند
 و بمراقبه و توجّه پر خستند یاران بهجران دیده از این معامله چنان تازگی یافتند
 که زنگی از سر نو گرفتند و این آواز در شهر و اطراف افتاد و جوق جوق
 خلایق از هر طرف رائق بجمع آوردند و مظهر برکات و مورد فیوضات شدند بحیث

جمله عالم شد از آن می در سرور || جز که خفاش عدوی دیده کور ||

و بعد از آن مدتی در دار سلطنت کابل صافها الله عز الافات و التزلزل
 اهل روزگار را بارشاد و سرفراز داشتند و از اطراف و کناف مردم ترک علائق
 و عوالق خود را نموده بخد مت میر رسیدند و میبیدیدند فقیر و یرین ایام چنان یقین داشت
 که مثل این مجمع اهل الله و صحبت تدو فی الله که امروز در مجلس عالی ایشان هست اگر گرد
 عالم گشته شود بوی ازان بمشام نخواهد آمد و شیخت دیگران را در مقابل ایشان

همچون بازی که در کان میدانست بیست

بلی هر کس گرفتار هوا می هست || همی دیگر به پیش از دمای است ||

معاملات عرفان و مقالات پنهان آن قدر بر فرد و اعلان کرد که شب روز مستفیضان
در بیان انواع این و آن می گذشت و بحر نغمه مدح و هوشان و وجد و حالات و ایشان
بگوش نمی آمد جمعی را میدید که سر بگریبان فرو برده و در بحر شهود و مشاهد مستغرق
گردیده و خلقی از ذوق یافت و بعضی از قلق نایافت بچو صله شده از خود و خود
بریده چون مرغ نیم بسمل لبشوق خنجر قاتل دست و پا زده و در گوشه افتاده و مترنم
به مضمون این فرد گردیده بیست

از من اکنون طبع صبر دل و هوش بردا || کان تحمل که تو ویدی همه بر باد آید ||

سرعت وصول که در مسترشدان ایشان دیده میشد از جاهای دیگر کم شنیده و
معاملات که بشه و سنین تعلق داشت از برکت ایشان با یام و ساعات بحصول
می انجامید بیست

از یاد حافظ این همه آخر هر زمیست || هم قصه عجیب و حدیث غریب هست ||

خدمت ایشان را جامع گردانیدند در مناصب قرب کمال و منصب قیومیت
با قطبیت و فردیت را با غوثیت و خلعت را باندیکیت و غیره مناصب که زبان قلم از نگفتن
آنها عاجز است به محض عنایت بی غایت بایشان مرحمت فرمودند و خدمت
ایشان را بیشتر گردانیدند و الهام در او اند که شفاعت اهل کبار این امرت
فردای قیامت حواله تو خواهد شد و ترا ما ذون بشفاعت اهل کبار خواهند
ساخت فردای آن روز طعام بسیار بشکرانه این عطیّه تیار نمودند و مردم اعزه
و غیره را دعوت عام کردند و فقرای و مساکین را مبلغ بسیار را ایشا نمودند بحکم
وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اظهار این الهام نمودند و نیز در رنگ با و اجداد

کبار ایشان را با الهام غفرت لک و لمن تو سئل بک الی یوم القیامة نیز مشرف
 ساخته اند و نیز ایشان را معلوم نموده اند که دنیا ای ترا آخرت گردانیدیم و کذلک این الهام
 بحضرت مجدد الف ثانی و حضرت عروفة الوثقی و حضرت قیوم زمان
 رضی الله تعالی عنهم شده این خلف رشید را بسنت آبا باین دولت سرافراز
 نمودند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
 و خدمت ایشان را بر مقامات اجداد کبار خود عبور عنایت نمودند و مقامات هر
 یکی را متصل در زیر مقام دیگر یافتند مگر یکی از اجداد خود را دیدند که مقام ایشان
 اندکے پایین تر واقع شده آنجا توجه گماشتند تا آن مقام را عروج واقع شد و در
 مکانی که ایشان می خواستند رجائی یافت بدست

کمال طفل نه منند نیت بدست || شود ز آب گهر نام ابر بنیان سبزه

ساختند

و با ایشان معلوم گردانیدند که بر هر جنازه که تو نماز کناری آن نیت مغفور گردد و با ایشان معلوم ساختند
 که نسبت تو در مقسبان تو ثانی القراض این نشاء خواهد ماند اگر مثل این عطیات که با ایشان عنایت
 شده مذکور گردد و هر آینه تبطویل انجامد و معارفیکه با ایشان نموده اند همه موجب کتابت سنت اند
 خدمت ایشان عنایت میکردند که من حیرانم از معارف بعضی اکابر که فی الجمله از کتاب و
 سنت انحراف دارند و فقیر را ازین قسم معارف هیچ معلوم نساخته اند الله الحمد المنته که
 آنچه بمن نموده اند همه موافق کتاب و سنت بوده چه در مبادی احوال و چه
 در وسط و چه در انتها و خدمت ایشان هم بر وعایت والد شریف خود اویسی
 بودند و هم بجناب حضرت مجدد الف ثانی رضی و آخر جناب اقدس سید
 اویسی گردیدند و اخذ اعز کلمات از خدمت آن سر فرموده اند چنانچه در شجره که حیران علی نظم فرموده
 ایمانی بدان نموده است اینجا آن شجره را ثبت می نمایم **هذا هو النظم**

اول هر مژدی نال ست حمد و الجلال || بعد زیبا است نعت سر اصحاب و ال

و از پس این شهنواز من نسبت کبر احمی من
 کو خلیفه ایندوست نائب شاه رسل
 شافع اهل کبائر رحمت حق بر ظهور
 اندر این اعراض فانی جوهر قائم بند است
 هم امام و سرور و وقت است فروغ خورشید
 هم مربانی الله و هم اویسی رسول
 از علوم و از معارف کو بد و ممنا گشت
 حایل آن نیرو ذات است قلب فکشت
 از مناصب هر چه امکان است در نوع بشر
 خلقت قربت محبت ندیمی و صورت
 مرشد او فی الحقیقه شد روان جد خویش
 هم طفیل و مرئی گشت سلطان رسل
 یکدل و لبانی ارشاد آن قیوم دین
 روح پاک اب و شد فرد و ران قطب غوث
 قطب عالم شیخ اسماعیل امام العارفین
 غوث عظم صیغه الله مرشد این حضرتین
 مقتدر الشیخ عروۃ الوثقی است قیوم جهان
 پیر او قائم مقام حضرت خیر البشر
 مهد فیض جزو کل مرشد جن و ملک
 قبله او تاد و بد لا کعبه هر قطب غوث
 بے حجاب هم نخر امید فردی از بشر

از صفی صفوة الحق تار رسول لایزال
 قبله اشیا می عالم کعبه ارباب حال
 آیتی فضل الهی مرو و جانان را زلال
 صاحب تجدد قیوم جهان تاج الرجال
 هم کفیل کعبه هم شیخ حریم بے زوال
 هم مرید و هم مراد حضرت عز و جلال
 حاضر اند از فهم آن رباب علم و حال
 که با کردند ز واد و سموات و جبال
 جز نبوت جمله ادربافت آن صاحب کمال
 از صباحت ملاحت با همه آمد بقال
 شیخ احمد کو مجد بود فرد بے مثال
 هم بامدادش جناب قدرت ایزد تعالی
 سوی جد امجدش هم یار سول و الجلال
 شاه معصوم ابی اعون لطف لایزال
 والد معصوم ثانی بود آن کان کمال
 کرد تجدد صد اشنا عشر و حرب حال
 شیخ ثانی ثانی شیخ خود اندر حال و قال
 الفتانی را مجد و مانع دین از زوال
 قطب شد و داد و عالم بحر علم حال
 مرجع افرا و نجبا مهدی اهل ضلال
 بعد پیغمبر چون آن شه در نهایت الوصال

مقتدائی نیست جز آن واصل اصل الاصل
 کس نفهمیده است در قطاب امت همچو
 مرشد او در طرقهای وساطت مصطفی است
 یک راه اصالت نابی پیگیریست
 با وجود این اصالت خانه زانو نشسته است
 پیش نه بین شرح کمالش ناید از من که خرد
 لاجرم اصل معانی باز میگردم بحرف
 در کمالات نخستین خواجه عبدالباقی است
 ظل رحمان خواجه کر انعکاس بانفس
 شیخ ایشان قطب عالم خواجگی اکنه
 بود پیر و خال مولانا محمد زاهدش
 سر پیک خواجه میالید آن چرخ برین
 نقشبندی و دنیا خواجه او نقشبند
 چون منقش بود لوح دل زید نقشبند
 میر او بابا محمد خواجه ساس یافت
 خواجه ساس را خواجه علی را میتن
 شیخ او چون خواجه محمود است از محمود گشت
 مرشد او خواجه عارف یافت از خواجه جهان
 خواجه یوسف یوسف ثانی مصر عرض خویش
 خواجه ابوالوعلی فارمد غواص عشق
 پیشوائی راه عرفان است سلطان بایزید

با چنین سرعت می باد در صول و ظلال
 فرق در ذات صفات و بهشتان مثل
 ز ابتدا تا انتها در کتساب بر کمال
 بے وساطت با بذات الله از وصال
 یک عبدی کو فرزند خواجه اعز جلال
 اندرین حیرت ز سر رفت زانم گشت لال
 کانشه تجرید را مرشد بفضل لا یزال
 گرچه جان خواجه را گرفت آن شمه در مال
 ماند باقی تا قیامت و لیکن و الجلال
 خواجه روشن است را والد دوم پیر حال
 خواجه او خواجه اعرار است قطب کمال
 کو پیگیر خود یعقوب بود و چهره مال
 خواجه کار خواجه شد از خدمت میر کمال
 خاتم تا سر کنم مدتش زانم گشت لال
 ره بسوی دولت عرفان بطیف لال
 خضر و شن نمود و جوئی و شراب لال
 طالبان احق عاقبت بی قیل و قال
 لعل کان جوهر عرفان بفضل و الجلال
 غجدانی چون زلیخا یافت آن یوسف جمال
 خورده او از خرقانی بو الحسن آب لال
 ره بخود برگزیده جعفر صادق ز آل

با امام سید جعفر و نسبت شد قرین
 آن یکی دادش باقلیم ولایت سرور
 اولین نسبت که ابواب ولایت برکشود
 والدش باقر محمد از شه زین العباد
 آن شهنشاہ شهیدان از امیر المؤمنین
 را پیر شاه ولایت شد شفیع المذنبین
 آمدم اکنون بشرح نسبت ثانیه اش
 اخذ کرد از باطن قائم که بام او است
 پیر او سلمان فارس مقتدای عصر خویش
 افضل از حجاب خیر الاولیا صدیق را
 ای حسن گرمی توانی مدح شان بحسن بگو

از رسول حق در این راه بهر افرات کمال
 وان دگر بخشدش از خوان نبوت صدال
 از جناب لدخود یافت آن صاحب جمال
 او ز اب خود حسین محبت بی قیل قال
 حیدر صفدر علی مرتضی ناکب الوجاء
 صدر بدر هر دو عالم شمع بر زم نزال
 آنکه بر قرب کمالات نبوت هست دال
 آن امام اسلمین جعفر بفضل ذوالجلال
 یافت از صدیق اکبر پر تو صدق و کمال
 بهنما خیر الرسل شد آفتاب بی یول
 تا که گروی از طفیل مدح شان احسن مال

تذکره ثالث از منتخب سابع در ذکر تصانیف و اشعار
 و تصرف و خرق عادات بعضی عبادات معموله حضرت
 قیوم جهان (زبد الال) حضرت صفی (ش) رضی الله عنه

حضرت ایشان سه رساله تصنیف کردی که یکی به آداب الامر شایسته نموده اند و متحد
 الاسرار نیز نامیده اند و این رساله را در ایام آغاز جوانی تصنیف فرموده بودند
 در سنه یکصد و هشتاد و شش بعد الف رساله دوم را مخزن انوار
 صفی احمدی تاریخ است و مسمی به مخزن الانوار
 احمدی فی کشف الاسرار المجددی کرده اند و درین رساله

بیان سلوک هر چهار طریق فرموده اند و تصنیف این رساله در دار السلطنت کابل
صالحا الله تعالى عن الآفات والتزلزل واقع شده در سنه هزار و یکصد
و نو و هشت از هجرت حضرت خیر البریه علیه و علی الرحمن الصلوات التسلیما
افضلها و انتمها و رساله ثالث منظوم است بطریق ثنوی مسمی بچهارجوی و هر طریق بچهارجوی انها
رضوانی مناسبست و او ده اند چنانچه طریقه نقشبندی را قدس الله تعالی اسرار
اهالیهم بچوئی شیر نسبت داده اند و طریقه اکابر قادریه را رضی الله سبحانه
عنهم بچوئی شهد نسبت داده اند و طریقه حضرت چشتیه را قدس الله تعالی اسرار
اکابرهم بچوئی خمر نسبت فرموده اند و طریقه حضرات سهی و سرمدیه را
بچوئی آب خطاب کرده اند و رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این جوئی رابع
تا تمام مانده و هر چند مدت حیات ایشان بعد از تصنیف این رساله تطویل کشیده
آما بار اوده الله سبحانه وقت ایشان مساعد نشد که در اتمام آن می کوشیدند و آخر
اقتلاح این رساله فروی چند تمینا اینجا ایرامی رو و **هذه من سالت**
الشریفه المسمی بچهارجوی - نظم

حمدی در و ثنائی بیدو
کو بایملی و در حرف کاف و فن
عقل را در کنه و نقش را غیبت
حال و استقبال ماضی همدگر
آسمان گوید زمین حیران گیت
عرش و فرش و کرسی و ارض و سما
جمله حیرانند بذات پاک او
خواست چون روزی نخستین کردگار

مقدم لا یزال را اسر و
هستما از نیستها آرد برون
فکر از مایشش آگاه نیست
زابتدا و انتهایش بے خبر
ارض گوید چرخ سرگردان چیت
و آنچه مافیها الی تحت الثر
عاجز اند و قاصر از اوراک او
که نماید سر مخفی آشکار

تا کن در اظهار ذات خویش تن
پس تجلی کرد بر خود آن چنان
نجم ثاقب نیست بر برج هدا
نے غلط بل نور بمانند چون
حق بخود آن نور را آینه سست
بال آتار صفات خود کشتود
از فروغ نور پاک آن حید
چونکه او بدر و در ار کل
بعد زان آن نور پاک مصطفی
تا بوقت مساعت موعود خود
عقد کرده بیان او می کشود
بود انواع ملک راره نما
ز ورق افلاک را ملایح بود
چونکه تنگام ظهور او رسید
غنچه دل بر شکفت از مقدش
روز روشن شد شبستان جهان
منهدم شد قلعه کف و فساد
از جناب حضرت رب المجید
التفاش کند بنیاد نفاق
کعبه شد بتخانه دار الحرب
ظلمت عالم تمامی نور گشت

سید

صلاح

در مراتب صفات خویش تن
کش از نور محمد شد بیان
بدر اوج لامکان شمس الضحی
از شبیه و مثل کیفیت برون
واندر آن آینه با خود عشق باخت
باعدم بخشید تشریف وجود
هر چه دیدی و شنیدی آفرید
نور او شد موجب اظهار کل
گشت ساجد در مقام عابد
بود دائم عابد معبود خود :-
قد بیان را راه روشن نمود
عالم ارواح را هم مقتدا
ناضای گشته ارواح بود
نوبهار آمد خزان رو و کشید
زنده شد جان فسوده از دمش
آفتاب آمد سها گشته نهان
بلده ایمان آباد و شاد
مژده رحمت بعالم در رسید
وصل جستند عهده داران فرق
بت شکستند بت پرستان
صبح نور و شب بجو گشت

ز آنکہ در عالم چو رشد و تربیت
لاجرم آن نور پاک من لادن
جامہ چون و چنان در بر کشید
بے نشان پوشید سپر ایہ جو
نور پاکش ہمچو شمس خاوران
ہست بر چرخ چہارم آفتاب
خاصہ خورشیدیکہ از انوار حق
تافت بر ذرات عالم در حجاب
صدیہاں روشن شد از انوار او
مقتبس شد ہر یک از نزدیک دور
ہر زمان خفاش لاف میسزند
چشم من ہرگز ندیدہ روی او
خود نداند آن لپیم خود پرست

نیست ممکن غیر جذب جنسیت
در بشر رو پوش شد از امر کن
دعویٰ جہانیاں بر خود گزید
لا مکان اندر مکان خود را نمود
کرد منزل در سپہر جسم جان
نیست مرآت فلک اورا حجاب
کہ در روشن عرش و فرش و نہ طبق
نور پاک او برنگ آفتاب
قوت جان ہا گوہر گفتار او
جز کہ خفاش عدوی دیدہ کو
کہ عدوی آفتابم از حد
دل نمی خواہد کہ آیم سوی او
کہ بمعنی دشمن جان خود است

ہیچنان مظاہر نور مقدس اورا بیان فرمودہ از حضرات خلفای اربعہ تبیین کردہ
باز بہ اکابر طرق اربعہ آوردہ و ہر طریقہ را بجوی نسبت نمودہ اندان شدت
الاطلاع فارجم الیہ و نیز خدمت ایشان را در اشعار دیوانی بود بغایت
رنگین و عالی در ایام جذب ثانی آراشتند و سہ غزلے از ان یافتہ شدہ
اینجا نوشتہ شد و غزلے از ان در نکویش دنیا وینہ و اہل آن فرمودہ اند و
در ان مدح شریف حضرات انبیائے کرام صلوات اللہ تعالیٰ علیہم
و اصحاب و اہباب ایشان و سائر مشائخ و اہل ترک آن نمودہ اند و مفتون
شدہ بیان کردہ اند **ہذا هو النظم**

چیت جانستان بهر شکری چیده
بی وفای رشت لای گاهش لیل و نهار
محنت و شغ و بلای غفلت آبا و هبیب
حالین ماتم سر پر سیدم از پیر طریق
گفتمش چون است حال آنکه بند و دل در و
عافل است و بجزیرا حلق است آن بگهر
باز پر سیدم کدام است آنکه دل بر کند و
یا خلیل خلعت حق یا کلیم طور عشق
یا ز اصحاب هک یا ز اهل بیت حنبا
یا سر قطاب عالم شاه تجرید نهر
یا محی الدین جیل یا جلال الدین رم
یا زار قطاب است یا غوث است یا قیوم قیوم
یا امام عاشقان یا مقتدرای عافان
یا زمستانیکه مدبوشند از جام الست
زلف مشکین ترانازم که در و ام فریب

جیفه سگ پیده در نافه پوشیده
قبحه مکاره و سر و غانا میسده
دل نه بند کس در و جز ابله ناویده
گفت بادی یا خیل یا چو سیل تیره
گفت اولیا بحال پر غلط فهمیده
یا خری یا غول یا دیوانه یا غریبه
گفت یا آدم صفی یا نوح طوفان دیده
یا صید مریم یا احمد بگزیده
یا اویسی مصطفی از غیر حق بریده
یا ضیاء الحق بهاء الدین منور دیده
یا جناب خواجه باقی بحق بگزیده
یا جوا بر اهیم دهم رند صاحب دیده
ز ابد از خائفان یا عابدی ترسیده
یا مگر در و می کشی لایه خم نوشیده
هم چون از و هزاران دل بمنو پیچیده

گر ویده

ای صفی در عالم فانی کسے یکدم مباد
بی می و جنگ و رباب و شاهر بگزیده

و نیز این غزل از دیوان مبارک ایشان است و در این ایامی بقوت نسبت
خود نموده اند غزل

گدائی کوئی ترا ذوق بادشاهیست
بتاج تخت و گهر گنج حشمت و اقبال
اسیر و امهاسایه الهی نیست
مخور فریب کزین سیح با توراهیست

ن
خوشید

تو یوسفی بحقیقت فتاوه در ظلمات
بهر طرف که روی صد نه اطفو فان
ز فیض پر توه مهر جانش قص کنان
فنا اتم و بقا کسل اثر زائل

برابر که مقام تو بطن ماهی نیست
برابر که شتی قیوم کو تباهی نیست
کدام ذره که از ماه تاباهی نیست
نشان هستی موهوم گریز خواهی نیست

هزار حسرت افسوس ای صفی که ترا
قیام یسکل نه دور و صبح گاه نیست

و این غزل نیز از زاویه سبع مبارک ایشان است غزل

وی بمن نگاہے کرد ظالمی جفا کوشتی
قاتلی شتمگاری خوشخوری دل آزار
مہوشی پریر و فی فتنہ شیر جوی
لالہ رخ سمن بوی غنچہ لب فسوں
کبریا مسلمان آفتی دل جانی
جامہ زری در بر طره گہر بر سر
دام زلف کافر کیش بہر صیدایا نم
شرک چشم خوشوارش با سنان مگر گاہا
و دو خط مشکینش آتشے بجایم زد
وی بطاق ابرویش سجده ادا کردم

جان کنی جگر کا سے دلبر با ہوشی
بی پیالہ سرشاری فن کج کن فراموشی
خانہ جنگ بدخوی با کتہ قدح شنی
نور ہال دل جوی نستر نبا کوشی
خضمین و ایمانی کافر سیہ پوشی
چہرہ ارغوان طاسی تہہ بندر کوشی
چون کند ز تار می کج فلندہ برونوشی
کردہ غارت و بہار و ظلم و مہوشی
مہر خاورم کردہ ماہی مالہ آنخوشی
کعبہ روبرو آمد قبلہ شد فراموشی

ای صفی چه افسون خواند عشق بجز انگیزت
کمان صنم بجفت آمد باد و لعل خاموشی

خدمت ایشان را بیاضی است و قصائد مناجات و حمد سرود کائنات
مدح حضرات عالی درجات چنان مقرر شدہ کہ در خاتمہ این کتاب انہاراجم

کرده شود و تکمله این رساله گردوان شاء الله تعالی -

ذکر بعضی عبادات و عادات احضر قیو جهان محبوب الرحمان رضی عنه لسبحان

خدمت ایشان در عادات و عبادات و اکل و لبس و در جمیع امور حتی المقدور رعایت سنت را از دست نینداوند و وظائف یومی و سیلی ایشان او عیمه و او را دستنونه بودند که از احادیث و آثار نبوی اخذ فرموده بودند صلوٰۃ و صیام نوافل نیز بدستور سنونه ادا می شد و در نماز رعایت آداب و تعدیل رکات و حضور و خشوع و طمانیت و وقار و طول قیام و سجود بنوع ویدر مے شد که با فوق آن متصور نباشد و عادات ایشان در صیام نوافل چنان قرار یافته بود که در هفته چهار روز صائم می بودند و سه روز افطار می نمودند آیام صیام ایشان متصل می بود و ابتدائی از روز دوشنبه می نمودند و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را متصل روزه می داشتند و جمعه را عید می فرموده اند لهذا از جمعه شروع افطار می کردند و شنبه و یکشنبه متصل مفطر می بودند و اگر در این سه روز ایشان را بعطیه می نواختند آن روز را نیز بشکرانه آن صائم می بودند گاهی چنان واقع میشد که تمام هفته را بصوم میگذرانیدند خواه بوقوع صیام آیام بیض این واقع می بود خواه بصیام شکرانه و در لباس نیز رعایت سنت را بنوع داشتند که در لباس مسنون تر اند و تغیر و تبدل را مجوز نمیداشتند کیفیت ازار و قمیص و روای و عمامه را از کتب تحقیق نموده معمول داشتند و در پایی مبارک نیز نعلین می انداختند و سراویل و کفش و غیره انواع را پانمی کردند و در ریج

امر بدعت را از قلیل و کثیر نمی پسندیدند و در هیچ بدعت حسن نمیدانستند حتی که
 سجد نمیداشتند و در هیچ تهنیت و تبریک اگر عدد مقصود می بود با انگشتان حساب
 نمی فرمودند و در ختمات بسنگریزه می پرداختند و صاحب بدعت را در
 مجلس خود بار نمیدادند و از صحبت اغنیاء متنفر می بودند و در آمد و شد را
 بسته حتی که تیمور شاه بوقت مرض موت خود انواع سعی بکار برد که خدمت
 ایشان را زیارت کند و اکثری امرارا بطلب ایشان فرستاد هرگز بسمع قبول
 نیامد و در اواخر جمیع امور محتاج باذن بودند و در هر امری که اذان اذن
 نمی یافتند بمیل نمی آوردند و هندی و وائزان و ایشان باری نمی بود و در گذار
 و بازار هر جا هندی می بنظر می آمد روی مبارک رومی گردانیدند و گاهی
 بر سر مبارک رومی داشتند تا چشم ایشان بر منکران نبوت نیفتد و حیانا اگر
 هندی می بایشان ملاقی می شد مال او باسلام می کشید چنانچه روزه
 ازان در خوارق ایشان نوشته خواهد شد

من خرق عاداته رضی الله عنه

روزه برای دیدن حضرت بی بی صاحبیه قدس سرها که همیشه زاده ایشان
 و والده فقیر بودند تشریف آوردند و اراوة الله هندی و غی در زیر دروازه برای
 حاجت آمده بودند چون دید که خدمت ایشان تشریف می آرند گریخته از رگزار
 دور شده با سطل در آمد و در را بند نمود و اراوة الله خدمت ایشان سا
 زیر دروازه ایستاده ماندند و با کسی سخن نمی کردند آن هندی از عقب
 بطرف ایشان نگاه میکرد و نظر مبارک بآن طرف افتاد و فرمودند که این چه کس
 است که از عقب در نگاه می کند شخصی عرض نمود که هندی و است جهت
 غرض آمده بودند چون در و حضرت شد و عقب در پنهان گردیدند و فرمودند

با وجود پنهان شدن چون بپا و زوید نگاه میکند بعد لحظه فرمودند که غنقریب باما بنشین
 خواهد شد چون خدمت ایشان اندرون تشریف فرما شدند هند و برآمد و یکی بادی
 اظهار نمود که بشارت سلام یافته است که زود مسلمان شوی هند و از سخن او ناخوش
 شده رفت در عرصه راه یکی با او مخاصمه نمود و صورت دعوی در میان آورد
 بخانه قاضی رفتند و آنجا بنوعی از زبانش کلمه صادر شد که حکم اسلام بروی
 آمد و بزور مسلمان کردند و دیگر بخد مت آمد و داخل زمره مریدان شد
من تصرفات ساله تیموشاه پیا بود بخد مت ایشان کس فرستاد
 که حکما از دو عاجز شده اند وقت بهمت است الحال آنچه فرمایند از قسم و وید
 همان کرده شود فرمودند که بکیا و سفرزه را بخورد و رسته روز انشاء الله تعالی
 شفا خواهد یافت بادشاه از حکما استصواب آن درخواست همه متفق الکلمه عرض
 نمودند که این مرض عارض از برودت است اگر این دو کرده شود موجب هلاکت
 بهر نوع در نظر است اما گفته ایشان را تجربه باید کرد معالج خان که از حکمای حاذق
 آن وقت بود گفت که این تجربه نمی باید کرد که بجان بازی کردن است موافق طبع
 بادشاه گفته وی نیامد طلب مقدار سفرزه نمود و بخد مت ایشان فرستاد و بخادم
 گفت که گفتگوی حکما را نیز عرض ایشان برسان و اسفرزه را بخد مت بگذران که از
 دست مبارک خود سه جانمانند تا از بین دست مبارک حضرت نرساند چون
 اسفرزه را بخد مت ایشان آورد و احوال گذشته بعضی رسانید ایشان بسم
 فرمودند و اسفرزه را سه حصه برابر کردند و فرمودند که بی اندیشه سه روز پی در پی
 بخورد که صحت او در این ودیعت شده چون بعمل آورد موجب شفای کامل
 گردید بادشاه و حکما همه معتقد تصرف ایشان شدند و معالج خان مذکور را بخد مت
 ایشان فرستاد که مرید شود و معروض داشت که اگر صحبت عالی بومی اثر نمود

نهاد

که حاشیای مرگست

نمودند

فرمود

و کثودی در کار او پیدا شد و در عقب او نیز بخدمت رسیده سلوک طریقه علیه
خواهم کرد چون معالج خان دو سه روز آمد شد نمود توجه عالی در وی اثر کرد
و در رک و عقل وی خلل پیدا شد چنانچه تشخیص احوال نبض نمی نمود و عادت با شاه
چنان جاری بود که طعام هر روز را با استصواب و می کرد و مذمومی الیه صبح
نبض با شاه را دیده تجویز طعام و ادویه مصالح آن میکرد و چون صبحی معالج خان
در حضور رسید باوشاه تکلیف دیدن نبض بدستور سابق نمود و معالج خان بعض
رسانید که من بحال خود بیستم نوعی حالتی بمن روند و که راستا شعور تشخیص را
از من برده باید که حکیم دیگرے برای این خدمت معین شود و حضار مجلس لطانی
بعض رسانیدند که معالج خان با و فور عقل و تمیز کامل بدین حال رسیده که تشخیص
نبض نمی تواند نمود اگر ظل سجانی صحبت ایشان اختیار نمایند کار خانه
رو بخوابی خواهد آورد و باوشاه از خوف این از صحبت عالی محترز شد و امر فرمود
که معالج خان را نگذارند که بار دیگر بخدمت ایشان رود و طعام شنبه بود
بدیند که در صفائی وقت وی خلل آید و بهیئت اصلی شود خدمت ایشان از
استماع این ماجرا بیستم فرمودند و گفتند الراضی بالضرر لا یستحق النظر فرمود

انگفتم فلانی که بدی میکند || نه با من که بالفنح می کند ||

مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَوَى عَنْهُ حضرت بی بی
صاحبه قدس با فقیر را به طلب ایشان فرستادند چون بخدمت ایشان رسیدیم
در مجلس عالی از اکابر وقت بسیاری جمع بودند و اظهار طلب توقف نمودم
مبارک بسوی من آورد و فرمودند گویا چه داری معروض داشتیم که از راتے
عالی پوشیده نخواهد بود بیستم نموده فرمودند که بابا تو هم آزمائش مافی کنی برو بخدمت
بی بی صاحبه بگو که اینک آمدم فقیر عرض نمودم که توقف من از روی آزمائش

نبود بلکه از ادب معروض داشتند گفتند راست گفتی چیزی از ادب چیزی نوع ثانی
مِنْ تَصَرُّفَاتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ برادر فقیر بیان ضیاء
 الحق با انواع سرفه و تب گر قنار بود هر چند علان می نمود فایده نمیکرد و روزی
 کسی روغن گاو بخد مت ایشان آورد و در آن اثنای حضرت بی بی صاحب
 برادر را بخد مت ایشان فرستادند که رفته عرض احوال خود را بکن و بگو که از دوا
 عاجز شده ام وقت تصرف است میان ضیاء و الحق رسید و احوال خود را معروض
 داشت فرمودند که دوائی شما پیشتر از شما آمده با طعام و بیطعام از این روغن
 خورده باشند که شفای شما درین نهاده شده چون روغن را بخد مت حضرت
 بی بی صاحب تقدس با آوردند خادمه ایشان بعرض رسانید که در تب و سرفه
 روغن چگونه دوائی باشد فرمودند که روغن چیز خوردن است اگر ایشان زهر
 دهند شفا است از آن روغن برادر فقیر می خورد چون روغن خلاص شد آزار
 او هم بصحت مبدل گردیده **مِنْ تَصَرُّفَاتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ**
 درختی بود در خانه ما بود و آرمده خشک شده روزی ایشان را وضو میدادم
 و آب وضو ایشان را در زیر درخت انداختم فرمودند که این آب بچه نیت
 زیر درخت انداختی عرض نمودم که بطبع آنکه سبز شود و فرمودند که چنان خواهد شد
 آن درخت از سبز تر شود و شاخها برآورده و در آن سال ماند بعد از چند
 سال باز و بخشکی آورد و روزی بطرف درخت نگاه کرده فرمودند که این
 درخت ما و ام حیات ما چون ما گاه خشک گاه سبز است بعد از وفات ما
 خشک خواهد شد فوق کما قال دَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ **مِنْ خَرَفِ**
عَادٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فقیر اندیشه میسرین بوده
 و از دوا دلم سر و گردیده روزی در حضور ایشان برای من دوا حاضر کردند

طبع من از آن متغیر بود اما از ادب نمی توانستم که روان نمایم خدمت ایشان بر ضمیرم وقف
 شده فرمودند که میل تو بدو انمی شود عرض نمودم که خیلی طبیعت من ازین متغیر است
 اگر در حضور عالی نمی بودم نمی نوشیدم فرمودند منوش فقیه خوشدل شده آن قدح
 را از دست انداختم بستم فرمودند و گفتند که اینقدر از دوا اول تشکی گفتم برض خوشم
 نه نوشیدن این دوا فرمودند و من بجشاد و من خود بجشودم لعاب و من مبارک را
 بدین من انداختند آنرا آب حیات انگاشته بر غبت فرو بردم در حال صحت کلی
یا تم من تصرفاته رضی الله تعالی روزی وضو فرمود
 و بخادم گفتند که این آب را نگهدار که بکار خواهد آمد آن خادمه از نادانی گفت که چه
 کار می آید فرمودند که جهت دفع زهر مار بکار می آید و خود برای ادای نماز جمعه
 تشریف فرما شدند بعد از اوائی نماز از مردمان کوچی ضعیفه را بخدایت آوردند که
 این را مارگزیده است و بحالت مرگ است و طفلی دارد و ماهمه که برگ این
 آن طفل نیز خواهد مرد دعا فرمایند که حق تعالی او را شفا دهد فرمودند که آب مستعمل وضو
 را که داشته بودیم برای این بود بیا رید آب را حاضر کردند و بآنها دادند که باین
 آب مکان گزیده را بشویند و بقیه آب را بخورانید چون بعمل آوردند فی الفور
بصحت آمد من خرق عاداته رضی الله تعالی عنه
 یکی از فرزندان ایشان میان مطیع الله نام داشت و در ایام شیرخوارگی بود بسیار
 مریض شده او را برداشته نزد حکیمی بردند آن حکیم چون او را دید بخادم گفت
 زود ببرد که در راه خواهد مرد چون بخانه آوردند احوال آن طفل متغیر بود و مادرش از
 مشاهده آن در گریه و فغان آمد خدمت ایشان در مشغولی بودند از استماع آن
 آواز متوجه آن طفل شدند بایشان الهام دادند بزبان هندی که معنی آن
 بفارسی این است که مادرش ریوند بخورد و بخوراند بطفل و بالند بطفل از استعمال

آن شفا یافت مدت عمر هر مرضی که مبتلای شاز خوردن مالیدن ریوند شفا می یافت
مَنْ تَصْرَفَاتِهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ یکی از مشایخ وقت
 بایشان مخالفت داشت و سلطان وقت را با و عی اخلاص بود و بصحبت سلطان
 آمد و شد داشت گاه گاه سخنان ناملائم از جانب ایشان در محفل سلطان مذکور می نمود
 یکی از ملازمان سلطان که بخدمت ایشان اخلاص کلی داشت از شنیدن سخنان
 او متغیر شده بخدمت ایشان معالیه مذکوره را معروض خدمت ایشان نمود بنایت
 برنجیدن و رنگ بهارک سرخ شد حاضران آن ملازم را اشاره نمودند که زیاده
 از این حرفی بر زبان نیار و ایشان از اشاره آنها مطلع شده فرمودند که چرا
 منع نمی نمائید و آن ملازم پرسیدند که وقتی که فلان از این نوع سخنان
 در میان داشت در مجلس که حاضر بود و اسامی امرائی که حضار مجلس
 بودند یک بیک بر زبان برد ایشان فرمودند که کسی از ایشان تکذیب را
 نه کرد آن شخص گفت که همه تصدیق می نمودند بلکه سخن او را آبدار میکردند زیاده
 طول شد ساعتی مراقب بودند و بعد لحظه فرمودند که بمانمودند که هر فده
 گا و آن تصدق ما کردند کذا آن امرای فده نفر بودند از غضب سلطان برور
 ایام بقتل رسیدند و یکی از آنها مانند و آن شیخ باندک مدت هلاک شد
 و از سخت او اثری نماند و باطل آن سلطنت نیز چیده شد نحو ذ
 بالله من غضب اولیائے اگر از این نوع معاملات که بنظر فقیر از ایشان
 گذشته بآنگه از دیگران شنیده ثبت نماید مثل این کتاب و فتره
 انشا کنم با آنکه مرضی ایشان و اظهار این معاملات ظاهراً شده معترضاً عن
 التطویل بهین مقدار اکتفا نمود

رد

عنان از کف مدینه یوسف است

رجوعی جانب طلب ضرورت است

تذکره رابع از منتخب سابع و ذکر احوال حضرت قیوم جهان بفرادیس جهان رضی الله عنه

چون عمر مبارک ایشان باخر رسید و در دل ایشان اشتیاق طواف بیت الله
المعظم و زیارت روضه منوره حضرت رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم و مرادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً غلبه کرد و هر چند که این عزم ایشان را
از مدتی بوده و حج فرض را با وجودی که در ابتدای جوانی ادا نموده بودند چنانچه سابع
آداب ارشاد را در آن راه تصنیف فرموده بودند و در آن رساله احوال و احوال و
آن سفر خود نوشته اند اما شوق نبوی داشتند که نذر فرموده بودند که تا براه حج نه برآمده ام
گوشت را که محبوب ترین اطعمه نزد من است نخواهم خورد و از این نذر و از ده سال
گذشته بود که روانگی ایشان رویداد و در این مدت مدید گوشت نخورده اند و چون
بمنزل اول برآمدند خدمت حضرت بی بی صاحبیه قدس سرها دعوت
نمودند و اقسام گوشت را با انواع تیار کنایند و خدمت ایشان ازان تناول
فرمودند و چون شب اول از کابل برآمدند منزل را قریب غارهای اختیار فرمودند
بقرب ده فرسنگ و سه روز آنجا بودند و بنا به تبت هجرت پیغمبر صلی الله علیه
واله وسلم و نیز حجت متابعت شب از کابل بدر شدند و مطابق کردند کوچ خروج
را بتاریخ هجرت و در آن منزل بایشان معلوم ساختند که از تحرک توکرة زمین بکرت
شد که ذلک از آن روز انوعی سرگردانی بعالم رخ نمود و جمعیت از اهل جهان خست
برست و در آن سفر در او را دو وظایف و عبادات و صیام مقریه خود را فرمودند فقیر به
عرض رسانید که درین ایام سفر عبادات زیاده از عبادت ماسبق افزوده اید آیا باعث
شکرانه این سفر خواهد بود تبسم فرموده گفتند که با با عمر باخر رسید هر چه از دست بیاید

غنیمت فراخ در دور روز زندگی جامی نشد سیر غمت با کاشکی در عشق عمر جاودان میشدستی.

از این نوع اخبار مشعر بر قرب احوال از ایشان شنیده می شد چون با حمد شاهی رسیدند چند روزی آنجا اقامت فرمودند و خلق بسیار داخل طریقه علیه شدند و کذلک چون قلات نصیر خان رسیدند مردم قلات بیک منزل استقبال نموده بودند جمیع خلایق بنوعی بودند که زیاده از آن متصور نباشد کذلک در هر بلده که می رسیدند قدم میمنت از مردم ایشان را غنیمت شمرده جوق جوق خلایق بزیارت شریف مشرف میشدند و از آن نتایج کلی بر میداشتند و در قلات چند روزی در جنت بعضی مصالح ماندند و از آنجا روانه بندر کاراچی از راه کوپستان شدند و فقیر بعضی رسانید که اگر براه سندھ رفته شود عالمی از نور ارشاد عالی منور گردد و فرمودند که بابایام حیات بسیار کم بنظر می و رابند در راه رفتن سرعت را از آن مرغی می و ارم که بملک عرب رسیده شود اگر بطرف سندھ می روم ایام بسیار می باید رسیدن بعرب و شوار می شود و روزه در عرض راه فقیر ایشان در شوق ثانیه کجا و ه سوار بودم و خدمت ایشان غنوده بودند بعد لحظه بیدار شدند فرمودند که معامله عجب بنظر درآمد جماعت از اهل البدر که اسواتند دیدم که بطرف عرب روانه اند و بر اسپان پس بزرگ سوار اند که فقط گردن های آن اسپان از تمام وجود سپان دنیا کلان تر است و فقیر خود را بر پا لگی می بینم سوار و از قافله جدا شده بایشان ملحق شدم و پا لگی من بے کهار میرفت و از اسپان پس نمی ماند این معلوم نمودم که من بار و جانینان همراه خواهم رفت و از نمایان جدا خواهم شد چون به بندر کاراچی رسیدند فرمودند که دریا بنظر من از خون می در آمد معلوم میشود که وفات من در دریا واقع خواهد شد بعد از آن کوششتی و قرب کوادر طوفانے شدید و مداد و بسته شبان روز بکشید مردم عاجز آمده التجا بخدمت ایشان آوردند و طلب دعائے

نجات از شر طوفان نمودند خدمت ایشان عنایت کردند که بهتر آن است که بنده
 خود را بر ضایع خالق بگذارد و آنچه ازان جناب آید محبوب دارد اما چون مردم
 اسحاق بسیار بکار بردند دست مبارک بد عابر داشتند هنوز دست های
 ایشان بد عابود که طوفان تخفیف شد و باران ایستاد و آفتاب را بر باد چون
 از وعافا غ غ شدند بالکل امن حاصل شد و باد از وزیدن ماند چنانکه سه روز
 کشتی جا بجا مانده بود و بعد از سه روز باد وزیدن آغاز نمود چون به بندر
 مسقط رسیدند در قریه ابرق فرو آمدند چه خدمت همدی و م ابراهیم
 در ابرق سکونت داشتند در آن ایام که خدمت ایشان در آنجا بودند
 مخدوم صاحب انواع خدمتگاری بجای می آورد و حتی الوسع در خدمت
 کوشیدند اتفاقا در آنجا دندان مبارک ایشان بدر آمد تجویز بر آوردن
 آن نمودند چون آن را بر آوردند بیخ دندان قوی بود تمام نه بر آمده و پاره
 ازان در محل خود همان دندان سبب رحمت بسیار از وجع بدیدند روزی در آن
 وجع ضعیف بر ایشان غلبه نمود و مدت بی حرکت بودند چون بهوش آمدند
 فرمودند که عجب معالیه در این ضعیف روئیداد خود را در حضور مقدس جناب بنویس
 یافته و عنایات بینایات در خود مشاهده نمودم و نسبت خاصه آنحضرت را
 در برگرفت و وصل عریان میسر شد و معاملات در میان آمدند که مصداق مکا
 لاعین دات ولا اذن سمعت تواند بود همانا که متمنا به حسب خواهش
 بدست آمد و ازین معلوم گشت که وقوف جسدی من در حضور روضه شریفه
 واقع نخواهد شد چه اگر بحیات آنجا رسیدن می بود این امور در آنجا وقوع می
 یافت چون از بند مسقط روانه شدند و به بندر مخه رسیدند سوار می و ریاری را موقوف
 نموده از آنجا براه خشک به نیت زیارت مین تابند در حدیده روانه شدند چون

بشهر زبید رسیدند مردم بسیار از ایشان مشغول شده مور و فیض و برکات گردیدند و آزان
 جابقریه بها که قریب پیمان شهر بود رفته از زیارات مزارات کامیاب شدند و در ملک
 بین در هر منزل یکم آمدند در اطراف آن مرحله تفرج می نمودند خیلی توصیف بین زبان
 مبارک میگذاشتند و نوبتی از مخلصان معروض داشت که ملک خراسان که مراد کامل
 وقتدار باشد از این ملک براتب بهتر است خدمت ایشان فرمودند که مگر شنیده
 خبرانی آید ریح الرحمن من جانب الیمین و شنیده اللهم ینک لنا فی
 شامینا و یمننا که دیگر ولایات را بران فضل میدهی این ولایت عرب است خراسان
 عجم و عجم را با عرب چه مساوات و چون به بندر حدیده مبارک رسیدند بقرب مکانی
 که زیارت ایشان آن جا واقع شد نزول فرمودند و مردم بسیار بسعادت قدم بوی
 مشرف شدند چند روز آنجا انقطاع حلقه و مجلس ارشاد و گرم بود چنان سرعت
 فیاضی بوده که کار سنین بساعات تعلق داشت و بنصیب هر که از هر چه رسید
 بود رسید تا خدمت ایشان مریض شدند و جمعی شدید بایشان حاضر گردید
 روز اول بحلقه صبح پرداختند و آن روز جمعه بود و دیگر حلقه میسر نشد بیت

در بر میغان بستند بیانات

کنون کورند کوی بخانه کوشش

تمام ایام مرض ایشان هفده روز کشید اما از روی شدت اوجاع و تب اگر
 هفده سال گفته آید بجا است فقیر در عمر خود ای ایوم شدت حرارت تب که از ایشان
 دیدم از هیچ محمومی بنظر نیامده روز چهاردهم از مرض بکشتی سوار شدند هر چند مجبان
 معروض داشتند که وقتی سواری دریا بسیار است چون حق تعالی صحت عنایت فرمود
 سوار شوید با این همه شدت مرض سواری دریا مصلحت نیست فرمودند که کار
 از مصلحت رفته بیت رند عالم سوار با مصلحت مینی چه کاره که ملک است اینکه بدین طریق
 اگر مصلحت کار کرده شود و ز قاعدان محسوب خواهم شد روزی دوسه شین بنظر نمی آید

هر چه پیشتر رفته شود اولی تر خواهد بود و اراقة الشکستی را مانعی در پیش آمد و در روز جابجا
 ماند شب بیوم حوائج کشتی تمام میسر شد و نا خدا بخدست ایشان عرض نمود که فردا
 علی الصبح لنگر خواهیم برداشت اگر مرضی حضرت باشد والا آنچه امر فرمایند
 بجای آورده شود و فرمودند علی الصبح لنگر بردارید و چون پلے از شب بگذشت
 بفقیر فرمودند که امشب از شبهای گذشته آرامم آیا مرض کار خود کرده فارغ شده
 حضرت بی بی صاحب که از کثرت غم و اندوه مریض شده بودند از استماع
 این سخن مطلب ایشان را فهمیده بهر نوع از جابر خاسته بر بالین مبارک شدند و دست
 بر پیشانی انوار نشانی گذاشتند و جهت تسلی فرمودند که آثار عرق دیده می شود
 امید که عرق شفا باشد تبسم نموده فرمودند که چون از زبان شما لفظ شفا صادر شده
 امید که شفا اخروی حاصل باشد و مردم قافله که همراه در کشتی بودند طلب فرمودند
 و از آنها بجای خواستند و قرض که از آنها دادنی داشتند و فرمودند بدین وجه که بعد
 حساب قرض که هشتصد روپیه برآمد فرمودند که کسی باشد که این قرض را به خود بر دارد
 و مرا فارغ سازد خدمت حضرت بی بی صاحب فرمودند که من بدمه خود برداشتم
 قرض نخواهم را فرمودند که شما قبول دارید همه معروض داشتند که قبول داریم دست
 مبارک برداشته در حق حضرت بی بی صاحب دعا فرمودند چون نیم شب
 شد فرمودند گونه تعب و تشنگی ظاهر شد آب حاضر کردند چون بدین مبارک
 رسید رغبت نه فرمودند و بحضور بی بی صاحب گفتند که معلوم چنان است
 که وقت احتضار است باید که متوجه احوال من باشند که مبادا در این وقت غلط
 واقع شود چون پلے از شب ماند فقیر امر فرمودند که دست خود بر زانوهای من گذاشته زور نما
 چون چنان کردم فرمودند که محسوس من نمیشود که بر آئین دست نهاده شد یا نه معلوم هست که جان
 از آفتابا لایر رفته فرمودند که دست بر سینه من بگذار چون گذاشته شد فرمودند که اینجا محسوس من

می شود و آنقدر در آنوقت آنرا بر داشت و فرحت بر چهره مبارک ظاهر بود که حضرات
را از آن تحیر دست میداد و وقت صبح اول لنگر کشتی را برداشتن و در حین برداشتن
شرع احوال ایشان تغییر مانده پهلوشدند و امر بخواندن یکسمن بر بالین خود
نمودند و بذاکر مشغول شدند با ذکر تبسمی فرمودند و جان بجانان سپردند **إِنَّا لِلّٰهِ وَ**
إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و فرموده آنچنان می که وقت دادن جان را همه گریان شنوند و بخندند
بعد از آن حال حضرت بی بی صاحبه ناخدا را طلب داشتند که اگر تا جده تابوت
ایشان را بکشتی برسانی آنچه جوهره آن باشد بحسب مدعای دل بخواهی بتوداوه
می شود و کشتیان قبول ننمود و گفت که معمول مایان نیست که میت را در کشتی
نگهداریم و از این امر بی احتیاز می نمایم لیکن من کشتی را لنگر می کنم و خدمت ایشان را
تا بندر حدیده میرسانم از آن جا اگر مقصد شما برودن تا تابوت باشد براه خشک
برید بعد از آنکه ایشانی را به بندر حدیده برده شد و مردم آنجا از مخلصان
و غیره ظاهر نمودند که اگر بے اذن شریف آنجا برده شود موجب باز آوردن خواهد
شد باید که اول ایشان را بگذارید و بعد از رسیدن شما اگر اذن شریف داد
باز برده خواهد شد مکان گذاشتن ایشان متصل مسجد و شن هندی مقرر شد
مکان شریفه را روزی در صحت خود پسندیده بودند آنجا درختی بود و خدمت ایشان
زیر سایه آن درخت نشسته بودند و فرمودند که اینجا کاملی مکملی مکان خواهد یافت
و قبر ایشان زیر آن درخت واقع شد و وقت غسل ایشان این فقیر ایستاده بود
خدمت مخدوم صاحب نیز ایستاده بودند و غسل چون بغسل مشغول شد
و جامه مبارک برداشت و آب بر جسد مبارک بخت ساعت بساعت
حسن ایشان می افرو و چنانچه مردم از دیدار ایشان سیر نمی شدند و متحیر می ماندند
چون غسل را با تمام رسانیدند فقیر بطرف دی مبارک ایستاده بودم چنان معلوم

نمودم که اشاره پیمائی مبارک خود میکنند چون بطرف پائی مبارک ایشان شدم اندک
 خشکی در پائی مبارک ایشان مانده بود آنرا بشستم و کفن مبارک ایشان بعد و مسنون
 داده شد و بر عدد و مسنون افزودند پس آنکه ایشان در حیات خود تمام ملتزم
 بسنت بودند بعد مات نیز مرضی ایشان بتابعیت است آری باب مکاشفه می دیدند که
 ظهور ارواح طیبه حضرات انبیا و اهل بیت و اصحاب اولیا بود و کذلک حین حمل جنازه
 و صلوة این حضور مرئی بود چون در کفن پدید آمدند حضرت بی بی صاحبیه
 قدس سرها که والده این راقم اند و همیشه زاده ایشان بودند ذکر ایشان در آخر
 منتخب خواهد شد خبر فرستادند که مردم از آنجا دور شوند که من زیارت ایشان
 مشرف شوم چون ایشان آمدند و روی مبارک را گشودند و در رنگ کبک از خواب
 باز چشم بگشاید با هستگی چشم مبارک را گشوده بطرف ایشان نگاه انداخته پوشیدند
 چون ایشان را برای نماز بر آوردند آنقدر جمیع خلایق بود که عدد آن از حوصله کاتب
 بیرون می نمود و مخدوم صاحب مقدم بنماز ایشان شدند و چون بدفن آوردند فقیر در
 قبر مبارک ایشان را گذاشت چون روی مبارک را خواستم بقبله کنم مرئی شد که بحکمت
 ضعیف که مجتنب صرف قوی است خود روی مبارک خود را بقبله برابر فرمودند چون
 روئے مبارک را گشودم آن قدر تجلی انوار بر روئے ایشان بود و حسن متراشد شده
 میرفت که عقل عقیل از درک قاصر می شد فرد

چرا از کاسه سر چشم من بیرون نمی افتد | که دیدار اخیلاست و بجا ماندن چهری باید

وفات مبارک ایشان صبح یوم الاثنين ششم شهر ذیقعدة الحرام فی سنه
 هزار و دویست و دوازده و این تاریخ تصور کرده فقیر است هذا هو انظم

که فردوس از دست صد زینت

بشد صبغة اللذ فیضش قرین

ز باغ مجد و شه ملک دین

چو محصوم اولی که قیوم وقت

درختی کہ بد بر فلک سایہ اش
بسر نو گلے داشت خوب لطف
قوام جهان را قضا چون شکست
ہمت قدسیان زمین با تم شدند
ہجوم غمش علمے گشت باز
چو تاریخ جستم ندا شد ز غیب

اگر معصوم تائش خوانند مہین
کز بود و خوشبو گلستان دین
نزول نمود آن بسوئے زمین
از انز و فلک جامہ نیلی است مہین
بملک دل فضل شد جان نشین
بجنت مکان کرد آن شاہ دین

بجنت مکان کرد آن شاہ دین
۱۲۵۱

مخلصان و مجتبان تواریخ بسیا جمع کرده اند از آنها خلیفہ احمد خان نظامانی
کہ خلیفہ محمد و مصاحب است قصیدہ طویلیہ جمع کردہ است مانا کہ این دو
فرد از قصیدہ او است سہ ذی قعدہ بد و بگاہ ششم کان اختر برج شد گم
دوشنبہ دوازده صد و سال پکان باز زده از جهان پروبال
و نیز در حرف غم و لم افروز دریافتہ و خدمت محمد و مصاحب بزرگان تازی
مرثیہ الما نمودہ اند و در ان بعضی خصوصیات ایشان را نیز درج فرمودہ و تاریخ
ایشان را نیز در ان قصیدہ بدو سہ مادہ در ان جا ذکر کردہ اند آن مرثیہ را ذکر
مے سازم **مرثیہ**

غزل افروز
۱۲۵۱

الشیخ الاجل قطب الاكمل غوث الاعوات
قیوم البشر محمد دمانہ ثالث عشر مولانا و مرشدنا
الحضرت الحاج محمد صفی اللہ السرهندی
المحکم حسبنا والفاروقی نسباً رضی اللہ تعالیٰ عنہ
وارضاه و فیہا تواریخ و صالہ قدسنا اللہ سبحانہ تعالیٰ باسر کمال

الذين

شمس المحبة والتقى
عن فرقاً حترق الشوى
قد كان ذا يهدى العصى
وليبيكه بلغة الهدى
في حين مولده النقى
سمه الأدمرب الصفى
ولذا صفي الله دعاً
قد كان ذا كل يعى
قد كان رافته العلا
جواد هدى والعطا
قامت يداه عن النبى
نحو الطريق المنزوى
ظلت سهام انظاره
كانت تصاد يداه
من مصرع شعر له
والى البنات فقاده
خفف السكبان انفه
يحمى الامانة كتفه
صدر له فخر زينة
من فيضه بسكينة
جل انتشاره مادة

غابت بلبيل دجى الفنا
فاسترجعوا اهل البلا
فى دين خير الانبيا
فاسترجعوا اهل البلا
زارته كعبته بالسنة
فاسترجعوا اهل البلا
ومن الثقافات لقد وعى
فاسترجعوا اهل البلا
غيثاً مغيثاً راتعاً
فاسترجعوا اهل البلا
فى ارشاد منهمك الغوى
فاسترجعوا اهل البلا
فى جلب قلب اغياره
فاسترجعوا اهل البلا
لمريد الاصاده
فاسترجعوا اهل البلا
ملجأ الحيارى كنفه
فاسترجعوا اهل البلا
بالحق فيه دفينه
فاسترجعوا اهل البلا
زان استواء بنجاده

ولنعم من بعماده به
صحت قلوب واجيه
في الذكر عادت جاريه
محي لدين قد علا
هو قطب قطاب لعل
قد جدّد الثالث عشر
متبعه الاف البشر
هو فرد عصر فختبر
في نشر احكام ابتدار
هو قطب رشاد الامم
هادي الطريق المقصم
واضاء قلوبا واجيه
ظل السكاري صاحيه
وسقى العطاش عذوبه
ملاء المدام غروب
ذاك المدام المسكر
اذعن به من ينكر
اقلح عشق بطونه
بات السبي الشجونه
يا ويلنا في فوته
هذي العمى عن صوته

فاسترجعوا اهل البلا
بنعاليه المتضا حيه
فاسترجعوا اهل البلا
قيوم وقت معتلا
فاسترجعوا اهل البلا
من الف الثاني واشتهر
فاسترجعوا اهل البلا
هو غوث اغواث البشر
فاسترجعوا اهل البلا
قطب مدار المحتشم
فاسترجعوا اهل البلا
من ضوئه بالراضيه
فاسترجعوا اهل البلا
لم يستقل ذنوبه
فاسترجعوا اهل البلا
بل ذوا الخمار الخمس
فاسترجعوا اهل البلا
فاضت على مطعون
فاسترجعوا اهل البلا
واحسرتنا في موته
فاسترجعوا الى اهل البلا

انما ردي محمد : ضاوت ضياء وهند : في الكثر جا بهر قد : فاسترجعوا اهل البلا : ٢

في ششجان انواره
 يا ويل ليس يداره
 مات الخليفة للنبي
 من اين اجدك يا ولي
 اين الصبوح واين من
 يمسح بر كل الزمن
 اين التذذ صبوحه
 كيف اهتد من روحه
 اين الغبوق المرتضى
 ومتى اغتباق المهتدى
 اين الصبوح الفانض
 ومتى استجار فانض
 اين الغبوق المحرق
 طار العقول فخلق
 اين الغبوق بما حله
 كيف ارتفاق المحتله
 يا زائرين لوجهه
 والفانضين بفيضه
 من وجهه فيض لقدم
 وهو الزمير الى القدم
 حضر البنى وصديقه

نقباض من ابراره
 فاسترجعوا اهل البلا
 قام القيامه يا صفي
 فاسترجعوا اهل البلا
 اعطاه ذارب المن
 فاسترجعوا اهل البلا
 اتى احتظاظ صبوحه
 فاسترجعوا اهل البلا
 في ساحت ارباب الهدى
 فاسترجعوا اهل البلا
 واتى استكار عارض
 فاسترجعوا اهل البلا
 من سكر حب البعشق
 فاسترجعوا اهل البلا
 في سكر حب احتله
 فاسترجعوا اهل البلا
 فالذاكرين بسره
 فاسترجعوا اهل البلا
 قد كان تحصيل لزم
 فاسترجعوا اهل البلا
 معه اذا صد يقة

فاسترجعوا اهل البلا	في الغسل كان رفيقه
قد جاد بالروح الصف	في فجر حج اكبره
فاسترجعوا اهل البلا	لحديدة اليمن النقي
قد كوشفوا ببراعته	في حين غسل جنازته
فاسترجعوا اهل البلا	اصحاب قرب جسمانته
صلوا صلوة المهتدي	حضرا هل اسلام اذا
فاسترجعوا اهل البلا	جمعا عظيما محتفى
حين الصلوة فحاضروا	اهل البصيرة شافوا
فاسترجعوا اهل البلا	صلى النبي واصحابه
صفوا صفوا بارئضا	صلى ملائكة السما
فاسترجعوا اهل البلا	في عالم الارواح ذا
قد كان بارشاد النبي	متيقن ان الولى
فاسترجعوا اهل البلا	يهدى هذه المعتلى
توزوارة بدرة	اللهم ارفع قدرة
فاسترجعوا اهل البلا	في نشر ما جاصدرة
وافض علينا برة	قدس الهى سررة
فاسترجعوا اهل البلا	حتى نقيل مقرة
من خبة محبوبه	اسكنه في بحبوجه
فاسترجعوا اهل البلا	مع امته مفتونة
ادمه في حظ اللقا	وطنه في انس البقا
فاسترجعوا اهل البلا	احبابه انجر من الشقا

برده ربی مضجعاً
 فی انس قد سک موباً
 ادم اهدی فی الہ
 وارحم جمیع عیالہ
 رب ارض عزاولاۃ
 کثر جنود ارشادہ
 ظل بطل داسم
 سکن بھم فی عام
 یارب اذ حقوقہ
 قد علق ترقوقہ
 وامطر علینا وابلا
 متدا تبا متوا صلا
 ربی ادم ارشادہ
 اوصادہ من جادہ
 کثرت فی تطریقہ
 فاکثر سواد فریقہ
 وادم فیوضا باھرہ
 وبالاستقامت عامرہ
 عظم ہدی خل امہ
 یا تو الی احکامہ
 کثر سواد جمیلہ

ایدہ دائما محباً
 فاسترجعوا اهل البلاء
 واستر ضرباً لہ
 فاسترجعوا اهل البلاء
 ونزد التقی فی احفادہ
 فاسترجعوا اهل البلاء
 من فیض انس قائم
 فاسترجعوا اهل البلاء
 عن ذمتی محقوقہ
 فاسترجعوا اهل البلاء
 من غوثر غیشا حلہ
 فاسترجعوا اهل البلاء
 فی جمع من قد صادہ
 فاسترجعوا اهل البلاء
 خلفاء فیض طریقہ
 فاسترجعوا اهل البلاء
 الی لقیامت ظاہرہ
 فاسترجعوا اهل البلاء
 کثر لمن بزمامہ
 فاسترجعوا اهل البلاء
 یا توہ فی تسبیلہ

وجعل عند باراضیا متواک مجد اصافیا متزاندا مستکافیا فاسترجعوا اهل البلاء ۴

اوسلك من بسبيله
بارك باهل طريقنا
واحرقهم بحريقنا
ويا عظيم الخلق السنى
سلكتهم للمستفى
فى قرب زلفى اقدس
جنبهم عن دنس
يا من تدوم ربلا فنا
وبك الحوى او فى لثنا
كل يموت ويهلك
واليه كل سالك
اناله نس ترجع
وهو العليم السامع
فى يوم اثنين فارتحل
وبطل خالصه استظل
فى سادس شهر البهى
بحونرة الفيض العلى
فى اثنا عشر سنة مضت
اثر الف سنة قد خلت
ولقد رضيت قضاءه
متلذذ اصحاءه

فاسترجعوا اهل البلاء
واكثر جميع فريقنا
فاسترجعوا اهل البلاء
حصصهم تلوا النبى
فاسترجعوا اهل البلاء
قربهم بالمأنس
فاسترجعوا اهل البلاء
يا من يحص بك البقاء
فاسترجعوا اهل البلاء
الا الله المالك
فاسترجعوا اهل البلاء
واليه كل راجع
فاسترجعوا اهل البلاء
وبأخر الفجر انتقل
فاسترجعوا اهل البلاء
ذيقعة حضر الولى
فاسترجعوا اهل البلاء
من بعد ما تم انت
فاسترجعوا اهل البلاء
اذ ذقته ورضاءه
فاسترجعوا اهل البلاء

زيد ورضيهم بالكرم واسترضاهم بالنعمة انت الملاك المعتصم فاسترجعوا اهل البلاء

فسئلت بشري الهاقف
 جاكلمه الخير الوفي
 يرضى الله عنه عجا
 واثناعشر معا ستوى
 ثم ارثني بلسانه
 هو حام في رضوانه
 تاريخه لثالث فيها
 بطيف عمر الاصفيا
 قد حار ابراهيمه
 ما ان اتت سميه
 صاقت عليه حياته
 بائت اليه شتاته
 فيض الرسول المصطف
 غابت في حجب السنه
 باصد قصد يق عتيق
 وحياتي عثمان وثيق
 وباعين علم علينا
 رب اتخذن مجليه
 الى دحريق مضلته
 ربي فصل وسلم
 ولصحة اشياعه

عن سنن وصل العارف
 فاسترجعوا اهل البلا
 الف وماتان احتوى
 فاسترجعوا اهل البلا
 بشري الى غفرانه
 فاسترجعوا اهل البلا
 هو في الحريم قدس جا
 فاسترجعوا اهل البلا
 اذ فات عن نعيمه
 فاسترجعوا اهل البلا
 ذاق لدير صاقر
 فاسترجعوا اهل البلا
 من غيب غب مرتضى
 فاسترجعوا اهل البلا
 با فرق فاروق فريق
 فاسترجعوا اهل البلا
 غواص بحر نبينا
 واخلع علينا بحليه
 فاسترجعوا اهل البلا
 لمحمد ولا له
 فاسترجعوا اهل البلا

ومتي اتصال ولينا: فاسترجعوا اهل البلا

ولا یبیا من اخوته	ولا ولیا من امته
واتباعه من شیعته	فاسترجعوا اهل البلاء

تذکرہ خامس از منتخب سابع در ذکر
فرزندان جناب حضرت قیوم جهان رضی اللہ عنہ

خدمت ایشان کثیر الاولاد بودند حتی که شمار و در جال زائد از شصت نفر از ایشان بولایت رسیده اند اکثری در ایام صبی رحلت نموده اند و آنچه بعد از ایشان خلف شده اند هشت پسر و سیزده صبیہ بودند و از جمله پسران اول و اکبر ایشان حضرت شاه ولی اللہ بودند خدمت وی با علی درجات کمال و اکمال رسیده و از خدمت والد شریف خود مافزون شده و خلقی از وی مشغول گردیده فقیر بعضی مترشدان آن مخدوم را دیده محفوظ شدم و حضرت مُرشدی قیوم جهان خیلی وصف استعداد و سعی نمودند و مکاشفات و معارف او را می پسندیدند و چون مسکن این مخدوم را ده بعید افتاده بود و همیشه در حضور نمی بود اکثر احوالات خود را بظلم معرض میداشت و بخت و سقم احوال بود و در مکاتیب عالی سرافرازی شد فی الجمله اعجوبه روزگار و پرتو لطف کردگار بوده مردم آن نواحی بوجود شریفش مفتخر و ممتاز بودند و از فیوض و برکاتش بهره مند و پر پیرو تقوی وی بسرحدی بود که بی اعانت خداوندی بوسع بشری بدن رتبه تشرع از جمله محالات است از بسکه در امور احتیاط بکار می برد که مردم حکم بجنون می نمودند فقیر بیاد دارد که شخصی میز ارپاش از خدمت حضرت مدیه آورده باین مخدوم را ده دادند مخدوم را ده بنات او را کنده و میز ارپاش را چون بخدمت حضرت آمد میز او را پند

خیلی محظوظ شدند و شکرانه الهی بجا آوردند که در اولاد من چنین شخصی بوجود آمده اگر از این نوع خصائص وی ثبت شود و تطویل کشد خلیفه ملاحمد الکریم بابی از زبان حضرت قیوم جهان در توصیف زبده این مخدوم زاده نقل میفرمودند که روزی بتقریبی فرمودند که اگر در زیر جرم آسمان دیده شود همچون ولی الله زاهدی درین زمان بنظرند آمد و در علوم ظاهری نیز بر رخ کامل داشت و احادیث بسیار بیاد نموده بود و بیاد فقیر است که تیموشاه درانی که سلطان وقت بود وفات یافت جماعت صاحبزاده گان بنر و شاه زمان که سلطنت با و مقرب بود برای فاتحه میفرستاد و چنان مقرر نموده بودند که بمسجد جامع قلعه یکجا شدند باز برای فاتحه بنر و بادشاه روند و خدمت حضرت قیوم جهان چون از صحبت سلاطین محترم بودند فرزندان و متعلقان خود را برای فاتحه فرستادند که در مسجد مذکور رفته با قوم یکجا شده بفاتحه بروید و راه را و الله چون بدر قلعه و شاه رسیدند وقت عصر بود و نوبت و تقاره و کرنا و غیره انواع می نواختند که معمول آن وقت بود چون مخدوم زاده استماع نمود گوشهائی خود را بدست بند نمود و جلوه اسب را گردانید چون کبیر همه او را چار همه گردیدیم و بنخدمت حضرت رسیدیم و خدمت ایشان استفسار نمودند که چرا جلد آمدید و آنچه را به عرض رسانیدند حضرت از استماع آن ملول شدند و فرمودند که قوم همه رفتند و از جانب ما کسی نرفته مبادا معاندان وقت را یافته بنما می در آیند و بادشاه را در ترود اندازند و ساعتی متعال شده فرمودند **حَسْبُنَا اللَّهُ نِعْمَ الْوَكِيلُ** اتفاقا بعرض بادشاه رسانیدند که حضرات صاحبزادگان برای فاتحه آمدند سوائی حضرت قیوم جهان که ایشان از مدتی تارک صحبت سلاطین اند بادشاه چون اخلاص کلی در آن وقت بنخدمت ایشان داشت گفت سن اراده نموده ام که اول بزیارت حضرت قیوم جهان مشرف شوم و از ایشان

دستار به بندم و چون دیگر صاحبزاده گان را ملاقات کنم لابد با خود دستا آورده
 باشند و تکلیف بستن کنند هر آینه رومی توانم نموده بهتر آنست که اول زیارت
 ایشان را یافته ثانی ملاقات دیگر حضرات کنم غفار خان صند و قدیر را بخدمست
 صاحبزاده گان فرستاد و عذری در میان آورد و وعده ملاقات بر روز
 جمعه کرد و همان شب بخدمت حضرت قیوم جهان پیاده آمد و
 دستار ایشان بست باز ملاقات بدیگران نمود خدمت حضرت
 قیوم جهان فرمودند که تیجه در ع میان ولی الله بود که بادشاه خود
 پایاوه در اینجارسید و او را از ملامت بر آورد توکل و تبتل و وع
 و تقوی و آنرا و استقامت و شکستگی و بی نفس زائد التخریر داشت در
 سنه هزار و دویست و سی و یک از این و ابرمال انتقال نمودند انا لله و
 انا الیه وارجعون فرزند ویم حضرت قیوم جهان میان قدرة الله نام
 دارند و در نواحی کوهستان کابل سکونت دارند و فرزند سیوم ایشان میان
 کرامت الله اند و در توابع پکلی سکونت دارند فرزند چهارم ایشان میا امین الله
 نام دارند و این مخدوم زاده طبع شعر بسیار خوب دارند فرزند پنجم ایشان میا ذکر الله
 نام دارند و در کوهستان کابل می باشند فرزند ششم ایشان میان ظهور الله
 نام است و این مخدوم زاده در طفولیت خیلی مقبول والد شریف خود بودند و فرزند
 هفتم ایشان میان مطیبه الله بوزه بعد از والد شریف خود در جوانی رحلت
 نمود فرزند هشتم ایشان میان عبدل باقی است عم این مخدوم زاده در
 حیات والد شریف و بدو سالگی رسیده بود و والده این مخدوم زاده از
 اولاد حضرت خواجہ خواجگان بها والدین باگروان است رضی
 الله عنه از این ممر بتولد این مخدوم زاده خدمت حضرت مرشد قیوم جهان

خیلی محفوظ شدند اللهم وفقهم فیما تحب وترضه براین فقیر در ماده جمیع
حضرات مخدوم زاده گان امید دارم که در نسبت والد شریف محفوظ شوند
و از زبان الهام ترجمان والد ایشان نیز بشارت در حق اینها سموع دارم مهید که از
گوش باغوش رسد

تذکره سادس از منتخب سابع در ذکر خلفاء حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه

محقق نماند که از خدمت ایشان خلایق بسیار به نسبت باطنی مشرف شده اند
و صاحب کشف و الهامات گردیده و مستحق بامر خلافت بوده اند اما کسی که
مجاز گردیده اند بهیت و مهشت نفرانداول و اکمل همه خدمت حضرت بی
صاحب قدس سرها اند می باشد که اولی ذکر ایشان نموده می شد
و در ذکر حضرت قیوم جهان و ایشان فاصله نمیشد چنانچه حضرت قیوم
جهان عنایت می نمودند که صورت ما هر دو جدا است و حقیقت مایکی ایما
چون عادت نویسندگان مقامات چنان جاری شده که ذکر نسای صاحب
در آخر کتاب می کنند کذلک در نفحات و غیره کتب یافته شده متابعت
اینها نموده ذکر ایشان را در تذکره سابع این منتخب نموده شد و ختم کتاب بدان قرار
یافت و ثانی خلیفه ایشان فرزند ایشان میان ولی الله که احوال این مخدوم زاده
در تذکره قبل ذکر یافته ان شدت فارجمع الید کاتب الحروف نیز بشرف
اجازت از ایشان حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه مشرف شده ام اما اجازت
که بفقیر عنایت شده از مواهب ایشان است و لانه در خود لیاقت آن نمیدانم
و برادر عینی این فقیر میان ضیاء الحق نیز مجاز از ایشان است و صاحب حالات

بلند و معارف را چهند و از خدمت حضرت قیوم جهان و حضرت بی بی صاحب به بشارت
عالی و اشارات متعالی سرافراز اند اللهم اوصله الى غاية الكمال بحراصة
النبي والالا خدمت حضرت مخدوم صاحب میان محمد ابراهیم رحمة الله علیه
نبیره مخدوم صاحب جامع کمالات ظاہری و باطنی میان محمد هاشم قدس سره
که از فحول سرآمد علمای عصر و احوال ایشان مستغنی از بیان است بودند از ایشان مجاز
اند و باعلی درجات کمال و اکمال مشرف و جهانے از ایشان منور شده در طریقه علیہ
داخل گردیده و ارشاد ایشان کامل آمد و خلفائی صاحب کمال از ایشان بروئے
کار شدند و سلسلہ علیہ را رواج کلی دادند فرزندان ایشان مخدوم میان عبد اللطیف
بصحب حضرت قیوم جهان مشرف شده اند و از توجہات علیہ بہرہ کلی یافته و از
خدمت والد خود بحال رسیدند و مجاز گردیده اللهم اوصله الى غاية ما يتمناه
و از جملہ خلفائی ایشان خلیفہ میان سلیمان و خلیفہ میان احمد خان نظامانی و سیاد
پناه میان سید نور محمد مرحوم و قاضی میان محمد قاسم و میان اسمعیل و خلیفہ
میان محمد فاضل و خلیفہ احمد کہتانی و مولوی محمد جیات ہریکے صاحب معارف
و اسرار مظاہر کثوف و انوار اند و براہ نمونی خلائی مشغول اللهم زد اخواننا
فی الدین و یرحمہم الله عبد قال امینا درین کتاب ہر جا مخدوم صاحب
و ر خلفائی حضرت مرشدی قیوم جهان ثبت یافته مرا و ایشانند و تفصیل
احوال ایشان مستحق کتاب علیحدہ است و اینجا بہمین قدر اکتفا افتاد و فضیلت پناہ
کمالات و ستگاہ ملا محمد زکی نیز از خدمت حضرت قیوم جهان مجاز شده
بدرجات کمال فائز گردیده اما خدمت حضرت مرشدی قیوم جهان
می فرمودند کہ نسبت ملا محمد زکی ضمنی است حامل نسبت وی منم اما بعد از من
عجب است کہ حفظ نسبت خود تواند کرد و فضائل و کمالات شمار آخوندزادہ محمد انور

بنوی از جمله مجازان کامل و نسبت یافتگان مکمل حضرت قیوم جهان است
و عالمی از واخذ طریقہ نموده در بلده مذکور بارشاد مشغول است حقائق و معارف
آگاه فضائل و کمالات و دستگاه خواجه مقیم صوفیان چارکاری المشهور بصوفی
خواجه از زمره خلفای ذوالاقتدای حضرت قیوم جهان است این عزیز
خیلی صحبت مؤثر داشت و خلائق بسیار از وی بهره ور گردیده در حیات
مرشد خود رحلت فرمود و رحمتہ اللہ علیہ پیر اکبر شاه خوستی نیز از مجازان معتبر ایشان
در الکائی مذکور بارشاد مشغول است و پیر احمد نیز از زمره مجازان ایشان است
بایر اکبر شاه مذکور در یک نواحی بسر می برد شاه بزرگ خوستی نیز از مجازان
ایشان است و باحوال نادره سرافراز صاحب جذبات قوی است و
خلق از بهره مند در نواحی کرم بهمنانی خلق مشغول شاه مقصود زمرتی نیز از
مجازان ایشان است و مریدان صاحب نسبت دارد یکی از فقرای و
بافقر شبی بسر بر خیلی از و مخطوط شدیم شیخ صنعان خوستی از جمله خلص مجازان
ایشان است صاحب خوارق و کمالات بهره بوده قبر شریفش در دور واقع
یزار ویتبرک بهر و الحال نیز از مزار او مردم خوارق اظهار می کنند که دیده
میشود و طریقہ در اولاد او باقی است خلیفه ملا سلطان اندری مشهور بملای خلیفہ
صاحب کمالات و منبع فیوضات است و خلقی از و مشغول از زمره خلفائے
کامل حضرت قیوم جهان است فضیلت و کمالات پناه حقائق و معارف
آگاه خلیفہ ملا مہربان توخی محمد زنی از جمله خلفای کامل ایشان است و صاحب
نسبت قوی و خلقی از و بهره مند و کامیاب فی الجمله عجوبه روزگار است
آنخونند زاده ملا محمد حسین موسی صاحب نسبت قوی بوده در سفر سعادت
اثر حرمین الشریفین در رکاب سعادت انتساب حضرت قیوم جهان بود قبل از

بود
خلایق

ارتحال آن قبله ارباب کمال بچند روزی در بلده زبید رحلت نمود و رحمه الله علیه خلیفه ملا
 حسام الدین دولت شاه از زمره مجازان کامل بوده بعد حضرت قیوم جهان
 مدتی رحلت نمود و رحمه الله علیه سید ولایت شاه پشنگی ثم شکار پوری از قدما
 خلفای ایشان است و خلقی از وفایض شده الحال مزار او در شکار پورست
 یزاد و تبرک بر ملا حاجی ولی محمد بانی ولد حاجی رحیم خان مرحوم نیز از زمره
 خلفای حضرت قیوم جهان است و خلیفه ملا عبد الکریم بانی قلاتی از قدما
 اصحاب ایشان بوده چون خدمت ایشان از قلات عبور نمودند عازم حرمین الشریفین
 شدند مومی الیه دوشمنزل در رکاب عالی بود وقت رخصت او را مجاز
 فرمودند و مریدان آنجائے را حواله مومی الیه کردند و امر بصحبت نمودند اهل صحبت
 او خیلے محفوظ شدند و صاحب انوار و اسرار گردیدند در این دو سال ارتحال
 نموده در بلده قلات مدفون شده یزاد و تبرک به رحمه الله علیه رحمه
 واسعه و خلیفه محمد صادق کنجانی از خلفائے قدیم ایشان است بفضل
 کمالات سرافرازه حاجی پیر محمد چاروی از جمله مجازان معتبر ایشان است
 و صحبت موثر داشت و ملا عبد الله جغتائی الاصل در کوہستان کابل از
 قبل ایشان مجاز بود و بخصایص مشهور الحال مزارش در کارپزی یزاد
 و تبرک به و ملا عبد الله قهقرا از قهقرا آن مدتی در خانقاه معلی بسر برده از
 فیوضات و کمالات ایشان برخ کامل یافته مجاز شده بولایت خود رجوع
 نمود و مخدوم عبد الواحد سیوستانی مشهور بخند و م محمد احسان صاحب فضائل
 و کمالات صوری و معنوی و از خدمت ایشان اجازت داشت ملا عثمان
 علی زینی نیز از مجازان بوده سیادت پناه سید حسن دهلوی صاحب شجره منظم
 که در این منتخب ثبت شده نیز از جمله مجازان و مستعدان بوده و باعلی درجت

کمال و اکمال رسیدہ میان عبد الکرم تم توی و میان قاضی محمد نصر پوری و میان عبد اللہ
 نصر پوری نیز از مجازان بودند فضیلت و کمالات شمار خلیفہ محمد کاظم شکار پوری نیز از
 قدمائے اصحاب ایشان بودہ بد لالت مخدوم صاحب بخدمت ایشان رسیدہ بود و
 منظر فیوضات شدہ نقل مے نمود کہ در آن ایامی کہ مخدوم صاحب در شکار پور بودند
 جزری از ایشان مے خواندم روزی برای سبق آدم ایشان را بنوعی دیگر یافتم
 کہ امکان سبق در ایشان ندیدم گفتم چہ واقعہ روئد اوہ است کہ شمارا بنوعی دیگر مے
 بینم فرمودند وی صیادی را دو چار شدم و در بند افتادم الحال از ذوق آن از خود
 رفتم بیات را نیز با خود ردیف کنم با ایشان برخاستہ بخدمت حضرت قیوم جهان رسیدم و
 اخذ طریقہ نمودم و بخدمت ایشان آمد و رفت و شتم و روشنی در خود میدیدم
 روزی شخصی سوار بخدمت رسید و اسب را بیرون مکان بست و بکنو
 آمد و طلب طریقہ نمود خدمت ایشان طریقہ با و گفتند چون خواستند کہ توجہ بدہ
 آن شخص گفت کہ توجہی مے خواهم کہ از قید ہستی برہم ایشان توجہ با و فرمودند چون بخدمت
 ایشان از توجہ فارغ شدند آن مرد نشسته ماند ہر قدر کہ او را خبر کردند بخود نیامد
 فرمودند کہ بیماری کہ دوایدل خود بخوابد حال وی چنین شود القصہ تا شب در آن
 جانشستہ ماند و اسپش بستہ شب رفقا اش تجسس نمودہ آمدند اسب با خور
 بستہ دیدند از حال او استفسار نمودند مردم حال او را گفتند نزد وی شدہ
 ہر چہ گفتگوی نمودند بخود نیامد و خدمت حضرت قیوم جهان فرمودند کہ او را بر داشته
 با و طاقش بر نہ چنان کردند علی الصبح رفتا اش آمدہ اظهار نمودند کہ آن مرد مردہ
 است خدمت ایشان بجنارہ اش تشریف بردند تا بمقبرن تعقب نمودند فرد

گشتہ غمزہ خود را بنماز آمدہ

آفرین بزل نرم تو کہ از بہر ثواب

بر سر اصل سخن ویم کہ خلیفہ محمد کاظم ناقل بعد از تشریف بردن حضرت قیوم جہان از

شکاپور مدتی برآینچه داشت اکتفا نمود بعد بکراچی بخدمت مخدوم صاحب سید
وچندی بخدمت ایشان گذرانید و بزیارت حرمین الشریفین رفته از اماکن متبرکه
مشرف شده بوطن مالوف آمد و چون فقیر از حرمین مرتبه ثانی مراجعت نمود بانفیر
بیر صحبت داشت باذن ارواح طیبه فقیر با و اجازت داد و مخلصان آن نواحی
را حواله وی نمود و روزی چند با طلبه نشست و خواست نمود بقرب آن بداعی صال
جانان جان سپرد **وَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ** و احوال خلفای حضرت مرشدی
قیوم جهان را بحال اذکر نموده شد اگر تفصیل می پرداخت بطویل می انجامید

تذکره سابع از منتخب سابع در ذکر عارف بالله و مقبوله
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ صَلَّیْ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ صَلَّیْ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
جناب سوالله الله والد و احقر بی بی حیدر الله

خدمت ایشان والده را فخر خواهرزاده حضرت قیوم جهان انداول به خدمت
حضرت قدوة الاولیاء شاه غلام محمد مشرف بودند و از نسبتها خاصه
ایشان بهره یافته چنانچه رزمی از ان در تذکره احوال حضرت قدوة
الاولیاء گذشته چون حضرت قیوم جهان بمنصب قیومیت مرفوع
گردیدند بی بی صاحب خدمت ایشان رجوع فرمودند چنانچه در احوال حضرت
قیوم جهان اشاره بدان رفته و سلوک آن راه از سر نو بخدمت ایشان از
ابتدای آنها تا بنجام رسانیدند و باعلی درجات کمال و اکمال فائز و مشرف شدند
اول نسبت ایشان به بیان آورده شود بعد کیفیت احوال ایشان بطریق جمال
مذکور گردد و والده مجد حضرت بی بی صاحب حضرت شاه عطاء الله
نام دارند و نسب از طرف آبایی کرام از سادات بخاری دهلوی انداز اولاد

حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری قدس سره که در ایام حضرت مجدد
الف ثانی در حضرت دہلی صاحب ارشاد بودند و طریق اجداد خود را از توحید می فرمودند
و از جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مکاتیب بطرف
ایشان ورود یافته در آن مکاتیب فقرات مدحیہ ایشان بسیار نوشته اند ان شاء اللہ تعالیٰ
مکتوبی از آن مذکور خواهد شد نسب حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری و
بعضرت مجدد و وجهان بیان می رسد و طریقه نیز از ایشان داشتند مکتوبی
که بالا وعده ذکر شده نوشته می شود.

مکتوب پنجاه و پنجم از جلد اول سیادیناہ نجابت دستگاهہ شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافتہ از

چند گاہ است کہ دل را محبت نسبت بلامرست شہادت پیدا شدہ است غیر آن
ارتباطی کہ سابقاً تحقق بود بناء علیہ بدعای ظہر الغیب اختیار مشغول است و چون
سرور کائنات و مفخر موجودات علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰت و التسلیما و التحیات
فرمودہ اند کہ من احب اخاہ فلیعلم ایاہ اظہار حُب خود نمودن اولی و انسب و انست
و باین محبت کہ نسبت باقربای من حضرت علیہ الصلوٰة والسلام و التحیہ پیدا شدہ
رشتہ امیدواری تمام بدست آورده حق سبحانہ و تعالیٰ بر محبت ایشان
استقامت رزانی فرماید بحرہ سید البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام ثم
مکتوبہ الشریف شجرہ ایشان بمحضرت سید کائنات علیہ و
علیٰ آلہ الصلوٰة و التسلیما بدینوال اتصال می یابد چه حضرت حاجی
عبد الوهاب بخاری قدس سرہ و لہ حضرت سید محمد بخاری اند و ایشان
از اولاد حضرت سید ابوالکرم حسین بخاری ملقب بسید جلال سبز

و شهرزاد محمد مجانبان اندر رض و ایشان ولد حضرت سید محمد غوث بخاری اند
 و ایشان ولد سید السادات حسنی الحسینی سید جلال الدین
 اعظم البخاری ملقب بسید جلال السیوطی اند و ایشان ولد سید ابو المودید
 علی رض اند و ایشان ولد حضرت سید یوسف رض اند و خدمت ایشان ولد
 حضرت سید ابو جعفر رض اند و خدمت ایشان ولد حضرت امام
 سید محمود رض اند و جناب ایشان ولد حضرت امام سید احمد رض اند
 و جناب ایشان ولد امام سید عبد الله رض اند و خدمت ایشان ولد حضرت
 امام سید علی عسکری رض اند و جناب ایشان ولد حضرت امام محمد تقی رض
 اند و جناب والای ایشان ولد حضرت امام محمد تقی رض اند و خدمت ایشان
 ولد حضرت امام علی موسی رضا رض اند و جناب فیض آب ایشان ولد
 حضرت امام موسی کاظم رض اند و خدمت ایشان ولد حضرت امام الطهاس
 خلیفه الله فی الانام محمد جعفر صادق رض اند و جناب ایشان ولد جناب
 امام واجب التعظیم والا کرام حضرت امام محمد باقر رض اند و خدمت ایشان
 ولد حضرت امام سجاد و مفتخر عباده سلجری العلمین زین العابدین رض اند
 و جناب مقدس ایشان ولد حضرت امیر المؤمنین و امام الاسلام و المسلمین
 شهید و سعید الدین حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنده اند و
 خدمت عالی ایشان ولد حضرت امیر المؤمنین و امام الاشجعین سید الله
 الغالب علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنده اند و ابن حضرت سید
 النساء فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند و از حاشی
 عبد الوهاب دهلوی البخاری قدس سره تا حضرت شاه عطار التدریج
 سید می بخاری قدس سره که والد حضرت بنی بنی صاحب اند رض

پرنیوال است کہ ولد حضرت حاجی صاحب عبد الوہاب مذکور حضرت
 سید منسل اند قدس سرہ ولد ایشان حضرت حاجی سید عبد الرحیم اند
 و خدمت ایشان چون کج بیت اللہ زیارت روضہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم مشرف شدند و از جناب اقدس امور گردیدند کہ بسرنہد بہاک
 رفته دختر حضرت شیخ محمد سعید ولد حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ
 عنہا را در عقد خود آور کہ ازان عقیقہ فرزندان صاحب کج نصیب تو است
 گویا این اشارہ بحضرت بی بی صاحبہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بود چون
 خدمت ایشان بدارالارشاد سرنہد رسیدند آنچه معلوم ایشان شدہ بود و بدان
 امور بودند حضرت شیخ محمد سعید رضی اللہ تعالیٰ عنہ ظاہر نمودند خدمت
 ایشان عنایت کردند کہ اگر بمن نیز اشارہ شود قبول خواہم داشت در ان شب
 خدمت ایشان زیارت حضرت سیدۃ النساء بضعت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم مشرف شدند و خدمت حضرت بی بی فاطمہ الزہراء رضی
 اللہ تعالیٰ عنہا بایشان عنایت نمودند کہ صبیہ خود را بچا و در من اندازہ چون خدمت
 حضرت خازن الرحمۃ بیدار شدند بسر و دیدہ رفت و آشتہ عقیقہ خود را بہ
 حضرت حاجی عبد الرحیم بخاری نکاح نمودند بچین ازان عقیقہ ولدی کہ
 پیدا شد صبیہ حضرت وحدت را نکاح نمودند الی الیوم اولاد حضرت
 حاجی عبد الرحیم بخاری اہل و عیال مجدومی اند قدس سرہم و حضرت
 شاہ عطاء اللہ قدس سرہ صبیہ حضرت قطب الاقطاب حاجی غلام محمد
 معصوم رضی اللہ تعالیٰ عنہ را در نکاح آورده کہ ہمیشہ حقیقہ حضرت
 مستندی قیوم جہان بودند و خدمت حضرت بی بی صاحبہ متولد از ایشان
 اند و حضرت شاہ عطاء اللہ قدس سرہ ولد شاہ خسر و اند قدس سرہ

وایشان ولد شاه اهل الله اند قدس سره وایشان ولد شاه عبد لشکور
اند وایشان ولد حاجی عبد الوحیم مذکور اند قدس الله تعالی اسرارهم
و نورنا بانوارهم چون نسب ظاهری ایشان بیان شد اکنون اظهار نسبت
باطنی ایشان کرده می شود و بگوشت و پوست استماع ناپسند خدمت ایشان بسیر
محبوبی و مرادی مراتب اظهار کمال و کمال را حاصل کردند و معاملات سینین را
را بسامات طی فرمودند و بمقامات عالی و مراتب متعالی مشرف شدند و چون
مشرب ایشان محمدی واقع شده بود و جمیع مدارج ولایات فائض گردیدند و قبیقه
از دقائق اسرار و کمال مانند که بدان ممتاز شدند و با الهامات خاصه عنایت
مختصه مقتدر و مسرور آمدند مرشد ایشان حضرت قیوم جهان خدمت ایشان را
تکلیف تام بامر ارشاد داشتند و ایشان خود را ازین امر خطیر بکیسو نمودند و موانع
آن بیان می فرمودند هر چند مبالغه و ران امر مشاهده می نمودند کناره ازان می جستند
در این لیت و عمل مدتی در گفتگوی کشید تا آنکه در معامله بشرف زیارت جناب طهر
صلوات الله علیه و علی اله الا نور مشرف شدند و ازان سر و کائنات و مفض
موجودات بخلعت خاصه خلافت ارشاد ممتاز و مجاز گردیدند و تاکید اکید و رین
امر شریف ویدند لاچار اظهار بخدمت مرشد و الا بتار خود نمودند و آن قیوم
وقت چون از مدتی خواهش این امر داشتند از این ممر مسرور گردیده نامه
اجازت و ارشاد برای ایشان نوشته و دستار خود را به تبرکات بایشان
عنایت فرمودند و جماعت طلاب که بخدمت عالی بودند آنها امر کردند که بخدمت حضرت
بی بی صاحبه رفته از بیرون حجره شریف توجه گرفته باشند حتی که خلفائے
کامل خود را نیز اذن بتوجه از ایشان نمودند و فرزندان و اطفال و اهل خود را تمام چه
بنات و چه ازواج بخدمت ایشان مرید کردند ایشان بامر مرشد و اشاره ارواح

طبیعه طوعاً و کرهً مشغول شدند سرعت تاثیر در مستر شدن ایشان نبوغی شد که مافوقی آن
متصور نباشد و مردم از دور و نزدیک خصوصاً از عالم نسار بایشان رجوع آوردند
و هنگامه ارشاد فیض شاد ایشان در اطراف و کناف منتشر شد بسیار نسوان
از خانمان خود دست برداشته بذیل دامان ایشان افتادند و از انوار و اسرار مست
و سرشار شدند و بسیاری از مستر شدات ایشان مجذوبه گردیدند حتی که در
خانه ایشان مجذوبات زنجیر بپا همیشه افتاده بودند در عالم نسوان مثل این اجتماع
بشود و فی الله که در خدمت آن مقبول رسول الله شده بود چه در متقدمین و متأخرین
از صاحبکات شتیده نشده بلکه در عالم رجال خال خال در آن حال باین قوت
کمال و اکمال بوده باشد بیست

فیض روح القدس را بازند و فرماید || دیگران هم بکنند آنچه میحاشی کرد ||

ارشاد نامه که خدمت حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه نوشته اند اینجا
ثبت می شود **هذا هو الحمد لله الذي خلق الادم على صورته و كرمه**
بخلافت و اجری تلك النسبة بين انبيائه و اوليائه صلوات الله
على نبينا محمد و آله الطاهرين و صحبه المهتدين و كذلك على الانبياء
اجمعين و اوليائهم المرضيين و عباد الله الصالحين **اقما بعد**
نموده می آید که خدمت محمد و مکه محترمه معظمه مکرر مظهر انوار القیوم منور
اللعین و خمره الفواد امة المعصومة تسامها الله تعالی چون سلوک و تسلیک
طریقه علیه حضرات نقشبندیه مجددیه رضی الله تعالی عنهم را نزد فقیر حاجی صفی الله
السریندی با تمام و اختتام رسانید و با علی درجات کمالی و اکمال مشرف شد و
قطع مراتب و لایات صغرا و کبرا و علیا و سیر الله فی الله عروج در مدارج کمالات
نبوت و رسالت و اولوالعزم و معبود بمقامات انبیا و رسل و دخول در صفوف

آن اکابر و وقوف از علوم معیت احاطه و سران توحید و جود و شهودی بتفصیل
 حاصل نمود و از حضور خاصه نقشبندی بطرز خاص حضرت مجدد الف ثانی رضی الله
 عنه و فناء اتم و بقا اکل و زوال عین و اثر و فناء فنا تحقق یافت و ارتقای از
 جمیع مقامات ظلال و اصول و وصول باصل الاصل که از ثنایه ظلیت مبرا و
 یکسو است حاصل وقت او شد و سوائی آنچه مذکور گردید بمعاملات مشرف شد که
 این کمالات نسبت بان حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط چه این کمالات از
 علوم واجب الاظهر است و آن از اسرار لازم الاستتار بضیق صد دی
 و لا ینطق لسانی ایمانی بدان نماید و قطع هذا الباعوم اشاره بان می کنید و در
 مقام نزول چون عروج کامل آمد بخاطر فقیر افتاد که مغز الیهارا اجازت تعلیم
 و تلقین نماید تا خلایق از فیوض و برکاتش بهره ور گردند اما مخدومه معطره و
 مکرمه و رقبول این امراهمال و رزیده و تعویق درین امر اقتا و تا عنایات بے
 نهایت از لی شامل حال او گردیده کار او را از حنیض باوج رسانید و
 بمنصب خلعت و محبوبیت و بهره اصالت و فرویت و ماینا سب ذلك
 من الخصوصیات و الانعامات از جناب اقدس خداوندی علی التواتر
 و التوالی سرافراز و ممتاز شد و در معایبه بشرف زیارت حضرت خیر البریه خاتمه
 علیه و علی اله الصلوات و التسلیات و البرکات و التجیه مشرف گردید و از ان
 جناب بخلعت خلافت و ارشاد و اذن و کامیاب شد و در قبول این امتزاج
 اکید یافت الحمد لله علی ذلك حمد کثیرا هر چند الحال خدمت مخدومه مشار
 الیهارا احتیاج باذن نیست اما چون از اکابر مرسوم گردیده که بے اذن پیر در این امر
 خطیر اقدام نمی نمایند لهذا قلمی میگرد که هر که از قسم نساء و رجال که طالب راه ایزد
 متعال باشد و بخدمت شریفش برسد و اخذ طریقه نماید گویا باین فقیر رسید باشد

و بقدر استعداد از انعکاس باطن شریفش بهره ور گردد و شرط الاجازة
الاستقامت بالشریعة المرصیة والسنة المصطفویة علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة والرسوخ بحجة الشیوخ السلسلة العلیة رضی الله
تعالی عنهم اجمعین ثم الصلوة والسلام علی خیر الانام وعلی آل العظام
وصحبه الکرام الی یوم القیام بعد از این مدتی ارشاد و زریند و جهانے از
قسم نسوان از خدمت ایشان مستفیض شدند جماعه که بنقص عقل و دین متصف اند
بجمال عرفان و یقین موصوف شدند بیست

حفظ صحرا چو سینکستان

مینزد پیلو بقندرای دوستان

خدمت ایشان از کثرت مشاهدہ عنایات بنیایات جناب ایزدی در بارہ خود
گاہے این فرومے خواند فرد

اگر بادشہ بر در پیرزن

بیاید تلوائی خواجہ سبست گمن

روزی نقل حضرت دایعہ قدس سرہا در مجلس ایشان مے گذشت در آن اثناء
بنحاطہ مبارکک ایشان گذشتہ کہ نسبت حضرت دایعہ سمانہ کنم چون آن بوقوع
یافت نسبت اورا دون نسبت بعضی از مستر شدان خود یافتند این معنی بخدمت حضرت
قیوم جہان معروض داشتند ایشان عنایت نمودند کہ اگر رابعہ درین وقت می بود
خدمت ایشان اختیار می فرمود و فرامی آید و ز ایشان را در معاملہ الہام باین لفظ
نمودند کہ ای فاطمہ ثانیہ ایشان این الہام را بخدمت حضرت قیوم جہان معروض
داشتند خدمت ایشانرا امر بشکرانہ آن نمودند حضرت بی بی صاحبہ فرواے
آن طعام بشکرانہ آن بفقرا و اوند و خیرات ہا نمودند فرد

فیض روح القدل را باز مد فرماید

دیگران ہم بکنند آنچه میجامے کرد

چون خدمت حضرت قیوم جہان بارادہ سفر سعادت اثر حرمین الشریفین از کابل برآمدند

خدمت ایشان نیز بار آورده مذکور بامشد خود روانه شدند و در آن سفر در هر بلده و قریه
 که عبو ایشان واقع شد اهل آن از برکات صحبت شریف ایشان بهره ور گردیده
 داخل طریقه علیہ میشدند و چون به بندر حدیده شریف رسیدند واقعه مرشد ایشان
 رویداد بعد از دفن و عزاد خدمت ایشان روانه حرمین شدند و چون بحرم کعبه محترم
 معظمه رسیدند و از احکام عمره فارغ شدند ایشان را به خلعت قیومیت سرافراز
 فرمودند و بانواع عنایات نواختند که شرح آن در خوارین مختصر نیست مرتبه اول
 که بدیدار کعبه مشرف شدند حقیقت آن باجمال بشارت با ایشان معانقه نمود
 و تمای اتم و بقای ایشان را باز رویداد و حتی که می فرمودند که چون متوجه خود می
 شدم سر خود را کعبه می یافتم و چهار جوارح خود را چهار مصلی میدیدم و سجده عابدان
 را بسوی خود می یافتم تا آنکه متوجه وسعی بسیار این معالده را از من جدا ساختند و می
 فرمودند که وقت طواف هر بار که بقرب حجر اسود می رسم از حجر اسود ندای رسد
 که تعالی یا مقبول که تعالی یا محبوب بندگان تعالی یا هندی بموجب امر
 چون تقرب میجویم حق تعالی در آن وقت آن مکان را از طائفان خلاص میکند
 و بعد عاتق بیل حجر واقع می شود از این نوع معاملات که ایشان را در آن
 اماکن متبرکه وقوع یافته ثبت آن بتطویل می انجامد و چون بعد از فراغ
 حج در شهر مکه معظمه رسیدند فرمودند نامه قبول حج این ضعیفه را عنایت
 نمودند و چنان ندادند و او ندانید که در این سال همه حجاج را بطیفیل حج توقبول کردیم
 چون بطرف طیبه طیبه روانه شدند در هر مناسبت ایشان را بنوع عطیه می نواختند
 تا آنکه بشرف زیارت روضه منوره علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام مشرف
 شدند حضور جناب اطهر باهر و و خلیفه مکرر با ایشان حاصل شد و عنایت
 بی نهایت دیدند و از جناب اطهر خلعت سبز رنگ بر ایشان شد و از

جناب خلقاً نیز و خلعت پیمیده مرحمت گردید فرمودند باحوال شاهر و دو برادر متوجه
 شدم که از عطایا بشما هم ارزانی شود بر سر شما یان نیز دستار بایستایند ان شاء الله علی
 ذلک و چون بزیارت روضه حضرت سیده النساء بنت رسول الله صلوات
 الله علیه وعلیها مشرف شدند از ان جناب عنایات بسیار دیدند و فرمودند
 که سر مرا گرفته بر پیشانی من بوسه واوند و مستغرق نسبت ایشان شدم و امر به نشستن
 فرمودند از کمال مهر بانی و از خلص نسبت های خود بطریقی که همان عزیز رانی نوازند
 نواختند و کذلک از مزارات بقیع نیز با نعمات مشرف شدند که تفصیل آن
 تطویل می کشد و مدت هفت ماه بموجب امر عالی در طیبه طیبه سکونت فرمودند
 و حالات عجیب و معاللات غریب بایشان رویداد و روزی رخصت شدند
 باز از هر جانب عنایات یافتند و چون از حضور روضه منوره رخصت شدند
 در حضور عرض نمودند که این سکینه را باز در این دیار علیا طلب شود و خاک
 در اینجا گردد و معلوم نمودند که مراتب حضرت علی کرم الله وجهه کرده اند و فرزندان
 و برین جا خواهند رسید بفقیر فرمودند که سالی برای خود کردم بر شما قبول فرمودند و چون
 مراجعت نموده بجدّه رسیدند از ان جا باز احرام عمره بسته بزیارت بیت الله
 شریف روانه شدند و از زیارت کامیاب گردیده عیال را آنجا گذاشته فقیر را با خود
 گرفته بطرف طائف بقصد زیارت رفتند و آنجا نیز مستفید گردیده باز بحرم شریف
 آمدند و آراوه آن داشتند که تاج و دیگر آن جا باشند ملاقاتی ماندند غره ماه مبارک
 رمضان بایشان رخصت شد و عنایت نمودند که ثواب حج آئینده ترا و همراهم ترا
 عنایت کردیم پس بطرف جدّه آمدند و روانه وطن شدند چون به بندر حدیده رسیدند
 باز بزیارت حضرت قیوم جهان مشرف شدند و در چین رفتن جهت تعبیر روضه مخلصان
 آنجا مبلغ عنایت نموده بودند آنرا بمصرف رسانیده بودند و قدس کار مانده بود و بقدر

آن نیز مبلغ دادند و بطرف وطن تشریف آوردند و عبور ایشان درین رجوع از ملک
 سنده و اقشد و مدتی آن جا ماند مردم بسیار برکات ایشان فائز گردیدند
 و داخل طریقہ علیہ شدند و صبیہ ایشان نیز در آن ملک رحلت نمود و قبر آن در شهر
 متعلوی که قریب حیدرآباد است واقع شد مسجدی را آنجا بنا فرمودند و مخلصات
 آن حد و دقبة و مکانی آنجا تعمیر نمودند و زیارتی بکجا فقیر تارخ آن همیشه را در
 حروف مصرع آخرین فریاد یافت مصرعہ باز بجنات رفت و آن گل باغ جنات
 و خدمت مخدوم صاحب در ماده تارخ همیشه یافته حروف رضی اللہ عنہا بود
 و مدت عمر این همیشه معطره شانزده سال کامل شده و در این عمر قلیل بقوا
 کثیر ممتاز بوده بر سر اصل سخن رویم چون خدمت حضرت بی بی صاحبہ و وطن
 مالوف رسیدند و مخلصان آنجائی از قدوم ایشان مسرور شدند بعد چپ راه
 بطرف دارالارشاد سرمنہد جهت زیارت حضرت مجد د الف ثانی رضی اللہ
 تعالی عنہ تشریف بردند بعد از حصول زیارت و وصول سعادت باز بکابل
 آمدند سالی در آن جا مانده باز بطرف بخارا تشریف بزیارت حضرت نقشبند
 مشرف شدند و در آن ایام کہ در جوار مزار فیض آثار بر سر می بردند از جناب ایشان
 نسبت ہائی خاصہ سرافراز گردیدند و روزی بفقیر و برادر فقیر عنایت نموده
 فرمودند کہ ایام عمر کم مانده صحبت مرا غنیمت دانید و ہمیشہ توجہ میگرفتہ باشید
 باز روی بفقیر آورده عنایت نمودند کہ مرا چنان معلوم ساختند کہ بخانہ محمد بن
 فرزندی تولد شدہ و آن فرزند را در نظر من در آورند چون بخانہ رسی نام او
 عبد القیوم خواہی گذاشت فقیر بخدمت معروض داشت کہ شما خود تشریف
 برند و خود نام بگذارند تبسم فرمودہ گفتند رسیدن خود را مشاہدہ نمیکنم در آن ایام
 کہ در جوار مزار فیض آثار بر سر می بردند روزی فرمودند کہ خدمت حضرت

خواجہ عنایت نمودند کہ عمر تو با خر رسیدہ برای تو سی سال عمر دیگر از حق سبحانہ تعالیٰ
خواستہ ام و فرمودند کہ مرا چنان محبت وصال اقتادہ کہ معروض و ششم کہ عطیہ
کہ بر فقیر شدہ نصف آن کہ پانزدہ سال باشد بیک فرزند من عنایت شود و نصف
ثانی بفرزند ثانی و اثر اجابت مفہوم گردید و چون از مزار فیض آتشا حضرت شاہ نقشبند
رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرخص شدہ ارادہ مراجعت نمودند فرمودند کہ در وقت نخست
خدمت حضرت خواجہ را چشم پر آب دیدم آنرا نیز مشعر بر قرب ارتحال خود میدانم
و بفقیر و میان ضیاء الحق فرمودند کہ عرض شما ہر دو برادر را بخدمت حضرت خواجہ
نمودم ایشان عنایت کردند کہ نسبت ما و اولاد تو تا انقراض این نشاء خواهد ماند
و از جانب شمایان خاطر مراجع نمودند و چون بزیارت حضرت رسید امیر
کلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ آمدند و زیارت فرمودند گفتند خدمت امیر مرا بقرب
ارتحال مصلح نمودہ فرمودند کہ اینجائی ما خواب روید معروض شد ششم کہ مرا بزیارت
حضرت شاہ می باید رفت رخصت عنایت فرمودند ازین نوع معاملات
مشعر بر قرب وفات بایشان بسیا نمودند و چون بزیارت حضرت شاہ مشرف
شدند از آن حضرت شفقت بسیار مشاہدہ نمودند و مکان قبر ایشان را نیز بایشان
نمودند اما خدمت ایشان بفقیر اظہار نکردند چون روزی دوسہ در آن جا ماند شد
فقیر عرض نمود کہ شتر بانان ظاہری نمایند کہ درین مکان پیشہ و گس بسیار است از آن
بشتران زیان میرسد باند کہ کوچ کردہ شود فرمودند کہ از مردم این جائی مکانی کہ
برائے شتران خوب باشد در این نواحی تحقیق کردہ شتران را بدانجا فرستید و مرا
در اینجا معاملہ در پیش است کوچ نمی کنیم فقیر از مردم آنجا بہت شتران مکان
تجسس نمودم گفتند ما رمول برای شتران مکان خوب است آنجا شتران را
فرستادہ شد روز جمعہ فقیر برای نماز در مسجد روضہ رفتیم چون بمکان آمدیم خدمت

ایشان را الحاف بر سر کشیده یافتم عرض کردم که خیر است فرمودند که تنگ شده است
و آتار مرگ دیده می شود و مکانی که حضرت شاه بایشان نموده بودند در حین
زیارت نیز ظاهر فرمودند و آنچه وقت رخصت از حضرت مدینه منوره اشارت
یافته بودند نیز یاد دادند فقیر برادر خود متالم شدیم با النوع دل داری و مهربانی
نمودند و امر بصبر کردند مدت آزار ایشان بیست و چهار روز کشیده شب از دهم
ربیع الاول تیاری طعام عرس فرمودند و تاکید نمودند که وقت طلوع آفتاب طعام
تیار شود علی الصبح بخد مت عرض نمودم که طعام تیار است دست مبارک برداشته بر خایت
جناب اطهر صلی الله علیه و آله گذاشتند و فرمودند که بگویند که بزودی طعام بمردم بخورانید فقیر
فرمودند موی مبارک جناب نبی علیه السلام الصلوة والسلام بکشا که زیارت می کنم چون زیارت
نمودند باز فرمودند که قرآن تلاوت مرا بکشا که زیارت آن نیز مشرف شوم
چون کلام محبب کشوده شد سورة الحمد و آیه از سورة بقره تلاوت کردند بعد فرمودند
که پارچه کفن خود را که بآب زمزم تر نموده بودم و داخل روضه منوره و کعبه
معظمه کرده بودم آنرا بیاورید چون حاضر شد در گوشه ازان اثر آب باران که در راه
شده بود یافتند فقیر و برادر امیر نمودند که شما هر دو خود بکنار جوی شده این پارچه
را با حیاط غازی کنید زمزمی که موجود است آنرا شکافته بآب آن ترسانید بکنان خوب خشک کرده بیاورید
چون ازین خدمت فارغ شدیم و بخد مت رسیدیم ایشانرا محض یافتیم طرف مایان نگاه نمود
فرمودند که بمن الهام کردند که اگر برای فرزندان خود سلطنت بخواهی که بآنها داده
شود عرض نمودم که بجز فقر و بیک چیز نمی خواهم و بان شمارانوا ختند و بخدا اجل شان
شما یان را سپاریدم و بذاک اسم ذات مشغول شدند و بطریقه خاصه خود رحلت فرمودند
وقت رحلت ایشان پاس از روز گذشته بود یا قدری زائد بر آن و آن
روز جمعه بود تاریخ و دوازدهم از ماه ربیع الاول سنه هزار و صد

و بحمد از هجرت حضرت خیر البشر علیه و علی اله الاطهر مع صحبه کرام نور من الصلوة
 الاظهر مدت عمر مبارک ایشان به پنجاه و دو سال کامل رسیده و مکانی که ایشان بدان
 اشاره فرموده بودند در واقع از قبته ثانی مزار فیض آثار حضرت امیر کرم الله وجهه
 المکرم بود که قبر مبارک آنجا کنده شد بعد از نماز جمعه جماعت کثیر در روضه منوره
 حضرت برایشان نماز گذاروند و دفن ایشان وقت نماز عشا شد بسبب توقف
 دفن آن بود که مکان مذکور در واقع از قبته شریف بود و بنای آن بسیار از زمین
 عمیق برداشته بودند تا بزمین اصل رسیدند مدت کشید هنگام دفن شریف این
 فقیر ایشان را به قبر مبارک گذاشتم و برادرم میان ضیاء الحق ستره به از بالائے
 ایشان این رسا نید چون روی مبارک را کشودم چشم کشوده بجانب فقیر و
 برادرم نگاه مهر آلوده انداخته ضحک فرمودند برادر فقیر گفت ایشان زنده اند
 چون در قبر بگذاریم در این اثنا چشم مبارک پوشیدند چون گفتگوی برادرم
 بسیار شد مردمی که آنجا حاضر بودند گفتند که از اولیای از این نوع خوارق
 بسیار مرگ وقوع یافته چنانچه خدمت حضرت مولوی صاحب جامی رح
 در نفحات در ذکر حضرت خواجہ محمد یارسان نیز از این نوع نوشته اند
 باری مسکن گفتگوی ما گردید رضی اللہ تعالی عنہ تاریخ مبارک ایشان را درین
 نظم منظوم نموده ام **منظوم**

وحیده ایست ز آل رسول بزود
 مخاطبه است بالهام فاطمه ثانی
 نمی توان که شمارم بوسع انسانی
 که بود خالوی آن معدن صفائی
 بگشت اضی و رضی بامر زودانی

عقیقه که در این مژده بوم مدفون است
 بعالم ارچه سمات اتمه معصوم است
 مراتبه که بوی کرده حرمت بزود
 رسید نسبتش ز ریشه صفی اللہ
 چون نفس اطهر و بانگ ارجع بشنید

بصد رحمت فردوس باہر اکرام	خدا کناد مقامش بفضل سبحانی
ہزار دوسد ہجده زہجرت نبوی	گذشتہ بود کہ بگذاشت عالم فانی

برصد کتاب وعدہ رفتہ بود کہ ذکر صالحانے کہ از صحبت کثیر البرکت ایشان بجا
ولایت سیدہ اند و از خوان الوان ایشان واقفہ کمالات چشیدہ بعد از ذکر ایشان
مذکور خواہد شد اما اعراض از تطویل کلام قلم از تکتیب احوال آنها بازداشت
و اتفاقا بذکر بجل ایشان نمود و بدان ختم کتاب را قرار داد و **فرد**

نمیگوید کہ تہ رشتہ معنی رہا کروم	حکایت بنی پایان بخاموشی و اگر در
----------------------------------	----------------------------------

والحمد لله الذی اعاننی بتمام هذه الرسالة وأصلی علی نبیہ صلی
الشفاعة وعلی آلہ وصحبہ الموصوفین بالکرامۃ واخلصنی من
الکتابة مع الکرامۃ والسلامۃ: قد قرعت من تسوید
هذه الرسالة المیمونۃ بعون اللہ سبحانہ فی یوم الاثنين
تاسع وعشرین من شهر رمضان المبارک سنة ثلث
وثلثین بعد الف ومائتین من الهجرة الخاتمۃ
علیہ وعلی آلہ الف الف صلوة وتحية فی ثلثہ
محمد خان من توابع السند ۵۔

واقول اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی ورحمتک ارحی
عندی من عملی ایات لمؤلف

بنام ایروز تائیدات سبحان	ز الطاف شہنشاہ رسولان
مداوم یافتہ مشک ترا مداد	بتحریر سلاسل زہل عرفان
گرفتم خامہ را از کلک مانے	پے تصویر نقش نقشبنان
نمودم انتخاب این منتخب ہا	ز احوال خداوندان ایقان

بتظم آمد چو این دُرهای منشور
صفا بخشد جهانرا ناسه من
مصفا هر یک ز اوصاف کثرت
شده از خویش بیرون صدمر
پی گل گشت بستان معانی
ز خود گم گشته چندان کز و عالم
شده مولود ز و تولد ثانی
ترقی کرده از اوج ولایات
قماشان با بقا مخلوط گشته
ز خود بگذشته در عین شهوند
منور در ولایت از نبوت
گذشته ز اعتبارات و شیونات
نه گز آل اند محسوبند در آل
اگر چه و قدر دل پرمدح است
غداوند بحق ذات پاکت
چه کم آید ز الطاف عظیمت

وز آب تاب ل شد و چندان
ز بس شد منزل صافی در ومان
بوصت کرد سلیم دل و جان
ز چون و چند بگسته دل جان
ز خاشاک صور بر چیده دامان
نیابد کس نشان زان بی نشان
در انوار قدم گشته نمایان
رسیده در کمالات رسولان
چو پور بوقحی سافه مرده با جان
عم آسا محدث اکثره شان
بمعیت تو ذی النورین شان
شده محفوظات الله علی شان
تعالی الله زهی عز و زه شان
ز بانم لال شد از وصف ایشان
سوالی دارم از تور و مگردان
کنی گر فضل را در سکت ایشان

الهی هر آن کس که این خط نوشت
غلام مہبت آن عارفان با کریم

بخش گناهش عطا کن بہشت
کہ یک صواب بیند صد خطا بخشند

الحمد لله ذی الانعام والصلوة والسلام علی سید الانام - و علی الکوام

وصحبه اعظام الی یوم القیامہ -

امّا بعد نموده می آید کہ این افتتاح خاتمه است کہ آنرا کلمہ این منتخبات

و تتمه این کلمات زکیات نموده شده تمینا و تبرکاً از کلام الهام فرجام جناب فیض
مآب یقیناً الاولیاء خلاصه الاتقیاء هادی طویق اندراج النهایة فی البدایة
حضرت شیخی و مرشدی قیوم جهان قطب دوران غوث الزمان
فرد الاوان مجد د مائة ثالث عشر سخی ابوالبشر مقتدا فی خلافت رهنگ
طرائق کاشف اسرار لی مع الله حضرت حاجی محمد صفی الله بیت

عنان از کف مده کاین راه دور است || رجوعی جانب مطلب ضرور است ||

المقصود آنکه بخاطر فائز این احقر چنان راه یافت که قصائدی که جناب
ایشان نظم نموده اند و بعضی از آنها در حمد و مناجات حضرت باری عزاسمه و بر خ
ورفت جناب سالت مآب صلوات الله تعالی علیه و علی آله و بعضی در منقب
حضرات اهل بیت و خلفاء الراشدين رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بعضی در
مدائح حضرت عالی درجات اجداد کبار ایشان علی الترتیب قواع یافته بود خالیف
از آنکه مباد امر و رایام آن لالی منشور ستور گردند و چهره زیبا از کمال استغنا
از ناظران پوشند چون این رساله جهت بیان احوال ایشان تصنیف تالیف
شده است آنها که از قلم محترم ایشان یافته بود و حفظ آنها در اینجا زیبا نموده
و خاتمه کتاب کرده شد - **شعر**

قالد ز یزداد حسناً و هو منتظم هذاهو

مناجاة بدگاه حضرت قاضی الحاجات از کلام الشریف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای نام خوش تو و در عشاق || در تو دو وای جان مشتاق ||

ای حمد تو بجد از بسیار ما
ای ذات تو برتر از چه چون
بر اوج کمالت ای خداوند
آنجا که ترا حرم و جاه است
در مرتبه تو عقل و تدبیر
ای آنکه ثنا و مدحیت تو
ای فضل ترا نهایت نیست
سر تا بقدم گناهگارم
از جلیس و نفس مردار
ای فضل تو از گناه من بیش
هر چند که در پنهان گزست
گشتم با مانت تو حامل
ای بادشاه سریر تقدیر
از کثرت جمل غفلت من
فرمان ترا بجا نه کردم
جز کذب و غل نیامداز من
پیمان عهد را شکستم
یک طاعت بی ریا نکردم
جز کبر و غرور سرکشی ما
جز نام و نشان و ننگ ناموس
دیگر عملی از خود ندارم

در شکر تو متصل زبان ما
از و هم و قیاس جمله بیرون
بال و پر مرغ فکر در بند
اندیشه فکریان تباه است
نایافته راه غیر تقصیر
ناید ز کسی چو حضرت تو
وی لطف ترا بدایت نیست
جز فسق و فجور نیست کارم
در چاه معاصیم نگویند
بخشای مرا بر رحمت خویش
بود است ولی من از جهالت
کردی لقبم ظلم و جاهل
ناید ز جهول غیر تقصیر
شد ظلم و فساد خصلت من
بد کردم و جز خطا نه کردم
بی شبهه عمل نیامداز من
سر رشته بندگی گشتم
بی عشوه و بی ریا نکردم
جز ما و منی و کبر و وی ما
جز حیل و زرق و مکر سالوس
این است متاع روزگارم

<p>القصۃ من ای کریم و غفار ای آنکه بجز تو ام خدا نے ہر چند ربون و زشت کارم با اینہم ظلم و فسق و عصیان اکنون بکرم بگیر و مستم ناشد بود آنکہ سنگ آسود پیچ است کہ آید از گیاہے اند از قلابہ و فارا تخمی بدلم ز مہر خود کار جامی زمی بقائے ایمان از دولت وصل مشرود بخش باشعلہ نار عشق جان سوز از کاس کرام شاہ لولاک از رویت خود مساز نو مید دل بستہ صفی بنقش نہایت</p>	<p>کردم بگناہ خویش اقرار لطف تو ز بندگان جدائی از رحمت تو امید دارم نو مید نیم ز لطف و احسان مگذار چنین خراب و مستم بے پروا مہر عمل گردو بیجذب عطای کبریاے مگذار بطور خویش ہارا خار بن ماسوی برون آر دورہ بکرم ز راہ عرفان دل زندہ و نفس مردہ بخش شمع شبتا رہن برافروز یک قطرہ چکان برو این خاک بیرنج رسان بکنج جاوید سرایہ اوست لطف عات</p>
--	--

وله ایضاً فی مناجاتہ

<p>ایستاد حضرتت دارم - تویی رحمن یا اللہ نہ سعی و زہدات از من بجز بطلان یا اللہ عیان چون قصر معصوم - نہان یران یا اللہ نہ راہ کفر را دانم - نہ از ایمان یا اللہ</p>	<p>الہی گرچہ بدکارم - عقوبت را سزاوارم نشد صوم و صلوٰۃ از من و نہ زکوٰۃ از من من از حسن عمل و درم - بدای غنم و فسق تا سوم بصوت شیخ صنعا نم - بمعنی تنگ گبرانم</p>
---	---

منم حادث قدیمی تو رسم من حیمی تو
 بگردار خراب من بفعل ناصواب من
 بروی آل پیغمبر بکوی کعبه نور
 بصدیق و عمر عادل بعثمان و علی عامل
 بوقت نزع من بایست عشق خویش کن یار
 چو سکر اتم قریب دید اگر لطف کنی شاید
 دران عالم ثباتم ده برات حسن خاتم ده
 ز بعد مر و نم خویشان زن و فرزند و ارشاد
 پس آنکه حیل پر و از نیکوینم مهر بازند
 بقبر من فرود آرند بخاک تیره بسیارند
 ز سکر و زنجیر من بفریاد و نفی من
 بخشم چون بر انگیزی جسم جان در آویزی
 من اندیشه آندم بگرداب غم افتادم
 ولی مشکل بود آندم که گرد مرگ خواهم
 که لطف شو و شامل باین غم و مشقت گل
 دران وادی چو در مانم کنی دشوار آسام

لیم من کریمی تو بصد برهان یا الله
 رخ احسان متاب از من تو فی منان یا الله
 ز تقصیرات من بگذر باین یا الله
 عیان کن بامن جاهل ره عرفان یا الله
 مرا بی شوق نگذار می ران و ان یا الله
 مرا بوی حبیب اندر عربستان یا الله
 ز کنج خود زکوتم ده ز راه پسان یا الله
 بنالند ساعتی ایشان چو غم گیشان یا الله
 بگورستان روان سازند مرا این یا الله
 به تنهایم بگذارند دران زندان یا الله
 تو باشی دستگیر من بهر عنوان یا الله
 مرا از لطف نامیری بمفضو بان یا الله
 ز عمر خوش ناشادم بجل خوان یا الله
 خلاصی نیست از آنم هیچ عنوان یا الله
 که آید بر لب اصل از ان طوفان یا الله
 کشتی بر لوح عصیانم خط غفران یا الله

صفی کوزشت کردار است بختش منرا و است

ترا از جان طلب کار است بدل جوان یا الله

وَلَهُ فِي تَحْسِيدِ بَارِي عَزَّ وَجَلَّ

واحد و بیست و یک فرود لا شریک بی مثال
 داور ملک بدشاه سر بر بے زوال

ابتدا کردم بجز ذات قدس و بحلال
 وانی کنج قدم سلطان اقلیم ازل

صانع افلاک و عرش و کرسی و لوح و قلم
 مالک و معبود و رب عالم سجد و عذر
 مطلع زاندریشه دل واقف ذات الصدور
 سامع اصوات حیوان نباتات جمادات
 ظاهر و باطن مع الکل جمیع در هر حالت
 میکند هر روز ایجاد می و شروعالی
 بر دوام هستیش بیشک ریب اند مستتر
 ناید از ملک عدم فردی باقیم وجود
 و فضائی هر دو عالم نیست رقصان ذره
 کل سمیع و کل بصیر و کل قدیر است کلیم
 این صفات سبع با کمین باشند وجود
 گرچه عین ذات دستند جمعی از قصور
 ناشی از ذات اند ظل ذات باقی همچو ذات
 مقتضای این وجوه لا غیر لا هو گفته اند
 مختصر سازم که با این جمله اوصاف وجود
 او بذات خویش موجود است بی شان وجود
 پاک از تشبیه و تمثیل است چونی و چگونه
 بعد حمد الشریعت حضرت شاه رسول
 گرچه من عمریت و رشک گل رخسار او
 غنچه سان در بینه دل طوطی روحانیم
 قمری جان هم بفیض سایه سرو قدش

خالق بیل و تبار و انجم و ارض و جبال
 وارث و مولای کل حی قدیم لایزاله
 عالم خفی دانائی هر و هم و خیال
 ناظر بطن البطن قادر بحال هر حال
 ابتدا و انتهاست قبل و ماضی حال
 کل یوم هو فی شان است فصل ماه سال
 همچو اصحاب هدایا باب بطلان ضلال
 تا بسمع دل چه جان زو نشو بانگ تعال
 بی شعاعی پر تو خورشید عکس آن جمال
 کل و علم و ارادت کل حیات بی زوال
 مبداء ایجاد و اصل بر اصول اندر ظلال
 فی الحقیقت زاندا از ذات بحث الجلال
 بی تغیری تنزل غیر حادث لایزال
 با وجود زانند آن کاملین حال و قال
 نیست عرض و جسم و جوهر را در آنست جمال
 همچنین در هر صفت خود بجد است پر کمال
 برتر از دیدست و وران و نش و فکر و خیال
 می سرانم چون هزار اندر گشتان مقال
 ناله هائی زار دارم نذر بستانصال
 از مدحش دفترم صدر رنگار و زیر بال
 در شنائی قدس او گویاست ایام و لیال

لیک امروز از پی تجدد زینتگاه شوق
منکه از جام وصالش سرخوش و مستانم
که تدر و آسافغانه بر کشم از سود
که برنگ فاخته کو کو زخم کو کوئے او
گاه چون طوطی جواب بعل شکر بار او
که بنیان فراقش چون سمندر خوشم
که بطل لطف و سازم کس را چون هما
که چو سیمرغی بقاف و قشش پر می کشم
گاه باز آیم از ان تربت چو شهبازی صید
که بسودای دراز زلفش از خود میروم
گاه می خندم چو گل از فرحت دیدار او
که چو زگس دیده بیدارم فی نظاره اش
که سرافازم چو سروان و نهبت جلوه اش
که شکوفه سیم جان سازم نثار مقدش
گاه نورافشان چو بدر کالم از پر توشش

می کشایم طرح نو اوراق گلزار مقال
لا آلی میزد زخم چاک گریبان خیال
گاه گلپانگه چو طایوسان بستان چال
که چو لک لک جمله لک گویش صدق حال
در پس آینه زهرا و ازل دارم سوال
گاه می نالم چو بلبل در گلستان وصال
که بهار چندی میگردانم از عکس ملا ل
که چو عنقا می خراهم در نهایت الوصال
که بطل بل از بازم خوانده آن شه بهیدال
که سراپا حلقه ام در دام فکر این خیال
گاه می گریم چو شمع محفل ارباب حال
که بنوازم غنچه سان جو یای آن صبح وصال
که بخاک اده چون برگ خزانم پایمال
گاه از دل میکنم چون گل فدای آن جمال
که چو انجم شب و انرا و ارم از ضلال

گاه تا بم همجوهر از مشرق حمد و ثنا
که نبعت از مطلع شانی برایم چون هلال

وله المطلة الثاني

کک صنعت منظر حق شمع بزم لایزال
نیر چرخ حقیقت آفتاب یک زوال

ای شبه ملک سانت وای حبیب الجلال
کو کبش ج هدایت بدر او ج معرفت

گوهر دریای وحدت واحدیت را ظهور
نخلستان بحرک سرو بارغ فاستقم
بولبشر از شان علم و نسبت ذات تو شد
و آن سفینه صدر نوحی چون صد بوازور
رشک گلزار ارم شدنار بر جان خلیل
موسی عمران بطوف کعبه ویدار تو
عیسی مریم زور و اسم جان بخش تو یافت
صل ایجا و رسل بل مبداء اظهار کل
تیر دعوت چله قوسل جابت می کشد
هست از اعجاز فیض مقدمت بر عدم
وز شعاع برق نعل تو سنت افروخته
از بهار تیغ اجباب تو باو اغریق خون
کام خشک خصم شرع و ملت سیراب نیز
ایکه کرو از گردنعلین تو عرشه ذوالمنن
که رسد بر اوج نعتت بال و را کصف

مبدأ ایجا و کثرت منشأ خیر و کمال
بلبل گلزار سبحان الذی اشهری مقال
اعلم الاسماء و سجود ملک بنی قیل و قال
تا چو گوهر رست امواج طوفان زوال
داشت بر جو بار دل ز کثرت آنزال
در بیابان طلب بودی حدی خوان سال
آن مسیحائی و اوج و رفعت قرب کمال
فیه الحقیقتات تست انور ذان و کمال
کشید فسان فرق بدخواه تو سپاس
بحر مرجان وجود و گلشن حسن جمال
مشعل مهر و چراغ انجم و شمع هلال
لاله سان سرای اعدایت بدامان نبال
ز آب زهر آمیز جام تهغام ذوالجلال
توتیائی دیده با آن عظمت و عز و جلال
لاجرم چون غنچه ام سرور گریبان بفعال

باد از حق صد تحیات و سلام پیچد
بر روان اقدست با سار اصحاب آل

ایضا و له فی منتهای صلی الله علیه و آله و صحاه و سلم بطریق الخمس

روشن ز مهر عارضت قندیل ماه و شتری
نام خدا بر طور دل پیوسته حق را مظهری
محو مهر خسار تو چون ذره شمس خاوری
در محفل جمع رسل تابان چو شمع انوری

	حیرانم اندر وصف تو کز هر چه گویم برتری
	ای لی مع الله مرتبت وائی قباب تو سین مسکنت
	اوج لعمرك منزلت و اشمس وصف عارضنت
	واللیل وصف گیسویت سبع المشانی مخبرت
	ایتنا فتحنا عسکرت لولا لك حق تاج سدرت
	زیب و بفرق اقدست این افسری پیغمبری
	تا عکس رویت دیده ام کلب درت گردیده ام
	عشقت بدل و رزیده ام مهر بجان بگزیده ام
	از دیده خون باریده ام مانند نالیده ام
	گر و جهان گردیده ام خوبان عالم دیده ام
	چون نوشته شنیده ام بر سندی بن پرور
	ای تاج فرق بوی البشر و ای لوح را نور البصر
	فخر خلیل نامور اشجار خلقت را نم
	هم شمع ایمن را شد هم آل موسی را ظفر
	افسون عیسی را اثر مثلت بنا شد در بشر
	خیل رسل انجم تو آفتاب خاوری
	ای خواجه طه لقب و ای سید یسین نسب
	شاه منشبه شرق و غرب ماه عجم مهر عرب
	بستان صنعت را رطب ایجا د عالم را سبب
	روز سخت اندر طلب آینه دیداد مرابا
	پیدا نشد در این حلب جز رویت ای شک پر

ای هر شرق و الضحی و می بد اوج هَلْ آتی
نجم سپهر ما غولے شمع شبستان سبھے

شہباز اوج فاستوی غنقائی قرب قد دای
بعد از تدلی و دنی از بہت اے بوالعلی

ز لرغ البصر شد ماطغے تا غیث حق اشگری

عرش معظم جائے تو بر فرق کرسی پاسے تو
اوج دنی آد نای تو بزم رآے ما ولے تو

روح القدس شیدائی تو رضوان چین آر لے تو
فردوس خاک پائے تو طوبے قدر عنای تو

رخسارہ زیبائے تو وید حق است ای انوری

ای سرور دنیا و دین و اے رہبر ملک یقین
از حق ترا صد آفرین بودہ است و باد اہم قدین

کوئے تو فردوس برین پیک درت روح الامین
نقاش گلرویان چین نقش جمالش را بہ بین

ناید ز تو مانند این گرسد کنی صورت گری

ای مصداق لامکان بدر سپهر عز و شان
شمع شبستان جہان نجم منیر آسمان

ختم رسل صاحبقران مرآت نور مستعان
از سحر تہای جان جہان جان در بدن دار و فغان

کم ناید از لطف شہمان گریہ غریبان بگری

من الہ روی تو ام دیوانہ بوئے تو ام
جان دوزا بروی تو ام و لبند کیسوی ام

مستقی جوی توام بیمار واروسے توام	آشفته موی توام گشتہ کوئے توام
در ہائے دور ہوسے توام افغان خیران ہر گہری	
امی شافع روز جزائی وائی والی ملک عطا	ہر دم صلوة و مرجبا پیوستہ باد امر ترا
کلبت صفی بنواکم کردہ در گاہ وفا	از شومی حرص و ہوادار و بہر در التجا
آر	با حرمت نام خدا سویی خودت کن رہبری

ایضاً فی نعت سید المرسلین علیہم السلام

کعبہ ارباب معنی مصحف روی شہاست	قبلہ گاہی عالم دل طاق ابر و شہاست
سفر لہزار جزو کل سطر فرقان ہدا	خال ہندوئی شمار لف سمن بوی شہاست
توتیائی جو ہر مازاغ کحل ماطغ	سرہ اعجاز بار چشم جاد و شہاست
لیلۃ القدر کہ مے نامند اہل معرفت	پر تو عکس سوا و خط دل جوی شہاست
از فراز قباب قوسین تابا و جہ مارای	گردش پای نگاہی چشم جاد و شہاست
نسخہ و شمس و صفا قباب رخصت	فقہ و اللیل نعت شام کیسوی شہاست
صیت ارسلناک الاحقہ للعلمین	بانگ طبل فحش عام نام نیکوئی شہاست
خلعت انا فتحنا وروائی فاستقم	زیب مقامیت موزون دلجوی شہاست
گرچہ اجناس کساد جسم از قربت دور	نقد جان تجارت و شہ سیارہ کوئی شہاست
گشت مسجود ملک آدم طفیل حضرت	نار ابراہیم کل کل زاب ابروی شہاست
شیوہ ادریس عزیر و صالح و جبریل و فوح	ہر یکی چون ماہ مخوئی سر روی شہاست
در چہ شوق ہزاران یوسف مصری اسیر	صد چو اسمعیل قربان گشتہ کوئی شہاست
ہر اولو العزمی چو عیسی از قدم تو بشیر	ہر رسل چون وسی عمران شنا کوئی شہاست
حشمت ملک سلیمان کے پسند و برجوی	مور سکینی کہ آب و انہ اش جوی شہاست

عہ قولہ گری این لفظ گہری ہا کاف فارسی را بطور عام کتبخانیہ نعت سیدی یعنی ساعت لفظ و گریہ را ساعت ۱۲

سرفرو نارد و بزیر سایه بال هما
قلب ز راند و ده ام چون نقد خالص جهان
گر به تن دور از حضور لامع النور تو ام
پشت پابر افش جیشد و کسری می زند
ر شک شیران جهان است آنکه بر بابا لوفنا

هر گدای کو بجان دل بسته کوی شماست
رنج از تشرف ضرب که کوی شماست
حمد شد تا نفس باقیست جان سوئی شماست
آن شرافت قامت کو سر برانوی شماست
چون صفی از صدق دل گر کین گوی شماست

وَلَهُ فِي نَعْتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ أَفْضَلُ صَلَواتِ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُسْلِمِينَ

یا رسول الله فدای خاکیات جان من
والد و نمود من اموال و خان مان من
شد طفیل مقدمت ای رحمت حق را ظهور
مصحف و دابر و طر گیسوی خوششت
شوق فرد و هم کجا باشد خیال کوی تست
بی جمال گلشن آینه توستان ارم
سایه موج خیال لعل گوهر بار تست
تشنه لب من بدشت شرب بطحای تو
چشم ارم که شود خاک و رت و زپین
در شبستان بحد گرد و خیال قامتت
حفظ نام قدست باشد بگرد و در حشر
چون شفیع مالتونی در یوم تبدیل الوجوه

جسم روح من دل من دیده حیران من
هستی من عمر من جمعیت سامان من
دین من نیای من اسلام من تقیان من
کعبه من قبله من رشته ایمان من
گلشن من جنت من وضه عنوان من
گلشن من ام من ندان من نیران من
سلسبیل و کوثر من فرم و حیوان من
جام جان بخش طهور و خضرست آن من
عنبه تحفین و کحل دیده حیران من
شمع امن مرقدی من نخل گورستان من
دافع رنج و غم من شافع عصیان من
نهد گرد و فسق من طاعت و عیبان من

چون شفیع تا توئی منت نهد در رستخیز
چون شفیع تا توئی دزد و نفس ابره
چون شفیع تا توئی باشد تعلق نقد و وقت
چون شفیع تا توئی زین فرج گردد و عاقبت
باو شاها آسمان جاها ملائک عسکرا
از جناب حضرتت دارم تمنای بدل
تو سلیمان الهی منم مومر ضعیف
سربسنگ کوه و صحرائی ز غم دیوانه و آ
کوه در دم عاجز است چاره جانم هیچ
شعله را رسینه ام چشمک به نیران نمی زند
ز اشتیاق لعل جان بخش و دروندان تو
مغربستان لم را مشرقی اتوار ساز

بزرگترش گناهیم بر کرم احسان من
نار قهر از بیم سیل تیره عصیان من
کیمیای مغفرت را با من عصیان من
بزم شادی مرگ با تم خانه عصیان من
مرشدی من با وی من بین من ایمان من
ای شمار مقدم پاکت هزاران جان من
وادی نعل است سرتاپا دلیران من
می چکد خون جگر از چشم گل ریزان من
نیست غیر از شربت یدار تو در مان من
قطره وصله چکان بر آتش هجران من
چشمه با قوت شد چشم گهر افشان من
شمس من خورشید من مهر جهان تابان من

مطلع شانی

یکشب لطف و کرم شو ساعتی بهمان من
خورم آن وقتی که از تشریف فیض منقت
ای خوش آن روز و مبارک ساعتی فرخنده
صد چمن گل عالم از یک غنچه خندان تو
شمع جان کعبه نور دیده بیدار تو
گلشن فرو و شاداب از غم نیسان تو
در جویم کعبه دل و در نامت صبح و شام

فرش است دیده من خاک پایت جان من
بر سر رخ خند و کلبه احزان من
یوسف تانت شو بام و در کنعان من
بهر خون موج چمن بر شفق باران من
مایه صد دیر کرده غفلت شرکان من
کلخن دوزخ سیه اعمال شایان من
نور چشم و راحت جان قوت ایمان من

گرومی بی یاد تو گیرم نفس گل می کند بستن لب الثنائے مدح جاہ تو لو و ذکر جاہ و شمت اقبال و قرب حضرت برترین خرقہ فقر و کلاه شوق تو یاد مرگان ساو ابروئے خمدار تو خاصہ فکر گردش چشمیت بدفع خصم بد کعبہ مسند و راست پناہ شافعا سالمانہ آدم بر در گہت کر کلک جو ز آبشار فیض نعت خورم و شاداب باد خالی از نقش خیال مدح حسن تو بہاد ہست اقلیم ایمان کلب گاہش صفی دست صدق فی زم کنون بدمان دعا تا شفق زار است شت عبر از تیغ ستم گشت جان جشم شرع اقرت سیراب و خرمن نابود و دشمن دین تو باد	کور می من ظلمت من و بے درمان من ذلت من خواری من حزن من حرمان من افتخار و عظمت من افسر من شان من قلعہ بی آفت من برج عالی شان من ناوک من تیر من قحس اجل فرمان من تینغ برق آمیز من برق شرر جولان من ای لمان جان من دایم حافظ ایمان من خطہ بحثا نش کشی بر نامہ عصیان من باغ تطہم دلکش من گلشن دیوان من خال و خط فکرت من معنی پنهان من خواجہ من والی من سرور سلطان من ای نمک پرورہ مدحت اہل جان من تا شرر بارست آہ سینہ سوزان من ز آبیل قہر قوم نوح ای خاقان من عشوہ گاہے صرصر عاداتی دیوان من
--	---

ایضاً فی تتبع مولانا عبد الرحمن الجامی قدس سرہ

کی بود روزی کہ غم شیرب و بطحا کنم کی شب سحران سراید کی صبح وصال ہم تراب طیب طیب کشم و چشم جان کہنہ پہلو طی کنم این رہہ بسان	رہہ بکوی دلبرہ طلعت زیبا کنم کی بخندم چو گل کی غنچہ دل و کنم ہم بجاک پاک کہ دیدہ را بینا کنم کہنہ چو بسطامی قدم از دیدہ از سر پا کنم
--	---

که بود کز اشک چشم خنفتان در راه دوست
 گه به عریم کعبه ارویم بهار و شب مژه
 چشمه زمزم که همچو شیش زلال کثر است
 حجر اسود کو بچشم نور عین کعبه است
 گه به فرو و آرم ~~سرسیم~~ بر پائے حطیم
 هم شوم قربان بصوت از برون آن خانه را
 در ضیای آفتاب عظمت بچوینش
 یا رسول الله کند طره مشکین کشتا
 بشکفته باغم ز فیض نو بهار و وضه است
 نیست سر غیر سودای قدم پوست مرا
 سرهم بر خاکبایت بر ندارم تا ابد
 چشم جانم گر شود آینه خلد رخت
 هم سرت گردم چو گردون بچو انجم و زشار
 که رسم در بر مجنون تا بهر دم لیلی
 غرق طوفان فراقم آن قدر کز سیل اشک
 صندار و قصه طولانی در دم صفی

رحمة الله تعالى علیه و آله و سلم

همین پر لاله و مهر دشت را دریا کنم
 گه به بابو اب کریمش جبهه سانی با کنم
 سلسبیل آسا کشم عمر ابد پیداکم
 بوسم و چون مردمک دیده خود جا کنم
 گه به بهر کنه سجود شوق سرتاپا کنم
 هم به صاحب خانه را بهی روی پیداکم
 هستی شبنم خود را نیست سازم لاکم
 تاز بهر دام کشتا کشت دل کشتایه با کنم
 از ریاض روضه فردوس استغنا کنم
 عمر خضرم گر بود سر در بهمن سودا کنم
 حشر گر بر پاشود من حشر بر آن پا کنم
 حاش بشکار زوی جنت الماوی کنم
 گوهر از دیده و دل نقد جان یکجا کنم
 از خیال نقش پای ناقه اش پیداکم
 طعنه بر سلمان ابر و مایه دریا کنم
 همچو جامی بوقت باید و گرانثا کنم

مطلع شانی

کی صبح که بند غنچه دل و آنم
 خورم آنروز و بکاکت و فرخ ساعته
 دارم از تنگنای بهر زندان فراق
 که بود که بر تو مهر رخ زیبا دوست

عزم گل گشت بهار شرب و بطحا کنم
 عزم سیر مطلع خورشید بجهت اکتم
 از سلاسل با غم ~~سک~~ بالاکم
 دیده را نور و سرور سپینه را پیداکم

چشمه زمزم که در دوش بایه آب بقا است
 گه شوم قربان بگرد و صند شاور سل
 کی رسم بزحر گوهر می غواص آن
 در روم در قعر بحر اندر سناغ آن گهر
 چون صدف گیرم به صدر خویش آن دانه
 یا بنی کم فرصت بس نالوا نم جذبه
 دارم از سودای هر بیت بجان میریه
 در بیابانی مدینه در سر لغ ناکه است
 باغ جانم بشکفته از نو بهار کوی تو
 ای خوش آن صحر که درو محمل نازت گذشت
 بر سر هر منزل وادی این راه از سر و
 می کشد دل را نوای بلبلستان حجام

در کشم در بگردل آن چشمه را وریا کنم
 گه بطوف کعبه الله دیده جای پا کنم
 جستجوی آن گرامی گوهر خود را کنم
 آن قدر جو شوم که شور و محشر بر پا کنم
 همچو نیسان پر گهر و امان ساحلها کنم
 نه که چون وی در طلب امروز را فرود کنم
 صد هزاران سرفدای تو این سو کنم
 کم شوم تا نقش پای دلکشش پیدا کنم
 از ریاض دل بهال حب ضیون لا کنم
 کحل چشم خود غبار راه آن صحر کنم
 سجده گاهی شکر را بریزم تا پا کنم
 که بود یارب که رو در شربت بطی کنم

سرخواهم سود و سرمایه نیابم ای صفی
 یکمیر خویش بهر خضر اگر سودا کنم

أَيْضًا فِي نَعْتِ الْمُرْسَلِينَ الْمُذْنِبِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى
 إِلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِطَرِيقِ الْمُثَنِّ

دوش کین بگرد و پر ز گوهر سناختند
 فلک مشحون ملک از ماه انور سناختند
 که کشتانی را که می بینی شناور سناختند

از فروغ شمس عالم را منور سناختند
 سبع را سیاره این بحر اخضر سناختند
 اسفل و اعلی و ما فیها مقدر سناختند

مقران طبق با این غزل درختند
 سرور عالم محمد آن شفیع المذنبین
 خاک و ببارگاه و آتش روح الامین
 شد وجود اولیا و نبیا و مرسلین
 گشت انظار الوهیت برای آن امین
 گریبوی ذات پاک آن شبه عالی تنبار
 نوح را از قهر طوفانش کجا بود و قرار
 سوختن موسی بشمع ایمانش پروانه وار
 گریبوی اسماء احمد مرا و را یا و کار
 ای الم نشره شنای سینه سینا تو
 خلعت طویلین است بر بالا تو
 نسخ و الشمس و صف عارض زریابی تو
 فقره و اللیل نعت جعد عنبر سا تو
 زشتیاق عارضت ای خواجه عالی جناب
 بتقارن شکبارم فی خوری دارم نه خواب
 من ندارم طالع بیدار تا بیم بخواب
 آفتابی آفتابی آفتابی خوش بتاب
 آن شبی وصل که آمد حبیب ایل صفا
 بهر پایوست ملائک صف ده و درهما
 در رهت بکشوده حق ابواب جنات العلی
 عرش و کرسی با قلم خود را نموده آنجلا

آیت

صدر العلی

بر

دراود

کامی جوت باعث ایجا اینهر سر است
 کلاک صنت منظر حق رحمت للعالمین
 از طفیل مقدم آن شهسوار ملک دین
 عرش و فرش و کرسی و افلاک فروزون بین
 اینین این مظهر لولاک لطفم گوشت
 آدم از کتم عدم هرگز نه گشته آشکار
 ناشدی بر جان ابراهیم آتش لاله زار
 از دم عیسی نگشتی مرده راجبان و بار
 غیر آن شاه رسل این درجه علیا گرا
 و ای مفضل با ملثر هر یک از اسمای تو
 سوه و النجم و صر درجه علیای تو
 آیت انا فتننا راست و الای تو
 حبیب الشکین همه فرقان بر ادع و شکت
 جان پراز غم دیده پر خم سینه چاکم دل کباب
 زندگی بی روی زیبا بگویم گشت عذاب
 ای برای حق بر آرزوده خود بے حجاب
 که فرمود غرور رخسار و عالم رصیا
 گفت حق میخواندت بر خیز ای صد الور
 نه فلک از گردش خود مانده حیران جا بجا
 حوریان با هم زویدار تو وارند مزد و با
 خالق ارض و سما مشتاق ویدار شما

چون شنیدین ده انروح الامین خیر البشر
دید برق عجیبی برق سیر و باد پر
چون بروئی زین نشست آن خسر عالی قدر
ماند اندر سدره از وی جبریل راه بر
پس آن برداشت آن شاه سریر لامکان
محو شد ذوات بچون ست اینچون چنان
گفت حق با تویم نیست غیری در میان
گفت بخشیدم بروی تو گناه امتان
تدرجیده سال و نیا آن امام المرسلین
هر چه حق گفتی شنید آن شه ملک یقین
پس نزل قهقری فرمود آمد بر زمین
حلقه می جنبید و بالین کرم بودش امیز
ای ابو بکری تو بروج خلافت آفتاب
ابن عفان جامع قرآن شه عالی جناب
من سگد گاه اهل بیتم از صدق صواب
مهرشان کردم صفی از هر دو عالم انتخاب

شاد و خجسته انسر بالین آمد سوئی در
پاهای او اندر رکاب آن بادشاهی بحر و بر
از مکان و لامکان بگذشت ملح البصر
گفت من نتوانم ای شه و ترا حق نیست
رفت تا جائی که من حیرانم از نام نشان
دیدن و گفتن بهم آمیخت بی صحو و بیان
گفت ای تو نه ام من ای کریم مستعان
اختیار حکم تقدیر و رضای با تراست
بود اندر جمله بکیف حق خلوت شین
هم اسرار نهان هم ز تحقیقات دین
سیر او عشر عشر مکنفس و ان یقین
قصص پیروی معجز این ماجراست
ای زرافاروق غلظت عکسار و فتیاب
جبهه صفر علمی مرتضی مالک قباب
بسته اندر حب ایشان در گلوئی طنباب
خاکبای آل زهر آورد و چشم تو تیات

وَلَا إِلَهَ إِلَّا فِي نَعْتِ مُحَمَّدٍ بِطَرِيقِ الْمَسْكُورِ

سیر عاشق فدائی الفت است
جگر الماس خوار نعمت است
دل سر پرده محبت است

جان نثار قدوم حضرت است
سینه باغ بهار نگهت است
دیده آئینه وار طلعت است

احدی نیست اندرین گلزار
 کس بگل دل نهاده کس بر خار
 توفی طوفی و ما واقامت یار
 گرچه از عشق داورم بد و کون
 بخار اگر دل آورم بد و کون
 منکده سرد نیس آورم بد و کون
 مطرب دل بگوش جان مشب
 شکوه یار را میسار بدب
 گرمین آلوده دامنم چه عجب
 پیش زین گرچه بود و دفتر چشم
 شد چو مبعوث شمس خاور چشم
 بی خیالش به باد منظر چشم
 نام او هست صیقل دلها
 در جانش ز فهم باست را
 منکده باشم دران حرم که صبا
 تا نهاد او قدم بجهه خاک
 گشت منسوخ و فتر املاک
 من دل گرفتار شدیم چه پاک
 قرص خورشید گرچه نور افراست
 وقت وقت شهنشه بطماست
 دور مجنون گذشت نوبت باست

بے تمنائی عشق بے سرو کار
 کس بپرگه خوش است کس بیبار
 فکر کس بقدر همت اوست
 گوشه چشم ناورم بد و کون
 کوس شاهی بر آورم بد و کون
 گردنم زیر بار منت اوست
 گفت ای دور مانده از مطلب
 گرچه عاشق کثر است لا مشرب
 همه عالم گواه عصمت اوست
 چشم بود و نبود گوهر چشم
 نگه دیده کشت اکثر چشم
 زانکه این گوشه خاص خلوت
 مهر او دیده راست نور افرا
 لا تعد است هم ولا تخصی
 پرده وار حریم حرمت اوست
 شد زمین رشک عالم افلاک
 بتقاضای آیت لولاک
 غرض اندر بیان سلامت اوست
 بیک معنی ماه و اختر باست
 لامع الله گواه این معنی است
 هر گز اینچیز نوبت باست

نائب حق چو اوست در دوسرا	پس کرا زهره و کرا یارا
که بجز حکم پانهد بهیجا	اول و آخر اندرین صحرا
هر گله نو که شد چمن آرا	اثر از رنگ بوئی صحبت اوست
کارانی روز عشرت شب	بربط و چنگ و نغمه و مطرب
ساقی و شیشه شراب عنب	ملت کیش مذہب و مشرب
ملکت عاشقی و کنج طرب	هر چه دارم زمین صحبت اوست
هر کرا شد بخاک کویش جا	از خود می رست ز دهر پیش پا
تخت جمشید حشمت کسرا	چشم حق بین خود صفی بکشا

فقر طلبا هر بسین که حافظ را
سینه گنجینه محبت اوست

در شرح رایف حضرت سیدة النساء رضی الله عنہا

که دار و این چنین خورشید تابانے که من دارم
شهاب ثاقب دل نیت بر جانے که من دارم
ندارم هیچ پاک از آتش و دوزخ که در محشر
کریمه بر من بخش بر احسانیکه من دارم
شفیعه هر دو عالم نور ایمان حضرت زهرا
کلیه گنج رحمت شد بوسیله آنکه من دارم
سایب آل عباس را پیا افتم شیر کرم
بلا گردان شوم قریبان کنم جانیکه من دارم
نباشد ای صفی تاریک و تنها خانه کورم

ز حُبِّ آل احمد شیخ ایسانے کہ من دارم ؛

وَلَا فَمَنْقِبَتِ حَضْرَةِ خَلَفَاءِ الرَّسُولِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَهْلًا

سحر کر پر تو خورشید خاور	زمین و آسمان گرد و منور
نسیم صبح در گلشن زند سر	چو بیل مطرب جان بر کشد
سر آمد این غنزل باوید	سرم خاک رو هر چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

ابا بکر است شیخ دین ایمان	عمر سر رشته اسلام ایقان
امام کعبه جان است عثمان	علی شاه ولایت میر میدان
بگویم دمدم از حُبِّ ایشان	سرم خاک رو هر چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

ابوبکر است یار غار احمد	عمر فرمان روای شرع ابجد
ز عثمان جمع شد احکام سرمد	علی صیقل گردین محمد
مرا دمن شود حاصل چو گردد	سرم خاک رو هر چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

ابوبکر تقی صدیق کبر	عمر فاروق اعظم میر شکر
جهان از نور عثمان شد منور	علی مرتضی ساقی کوثر
بود هر یک شفیع من بجز	سرم خاک رو هر چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

ابوبکر است خورشید روشن	عمر بروج عدلش ماه تابان
منور تر ز نجم ثاقب عثمان	علی در بحر هستا بر نیسان
بود و در دلم آسائی ایشان	سرم خاک رو هر چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

ابوبکر است یار اولینش	عمر رونق ده اسلام و پیش
بود عثمان امیر سیویش	علی باشد و تحفه آخریش
کسی نبود چو ایش نان قریش	سرم خاک ره هر چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

ابوبکر است فردوس محله	عمر طوبی انوار تحله
بود عثمان در وقصر محله	علی چون چشمه گوز مصف
بمختلر بود این چار مارا	سرم خاک ره هر چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

ابوبکر است شاه ملک ایقان	عمر کشورستان سالار میدان
امیر اهل عرفان است عثمان	علی در صفدری هاشم میدان
بین کین چار تن هستند یکجان	سرم خاک ره هر چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

ابوبکر است چون عرش معظم	عمر با وسعت کرسی همتهم
بنامند ملک عثمان از قلم کم	علی بر نسخه لوح ست اعلم
نمائنی جزین معنی ندارم	سرم خاک ره هر چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

خداوند بحق صدق بوبکر	بانصاف عمر فاروق البر
بحکم کامل عثمان داور	بعلم صفا حیدر دلاور
بلطف خود کنی در روز محشر	سرم خاک ره آن چار سرور

ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر

صفی شرمنا از کردار رست
ولی چون مهرشان جان بهشت
باب چشم تبر دل نوشت

بخر عصیان در خمیخت
بفضل حق سزاوار بهشت
سرم خاک ره هر چار سرور

ابو بکر و عمر و عثمان و حیدر

مستوفی ملک بنام امیر بانی محبوس بیجا فرزند
شفیر المشایخ خزان حرمت گمانی صدیون عوا
الخلایق عواصم حقایق مطلع الرّموز والاشارات
منبیه لفیوض البشائر واقفا سر مقتطعا
ومتشابهما فرقانی قیوم مرا فی حضر مجد الف ثانی
رضی الله تعالی عنده قد سر سره الاقدس

آن محمد طینت و احمد بنام
بدر فرقان نیر برج کمال
فرد کمال کاشف سریقین
روئی پاکش در شمای بانی
پهون صدق عالم چو گوهر بود او

صاحب تجدد شاه خاص عام
بانی بنیان دین تاج الرجال
داور اقلیم جان سلطانین
آن چنان بد کرد حسن ابن علی
اندرین اعراض جوهر بود او

بعد پیغمبر در اقلیم شهود از نگاهش بس شفق و راه زن روش گرز برق دیدی زبان یوسفانه تا نقاب ز رخ کشو و گشت خاک پای آن عالی قدر گوهر عرفان غراب سفت او دیده حق بین او بی بیش و کم	این چنین شایان باشد در وجود بازید وقت گشت بو الحسن صدق و زیدی گریه جهان ماه و اختر با نمودنش سجد سار اقطاب را کحل البصر گوشت دل را راز دیگر گفت او یک نظری دید تا لوح و قلم
--	---

قبله اشای عالم بوده است
فرد کامل غوث اعظم بوده است

مَرَّاجَعَتْ مُصَنَّفَانِ مَنَقِبَاتُ بَكَّةَ نَعَتْ

من بدح آن امام راه نمون غالب آمدان دین حالت مرا من بسوی فرع می گشتم و آن داشتم با فرع او گفت و شنود ز احاطه طلی همی گفتیم سخن منظهر حق شمع بزم لایزال کلاک صنعت موجب ظهیر کامل او بقلاب محبت در زمان چون عنان اختیار از من بود دید طوطی شکرستان و فار	واو معنی و او می لیکن کنون جذب عشق حضرت خیر الو را اصل آمد بر دسوی خود کشان فرع سوی اصل خود را هم نمود احمد اصلی متقابل شد بمن نختم تا قب بدر اوج بی وال شافع یوم بخیر الرسل بر دسوسه خود مرا باد کشان پس در معنی بروی من کشود یافت بیل گلین بارغ و فای
--	--

بقا

غنیة کل اطرسیع من شکفت
 لا حرم و در شکر این لطف عطا
 گرچه در عجزم ز وصفات او
 الله الله مدح اسمایش کنم
 گوش نه ای محرم اسرار یار
 گوش نه بشنوز من ای یا غار
 آن سول خاص و محبوب خدا
 قبله گاهی جسم جان خاکیان
 از پی مجد و علا و فتح و باب
 در کلام اقدس ربانیش
 گفت اندر مژده قول مسیح
 هم مگر چند جا اندر سوز
 در رثا و هر دو عالم این دو نام
 عالم روح و ملک تربیت
 و از محمد فیض ارشاد و هدایت
 زانکه شامل هست این نام شریف
 هر یکی این نام را در قرب حق
 یک ولایت ز پی عز و کرم
 آن ولایت که ز نام احمد است
 زانکه آن مسمی که احمد شد از و
 نکته باریک مداینجای عزیز

بسمه باریک مداینجای عزیز

قمری بستان جان آید بگفت
 می فرایم طرح دیگر در شفا
 گویم از اسمای زاکیات او
 تا ز اسمی با اسمی وارسم
 بشنوا ز من شرح نام آن نگار
 شرح نام آن شبه عالی تبار
 سرور کونین و ختم الانبیاء
 سجده گاه تارک افلاکیان
 شد مسمی باد و اسم مستطاب
 بست مسطو آن دو نام بایش
 اسم احمد تعالی الله صریح
 حق محمد گفت و او از و خبر
 هر یکی خاصیت دارد تمام
 در نخست از اسم احمد بو هست
 میرسد ارواح هم اجساد را
 با همه اجساد و ارواح لطیف
 ماورای خلق امر و طبع سبق
 هر یکی رهست از قدر و عظم
 از محمد با احاد قرب تر هست
 هست در اسم محمد یک بدو
 کو گو افتاد در عشق تمیز

اگر گویم بسته ماند سر دوست
 و ز گویم دل نمی گیرد قرا
 اندرین جا چون صراط آمد سخن
 نیست گرچه مقصد جام صفا
 یک من در فرق شرح این میم
 این معارف بس عجیب است شکر
 حلقه میمیکه اندر احمد است
 هم کنایت از تعین روح او است
 لامع الله جریحه جام و لیست
 یا ابیت عند ربی ام او است
 هم از این میم است کر خیر البشر
 گفت قبل از میم روحی جسد
 و ز محمد این دو میم بافتوح
 نقش بست می محمد زانی و میم
 حلقه های آن دو میم عارضی
 پس محمد چون احد باشد قدیم
 یک چون آمد شد از بد و ظهور
 لاجرم اندر تعین جسم آن
 آن تعین میم اولایش شکست
 شد مبدل میم اول با الف
 چون تعین میم جسمانی گشت

و ز گویم مغر بنگار فدای دوست
 و ز گویم چون شود انجام کار
 حق نگهدار و ز لغزش پایی من
 ز این دو آسمی غیر یکذات نبی
 همچو برگ بید می رزم ز بیم
 مشکل است از نظرها یعنی بحرف
 از غوا مض های سراز دوست
 هم اشارت که قریب است بدوست
 خطبه لولا که بر نامی وی است
 من کانی قد برای الحق کام او است
 احمد بی میم آمد در خبش
 خلعت نامم احد بود از احد
 یک تعین از جسد و یک از روح
 کرد در خلعت نور آن قدیم
 کرد در گوش از برای بندگی
 نیست حالت جز و طوق اندیم
 بعد هر نفی تغیر و را مور
 بعد الف آمد فتور ناگهان
 جای او الف الوهیت نشست
 تا محمد گشت احد در الف
 آن تعین و حیش قوت گرفت

اسما

نظر

ترب و یز یافت روح پاک او	جان فدائی حلقه فتراک او
بعد زین حالت بدیوان احد	عز آن سرور فزون آمد ز حد
کار بارش از دوطوق بندگی	بایک آنجا مید آن هم معنوی
ای خوش آن دم که کمال آن حید	از دوطوق بندگی بایک سید

غنیة اقبال او گل گل شکفت
بعد زان ستر است که ناید بگفت

وَلَا بُشَا فِي مَكَانِ الشَّرْقِ قَدْ تَعَالَى بَسْمُ الْإِلَهِ الْقُدُّسِ

دوش تا قدر نظر خسار و دلداری بود	بیگل رویش نگه دروید با خا بود
گاه در دیر و حرم گه خانقاه نمیکده	در بدر بسیا گردیدیم در دل یابود
گاه در تخانه گه در مسجد و گه میبکده	هر طرف فتنیم مارا جلوه دلداری بود
بانی دین شیشه احمد شاه تجدید نرا	فخر عالم شرف انسان خواجه ابرار بود
از کمال لطف در درج دل تنگ سپرد	آن در کمون که با او راحه مختار بود
وصف گامش چو گویم آنکه چون است بعیت	کعبه ارباب دل یا قبله احرار بود
از نسیم مصرعه عاشق گل با عجم گفت	شبه در دل جلوه رنگین خیال یار بود
آنچه برد از من بر من جام می ساغان	ز به تقوی ریا با جبه دستار بود

صداق

فِي حَقِّهِ تَخَوُّمٌ مَسْتُةٌ يَا مُمَامُ مَعْصُومُ اللَّهِ عَنَّا وَلَمْ يَكُنْ الشَّيْخُ حَضْرًا بِأَدْقِیَوْمٍ مُحَمَّدٌ مَرَّضٌ تَعَالَى

قطب دوزان امام معصوم است	فرد دوزان امام معصوم است
قبله انس سجده گاه ملک	کعبه جان امام معصوم است
پای تاسر حوایت رحمت	فضل احسان امام معصوم است

خواجہ خواجگان شیخ شیوخ در شرف نور قدس حق و پویش قطب ارشاد و قبلہ عالم ورقنا و دل جان حق جو یان بجگر تشنه زلال وصال بعد اصحاب تابعین کبار زان امانت کہ عاجز آمد چرخ بالوہیت رسالت و بعث الحق صفی در دصعب جان ترا	پیر پیران امام معصوم است سبحان امام معصوم است شاه شاہان امام معصوم است شمع ایمان امام معصوم است آب حیوان امام معصوم است شرف انسان امام معصوم است حائل آن امام معصوم است نقص برہان امام معصوم است چیت دربان امام معصوم است
---	---

وَلَا يُضَانِي مَلِكٌ الشَّرِيفُ قَدْ لَكَ شَرُّ الْأَقْدَامِ

حجتہ اللہ امام معصوم است قطب قیوم و غوث ہر دو ثقل در جهان قائم مقام رسل جالس حضرتش جلیس خداست دست بردست بعدست نبی نائب کامل رسول خدا	آیت اللہ امام معصوم است ولی اللہ امام معصوم است کمیت باللہ امام معصوم است رؤیت اللہ امام معصوم است بیدار اللہ امام معصوم است شہید اللہ امام معصوم است
---	--

خضر راہ صفی بحسب ذات
شکر اللہ امام معصوم است

فَمَكَدُ قَدِ الْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَ

المُرْسَلین کاشف سرائر از عجب شینو محمد سعید تعالی

پری خولای که من دیدم نمی گنجد به تعبیری
شود و مجنون مصور گر کشد رنگش تبصیری

علامت نیست جزئی که نه دزد غفلت مارا
شکست تو به لازم شد نخواهم کرد تقصیری

ندارم قاصدے تا نامہ سوئے دوست بنویسم
ایمیں بس اضطرابی دل بود ایمائے تحریری

بزم عیش بے لعل تو مستان نگاهت را
نباشد موج می در ساغر جان کم ز زنجیر

غبارم تو تپایه چشم طور و دیده بیضا است
منم خاک ترے برقی نگاہی جلوہ تاثیر

گلشن بے گل روئے تو چون سیر موس گیرم
بچشم غنچه پیکان است هر شاخ گلشن تیر

بهار گریه غم کو که ویران خسانه دل را
بجسیریل شک و دیده دشوار تعبیر

بکام تلخ و جان خشک افیون خوار بجسیرانت
خیال بوسه کنج لبست شہد است هم شیرے

چمن سبز و گل خندان هوا شاو آب بلبیل مست
بهار آمد مبارک باد بر دیوانه زنجیر

ز ترجمی و ز بد خشک گر آگاه شوی ز اهد

کوثر

عبادت لعن میگوید تراطاعات تکفیر	
زمونج خط خشک بوریا خواندم کہ اسے زرق ترا تعظیم نم زیر است استشمارت شیر	
بر بیماری نگاہش قاصد دیگرے باید بجزر و درون و نالہ دل آہ شبگیری	
شہنشاہی ولایت مظہر حق خازن الرحمة وراقلم صباحت سرور ملک بین میری	
خلیل آسا امام راہنما بر جاوہ خلعت نذیرہ زیر گردون دیدہ اجسم چنین پیر	
سعید واسعد و مسعود بخت آیت فضل مس نخس شقاوت راسعادت بخش اکیری	
در این بستان نوای بلبل بیدل خوشم آمد برنگ غنچہ خواب دیدہ ام ای صبح تعبیری	
در آغوش خیالم آن پری پیکرے کجند صفی تاشیشہ مستی است نتوان کرد تسخیر	
<p>شرف تاج الاولیاء وارث الانبیاء قیوم مان محمد مائتہ ثانی عشر غوث الجن والبشر کاشف سرالہ علیہ السلام حضرت شیخ خا محمد صبیح اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ</p>	

گویم اکنون از امام منتقین
 شمس عرفان بدر اوج کبریا
 غوث اعظم مرجع جن و بشر
 فروز دوان مستظهر معصوم حق
 عیسیٰ جانها کلیسم طور دل
 از خوارق و از کرامات عجیب
 بالاصالت بود آن صاحب کمال
 چون شبه کنعان در تسلیم شهود
 همچو والد آن شبه کون مکان
 خلعت قیومی او را بد بر
 عروة الوثقی باو گذشت شنب
 گفت از نسل تو آید در وجود
 کو بگانه عصر خود باشد چون
 بر همه ذرات عالم ز امر هو
 از محیط فرش تاعش علا
 اندر این دیر کهن زان نامدار
 ای خدای پاک بی چون چنان
 این صفتی شکسته دل مسکین گدا
 حال بار امانت شد بحبل
 بر سرش از چار صد آفت است
 از حواسل خمسة خسته جان شده

بیچاره

بانی دین کاشف سرفیقین
 نور مطلق شمع بزم اجتهابا
 شاه تجدید شن اثناعشر صد
 قطب دوار ان مبدع قیوم حق
 صیغرة الله کعبه دل نور دل
 بود بچید و حساب اور نصیب
 ثانی شیخ خود اندر حال و قال
 گوئی از اخوان بطغلی در بود
 تاج عالم بود و فخر انس جان
 افسر خورشیدش بر فرق سر
 بهر این مسکین شکسته که دید
 بقول العجب فردی بالطف و و
 بل خلیفه حق بود اندر زمن
 همچو خورتا بنده باشد نور او
 جمله زویا بنده ارشاد و هدا
 در وقوع آید عجب آب روزگار
 دستگیر و چاره هیچ گمان
 دار و امید عطای بی انتقصا
 لطف کن از قوتش آور بفعل
 دست بر گیرش که وقت راست
 شش جنت اچار طبعش ز زو

خاطرش اندر شش و پنج است	ز وجانش پایی بندش در است
پوشش در بطن ماهی شد زبون	از گرم آوزر ظلماتش برون
ماه کنعانش فتاده در چه	نیسرد دل زیر بار ناله
ای بحق شاه قرآن مجید	کن در آغوش آنچه در گوشت رسید
وی بحق سائر دستانیان	گوهر گنج نهانش کن عیان
تا کند جان اندران حالت نثار	
هر دل افسرده را بخشد بهار	

در مدح شریف اقبال سرارتشیریل صاحب کمال
و تکمیل قدوة العاشقین مآل العافین عارف
بی بدیل شیخ محمد اسماعیل رضی الله تعالی عنه

ولا چگونه شینی ز دیدن گلزار	بیا بسیر گلستان که آمد است بهما
چه بسته تو در این موسم بهار بان	بگو چو طوطی شیرین بیان شکر گفتار
بمدح شاه ولایت بان جوهر پاک	بوصف اهل صفا صاف ساز این منقار
بمدح قدوة اقطاب شیخ اسماعیل	نماز نم رنگین که سامع انداختار
جمال اهل حقیقت کمال مجدد و علا	چراغ نور طریقت بجایس ابرار
امام سرور عشاق عارفان زمان	ظهور رسد ابرگرزیده حبس
گرفته است از و افتخار قطبیت	ولایت است از و در جهان استشهاد
دش چو منبع اسرار فیض بانی	جبین او شده بی شبهه مصدر انوار

غلام هست آن قطب صافی که دلش

شده است مطلع انوار مصدر اهرار

نصف الاقطاب غوث الجبابرة باو ده ت
در مدح سر قطب غوث جبابرة سرست قیوم حضر حاجی غلام محمد معصوم رضی الله عنه

دل از ان غلام معصوم است
عاشقانه بسج جان بشنو
کعبه جان سجده گاه ملک
جنت اهل دل در این عالم
راج الوقت در جهان امروز
چست روشن تر از مهر خورشید
بر کجا عاشقیکه زنده دل است
شکل طوبی و سدره لاهوت
روضه خلد گلشن فروز
اعظم از عرش اوسع از کرسی
برتر از عرش و رفعتش شائسته
مطلع شمس خاوری نبوی
آنچه می یافت بر دل صدیق
چون عمر نطق او در آخر کار
آن متاعی که داشت ذی النورین
پرز الوان نعمت حیدر
آنچه ظاهر شد از مجد و الف
مظهر هر عروۃ الوثقی

ویده آن غلام معصوم است
دستان غلام معصوم است
استان غلام معصوم است
خاندان غلام معصوم است
زرگان غلام معصوم است
دودمان غلام معصوم است
جانشان غلام معصوم است
آشیان غلام معصوم است
بوستان غلام معصوم است
لوح جان غلام معصوم است
بستان غلام معصوم است
شرق جان غلام معصوم است
در روان غلام معصوم است
بلان غلام معصوم است
بدکان غلام معصوم است
خوان جان غلام معصوم است
در نهان غلام معصوم است
لعل کان غلام معصوم است

آن جمال که صبغت الله داشت نسخه جامع همه اقطاب ای خوشا بخت کاین گدا مشب دین و ایمان جسم و جان صفا	بعد از آن غلام معصوم است ترجمان غلام معصوم است یهان غلام معصوم است در امان غلام معصوم است
---	--

ایضاً فی مدح الشریف رضى الله تعالى عنه

جان بیمار غمش را با سبوحا کار نیست منظر زنجین خیال جلوه جان بخش یا ترک دنیا کرده پا بر افسر شاهی و ن ر مهر و ندر خوا غفلت رهن جال خود است رازمی خواران چه داند ز ابد نظام سرست قطب عالم فرد دوران شاه معصوم و این جواب آنکه در مدح غیبانی گفته هست مصراع دل زنجین کلامت الصفا	در دو عاشق را دو با ز شربت پیا نیست جز دل حیرت پرست دیده بیدار نیست در طوبی عشقنازان کمتر از این کار نیست وای بر آنکس که در راه خطر بیدار نیست که بجز طاعت فروشی کار این مکار نیست کم ز صباب سل و محبوع ابرار نیست کم ز شاه نقشبند خواه اعرار نیست نیست یک خار و خس کو صمدین زان نیست
--	--

از شکر شکر عود و عطر تا ناز نیست
جز شکر شکر عود و عطر تا ناز نیست

در مدح شریف حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره

بوی چو حباب است تو هم میدانی عمر براق تر از برق بهار است و رو ا مل محفل بغماند که در حمله شمع ساقی از لطف بده جام شرابی که مرا قطب اقطاب شهر و م جلال الدینم	زندگی نقش بر آب است تو هم میدانی عالمی پای پر کاب است تو هم میدانی پر پروانه حباب است تو هم میدانی خوشتراز قد کلاست تو هم میدانی عارف عالی جناب است تو هم میدانی
--	--

ادرجہ کتاب

روضۃ القیومیہ

مصنفہ جناب خیراۃ نزرگوار حضرت مولانا خواجہ کمال الدین شیخ محمد احسان معصومی مدظلہ
یہ کتاب ست کتاب قیوم ربیع رضوان اللہ علیہم اجمعین کے حالات میں ایسی جامع اور مکمل ہے کہ اس کی مثل اور کوئی
کتاب نہیں کتاب کے چار حصے ہیں ہر حصہ میں ایک ایک قیوم کے حالات تفصیل سے درج ہیں :-

رکن اول :- در احوال حضرت خرنیتہ الرحمۃ محبوبہ بھائی شہباز لامکانی امام ربانی مجدد الف ثانی قیوم اول
رحمۃ اللہ علیہ مد احوال جملہ فرزندان خلفائے آنجناب تفصیل ہر سال قیومیت مکاشفات و کرامات و حادثات

زمانہ و واقعات سلطنت وغیرہ +

رکن دوم :- در احوال حضرت عروۃ الوثقیٰ معصومہ ثانی قیوم ثانی حضرت خواجہ محمد معصوم علیہ الرحمۃ
مع احوال جملہ فرزندان و خلفائے آنجناب تفصیل ہر سال قیومیت مکاشفات و کرامات و حادثات زمانہ

و واقعات سلطنت وغیرہ +

رکن سوم :- در احوال حضرت امام حزب اللہ حجۃ اللہ قیوم ثالث خواجہ محمد نقشبند ثانی علیہ الرحمۃ
مع احوال جملہ فرزندان و خلفائے آنجناب تفصیل ہر سال قیومیت مکاشفات و کرامات عالیہ مد واقعات

و حادثات سلطنت زمانہ وغیرہ +

رکن چہارم :- در احوال حضرت پیر دستگیر قیوم ربیع خلیفۃ اللہ سلطان الاولیاء قیوم رابع خواجہ محمد پیر
رضی اللہ عنہ مع احوال جملہ فرزندان و خلفائے آنجناب تفصیل قیومیت مکاشفات و کرامات مد واقعات

و حادثات سلطنت زمانہ وغیرہ +

اس کتاب کو ہر ایام کی بڑی تلاش و جستجو کے بعد ہم پہنچا کر اردو ترجمہ کر کے چھپوایا گیا ہے امید ہے عاشقانِ بار
مجدد دیہ و ردادگان سرکار معصومیہ خاکبوسان حضرت خراب اللہ فدا یں بارگاہ خلیفۃ اللہ اسے خرز جان بنائیں گے۔ اور
خاکسارانِ طبع کنندگان کو طے فرمائیے قیمت جلد اول ہر حصہ ۳ قیمت جلد دوم ہر حصہ ۳ قیمت جلد

نوٹ :- کتاب عمدۃ المقامات کے لئے کاپتہ اللہ والے کی قومی دوکان لاہور بازار کشمیری +

شہر

المشاہد

اللہ والے قومی دوکان ملک حسن الدین ملک فضل الدین کی تاجرت قومی بازار کشمیری
لاہور

کتاب طریق النجات

درین زمانه فتنه و فساد که هجوم زهر آلود بدعت و محافضه و لشکرا اسلام را مکدر ساخته
 و نونهالان حلقه اسلام بعضی به تقلید اروپا نصارت ایمان و طراوت تدین و یقین
 را در باخته اچنان و سحر تبلیغ مستغرق اند که واس المال ملت بنیاد داده اند و از حال
 نجات و رافتاده بعد ازین شتر نیمه دیگر آچنان است که تقلید شیخ نجد از محبت
 حبیب خدا شافع روز جزا و الله علیه و سلم که کل سر سبد ایمان است هشام جان سال
 حفظ بر نداشته است و شخم عقیدت اولیا است در مزرعه مذہب سال نه کار و ہے
 هم ازینهار راه تقلید المکه ببار که سر سر تحقیق و اعتبار است نیز گذشته و طائفه دیگر که تقلید ابن
 از فضیلت و قار خلیف کبار که سقف بلند کعبه اسلام را وجود ذی جودش مثل چای دیوار است
 منکر بوده راه بغض و عناد پیوده اند و به بد زبانی و بے ادبی گوئے سبقت بوده در
 چنین آوان ظلمت و بطلان این گروه بایک بابطال بر ماتبعان ملت ضعیف و شرع شریف آچنان
 و ملخ واریش آورده اند و دایره حیات اسلامی تنگ کرده که شیشه صبر شکیبائی مذاق ساغر آشام
 شراب و اهل اسلام رنگ زده از انبیا حضرت حامی است و محی بدعت و مباح حقیقت معرفت
 حضرت مهدی و والدی حاجی محمد حسن صاحب امت بکا هم در کتاب فی مشعل هدایت بد گرفته رانیمو
 گرا مان تیه فلما و بایه ضلال اند که فرموده اند و صراط مستقیم شرعیت حقیقت و عیان معرفت نموده و صلش
 چونکه بلساعی مبین و ارقم انتم محمد شمس کان الله بکے سفاہ عام ترجمه اش زبان اردوئے شیرین
 کرده مطبوعه و طبعه بایده که و در از خریداری بھر گیرند بدیه بکروپیه کلدار (عمر)

وان

حکیم محمد مجدی م سائین و انجاسد محمد صلیع را مانند

کتاب عمده المقامات طرق النجات و دیگر کتابت مصنفه حضرت فیاض عالمی صاحب الرجب فی ترمذی و کتب الشان الساجد و در حضرت مجتهد است عنوان این طلب تو اند نموده و حفظ

